فهرست می بالی اما راقم حروف بعد از مقدور [illegible] و بالله
بعد تفتیش تمام و تفحص تام بعضی مقدمات و واقعات قابل
تحریر که از السنهٔ اهل حال نقلا مسموع نموده و از اهل دفتر و
واقعه نگار ال تحقیق کرده و بدین صحت بیان الحق مشخص نموده
بسلک تحریر کشیده چونکه این خدمت از حد یکی بیرون خامه میداند ،
در ضمن تحریر کلم معانی و مطالعه کنندگان دانش پژوه عیب
بینی التماس دارد که اگر بسبب دستیاب نشدن سر رشتهٔ سوانح بدست
نیامدن در مقدم و موخر سال تفاوت ظاهر گردد یا از بعضی تاریخ
دیگر در مقدمات جزوی اختلاف بنظر آید چون در کتب معتبر
سیر نیز بسبب اختلاف روایت تفاوت میباشد معذور دارند .

واقعات باسعادت از هر سنه هزار و بیست و هشت در مقام
تحریر که سرحد صوبهٔ احمد آباد و مالوه است واقع شده تاریخ
ولادتش آفتاب عالمتاب یافته اند . درایامی که آن زبدهٔ دودمان
صاحب قران صوبه دار دکن بود بعد فراغ مهم حیدر آباد چنانچه
در ذکر سلطنت اعلی حضرت باحاطهٔ بیان در آمده در سنه هزار
و شصت و شش هجری مطابق سال سی از جلوس اعلی حضرت
که بعد فردوس آشیانی و آنچه بمقتضای مکان در تنگنای
عبارت گنجید برزبان قلم جاری خواهد گردید بمهم بیجاپور مامور
گردید . بعد تردد نمایان که قلعهٔ بیدر و صوبهٔ احمد آباد و قلعهٔ
کلیانی را بتصرف والا در آورده ظفرآباد (۱) مسمی ساختند .

---

(۱) ن . بصوبه ظفر آباد و محمد آباد مسمی ساختند .

سلطانی را با نجابت خان و جمعی از امرا پیشتر هراول نموده روانه
ساختند و مرشد قلی خان دیوان دکن را که دستور العمل از دیوان
ملک تا انقضای روزگار از جملهٔ کارنامهای وزرا یادگار خواهد ماند
نظر بر جوهر شجاعت و جانفشانی او که ضمیمهٔ کاردانی ملکی و
مالی گشت دیوانی خود نمودند . و آخر خدمت میر آتشی نیز
بار فرموده در رکاب همراه گرفتند . بیشتر از امرای کارزار دیده
آزموده کار که بتفصیل تعداد آنها پرداختن از سررشتهٔ سخن دور
افتادن است مساعدت اندوز رفاقت گشتند ؛ و دوازدهم شهر مذکور
خدیو عازم دارالسرور گشته بیست و پنجم ماه مزبور داخل برهانپور
گردیدند . گویند که در برهانپور زبدهٔ اقطاب زمان حضرت شیخ برهان
قدس سره که از بزرگان آن عهد بود خلد مکانی بارادت سلطانی
خواهش دیدن آن پیر حق نموده پیغام ارادهٔ ملاقات بمیان آوردند
صورتی نگردیدند بعد تعلق تام رضای شیخ حاصل نموده همراه
شیخ نظام نام که از مقربان محرم و مصاحبی ملازمت بود جریده
بدیدن آن بزرگ تشریف بردند و التماس فاتحه نمودند شیخ در
در جواب فرمودند که از فاتحهٔ ما فقیران چه حاصل شما که پادشاه اید
فاتحه بقصد عدالت و رعیت پروری بخوانید ما هم بر فاتحهٔ شما دست
بدعا و فاتحه بر می داریم - شیخ نظام بعد شنیدن این کلام تهنیت
انجام زبان بمبارکباد مژدهٔ سلطنت گشوده و بعد از فراغ فاتحه چند
کلمهٔ نصائح بر زبان شیخ جاری گردیده و تبرک داده وداع نمودند
و یک ماه در برهانپور بجهت سرانجام ضرور و تحقیق اخبار حضور
مقام نموده بیست و پنجم جمادی الاخری محمد طاهر مشهدی را

خونخوار خود بر بنگاه مهاراجه جسونت گذاشته بغارت و تاراج
پرداخت و در آنجا معرکهٔ عظیم با راجپوتان رخ نمود و جمعی
مثل دیبی سنگه و پرسوجی و مالوجی و غیره که با هشت نه هزار
سوار برای حراست بنگاه مانده بودند بعد مقابله و مقاتله که داد
مردانگی آنجا بظهور آمد و سر خود را بقبول محمد مراد بخش
رسانیدند بیشتری از آنها رخت هستی خویش بباد فنا دادند
مگر دیبی سنگه که خود را از شجاعان معتبر آن قوم میگرفت نظر
بر عاقبت بینی و پاس آبروی ناموس عذر صلح زده از اسپ خود
پیاده شده مثل زنهاریان خود را بخدمت محمد مراد بخش
رسانده فرمان امان را شفیع جرائم ساخته بجان و مال و عیال امان
خواسته مامون گردید . و دیگر ترددی که از آن نتیجهٔ دودمان تیموری
در رکاب ظفر انتساب برادر والاقدر بظهور آمده بتوضیح تفصیل آن
نمی پردازد . حاصل کلام از ضرب شمشیر و صدمهٔ حملهای صف پیمای
بهادری آن بهادر شیر شکار مثل مکند سنگه هادا و سجان سنگه سیسودیه و رتن
سنگه راتهور و ارجن گور و دیال داس جهاله (3) و موهن سنگه هاره
از پا در آمدند و تزلزل تمام و تفرقهٔ تام بحال آن جماعت به انجام
راه یافت . و از راجپوتان به نهج پشته پشته کشته هر طرف افتاده و
ساعت بساعت تاریکی غلبهٔ کفر بنور فتح اسلام مبدل میگردید تا آنکه

---

(3) این همان شخص است که نامش در صفحهٔ ۱۵ سطر ۱۲
مذکور شده لیکن اینجا در همه نسخه دیال داس نوشته اما در
بعض نسخ جهاله و در بعض نسخ چهاله نوشته .

آوردند - بپانزده هزار اشرفي بطريق مرهم بها براي همراهان محمد مراد
بخش مع چهار فيل با ساز نقره و حوضهٔ طلا و قدري جواهر و مرصع
آلات و آلي آبدار در جلدوي فرده تمامان محمد مرادبخش فرستادند
اين گفته اند * بيت *

همين تا برآيد به تدبير كار * مداراي دشمن به از كارزار

محمد سلطان را اضافهٔ بجهزاري مرحمت نمودند و نجابت خان
را بخطاب خان خانان و عطاي لك روپيه خورسند ساختند و
ملتفت خان را بخطاب اعظم خان ساخته بعطاي خدمت
ديواني از انتقال مرشد قلي خان و نقاره و ديگر عنايات سربلندي
دادند و ذو الفقار خان را بانعام نقد و جنس و عطاي اضافهٔ نمايان
و انواع مراحم لطف و احسان تسلي بخش گردانيدند - همچنين بدستور
در مراتب منصب اكثر همراهان افزودند - و بپادشاه زاده محمد
سلطان و ديگر امرا كه بعطاي اضافه و خطاب و نقد كامياب ميگرديدند
مي فرمودند كه نزد محمد مرادبخش رفته تسليمات بجا آرند -
بخواجهٔ ثلاث خزانچي كه خالوي محمد مراد مي شد اصالةً ديواني
اجين كه بدار الفتح موسوم ساختند و نيابةً صوبه داري از طرف
شاه زاده عطا فرموده حكم نمودند كه آنچه از مصالح نقدي وجنسي
مطلوب باشد بعرض رساند او التماس نمود كه اولا ارادهٔ غلام اين است
كه از ركاب سعادت جدا نگشته در جرگهٔ فدويان جان نثار باشد و در
صورت اطاعت امر كدام وقت التماس و درخواست مصالح و
كومك است تا جان و سال دارم نثار كار مرشد و قبلهٔ دو جهان نمودن
سعادت خود خواهم دانست بعد ازين التماس بخطاب كفايت

چون شخص بجلادی اقبال عدو مثل گولهٔ از توپخانهٔ دشمن سوز عالمگیر
بر فیل پیشاهنگ رستم خان بهادر فیروز جنگ خورده و بخاک
هلاک افتاد و ازین صدمهٔ فیل افگن ناگهان زهرهٔ آن رستم زمان آب
گردید و عنان جرأت از مقابل هراول کشیده طرف برغندار که بهادر
خان کوکه درآن فوج بود رو آورده بکار زار پیشدستانه پرداخت و بهادر
خان با جمعی از دیگر بهادران کوششهای مردانه آورد و هر ساعت
به رستم خان کومک می رسید و غلبه زیاده می شد تا آنکه بهادر
خان بعد تردد نمایان زخم سرخروئی برداشت و بسیاری از هر دو
طرف کشته و زخمی گردیدند درینوقت بوساطت تزلزل قدم در استقامت
فوج خلد مکان راه یافته درین حالت اسلام خان و سید دلاور خان و
دلاور خان افغان بکومک بهادر خان رسیدند و در همان حال شیخ
میر و سید حسین و سیف خان و میر خان و قزلباش بیگ و محمد
صادق با فوج بخشی ستاده سرداران فوج مرشد جلو نیز رسیده
بمقابلهٔ رستم خان و دیگر دلاوران همراه سپهر شکوه پرداختند و صدای
دار و گیر دران دشت پر وحشت پیچید * بیت *

برآمد خروشیدن گیر و دار * درآمد بیکبار آن روزگار
ز خون یلان خاک آغشته شد * تو گفتی زمین ارغوان کشته شد

درین دار و گیر بعد ترددات نمایان و جانفشانیهای پایان که از سید
دلاور خان شایستهٔ بظهور آمد و چند خانهٔ زین را خالی و از
خون دلاوران رنگین ساخت از زخمهای پیاپی نقد حیات
درباخت و دلاور خان نیز جوهر شجاعت و مردی بکار برده
شربت جانفشانی بتقدیم رسانید و سید حسین و سیف خان و میرزا

جنگ زده گفت که فیل را بمقابل آن بهادر شیر صولت حمله
آور رو نموده چنان تیر جان ستان به پیشانی او رساند که از حمله
زبون سرنگون ساخت - راجپوتانی که همراه آن خیره سری ادب
بودند بیشتر در پای فیل محمد مراد بخش کشته گردیدند و اطراف
فیل محمد مراد بخش را گلشت زار زعفران و ارغوان ساختند - اگر
چه در عالمگیرنامه درج است که درین حالت شاه سکان خود را
بسند برادر رسانده بدفع اعدا کوشید اما آنچه از والد خود که درآن
نبرد همرکاب آن پادشاهزادهٔ والا نژاد بود و زخمهای کاری برداشته
تا انتهای جنگ رفاقت نموده مسموع گشته و از زبان ثقات دیگر
ظاهر گردیده که محمد اورنگ زیب بهادر بعد عبور طغیانی
شیر و ظاهر شدن غلبهٔ اعدا خواست که خود را بکومک برادر رساند
شیخ میر مانع آمده مصلحت نداد و گفت صبر نمایند در صورت
یکدیگر در دادن هر بعمل آمدن مانع جرات است - حاصل کلام رستخیز
عظیم درآن معرکهٔ دار و گیر بلند گردید و از هر طرف بهادران جلادت
نشان داد تهوری داده شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند * بیت *
ز بیداد تیغ جدائی فکن * سر از تن جدا شد و تن از کفن
راجپوتان جهالت نشان کوششهای فراوان بکار برده [illegible]
مردانه خود را بقول همایون رساندند - از آنجمله راجه روپ سنگه
راتهور از اسب پیاده شده باظهار کمال تهوری و جهالت دست از
جان شسته با شمشیر برهنهٔ برق کردار نوع تول را از هم دریده خود
را زیر شکم فیل سواری خاصه رسانده به بریدن ریسمان حوضهٔ فیل
اقدام نمود شاه سکان از جرات و جلادت او اطلاع یافته از راه انصاف

لشکر نموده ثبات قدم از دست داد - و سپهر شکوه نیز درین
حالت با پدر رفاقت نموده و باتفاق چند رفیق شفیق که در طریق
هزیمت شریک گشتند راه اکبرآباد باهزاران نا امیدی پیش
گرفت - و نسیم فتح و فیروزی بر لشکر ظفر اثر وزید و صدای شادیانهٔ
تهنیت و نصرت بلند آوازه گردید و پادشاه زادهای عالیقدر و
امرای نامدار آداب مبارکباد و تسلیمات تهنیت فتح بتقدیم
رسانیدند * بیت *

قرین شد بهم این دو نام عجب * که نَصرٌ مِنَ اللهِ وَ فَتحٌ قَرِیب

پادشاه ظفر نصیب از برای شکر و سپاس بیرون از اندازهٔ قیاس از
فیل بپائین آمده دو رکعت شکر ادا نموده و بخیمهٔ دارا شکوه آورده
چون سراپرده و توپخانه همه کارخانجات بتاراج رفته بود دران
خیمه فرود آمده از سر نو زینت افزای آن مکان گشتند و شاهزاده
و امرای بتهنیت آن فتح نذر و نثار گذرانیدند و به تحسین و آفرین
مفتخر گردیدند - چون بر پشت و چهرهٔ محمد مراد بخش زخمهای
تیر بسیار رسیده بود بمرهم لطف و دلداری ظاهری او کوشیده جراحان
چابکدست را حاضر ساخته سر او بر زانوی شفقت خود گذاشته
بعلاج زخمها پرداختند و برای تداوی جراحت اندرون دل آن پادشاه
زادهٔ ساده لوح زبان بعبارات ملاطفت و هزاران تحسین نشانده
اشک ریزان بآستین شفقت خون از رخسارهٔ برادر پاک می
نمودند. گویند حوضهٔ که محمد مراد بخش درآن سوار بود از بسیاری
تیر حکم خارپشت بهم رسانیده بود که زمین آن بنظر نمی آمد چنانچه
آن حوضه در کارخانهٔ دولتخانه نگاه داشتند بطریق یادگار

فیلان و شتران و استران بار کرده بقلعه گرفته از شهر برآمده
راه شاه جهان‌آباد بقصد دارالسلطنت لاهور پیش گرفت - و در منزل
سوم قریب پنج هزار سوار با چند نفر از مردم عمده با بعضی
خواجه‌سرایان حرم‌سرای فردوس آشیانی باو رسیدند *

و حضرت خلد مکان بعد از فراغ خاطر از ضبط مضافات بر اراده خود
از راه ارادت و سعادت بقصد عیادت بسبب انتشار اخبار مختلف
و صحبت امرا و منع آمدن و سد راه گردیدن مهاراجه و به تنبیه رسیدن
او و باز رسیدن دارا شکوه با فوج عظیم بقصد مانع ورود والا و جنگ و
هزیمت یافتن او و معذور بودن خود از آنچه در مشیت الهی مقدر
بود درخدمت پدر بزرگوار ارسال داشتند - درین اوان محمد امین
خان و خان جهان پسر آصف‌خان با جمعی از امرای دیگر که مدار
علیه سلطنت بودند آمده شرف اندوز ملازمت گشتند و بعطای
خلعت و جواهر و اسپ و فیل مفتخر گردیدند - و دهم رمضان
از معسکر کوچ فرموده متوجه مستقر الخلافت گشته نزدیک سواد
اکبرآباد که مضرب خیام گردید از نزد اعلی حضرت تسلی نامه
در جواب عریضه که بتقاضای وقت بخط خاص مرقوم بود مصحوب
فاضل خان خانسامان و سید هدایت الله صدر رسید - و روز دیگر نواب
قدسیه پادشاه بیگم باشارهٔ پدر بزرگوار نزد برادر آمده بعضی کلمات
ملایم و ناملایم بطریق نصیحت باظهار محبت گفت و جواب خلاف
مرضی شنیده مراجعت نمود - و بار دیگر نیز شفقت نامهٔ ملائم
آمیز مع قبضهٔ شمشیر بنام مبارک عالمگیر که به از شمشیری در
ذخیره نداشتند و بدنامهای دلپذیر مصحوب معتمد خاص

داراشکوه پیوست و بکم رمضان از شاه‌جهان‌آباد برآمده روانهٔ لاهور
گردید | محمد مراد بخش را بیست وشش لک روپیه و دوصد و
سی اسپ باساز طلا وغیرها که فی الحقیقت همگی امانت داشت
تواضع نمودند - خان‌دوران را از تغیر سید قاسم بارهه که از طرف دارا
شکوه در قلعهٔ اله‌آباد بود مقرر و مرخص ساختند - و فرمودند که اگر
سید قاسم در حوالی قلعه اله‌آباد اطاعت نماید اورا مستمال ساخته
زود روانهٔ حضور سازد والا بمحاصره و تادیب او پرداخته در صورت
ضرورت کمک طلب نماید - و سیوم رمضان بهادر خان کوکه را از منزل
منیر پور بطریق هراول بتعاقب دارا شکوه رخصت فرمودند
خان خانان نجابت خان را روز عید فطر دو لک روپیه عطا فرمودند
و دلیر خان که از همراه سلیمان شکوه جدا شده بحضور رسیده بود
بافزایش هزاری هزار سوار و عنایات دیگر سرافرازی یافت و عبد الله
بیگ ولد علی مردان خان و عبدالله خان از نزد سلیمان شکوه رسیده
سعادت اندوز ملازمت گشته مورد عنایات گردیدند *

شرح فرمانی که صاحبقران ثانی بعد مقید گردیدن
خفیه بمهابت خان که دران ایام در صوبهٔ کابل
بود نوشته بزبان قلم میدهد *

عمدهٔ مخلصان عقیدت‌کیش مهابت خان بعنایت و توجهات
بادشاهانه مستظهر و مباهی بوده بداند که از نامردی روزگار غدار
و شقاوت حرامزادگان بدکردار واقف باشد که چه قسم چشم زخم
بدین دولت پایدار رسیده و بی سعادتان حرام‌خوار چه سلوک
اختیار نموده و می نمایند - چون فرزند مظلوم دارا شکوه بعد

اطلاع یافته چهل توپ آتشی کوب را که از جائی چیده بودند در
سواد لیل تبدیل مکان داده طرف دیگر جانب مقابل فوج خصم
نصب نموده در اهتمام و پاس داری لشکر آرام بر خود حرام ساخته
بتسلی دلاوران مبارز پیشه می کوشید و بادشاه گردون اساس تا
سه پاس شب بپاس عبادت زیر خیمهٔ مختصر مشغول به نیاز تمام از
درگاه بی نیاز جویای صبح ظفر بوده در نماز و دعا و اوراد گذرانیدند
در همان پاس چهارم ناگاه بیکبارگی غلغلهٔ عظیم هوش ربا از لشکر
ابجرغ بزرگی رسید و قریب آشوب برپا گردید. تفصیل این اجمال
آنکه راجه جسونت که بتفاق همراه بود و از روز اول جامهٔ بدنامی
فرار برقد آن نابکار دوخته بودند و بدسرشتی آن تیره کار شعار
بدسرانجامی او گشته بود بگمراهی عقل تباه و ارادهٔ فاسد اول شب
زبانی محرم همراز شجاع بیغام التیام آمیز مبنی بر ارادهٔ خویش
که آخر شب شبخون بر لشکر زده غارت کنان راه فرار اختیار خواهم
نمود و درین صورت بادشاه بران حالت اطلاع یافته بتعاقب من
خواهند پرداخت درانوقت بهادران یکه تاز شما جلو ریز بر لشکر
ظفر پیکر تاخت آرند و قریب چهار پنج گهری شب مانده آن تیره
روزگار باتفاق دیگر راجپوتان صاحب فوج مثل رام سنگه راتهور و
مهداس (مهیس داس) بدماس بالشکر زیاده از اندازهٔ قیاس که
باخود بدین قصد به شهرت ارادهٔ جانفشانی فراهم آورده بود از جای
خویش حرکت نموده غارت کنان راه ادبار پیش گرفت و دست
تعدی بتاراج نمودن بهیر و کارخانهٔ امرا و پادشاهی و بادشاه زادها
آنچه سر راه او بود دراز کرده هر نه قدم مسافت پیش میگذاشت

قدم بمقتضای بالفطرة ازالهٔ تبدیل شکل ظاهر گردد و پیدا شود آنکه
سواران تیز گام و تفنگچیان شدید تعین فرمودند که سواران
فیل و اسپ سوار را نگذارند که از جای خود حرکت نمایند و
هر کرا از جا بجا یابند عنان کشان بحضور بیارند و با آن
همه آشوب و برهم خوردگی لشکر سررشتهٔ تدبیر نظم و کارفرمائی از
دست ندادند و تغیر در دل و حوصلهٔ آن خسرو کوه وقار ظاهر
نگردید بلکه بشگفتگی و بشاشت طبع که مطلقاً اثر پژمردگی و تند
خوئی که نشان دل باختن کم ظرفان است بخود راه ندادند می
فرمودند که الحمد الله بدین وسیله تفریق مخالفان و موافقان بر روی
کار رسید و محک عیار آمد و این معنی را از عطایای الهی و آثار فتح و
فیروزی خود میدانیم و اکثر مخالفان فرقه اندیش که بعاقبت مآل
کار خود کنند این معنی را ندانسته و برهان عظیم غلبهٔ غنیم تصور نموده
خود را بلشکر خصم رسانیدند و بعضی ابدال و خدام خویش
خوانده بودند - بنا آنکه زیاده از نصف لشکر جدا شده تاراج و فرار
که بیشتری بفرقهٔ خصم ملحق گشتند رفت - چون خسرو زرین
کلاه عالمگیر بقصد تسخیر عالم ترکش لمعان بسته سر از دریچهٔ مشرق
بر آورد و غبار ظلمات شب هندی نژاد برخشی صبح مبدل گردید
بعرض رسید که آن کافر نمود روزگار نخست پیمای طریق مستقر الخلافه
اکبرآباد گشت و بنابر تقلیدت سرشت دور و نزدیک در رکاب حاضر
آمده بودند باشارهٔ خورشید ضیا سپهر اقتدار بر تعاقب آن شقاوت نشان
و وقار کوه سوار شده بی آنکه چین جبین بر چهرهٔ مبارک ظاهر
گردد بدستور معهود بعزم کارزار و آهنگ جنگ و پیکار کارفرما

و افواج قاهره بر بنگاه شجاع بر گشته بخت ریخته خزانه و فیلان و
اسپان و همه اسباب تجمل و کارخانجات هرچه بدست هرکه آمد
بتاراج و غارت بردند و یک صد و چهارده توپ و یک صد و پانزده
فیل با دیگر خزانه و جواهر سوای آنچه دست خوش تاراجیان
گردید بضبط سرکار در آمد . و بادشاه ظفر اقبال از فیل فرود آمده
بعد از ادای دوگانهٔ شکر و تحسین امرای رکاب مصلحت صواب
دران دانستند که شجاع را مجال قرار گرفتن نداده دست از تعاقب
او برندارند لهذا در همان حال سرعسکری بادشاه زاده محمد سلطان را
با فوج خود او و بادشاهی هرچه توانست رفاقت نموده تعین فرموده
جیغهٔ دوبتهٔ کلغی مبارک بجای خلعت و عقد مروارید بیش
قیمت که مدت مدید پوشاک اعلی حضرت و آن حضرت بود
نیز عنایت فرموده قدغن خیرت خرند رخصت ارزانی
داشتند چون اردو و کارخانجات بادشاه زاده همه بغارت و تاراج رفته
بود حکم فرمودند که از سرکار سرانجام کارخانجات ضروری سفر مهم
نموده پانصد نفر خلعت و شمشیر خاصه و صد اسپ برای بادشاه
زاده از عقب روانه نمایند . و یک هفته دران مکان نصرت نشان
مجلس آرای عنایات بی پایان امرای رکاب عالی گشته هریکی
را فراخور پایه و ترددانی که ازانها بظهور آمده بود از عطای اضافه
و نقد و جواهر و خطاب و نقاره معزز و مفتخر ساختند . ازان جمله
معظم خان را از اصل و اضافه هفت هزاری هفت هزار سوار که
دوازده هزار سوار دو اسپه باشد نموده بعطای ده لک روپیه و
دیگر عنایات بادشاهانه برهمه امرا امتیاز بخشیدند . و بیست و هفتم

مظفر ایلغار و تلف شدن اسپ و بار برداری بهر جهت رای نباهم
و متفرق شدند و سپاه اکثر پیاده گشتند بعد عرض فرمان
مراجعت نمودن شیخ میر وصف شکن خان صادر شد . و پادشاه
انجم سپاه در اجمیر الوان متوجه مستقر الخلافت گشتند در منزل
دوم عریضه دولت پادشاهزاده محمد سلطان مشتمل بر مژده فتح نمایان
و مغلوب گردیدن شجاع بار دیگر از نظر گذشت مجمل از تفصیل
آن می نگارد که بعد هزیمت شجاع سید قاسم که قلعه داری
اله آباد داشت و عبد الجلیل نام را در قلعه گذاشته در جنگ
رفاقت شجاع اختیار نموده بود خود را بقلعهٔ متعلقهٔ خود رسانیده
باستحکام برج و باره پرداخت بعد رسیدن شجاع بمقتضای عقل
اطاعت ننموده بعد بیان آوردن عهد امان جریده برآمده بشجاع
ملاقات نموده بسببات ترحم و ضیافت بجا آورده دار و مدار گردید
از مرخص گردید و بعد رسیدن پادشاهزاده عزیمت اله آباد عریضهٔ
مشتمل بر اظهار اطاعت و عبودیت و ندامت ایام غفلت نوشته مع
کلید قلعه بخدمت پادشاهزاده فرستاد بعد عرض فرمان صادر شد
که خان دوران را در قلعهٔ اله آباد نگاهداشته سید قاسم را استمالت
نموده روانهٔ حضور نمایند و شجاع برگشته اختر از شنیدن این خبر
که منکر گرد آوری لشکر و مقابله نمودن با فوج پادشاهی داشت از
سر نوشت و با باخته مرحله پیمای وادی حیرانی گردید . محمد
امین خان را سر فوج ده هزار سوار نموده با عبد الله خان برای
تنبیه و گوشمال راجه جسونت بخصال مرخص فرمودند و رای
سنگه راتهور را که برادر زادهٔ راجه جسونت می شد و با عموی

کچهه را بزغایت نقد و جواهر مطیع خود ساخته دختر اورا برای
سپهر شکوه بپسر خود نامزد نمود و زمیندار بعد تقدیم ضیافت بدرقه
دلاله از حد خود گذرانیده روانهٔ احمد آباد نمود و بعد نزدیک رسیدن
احمد آباد شهنواز خان صوبه دار احمدآباد که یک صبیهٔ او
در حبالهٔ عقد بادشاه و دختر دویم در خانهٔ محمد مراد بخش بود
برفاقت رحمت خان دیوان و دیگر کومکیان برآمده استقبال نمود بعد
ملاقات شرط اطاعت در سر انجام ضروری بجا آورده قریب ده لک
روپیه طلا و نقره آلات و دیگر اجناس محمد مراد بخش که در احمد
آباد بود پیشکش نمود و داراشکوه بفکر فراهم آوردن زر و سپاه
پرداخته مردم را بعطای خلعت و اضافه و خطاب و جواهر خورسند
ساخته جذب قلوب مینماید - و حکام و عمال در بندر سورت و ولایت
و بروچ و پرگنات سیر حاصل تعین نموده ضبط خود در آورده
و در مدت توقف یک ماه و هشت روز بیست هزار سوار فراهم
آمده - و بحکم بخت بود و حیدرآباد بعزیمت و پیغام برای طلب
نقد و جمعیت بیجاپور آورده و برای رفتن طرف دکن و پیوستن
براجه جسونت فکرهای مختلف می نماید - و در همان گرمی
اخبار فرار راجه جسونت از رفاقت لشکر فیروزی اثر که شهرت غیر
واقعی و خبر کاذبهٔ غلبهٔ خصم علاوهٔ آن گردیده بود نوشتهٔ راجه
جسونت مشتمل بر التماس طلب داراشکوه رسید و غرهٔ جمادی الاخری
با سپاه آراسته و توپخانهٔ بسیار که از بندر سورت چهل توپ
طلب داشته بود برآمد و بعد برآمدن در هر منزل نوشتهٔ ابله فریب
راجه جسونت بآمدن استماله و افسون رسیدن خود می رسید و این

صاحب بالکل قطع امید مدد از جسونت نموده نمی دانست
که نشیند یا چکار کند درین حالت خبر نزدیک رسیدن محمد اورنگ
زیب بهادر پادشاه غازی انتشار یافت چار ناچار قرار برکار زار داده
و آن که وقت صرفه در جنگ صف ندانسته بمنصوبهٔ در آمدن
پای استقامت در نواح اجمیر بخیال مورچال بستن در آن جبال پرداخت
و کوچهای خود حرکت نموده در دره در آمد بعضی راهها را به
بستن دیوار خام و سنگ چین نمودن و چیدن توپها و نشاندن
تفنگچیهای قدر انداز استوار ساخته جانب یمین خود را
بمصطفی خان عرف سید ابراهیم سپرد و سه امیر دیگر با قریب
هزار برقنداز حکم انداز همراه او مقرر ساخت و مورچال طرف
یسار باهتمام شهنواز خان مع پسران و همراهان با جمعی از برقندازان
چابک دست گذاشت و مورچال طرف دیگر بفیروز میواتی که
بشجاعت و تردد کار طلبی او اعتماد کلی داشت بمصاحبت توپخانه
و جمعی دیگر از معارف پیشگاه سپرد و در پیش روی خود سپهر شکوه را
با بسیاری از آلات آتشباری و توپهای نامی صف آرا قایم ساخت
و خود درمیان جاگرفته همه جا توپ چیده جمعی را مقرر نموده
که بمورچال مصالح مطلوبه رسانده سزاولی نموده نگذارند که
همراهان و سرداران بیکار و معطل باشند - و شرح نبرد و تقسیم
مورچال پادشاه ظفر اقبال آنکه بعد نزدیک رسیدن موضع دیورائی
که از آنجا اجمیر سه کروه مسافت داشت و از مکان مورچال خصم
نیم کروه و گوله رس بود مضرب خیام نصرت انجام فرموده حکم
مورچال بستن بتعیین مکان نمودند صف شکن خان میر آتش

متوجه اسند آباد گردید و قرابه فیل و اسپان و شتران پر از بار
خزانه و دیگر اسباب انتخابی صاحب دار و بسیاری از خدمهٔ
محل هرچند آنها را از راه عاقبت اندیشی پیش آمدی چندی
روز مستعد همراه گرفتن ساخته بود اما بانحوه نتوانست گرفت
و باعتماد جمعی از مردم قدیم و جدید که چند خواجه سرای
معتمد رفیق آنها ساخت و قریب هزار پیادهٔ برقنداز بکسر
حرام خوار همراه آنها گذاشت و تاکید نمود که از عقب بعجلتی
خود را برسانند چنانچه باقی احوال آن برگشتهٔ وادی حیرانی
بر محل بذکر خواهد درآمد - القصه لشکری از لشکر شکست یافته
بی مال و عیال که در بیدر گذاشته بودند شتافتند و جمعی
بماتم تاراج رفتن مال و عیال و بباد دادن عرض و ناموس
پرداختند و بعضی از رسیدن زخم کاری و برباد دادن اسباب و سامان
که قرار نمودن نفران تاب آن گردید دران کوه و دره حیران و سرگردان
گشتند همدم آه و ناله گردیدند و مجموع کارخانجات داراشکوه
مع همراهان بتاراج رفت - و چون دران شب تار و دره پر از
گرد باروت خبر تحقیق داراشکوه تا دو سه ساعت نجومی در جزو
لشکر خصوص در فوج ظفر اثر نبود از هر طرف در بعضی
مورچال جنگ قائم بود و اسد خان و هوشدار خان با بعضی امرا
درجای خود گرم داروگیر مانده برقندازی می نمودند تاآنکه
بر فرار خصم و خالی شدن مورچال کوه اطلاع واقعی یافتند - و از
جملهٔ همراهان داراشکوه عسکرخان و سید ابراهیم و جمعی دیگر
که از رفتن آن برگشته اختر واقف نگشته بودند تا قریب پاس

روپیه مقاومت فرموده بانجمعی از مردم کارزار دیده دیگر بار برای
تعاقب دارا شکوه مقرر فرموده بعطای خلعت و اسپ و فیل
مفتخر ساخته مرخص نمودند - چون راجه جسونت از خجالت
تقصیرات زیاده از اندازه قیاس روی بحضور رسیدن نداشت
بموجب التماس راجه جیسنگه از سر نو فرمان عطوفت عنوان مبنی
بر تسلی و خطابخشی و صوبه داری احمد آباد و بحال داشتن
منصب هفت هزاری هفت هزار سوار مع خلعت برای او
عطا فرمودند - و فرزندان و عروس بیگم اهلیهٔ شهنواز خان را نظر
بر نسبت صوری و حقوق خدمات سابق مورد انواع مرحمت
ساختند و باسیر خان برادر شیخ میر خلعت ماتمی و اضافهٔ
نمایان عطا فرموده رعایتهای دیگر بعمل آوردند - از اموال داراشکوه
صد فیل مع دیگر کارخانجات بضبط سرکار در آمد - و جمعی را که
داراشکوه در اجمیر بمظنهٔ هوا خواهی بادشاه ظفر آیت مقید
ساخته بود خلاص نموده مورد عنایات ساختند - تربیت خان را
باوجود تقصیر فرار قبل از رسیدن داراشکوه از راه خطا بخشی و
جرم پوشی بدستور سابق صوبه داری اجمیر مقرر فرمودند - و چهارم
رجب سنهٔ مذکور پیاده از روی نیاز بدرگاه حضرت خواجه معین
الدین تشریف برده متوجه دارالخلافت شدند - درینولا بعرض رسید
که شجاع از صدمات نزدیک رسیدن بادشاه زاده محمد سلطان مع
فوج گران بعد دست و پا زدن حرکت مذبوح آوارهٔ جهانگیر نگر
گردید و معظم خان داخل قلعهٔ مونگیر شد از شنیدن این مژده
حکم نواختن شادیانه فرمودند - در منزل فتح پور نه شرف نزول

بها که مال بسیاری از بالای فیلان فرود آورده بر شتران بار نمودند و عوض آن بعضی عورات را از زیور عریان ساخته از بالای کجاوهای شتر بر فیلان سوار کرده در صحرا سر دادند و باقی اسباب را هرطرف که راه یافتند و دانستند بردند و خواجه سرایان که مانع آن جماعه نتوانستند گردید از سراسیمگی و ملاحظهٔ تعاقب افواج بادشاهی دل باخته همان فیلان سواری عورات را بدر بردن و بدارا شکوه پیوستن سرمایهٔ آبروی خود و ناموس آقا دانسته با هزاران هراس دران شب تار عقب دارا شکوه دشت پیما گردیده بعد تفاوت یک شب و روز که متصل راه رفتند بدارا شکوه پیوستند و آن سرگشتهٔ وادی سرگردانی در کمال تشویش و حیرانی که بی سروسامان و غارت زده آوارهٔ آن دشت و صحرا بود بعد هشت روز بنواح احمد آباد رسید متصدیان احمد آباد که از فتح عالمگیر بادشاه و هزیمت و فرار دارا شکوه اطلاع یافته بودند سوای سید احمد بخاری که به نیابت صوبه داری در احمد آباد از طرف دارا شکوه مانده بود و با دیگر متصدیان رفاقت نموده باهم مصلحت عاقبت بینی نموده متفق گشته بشورت مشورت نمودن و باتفاق برای استقبال دارا شکوه برآمدن بخانهٔ سید احمد آمده اورا در همان خانه مقید ساختند و باستحکام بندوبست شهر از روی اتفاق بی نفاق پرداخته کوس سلطنت محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه بلند آوازه ساخته آمادهٔ ممانعت و مدافعت آن برگشتهٔ وادی حیرت گشتند - بعده که دارا شکوه مشاهده نمود که برگشتگی ازو همه جا استقبال و پیشقدمی مینماید دل از تصرف شهر برکنده

جهنگ و کوشش از دست آن جماعه نجات یافت و بولایت ملکجیان
درآورد میرزا ملکی که سرگروه آن قوم بود باستقبال برآمده باعزاز
تمام بخانهٔ خود برده بعد تقدیم ضیافت براه نمونی روانهٔ ساختن
ایران خواست که بعرقهٔ راه گشته از آنجا بقندهار که دوازده منزل
مانده بود رساند و درین باب بمبالغه ترغیب بمیان آورد دارا شکوه
برگشته بخت بآرزوی باز زده بدست آوردن تاج و تخت و بخیال
محال منصرف گشتن ملک و مال از قبول ابا نموده ارادهٔ سمت
تعلقهٔ ملک جیون زمیندار دهاندر که از سابق مرهون احسان
دارا شکوه بود و ادعای بندگی و اخلاص خاص در عرضه و پیام
می نمود پیش نهاد خاطر ساخت • بیت •

چو تیره شود مرد را روزگار • همان او کند کش نباید بکار

چون بعد وطن آن زمیندار بد کردار رسید ملک جیون برآمده چون
اجل ناگهان استقبال نمود • بیت •

اجل راه سر کرد و اقبال بپیش • کشان صید دام فناسوی خویش
هم برنشست شادان و دامن کشان • کشید از قضا تیغ کین از میان

چون میزبان مهمان‌کش حق ناشناس بخانهٔ خود برده فرود آورده
کمر بمهمانداری بست از اتفاقات در همان دو سه روز نادره بیگم
زوجهٔ دارا شکوه که دختر پرویز بود و آزار اسهال داشت ودیعت
حیات نمود از واقعهٔ او که باهم محبت بافراط داشتند و آن مغفوره
درین معنی از غصه کاهیده مرده بود کوه اندوه بر دل دارا شکوه راه
یافت و غم بر غم و الم بر الم افزود - از آنکه در ایام بد مدتی چرخ
عقل از سرش بحال نمی ماند نظر بر عاقبت اندیشی نکرده تابوت او را

ملک جیون بدست شتر سوار تیز رفتار ارسال داشت - بعد
که بعرض رسید بمطالعه در آورده بمحرمان خاص اطلاع داد و تا
رسیدن خبر ثانی در اخفای آن کوشیده لب و زبان را باظهار
شعف و خوشوقتی آشنا ساخته بنواختن شادیانه حکم ننمودند
تا آنکه عرضه داشت بهادر خان مشتمل بر مبارکباد و دستگیر گشتن
داراشکوه بسعی ملک جیون و روانهٔ حضور گردیدن بانیل مقصود
برذمت ملک جیون از نظر گذشت - و اواخر ماه شوال باشارهٔ
عالی شادیانه بنواختن درآمد و ضمیمهٔ جشن جلوس تا عید ضحی
گردید - ازین خبر که انتشار یافت عالمی زبان بدشنام و نفرین ملک
جیون بدنام کشاد - درین سال امیر الامرا شایسته خان را بصوبه
داری دکن مامور ساخته بادشاهزاده محمد معظم را طلب حضور
فرمودند و برای ملک جیون خلعت و فرمان بعطای منصب هزاری
دو صد سوار نزد بهادر خان روانه نمودند - درینولا بعرض رسید که
سلیمان شکوه در تعلقهٔ زمیندار سری نگر رسیده در پناه او بسر می برد
براجه رامروپ حکم فرمودند که بزمیندار سری نگر به پند و نصایح
بنویسند که نظر بر بهبود و مآل کار خود نموده سلیمان شکوه را
از تعلقهٔ خود بر آرد و الا پامال غضب سلطانی خواهد گردید *

از وقائع ملک شرقی بعرض رسید که شجاع وقت رفتن
از اکبر نگر به بانده بارادهٔ جدا شدن الله وردی خان اطلاع یافته او
را مع پسر او بقتل رساند - وسط ماه ذی الحجه بهادر خان دارا شکوه
و سپهر شکوه را بحضور آورد حکم شد که پدر و پسر را همچنان
مسلسل بر حوضهٔ فیل نشانده از دروازهٔ سمت لاهور داخل

هیبت را بقتل رسانند روز دیگر که آخر ذی الحجة الحرام باشد
فرمودند که دارا شکوه را موافق روایت فقها که از دائرۀ شرع
پا بیرون گذاشته تصوف را بدنام ساخته کار بالحاد و کفر رسانده
بود مذبوح ساخته نعش او را بر حوضۀ فیل انداخته دو باره زنده
و مرده او را از وسط بازار چوکها گذرانند در نظر تماشائیان که
اکثر بر حال و مآل کار او گریان بودند جلوه دهان برده در مقبرۀ
همایون مدفون ساختند آری * بیت *

تخت دارا پایدار از دور گیتی داشتی
تاجش اندر سر سکندر کس ندیدی در جهان

* بیت *

عیش دنیا احتلام خواب غفلت بیش نیست
در خیالش اینقدر آلودگی ای دل چرا

و حکم نمودند که سپهر شکوه را در قلعۀ گوالیار برده نگاه دارند *

چون بسبب اختلال احوال ملک و عبور لشکر و امواج دریا موج
هر طرفی خصوص طرف بلاد شرقی و شمالی تا دو سال لشکر کشی
بمیان آمد که بعضی جاهی بارانی نیز علاوۀ آن گردید غله رو بگرانی
آورد نظر بر نامهربانی حال خلائق الله و ترحم بحال رعایای شکسته احوال
حکم معافی راهداری که برسر هر گذر و سرحد و معبر آبها می گرفتند و
مبالغ خطیر حاصل آن واصل خزانه میگردید و پاندری که در هر
ماه و سال بصیغۀ کرایۀ زمین و مکانی که همه اصناف گران و کاسبان
ممالک محروسه از قصاب و کلال و سبزی فروش گرفته تا بزاز و
جوهری و صراف نه بر هر گل زمین بازار و سر رسته نشسته و دکان

عالمگیر و قلمرو ممالک محروسهٔ هندوستان نماند دویم آنکه عاملهای
اکثر ابواب ممنوعهٔ مذکوره از تغافل و عدم غور یا از راه کفایت اندیشی
دیوانیان خلاف مرضی که بایستی از نسخهٔ دیوانی منها نموده
وقت تنخواه بارباب طلب در پروانهٔ جاگیر عمل حشو و منها نموده
تنخواه میفرمودند بعمل نیامد و جاگیرداران عمده بدین حیث
که داخلهای این ابواب در پروانهٔ تنخواه ما درج گشته و طمع زیاده
طلبی و ظلم علاوهٔ آن گردیده راهداری و پنداری از ابواب مذکوره
بدستور سابق بلکه مزیده بران بظلم و تعدی میستانند اگر از روی
سوانح و وقائع بعضی بر گذشته بعرض میرسید بکمی منصب و تعین
گرز برداران معاتب میگردیدند و گرز برداران مبلغ گرفته چند روز
اخذ آن ممنوع ساخته می آمدند و بعد انقضای ایام معدود بوسیلهٔ
مربی و ساخت وکلا کمی منصب بحال میگردید لهذا بندوبست
معافی بیشتر ابواب بظهور نیامد خصوص راهداری که نزد خدا
ترسان حق آگاه بدترین ممنوع و مادهٔ فساد و مسافر آزاری ست
و مبلغ کلی محصول آن می شود در اکثر ممالک محروسهٔ قلمرو
هندوستان از بیوپاریان و مسافران بی بضاعت ره نوردان محتاج
فوجداران و جاگیرداران زیاده از سابق بظلم و سختی میگرفتند و الحال
هم میگیرند زمینداران از مشاهدهٔ عدم باز پرس آن در تعلقهٔ خودها
زیاده از راهداری تعلقهٔ حکام پادشاهی شروع باخذ آن نمودند رفته رفته
کار بجائی رسیده که مضاعف قیمت جنس و مالی که از ارنک
و بنادر خرید می شود تا رسیدن بمکان مقصود بخرج در می آمد
و بر سر مراجعت و تعدی راهداران و زمینداران تمام مال و آبرو

انداخت و دل پادشاه زاده را بدست آورد رفته رفته تدبیر
تزویر آمیز را بمرتبهٔ استحکام داد که بتبدیل از دواج صبیهٔ خود که از
سابق نامزد بود پیغامهای ابله فریب دیگر ریخته ولغزش تمام در بنیاد
عقیدت پادشاه زاده راه یافت ازانکه جوانان را از رفاقت و صحبت
و نصیحت پیران آزموده کار نفرت می باشد و بصحبت بی کمالان
بدمآل که مادهٔ زوال عقل و دولت و آبروانه زیاده رغبت بهم
میرسانند دران ایام ندامت انجام بسبب درهم اندازی جمعی از
تمام پیشگان واقعه طلب وغمازان صاحب غرض میان پادشاه زاده و
معظم خان غبار خاطر روز بروز زیاده میگردید کار بجائی کشید که پادشاه
زاده از اثر نغمهٔ افسون مخالف و دمدمهٔ همدمان عرب و عجم قصد
ملحق گردیدن بشجاع پیش نهاد خاطر ساخته باندیشهٔ دور از
صواب اواخر ماه رمضان شروع سال سه از جلوس مصحوب مصاحبان
و مقربان خانه بر انداز پیغام این راز بشجاع فرستاده آخر شب
باتفاق امیر قلی داروغهٔ توپخانهٔ خود و قاسم علی میر تزک که
مادهٔ شعله افروزی این فساد بودند و چند خواجه سرا بقدری از
خزانه که توانست و جواهر و عمدهٔ محل خود را بکشتیهای آب
گنگ که درمیان حائل بود رساند شجاع که بعد رسیدن خبر این
معنی را از عطیه و فضل الهی دانست بلند اختر پسر خود را
باجان بیگ نوکر عمدهٔ خود و چند کشتی و کهار بسیار برای
استقبال و آوردن خزانه و اسباب پادشاه زاده بکنار دریا فرستاده
بعده که پادشاه زاده بآنطرف آب رسیده و مردم شجاع از آب عبور
نموده شروع به بردن خزانه و دیگر سر انجام نمودند افشای این راز

سر بسته گردید و خبر که بمعظم خان رسید اگرچه موانع عقده انگیز که
خوبیه بمجرد نقل نقال برنا و بهم گفت کمال استقلال در جلوه
پادشاهی راه یافت و اکثر بندهای پادشاهی ثبات دل و پا باخته
حوصله و استقلال از دست دادند اگرچه معظم خان نیز در باطن
نهایت متردد و افسرده خاطر گردید اما در ظاهر کار وجود و عدم
پادشاه زاده را مساوی دانسته سر رشته استقلال از دست نداده
باستقلال و ترتیب تمام سوار شده در خبرداری سرجهال و تسلی سپاه
و ملتمسی همراهان کوشیده در تدارک این موانع تا مقام پرداخته
لیکن چون ایام برسات رسیده بود از تلاطم امواج و شکستگی دل
امواج و چهار طرف فرو گرفتن آب اضطراب تمام در دلها راه یافت
و سوای این تدبیر بخاطر نرسید که باتفاق ذوالفقار خان و اسلام خان
و فدائی خان و آتش خان و راجه اندر سن بندیله و دیگر بندهای
کار زار دیده تجربه کار پادشاهی که کومکی فوج او از سابق و حال
شده رسیده بودند بتفاوت سی کروهی از اکبر نگر در مکان وسیع مرتفع
فرود آمده برای رفاه لشکر ایام برشکال بسر برند. داود خان صوبه دار
بهار که برای کومک مامور گردیده بود برای خبر تلاطم یافته بقصد
ملحق شدن بلشکر از مکان خود روانه گردید اما بسبب شدت باران
و طغیان آبها در راه توقف نمودن ضرور گشت. و خبر متعین شدن
دلیر خان و روانه شدن او از حضور نیز در لشکر انتشار یافت و فوج
شجاع بقوت نواره مکرر خود را بالای نگر رسانده و غافل ساخته
بر سر معظم خان تاخت می آورد با وجود تردد نمایان که از
معظم خان بظهور می آمد بسبب ناموافقت و نفاق [illegible]

بعضي کومکیان فوج بادشاهی مغلوب گردید و پای استقامت
بسیاری از جا رفت معظم خان اطلاع یافته خود با جمعي از قول
برآمده بدلدهي دلیاختگان پرداخته بار دیگر حمله آور گردید
و دو سه امیر نامي شجاع مثل اسفندیار خان و نور الحسن
و گردهر راتهور کشته و زخمی گردیدند - باز اثر غلبه از طرف
لشکر شجاع بوده همچنان در اکثر محاربات رو میداد تا آنکه ایام شدت
باران منقضي گردید و آب رود ختها و طغیان موج دریا رو
بتخفیف آورده و داود خان رسیده بفوج بادشاهی ملحق گردید و
خبر نزدیک رسیدن دلیر خان نیز رسیده و روز بروز لشکر معظم خان
را تقویت تازه بهم میرسید تا آنکه دلیر خان نیز با دو سه هزار سوار
افغان جلادت کیش رسیده به معظم خان ملاقات نمود و معظم خان
از عطاي چند تقوز پارچه و اسپ و فیل و جواهر و مدد نقد اورا
معزز ساخت - کوتاهي سخن شجاع باکبرنگر رفته صبیهٔ خود را
بعقد از دواج بادشاه زاده درآورده از زرینه و جواهر وافر و اسپهای
عربی و عراقي و فیلهاي آراسته از ساز طلا و مینا و یراق نقره
در جهاز دختر داده مقرر نمود که بادشاه زاده محمد سلطان
چند روز در اکبرنگر هم آغوش عروس عیش و نشاط بوده بعده
خود را بلشکر برساند و خود از سرنو سر انجام محاربه و مقابلهٔ
معظم خان نموده بآراستگي لشکر و ترتیب توپخانه خشکي
و چند هزار کشتي نواره که مدار جنگ آن سر زمین برمصالح نوارهٔ
و جنگ دریاست برابر لشکر بادشاهی فوج کشي نمود اگر بتفصیل
محاربات و تردداتِ رستمانه و تدبیراتِ حکیمانهٔ معظم خان که بعد

قدم جرات بعقب نمي گذاشت آغرخان اسپ خود بآب زده و از عقب آن دليرخان فيل سواري خود بآب رانده بعد آن پسر دلير خان که براسپ سوار بود با ديگر دلاوران بطريق يورش جان بازي را کار فرموده مقابل توپخانهٔ آتشبار بدريا در آمدند وبغيرت همچشمي تمام لشکر خود را بدم آب و آتش زده دنبال هم ميان چوب بندي که براي نشان پاياب نموده بودند روان شدند و از روبرو گولهٔ توپ و گلولهٔ تفنگ چنان متصل هم باريدن گرفت که فرصت چشم واكشودن نميداد وبهرکه ميرسيد سواي آنکه سر بآب فرو مي برد نشاني ازو پيدا نميگرديد و درين هنگامهٔ عبور سپاه از صدمات اسپان و فيلان نشان چوب بندي بحال نماند و از بسياري تودهٔ سپاه و چهارپايان ريگ زيرپا خالي گرديد و پاياب بالکل برطرف شد لهذا سوار و پيادهٔ بيشمار غرق بحر فنا گشتند در همين حالت پسر دليرخان از تموج دريا مع اسپ بآب فرو رفت که نشان زنده و مردهٔ او نيافتند و از غرش بان و باريدن تگرگ گوله و فرو گرفتن دود باروت که پدر پسر را نمي شناخت و برادر بحال برادر نميتوانست پرداخت تمام دريا گلگون گشته بود جمعي راکه اسپ شنا کرده برآورد نجات يافت و بعضي کشتکاري ميدانستند و از صدمهٔ گوله و بان محفوظ ماندند جان بر گرديده از آب گذشتند آغرخان که پيش فيل دليرخان شمشيرزنان انبوه هجوم سوار و پيادهٔ فوج خصم را ازهم ميدريد ناگهان فيل مست مقابل آغرخان باشارهٔ فيلبان رسيد آن مبارز فيل پيکار روبروي فيل حمله آورده شمشير بخرطوم فيل رسانده و فيل آغرخان را مع اسپ بخرطوم

گردیده دست بقبضهای کمان در آورده صدای داروگیر بچرخ گردون رسانیدند

بیت *

دمامه برآمد ز هر پهلوی * چکاچاک برخاست از هر سوی

تو گفتی هوا تیر باره همی * سراسر جهان تیغ باره همی

و بعد حملهای بیابی و جنگهای بهادرانه که در معه سردار شجاع با بسیاری از مردم غیر مشهور از پا در آمدند و جمعی از فوج بادشاهی نیز بکار آمدند و زخمهای سرخروئی برداشتند فوج هراول خصم از روبرو فرار نموده و پسر شجاع تاب استقامت نیاورده رو بفرار آورده تا نزد پدر بند نگردید - ملا امیدی نام شاعری بود که شعرهای برجسته ابدار میگفت چون از دلیر خان غبار خاطر داشت بعد غرق شدن پسر دلیر خان بجای مدح این چند بیت عمدا بتغییر زبان غرض گفت تا بشعر او گمان نبرند و به دلیر خان رسانند *

* بیت *

پسر نواب دلیر خان از اسپ غلطید و رفت
بر سر و ریش پدر در یکنفس گوزید و رفت
چون پدر بر فیل بوده اسوار و او بر اسپکی
لا جرم از روی غیرت بر پدر تهرید و رفت
گوه بادی بود از خاشاک و که جمع آمده
در میان آب چون سرگین بخود پیچید و رفت

باوجود چنان مغالطة روز مره بعده که دلیر خان برین اشعار اطلاع یافت دانست که شعر کیست و قصد گرفتن او نموده ملا امیدی گریخته بلشکر شجاع رفت و بعد چندگاه معظم خان را شفیع ساخته

دست بر و مال بسته بخدمت داور خان آمد و داور خان مبلغ
نقد با خلعت با او تواضع نموده مصاحب خود ساخت •

القصه بهمین ولد و جسارت صعب بر سر تهانه قلب و
مردم ترهتی گنگ بجنگ نواره و بمقابله صف در سواد اطراف
تنده که از معمورهای مشهور آن ضلع و سکنی ماندن پادشاه زاده
محمد سلطان که بعد از کدخدائی مقرر گشته بود ببهار می آمد
و مردم تاشی بسیار طرفین کشته و زخمی میگردیدند •

الحال بذکر حضور می پردازد که حضرت جلد سکنی از شنیدن
پیوستن پادشاه زاده محمد سلطان بشجاع و ترددهای نمودنی معظم
خان بخاطر آوردند که از راه احتیاط و مصلحت ملک داری بنجم ماه ربیع
الاول سال مذکور خود بدولت متوجه سمت شرقی گردیدند . دیوان
آوان راجه جسونت را با شمس محمد امین خان و اعتقاد خان
عرف عبد القوی از سر نو صاحب بیراجه ساختند همه جا جمع
کنی و داد دهی و شکار افکنی طی مسافت میفرمودند . بیست
و دوم شهر مذکور پادشاه زاده محمد معظم و داور خان از دکن بسعادت
شرف اندوز ملازمت گردیده مورد عنایات گشتند . حوضه طلائی
بصورت بنگله برای سواری فیل که اختراع پادشاه عالمگیر است
و فرمایش نموده بودند خان ساماں تیار نموده آورده از نظر گذرانید
بر فیل بسته سوار شده بداروغهٔ زرگرخانه و زرگری که آن را ساخته
بود خلعت و اضافه و فیل و نقد عطا فرمودند . در منزلی از سواحل
کنار آب گنگ یکهفته مقام نموده و سلخ ماه ربیع الثانی صبیهٔ میرزا
سنجر نجم ثانی خراسانی بنام نورالنسا خانم بعقد پادشاه زاده

محمد معظم در آوردند و اکثر رسوم و عنایات بادشاهي درحق داماد فرخنده شیم و عروس مبارک قدم بظهور آمد *

درین اوان خبر مراجعت نمودن بادشاه زادهٔ محمد سلطان از نزد شجاع و باز پیوستن بمعظم خان بعرض رسید مجملي از تفصیل آن مي نگارد که چون بادشاه زاده از وسوسه و گمراهي شیطاني که لازمهٔ ایام جواني ست و خیال خام بدام شجاع آمد آخر کار از ملاحظهٔ بدعاقبتي که باوجود عاصي گردیدن درخدمت پدر بزرگوار نظر برمآل کار صوري برگشتهٔ روزگار نموده دانست که آخر جان و ایمان در تمناي آن دولت ندامت انجام باختني است ناچار ازان راه خطا نادم گشته بفکر مراجعت نمودن افتاد چون خود در اکبرنگر نزد شجاع و حرم او در تانده که از شجاع بفاصلهٔ یک دو منزل بود درین ضمن خبر بیماري محل او رسید بهانه و شهرت خبر گرفتن زوجهٔ خود از شجاع رخصت گرفته بتانده آمده خفیه پیغام باسلام خان که بالشکر بادشاهي آن طرف آب بود فرستاده از ارادهٔ خود طلاع داد و فوج بطریق مدد مع لوازم دیگر بر اشارهٔ وقت معین طلب داشت ششم جمادی الاولی مع خدمهٔ محل و چند خواجه سرا بشهرت سیر و شکار ماهي سوار شده جواهر و نقدي که توانست برفي با خود گرفته بکنار دریا رسیده بر چهار کشتي سوار گشته رف معبري که اسلام خان بموجب اشاره خود را رسانده نتظار میکشید روانه گردید مردم شجاع برین خبر اطلاع یافته کشتیها سوار شدهٔ تعاقب نمودند و از روبروی اسلام خان باتوپخانه و فوج خود استاده بود راکب نواره گردیده باستقبال

داروغهٔ گرز برداران سر راه پادشاه زاده رفته از هتهیا مقید ساخته مع ارادت خان براه دریا بر کشتي سوار نموده برده به سلیم گده که از جملهٔ قلعهای ارک دهلي کهنه است رسالند - باز فرمان رفت که ارادت خان‌را فدائي خان همراه گرفته بحضور آورد و فدائي خان بعد رسیدن حضور مورد عنایات گردید و ارادت خان را از منصب برطرف و از مجرا ممنوع ساختند •

اگرچه میان اعلی حضرت و حضرت عالمگیر بادشاه نوشتجات گله و شکوه آمیز و معذرتهاي خصومت انگیز بسیار بمیان آمد که ضبط نقل همهٔ آن منافي اختصار کلام است و نقل مسودهٔ خطوط اعلی حضرت بدست نیامد اما مضمون جواب دو سه نامه که خلد مکان بخدمت پدر بزرگوار نوشته اند و ازان مضمون خط فردوس آشیاني ظاهر میگردد بالکم و زیاد بزبان قلم میدهد •

در جواب خطی که از نزد اعلی حضرت مشتمل بر طلب خواجه سراي چهتّي نویس رسیده بود نوشته شده - بعد اداي مراسم عقیدت بعرض اقدس میرساند که فرمان والاشان سرامر نگاشتهٔ قلم مبارک که پنجم شهر حال در جواب عریضهٔ این مرید صادر شده بود عز وصول بخشید و از مطالعهٔ تحریر کلک درر بار جواهر سلک دیده را نور و دل را کمال بهجت و سرور بخشید المنة لله تعالی که ذات فائض البرکات تقدس قرین صحت و عافیت است - پیر دستگیر سلامت - این مجبور حکم قضا و قدر که بمشیت الهي در چنین ورطهٔ خطرناک افتاده بچندین کلفتهاي ظاهر و باطن مبتلا گشته از خجالت و انفعال خود چه عرض

نماید که بر اعلی حضرت هویدا نباشد. چون همه از درگاه ایزد مسئلت
می نماید که توفیق استرضای خاطر حضرت ظاهر و فرصت تلافی
و تدارک مافات عذر خواهی زلات خویش عطا نماید تا کار خدمتی
که موجب خشنودی قبله و کعبهٔ حقیقی تواند بود بتقدیم رساند.
و از فرط بی‌بهی و بنده نوازی آن حضرت نیز چشم دارد که بدعای
خیر این گناهگار را که مدت از توفیق حسنات و خدمت گذاری
ولی نعمت است باز مهجور مانده. تحریر و ظهور بعضی امور
چنانچه قبل ازین نگاشته قلم اطوار است و ازین رهگذر چه عرض کند
که ندارد. خواجه سرای چینی نویس را همراه کاری و رخصت حکم
شود که بسعادت خدمت مستفید باشد.

نامهٔ دوم درایامی که شجاع دفعهٔ اول در مقابل عالمگیر
بادشاه هزیمت خورده فرار نمود و قبل از دستگیر گردیدن
دارا شکوه خلد مکان گرفت و اگرچه حال می‌بود اعلی حضرت
در آن مدت نصیحت اعتراض آمیز نوشته بودند و برای اطفای
خانه و نسل خانهٔ اعلی حضرت که مقید و موقوف فرموده
بودند نیز درج بود و از آنقلات درهمان ایام نوشته خط مشعر
اعلی حضرت که بنام شجاع فرستاده بودند بدست آمده بود
درجواب پدر بزرگوار خود نوشتند. بعد ادای مراسم عبودیت
و عبودیت بعرض اشرف میرساند صحیفه که بخط خاص پس
از تنازعی ایام صادر شده بود برتو ورود انداخت بمطالعهٔ ارقام
سرمایهٔ سعادت حاصل گردید کیفیتی که نگارش یافته بود بوضوح
انجامید از سبب گرفت دیگر خطوط استفسار شده بود بر خاطر دریا

بخاطر بخشانه نماند که این مرید در ابتدای حال و آغاز وقوع
مراتبی که بتقدیر ایزد متعال رو داده باعتقاد آنکه چون آنحضرت
عقل کل اند و اکثر اوقات گرامی در تجارب بست و بلند روزگار
گذشته شاید ظهور این امور از قضا و قدر دانسته درشکست کار
این مرید و رونق بازار دیگران که ارادت الله بدان تعلق نگرفته
کوشش نفرمایند سلوک را بنهجی مستحسن قرار داده بود و
مستدعی آنکه بعد رفع شورش در استرضای خاطر والا کمر اهتمام
بمیان جان بسته بدان وسیله سعادت دارین حاصل کند و هرچند
می شنید که موجب ارتفاع غبار فساد و برهم خوردگی مهمات عباد
تحریک آنحضرت است و برادران بفرمودهٔ اقدس دست و پا
میزنند و جائی میکنند گوش بسخنان مردم نینداخته اندیشهٔ
انحراف از شاه راه عقیدت نمی نمود لیکن ازانجا که اخبار
بی توجهی حضرت بتواتر رسیده چنانچه از نوشتهٔ که بخط هندوی
بشجاع قلمی گردیده بود و خان و مان او برسر آن خراب گشته
هویداست یقین حاصل شد که آنحضرت این مرید را نمی خواهند
و آنچه از دست رفته هنوز تلاش دارند که دیگر استقلال پذیرد و
سعی و تردد این فدوی که مصروف بر اجرای احکام دین متین
و انتظام مهمات مملکت است ضائع شود و بهیچ طریق ازین فکر
باز نیامده درین کار مصرند ناگزیر بمراعات لوازم حزم و احتیاط پرداخته
و از حدوث مفسدهای ممتنع التدارک اندیشه مند گشته آنچه
بخاطر داشت نتوانست از قوه بفعل آرد و بر صدق این دعوی
خدای توانا شاهد است در بنصرت جمعیت خاطر این مرید

غیب دان که ازرا بکذب و دروغ گواه گرفتن نزد اهل اسلام کفر و در
جملهٔ ملل و ادیان مذموم گرفته اند میداده که این مرید هرگز بگحریز
ارباب نفاق مرتکب خلاف مرضي طبع مقدس نبوده و نیست
و خود را نائب حضرت دانسته بدین خدمت و امر خطیر قیام
مینماید لیکن انتظام ارضاع مملکت و ملت و تسلي رعیت
باظهار نیابت امکان نداشت لهذا ناگزیر برای پاس ملک و حال
رعایا روزي چند این نوع سلوک که بخاطر خطور نمیکرد می ورزد
و خدا آگاه است که چه شرمندگیها که ازین رهگذر لازم نشده
انشاء الله تعالی همین که امنیت در مملکت پدید آید و غبار فتنه
فرو نشیند جمیع مرغوبات خاطر اشرف بوجه احسن و دلخواه
صورت خواهد گرفت این مرید که خلاصهٔ عمر خود صرف رضا
جوئي و نیکو خدمتي نموده باشد بجهت مزخرفات دنیویهٔ فانیه
چگونه راضي میتواند بود که اوقات فرخنده سمات آنحضرت که
جان و مال و عیال نثار تحصیل خورسندي ایشان است بجمعیت
نگذرد و مردم مخل از خدمت راني سعادت جدا باشند از آنجاکه
شجاع قدر عافیت ندانسته بقصد فاسد باله راه رسیده شورش بر
انگیخته این مرید نیز که از طرف پادشاه زادهٔ کلان تدري خاطر
جمعي حاصل نموده تفصي فارغ نکرده بود توکل بر تاییدات الهي
و اعانت و مدد و نصرت بخش حقیقي نموده هفدهم شهر حال
متوجه آن حدود گردیده امیدوار است که بتوفیق الٰهي و اعانت
حضرت رسالت پناهي و توجه باطني آن حضرت پیر دستگیر
منقریب ازین کار فارغ شده اصلا مرتکب امری که نامرضي مبارک

باشد نگردد - بران حضرت هویداست که حق سبحانه و تعالی ودائع خود را بکسی که از عهدهٔ پرداخت حال رعایا و نگهبانی برایا برآید می سپارد بر عقلا ظاهر و هویداست که از کرگ شبانی نیاید و هر کم حوصله از عهدهٔ این امر خطیر بر نیاید مراد از ملک رانی پاسبانی خلق است نه نفس پروری و شهوت رانی - بهرحال حق سبحانه و تعالی این مرید را از خجالت آن حضرت بر آرد - تسلیمات عفو تقصیرات و ذلات و عنایت فرمودن جواهر بابت بادشاه زاده دارا شکوه بجا آورده شکرانی فضل و مرحمت بتقدیم میرساند ٭

از راوی ثقه که پیشکار مشرف جواهر خانه بود مسموع گردیده که بیست و هفت لک روپیه را جواهر و مروارید خدمهٔ محل خود را دارا شکوه در جواهر خانهٔ محل اندرون قلعه باطلاع اعلی حضرت گذاشته برآمده بود که بعد هزیمت درست همراه گرفتن نیافت - بردرس آشیانی بعد پر خاش و تجسس و طلب آن را مع نامه که طوعا و کرها مشتمل بر بخشیدن تقصیرات چنانچه بذکر درآمد نوشته نزد عالمگیر بادشاه فرستادند و سوای آن یک تسبیح مروارید که صد دانهٔ آن همه همرنگ و هموزن غلطان به قیمت چهار لک روپیه بتلاش بهمرسانده بودند و امام آن نیز بسعی تمام میسر آمده بود با یک آرسی الماس مدام در گردن خود داشتند بعده که مغزوی ساختند خلد مکان پیغام نمودند که چنین تحف که از جملهٔ ملبوسات ایام سلطنت است در انزوا نگه داشتن آن خلاف پاس طریقهٔ تقوی است و خواجه سرای که برای طلب آن مامور

گردیده بود بمساجت پیش آمد اعلی حضرت بر آشفته خاطر گشته آرسي را از گردن بر آورده حواله نمودند و برای تسبیح فرمودند که ازین اوراد خوانده می شود درهاي کوبیده و نرم نموده خواهم داد بعد ازان که جواب درشت خواجهسرا شنید برگشته آمده عرض نمود باز طلب نفرمودند تا روز واقعه نزد اعلی حضرت بود دیگر مقدمات که میان حضرت اعلی و خلد مکان تا روز واقعه روداده قابل تحریر نیست •

جشن جلوس سال سوم مطابق سنه هزار و هفتاد
هجری مشتمل بر احوال و کیفیات شجاع

بیست و چهارم ماه رمضان المبارک جشن سال سوم جلوس چنان آراستگي یافت که نمونهٔ روضهٔ رضوان گردید و در هرطرف و کنار آن عشرت خانهٔ عالم افروز مغنیان زهره مثال و رقاصان حور تمثال و رامشگران دلربا هنگامهٔ نشاط را گرم ساختند • • بیت •

صدای مطربان با نغمهٔ ساز • درین بزم طرب گردیده دمساز
برقص آورده هرسوشوخ وشنگي • بکار دلربائی تیز چنگي
همهرنگین دهان ازصوت تهي تهي • چو مینا از سرود قلقل مي

همه سلاطین و امرا و فضلا و صلحا و ارباب طرب موافق پایه و رتبه و قسمت کامیاب عطای اضافه و فیل و جواهر و مرصع آلات و زر گردیدند و طبق طبق زر و گوهر بر فرق بادشاه فیکوسیر نثار گردید و خرمن خرمن روپیه و اشرفي بانعام و بخشش درآمد ازانجمله سی هزار روپیه بارباب استحقاق مرحمت فرمودند - خوشحال خان کلاونت را که سرآمد نغمه سرایان بود هفت هزار روپیه هموزن او

بوان در آورده در انعام او عطا نمودند - و پیشکش و نثار امرا آنچه
بنظر گذشت و هرچه اضافه ونقد و جنس بسلاطین و بیگمان و امیران
مرحمت شد بتحریر تفصیل آن پرداختن از سر رشتهٔ کلام دور افتادن
است سیصد و شصت خلعت امرای حضور بشمار آمد دیگر
خلعت خدمهٔ محل و ارباب طرب و اهل حرفه را تا کجا بشمار
آرد تا دهم شوال مجلس جوش و خروش عشرت آراستگی داشت ۰

و درین جشن که عرضه داشتهای معظم خان مشتمل بر مژدهٔ
فتحهای پی در پی و فرار نمودن شجاع بملک رخنگ و پاک
گشتن ولایت بنگاله بالکل از تصرف مخالف بعرض میرسید نشاطی
دوبالای بزم نشاط حاصل میگردید - چنانچه مجملی از احوال نکبت
مآل شجاع آنکه بعد از وقوع چندین کارزار که هر بار فرار نصیب او
گردید آخر بار درکشتی را پر از اشیای خاصه و مرصع آلات و ظروف
طلا ونقره وجواهر و خزانه و دیگر اسباب تجمل و لازمهٔ سلطنت نموده
خدمهٔ محل و ناموس را نیز در کمال اضطرار و سراسیمگی برقعها
پوشانده درکشتی جاداده دوازده فیل دیگر پر از بار اسباب کارخانجات
ضروری که برای رساندن تا نزد کشتی می آوردند از صدمات
افواج بادشاهی که پاشنه کوب رسیده بود باوا بتاراج و دست برد
اوباشان هر دو فوج رفته و بسیاری بدست مردم و سپاه معظم
خان افتاد و بقیهٔ تاراج بضبط سرکار در آمد و معظم خان حکم نموده
که هرچه از هرجا از نزد تا راجیان توانند بدست آورده داخل اموال
ضبطی نمایند و اکثر همراهان از مشاهدهٔ آن حال که هیچ خورش
و پیمانه تاب صدمات روز بیکسی نمی تواند آورد بل سایه هم در

شبهای تار زوال دولت گریزان میکرده جدائي اختیار کردند بلکه بیشتر آنها دست تعدای بمال و ناموس باقي مانده نمودند •

• بیت •

بقهر خدا چون کسی اوفتاد • همه عالمش پای برسر نهند
چوبینندکه اقبال دستش گرفت • ستایش کنان دست برسر نهند

پسر شجاع در عالم مشاهدهٔ زوال مال و حال و احوال خود از راه عاقبت بیني قبل ازان با راجهٔ رخنگ رسل و رسائل محبت انزا بارسال تحف و هدایا بمیان آورده باعتقاد خود بناي دوستي را استحکام داده بود و نمیدانست که کسي را که مآل کار او خواری و زاری و بی اعتباری سرنوشت باشد هیچ دوست جاني و فرزند و جگر گوشهٔ او بتدبیر مکافات آن نتوانند پرداخت تا بدشمن دیني و دنیوی چه رسد •

• بیت •

کسي را که اقبال ازو رو بتافت • نهیب قضا برسرش دست یافت
همان کرد کزوی ندامت کشید • رهي رفت کزوي بخواری رسید

بعد ازین که دید که هیچ طرف یار و مددکار نماند وباقي همراهان و جمعی که آنها را رفیق روز بیکسي میدانست از وجدائي نمودند تمهید گرفتن قلعهٔ از قلعهاي سرحدي متصل ولایت راجهٔ رخنگ بخاطر آورده بآن راجه التجا برد چنانچه تفصیل آن خالي از قصهٔ ملالت اثر نیست آخرندامت کشیده منصوبهٔ مرکز خاطر را پیش نتوانست برد بلکه خفت کشیده آخر کار بکمال ذلت و خواری و بی اعتباری خود را گرفتار دام کید و غدر کفار نابکار آن دیار ساخت و بقول مشهور دران ضلع مفقود الاثر گردید که احدي ازو

نشان نیافت - و لغارت انتهای ایام نکال سید عالم که از ساعات مشهور بارهه بود با چند از همراهان و سید قلی نام با دوازده نفر که جمله چهل نفر رسیدند با وشیط رفای یاری رفاقت بجاآوردند ‌•

ذکر جشن سال قمری و مهم فرمودن براجه کرن

درین ایام که جشن وزن قمری متصل ایام بزم نشاط افروز جلوس اتفاق افتاد و آن شاه خورشید افسر فلک سریر چون ماه تابان که دربرج میزان جا کرد و در عیش و عشرت و شادی بحکم الرخالة زهرا جنگی بر روی اهل نشاط کشاده میزان اقبال بیش بمیزان آمده زر و گوهر را آبروی تازه بخشید و بارباب استحقاق قسمت گردید •

• بیت •

از دولت وزن شاه فرخنده سیر • زر گشت عزیز و آبرو یافت گهر
در پلهٔ میزان چو در آمد گوئی • خورشیدنشست در افق تا بکمر

بادشاه بیگم عقد مروارید مع پنج لعل بقیمت دو لک و هشتاد هزار روپیه و روشن آرا بیگم دو هزار اشرفی برقت تسلیمات مبارکباد پیشکش نمودند - محمد مقیم پنجاه هزار روپیه با جواهر گذرانید باقی نذر و نثار امرا و انعام ارباب طرب و رعایت مستحقان که موافق دستور هر جشن بعمل می آمد بزبان قلم نمیدهد - و در جشن این سال میر جمال معظم خان را بخطاب خان خانان و اضافهٔ سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه که اصل و اضافه هفت هزاری و هفت هزار سوار ازانجمله پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه باشد ممتاز ساختند و صوبه داری بنگاله بکمال استقلال و اختیار عزل و نصب حکام آن ولایت فرمودند و خلعت و شمشیر مرصع با دو فیل نر و ماده مع ساز طلا و دیگر

عنایات براي او روانه فرمودند. نیابت خان که بسبب وقوع تقصیر گشتن معمور خان از ابتدای جلوس مغضوب بود بی براق بحضور مي آمد حکم شد با براق بمجرامي آمده باشد. راجه‌دکن که در ایام بیماری اعلی حضرت باغوای دارا شکوه بحکم از دکن بر خاسته آمد و روي ندامت بابن درگاه نیاورده ازروی کوتاه اندیشي درجواب احکام بعذر غدر آمیز دفع الوقت نمودن را سرمایهٔ نکال خود ساخته بود امیر خانرا با فوج نه هزار سوار برای تنبیه او مقرر و روانه فرمودند رکیسرسنگه پسر او که از پدر جدا گشته نظر بر عاقبت بیني خود در رکاب مي بود خود التماس همراهي امیرخان نموده بر استیصال پدر کمر بست *

ذکر احوال ابتدایی فساد سیوایي بدنهاد

آنچه از مردم ثقهٔ دکن وقوم مرهتهٔ آن ملک درباب اصل و نسب سیوای بد اصل مردود مسموع شده رشتهٔ اصل اجداد او بسلسلهٔ راناي چتور میرسد چون میان قوم راجپوت و همه هنود مقرر است که فرزند از بطن غیر ذات خود حاصل نمودن و از کنیز توالد و تناسل پیدا کردن مذموم و شوم میدانند درینصورت که در عالم جواني و شهوت راني فرزندي از غیرکفو بهم رسد آنرا داخل خانه زاد و کنیز و غلام اعتبار مي نمایند و بآن اولاد ترکهٔ میت نمیرسد بلکه با وجودی که مادر مولود نسبت به پدر نجیبه باشد همین که از قوم خود او نباشد بار نسبت و کد خدائي نمي نمایند اگر بطریق عاشقي مدخوله سازد فرزند او بکمال بي اعتباري بحکم ولد الزنا پرورش مي یابد و نسبت و کد خدائي او باز بهمچو خود

او مي نمايند مثلا اگر زن قوم بقال احیانا قوم کمتر از و یا معتبر تر
برهمن بتصرف کهتری و کایت باشد هر فرزندي که از و بوجود آید
همان اعتبار کنیز و غلام دارد . گویند از اجداد سیواي مرهته که او
ملقب به بهونسله است در اطراف ملك دکن مسکني داشت یا
یکي از زنان غیر قوم بد اصل تعلق سرشار بهم رسانیده بی عقد
بدستوري که میان آن قوم مي باشد مدخولهٔ خود ساخت از و
پسري متولد گردید از ملاحظهٔ طعن خویش و تبار آن مولود را بر
گرفته و کنار جبال بامر فهمهٔ که براي او مقرر نموده بود نگاه داشت و از
مردم پنهان اورا پرورش میداد چون بآن زن رغبت و دلبستگي تمام
داشت هر چند مادر و پدر او خواست که میان قوم خود کدخدا
نمایند قبول ننموده بعد که طشت محبت بافراط او از بام افتاد و
پرورش یافتن پسر میان دوست و بیگانه زبان زد گردید لهذا فرزند
خود را از مکاني که پنهان نموده بود خفیه برآورده یا والدهٔ او
برداشته روانهٔ دکن گردید چون بملك بیگانه رسید با وجود شهرت
کاذبه که فرزند از زن همقوم دارد از راجپوتان صحیح النسب هیچکدام
نسبت بار نه نمودند ناچار با قوم مرهته که آنها نیز خود را از
راجپوتان غیر مشهور میگیرند نسبت پسر خود نمود از آن فرزند که بپشت
هفتم یا هشتم ساهو بهونسله بهم رسید و وجه تسمیهٔ بهونسله که بهونسله
نیز زبان زدست بروایتي این است که بزبان هندوي کهونسله مکاني
را گویند که جاي بسیار خورد و تنگ مختصر باشد چون آن حلال
زاده صحیح الاصل را در چنین مکان بقصد نقل مکان اش پرورش
میداد ملقب به بهونسله گردید و وجه دیگر هم مدعي این قول شنیده

شد - الحاصل بعده که ملک نظام الملک بتمامه بتصرف
صاحب قران ثاني حضرت اعلی در آمد و با عادل خان رابطهٔ
وداد و محبت بمیان آمد عادل خان التماس نمود که در عوض
چند محال بیجاپور که بتصرف پادشاه در آمده بعض تعلقهٔ کوکن
نظام الملکي مراد از بندر جیول و بابل و دندهٔ راجپوری و چاکنه
باشد و بعد تسلط عادل شاهیه تعلق بحدود ملک بیجاپور گرفته
بود و متصل سرحد کوکن عادل شاهیه که به تل کوکن اشتهار
دارد واقع است و پرگنات بیجاپور متصل سرحد خجسته بنیاد
بضبط بندهای پادشاهي منصوب کردا دکن واگذارند و از بندر
جیول تا پرگنه چاکنه همه جنگل و کوه پر از اشجار و کنار
دریاي شور است بتعلقهٔ بیجاپور مرحمت شود او این التماس
مقرون باجابت گردید وبعد عرض و معارضه هردو کوکن تعلق
بعادل خان و بیجاپور گرفت - و ملا احمد نام که بزرگان او از شرفای
نو آمد عربستان بودند از ظلم حجاج بني امیه در اطراف کوکن
وارد شده بقوم نو آیه زبان زد گردیدند از جملهٔ اولاد آنها ملااحمد
سرپور از مقربان بیجاپور که بکمالات صوري و معنوي آراسته بود سه
پرگنه جاگیر دران ضلع یافت و در همان ایام در پرگنه باسم پونه
و سوپه در جاگیر ساهو بهوسله مقرر گشت و سیواي بد سیواز طرف
پدر ببندوبست جاگیر صاحب اختیار هردو پرگنهٔ گشته آمده
به نسق آنجا باستقلال تمام پرداخت چون در فن شجاعت و
و رشادت میان قوم خود ممتاز بود و در حیله و تدوير فرزند رشید
ابلیس پر تلبیس گفته میشد دران حدود که همه جبال قلب سر

بفلک کشیده و چنگل برّ از اشجار خار دار لطامل داشت بطریق
رسیدداران توطن اختیار نموده بساختن عمارات و احداث قلعجات
کوهی و حصار گلی که باصطلاح هندوی دکن گڈهی نامند می
پرداخت ودر همان ایام عادل خان بیجاپوری بعارضهٔ بدنی گرفتار
گشته بعد از امتداد کشیدن مرض انقلاب و آشوب تمام در مملکت
بیجاپور که نسبت بهمه صوبجات هندوستان وسعت مسافت و محاصل
زیاده دارد بهمرسید و چون ملا احمد که درهمان ایام اراده حضور
اعلی حضرت نمود فوج او از طرف جاگیر کرکی بر خاسته آمد
سیوای بدگهر ملک را از نسق فرمان فرما خالی یافته در آن ضلع
از جوهر ناپاکی که علاوه آن جلادت ذاتی داشت قدم جرات بی باکی
در تعلقهٔ جاگیرداران دیگر گذاشت که بقلی فساد او و اولاد او
چنانچه بقید قلم خواهد آمد تا حال بر صفحهٔ آن ملک باقی و
در کل دکن روز افزون است هرجا قصبهٔ معمور و آباد و سیر حاصل
پر از رعایای مال دار می شنید تاخته بتاراج و تصرف خود در آورده
قبل از آنکه نرباد جاگیرداران دران ایام بر فساد به بیجاپور رسد
عریضهٔ آن مفسد عیار مع هدایا و تحف بسیار مشتمل بر عذر
آنکه فلان محال گنجایش افزونی محصول داشت و از جاگیر دار
و متصدیان او چنان و چنین تقصیر بظهور آمده بناچاران به تنبیه آن
پرداخته و بجمع اضافهٔ مبلغ کذا مرا در جاگیر خود یا بطریق خالصهٔ
سرکار قبول است و بکار پردازان بیجاپور در آن آشوبکه هیچ احدی
بدیگری نمی پرداخت میفرستاد بعده نوشتجات جاگیرداران که
میرسید فائده نمی بخشید و هیچ یک از متصدیان مرتکبی متوجه

ارثمي شد وازين که ملک دکن هميشه خالي از فتنه و خلل و
فساد نبوده و حکام و رعايا و سپاه آنجا بقاثير سرزمين بمرض حمق
و حمق و خفت عقل گرفتار بوده اند و بدست خود تيشه برپاي
خود زده عرض و مال و ملک بباد فنا داده اند و دام طمع
کارپردازان علاوهٔ ايام اختلال و انحراف مزاج فرمان رواى آن وابسته گرديده
موافق خواهش آن فتنه جوي سرکش احکام اختيار زمام آن ملک
بکام او مي رسيد رفته رفته کار بجائي کشيد که از جملهٔ سرکشان
مشهور گرديده و از قوم مرهته مردم انتخابي قزاق پيشه جمع کثير
فراهم آورده کمر همت بر تسخير قلاع نامي بست و اول قلعهٔ چندن
را متصرف گشت و بعد ازان دست تسلط و تصرف بغلبهٔ تام به
ديگر قلاع که از ذخيره و وجود قلعه داران و حارسان تجربه کار و کار آزمو
خالي بود دراز نمود - درين اوان انقلاب سلطنت بيجاپور روداد
سکندر علي عادل خان ثاني که در اثبات اصل و نسل او نيز گفتگو
بود در صغرسن قائم مقام پدر گرديده و بي نسقي و خرابي ملک
بيجاپور از مهم فرمودن پادشاه عالمگير در ايام شاه زادگي بحکم
حضرت اعلى و بميان آمدن ديگر شورش و فساد افزود سيواي مذکور
روز بروز قوت گرفته بر تمام قلاع آن ملک تسلط يافته و بمرور ايام
صاحب مکنت و سرانجام گرديد و از فراهم آوردن جمعيت و مال
و ثروت کمر مخالفت با پادشاه هند و بيجاپور بسته در پناه جبال
قلب و جنگل پر از اشجار تاخت و تاراج ملک و راههاي دور
نزديک بر و بحر پرداخت و قلعهٔ راجگد و چاکنه را ملجا و ماواي
مقرري خود ساخت و بعضي جزيرهاي دريا را بمدد فراهم آوردن

بی یراق در پالکي نشسته زیر قلعه و مکان موعود رفته همه همراه
خود را در فوج بمفاصلهٔ تیر پرتاب نگاه داشت بعده آن غدار مکار
بالاي قلعه پیاده فرود آمده از دور باظهار عجز و انکسار تضرع کنان
نمودار شد چون بپاي دامن کوه رسید بعد هر سه چهار قدم که بر
میداشت زبان باقرار جرم گذشته والتماس عفو کشاده بلایه وسالوسي
سراپا تر و بدن را بلرزه در آورده ملتمس میگردید که دیگر مردم
اسلحه دار خدمتگار که همراه پالکي اند دورشوند و حربهٔ که باصطلاح دکن
بچهوه گویند در انگشتان دست زیر آستین تمامي پنهان نموده پوشیده
بود که اصلا معلوم نمي‌گردید و مردم خود را مسلح ومکمل در پس و
کنار هر غار و اطراف نشیب و فرازکوه متفرق پنهان‌ساخته نفیر نواز
را بزینه استاده نموده ارشاد کرده بود که وقت ملاقات من ازین
حربهٔ جان ستان خصم خود را امان نخواهم داد همینکه از دور اثر
انداختن حربه ظاهر شود در فکر مآل کار من نیفتاده بنواختن
نفیر لشکر خود را خبردار سازد و آنها را تاکید فرمود که از شنیدن
صداي نفیر از اطراف برآمده بر مردم افضل خان تاخته هر
قسمي که نقش موافقت نماید بعمل آرند و افضل خان که او را
اجل ناگهان تا آن مکان گریبان کشان آورده بود از غرور جلادت خود
و دیدن سیواکه بدان صورت بی‌اسلحه هراسان و ترسان مي‌آید وجود
و عدم او را مساوي دانسته از جملهٔ چند نفري که گرد پالکي ...
بودند آنها را نیز مرخص و از خود دور ساخت و همین که آن غدار
پخته کار نزدیک رسید گریه کنان خود را بر پاي افضل خان
انداخت وقتي که سراورا برداشته خواست دست‌شفقت

گذاشته در بغل گیرد بچابک دستی تمام آن حربهٔ زور آستین را
بشکم او چنان رساند که امان آه کشیدن نداده کار او را بساخت و
بر قرار موافق ارشاد صدای فتح بگوش سپاه او رسانید و از هر
طرف و گوشه و کنار دامن کوه سوار و پیادهٔ بیشمار بر آمده بر لشکر
افضل خان جان بباد داده حمله آوردند و دست بقتل و غارت و تاراج
کشودند و آن ستمگار خونخوار سالم بجستهٔ خود با مردم رسانده فرمود
که ندای امان جان بلشکر هزیمت یافتهٔ دلباخته در دادند و
اسپان و فیلان و خزانه و اسباب تمام کارخانجات بتصرف خود در
آورده سپاه را بپیغام نوکری نوید داده از خود ساخت و نعمت
بسابق بیشتر اسباب تجمل و جمعیت بهم رسانده چون این خبر
بعادل خان بیجاپور رسید لشکر دیگر بسرداری رستم خان که از سپه
سالاران بهادر پیشهٔ بیجاپور بود برو تعین نموده در نواحی قلعهٔ
پرناله میان هر دو جنگ رو داد رستم خان مغلوب گردید القصه زمین
بدست بردها که فلک سفله پرور غدار در همه کار بمدد آن نابکار می
پرداخت روز بروز صاحب لشکر و مستقل می گردید و قلعها
احداث نموده در آبادی ملک غصبی خود و ویرانی ملک بادشاهی
بیجاپوری میکوشید و بر قافلهای دور دست تاخته مال و ناموس
مردم را متصرف می گردید اما نسق نموده بود که هرجا لشکر تاخت
بدست [illegible] نسبت بمسجد و کلام الله و ناموس احدی دست اندازی
[illegible] نموده هرچه قرآن مجید بدست می آمد آن را بحرمت
ادب نگاهداشته بنوکران مسلمان می بخشید و ناموس هر هندو
[illegible] ساعه گرفتار می آمد [illegible]

آن نبودکه نظر بد بر آنها اندازد و در محافظت و نگاهبانی او
می کوشید و تا که وارثان از آمده بقدر حالت از عرض ارادۀ
خالص نمایند نگاه میداشت اما همین که اسم و نشان کنیزی بر او
ظاهر می شد از ملك زرخرید خود دانسته متصرف می شد
و چنان تسق نموده بود که هرجا تاخت می آوردند سوای رخت
مستعمل غریبانه و پل سیاه و ظروف برنجی و مسی که بدست
هرکه هرچه می افتاد از وبود باقی جنس و نقره و طلای مسکوک
وغیر مسکوک و زیور و اقمشه و جواهر بتصرف هرکه در می آمد
زهرۀ آن نداشت که دام و درم دران تفاوت نماید همه سردار وعهده
دار ضبط آن ظاهر ساخته بسرکار آن نابکار عائد می نمودند - چون
حقیقت غلبۀ او بعرض عالی رسید بامیر الامرا صوبه‌دار دکن حکم
صادر شد که به تنبیه و استیصال او بردازد ●

متوجه شدن امیر الامرا بقصد تنبیه سیوا

بعد ورود حکم امیر الامرا بقصد گوشمال سیوای بد سگال از
خجسته بنیاد بتاریخ اواخر جمادی الاولی سنه هزار وهفتاد بر آمده
مرحله پیمای سمت پونه و چاکنه که در آن ایام مکان و ماوای
او بود گردید و ممتاز خان را در خجسته بنیاد نائب گذاشته غرۀ
رجب سنه‌مذکور بموضع سیوگانو که‌ازمحال تعلقۀ آن ملعون بود رسید
و سیواکه دران روزها طرف قصبۀ سوبه آوارگی داشت از شنیدن
خبرامیر الامرا آنجا راخالی گذاشته دشت پیمای‌سمت دیگر گردید
امیر الامرا قصبۀ سوبه را بی قتال و جدال متصرف‌گردیده جادورای
را در آنجا گذاشت و برای‌خبرداری آنجا و رساندن رسد غله بلاگ

که از ضرب گولهای پی در پی دیوار های قلعه مشبک گردید و مفسد انرا سراسیمه و مضطر ساخت و محصوران تبه کار در عوض تار از قلعه بر آمده بر مورچال ریخته دست برد هاي خوب می نمودند و گاه گاه فوجهای آن کفران تیره روزگار از بیرون و اندرون روز روشن غلو آورده شوخی لیحاي میرسانیدند که مورچالها را در تزلزل می آوردند چون پنجاه و شش روز محاصره بدین منوال گذشت برجي که از طرف امیر الامرا نقب بزیر آن رسیده بود پر از باروت نموده آتش دادند و برج بپرید و سنگ و خشت و آدم باهم چون کبوتران گره باز بازی کنان رو بهوا گذاشتند و بهادران جان باز اسلام سپرهای حفظ الهي را بپیش رو گرفته یورش نمودند و دامن همت و کمر جهد بمیان جان بسته بقدم جانفشانی شرط سر بازی بتقدیم رسانیدند اما چون کفران اندرون قلعه پشتهٔ خاک و اطراف نشیب و فراز را مورچال و پناه ساخته بمدافعت پرداخته بودند تمام روز درین تردد بآخر رسید و از مردم بادشاهی جمعي کثیر بدرجهٔ شهادت رسیدند و غازیان جان نثار عار فرار بر خود قرار نداده بخور و خواب تمام شب بهزاران تب و تاب میان خاک و خون بسر برده بصبح رسانیدند همین که آفتاب عالمگیر سر از دریچهٔ مشرق بر آورد بهادران رزم جو و جوانان قلعه گیر بحملهای پي در پی جمعی کثیر کفران را طعمهٔ تیغ و تیر و سنان ساخته بدار البوار فرستادند و از کشش و کوشش بسیار حصار قلعه را بتصرف در آوردند و بقیة السیف بهزاران هراس خود را بقلعهٔ ارک رسانیدند و درین یورش سه صد نفر از مردم جان باز سوای بیلدار

و غیره عمله و فعلهٔ قلعه گیری بکار آمده برتبهٔ شهادت رسیدند و شش صد سوار و پیاده از آزایش زخم سنگ و تفنگ و تیر و سنان جعفر سرخروئی حاصل نمودند - و چون در حصار ارک کار بر محصوران تنگ گردید راو بهارسنگ را شفیع خود ساخته قلعه را به بندهای بادشاهی واگذاشته بامیر الامرا پیوستند - و روز دیگر امیر الامرا داخل قلعه شده بعد از ملاحظهٔ اطراف قلعه و ذخیره و سامان ازرک خان را درانجا گذاشته خود از انجا کوچ نموده متوجه تنبیه سیواجی مردود گردید و بعد عرض بچاکنه را باسلام آباد موسوم ساخته جعفر خان را که در مالوا بود بصوبه امیر الامرا مامور فرمودند *

جشن وزن شمسی سال چهل و یک مطابق سنه

سه جلوس والا مشتمل بر بعضی وقائع حضور

یازدهم ربیع الاول جشن وزن شمسی سال چهل و یک ترتیب یافت و بدستور هر سال از ارباب طرب و مستحقان کامیاب عطای زر و گوهر گردیدند و در تنیج سرور و شادی بر روی عالم کشود و بیست هزار شمع و فانوس سوای دیگر اقسام چراغان در آئینه بندی روشنائی بصرف در آمد - و درین بزم عالم افروز از عریضهٔ امیر الامرا بعرض رسید که قلعه بریکنه بی تردد قتال و جدال بمدد طالع و اقبال جهان کشائی عالمگیر بتصرف اولیای دولت در آمد - و نیز بلا فاصله بعرض رسید که امیر خان که برای گوشمال راجه کرن رفته بود بعد دست و پا زدن لا حاصل باطاعت امر در آمده عهد و امان خواست هر دو پسر انوپ سنگه و پدم

سنگه که با او رفیق بودند بامیر خان ملاقات نموده نظر بر خطا
بخشی پادشاه جرم پوش روانهٔ حضور گردیدند - و در همان ایام
عنایت انجام بعرض رسید که پرتهی سنگه زمیندار سری نگر که
سلیمان شکوه بی اقبال از مدت در پناه جبال او میگذراند و افواج
پادشاه بسر کردگی تربیت خان ملک اورا پامال سم ستوران بلا
پیما می ساختند بوسیلهٔ راجه جیسنگه عرضداشت مشتمل بر
التماس عفو تقصیرات سابق و لاحق و حواله نمودن سلیمان شکوه
فرستاده کنور رام سنگه پسر راجه جیسنگه را برای آوردن سلیمان
شکوه مرخص فرمودند بعد رسیدن او سلیمان شکوه از ارادهٔ میزبان
اطلاع یافته از ملاحظهٔ جان حرکت مذبوح نموده محمد شاه کوکه
راکه با او مانده بود بکشتن داده خود مقید گردید و همراه کنور رام
سنگه و تربیت خان روانه حضور شده یازدهم جمادی الاولی سنه
هزار و هفتاد بحضور رسیده معرفت الله یار خان و معتمد خان
خواجه سرا بموجب حکم ملازمت نمود از راه لطف بی پایان زبان
بخطا بخشی و امان جان او دربار فرموده به تسلی آن دل و جان
باخته پرداخته فرمودند که همراه محمد سلطان که در قلعهٔ سلیم گده
بود بگوالیار بفرستند و همراه معتمد خان که قلعهداری گوالیار نیز باو
فرمودند روانه ساختند - میدنی سنگه پسر پرتهی سنگه زمیندار
سری نگر را که همراه سلیمان شکوه آمده ملازمت نمود در هزاری
هزار سوار منصب و سی و پنجهزار روپیه نقد و یک فیل و ده اسپ
عطا نموده بموجب التماس پدر او در حضور نگاه داشتند و خلعت و
پهونچی و اربسی و فیل برای پرتهی سنگه حواله پسر او نمودند

واجه کرن بحضور رسیده بعد ملازمت و تسلیمات مقر تقصیر
بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب راو کرن سرافرازی یافته
مورد دیگر عنایات گردید و تعیینات دکن فرمودند - خبر رسیدن عالم
آنا ترستانا حسین پاشا حاکم بصره مع نیاز نامه مشتمل بر تهنیت
سلطنت و اسپان عراقی و ابراهیم بیگ ایلچی سبحان قلی خان
با نامه و تحف توران و خبر یداق بیگ نام ایلچی ایران که
با نامه و اسپان بسلطان رسیده بتقاریب حقیقه خبر مرسه ایلچی بعرض
رسید ابراهیم بیگ ایلچی توران را بعد ملازمت بانعام ده هزار روپیه و
کمر ربتکهٔ مرصع مع خلعت مرحمت فرمودند چون مریض رسیده
بود زود ازین جهان رحلت نمود و برای یداق بیگ ایلچی شاه عباس
ابدال بیگ را مهماندار مقرر نموده بنام تربیت خان حاکم ملتان و
خلیل الله خان صوبه دار لاهور و دیگر حکام حکم صادر شد که هرجا
ایلچی ایران رسد بدستور هندوستان ضیافت نموده طریقهٔ مهمان
پرستی درهمه باب بجا آرند *

چون بسبب اختلال وضع روزگار و برهم خوردن ملک از فساد
مجاورات و عبور لشکر باطراف و امساک باران مزید علت
گرانی موجب حوصله باختن خلق الله گردید و روز بروز قلت
غله و عسرت حال بی بضاعتان بجای کشید که اکثر پرگنات
رو بویرانی گذاشت و عالمی از اطراف و اکناف دور دست
و نواح دارالخلافت رو بشهر آوردند و در هر کوچه و بازار از
هجوم فقیران و بی نوایان راه تردد بر مردم بست و کار زیست بر
خلق الله تنگ و دشوار گشت بعد عرض حکم شد که سوای لنگر

خانهٔ خام و پختهٔ ب عراقي ده لک. خانهٔ دیگر در شهر و فرآوده بلطور
خانه در قصبه زوارید عادار الخلافت و برسر هزار ها مقرر نمایند و
داروغهای خـ زرریه متدین بر آنها تعین نمودند و بهمه امیران
صمده نیز حکم لک هریک فراخورحال تا هزاری موافق مراتب
لشکر جاری ران بارای گرد آوری غله معافي محصول چنانچه
بذکر در آمد زرریه احکام مجدده صادر شد و سزاولان منصوب
گردیدند اهلی ابیمله تفاوت درحال خلق روداد •

جشن آغاز سال چهارم از جلوس والا مطابق سنه هزار و هفتاد ویک هجري

جشن آغاز سال چهارم از جلوس والا مطابق سنه هزار و هفتاد و یک هجری بدستور هر سال لازمهٔ زینت و آرایش بسعی کار پرداران ترتیب یافت و حجرهای که تیاری آن از زربفت و اتسام سلسله تعلق بامراداشت زیب و آرایش چنان گرفت که هریک حجره نمونهٔ روضهٔ پروین و پرن گردید و هر گوشهٔ و کنار اسباب طرب آماده و چیده شد و رامشگران خوش ادا ومغنیان حورلقا و مطربان با صفا باصول گونا گون هنگامه افروز آن بزم گشتند و غم ازمیان کنار گرفت و ارباب طرب بدستیاری رباب و طنبور صدای جوش و خروش بگوش زهرهٔ چنگی بر فلک سیوم رساندند خصوص که درین ایام نشاط مژدهٔ تولد پسر پادشاه زادهٔ محمد معظم که موسوم بسلطان معزالدین گشت رسید نشاء در بالا از در و دیوار عشرتخانهٔ عالم افروز باریدن گرفت •

• بیت •

اصول شاهدان رقص پرداز • هزاران دل رباید در یک انداز

ز دست انفاس رقاص داغش • رخ‌ساز مهر آتش

حکم شد که ازین سال هر سال ایام جشن غرهٔ شوال که
از میمنت عید فطر در خانهٔ شاه و گدا ابواب مفتوح می
باشد تا دهم آن ماه محسوب نمایند - آب جشن از نظر
گذشت و هرچه بانعام امرا و اهل طرب دوران را بذکر آن
آشنا ساختن تحصیل حاصل دانسته بتحریر نمیپردازد
بعرض رسید که بداق بیگ در ملتان داخل شد و سیف خان بنده
تقدیم ضیافت پنج هزار روپیه نقد و تحف دیگر تواضع نموده و
بعد رسیدن لاهور خلیل الله خان موافق امر و رسم مهمانداری
ضیافت رنگین پرتکلف نموده چهار صد قاب که اکثر از نقره بودند
و هفتصد خوان حلویات و نقلیات سوای عطریات و دیگر لوازمات بر
سر سفره آورده و ظرفها آش با ظروف نقره آلات و خوردنی بیش قیمت
بهمراهان ایلچی را گذاشتند و بیست هزار روپیه نقد و هفت تقوز
پارچهٔ بیش بها و دیگر از انواع مرصع آلات تواضع نموده و تا رسیدن
ایلچی بحضور دو دفعه از طرف شاه و خود بداق بیگ خربوزهٔ کاریز
و اقسام میوهٔ تر و خشک رسیده از نظر گذشت - چون خبر نزدیک
رسیدن بداق بیگ بعرض رسید حکم شد که اسد خان و سیف خان و
ملتفت خان تا بیرون شهر رفته او را بحضور بیارند بعد ملازمت
نمودن و نامه گذرانیدن خلعت و خنجر مرصع و جیغه و ارگچه و
پان مع خوان و پاندان طلا عطا فرمودند و در حویلی جعفر خان
تمام فرش مزین نموده برای فرود آمدن او مقرر فرمودند روز چهارم
که برای گذرانیدن تحف و هدایا حکم ملازمت فرمودند شصت

ش اسپ عراقي و عربی مع ساز مرصع مروارید و مروارید و
ک دانهٔ مروارید غلطان آبدار بوزن سی و هفت [illegible] که جوهریان
شصت هزار روپیه قیمت نمودند و دیگر تحف ایران که مجموع
بقیمت پنج لک روپیه در آمد از طرف شاه و سواي آن اسپان و
شتران واستران با بعضی هدایا از طرف بداق بیگ از نظر گذشت
۵ هزار روپیه و یک مادهٔ فیل ببداق بیگ و ده هزار روپیه
بهمراهان او روز ملازمت مرحمت فرمودند روز دویم پنجاه هزار
روپیه و خنجر مرصع و پان و ارگچه مع خوان و پاندان طلا و قبضهٔ
بندوق ببداق بیگ و سیزده هزار روپیه بتحویلدار و دیگر رفقای
سوار عطا نمودند - روز عید الضحی سه عدد اشرفي بوزن هفتصد توله
و سه عدد روپیه بوزن پانصدتوله ببداق بیگ بخشیدند - و روز رخصت
یک لک روپیه با دیگر مرصع آلات و دو فیل که یکی ازان فیل
دریائی بود مرحمت شد که مجموع پنج لک روپیه نقد و جنس
بایلچی و پنجاه هزار روپیه بهمراهان او رسید و براي جواب نامه
فرمودند که از عقب همراه یکی از بنده هاي حضور روانه خواهم
نمود - و عاقل خان استعفاي منصب نموده پنجاه هزار روپیه سالیانه
مقرر نمودند - چنپت بندیله که از ایام عهد اعلی حضرت در مالوا
طریقهٔ بغی و راه زنی اختیار نموده بود با وجود تعین افواج قلع
ریشهٔ فساد و قطع شجر حیات او میسر نیامد در ایامی که پادشاه
عالم ستان از دکن متوجه دار الخلافت بودند باظهار ندامت و ترک
اعمال شنیعهٔ سابق باز آمده ملازمت نموده سعادت همرکابی اختیار
کرده تا سفر پنجاب بقصد تعاقب دارشکوه در جرگهٔ بنده ها حاضر

وقت تسلیمات سهره عطا نمودند وقت سواری شهرگشت از سر دادن اقسام آتشبازی که هنرمندان این فن انواع تعبیه بکار برده بودند صحن زمین گل افشان و آسمان پر از ستارهای درخشان گردید و صدای جوش و خروش آن بچرخ برین رسید لک روپیه را زیور بعروس رونمائی بخشیدند نه هزار روپیه به کلاونتان عطا گردید *

بمهاراجه جسونت سنگه حکم رفت که از احمدآباد خود را بدکن نزد امیرالامرا برساند و در استیصال سیوای بدسگال رعایت نماید - بقطب الدین خان فوجدار جوناگده فرمان صادر شد که تا رسیدن صوبه دار از احمدآباد خبردار باشد - درین سال حکم تسخیر ولایت پلاون که درصوبهٔ بهار واقع شده و سه قلعهٔ قلب درتصرف زمیدار آنجا بود و از تعدی و سرکشی آن کافر بدنهاد تمام سکنهٔ آن صوبه در منصوبهٔ فرار و اضطرار زندگانی مینمودند بداود خان فرمودند - ترددي که در تسخیرآن از داود خان برفاقت بعضی کومکیان بظهور آمده اگر سمند تیزگام خامه را بتحریر تفصیل آن بجولان آرد از سررشتهٔ اختصار دور می افتد - حاصل‌کلام بعد از کوشش تمام و شهید شدن و بجهنم واصل گردیدن صالح و طالح که چندین هزار سوار و پیاده بکار آمدند و بدار البوار پیوستند و کار زار های رستمانه و ترددات مردانه بظهور آوردند بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد بعده که از روی وقائع بعرض والا رسید داود خان مع همراهان بعطای اضافهٔ نمایان و دیگر عنایات میان همچشمان معزز گردید - درهمین سال امیرخان از تغیر مهابت خان بصوبه داری کابل مقرر گشت - و فاضل خان میرسامان از مستقر الخلافت رسیده شانزده لک روپیه

را جواهر و مرصع آلات و مروارید از نزد حضرت اعلی آورده از نظر
گذراند - از شنیدن خبر رحلت خلیل‌الله خان خستهٔ آن مغفور مرحوم
تشریف برده در تسلی امیرخان و روح الله خان و زوجه و صبیهٔ
او کوشیده بعنایات غیر مکرر معزز ساختند. هشتاد فیل فرستادهٔ
خانخانان بابت شجاع از نظر گذشت سه صد و پنجاه و پنج آهوی
زنده شکار بدست آمده بود ازراه ترحم در صحرا سر دادند •

ذکر مهم آشام به انجام سرداری عمدهٔ امرای
خجسته فرجام خانخانان عرف معظم خان

ملک آشام که وضع زیست مردم آنجا و ملت و آئین آن
جماعه و آب و هوای آن دیار از غرائب روزگار توان گفت متصل
است طرف شرقی شمال بنگاله بجبال طولانی واقع شده طول آن
در صد کروه جریبی تقریبی و عرض آن کوهستان شمالی تا جبال
جنوبی هشت روزه راه دارد اکثر کنار ساحل دریا واقع شده
گویند وطن پیران ویسه وزیر افراسیاب است و راجهٔ آنجا
خود را از اولاد پیران ویسه میداند که ابتدا آتش پرست
مجوسی بودند بمرور ایام از کافران بت پرست غیر مکرر هند گشتند
و تمام سکنهٔ آنجا و رعایای آن سرزمین انسان صورتان نسناس
صفتند و آن جماعه اکثر برهنه می باشند مردم عمدهٔ آنجا
چادری از جنس ابریشمی که همانجا بهم میرسد می پوشند و
کفش و دستار دران دیار نمی دانند سمت شمالی آن دشت
خطا واقع شده فیل بسیار دران جنگل پیدا می شود و جنس عود
و مشک وطلای ریگی از جملهٔ محصول آنجاست و نمک بمرتبهٔ

کمیاب است که بر چهرهٔ هیچ مرد و زن آنجا هرنمک نیست بلکه
بصورت انسان هم نمی مانند بزشتی صورت و سیرت موصوفند
و غلهٔ آن سرزمین بجز برنج گندم و ماش دیگر جنس کمتر
می باشد خصوص گندم که بتحفگی و هدیه از جای دیگر دران ملک
می برند حاصل زیاد آن ولایت ریگ طلاست و درانجا مدار تجارت و
مایهٔ داد و ستد و محصول دیهات بر آنست سوای آن آنچه رعایای
مالگذار آنجا عوض محصول ریگ طلا مبلغهای کلی واصل می
سازند جمعی که برای عمل گرد آوری طلای مذکور از طرف
زمینداران عمده مقررند بیست هزار نفر بعد از ضبط ملک
خان خانان بشمار قلم آورده بود و کسب و کار موروثی آن جماعه
بر آنست که هر نفر یک توله خاک طلا در سال مقرری بسرکار راجهٔ
آنجا می دهند - محرر اوراق ازان ریگ که تجار طرف خطا دربندر سورت
برای فروختن می آرند بسیار دیده - اشجار نارجیل و فوفل و فلفل
و اقسام نیشکر و کیلا و انبه و انناس زیاد از اندازهٔ قیاس منجملهٔ
مداخل آنجاست اسپ کلان و دراز گوش دران ملک بهم نمیرسد
و نمی ماند و اگر آنجا برند اعتبار بسیار دارد گوشت که اسپ
خورد و تانگن باشد و قسطاس و فرش پری ازانجا بدیار دیگر هند
بتحفگی می برند کفار آنجا خلاف مشرکان هند از همه جانور
ماکول اللحم و غیر آن می خورند و از خورده و نیم خوردهٔ مسلمانان
نفرت و احتراز ندارند - و هرگاه زمیندار عمده و راجهٔ آن سرزمین بمیرد
زن و خدمهٔ را مع مرکوب سواری و فرش و ظروف طلا و نقره و برنج و غیره
غله که دران ملک در زمان حیات استعمال می نمایند وزیوری که زن

و صرف عمدهٔ آنجا می‌پیوندد و از جملهٔ مظروفات و فوائد بقدر کفاف
چند روز ایام حیات همراه او برده در دخمه که زیر زمین بوسعت
خانهٔ کلان تیار ساخته نگاه میدارند گرد او چیده آنرا ذخیره و توشهٔ
آخرت او نامیده در نا امیدی بر روی او می بندند چنانچه مردم
لشکر خان‌خانان که باحاطهٔ تحریر خواهد در آمد مبلغهای خطیر
از زیر زمین بر آورده متصرف شدند و چند لک روپیه و جنس
خان‌خانان از اموال اموات آنجا بضبط در آورده سپاه داد حاصل
کلام چون زمیندار آن حدود که ملک کامروپ نیز بمحال ولایت پیوسته
است و باهم دیگر مواصلت داشتند از مدت بیست سال علم
سرکشی و فساد بر افراخته اکثر جاهای تعلقهٔ صوبهٔ بنگاله را
بسبب قرب و جوار تاخته رعایای ساکن آن سرحد را با جمع کثیر
از مسلمانان هر سال دستگیر و مقید ساخته بدیار خود برده مضرت
مالی و جانی و خفت دینی می رسانیدند اسلام خان صوبه دار
بنگاله که در عهد حضرت اعلی مع سر و سامان بسیار برای تنبیه و
گوشمال آن جماعهٔ بد سگال کمر همت بسته بود بسبب عزل که در
همان ایام او را طلب حضور شده وزارت باو مقرر گردید آن مهم
بانصرام نرسیده بعده که شجاع خود را به پناه زمیندار رخنگ که
یکی از زمینداران آن حدود بود رسانده دیگر از مآل کار شجاع ظاهر
نگردید خان‌خانان بعد بندوبست جهانگیر نگر و دیگر تعلقهٔ بنگاله
وجه همت بر تسخیر آن مرز و بوم بسته بگرد آوری سپاه و مصالح
تسخیر آن دیار پرداخت چون راجهٔ آسام و زمیندار کوچ بهار باهم
بیم نراین که بسبب اتصال سرحد باهم عداوت همچشمی موروثی

داشتند از انتشار خبر عزیمت خان خانان تزلزل تمام در بنای
استقلال هردو راه یافت و هریک عریضه بخدمت خان خانان
سپه سالار مشتمل بر اظهار اطاعت خود و اثبات ناهنجاری دیگری
نوشته التماس امان خود و ترغیب استیصال مدعی همدیگر
بمیان آوردند و ندانستند که سیلاب بلای ناگهان که بخانهٔ همسایه
راه یافت اول از رخت هستي خودها دل باید کند خان خانان
ادعای هردو زمیندار سرکش را بحضور معروض داشت در جواب
حکم قلع ریشهٔ شجر هردو بدگهر رسید و خان خانان با سر انجام
قلعه گیری از موجود نمودن توپخانه و نواره که جنگ آن ضلع اکثر
بران موقوف است و مصالح کارزار خشکی و بآن ولایت گذاشت
آنچه ترددات و محاربات و تدبیر کارزار ازان شیر بیشهٔ شجاعت
دران دیار بر روی کار آمد و بر صفحهٔ روزگار یادگار ماند و تدبیراتی
که بعد از جنگل بری و صاف نمودن راههای پراز اشجار سر
بفلک کشیده که طائر خیال را مجال عبور ازانجا محال مینمود
دران کوهستان نموده و چندین هزار کافر دارالحربی را بدار البوار
فرستاده و جمع کثیر از فوج پادشاهي برتبهٔ شهادت رسیدند آذان
دین محمدي که هرگز بگوش دد نژادان آن مرزوبوم نرسیده بود
دربتخانهای هر بیشهٔ پر وحشت آنجا بلند آوازه ساخته و باعث
قطع شجر حیات آن بدکیشان گردیده اگر خواهد مفصل باحاطهٔ
تحریر در آورد دفتر وجلد علاحده مطلوب گردد اما سامعهٔ مستمعان
و مطالعه کنندگان را از لذت تذکار آن محروم ساخته فقرهٔ چند از
تردد آن رستم زمان بر صفحهٔ بیان می آرد گویند که اول بقصد

بیکار و تسخیر شکار کمچیر کوچ بهار و ولایت آشام ترایی کمر سعی
و همت بر بست و چون لفظ ترایی باعتقاد باطل آن گروه بمنزلهٔ
قائم مقام اسم اعظم معبودیست که بالاتر از خالق دیگر نمیدانند
و دران سرزمین بتها همه بصورة اسم ترایی تراشیده و نصب کرده
پرستش می نمایند و هر راجه که آنجا حاکم گردد لفظ ترایی را
تیمنا جزو اسم خود مینمایند و سکه که درانجا میزنند صورتهای
معبودان را نقش نموده بلفظ ترایی رائج می سازند و راجهٔ آنجا
دائم مست بادهٔ غفلت بوده کار و مدار مملکت را بوزیر مستقل
خود سپرده خود در عیش و نشاط میگذارند . و در کمال زشتی
صورت که حق سبحانه و تعالی خمیر گل آن زمین را موافق
ناپاکی باطن آنها سرشته و همه سکنهٔ آنجا در زشت روئی
بر یکدیگر اولویت میجویند و از طرف عمارت و باغچه و فرش خوب و
حوض و مکانهای مرغوب و عطرهای محبوب که از اطراف می
آیند بدستور صاحب طبعان زندگی می نمایند . و پیکان تیر و سنان
و شمشیر آن قوم بد بوم بزهر آب میدهند زهر حربهٔ دست [illegible]
آنها بهرکه میرسد همان ساعت ورم نموده جان بر نمیگردد و علاج
دفع سمیت آن از خوردن و مالیدن کمیره که قند پیچ قسمی از
نباتات لذیذ آن سرزمین و از جملهٔ میوهای خوش طعم بلاد هند
است و در شاه جهان آباد و نواح آن دوازده ماه در بازار می آرند
می شود القصه آن سپه سالار تهور نشان وقت عزیمت این مهم
فرمود که نوارهٔ مصالح جنگ را دریا نوردان باهتمام محمد مقیم
از راه دریا بیارند و مخلص خان و احتشام خان را با جمعی از کومکیان

در اکبر نگر وجهانگیر نگر گذاشت - و ازانکه بملک نراین سه راه بودکه ازان هر سه راه دو راه را بانواع تدبیر مسدود ساخته یکی راه بیشه وجنگل پر از مار و اشجار زهر دار سر بفلک کشیده داشت و عبور ازان راه طائر وهم را متعذر می نمود و بمحافظت آن از عدم فرصت و خاطر جمعی از تراکم اشجار و قلبیت راه نتوانست پرداخت خان خانان را همان راه اختیار نمودن تفنگ افتاد و بزور بازوی قوت و تدبیر که تقدیر فضل آلهی بآن موافق آمد مرحله پیمای آن سمت گردید بعد رسیدن دران جنگل هولناک که از هر مشت خاک آن بوي خون بمشام مبارزان خون آشام می رسید بدستیاری چندین هزار تبردار و بیلدار بیشمار و صدمات دندان فیلان کوه رفتار آن راه دشوار گذار را طی مینمودند وبا مصالح مقرري همراه خود آن سردار باوقار مصلحة بیاده شده تبر و بیل بدست گرفته بمدد دیگران می پرداخت و تبعیت آن سپه سالار چندین هزار سپاه از جوانان کار طلب بضرب شمشیر و اقسام اسلحه زور دست و بازو را دریغ نمیداشتند و مزاحمت درختان سال بسعی ترده و تدبیر داوران کهن سال از راه دور می ساختند وهرجا رود خانهٔ دشوار گذار و آب عمیق پیش می آمد بهمان دستور بمدد همدیگر و نیروی ترده بهادران صحرا نورد کوه نبرد می گذشتند و در هرپشتهٔ کوه و قلعهای سر بفلک کشیده سر راه که آن گروه شقاوت پژوه پاش آمده سد راه مبارزان شیر شکار می گردیدند بسزا رسیده فرار اختیار می نمودند تا آنکه بمکان و قلعهٔ حاکم نشین آن لعین بیدین رسیدند چون بهیم نراین از ملاحظهٔ

فرصت وقت را غنیمت دانسته آمده ملازمت خان خانان نمود و
بتکلیف آن پیش رو دین متین بشرف اسلام درآمده و رهنمائی
بدست آوردن پدر و وزیر او نمود و همراه آن اسفندیار بیگ وفرهاد
بیگ را برای بهمرساندن بهیم نراین و کارپرداز صاحب مدار او
مقرر نموده و دیگر مردم معتمد خود را برفاقت کسان آن رهبر
جدید الاسلام داده تاکید نمود که اطراف دشت و جنگل ودر هاي
کوه بخبرداری و هوشیاری تمام تفحص نمایند - و یک صد و شش
توپ خورد و بزرگ و دو صد و پنجاه زنبورک و رامچنگی و دیگر
مصالح توپخانه بدست آورده روانهٔ جهانگیرنگر ساخت و اسفندیار
بعد کوشش بسیار و سعی زیاد بهولا ناتهه وزیر راجه را بهمرسانده
با زن و فرزندان و چند نفر از همدمان او بدست آورده نزد سپه
سالار خان خانان آورد - و بهیم نراین پناه بیکی از زمینداران
سال خوردهٔ معمرآن حدود برده بود و متصل قلعه و معمورهٔ آن
مرزبان رود خانهٔ کم عرض عمیق بود که دو زنجیرآهن موافق عرض آن
ناله ساخته هردو زنجیررا در هردو کنارآب بمیخ و بیخ درختهای قوی
استوار می بستند و هرگاه میخواستند برمیداشتند ومابین آن هردو
زنجیر زنجیر هاي خورد تعبیه نموده بالاي آن زنجیر دیگر بسته
بودند که بدستیاری آن مردم بآساني بگذرند وتمام روز مترددین
دست بآن زنجیر زده عبور وتردد مینمودند و شب زنجیر را کشیده
میگرفتند - خان خانان آن مکان حاکم نشین را که هشتاد و نه پرگنه
مشتمل برپنج چکله بجمع ده لک روپیه بحساب نرایني رائج آنجا داشت
موسوم بعالمگیرنگر ساخت واسفندیار را که از واقف کاران آن سرزمین

پیاده شده برای تسلی و جذب قلوب همراهیان همدمان اخلاص نشان پرداخته این شعر حافظ شیراز را ورد زبان ساخته بود *

* بیت *

* گرچه منزل بس خطر ناک است و مقصد نا پدید *
* هیچ راهی نیست کو را نیست پایان غم مخور *

و بدان صعوبت و ترددیکه گاه شام و گاه سه پهر فرود آمدن میسر می آمد بعد رسیدن منزل چون دران سرزمین ملاحظهٔ شبخون بسیار بود تمام تمام شب آن شیر بیشهٔ جلادت خود بیدار و خبردار بوده معرکه تردد کوتوال و دیگر مردم آرام طلب می گردید - تا زیرکوهی رسیدند که سر او بفلک برین کشیده بود و برسر آن کوه دو قلعه احداث نموده بودند که بیست هزار نفر جنگی از برقنداز و تیر انداز و دیگر مصالح قلعه درانجا موجود می بود ازانجا تا جای حاکم نشین یک ماه و چند روزه راه نشان میدادند وسی صد و هشت کشتی جنگی زیر قلعه بود بعد رسیدن بفاصلهٔ دو کروه ازان کوه لشکر اقامت انداخته سپاه را فرمود که بکمال خبرداری فرود آیند و ماهتابیها اکثر روشن می نموده باشند و نواره را حکم نمود که مقابل نوارهٔ زیر قلعهٔ کفار لنگر اندازند و لشکر مامور گردید که حالجا مورچال بسته بتدبیر تسخیر قلعه پردازند و برای سر راه گرفتن آشامیان که دیگر بمردم قلعه کومک نتوانند رسید و شب خون نتوانند نمود مردان کاری مع سوار و پیادهای بسیار بر هر پشتهٔ کوه و راههای رخنه دار دشوار گذار تعین و مقرر نمود ازانجمله طرفی که وسواس رسیدن کومک زیاده بود آغر خان مامور گردید اتفاقا سه چهار هزار پیاده

و برقندازان آن دیار را باغر خان سرکار مقاتله و پیکار افتاد و تیر اندازان
بخطا گر اطراف مغلیه فرو گرفتند و آن شیر بیشهٔ شجاعت مردانه
بهادرانه مقابل آنها نموده بسیاری را بقتل رسانید با وجودی که در آن وقت
مردم کم باغر خان بودند و هر ساعت بر جمعیت کفار می افزود
و چند سوار مغلان بدرجهٔ شهادت رسیدند و زخمی گشتند و در چنان
حالت زخم تیر زهردار بپای آغر خان رسید و همان ساعت ورم
و وجع او ظاهر گردید باز بحملهٔ رستمانه آنها را از مقابل برداشت
و چند نفر آشامی را زنده دستگیر ساخت بعده از تایید فضل
ایزد متعال هیبت آن بهادران کوه نبرد و مبارزان دریا نورد در دل
آن وحشی نژادان بد نهاد چنان افتاد که اصلا بجنگ دل نداده دل
و حوصله باخته وقت شب از هر گوشه و کنار راه فرار اختیار نمودند
از آنکه مدار جنگ و نبرد آنها بر پیاده و جنگ دریاست و در
خشکی صد پیادهٔ مسلح آنها از ده سوار بی یراق میگریزد بیشتر
از آن کوه فرود آمده بمدد نوارهٔ خود رسیده بقصد مقابله و پیکار با نوارهٔ
بادشاهی بفکر کارزار پرداختند و کشتی بسیار که معطل و زیر آب
غرق بود بر آورده برای کشتیها سوار شدهٔ مستعد دار و گیر گردیدند
روز دیگر چون زورق جهان گرد خورشید از افق بحر پر موج بر آمده
پرتو افزای بحر و بر گردید سپه دار تهور نشان اطلاع یافته با گروهی
و دیدهٔ زهره شکاف بقصد مصاف آن مغروران تیره ادبار سوار گشته
و بجانب حصار آمده و هرچه توانست مردم جنگی را مع مصالح
توپخانه بنواره رساند و جوقی دیگر از سپاه بکنار دریا که بر وقت
بمدد نواره توانند رسید نگاه داشته آشوب افگن آن تخته بند اب

دریای حیرت گردید و از هر دو طرف کشتیها بحرکت آمده از ضرب
گوله توپ و تفنگ و انداختن بان دریا را بجوش و خروش تلاطم
آوردند و از طرف خشکي نیز بانهای آتش فشان غرش کنان آوازهٔ
مرگ ناگهان بگوش هوش و عقل دل باختگان می رساندند از انکه
از هردو طرف مصالح جنگ مبارزان اسلام تزلزل افکن دل مخالفان
آن بر و بحر گردید و صدای توپ وتفنگ هم آهنگ آواز کوه گشته
درگوشها پیچید و از هجوم دود باروت که چون ابر تیرهٔ نیلگون
روی دریا را فرو گرفت تا مدت غالب از مغلوب معلوم نمیگردید
چون بان در کشتي کفار کم بود و هراس اقبال عالمگیر در دلهای
دل باختگان آن بدکیشان راه یافت یمه از دست و پا زدن بسیار
و سر و جان بباد دادن جمع بیشمار کشتیها را در دریا را نموده راه
فرار اختیار نمودند و نوارهٔ بادشاهی بتعاقب پرداخته چند کشتي را
از زدن بان وگولهای توپ کوه ربا غرق ساخت و بمرتبهٔ کار و عرصهٔ
تردد بر آنها تنگ گردید که بسیاری خود را بامید شنا نموده از آب
بر آمدن بدریا انداخته طعمهٔ نهنگ و ماهي گشتند و بعضی از
صدمات گولهای جان ستان کشتیها را بکنار رسانده از نواره فرود
آمده رو بپناه سنگهای دامن کوه و درختهای صحرا آوردند و برخی
که بوسیلهٔ شناوری جان برگردیده تا از آب برآمدند بدست مبارزان
شیر شکار گرفتار گردیدند و صد و چهل کشتي پر از مصالح توپخانه
و صد و چهل توپ و آدمهای دل و جان باخته باسیری بتصرف
بهادران در آمدند و فتح هر دو حصار نیز بلا تردد کار زار میسر آمده
و چنان مکان قلب و قلعهٔ آسمان شکوه پر از مردان جنگي را از اقبال

عدوسال بادشاه فلک اقبال وسعي آن سپه دار نامدار چنین با آسانی بتسخیر در آوردند بالجمله خان خانان بعد تقدیم شکر الهي و ملاحظه نمودن اطراف واندرون قلعه عطاءالله نام را با مصالح جنسی و نقدي ضروری در انجا گذاشت و بقصد تسخیر قلعۀ کورتهي که آن نیز از مکانهای قلب آشامیان خون آشام بود متوجه گردید بعد تصدیعات و صدمات شداند راه چنانچه بذکر درآمده طی مراحل و منازل پر تعب نموده بجای رسیدندکه دو قلعه هر دو طرف آب مقابل هم بنظر آمدند که هر یک ازان بآسمان دعوي همسری می نمود و نوار ها پر از اقسام مصالح جنگ مابین هر دو قلعه در دریا نمودار گشته و مسموع گردید که قریب لک پیادۀ میان هر دو قلعه و در کشتیها از آشامیان بد خصال موجودند اما از اقبال خدیو ظفر قرین نصرت مآل بهمان تدبیر و تردد رعب و هراس در دل آنجماعۀ بد اساس راه یافت و بلا تردد سیف و سنان که در خشکي بمیان آید صدای دار وگیر در دریا بلند ساختند هر دو قلعه را خالي نموده بدستور راه فرار پیمودند و قلعها مفتوح گردیدند و خان خانان اندرون و بیرون هر دو قلعه را ملاحظه نموده زبان بشکر وسپاس ایزد متعال کشاده جمعی را برای حراست هر دو قلعه گذاشته بیشتر مرحله پیما گردید - بهمین دستور بدستیاری بهادران قلعه کشا که بهرجا می رسیدند از صدمۀ سم اسپان مبارزان کوه نورد شیر شکار و بیش آهنگی نیلان کوه رفتار و ترکتازی مقاتلان جان نثار خصوصیکه بهادر میدان رزم آغرخان که همه جا پیش قدم دلیرخان بهادر هیژبر نبرد بوده دلاوران دریا نورد شیر نبرد نوار ؟

جنگلی و قلعهای آسمان شکوه آن ملک را که مور و ملخ وار پر از مردان
شیر نبرد آن سرزمین بودند سیماب وار در اضطراب فکر فرار اختیار
نمودن می انداخت و همه جا ها و مکانهای قلب را که بتحریر
تفصیل آن قلم را رنجه نمی دارد بتصرف پادشاهي مي آوردند -
و از انکه بعضی سرفوجان مبارز بیشه را برسر مکانهای تسخیر
در آمده گذاشته بودند و بسیاری برای تاخت و امور ضروری
اطراف مرخص گشته بودند و در لشکر جمعیت کم مانده بود باز
مقابل هزار سوار وبیست هزار پیادهٔ آنها حکم رمهٔ گوسفند داشت
که از مقابل شیر و گرگ رم خورده رو بگریز آرند اما در شب خون
نمودن و وقت شب غافل برسر لشکر ریختن نهایت دلیر بودند و جرأت
زیاد می نمودند و بسبب کمال خبرداری و هوشیاری خان خانان
که خود اکثر اوقات بجای کوتوال می گردید و هوای آنکه اول پاس
شب که همه بیدار میباشند عمدا بخواب میرفت ودران وقت آرام نمودن
غنیمت میدانست باقی شب خصوص دوپهر آخر شب تا سفیدهٔ
صبح برفاقت جمعی مژهٔ چشم برهم نمی گذاشت برخلاف دیگر سرفوجان
که اطراف تعین گشته بودند اکثر بسبب شب خون نمودن ناگهان
و تاختن آن مفسد پیشگان نصف شب و آخر شب که دست برد
نمایان می نمودند بمعرض تلف در مي آمدند و بسیاری کشته و
زخمی می گردیدند و فوجها مع مال و اثقال پامال شب خون
زدن و دست برد نمودن آن جماعهٔ بد سگال می گردید و چشم
زخمهاي عظیم که بتحریر تفصیل آن نمی پردازد بافواج پادشاهی
می رسید - آری سپه سالاری که امریست خطیر منحصر بشجاعت

و افزوني سپاه نيست بآن همه خبرداري كه خانخانان مي نمود
جمع كثير در گوشه و كنار لشكر بيدار و هشيار شب بپايان مي آوردند
و روز طي مسافت مي نمودند بعد نزديك رسيدن بقلعهٔ بيم گد
كه از اعظم قلعهاي ملك چاته آن ضلع و حاكم نشين بود روزي
قبل ازان كه بمنزل رسند از وزيدن باد تند و فراهم آمدن ابر تيره
و ريختن تگرگهاي كلان و ژالهاي جان ستان كه چند گهري
متصل چون بلاي ناگهان از آسمان نازل مي شد و بر سر و روي آدم
و پشت چارپا مي ريخت و هرجا مي رسيد مجروح و زخمي مي
ساخت غريب تزلزل در لشكر انداخت و بمرتبهٔ باعث تهلكه و
بي آرامي لشكر گرديد كه آدم بسيار بسبب زخمي گشتن و باد
سرد زمهرير آسا وزيدن هلاك گرديدند و چند كشتي از تلاطم دريا
غرق گشتند بهر حال آن روز و شب را بپايان رسانيدند چون بپاي
قلعه رسيدند بمسافت گوله رس فرود آمدند ازان كه آن قلعه در كمال
استواري و استحكام شهرت تمام داشت و همه سرگروهان آشام با مردم
بي شمار از ضرب شمشير و صدمات فوج اسلام بدان قلعه پناه
[illegible]

خان و دیگر امرای کار طلب را مامور نمود سه شب و روز آشامیان از بالای قلعه بزدن گولهٔ توپ و تفنگ و انداختن سنگهای فیل ربای کلان پرداختند و آدم و چهارپای بسیار زخمی و تلف ساختند و فرصت دمدمه بستن و مورچال پیش بردن ندادند و شب چهارم شبخون عظیم آوردند که چهار طرف فوج و گرد لشکر صدای بگیر و بزن بلند گردید و زهرهٔ شیر مردان مصاف دیده را آب ساخت و دران شب از دلیر خان تردد که بشرح و بیان راست نیاید بعرصهٔ ظهور آمد و آدم بسیار ضائع و زخمی شدند و پارهٔ چهار پای کنار لشکر بدست آنها افتاد و از مردم آن مردودان نیز از دست افغانان دلیر خان و راجپوتیه همراه راجه بیر سنگه جمع کثیر بدارالبوار پیوستند بعده بمصلحت دلیر خان و دیگر بهادر رزم جو قرار بران یافت که آشامیان بدخصال را فرصت و مجال سرانجام محصور گردیدن ندادهٔ - بر فضل الهی را پناه خود ساخته یورش نمایند و باین قصد فاتحهٔ نیت خیر خواندند و چند نفر جاسوس پیشه با وقوف را برای تحقیق راه قابل یورش اطراف قلعه تعین نمودند درین ضمن یکی از بدبختان جدید الاسلام آشام که مدت در لشکر قبل ازین مهم نوکر بوده و دائم دم از قدویت خود و واقف بودن از همه مکانهای آن کوه میزد بوساطت یکی از همدمان خان خانان آمده ظاهر ساخت که چون من واقف راه و بیراه ملک و رویهٔ این قوم بد راه ام و از هر وجب این سرزمین اطلاع واقعی دارم رهبری و پیش قدمی لشکر وقت یورش بمن بفرمایند خان خانان با همه تجربه کاری و حزم و احتیاط که داشت فریب

از خود واهمناکی درج با او مرموز بعده که دلیرخان و دیگر
بهادران کمر عزیمت یورش بستند آن اشقی بد انجام پیغام باهل
قلعه فرستاد که فلان سمت که راه قلب و آب خندق عمیق دارد
لشکر اسلام را بدم تیر و بلای دام شما می‌آرم و در وسط شب راهگرای
سمت مقصود گردیدند - چون محاذی دروازه که در وسط او دیوار چون
کوه استوار واقع است رسیدند آن مردود میر مرتضی داروغهٔ توپخانه
را گفت که بزدن گولهٔ راهجنگی و تفنگ بهم اشقیا را طرف
خویش مشغول سازد تا از طرفی که من برای یورش می‌برم غافل
گردند و مراد آن شقی ازین گفتن این بود که مصالح توپخانه
که همراه گرفته اند برای دیوار کوه رنگی صرف شود و میر مرتضی
باهتمام برق افروزی توپخانه پرداخت و از بالا تگرگ و ژالهٔ اجل
باریدن گرفت و جمع کثیر تلف و شهید گردیدند و دلیر خان را صبح
نافته برسر خندق برد که آب آن از هر طرف چون بحر عمان پایان
نداشت و از بالا آشامیان باقسام حربهٔ جان ستان آمادهٔ کارزار
گردیدند و از اطراف گوله و حقهٔ آتش و سنگ باریدن گرفت بهادران
نصرت نشان باوجود مشاهده نمودن مرگ بی امان بچشم عیان دل
از امید حیات برداشته رستمانه ثبات قدم ورزیده داد جلادت و تهوری
میدادند خصوص دلیر خان و آخر خان در بحر بیکران خود جوشان
و خروشان اسپ انداخته شناکنان اختیار عنان بحافظ حقیقی
سپرده توکل بذات پاک او نموده آنچه نهایت شرط جانفشانی و
طریقهٔ پیش آهنگی جان نثار است بتقدیم رسانده از باریدن آتش
بلا اصلا نه اندیشیده درمیان آب و آتش نه از سرگذشته بود دلیر

میراندند هر چند بعضی افغانان دلباخته فهماندند که کار ازان
گذشته که امید نجات ازمیان آب و آتش باشد معهذا اگر از غرقاب
این بحر خونخوار برآمدیم سوای سر بسنگ کوفتن و جان رایگان
دادن فائده نخواهد داد مقتضای رای صایب آنست که هنوز
قابوی وقت باقی است به بنگاه مراجعت نموده باز بتدبیر
تسخیر قلعه باید پرداخت - دلیرخان آتش نبرد عار فرار بر خود
هموار ننموده و سعادت شهادت را سرمایهٔ نجات دارین دانسته بر
فیلبان بانگ بهیبت زده فیل پیش راند و افغانان و بهادران
جانفشان دیگر مثل آغرخان و قراول خان مع معدود چند بتبعیت آن
دلاور معرکهٔ کارزار تکبیرگویان خود را بآب جانبازی زدند * بیت *
نه تیغ نهنگی بر افراخته * بتیغ از نهنگان سر انداخته
چنان خاست ززمی زبالا و پست * فتاده یلان همچو از باده مست
بهرکه گولهٔ اجل میرسید بآب سر فروبرده باز سر بالا نمیتوانست
نمود جمع کثیر بدرجهٔ شهادت رسیدند دران حالت آن ملعون
رهبر که در فکر فرار بوده و آغریه او را بسته باخود داشتند از رسیدن
گوله غرق بحر فنا گردید و جمعی دیگر ازان نهنگان بحر جلادت از زخم
بندوق و سنگ سرخروئی ابد حاصل نمودند وسه چهار گولهٔ تفنگ
و سنگ بر جوشن دلیرخان رسیده که که ببدن او نرسیده سرد گردید
و کارگر نشد آخر برفاقت چند شیر دلان دریا نورد آتش نبرد
شناکنان بپایهٔ حصار که گوله آنجا نمی رسید رسیدند و دلیرخان
بزور بازوی خود و مدد همدمان جان باز و کمند جرأت و حملهٔ
شجاعت مانند شهبازی که خود را بقصد صید زند بالای دیوار

کوه آسمان شکوه برآمد و بعد بالا برآمدن نیز جنگل دلان تهوری
داد که اگر رستم دستان شیوهٔ ازین دلستان می شنید زبان بانصاف
کشاده اسم رستمی بر خود نمی پسندید و اگر افراسیاب آن جرأت
و جلادت او را مشاهده میفرمود انگشت حیرت بدندان میگزید
بالجمله همین که آن دلاوران را با آن مشرکان دلباخته مقابله افتاد
باهم آویختند باوجود هجوم آن قوم شوم وقلت دلیران جان نثار بمجرد
آنکه از ضرب شمشیر بهادران چندی بقتل رسیدند و از بیرون قلعه
صدای شادیانهٔ فتح بلند گردید فوج فوج کفار رو بفرار گذاشتند
و بهادران دیگر باتفاق میر مرتضی و جمعی از سپاهیان بانام ونگ
بلا فاصلهٔ فرصت بمدد جان بازان پیشقدم رسیدند و آشنایان از
هر گوشه و کنار قطار قطار راه فرار اختیار نمودند و اکثر بسیار در
وقت هزیمت بدار البوار پیوستند - خان خانان از وقوع و مشاهده
چنان فتح نمایان و جلادت دلاوران بعد مفتوح گردیدن قلعه
خود را نزد دلیرخان رسانده آفرین گویان در بغل گرفت و تهنیت
بحال همه همراهان تحسین نموده دو رکعت شکر ادا نمود و فرمود
منادی نمایند که احدی دست بمال و عیال و ناموس رعایا دراز
ننمایند و اطفال و عورات باسیری نگیرند - چند هزار کس آن
ناکسان که بقید در آمدند آنها را مسلسل ساخته برای باروت
کوبیدن و دیگر مصالح توپ خانه و بعضی کارخانجات که
هر روز هزارها درانجا بمزد کار می کردند روانه ساخت - گویند
خان خانان بهمین نیت خیر فتح نصیب بود که باوجود دست
تسلط یافتن بعد تسخیر و مفتوح گردیدن قلعه و مکانهای زر طلب

هرچند دار الحرب باشد اطفال خورد سال و عدول رعایای عجز در آمده را مامون ساخته در منع دست اندازی بر آنها تقید زبان می نمود و می گفت که عورات و اطفال بعد تکلیف نرسیده مجبور در اطاعت ظالم باشند معذور ند - بعد ازان برای مسمار ساختن بتخانه و بلند ساختن صدای اذان دین محمدی و ضبط اموال و توپ خانه امر فرمود و جمعی که از رعایای بلاد پادشاهی در قید آن جماعه بودند آنها را رخصت و خرچ راه داده روانهٔ اوطان آنها ساخت - خبر تسخیر چنین قلعه بچنان جرأت و جلادت بهادران که بقلعهای اطراف دیگر آشام رسید اکثر مکانهای خود را خالی نموده و ذخیرها را سوخته و بآب انداخته - توپها را در دریا غرق نمودهٔ بگرد آوری نواره پرداختند و قریب هشتصد کشتی جنگی مملو از مصالح توپ خانه فراهم آورده مقابل نوارهٔ پادشاهی غافل رسیده نایرهٔ قتال و آتش جدال بر افروختند و از چهار طرف نوارهٔ همرهان خان خانان را درمیان گرفتند ازان که دران روز قریب صد کشتی از جملهٔ نوارهٔ پادشاهی برای امور ضروری اطراف رفته متفرق گردیده بود و زین الحسن داروغهٔ نواره نزد خان خانان آمده بود و مردم نواره سردار کار فرما نداشتند از بسیاری نوارهٔ کفار کار بر مردم نوارهٔ پادشاهی تنگ گردید معهذا استقامت ورزیده چهار پنج پهر ترده و کار زار مردانه نمودند و تا مقدور می کوشیدند چون فاصله از نواره تا خان خانان سه کروهی جریبی بود و مردم نواره را مجال و فرصت خبر رساندن بخان خانان نماند تا آنکه بعد انقضای دو پاس شب صدای توپهای هردو طرف بگوش

خان خانان رسید و دانست که بر نوارهٔ الطرف عظیم مخالفت روداده همان وقت محمد مومن نام را مع توپ خانه و نقارهٔ خانهٔ همراه خود عجالة هرچه توانستند رفاقت نموده همراه ابن الحسن داده روانه ساخت و در آئین تدبیر سرداری ارشاد نمود که بقدر مقدور تا شب باقی است اسپ تاز خود را برسانند و بعد نزدیک رسیدن صدای نقاره و کرنا بلند سازند اگرچه محمد مومن بسبب تاخیری که در فراهم آمدن مردم رو داده هرچند جهد نمود تا باقی بودن شب خود را نزدیک نواره نتوانست رسید اما قریب روشنی طلوع آفتاب که نزدیک بود زورق صبح حیات مردم نوارهٔ بادشاهی بشام غرقاب مبدل گردد و کشتی استقلال آنها در گرداب اضطراب افتد چنانچه از ضرب گولهٔ چند کشتی در بحر فنا فرو رفته بود و بسیاری قریب بغرق بحر عدم بودند درین ضمن باقی کشتیهای نوارهٔ بادشاهی که اطراف پراگنده بودند رسیدند همان ساعت محمد مومن و ابن الحسن نزدیک نواره رسیده اول کرناچیهای همراه را فرمود که صدای کرنا باظهار رسیدن کومک بلند سازند بعده آوازهٔ شادیانه را بگوش هوش مخالفان نوارهٔ بادشاهی رسانیده باعث تقویت دل آنها و هیبت افزای دل مخالفان گردید و در همان حالت از صدای تفنگ و راسچکی و غرش بان تزلزل تام در نوارهٔ اعادیان راه یافت و مردم نوارهٔ بادشاهی را تقویت تمام حاصل گردید تا آنکه لشکر کومکی نمودار گشت و سردار نوارهٔ آشامیان شست و دل باخته استقامت نتوانست ورزید رو بهزیمت نهاد آری تدبیر بر وقت که از سپه دار آزموده کار بعرصهٔ ظهور آید بمراتب به از لشکر لک

سوار است که سردار مغرور نا تجربه‌کار داشته باشد چنانچه خان‌خانان بعد شنیدن خبر هزیمت نوارهٔ آشامیان زبان بشکر کشاده چند روز برای بندوبست اطراف آن قلعه توقف ورزیده جاي بتخانه مسجد عالي بنانهاده حارس قلعه نگاه داشته مرحله پیماي سمت قلعهٔ کهرگاوں که اصل مکان حاکم نشین آن بد اصلان بود و راجهٔ آن ولایت اکثر ایام عیش آنجا بسر میبود گردید و راجهٔ آنجا برهمنان چرب زبان فیلسوف با عرضه داشت مشتمل بر اقرار تقصیرات گذشته و التماس قبول اطاعت آینده و امید عفو مع تحف و هدایا بخدمت خان خانان روانه نموده و پیهم عرائض و پیغام متضمن بر اظهار عجز و قبول پیشکش با هزاران ندامت و باز آمدن بشاه راه هدایت و ادعای پذیرفتن جرائم بامید صلح رسیدند معهذا خان‌خانان از اندازهٔ کلمه و کلام و پیغام غدر آمیز آن کافر بد انجام دانست که رجوع صلح و درخواست آنها خالي از تدبیر تزویر آمیز نیست وجواب داد که اگرچه راجه برگفتهٔ خود راسخ است و امان جان و ملک خود مي خواهد آنچه درین مدت از ملک تعلقهٔ صوبه بنگاله گرفته نقد و جنس را مع دختر خود براي پیش خدمتي پرستاران آن درگاه با پانصد فیل و مبلغ پنجاه لک روپیه پیشکش روانهٔ حضور سازد و هر ساله پیشکش مقرر نماید التماسات او را بحضور معروض داشته التماس عفو جرائم او نموده خواهد شد - درین ضمن عریضهٔ یکي از مسلمانان با نام و نشان که از مدت عوض مبلغ خطیر در قید آن راجه بود بطریق پنهاني رسید مشتمل برین که راجه از هیبت صلابت و دبدبهٔ صدمات فوج شهر اشوب قلعه کشایان

کرده نبرد بهنگام قدر آمیز برای اصل فرصت فرار مهیای آن دیده - درین
مابین آنچه توانست از زر نقد و جنس مالیت در ظرف فرستاده
توپها را در آب غرق ساخته فیلان را سر بصحرا داده خود نیز آواره
دشت ادبار گردید خانخانان از شنیدن این خبر بسرعت تمام
سوار شده خود را بدان مکان رسانده باحتیاط تمام شهر و گشت
جاها نموده همه جا بندوبست و منع غارت فرموده بضبط اموال و
اثقال پرداخت و قریب صد کشتی بی سلاح که درآنجا مانده بود
داخل نواره بادشاهی ساخت و بنگالیها را مسخر نموده بجای سعید
گذاشت جمع کثیر از محبوسان مسلمان و هندو ملک پادشاهی
که از مدت در قید بودند از زندان بر آورده رعایت خرج راه نموده
بوطنهای آنها رخصت ساخت و دو صد و بیست ضرب توپ و
ضرب که درآب انداخته بودند بر آورده داخل توپخانهٔ سرکار
نمود و زیاده از صد فیل کوه هیکل و سه لک روپیه را طلا و نقره
و امتعهٔ بسیار سوای آنچه بتاراج رفت بضبط در آمد دیگر
از سرب و باروت و شوره و گوگرد و عود و صندل و خرمنهای غله
آنقدر فراهم آمد که قریب هزار کشتی برای برداشتن و بار
نمودن آن مطلوب گردید و سوای خرمنهای غله که بر روی زمین
از سر رشته کاغذ یافتند یک صد و هفتاد و سه چاه غله و انبارهای
مدفون بعد تفحص بهم رسید که ازانجمله چند انبار که بوزن در آمد
هر کدام از ده هزار من برنج و ماش و دیگر بعضی جنس ماکولات
کم بر نیامد و از بر آمدن و بهم رسیدن اینها غلهٔ که باعث رفاه
خلق الله و سپاه گردید خانخانان نهایت مشعوف گشت و قدغن

نمودکه‌صد و پنجاه انبار باحتیاط تمام برای ایام‌پرشگال که نزدیک رسیده
بود ذخیره نگاهدارنده باقي و فراخور حالت بهمراهان قسمت نموده
مقدمان و رعایاي مالگذار اطراف را عهد بر قول امان داده طلبیده
و خلعت بخشیده به تسلي آنها پرداخته یکساله محصول معاف
فرموده خطبه بنام نامي عالمگیر پادشاه عالم‌ستان غازي خوانده‌سیم
و طلا را بسکهٔ همایون اسم عالمگیر سرخروئي بخشید و رواج نراینتي
را ممنوع فرموده - اگرچه خان خانان در فکر بدست آوردن راجهٔ
آن دیار بسیار پرداخت اما چون موسم برسات که پنج ماه دران
ولایت متصل شب و روز مي بارد و تمام روی زمین را آب میگیرد
و راه تردد مسدود مي گردد رسید و دیگر امور ضروري از نسق مالي
و ملکي درپیش بود تعاقب نمودن راجه‌میسر نیامد - دریں‌ضمن از
زباني کهن سالان ظاهرگردید که زر نقد و جنس بی‌شمار که همراه
زمینداران عمده و راجهاي گذشته چنانچه بزبان خامه داده زیرخاک
مدفون است باندک تردد بدست میتوان آورد مردم معتمده را مع
بیلداران بسیار تعین نمود که زر سرخ و سفید لکها مع جنس بي‌شمار
سواي آنچه مردم تلاش نموده برآوردند بضبط در آمد و میر مرتضی
داروغهٔ توپ خانهٔ را با راجه امرسنگ و جمع از تابینان برای
محافظت کهرگانون وگرد آوری آلات و ادوات توپ خانه‌که سرانجام‌عمدهٔ
آن‌ملک است مقرر نمود و بهمان دستور دیوان و قاضي و امنا و
کروري معامله فهم ومتدین وآبادان کار و فوجداران کارزار دیده جابجا
تعین فرموده حقیقت بحضور معروض داشته باده دوازده کلید طلا
و نقشهٔ آن ولایت بقید خصوصیات ارسال داشت وبعد فراغ تهانه

بندي همه جا نموده خان‌خانان سه ردم کروهي گهرگانون در موضع متهرا پور که در دامن کوه وسیع بود و چندان ملاحظهٔ رسیدن سیلاب نداشت براي بسر بردن پنج‌ماه برشگال جهازتي مقرر ساخت و اطراف هفت هشت کروهي فوج معقول با سرداران کارزار دیدهٔ تجربه‌کار براي خبرداري و سد راه گردیدن آشامیان که شب خون نیارند بطریق تهانه تعین نمودند معهذا مکرر کافران خونخوار مردم آزار درشبهاي تار مانند مور وملخ فراهم آمده برسر لشکر غافل شب خون مي آوردند و اسپ و آدم ضائع و شهید مي ساختند چون این تردد کارکشتي و تسخیر ملک و قلعجات از عرضه داشت خان خانان بعرض رسید و متواتر از روی وقائع معروض گردید باعث سرور وخوشوقتي تمام خاطر بادشاه گشت ومحمد امین‌خان خلف الصدق خان خانان راخلعت و سرپیچ مرصع عنایت فرمودند و عنایات دیگر که درباره خان‌خانان بعد و روتسخیر اضافه و فرمان آفرین وتحسین بدستخط خاص و خلعت خاصه و خنجر و شمشیر مرصع بعمل آمد در ذکرجشن شروع سال پنجم از جلوس بتحریر مي‌آرد •

ذکر سوانح سال پنجم مطابق سنه هزار وهفتاد

دو هجري مشتمل بر خبر واقعهٔ مراد بخش وتوجه

رایت ظفر آیت طرف کشمیر بهشت نظیر

جشن آغاز سال پنجم از جلوس مبارک مطابق سنه هزار و هفتاد و دو هجري غرهٔ شوال بدستور هر سال منعقد گردید و هر یکي از وضیع و شریف موافق قسمت و مراتب کامیاب گشت خان خانان را در عوض حسن ترددي که از و در تسخیر آشام بظهور آمده یک

کرور دام انعام و هزار سوار دو اسپه اضافه و دو فیل با ساز نقره مرحمت فرمودند بعد از فراغ جشن بادشاه را عارضهٔ بدني روداد و بسبب انحراف مزاج که دریک هفته اطراف دار الخلافت انتشار یافت باعث اختلال حال رعایا و مادهٔ فساد بعضي متمردان مفسد پیشه گردیده و باز زود بصحت مبدل گشت لهذا جشن غسل صحت و وزن قمري سال چهل وششم از عمر شریف ضمیمه هم فرمودند جهاني کامیاب فیض گشت - هفتم جمادي الاولی بعزم سیر و شکار کشمیر بهشت نظیر متوجه دار الخلافت لاهور گردیده دهم رجب نزدیك سواد لاهور مضرب خیام فرمودند چهارم شعبان داخل شهر و قلعه گردیده میر منزل را مع بیلداران و تبرداران براي صاف نمودن راه مرخص فرمودند *

اگرچه مولف عالمگیر نامه ذکر کشتن محمد مراد بخش را موافق مرضي قلم انداز نموده اما محرر اوراق آنچه از روی دفتر بتحقیق آن پرداخته و زباني والد مرحوم که از نوکران معتمد روشناس مراد بخش و تا روز فراغ مقدمهٔ دریاي قلعه نشسته در فکر منصوبهٔ کمند بستن و فرود آوردن آقاي خود بسر برده بود و بفکر نوکری عالمگیر نپرداخت و زباني مردم ثقهٔ آنوقت مسموع گردیده بزبان قلم میدهد بعده که محمد مراد بخش را بقلعه فرستادند سرسن بائي را که محبوبهٔ محمد مرادبخش بود بحسب درخواست او همراه آن برگشته اختر رفیق ساختند وآنچه برای خرچ آن گرفتار دام اجل مقرر کرده بودند نصف آنرا طعام پخته بجمعي از مغلان که در پای حصار قلعه نقیر شده نشسته بودند و منلاني که

مسافر وارد مي شدند مشهور است تا آنکه سقاي بعد تبديل خامه بانواع
تدبير يک طرف بتفصيل قلمه کنند بسته بآن محبوس بند بلا بشکرا
رفت و مکان معين خبر نمودند وآن ساده لوح غافل از دغل بازي
فلک غدار بعد در پاس شب که مرز و مغني در خواب بودند
سرمن باقي را بر ارادهٔ خود اطلاع داده اظهار رخصت باين مضمون
بميان آورد که اگر حيات وفا و فلک مدد نمود باز بهم خواهم رسيد
و الا بخدا سپرديم سرمن باقي از شنيدن چنين کلمات بگريه و فغان
آمده گفت مرا بکه سپرده مي روند ازين گريه محصلان و نگهبانان
حوالي خبردار گشته مهتابي و مشعلها روشن ساخته درپي جست
وجوي کمند پرداخته پيدا نمودند بعد که اين خبر بعرض رسيد بفکر
قلع ريشهٔ وسواس نگهداشتن مدعي سلطنت افتاده - برهنمائي بعضي
دولتخواهان پسران علي نقي را که پدر ايشان را محمد مراد بخش
کشته بود چنانچه بذکر در آمده بدعوي خون پدر بر انگيختند پسر
کلان از رعايت قبول دعوي خون پدر ابا نمود و پسر دوم اطاعت
امر نموده بدعوي خون پدر در عدالت مستغيث شد و آخر
منصوب نظر بادشاهي گرديد حکم شد بقاضي رجوع نمايد بعد ازالته
در شرع ثابت شد در ماه ربيع الثاني سنهٔ هزار و هفتاد و
دو هجري فرمودند تا قاضي برفاقت وارث مقتول نزد محمد
مراد بخش رفته بعد اظهار اثبات خون موافق حکم شرع بقصاص
رسانده چنانچه تاريخ آن يافته اند - اي واي بهر بهانه کشتند - چون
پسر کلان که از دعوي خون پدر ابا نموده بود بادشاه قدردان از فرمودن
خدمات حضور و ديگر عنايات متوجه حال او شدند - و چون بوقت

زمیندار جام فوت نمود پسر او تماجی ستر سال بموجب حکم و بدستور زمینداران بجای پدر قائم گردید رائسنگه برادر بزرگش باغوای بد سگال آن مرز و بوم و رهنمائی نفس شوم جمعی از مفسدان عریده جو با خود فراهم آورده گوردهن راتهور را که جد مادری ستر سال و مدار المهام خانهٔ او بود مقتول ساخت و ستر سال را بدست آورده مع مادر و نوکران معتمد او مقید گردانید و سر از اطاعت و امر بادشاه نیز پیچیده شروع بمفسدی و راه زنی نمود قطب الدین خان فوجدار آن ضلع بر طریقهٔ سرکشی او اطلاع یافته دو هزار سوار همراه محمد قام پسر خود داده بطریق استعجال برای تنبیه و استیصال او روانه ساخت و بعد از رسیدن مقابل همدیگر کار بقتال و جدال افتاد بعد ازان که صد و هفتاد نفر از کفار کشته گردیدند و جمعی زخمی و اسیر گشتند و بعضی از مردم بادشاهی نیز شهید و زخمی شدند آن بد نرجام نیز بقتل رسید و آنولایت بتصرف مردم بادشاهی در آمد و قطب الدین خان مورد عنایات گردید ●

الحال نقرهٔ چند از یاتی ذکر مهم و مآل کار آشامیان و خانخانان بزبان قلم میدهد اگرچه خانخانان در حق جلادت پیشگان قدردان و مهربان بود و ترددات رستمانه و کارزارهای بهادرانه که از آغرخان و همراهان او در رفاقت خانخانان بظهور آمد اورا بدل و جان دوست میداشت و در فکر پرداخت او بود اما ازانکه بعضی مغلان همراه آغرخان بعد تسخیر بلاد دست بغارت و تاراج مال مردم دراز مینمودند باوجود منع آغر خان ممنوع نمیگردیدند و این معنی خلاف مرضی خانخانان که در تاکید منع دست اندازی نهایت

تقید میشود بظهور می آمد متوجه حال و پرداخت آغر خان
نگردید و از توجه و امداد آنچه طریقهٔ سرداران کار طلب در بارهٔ
همراهان می باشد درهیچ از بظهور نیامد لهذا آغر خان اکثر آزرده
خاطر می بود تا آنکه روزی قبل از آنکه از طلوع آفتاب ظاهر گردد
و وقت تلاوت قرآن و اوراد خواندن خان خانان بود آغر خان
با هفتاد همراه مستعد و مسلح گشته بدر خانهٔ خان‌خانان آمد
چوبداران مجال و جرات مانع آمدن نداشتند آغر خان بی محابا
اندرون درآمده جائی که خان خانان بر سر سجاده نشسته مشغول
خواندن ادعیه بود حاضر گشت خان‌خانان از مشاهدهٔ آمدن آغر خان
بدان هیئت وسواس و هراس تمام بهم رسانده و بزبان خوش و
دلبری تمام سبب آمدن بیوقت استفسار نمود آغر خان در جواب
گفت که درین مدت در تردد جانفشانی و تقدیم خدمات مامورة
از مایان هرگز کمی بظهور نیامده و الحمد لله به نیروی اقبال بزوال
بادشاه عالمگیر و سعی و تردد و جلادت آن سپه سالار کفار مخذول
و پامال مکافات اعمال خود گشتند و ملک مفتوح گردید و کاری
نمانده افسوس آن داریم که هرگز آفرین بالله و تحسین از زبان آن
کار فرمای قدردان درمادهٔ ما با بکارها برنیامد لهذا بودن و نبودن
خود معطل محض دانسته برای رخصت آمده ایم امید داریم که
فاتحه بدرقهٔ راه خوانده تسلک رخصت عنایت فرمایند که خود
را نزد آقای خویش رسانیم خان خانان هر چند بعذر تقصیر تغافل
ایام گذشته و تلافی ایام آینده پیش آمد فائده نداد و آغر خان
برای مرخص ساختن مبالغه از حد گذراند بعده که خان‌خانان

بعذر حاضر نبودن منشي براي نوشتن دستك پيش آمده خواست بدفعية وقت پردازد آغر خان كه دوات و پارچهٔ كاغذ سفيد عمدا همراه برده بود پيش خان‌خانان گذاشت و گفت التماس آن دارم كه نواب بدست مبارك دستك نويسند خان‌خانان نظر برينكه حق بجانب اوست و هيچ وجه دران حالت از دست آن جلادت دثار كه بارها ازو كار دست بسته مشاهده نموده بود رهائي نداشت طوعا و كرها ناچار دستك رخصت نوشته و مهر نموده حواله نمود اما بر سر گذرها و معبرهاي آب نوشتجات دراند كه بعد رسيدن آغر خان كشتيها را بند سازند و تا مقدور نگذارند كه از آنها عبور نمايد ليكن هرجا كه آن دريا نورد شير نبرد رسيده و ملاح و كشتي موجود نيافت با همراهان خود را بدريا زده عنان اسپان بحافظ بر و بحر سپرده شنا كنان گذشت و در بعضي درياهاي قلب چند نفر از مغلان و ديگر همراهان كه اجل آنها دامنگير گرديد غرق بحر فنا گرديدند بعده كه بحضور رسيد چون نوشتهٔ خان‌خانان بنام محمد امين خان بخشي قبل از رسيدن آن بهادر سراپا غيرت مشتمل بدين مضمون رسيده بود كه آغر خان اگرچه از شجاعان عالي نسب كار طلب و سزاوار پرداخت و پيش آوردن است اما از آنكه جهالت ايام جواني و غرور شجاعت را كارفرموده بسماجت تمام رخصت گرفته بعد رسيدن حضور چند روز چشم نمائي بر طرفي منصب نموده باز بدلاسا او پرداخته كار ازو بايد گرفت چنانچه محمد امين خان موافق نوشتهٔ خان خانان بعمل آورد و ابتدا پاي اعتراض بادشاهي بميان آورده چند گاه از ملازمت

تمام تهانه دار کچهور را باجمع کثیر از همراهان او که بعد تردد نمایان مغلوب گردیده چنان زیر تیغ آوردند که یک نفربي آنکه کشته و زخمي گشته باشد سالم نماند و بر فوج سپه سالار چند بار جرأت و شوخي تمام پیش آمده بعد بلند گردیدن صداي دارو گیر که جمع کثیر از انها مقتول و اسیر گردیدند و بسیاري از مسلمانان بدرجهٔ شهادت رسیدند هزیمت یافتند و مکرر برسر مورچال دلیرخان ریخته رستخیز عظم بر پا نمودند و دران شب تار از دلیرخان که بذات نفس خود بدان تیره روزان مقابلهٔ کار زار افتاد تردد رستمانه و سعي بهادرانه بظهور آمد و فرهاد خان که از دلاوران جانباز بود دران شبخون دو زخم تیر زهردار برداشت که همانساعت دست او ورم نموده و وجع زیاده بهمرسانده بیتاب ساخت اما آن مرد کافر نبرد دست از کارزار و تعاقب کفار برنداشت بعده که آشامیان رو بفرار آوردند دلیرخان تا سه کروه میدان آب و گل بتعاقب پرداخته بسیاري را بقتل رسانده مراجعت نمود همچنان باستظهار تلاطم دریا بر سر نواره شبخون زده کشتي بسیار از تصرف مردم بادشاهي بر آوردند و راه رسد غله بر لشکر ظفر اثر بند ساخته شوخي از حد گذراندند و هرگاه و هرجا آن دد نژادان بدنهاد زور مي آوردند بهادران نصرت نشان نظر برکثرت آن ضلالت پیشگان وقلت همراهان نصرت نشان خویش ننموده خود را بي محابا بران بدسرشتان میزدند و اکثر غالب مي آمدند ومیرمرتضی که حاکم کهرکون بود از اخبار انتشار آن کفار درخبرداري وبیداري شبها را بروزمي آورد معهذا بعدمکرر شبخون آوردن وهزیمت یافتن یک شب بمرتبهٔ تاخت و زور آوردند که دیواري

بظهور آمده و ترددانی که از بهادران اسلام در دفع شرور ضرر آن جماعهٔ بدنام بوقوع پیوسته اگر خواهد مفصل برنگارد بطول کلام ملال انجام منجر میگردد اما بذکر یکی ازان ترددات که خالی از غرائب نیست می پردازد که بعد رسیدن خبر تسلط یافتن آن جماعه بر محمد بیگ و تصرف نمودن بعضی کشتیهای نواره و بندنمودن رسد غله خان خانان فرهاد خان را باراجه سجان سنگه و قراول خان و دیگر افواج برای مدد محمد بیگ و رساندن رسد غله تعین نمود فرهاد خان چون نزدیک کهرگانو رسید یک روز و شب آن قدر باران بشدت بلا فاصله بارید که از شورش آب و تلاطم نالهای خون خوار هشت پهر شب و روز در یک مکان ایستاده ماندند و سواران بجز خانهٔ زین یک وجب زمین برای پاگذاشتن نیافتند و پیادها سوای آن که تاکمر در آب ایستاده بودند و بعضی را شدت صدمهٔ سیلاب غرق بحر فنا ساخت چارهٔ کار دیگر ندانستند و چنان راه تردد بند و ناپدید گردید که هرچند خواستند طرف منزل مقصود قدم بردارند میسر نیامد تیر انداز خان که دران نواح تهانه داری می نمود و ازان سرزمین پارهٔ واقف گشته بود خبر یافته شتافته شناکنان خود را با جمعی از واقفان آن مکان رسانده رهبر سمت کهرگانو گردید قدری راه که بتصدیع قطع نمودند جائی رسیدند که آشامیان به کردار کودالها و جدولهای عمیق کندهٔ اطراف آن مورچال بسته بر پشتها بر آمده مستعد کارزار گشته در انتظار صید تیر خورده جو یای قابوی وقت بودند درین ضمن چند کشتی جنگی نیز بمدد آن دد نژادان بد نهاد رسید و شروع بانداختن گولهٔ

مزاحمت راه بر نمي داشتند و حملها مي نمودند و فرهاد خان
مع همراهان از ترس جان و ملاحظهٔ آبرو در دفع شر آن جماعه مي
کوشید ازانکه دانستند که رتبهٔ شهادت حاصل نمودن بمراتب به
از آنست که میان آب و گل رایگان جان عزیز بباد برد دست از دل
و جان برداشته بمدد توکل فضل الهي خود را بران تیره بختان زدند
میان راجه سجان سنگه و آنها کار بکوته یراق بلکه مشت و گریبان
رسید فرهاد خان خود را بمدد رسانده آهسته بگوش راجه گفت
که صلاح کار درین است که مصلحة کفار را بطریق هزیمت طرف
خود کشیده از نواره جدا و دور باید نمود راجه عمدا قدم بقدم
پس پا گردیده آشامیان را طرف خود می کشید تا آنکه پارهٔ از
نوارهٔ خود دور افتادند و از راه غرور غلبهٔ که داشتند بیباکانه قدم از
قدم بر نمي داشتند درین حالت فرهاد خان و قزاول خان با جمعي
آغریه تکبیر گویان بمدد راجه پرداخته برسر آن گروه حمله آوردند و
از چهار طرف درمیان گرفته با نیم جاني که داشتند داد جلادت و
تهوری دادند ازانکه کافران آن سرزمین بی استظهار نواره در جنگ
صف مقابل شیران نبرد جو از روباه کمترند بتدبیر مبارزان دین
تقدیر موافقت نمود و درفرصت نیم ساعت نجومي که معرکهٔ دارگیر
گرم بود آن جماعهٔ بد سگال مغلوب کشته علف تیغ بهادران اسلام
گشتند و چنان بجان دادن درماندند که یکي از آنها خود را بنواره
نتوانست رسانید و مردم نواره نیز بمدد آنها نتوا نستند پرداخت
و دلاوران اسلام گرم گیرا اشجار کیله و بانس که دران کنار بسیار
بودند بریده درلا و گل برای پا قایم نمودن انداخته بران مردانه قدم

پیش گذاشته برق کردار بر نوارہ تاختند و بسیاری بزور بازوی شناوری بکشتیها رسیدند و بضرب شمشیر و سنان دمار از دماغ کفار بر آوردند و قریب چهل کشتی بدست آوردند از جملهٔ غنیمت میان کشتیها از جنس خوردنی خام و پخته هرچه یافتند ازانجمله آنچه از کیله و برنج خام بود بکار راجپوتیه در آمد باقی مسلمانان قسمت نموده خوردند آبی بر آتش جوع چند روزه پاشیدند بعد ازان که باران‌ها رو بتخفیف گذاشت غلبهٔ لشکر اسلام روز بروز زیاد میگردید و دران سر زمینهای قلب هرگاه و هرجا شب خون می آوردند بیشتر از کفار طعمهٔ تیغ آبدار مسلمانان شجاعت شعار می‌گردیدند و هرطرف از اطراف هزارها بقتل می رسیدند و بسبب قحط و وبا که علاوهٔ لشکرکشی و کافرکشی گردید آن قدر آشامیان بجهنم واصل گردیدند که کار از قیاس و شمار در گذشت بحدی که کار بر راجهٔ آن دیار تنگ گردید و امید جان بدر بردن از دست غازیان اسلام نماند یکی از نوکران عمدهٔ مدار علیه خود بطریق ایلچی زبان فهم باظهار خضوع و خشوع مع عریضه مشتمل بر استدعای صلح بخدمت آن سپه سالار با وقار روانه ساخت خان‌خانان همان جواب سابق مبنی بر طلب دختر در جرگهٔ پرستاران مع سه لک توله طلا و پانصد زنجیر فیل در سال حال و لک توله طلا و صد فیل هر سال داد ازانکه از نزد خان خانان نیز آدم زبان دان آن ملک فهمیده کار طلب داشته بودند و خان خانان برخوبیهای بهوکن وزیر راجه که در اصلاح مقدمه باظهار خیر خواهی طرفین بسیار میکوشید و راجه با او بدظنی ازنا هموارى اطوار خود گردیده بود اطلاع یافت بر زنمل

نام نوکر کاردان سخن فهم خود را نزد بهوکن وزیر فرستاده کلمات راست و درشت پیغام نمود و بهوکن باحترام تمام با فرستادهٔ خان خانان پیش آمده هرچه در تنقیح مقدمه و اصلاح کار کوشیده و راجه را فهمانده از نا فهمیهای راجه گفتگوی مصالحه صورت نگرفت و روز بروز از ناموافقت آب و هوا که درهمه بلاد اواخر برشکال از ضرر اختلاف فصلین موثرمیگردد و باکثر مزاجها نمی سازد خصوص در طبع مسافر دور دست زیاد انحراف مزاج راه می یابد خاصه در دیار کوهستان و جنگل که اشجار زهردار بسیار می باشد و بیخ درختها که سمیت دارند شست و شو می یابند از آن آب هر مسافری که بخورد اثر آن سریع الاثرمی باشد و از وزیدن باد گل بهار آن اشجار که حکم زهر مار دارد تغیر تمام در آب و هوا بهم می رسد و بمسافران مزاج ناگرفته اثر سمیت می بخشد چنانچه مابین صوبهٔ خاندیس و بندر سورت چهار منزل این طرف بندر مذکور رودخانه ایست مسمی بسابن یعنی مارکه آب آنجا نیز الواقع در اول فصل خریف حکم زهر مار بهم می رساند هر مسافری که دران موسم از آب عبور نمود هرچند که آب آنجا از روی احتیاط نخورد هوای آن قطع زمین کار خود می نماید و ممکن نیست از صد مسافریکی بدون عارضهٔ تپ رهائی یابد مطلب انواع مرض جسمانی و تپ محرق و امراض مهلکهٔ دیگر بمرتبه بشدت تمام در لشکر اسلام پیچید که خیمهٔ نماند که از ده نفر یکی برای خبرگرفتن دوا و غذا سالم بماند و اثر تپ وبائی مهلك علاوهٔ مرضهای دیگر گردید و گرانی و کمیابی غله مزید علتهای جسمانی گشت و

صد وهفتاد وسه انبار غله که بتصرف مردم پادشاهی آمده بود ازان
جمله چند انبار بخرج لشکر در آورده جهت نگهداشتن و محافظت
باقی آن انبارها برای تخمینا چندین روز تاکید نموده بودند بیشتر
انبارها بسبب شدت باران که مردم لشکر از طریقهٔ محافظت آن عاری
بودند ومردم آشام وقت شب خون وبورش قابوی وقت یافته یکقلم
قسمت بدست آب در آبها سر می دادند و هرجا غله بالا می
یافتند آتش می زدند و ضایع و نابود می ساختند بوسیده و از کار
خورش آدم و چارپا رفت و در سال حال از اختلال احوال رعایا
زراعت نشد لهذا از عسرت غله کار سپاه خصوص بی بضاعتان کم
قرار بهلاک رسید عرصهٔ زندگانی وآرام جسمانی و روحانی بر تمام
لشکر تنگ و ناگوار گردید و هر روز هزارها هر طرف افتاده جان
بدشواری می‌دادند و گاو و اسپ نماند که از گرسنگی جان بر شده
باشد یا مذبوح شده غذای غربا و ضعفا نگردد بلکه مردم عمده گاه گاه
گوشت اسپ و گاوی که کار او بودن رسیده باشد قیمه نموده بشحمه
پیه او که تمام روغن وچربی ونمک نایاب بود قلیه ساخته بالذتی برنج
شوربا دستور جوش داده بدان نعم می نمودند و در اواخر ایام
آن نیز میسر آمدن متعذر گردید و کار بجای رسید که چون
مداومت تخم ابتلر مولد نوع مرض سودائی است علاوه اختلاف
آب و هوا گشت رفتن و آمدن مرد ها و بیدار ندادن مرضهای
نزدیک بهلاک باعث و بال جان و حال زنده ها بلکه از حد زیاده گردید
و بعضی آشنائی تیز مفرور شده تن به ذلت و هلاکت بقا گذاشتند
یا با بعضی با آنجش دو آشامی گشته خود را باخشم رسانیدند و گمان

سحر و جادو دران ملک از کفر آنها زیاده شهرت دارد چنانچه بیشتر علاج مرض دران سرزمین از افسون و خوردن کسید و که میوهٔ مشهور آنجا است و لیمو و نارنج که درانجا بسیار است می نمایند و از آب نارنج که صفرا شکن اکثر امراض می گردید و بمزاج مردم لشکر موافق آمده بود علاج تخفیف تپ و بعضی مرضها مي گردید و مردم لشکر بمرتبهٔ تنگ آمدند و بجان رسیده مغلوب امراض گردیدند که اکثر عمدها باهم اتفاق نموده هم مصلحت شده خواستند که از سپه سالار خان خانان جدا شوند خان خانان برین معني اطلاع یافته بفکر تدبیر کار پرداخته در ظاهر فرمود که خیمه طرفي که راجه بود برآرند و در سر انجام کوچ گردیده خفیه در دلاسای همراهان کوشیده امیدوار مصالحه و مراجعت ساخت چون میر منزل پیش خانه طرف مسکن راجه برآورد از انتشار این خبر آشامیان چون مور و ملخ جوق جوق فراهم آمده شروع بشوخي زیاده از حد نمودند و دلیرخان به تنبیه آنجماعه پرداخته هزارها ازان قوم شوم قتیل و اسیر میساخت و خان خانان میفرمود که سر مقتولان را بر گردن اسیران بسته در لشکر تشهیر نمایند و بتهانجات میفرستاد که تشهیر کنان برده بقتل رسانند - درین ضمن پهوکن وزیر راجه نظر برعاقبت بیني خود و اصلاح کار راجه بارجود ظن بد راجه که در حق او داشت بطریق فرار خود را نزد خان خانان رساند و راجه اطلاع یافته اطفال و عیال اورا گرفته مقید ساخت و بعضی را سیاست نمود اما آخر کار بسعی پهوکن نظر بر اصلاح کار طرفین که هردو طرف هموار نیز شده بودند قرار صلح برین

بامست که فی الحال یک لک و بیست هزار تولهٔ نقره و بیست هزار توله
طلا و پنجاه زنجیر فیل مع دختر بدری نیک اختر خود برای خدمت
پادشاه و پانزده زنجیر فیل و یک دختر برای خان خانان مع نقد و
جنس دیگر بدهند و برای دلیرخان که در اصلاح و تقدیم مقدمه
میانجی شده بود نیز رسمیات بجا آرند و عذر ویرانی ملک
و تاراج رفتن سرمایهٔ دولت خود را شفیع کم خدمتی و جرائم
خویش ساختند از انکه خان خانان نیز بمرض نزدیک بسر منزل اجل
گرفتار گشته بود و عمده‌ای لشکر برای کوچ تنگ آورده بودند معهذا آزار
خود را پنهان می نمود بهذا راضی بصلح خاطرخواه راجه گردید و نیز مقرر
گشت که از ممالک مکانهای مفتوحه چند ناحیه و قصبهٔ سیر حاصل
که پیوسته بسرحد بنگاله است بتصرف مردم بادشاهی باشد و
تا وصول پیشکش چهار نفر عمدهٔ راجه بطریق یرغمال که درهندی
ان گویند نزد خان خانان باشند و از طرفین عهد نامه نوشتند و
بهمدیگر دادند و بندیهای هر دو طرف خلاص گردیدند و وسط جمادی
الاولی سال ششم جلوس خان خانان مع سالار با لشکر که اکثر مریض
و بعضی مشرف بر هلاک بودند و بعضی از عمدها مرحله پیمای
سفر آخرت گردیدند متوجه بنگاله گردید و بقصد تادیب بهم
نراین از راه کمالی که متعلقهٔ پیشکش مقرر گشته بود کوچ
سفر فرموده باوجود شدت آزار خود و مشاهدهٔ آنکه اکثر را با بیرکاب
سقم دار القرار میدید نظر بهمینکه تا نفس واپسین در کارگزاری نعمت
ایزدی خود داری نموده مرض خود را پنهان و سبک روحی نمود و
شب و روز در اجرای کارهای ملکی و تنظیم سپاه صرف

اوقات نموده همت بر تسخیر دربارهٔ کوچ بهار و تنبیه راجهٔ آن گماشته از کوچ سفر دار القرار اندیشه بخاطر راه نداده کوچ بکوچ طي مسافت مینمود تا انکه کار از مدارا و امید حیات گذشت و مزاج بالکل مغلوب مرض گردید و دانست که ایام موعود رسید عسکرخان را با رشید خان و دیگر همراهان که برانها اعتماد قدوریت و نظر بر کار سرکار پادشاهي داشت مع نواره اواخر شعبان المعظم براي تادیب بهیم نراین مرخص ساخت و در خلوت بطریق وصیت کلمهٔ چند نصیحت آمیز بر زبان آورده فاتحهٔ وداع رخصت خواند بعده که نزدیک انتهای سرحد کوچ بهار درمنزل خضر پور رسیدند دویم ماه رمضان المبارک شروع سال ششم از جلوس همایون ازین منزل پر شور و شر فاني بدار السرور جاوداني انتقال نمود و این خبر ملال اثر در لاهور بعرض خلد مکان رسید نظر بر اینکه از بندهای عقیدت کیش کار طلب و کار فرما بود باعث کدورت خاطر عاطر گردید سعادت نوکري که در زمان حیات او آقا ازو بدین مرتبه راضی و خشنود باشد که اورا بر چنان فرزند رشید تسلط بخشید وباجود رو گردان شدن پادشاه زاده در مقابل وارث ملک چنین مهمي را بانصرام رسانده قریب دونیم سال که هر روز و هر هفته و ماه وآن در انواع تهلکه میگذشت صرف اوقات نموده آخر در راه ولي نعمت جان شیرین نثار نماید *

ذکر سوانح سال ششم ازجلوس مطابق سنه هزار وهفتاد و سه هجري و حادثهٔ که برامیرالامرا در دکن روداد

غرهٔ شوال سنه هزار و هفتاد و سه جشن آغاز سال ششم از

جلوس در کنار آب گنگ منعقد گردید بسبب ملال خاطر از واقعهٔ بندهٔ کارطلب جانفشان بعضی رسمیات جشن را موقوف داشته پادشاه زاده محمد معظم را با اسد خان فرمودند که برای ماتم پرسی بخانهٔ محمد امین خان رفته اورا برداشته بیارند بعد ملازمت از عطاي خلعت و اضافه و دیگر عنایات تسلي بخش دل غمدیدهٔ او گردیدند *

دیگر از اخبار کدورت افزا که درین آوان علاوه ناملائمي مزاج شریف گردید این ست که از واقعهٔ دکن خبر شبخون زدن سیوای مردود نابکار بر امیر الامرا اندرون محل و کشته شدن ابو الفتح خان پسر او و زخمي شدن خود امیر الامرا بعرض رسید - تفصیل این اجمال آنچه از والد خود که درخدمت امیر الامرا دران سفر و مهم همراه بود مسموع گردیده مجمل مي نگارد - بعده که امیر الامرا براي تسخیر قلاع و تصرف اکثر معمورهای آباد کردهٔ و متصرف شده آن سگ عیار لشکرکشي و کافرکشي نمود و بضرب شمشیر و راي صائب بیشتر قلعها و مکانهاي قلب را بتصرف پادشاهي آورده بقصبهٔ پونه رفته درحویلي که ساختهٔ آن جهنمي بود فرود آمده جابجا فوجها براي استیصال و بدست آوردن آن بدسگال تعین نموده دران ایام چنان نسق و بندوبست نموده بود که هیچ احدي خصوص قوم مرهتّه سواي نوکر سرکار مع یراق بلکه بي یراق بدون دستک داخل لشکر و شهر نگردد و قوم مرهتّه را بر اسپ نوکر نمي نمود وسیوا چنان منکوب و مغلوب هراس گردیده بود که میان کوههاي دشوارگذار هرهفته وهرماه جائي بسر میبرد

روزي جمعي از مرهته که در جرگۀ پیادها نوکر بودند نزد کوتوال آمده دستک دو صد نفر مرهته همراه برات کدخدائي غیر معلوم حاصل نمودند و پسر امروی را بلباس و ساز کدخدائي با دهل و نقارۀ شادي و جمعي از مرهته اول شب بشهر در آوردند و آخر روز همان روز جمعي را بشهرت آنکه از مردم غنیم در یکي از تهانجات دستگیر گردیده اند دستها طرف کتف آنها بسته با سر هاي برهنه که جمعي دیگرسر ریسمانهاي آنها را داشتند دشنام دهان و کتک زنان از چوکي گذرانده داخل شهر نمودند بعده همه را در محله و مکاني که مجمع خودها قرار داده بودند فراهم آمده ومسلح گشته در حالتي که نوبت دوپهر شب مي نواختند جمعي خود را طرف باورچي خانه که متصل دیوار محل سرا واقع شده بود و مابین دیوار و خواص پوره دریچۀ خورد داشت که از گل و خشت مسدود ساخته بودند وآن جماعه ازآن راه مطلع بودند رساندند چون ایام صیام ماه مبارك بود چند نفر باورچي را که براي پختن طعام سحور و دیگدان درست نمودن بر خاسته بودند بیدار و باقي را در خواب یافتند ازانکه ازراهي که میدانستند هرقسمي که توانستند غافل برسر آنها تاختند هرکرا بیدار یافتند بخواب موت آشنا ساختند وهر کدام را که بربستر خواب دیدند همانجا بشهادت رسانده نگذاشتند که صدا بلند شود و جلد به شکافتن دریچۀ طرف محل پرداختند از صداي کلنگ و غرش نعرهاي کشتگان یکي از خواصان که حجرۀ او عقب دیوار باورچیخانه بود خبردار گشته خود را بخدمت امیر الامرا رسانده بر صداي کلنگ و آشوب بیرون مطلع ساخت امیرالامرا

در جواب ازروي اعتراض گفت بارچیها بگفتن صورو دیگدان درست
نمودن برخاسته باشند تا آنکه سپاهیان پیهم خبر شگافتن و دریچه
بهمرسیدن در دیوار آوردند امیرالامرا سراسیمه وار تیر و کمان و برچهي
در دست گرفته از رخت خواب برخاست درین ضمن چند مرهته
از روبرو که حوض آب حائل بود پیدا شدند امیر الامرا تیر بر یکي
ازانها انداخت مرهته خود را رسانده شمشیر بامیر الامرا زد که
انگشت در دست امیر الامرا جدا گردید دران حالت دو مرهته
در حوض پر از آب افتادند و یک مرهتهٔ دیگر را امیر الامرا
بضرب برچهي انداخت درین آشوب کنیزان فرصت یافته
شایسته خان را دست بدست ازان هنگامه بر آورده جاي
محفوظ برده رساندند و جمعي از مرهته بر سر چوکی خانه
رفته غافل ریخته بربالین هرخفته و بیدارکه میرسیدند زیر تیغ مي
گرفتند رمي گفتند که چنین چوکی میدهند و چند نفر خود را
بنقارخانه رسانده از زبان امیر الامرا پیغام دادند که نوبت خوب
بنوازند و صداي نقارخانه چنان بلند گردید که هیچ احدي آواز
دیگري را نمي شنید وشورش داروگیر نابکاران علاوهٔ آن گشت و دروازها
را مسدود ساختند درین حالت ابو الفتح خان پسر شایسته خان ؛
که جوان نوخط شجاع بود خبر یافته خود را رسانده دو سه نفر را کشته
و زخمي ساخته بدرجهٔ شهادت رسیده و یکي از جماعه دران عمدهٔ
که عقب محل امیر الامرا خانه داشت از شنیدن آشوب اندرون
و مسدود گشتن راه بیرون زینه گذاشته ریسمان بسته خود را از بالای
دیوار انداخت چون او در ... و ضعف بنیه پارهٔ بشایسته خان

رام سنگه به تسلی آن وحشی نژاد بد نهاد پرداخت فائده نداد
چون ادا های خلاف داب آداب او بعرض رسید از روی کم توجهی
بی آنکه عنایات پاد شاهانه بعمل آید مرخص فرمودند بخانهٔ که
برای او بتجویز رام سنگه بیرون شهر نزدیک خانهٔ جی سنگه مقرر کرده
بودند فرود آوردند و حکم نمودند که حقیقت براجه جی سنگه نوشته
تا رسیدن جواب که آنچه مصلحت صواب دیده داند بعمل آید سیوا
بمجرا نیاید و پسر اورا مامور فرمودند که همراه رام سنگه بمجرا
سالیانه ... مده باشد ●
دنیا بمثال ... باقی ذکر آن تبه کار بر محل موقوف داشته
پیوسته سمند ... و ترددات راجه جی سنگه یاد
(شاه جهان کرد ... منصور و بعد
شمهٔ از رعیت پرور ...
خاصه در آبادی ملک و نیک ...
آخر سال سلطنت در مقدمهٔ متصدی معزول بندر مورت
آمده - گویند هرگاه یکی از ترکان نو آمدهای ایران دسر
ملازمت حضرت اعلی نموده بمنصب سرافرازی می یافت بدیوانیان
می فرمودند که چون ترکان تا مزاج نگیرند و بر مزاج ما و حال
رعایا اطلاع نیابند و قدر رعیت پروری و آباد کاری ملک نمی
دانند عوض جاگیر نقد بآنها رسانند - القصه پادشاه نیز بعد از شنیدن
خبر ملال اثر متوجه اکبر آباد گردیدند بعد رسیدن بمستقر الخلافت
سر قبر پدر بزرگوار رسیده بدیدهٔ اشک آلود گهر یار گشته فاتحهٔ
بعد ... رزش خواندند و نزد بیگم صاحبه برای پرسه تشریف برده همه

رام سنگه به تسلی آن وحشی نژاد بد نهاد پرداخت مانده تدا
چون ادا های خلاف داب آداب او بعرض رسید از روی کم توجهی
بی آنکه عنایات پادشاهانه بعمل آید مرخص فرموده بخانهٔ که
برای او بتجویز رام سنگه بیرون شهر نزدیک خانهٔ جی سنگه مقرر کرده
بودند فرود آوردند و حکم نمودند که حقیقت براجه جی سنگه نوشته
تا رسیدن جواب که آنچه مصلحت صواب دید داند بعمل آید سیو
بمجرا نیاید و پسر اورا مامور فرمودند که همراه رام سنگه بحضور
می آمده باشد ٭

الحال باقی ذکر آن تیره کار بر محل موقوف داشته
از محاربات و ترددات راجه جی سنگه با ...
شدن سیوا بحضور و بعد ...
جی سنگه مع ...
د

رسانده ملحق و شریک کاربل رهنمائی استیصال ملک وجان ومال
سکنه و فرمان روای آن ولایت گردید و راجه در همه باب رعایت
دربارهٔ او بعمل آورده تجویز منصب پنجهزاری چهار هزار سوار برای
او نموده بحضور معروض داشت و درجهٔ پذیرائی یافت - کوتاهی
سخن هرجا قلعهٔ تعلقهٔ بیجاپور بنظر می آمد بسعی بهادران قلعه
گشا سر سواری یا در محاصرهٔ ایام معدود مفتوح میگردید خصوص
سیوا و نتهوجی که با دوهزار سوار و هشت نه هزار پیاده رفیق گردیده
بودند و در فن قلعه گیری شهرت تمام داشتند و استاد تجربه کار
کامل عیار گفته می شدند در فرصت سه‌چهار هفته سه قلعه منگل
از قلعهای سرحدی قلب مفتوح ساختند و مردم
غلهٔ ذخیره و مصالح و توپخانه و اسلحه
از یمین ویسار زیاده از
...د.ن قراولی

سیلاب کوه‌ربا خود را بر فوج پادشاهي زدند ودلیر خان عبر نبرد در
مقابل آنها استقامت ورزیده بحملهاي پیاپي رستمانه شرزه خان
را هزیمت داد و سوار و پیادهٔ بسیار از هر دو طرف بمعرض تلف
درآمدند و بعد هزیمت دادن بتفاوت سه چهار ساعت نجومی
فوجهاي دکني چهار فوج شده باستظهار سرداران نامی از چهار
طرف حمله آور گردیده هنگامهٔ دار و گیر بمرتبهٔ بلند ساختند که
سیلابهای خون روان گشت و از هر دو طرف مردم نامی از پا در
آمدند و از لشکر بیجاپور یاقوت نام حبشي که از سر فوجان مشهور
بود با جمعی از حبشیان و دکنیان کشته گردید آخر مقابل
حملهٔ دلیرخان تاب مقاومت نیاورده فرار ورزیدند و اسپ و
مادیان و چهتری و علم بسیار بدست افغانان افتاد باز وقت شب
آمده چهار طرف محاصره نمودند و دو روز و دوشب زین از پشت
اسپان و سواران از بالای زین جدا نگردیدند روز سیوم برچنداول
که سیوا و نتهوجی سر فوج بودند زور آورده‌اند فتح جنگ خان باجمعی
از فوج راجه بمدد رسید و کارزار نمایان نمودند و مردم بسیار از
همراهان سیوا بکار آمدند و از ترده سیوا جادو راي نامی دکنی
باهمراهان بانام و نشان دیگر کشته گردید و دکنیان رو بفرار آوردند
و هرروز بهمین دستور هنگامهٔ نائرهٔ قتال گرم بود و از دلیر خان
نبردهای رستمانه بظهور می آمد درین ضمن از نوشتهٔ قلعه دار منگل
بیره (5) که از قلعهای مفتوحهٔ سرحدی بود ظاهر گردید که فوج

---

(5) ن - پهره - هیره - در عالمگیر نامه بیده نوشته ٭

بیجاپور قریب بیست هزار سوار یکه تاز تاکروزا قلعه و مجمله از قلم کوتاه
توپ و تفنگ نه اندیشیده مورچال قایم نموده اند هر روز فوج دیگر
بمدد آنها می رسد اگر کومک زود نرسد قلعه از دست خواهد
رفت - سرافراز خان بنده آن قلعه‌دار تعیین شد بعد رسیدن کومک
قلعه‌دار نیز از قلعه برآمده باتفاق بدفع دکنیان پرداختند و زخمها
برداشته جمعی را بکشتن دادند فوج رو بروی قلعه برداشتند سپاهان
بیست روزه راه را در دو ماه جنگ کنان تا پنج کروهی بیجاپور
رسیدند و در دوم رجب سنه مذکور بمحاصره پرداختند عادل‌شاه محصور
گردیده سرداران فوج خود را تعیین نمود که اطراف ملک پادشاهی
شده تاخت و تاراج نمایند و چند امرای از برای مقابله فوج
راجه و زدن گری متقرر گردیدند و بند تالاب را شکسته خالی نمودند
و در چاهها و باولیها از زقوم و آدم و جانور مرده انداخته پر نمودند
و اشجار ثمردار و سایه دار و عمارتهای عالی متصل قلعه را
بریدند و مسمار نمودند و بمرتبه باغات و عمارات را خراب از هر
طرف ساختند که درین سال زراعه آبادی بران شهر نگذاشته شد
و عادل‌شاهیه تا روز استیصال سلطنت که انشاء الله تعالی بظهور
خواهد درآمد مزه زندگانی نیافتند - درین ضمن نیکنام خان
خواجه سرا که از جمله نوکران عمده صاحب اختیار حیدرآباد
گفته می شد که در اصل از امرای ایران بوده و بسبب حادثهٔ
نچشیدن یکی از پرستاران خاص که شاه عباس در عالم بیخودی
نشاه شراب بخانه او فرستاده بود و او برای خلاصی جان خود از
غضب شاه ایران که اگر خود را خصی نمی ساخت جانبر نمی

گردید بدست خویش خود را معیوب ساخته مامون از غلبهٔ ظن
بدگشته آخر کار رو بدکن آورده از امراي معتبر قطب الملک
گردیده بود با شش هزار سوار و بیست و پنجهزار پیاده بمدد عادل
شاه رسیده بفوج شرزه خان ملحق گردید و هر روز هنگامهٔ کارزار
گرم بود و فوج و چارپای که برای کهي میرفت کمتر بلا آفت
بر میگردید و هرطرف که بر فوج پادشاهي غلبهٔ دکنیان ظاهر
میشد شیر بیشهٔ وغا دلیر خان خود را چون فیل دمان می رساند
اگر بتعداد و تفصیل محاربات فوج پادشاهی و بیجاپوری پردازد
باعث ملال مطالعه کنندگان خواهد گردید چه سرهای سران که
دران صحرا غلطان نگردید و چه تنهاي صفدران که دران رزمگاه طعمهٔ
زاغ و زغن نگشت هیچ روزی نبود که صد دو صد نفر بانام و نشان
هردو طرف زیرتیغ و هدف تیر و گولهٔ توپ و تفنگ نگردید سیوا را
همراه نتهوجي و چند هزار سوار پادشاهی برای تسخیر قلعهٔ پرناله
فرستاده بودند بعد ترددات نمایان کاری نساخته ازانجا بر خاسته
طرف قلعهٔ کهیلنا تعلقهٔ خویش خود را رساند ونتهوجي راسرداران
بیجاپور اغوا نموده از سیوا جدا ساخته طرف خود بردند باز راجه
بتدبیر بسیار استمالت نموده نزد خود طلبیدآخر بترده و منصوبه
بازی سیوا چند قلعه بتصرف مردم پادشاهی در آمد - درین
ضمن بموجب وعده و خواهش سیوا و رسیدن احکام حضور سیوا را
استمالت نموده مع پسر او اواخر رمضان المبارک جریده روانه
درگاه آسمان جاه نمودند چنانچه حقیقت رسیدن و ملازمت
نمودن او بگزارش آمده و نتهوجی با اکثر توابعان شریک محاصرهٔ

بیجاپور ماند بعد روانه شدن مدوا که همان عقل حل عقدهای فوج پادشاهي گشته بود دو و نیم ماه دیگر در محاصره گذشت محاربات عظیم و کوشش و کشش بسیار بمیان آمد خصوص از جمله ده دوازده جنگ که از بهادران هردو طرف در عالمگیر نامه بطریق کارنامه بزبان قلم داده اختتام کلام بر ذکر یک مقابله و مقاتله قابل تحریر می نماید که اوائل ذي قعده که ایام محاصره به پنج ماه کشید روزی تمام دکنیان اطراف فوج پادشاهي در حالتي که در مکان قلب عرصه بر لشکر راجه تنگ گردیده بود فرو گرفتند و بیست و پنجهزار سوار و پنجاه هزار پیاده بمدد زدن و باریدن گوله توپ و تفنگ و بان و اقسام آتشبازي وسنگهاي نبل ربا که ازبالای قلعه متصل تا مه روز وشب می آمد برکارزار جنان چهار طرف فوج را داشتند که فرصت خاریدن و چشم و انمودن نمي دادند و هرطرف که حمله مي آوردند داد تهوري میدادند خصوصا ابوالعلا (6) نبیرهٔ بهلول خان که برادر ابوالمحمد خان بلشکر پادشاهي پیوسته دلاوریها بکار مي برد هردو بهادر شیر نبرد را علي رغم همچشمي مقابله با همدیگر افتاده بود و هریکي می خواست حق نمک قدیم و جدید بعرصهٔ ظهور آرد و از جانب دیگر شرزه خان و صوجي خان حملهاي صف ربا نموده شورش عظیم درلشکر راجه انداختند و هیچ نمانده بود که راجه با عمدهاي خود کشته و دستگیر گردد درین حالت دلیر خان شیر صولت که از راجه دور واقع شده بود و

---

(6) ن - ابو علي .

هشت و نه هزار سوار با سرداران نامی دکن او را نیز درمیان گرفته راه کومک بر افواج پادشاهي مسدود ساخته بودند خصم مقابل خود را بحملهٔ رستمانه مغلوب ساخته خود را بسرداران محصور و مغلوب راجه رساند وکارزاری که بتحریر و تقریر راست نیاید ازان بهادر شیر نبرد صف شکن باتفاق ابوالمحمد خان دران نبرد گاه بظهور آمد و سوار و پیادهٔ بیشمار بیجاپور عاقبت تیغ افغانان و راجپوتان گردیدند و موسی خان که رستم داستان فوج خصم گفته میشد با بسیاری از همراهان خویش کشته و پامال سم اسپان دلاوران همراه دلیرخان گشت وشکست عظیم بر فوج دکنیان افتاد و فیل و اسپ و پالکی و چهتری و علم زیاده ازشمار بدست مردم لشکر پادشاهي آمد وتا هفت کروه تعاقب نمودند و آدم زخمی و سالم قریب هزار نفر دستگیر گردید که ازان جمله زیاده ازصد سوار از راوتان یکه تاز مشهورآن دیار بودندکه هر کدام مبلغ داده خلاص شدند و پانصد نفر همراه لاش موسی خان مقتول که نتوانستند برد با هزار کس زخمی بشمار آمدند و از لشکر راجه و دلیر خان یکصد وسی نفر که قابل شمار بودند نقد جان در باختند و در صد نفر زخمی بتعداد در آمدند و چون از ابتدای ماه جمادی الاولی لغایت اواخر ذی قعده هفت ماه سوار و اسپ و پیاده از تردد نیا سود وتا چهل پنجاه کروه نواح بیجاپور نام ونشان کاه و علف نمانده بود و از نرسیدن رسد کار و عرصه بر هردو لشکر تنگ گردید راجه و دلیرخان مصلحت دران دانستندکه چند روز برای تداوی زخمیها و فراهم آوردن حرب و باروت و آرام گرفتن لشکر متصل قصبهٔ دهاررر که امید بوی کاه و دانه بهمرسیدن دران

مکان بود فرود آمده حقیقت بحضور عرضه داشت نمایند درین ضمن
دکنیان نیز بسبب آخر رسیدن مصالح اندرون قلعه و تمام شدن
آذوقه و ازکار رفتن کمانها و ریختن پرهای تیر و کند گشتن دم
شمشیر ها بجان رسیده بودند سرداران هردو طرف برای مصالحه
بهانه طلب گردیدند و بیجاپوریان باظهار المفلس فی امان الله
زبان بعجز امان کشادند و ازانکه فی الواقع در خزانه و کارخانجات
عادل شاه و راوتان صاحب لاف و گذاف سوای سیفهای دم
باخته و بی غلاف اسپان پوست و استخوان مانده چیزی نمانده
بود و ملک پایمال گردید بعده که حقیقت بعرض رسید حکم صادر
گشت که دست از محاصره و مزاحمت حال عادل شاه برداشته راجه
خود را به خجسته بنیاد رساند و دلیرخان را روانهٔ حضور سازد ٭

الحال عنان کمیت خامهٔ تیز رفتار را از معرکهٔ کارزار صفوف پای
قلعهٔ بیجاپور بتحریر سوانح حضور معطوف می سازد که بعده که سیوای
غدار از مجرا ممنوع و مغضوب گشته خانه نشین گردید بکوتوال
حکم فرمودند که اطراف خانهٔ آن بد خصال چوکی نشانند آن
بدکیش ضلالت اندیش نظر بر افعال سابق و حال خویش نموده
سراسیمهٔ کار و بار خود گردید سوای آنکه خود را بهر حیله و تدبیر که
داند ازین مکان پر بیم برآرد فکر دیگر بخاطر او نرسیده و منصوبهٔ
تازه که در دل شیطان تصور آن محال می نمود بخاطر آن شقی
پر تذویر رسیده ابتدا در ظاهر با امرا و کنور رام سنگه طریق
رفق و مدارا بمیان آورده از فرستادن تحف و هدایای دان رابطهٔ
التیام را استحکام داده شفیع جرائم خود ساخته باظهار عجز و ندامت

از کردار خجالت اثر پرداخته آخر خود را بتمارض بیمار ساخت و
بوا نمودن آه و ناله پرداخت و از وجع جگر و سپرز بی تابی زیاده
نموده صاحب فراش گردید و باز باظهار منتجر گشتن بمرض دق رسل
بمداوا و علاج اطبای هند می کوشید چند گاه بدین حیل زار و نزار
بسر برد بعده بشهرت شفا غسل نموده شروع ببخشیدن انعام حکما و
ارباب طرب و رفقا و خور اندن طعام ببرهمنان و تصدق غلهٔ خام و
نقد بمستحقان مسلمین و هنود کرده پتارهای کلان را بکاغذ گرفته
پر از اقسام شیرینی نموده بخانهای امرا و خانقاه فقرا می فرستاد
تا آنکه دو سه اسپ راهوار باد رفتار بشهرت بخشیدن برهمنان چهارده
کروهی شهر جای مناسب مصحوب همرازان که همدم محرم و رفاق
خود قرار داده بود فرستاده موجود ساخته عوض خود یکی از همراهان
جان نثار که پارهٔ بشکل و شمائل او می ماند و از مدت در عالم
عاقبت بینی برای چنین روز بهم رسانده با خود داشت بالای
پلنگ خویش خوابانده حلقهٔ مرصع طلا که در دست خود می پوشید
باو پوشانده بدو تعلیم نمود که بعد از روانه شدن او بکلاه پارچهٔ باریک
برسر خود کشیده کرا دست را نمودار زیر پارچه ساخته بحضور
متردّدین اندرون و بیرون خودرا بخواب وا نماید و خود با پسر در
دو سبد نشسته باشتهار فرستادن شیرینی برای برهمنان و فقیران متهورا
آخر روز اواخر ماه صفر سنه مذکور از مستقر الخلافت اکبرآباد برآمده
خود را باسپان رسانده و از آنجا بتفاوت دو پهر بقصبهٔ متهرا رسیده در آنجا
ریش و بروت تراشیده خاکستر بر روی خود و بسر مالیده مع قدری
جواهر و اشرفی که با خود گرفته بود با چند نفر که با او همداستان

شده بودند از آب معبر غیر مشهور جمنا گذشته راه بنارس اختیار
نموده و باتفاق هرکارهاي تیز رفتار دکن که بتغیر لباس و
صورت مختلف راه رفتن کسب و پیشهٔ آنها است در شبهای تار
طی مسافت می نموده و نقل نمایند که اشرفی و هون و جواهر
بقدر مقدور میان چوب دستیهای خالی نموده ازان پر کرده با خود
بر داشته بود گویند روز دیگر بتفاوت پنج پهر هرکارهٔ دکن که
بخدمت جاسوسی و رساندن خبر مامور می باشند بعرض رساندکه
سیوا گریخته مرحله پیمای دشت ادبار گردید و از کوتوال که
حقیقت استفسار فرمودند بعرض رساند که چوکی اطراف خانهٔ او
نشسته باز هرکاره که بمبالغه رفتن آن غدار را عرض نمود آدمهای
کوتوال رفته ملاحظه نمودند سیوا خوابیده وکڑهٔ دست او از زیر پارچهٔ
یکلائی باریک پیدا است کوتوال بعرض رسانید کرت سیوم هرکاره
التماس نمودکه اگر سیوا تا حال چهل بلکه پنجاه کروه راه طی ننموده
باشد مرا داخل کشتنیها نمایند آخر بعد تجسس و تحقیق که فرار
نمودن آن مکار بثبوت پیوست برام سنگه و کوتوال اعتراض فرموده
بگمان وشهرت آنکه بساخت کنور رام سنگه بدین جرأت اقدام نموده
اورا بی منصب و از مجرا ممنوع ساختند و حکم نمودند که گرز
برداران اطراف دکن و جانب شرقی وشمالی مع احکام بنام صوبه‌داران
و فوجداران بروند که هرجا ازان بدنام گریز پا اطلاع یابند مقید
ساخته روانهٔ حضور سازند و راجه جیسنگه که درهمان ایام ازمهم
بیجاپور فراغ حاصل نموده بخجسته بنیاد رسیده بود فرمان رفت
که قبل از انتشار خبر فرار آن تبه کار نتهوجی خویش اورا مقید

ساخته روانهٔ حضور سازد بعده بجست و جوي آن مرغ از قفس جسته پردازد و نگذارد که او جائي قرار و جمعیت تواند گرفت چون گمان فرار او طرف دکن براه احمد آباد و برار زیاده بود ابتدا بتاکید تمام گرز برداران همان‌طرف مرخص گردیدند بعده بهمه صوبجات تعین فرمودند لهذا گرز برداران سمت بنارس که آن غدار مرحله پیما گشته بود بتفاوت چهار پنجروز بلکه بعد انقضاي هفته رخصت گردیدندگویند اگرچه سیوا در راه رفتن چنان استعجال ورزیده بود که هیچ شاطر و هرکارهٔ سریع السیر بار نمی توانست رسید اما چون سنبها پسر او در صغر سن با او همراه بود و بتصدیع تمام او را تا بیکی از معمورهای اله اباد رساند بعده چون در پسر طاقت راه رفتن نیافت در خانهٔ یکي از برهمنان کبکلس نام که از جملهٔ زنار داران مشهور آن‌مکان بود و خویشان او در دکن باپدر سیوا رابطهٔ یکجهتي داشتند نگاه داشته قدري اشرفي و هون باو داده سفارش نمود که تاخط دست خودم بتو نرسد از خود جدا نسازی و درصورتیکه خبر مردن و کشته شدن من بتو تحقیق رسد مختاری و ازانجا سمت بنارس روانه گردید باقي ذکر او انشاء الله تعالی بر محل بگزارش خواهد آمد ٭

درینولا چون خبر هاي ناخوش از طرف شاه ایران بسبب ناموافقت با تربیت خان ایلچي و روانه شدن ایلچي بخفت و ناخوشي و نزدیك رسیدن او با خبر حرکت شاه برالسنهٔ عوام از نوشتهٔ تجار و زبان منهیان انتشار یافت و خلد مکان بتقاضای مصلحت از مستقر الخلافت بدارالخلافت متوجه‌شدند همینکه داخل

قلعهٔ شاه جهان آباد گردیدند خبر رسیدن تربیت خان بلاهور بعرض رسید اگرچه آنچه میان شاه عباس و تربیت خان گذشته باختلاف قول مسموع گردیده قابل تحریر نیست اما حاصل کلام رنجش انجام هرچه بثبوت پیوسته خلاف ایلچیان قاعده دان دیگر خصوص خان عالم که در عالم کاردانی و رعایت مزاج طرفین و تقاضای صلاح دولت چنانچه بگزارش آمده چنان بتقدیم خدمت مامور پرداخته بود که شاه ایران اورا مخاطب به جان عالم ساخته دربار بخانهٔ او آمده نسبت بهمه ایلچیان زیاده باعزاز او کوشیده با تحف و هدایای لائق مرخص ساخت تربیت خان بمرتبهٔ پا از دائرهٔ سلوک بیرون گذاشت که باعث نهایت بیدماغی شاه و خفت خود گردیده محبت و الفت موروثی طرفین را چنان بکلفت مبدل ساخت که کار بلشکر کشی هر دو طرف کشید بعده که بحضور رسید بای اعتراض آمد و بکمی منصب معاطب و از مجرا ممنوع ساختند - در همین آوان خبر حرکت شاه عباس از عراق با لشکر گران و توپخانهٔ سنگین طرف خراسان رسید و موجب مزید ملال خاطر عاطر بادشاه گردید و بفکر مهم و استیصال آن مایهٔ فساد افتاد عجالةً بادشاه زاده محمد معظم را با مهاراجه جسونت و دیگر امیران مع بیست هزار سوار و توپخانهٔ رعد آثار و پیادهٔ بیشمار مرخص ساختند پنج لک روپیه نقد و سه لک و هفتاد هزار روپیه جواهر آلات سوای انعامات دیگر وقت رخصت بپادشاه زاده و راجه و همراهان عطا فرمودند وسط ماه ربیع الاول سال مذکور بادشاه زاده برآمد و خود نیز بقصد سرانجام سفر مهم پرداخته حکم طلب امرای موجبات و

تیاري کارخانجات فرموده جابجا گرز برداء تعین نمودند *

درین اوان غریب سوانح از کشته شدن اعتماد خان عرف عبد القوي رو داد تفصیل این اجمال آنکه شیخ عبد القوي که از فضلاي مشهور استاد پادشاه بود بعد جلوس در کمال قرب بمراتب پنج هزاري رسانده مخاطب باعتماد خان ساخته در خلوت حکم نشستن فرموده بودند اگرچه بکمال تدین و راستي و صلاح و تقوی موصوف بود گفته و التماس او نزد پادشاه نسبت بهمه ارکان سلطنت زیاده اعتبار داشت اما در کلمهٔ خیر گفتن و فیضرساني اصلا زبان نزد پادشاه آشنا نمي ساخت و دیگر از سختي سلوک مطعون عالمي بود و درهمان ایام فقیري قلندر وضع که از پهلوانان عیار پیشهٔ ایران گفته میشد و آن گروه که در تهوري و شجاعت و سر کلمه زدن باميران نامي آن ولایت و بزور از انها زرگرفتن و در بزم و عیاشي صرف نمودن شهرت تمام دارند و در بندر سورت و برهانپور ازو کارهاي نمایان بظهور آمده بود سیر کنان وارد دارالخلافت گردید و امراي ایران هرکه بر وضع او اطلاع داشت رعایت بحال او مي نمود و قلندران بسیار با خود فراهم آورده هر روز در باغي با رود و سرود مبلغها صرف مي آورد هرکارها حقیقت او بعرض رساندند و ظاهرساختند که مایهٔ مداخل او که بحال فقیري چنان اوقات بسر مي برد درظاهر معلوم نیست و بکیمیا گري و پیشهٔ دزدي زبان زد ساختند و نیز ظاهر شد که در تهوري و شجاعت آنقدر شهرت دارد که زنده بدست آمدن متعذر مینماید حضرت خلدمکان برو گمان جاسوس شاه ایران برده بکوتوال فرمودند که اورا

غافل ساخته در هنگام خواب زنده بدست آرند کوتاهی سخن
بسعی بسیار اورا دستگیر ساخته طوق درگردن وزنجیر درپا انداخته
هردو دست اورا در چوب گرفته سراپا مسلسل آورده روز دیوان
استاده نمودند پادشاه نظر برینکه برای تحقیق حال او بهتر از
اعتماد خان دیگر را ندانستند باو حکم فرمودند که بخانهٔ خود برده
در خلوت ازو بوعده و وعید حقیقت ونفس الامر ازو استفسار نمایند
اعتماد خان بخانه آورده در خلوت اورا نزد خود طلبیده گفت اگر
جان خویش را عزیز میداری براستی حقیقت بمعرض اظهار بیار
او درجواب گفت فقیر میاه گدا پیشه ام فائده نه بخشید و اعتماد
خان زبان بتهدید کشاده آن گرفتار پنجهٔ اجل چون دانست که
بهیچ وجه رهائی نیست و راستی مقرون بقبول نمی افتد التماس
نمود که اگر جان بخشی نمایند در گوش نواب حقیقت واقعی ظاهر
می سازم هرچند که دماغ اعتماد خان برداشت آن نداشت که در
گوش او آن اسیر بلا حرف زند اما بعد سماجت بسیار ماذون
ساخت سوزنی که زیر پای اعتماد خان ته کرده بطول و عرض
نیم درعه یکسر می انداختند و بالای آن نیمچهٔ شمشیری گذاشته
بود باوجود هردو دست او چنان دربند گرفته بود که هیچ عضو او
سوای انگشتان پنجه قادر برحرکت نبود وقت خم شدن و خود
را نزد گوش او رساندن بجلدی و چابکی تمام بسر انگشتان شمشیر
از بالای مسند اعتماد خان برداشته چنان ضرب مع غلاف برسر
او رساند که مجال آه کشیدن نیافت و آن قاتل بد فرجام را نیز
پاره پاره ساختند و ذکر سبب مقید گردیدن آن قلندر مشرب

بروایت دیگر نیز مسموع گردیده اما آنچه محرر اوراق از رفقای او شنیده بود بقید قلم آورد - بهر حال بادشاه فیروز اقبال در تهیه و فکر برآمدن بود که از واقعهٔ ملتان و قندهار خبر واقعهٔ شاه عباس بعرض رسید فسخ عزیمت آن مهم نمودند *

باز بتذکار احوال راجه جی سنگه می پردازد که بموجب حکم دست از تاخت و محاصرهٔ ملک و قلعهٔ بیجاپور کوتاه نموده چون دانست که بعد از مراجعت او قلعهای مفتوحه از هجوم دکهنیان و عدم ذخیره بدست قلعه‌داران ماندن متعذر است مصلحت دران دانست که قلعها را خالی نموده هرچه از مصالح توپخانه قابل همراه گرفتن بود باخود گرفته باقی را بتاراج سپاه داده و آتش زده برج و بارهای که لائق مسمار نمودن بود از پا در آورده از انجا کوچ نموده خود را بخجسته بنیاد رساند - درین ضمن از حضور متواتر حکم مشتمل بر قرار نمودن سیوا و مقید ساختن و روانه نمودن نتهوجی رسید و راجه نتهوجی را مع پسر او مقید ساخته روانهٔ حضور نمود - دلیر خان که قبل از رسیدن به خجسته بنیاد بموجب حکم با جمعی از کومکیان روانهٔ حضور گردیده بود بعد از عبور آب نربدا حکم مهم و گوشمال دادن زمیندار چانده بدو رسید بعد ورود حکم با زبردست خان و راجه سجان سنگه و راو بهاو و تاردات خان و زبردست خان و آتش خان و برقنداز خان روانهٔ سمت برار و ملک چانده گردید - و ایرج خان صوبه‌دار برار مع فوجداران آن نواح نیز رفاقت نموده چون نزدیک سرحد چانده رسیدند مردمان آن بوم متزلزل خاطر گردیده معتمدان خود را نزد دلیر خان فرستاده التماس عفو جرائم گذشته

و قبول پیشکش لائق حال و طلب عهد و امان بمیان آورد - دلیرخان فرستاده هاي او را استمالت نموده موافق ادعاي او بشرط ملازمت و قبول پیشکش خلعت داده مرخص ساخت - کوتاهي سخن زمیندار مذکور کمربلله منت والحسان و امان جان بگردن عجز انداخته چون مجرمان عذرخواه آمده با هفت هزار اشرفي و پنج لک روپیه بطریق شکرانهٔ عفو تقصیرات براي بادشاه و هزار اشرفي و دو هزار روپیه نذر و ضیافت دلیرخان ملاقات نمود، دلیرخان جهت مقرر نمودن پیشکش حال و هر سال و باز آمدن از افعال نکوهیده و اطاعت نصائح زجر و توبیخ آمیز نموده بعد گفتگوي بسیار قرار یافت که یک کرور روپیه جرمانهٔ سابق و شکرانهٔ حال از نقد و جنس در عرصت دو ماه سرانجام دهد و هر سال دو لک روپیهٔ مقرري در سرکار عالمي ساخته باشد و پنج لک روپیه به دلیرخان تواضع نماید و چار دیواري که بطریق حصار ساخته معمار سازد و نام مکان بودن خود را بقلعهٔ ارک زبان زد نسازد - و محمد لطیف نام دیوان لشکر را براي وصول زر پیشکش حال و مسمار نمودن حصار شهرپناه و برج و باره و عمارت حاکم نشین زمیندار تعین نمود و مقرر ساخت که تا وصول زر پیشکش ملهاري نام دیوان او در لشکر باشد و در مدت دو ماه از نقد و جنس مبلغ هفتاد و هفت لک روپیه بوصول آورده مصحوب زین العابدین دیوان برهان پور که از بنده هاي روشناس والا شاهي بود روانه حضور ساخت - و فرمان عنایت آمیز مع خلعت و جیغه و شمشیر مرصع و فیل براي زمیندار از حضور رسید و براي وصول باقي تعهد و ضامن معتبر گرفته ملهاري را خلعت داده مرخص ساخت و در سه ماه فراغ

حاصل نموده متوجه تادیب زمیدار دیوگده که بسرحد چانده متصل است گردید و در اندک فرصت مبلغ پانزده لک روپیه برو مقرر ساخته و دو لک روپیه پیشکش سال بسال نیز قرار داده قریب بنصف پیشکش حال بوصول آورده بود - درین ضمن خبر بیماری راجه جی سنگه مشرف بر هلاک که متصل خبر فوت او و برهم خوردن نسق بالاگهات انتشار یافت رسید - و در همان روز احکام حضور مشتمل بر فرمودن مهم بیجاپور مجددا مع فرمان صوبه داری دکن بنام دلیر خان رسید و برای وصول باقی پیشکش هردو زمیدار قاد رداد خان را گذاشته روانهٔ خجسته بنیاد بقصد تسخیر بیجاپور گردید بعده که نتهوجی خویش سیوا همراه گرز بردار وکسان راجه جی سنگه بحضور رسید حکم شد که باحتیاط مسلسل نگاه دارند نتهوجی خلاصی خود را در قبول اسلام بنفاق دانسته بوساطت مقربان حضور بعرض رساند حضرت خلد مکان برغبت تمام التماس اورا مقرون باجابت نموده تلقین کلمه فرموده سه هزاری دو هزار سوار بخطاب محمد قلي خان منصب اورا بحال داشتند بعد چندگاه که با تعینات دلیر خان شده بدکن رفت بار دیگر مرتد شده قابو یافته خود را نزد سیوای مردود چنانچه بزبان قلم خواهد داد رساند و فسادها ازو بظهور آمد که تا حال در صوبجات دکن روز افزون است *

ذکر سوانح سال دهم از جلوس مطابق سنه هزار و هفتاد و هفت هجری

در شروع سال دهم از جلوس پادشاهزاده محمد معظم را بدستور سابق صوبه‌دار دکن نموده پنج‌هزار سوار اضافه و پنج لک روپیه نقد

مرحمت فرموده از اصل و اضافه بیست هزاري دوازده هزار سوار که بر آوردي پانزده هزار سوار باشد سرافراز ساخته مع کومکیان مرخص ساختند - درین ضمن بعرض رسید که راجه جي سنگه باجل طبعي درگذشت ٭

چون حقیقت سرکشي و فساد افغانان یوسف زئي معروض گردید فرمان تنبیه آن جماعهٔ بدنام بنام میر خان صوبه دار کابل و کامل خان فوجدار اتک و دیگر فوجداران نواح که همه باتفاق در استیصال آن جماعهٔ بد سگال پردازند صادر گردید - کامل خان انتظار کمک صوبه دار نکشیده با جمعیت خود براي تنبیه آن مفسدان بدنام کوشیده فوجداران نواح را با خود رفیق ساخته بمدد تدبیرات راي صائب محاربات عظیم و ترددات نمایان که بتحریر تفصیل آن نمي پردازد بکار برده کار زار هاي صعب که چندین هزار افغان کشته گردیدند و جمع کثیر از سوار و پیادهٔ بادشاهي بکار آمدند رو داد - باوجود فراهم آمدن چهل پنجاه هزار سوار و پیادهٔ افغان که مکرر نوبت کشي بمیان آمد و شمشیر خان از همراهان میر خان که با چهار پنج هزار سوار بر وقت بمدد رسیده و از دو نیز برفاقت کامل خان تردد رستمانه بظهور آمد و افغانان را گوشمال واقعي دادند از جملهٔ افغانان مقتول کلهٔ دو هزار و چهار صد افغان بحضور رسید و کله مینار فرمودند - معهذا افغانان جهالت کیش از طریقهٔ مفسدي خویش باز نیامده در راه زني و مفسدي و مردم آزاري زیاده از سابق مي کوشیدند و فریاد شورش آنها مي رسید بنابران محمد امین خان بخشي را که صوبه داري لاهور ضمیمهٔ بخشیگري

حضور نیز داشت وسط ذی‌قعدهٔ سنه مذکور صوبه‌دار کابل نموده برای تنبیه آن گروه شقاوت‌پژوه مرخص فرمودند سه هزار سوار بپادشاهزاده محمد اعظم اضافه داده از اصل و اضافه پانزده‌هزاری هشت هزار سوار نمودند - پادشاهزاده محمد اکبر را که لغایت حال منصب نیافته بود منصب هفت هزاری سه هزار سوار و علم و نقاره مرحمت فرمودند - از پادشاهزادها که بدون خدمت در صغر سن منصب یافته باشد همین پادشاهزاده محمد اکبر است - راجه رام سنگه را که بسبب فرار سیوا بی منصب ساخته بپای اعتراض آورده بودند بعطای خلعت ماتمی پدر و بعطای منصب چهار هزاری چهار هزار سوار و دیگر انعامات سرافرازی دادند - عنایت خان را دیوانی خالصه از تغیر رای امل چند مقرر فرمودند - چون محمد تقی خان بخشی دکن ودیعت حیات نمود غیاث الدین خان پسر اسلام خان که متصدی بندر سورت بود بخدمت بخشیگری دکن مامور گردید و زین العابدین دیوان برهانپور که با خزانهٔ پیشکش چانده بحضور رسیده بود بخطاب خانی سرافرازی بخشیده متصدی بندر سورت نموده مرخص فرمودند *

از عرضداشت زمیندار تبت بعرض رسید که عبد الله خان والی کاشغر که از تعدی و تسلط پسر بقصد زیارت بیت الله و شرف اندوزی ملازمت بکمال بی سرو سامانی بآن حدود رسیده و معدودی چند از اهل و عیال همراه دارد خواجه محمد اسحاق نام را مهماندار مقرر نموده با بعضی سرانجام ضروری باستقبال او روانه ساختند و از عقب آن یکصد و نه اسپ با ساز مینا

و طلا و ماده و دو زنجیر فیل با ساز نقره و خنجر و شمشیر مرصع و از ظروف طلا و نقره و اقسام اقمشه و فرش و پنجاه هزار روپیهٔ نقد بر خزانهٔ کشمیر تنخواه نموده روانه فرمودند - بعد ازان بمحمد امین خان که بلاهور تعلقهٔ صوبهٔ خود رفته بود حکم رفت که تا رسیدن عبدالله خان توقف ورزیده در تقدیم ضیافت او کوشیده پنجاه هزار روپیه از خزانهٔ لاهور رساند و در همه باب بمهمانداري او پردازد - و جابجا بحکام و فوجداران احکام سرانجام دادن مایحتاج ضروری او و دیگر مهمان نوازي و مسافر پروري صادر گردید - بعده که نزدیک دارالخلافت رسید جعفر خان را با اسد خان باستقبال مامور نمودند و باعزاز تمام در عبادت خانه طلبیده ملاقات نموده نزد خود نشانده کلمات فرحت افزا بمیان آورده در تسلي او کوشیده حویلي رستم خان را براي ماندن او مقرر کرده تمام سرانجام ضروري موجود نموده فرود آوردند - و تا هشت ماه نگاه داشته طریقهٔ مهمان نوازي را کار فرموده بموجب خواهش مهمان سرانجام زاد کعبة الله خاطر خواه مهیا ساخته مهمان دار همراه داده بوانهٔ بندر سورت ساختند و بحکام بندر نیز در تقدیم خدمتگاري و مهمانداري احکام صادر نمودند - از ابتداي ورود لغایت رخصت ده لک روپیه رعایت و صرف مهمان پروري بعمل آمد *

بر ضمیر منیر مطالعه کنندگان ظاهر باد که لغایت سال دهم جلوس احوال بادشاه خلد آرامگاه عالمگیر از روي تاریخ تالیف غفران پناه محمد کاظم منشي پسر میرزا محمد امین مشهور بمرزا امینا که از مستعدان موروثي ایران بود و دیگر مولفان که قریب هفده

هزار بیت کتابت میشد انتخاب نموده که جمله بسه هزار بیت نمیرسد معهذا اگر باعث ملال طبع مطالعه کنندگان ازروی اطناب و نامربوطی کلام گردد و بعضی سوانح خلاف نسخهٔ دیگر مقدم و موخر سال باشد از عیب جوئی آن چشم پوشی نموده معاف دارند *

ذکر سلطنت سال یازدهم خلد مکان لغایت سنه بیست ویکم که دران ضمنا قید سال نیز نوشته شده

چون بعد انقضای ده سال مورخان ممنوع از تسطیر احوال آن پادشاه عدالت گستردین پرور گشتند مگر بعضی مستعدان خصوص مستعد خان بطریق خفیه برخی از احوال مهم دکن را مجملا بلا تذکار مکروهات که همان ذکر فتوحات بلاد و قلاع را بزبان قلم داده و بندرابن احوال چند سال عشر ثانی و ثالث را مجمل نوشته تاریخی که احوال چهل سال باقی مجمل و مفصل دران درج باشد دیده و یافته نشد لهذا ازسنه یازده هجری لغایت سنه بیست و یک جلوس که بضبط تاریخ سال و ماه بتذکار سوانح حکم رانی عشر ثانی حضرت خلد مکانی تواند پرداخت سر رشته بدست نتواند آورد اما بعده که بسعی و تفحص تمام هر انچه توانست مقدمات عمده لائق تحریر از روی دفتر وقائع و زبانی راویان ثقه و بعضی محرمان و مقربان قدیم بارگاه آن خلد آرامگاه و خواجه سرایان کهن سال مجملی بتحقیق در آورد و آنچه خود بعد حد تمیز رسیدن در مدت سی چهل سال برای العین مشاهده نموده بصندوق حافظه سپرده بود بقید قلم در آورد - چون مسموع گردید که بندر ابن داس بهادر شاهی که

مدت در ایام پادشاهزادگي متصدي حضرت شاه عالم بود تاریخي تالیف نموده دران سوانح سي و چند سال را باحاطهٔ بیان درآورده است از استماع آن بغایت مشغوف گشته در بهمرسانیدن آن تاریخ نهایت تفحص بکار برد - بعده که بسعي بسیار آن نسخه را بدست آورده بامید آنکه از خرمن اندوختهٔ او خوشه چیني نماید از روي غور من اوله الی آخره بمطالعه در آورد - نصف آنچه راقم حروف جمع ساخته درین اوراق باحاطهٔ بیان در آورده بنظر نیامد - بهرحال در خدمت ارباب دانش و سخن سنجان گنج معاني التماس دارد که اگر در وقت مطالعه در ذکر سوانحي قصور بنظر آید یا بر اختلاف روایت یا بر مقدم و موخر بودن سال از روي تاریخ و راوي دیگر اطلاع یابند تا مقدور در اصلاح آن کوشند و الا از روی عیب پوشي معذور شناسند •

بهر حال مجمل از احوال آن پادشاه خجسته خصال بزبان خامهٔ صدق مقال میدهد روز بروز در اجراي امور شرعي و پاس اوامر و مناهي الهی بمرتبه تقید مي نمود که متصل هم احکام برای منع اخذ راه داري و پانديري و غیره که لکها حاصل آن هرسال در سرکار واصل میگردید و بر انداختن رواج مسکرات و خرابات خانها و اجتماع جاتره که هرسال در روز و تاریخ معین در معبد خانهای هنود زن و مرد زیاده از اندازهٔ شمار هرقوم فراهم مي آمدند و لکها مال بخرید و فروخت میرسید و مبلغها محصول آن در هرصوبه داخل خزانه مي شد صادر میفرمودند - و کلاونتان و قوالان باانام ونشان که در سرکار نوکر بودند آنها را از سرود

خوانی توبه داده بر مراتب منصب آنها افزودند - و حکم منادی منع سرود و رقاصی نمودند - گویند روزی جمعی از کلانوتان و قوالان بازدحام و غوغای تمام فراهم آمده جنازهٔ باشان تمام ترتیب داده پیش و پس جنازه نوحه کنان از پای جهروکهٔ درسن گذشتند بعد عرض که از کیفیت جنازه استفسار فرمودند کلاونتان التماس نمودند که راگ مرده می بریم که مدفون سازیم فرمودند که چنان بخاک بسپارند که باز صدا و ندا ازو برنیاید ٭

درزمان پادشاهان سلف لغایت آن سال جهروکهٔ درسن مقرر بود که پادشاهان باوجود عارضهٔ بدنی برای انتشار خبر سلامتی روز یک دفعه وگاه دو دفعه در وقت معین دران جهروکه که مشرف بر دریای جمنای اکبر آباد و شاه جهان آباد ساخته بودند سر از جهروکه بر می آوردند سوای امرای حضوری آنوقت چندین لک آدم از زن و مرد همه قوم پای جهروکه فراهم آمده دعا و ثنا بجا می آوردند و بسیاری از قوم هنود بودند بدرسنی مشهور یعنی تا صورت پادشاه را در پای جهروکهٔ درسن نمی دیدند هیچ چیز از ماکولات دردهن نمی انداختند آن خسرو دین پرور آنرا نیز از جملهٔ ممنوعات و نامشروع دانسته درپای جهروکه نشستن موقوف نموده حکم منع فراهم آمدن آن ازدحام فرمودند

در آغاز سال دوازدهم از سوانح دار السرور برهانپور بعرض رسید که در ایام عاشورا جمعی از مردم محلهٔ احدی پوره و کهرکی پوره از قدیم میان هم عداوت همچشمی داشتند و مردم احدی پوره هرسال وقت بر آوردن تابوت برای گشت بر مردم کهرکی پوره بلکه اکثر

بر مردم محلهٔ دیگر غالب بودند و زیاده از دو صد سوار زره پوش و بندوقچي بسیار همراه تابوت وقت گشت بر مي آمدند شبي در وقت گشت با تابوت مردم کهرکي پوره اتفاق مقابل آمدن افتاد هرچند که مردم کهرکي پوره راه را گردانده خواستند خود را از آفت مقابل شدن تابوت احدي پوره محفوظ دارند مردم احدي پوره از غرور جهالت و بسیاري جمعیت مکرر سر راه تابوت کهرکي پوره گرفتند و نزدیک جامع مسجد جنگ واقع شد و چنان جنگ عظیم در پیوست که تماشائیان بسیار فراهم آمده رفاقت مردم کهرکي پوره نمودند و آنقدر مردم براي مدد طرف کهرکي پوره بر در و بام دکانها سوار شدند که یک سفال تبرخانهٔ هیچ احدي از دکان‌دار نماند و زیاده از پنجاه نفر احدي پوره کشته شدند و قریب صد نفر زخمي گردیدند و چهل پنجاه هزار روپیه را مروارید و دیگر اقمشهٔ تابوت و شده هاي حدي پوره بتاراج رفت . بعد عرض فرمودند که احکام منع ساختن تابوت در ایام عاشورا و بگشت برآوردن در همه صوبجات بر نگارند *

در زمان پادشاهان سابق خصوص در عهد صاحب قران ثاني شاعران و منجمان اعتبار زیاد داشتند و در هر عهد یکي از شعرا بخطاب ملک الشعرا سرافرازي یافته بر دیگر شعرا امتیاز بهم رسانده در رکاب و پاي تخت حاضر مي بود و منجمین را جزو مصالح رکاب و دفتر دیواني دانسته داخل بند هاي پادشاهي روشناس نوکر مي نمودند و براي تحقیق فصول اربعه و سر رشتهٔ حساب ماهاي شمسي و تنخواه تیول جاگیرداران و نقدي احدیان و توپخانه و اختیار نمودن ساعت که بر نگاهداشتن تقویم موقوف

بود همه را موقوف فرمودند و رواج شعر گفتن و شنیدن و اختیار
ساعت ازروي تقويم نمودن و تقويم در دفتر نگاهداشتن بر انداختند
اهل دفتر بعرض رساندند که حساب تاریخ ماه شمسي که محرران
از روي تقويم نگاه میداشتند ممنوع گردید و بدون تقويم حساب
طلب تنخواه جاري نمي تواند نمود فرمودند از روي *

* بیت *

لا ولا لب لا ولا لاشش مه است * لل کط وکط لل شهور کوته است
سر رشته ماههاي شمسي نگاهدارند اگرچه ازان سال محرران دفاتر ازروي
لا ولا ... جنتري نموده حساب نگاه میدارند اما اینکه موافق تقويم حساب
تحویل آفتاب راست آید و در غرۀ شمسي تفاوت راه نیابد محالست
چرا که موافق قاعدۀ منجمان اگر لمحۀ قبل از وقت زوال تحویل شود
آن روز را غرۀ حساب می نمایند و در صورت آنکه اگر دشمر دشیر ساعت
زماني از وقت زوال گذشته تحویل آفتاب اتفاق افتد داخل سلخ میگیرند
و این باریکي حساب بدون استخراج منجمان که در تقاویم ثبت
مي گردد دریافتن متعذر بلکه سخن در تقویمهاي این عهد
میگذرد لهذا آنچه محرر اوراق از روي دفاتر دیواني صوبۀ دکن
ر الخلافت و امراي صاحب اقتدار تحقیق نموده همه جا باختلاف
وت دو سه روز تا نه و ده روز از روي استخراج منجمان بنظر آمد
ۀ بمرور ایام تفاوت راه یافته اگر محاسبان نکته سنج که از سال و ماه
مسي و قمري اطلاع دارند آن تفاوت را از روي غور حساب نمایند
راي ارباب طلب منصبداران که بعد سرگرداني سالها تنخواه مي
یابند مبلغ کلي علاوۀ نقصان ایام گذشته مي شود - و قضات را در

امور ملکي و مقدمات جزئي و کلی چنان مستقل ساختند که باعث رشک و حسد امیران عمدهٔ صاحب مدار سلطنت گردید چنانچه قاضي عبد الوهاب احمد آبادي که قاضي القضات حضور بود آن قدر استقلال و اعتبار بهم‌رساند که همه امراي با نام و نشان از و ملاحظهٔ حفظ آبروی خود داشتند و مهابت خان ثاني که در زیاده سري و گستاخي در خدمت پادشاه سر آمد روزگار خود را میگرفت همیشه در فکر خفت رساندن بقاضي بود چنانچه از راوي ثقه و محرمان خاندان قاضي مسموع گردید که در ایامی که مهابت خان بمهم دکن مامور گردیده از حضور مرخص گشته برآمد بیرونها مدت مقام نموده التماس درخواست مساعدهٔ زیاده از مرضي پادشاه بمیان آورده بود دربن ضمن خبر باو رساندند که سه چهار لک روپیه را جواهر و اسباب کشمیر و اکبر آباد مال قاضي همراه مال تجارت بیوپاریان احمد آباد برآمده داخل قافله شده بعد تحقیق فرمودن همه را کشیده آوردند و همان روز بسپاه تقسیم نموده داد بعده که بعرض پادشاه رسید و پای تحقیقات بمیان آمد مهابت خان پیغام نمود که مال سوداگر از راه اضطرار بطریق قرض گرفته ام که با منافع آن بتجویز قاضي ادا سازم و قاضي دربن باب سواي اغماض مصلحت کار ندانسته کارش بمیان نیاورد - روزي از نوشتهٔ اخبارنویسان دکن شوخي و فساد زیاد سیوای مردود بعرض پادشاه رسید و تجویز رخصت مهابت خان درمیان بود پادشاه رو بجعفر خان و مهابت خان نموده فرمودند که این کافر بچه بسیار پا ازحد بیرون گذاشته فکر استیصال این نمودن ضرور است مهابت خان

جواب التماس نمود که حاجت فوج و تعین لشکر نیست اعلام
فی کفایت می نماید - پادشاه بیدماغ گشته در خلوت بجعفر
خان فرمودند که مهابت خان را بفهمانند که چنین کلمات لغو
سر دیوان بعرض نمی رسانده باشد ٭

الحال چند کلمه از احوال سیوای خسران مآل که بعد فرار از
حضور کار آن بد سگال بکجا رسید بزبان قلم میدهد که بعده که آن
کافر محیل از متهرا تغیر لباس نموده ریش و بروت تراشیده همراه
منبها پسر خورد سال و قریب چهل و پنجاه نفر از هرکارها و دیگر
وابستها که همه خاکستر به رو مالیده خودها را بصورت نقیران هنود
ساخته آنچه از جنس جواهر بیش قیمت داشت و قدری از
اشرفی و هون که توانست برداشته در چوب دستیها که مجوف
ساخته بود انداخته سر آنها قائم کرده و قدری زیر کفشهای کهنه
دوخته سه فرقهٔ مختلف الوضع بیراگی و گسائین و اداسی
شده راه اله آباد و بنارس پیش گرفته مرحله پیما گردیدند
و یک دانهٔ الماس بیش قیمت با چند دانهٔ یاقوت در موم گرفته
در رخت پوشش هرکارها دوخته و در دهن بعضی همراهان داده
طی مسافت می نمود تا بمکانی رسید که بعلی قلی نام فوجدار
آنجا از نوشتهٔ وکیل قبل از رسیدن گرز برداران مع احکام خبر فرار
سیوا و تعیین فرمودن گرز برداران رسیده بود فوجدار از شنیدن
خبر فرار سیوا و رسیدن هرسه گروه نقیران فرمود که همه را مقید
سازند و پای تفتیش درمیان آرند و یک روز و یک شب همهٔ
آن فرقه با جمعی دیگر از مسافران در قید بودند شب دویم

دوپاس از شب گذشته سیوا خود را تنها در خلوت نزد فوجدار رسانده اقرار نمود که من سیوا ام و دو دانهٔ الماس و یاقوت بیش قیمت که از لک روپیه زیاده ارزش دارد با خود دارم اگر میدانی که در صورت آنکه مرا زنده دستگیر نموده بفرستی یا سرمرا بریده ارسال داری و این هردو سنگ بی بها برای تو نماند اینک من و این سرمن و الا دست از ما سرگشتگان وادی ضلالت بر دار - علی قلی سودای نقد را بر امید نسیه مجرا که آخر چه نقش بر روی کار آید اختیار نموده آن هردو سنگ بیبها را ازو گرفته صبح آن بعد تفتیش تهدید آمیز دست ازهمه فقیران و مسافرین برداشت سیوا خلاصی خود را عمر دوبارہ یافتن دانسته چون مرغی که بقفص آمده نجات یابد از دام فوجدار جسته مرحله پیمای سمت بنارس گردید - بعده که باله آباد رسید اگرچه خود در جلد روی و پیاده رفتن گرو از شاطران می برد اما سنبها که پسر خورد سال همراه آمده بود آبله در پای او افتاد و زنجیر پای او گردید لهذا کبکلس نام برهمن که پروهت موروثی جد و آبای او که وقتی به بنارس آمده بودند گفته می شد و ضابطه است که هنود صاحب اسم و رسم بهر مکانی که رسیدند خط بمهر خود به برهمن که خدمت مینماید نوشته میدهند اورا پیدا نموده پسر خود را با قدری جواهر و اشرفی حواله نموده سفارش نمود که اگر حیات من وفا نمود و بمکان خود رسیدم و بخط خود بتو بنویسم سنبها را با خودگرفته براهی و قسمی که بنویسم خود را بمن خواهی رساند والا ترا و پسر را بخدا سپردم اما با ختیار وخواهش پسر و نوشتهٔ مادر او زنهار حرکت از جای خود

ننمائي و برهمن معتمد قديمي خود را كه بسبب او كبَكلس را بهمرسانده‌بود باخرچ چندساله همراه سنبها گذاشته راه بنارس اختيار نمود قضارا روزي كه داخل بنارس شد و صبح آن براي غسل و لوازمي كه هنودبجامی‌آرند دوگهري شب مانده بكناردريا رفت هنوز از ريش تراشي وشست و شوي بدن‌فارغ نشده بود و اثر تاريكي بود كه شورو غوغای خبر گريختن سيوا از حضور و رسيدن گرز برداران و صداي گرفت وگير بلند گرديد •

در ايامي كه محرر سوانح در بندر سورت بود بانهانام زناردار طبيب پيشه نقل مي نمود كه چون در قوم ما ضابطه است كه براي تحصيل علم نجوم و طبابت و شاستربرهمنان بی سر و مايه از دور و نزديك ببنارس رفته يكي از برهمنان آنجا را استاد خود قرار ميدهند و نزد او درس ميخوانند و صبح و شام از طرف استاد خود كنار آب گنگ رفته موافق دابي كه مقرر است مردمي را كه براى غسل مي آيند بدستور و آئين مقرري خدمت مي نمايند و هرچه ازان بهمرسد بلا تصرف و خيانت نزد استاد خود مي برند و خرچ خوراكي و پوشاك‌شاگردان بر ذمهٔ استاداست كه بقدر كفاف ضرور خبرمي گيرند من نه بنارس رفته مدت سه چهار سال خدمت يكي از برهمنان مي نمودم و هرچه كنار دريا بدستوردیگران بهم‌ميرساندم در خدمت استاد ميبردم و او بسيار به تنگي وسختي‌خبر قوت من ميگرفت تا آنكه روزي كه هنوز اثر تاريكي بود كنار آب بدستور هرروز رفتم شخصي دست مرا گرفته مشتي پراز جواهر و اشرفي و هون بدست من داده

گفت مشت را وا مکن و مرا زود از لوازم غسل فارغ کن من از خوشوقتی درجامه نگنجیده نظر مجمل بران انداختم سوای جواهر و اشرفی بنظر نیامده و جلد بتراشیدن ریش و غسل دادن او پرداختم هنوز فارغ از خدمت او نشده بودم که غوغای گرفت وگیر و رسیدن گرز برداران برای سیوا بلند گردید تا خبردار شدم شخصی که خدمت او می نمودم درطرفة العین از پیش رو و نظرم غائب شد و دانستم که همان سیوا بود و باز نظر بر کمیت مبلغ انداختم نه جنس جواهر و نه اشرفی و نه هون بشمار آمد و مصلحت درین دانستم که دیگر صورت استاد ندیده راه وطن اختیار نمایم و خود را به بندر سورت رساندم حویلی ملکی که دارم از همان زر است ٭

القصه سیوا از بنارس براه بهار پتنه و چانده که پر از تراکم اشجار دشوار گذار است و از سرحد زمینداران سوای بیوپاری تولی و قاصدان تردد دشوار است بتغیر وضع هرجا که میرسید خود را و همراهان را بصورت دیگر ساخته طی منازل می نمود تا خفیه نزد عبد الله قطب الملک بحیدر آباد رسید و بافسانه و افسونهای مکر انگیز و ابله فریب چندان باغ سبز نمود که عبد الله شاه فریفتهٔ حرفهای او گشته ازانکه چند قلعهٔ سرحدی قطب شاهیه بتصرف عادل شاهیه رفته بود و سیوا در فن قلعه گیری شهرت تمام داشت با عبد الله شاه بکفالت قسم و عهد و پیمان قرار داد که اگر همراه من فوج و مصالح قلعه گیری بدهند قلعها که بتصرف بیجاپوری رفته در اندک فرصت بتسخیر آورده حوالهٔ منصوبان شما که همراه من باشند خواهم نمود و سوای قلعهای شما چند قلعهٔ من

که بتصرف منسوبان عالمگیر پادشاه رفته هرچه‌بمدد وکومک مصالح
شما باز بتصرف خود آرم در ادای حق احسان شما خود را معاف
نخواهم داشت و باقي عمر خود را از جملهٔ بنده هاي دستگرفته و
غلام زر خریدهٔ آن جناب خواهم دانست عبد الله شاه نظر بر عاقبت
بیني و افعال آن عیار پیشهٔ بدسگال ننموده جمعیت شایسته با
مصالح قلعه گیري و چند نفر قابل قلعه‌داري را سر فوج قرار داده
سفارش اطاعت و رفاقت سیوا نمود و سیوا آن فوج را همراه گرفته
بپاي هر قلعه که میرسید بانواع حیل و تدبیر که در فن قلعه‌گیري
ید بیضا داشت در محاصرهٔ ایام معدود به تسخیر و تصرف در مي
آورد و منصوبان عبد الله شاه را که براي قلعه سپردن و قلعه‌دار
ساختن همراه گرفته بود باقسام چرب زباني که في الحال شما بازري
مذید به ازین قلعهٔ دیگر بشما خواهم سپرد امیدوارساخته برعایت نقد
و جنس که ازان قلاع بدست مي آمد فریفته بر سرقلعهٔ دیگر مي برد
تا آنکه ستاره و پرناله وغیره ده دوازده قلعهٔ‌نامي مشهور ابیجاپوری
را که سالها بخرچ لکها نتوان گرفت در اندک فرصت بتصرف
خودآورد[۲] و به تسخیر قلعهٔ راجگده و غیره که از سعي راجه جیسنگه
و دلیر خان و دیگر بنده هاي پادشاهي که خود کلید هاي آنها را
سپرده بود بر همه دست یافته یک دو قلعه حوالهٔ نوکران عبد الله
شاه نموده مرخص ساخت - وبقول مشهور و روایت زباني مردم
حیدر آباد در سنه اول یا دوم فرمان روائي ابو الحسن سیوا
بحیدرآباد آمده با ابو الحسن در خورده با او نرد ایلاء قریبی باخت -
القصه بعد فراغ قلعه گیري بدستور سابق در قلعهٔ راجگده مستقل

گردید و از سرنو علم طغیان بر افراخته درایامی که هنوز حصار شهر پناه بندر سورت بنا گذاشته نشده بود در بندر مذکور تاخت آورده آن قدر زر نقد و طلا و نقرهٔ غیر مسکوک وقماش کشمیر و احمد آباد و دیگر بلاد با چند هزار زن و مرد هندوی بانام و نشان و مسلمین آبرو طلب دستگیر نموده برد که کرورها نقد و جنس مجموع بدست آن کافر بد سرشت آمد بعده که بعرض پادشاه رسید حکم فرمودند که قلعهٔ شهرپناه اطراف بندر سورت بسازند ودلیرخان و خان جهان بهادر برای تنبیه آن بدمآل بافوج و سرداران کار طلب مبارز پیشهٔ دیگر تعین گردیدند - گویند سیوا ده دوازده هزار اسپ کچهي و عربي فراهم آورده بود که هرجا فوج تعین مي نمود بیشتر سواران بارگیری خود او بودند و از سرنو قلعها که سابق در دریا احداث نموده بود بتعمیر آن پرداخته کشتیهای جنگي ساخته دریای قلعها نگاهداشته شروع بزدن و تاراج نمودن جهازات راه ولایت وکعبة الله نمود - بعده خاطر از بندوبست اطراف قلعهٔ راجگده که ملجاي قدیم اوبود جمع ساخته بدین فکر افتاد که مکان و کوه قلب قراز راجگده برای ماندن خود بهمرساند بعد تفتیش و تجسس بسیار کوه راهیری که در رفعت بآسمان همسري مي نمود و از پای دامن کوه تا سر قلهٔ آن که تیغهٔ آن بناف چرخ زمردي فام رسیده بود سه کروه ارتفاع داشت و بیست و چهار کروه ازانجا دریای شور واقع شده و شعبهٔ دریا از پای دامن کوه هفت کروه مي شمردند و اطراف آن طرف راه بندر سورت که ده دوازده کروه راه منزل براه خشکي واقع شده و راجگده ازانجا چهار پنج منزل است وکوهای سر بفلک کشیده دشوارگذار

بسیار قلب در راه دارد پنجماه متصل باران دران سر زمین میبارد وتعلق بکوکن نظام الملکی دارد اختیار نموده بتعمیر و عمارت آن قلعه پرداخت و دروازه و برج و باره درکمال قابی قرار داده ترک ماندن راجگده نموده قلعهٔ راهیری را ملجا وجای ماندن خود مقرر ساخت از بعد تیارشدن قلعه ونصب نمودن توپها و مسدود ساختن راهاء گرده اطراف که همان یک راه قلب گذاشت روزی مجمعی ساخته خریطهٔ زر و کرّه طلای صدهون درمیدان گذاشته فرمود که منادی نمایند که هرکه سوای راهی که مقرر نموده شدبراهی دیگر بالای قلعه بلا مدد زینه وکمند مع نشان رود بدو آن زر وکرّهٔ طلا بخشیده شود یکی از قوم ڈهیر آمده التماس نمود که اگر حکم راجه باشد من بالای کوه مع نشان رفته نشان نصب نموده بیایم بعده که آن ڈهیر بادشان بالای قلهٔ آن کوه رفته نشان نصب نموده بجلدی فرود آمده آداب دعا و ثنا بجا آورد سیوا فرمود که آن خریطهٔ زر مع کرّهٔ طلا باو بدهند و پای او را از بند قطع نمایند و حکم نمود از راهی که آن ڈهیر بالا رفته بود آنرا بند سازند چون راهیری ابتداء اطراف آن تعلق بکوکن نظام الملکی داشت بعده که ملک او را و بعضی تعلقهٔ بیجاپوری را صاحب قران ثانی متصرف شده باز که بر عادل شاه مهربان شدند عوض ملک تازه بتصرف آمدهٔ بیجاپور را به کوکن نظام الملک عوض نموده به عادل شاه مرحمت فرمودند و فتح خان نام افغان از طرف عادل شاه دران ضلع کوکن حاکم بود در قلعهٔ دندا راجپوری که نصف در دریای شور واقع شده و نصف در خشکی است حاکم نشین او بود و باز قلعهٔ جزیره که برّا پوی جزیرهٔ اندرون دریای

شور بتفاوت گوله رس از دندا راجپوري در کمال استحکام واقع شده بود که هرگاه غلبهٔ غنیم دران نواح رو میداد فوجدار آنجا پناه بدانجا مي برد بعده که سیوا راهیری را که از دندا راجپوري بیست کروه مسافت داشت حاکم نشین و جاي ماندن خود مقرر نموده هفت قلعهٔ خورد و کلان دیگر که دران نواح بود باندک فرصت بتصرف خود آورد همت بتسخیر دندا راجپوری گماشت - فتح خان از ملاحظهٔ غلبهٔ سیوا که همه قلاع بتصرف او در آمد حوصله باخته دندا راجپوری را گذاشته پناه بقلعهٔ جزیرهٔ اندرون آب برد و سیوا بقصد تسخیر جزیره نیز عرصه برفتح خان تنگ آورد و فتح خان باین فکر افتاد جزیره را نیز بعد گرفتن قول امان بغنیم بسپارد و خود جان بسلامت بدر بردن غنیمت داند سیدی سنبل و سیدی یاقوت و سیدي خیریت نام سه غلام حبشي فتح خان داشت که باز همراه هرکدام ده ده غلام حبشي سپاهي تربیت کردهٔ آنها بودند و اختیار بندوبست جزیره و اکثر کاروبار خانه بدست همان حبشیها بود هرسه غلام حبشي بر غلبهٔ غنیم و ارادهٔ فتح خان که مي خواهد قلعهٔ جزیره را حوالهٔ سیوا نماید اطلاع یافته باهم مصلحت نمودند که در صورت رفتن قلعهٔ جزیره بتصرف کافران خدا داند برسرمایان چه آرند بهتر آنست که فتح خان را دستگیر نموده مقید سازیم و سیدی سنبل را بسرداري و حکومت آن ضلع برداریم چنانچه در سنه چهارده جلوس حبشیها فتح خان را غافل کرده زنجیر درپا انداخته حقیقت بعادل شاه بیجاپوري معروض داشتند و بخدمت خان جهان بهادر صوبه دار دکن نیز عرضه داشت نموده استدعای

بندگي درگاه پادشاه رطلب کومک از راه بندر سورت و دریا بمیان آوردند - از نزد خان جهان بهادر جواب عنایت آمیز با تجویز منصب چهار صدی دوصد سوار براي سیدي سنبل و سه صدی صد سوار براي سیدی یاقوت ردو صدی صد سوار برای سیدی خیریت مع خلعت و پنجهزار روپیه نقد مدد خرچ و عطای جاگیر سیر حاصل نواح بندر سورت رسید و سیدی سنبل از رسیدن منصب و خلعت و زر نقد مستظهر و مفتخر گشته کمر همت بر دفع شر سیوای مردود بسته کشتیهای پای قلعه که تعمیر طلب شده بودند شروع بمرمت نمودن آن ساختند/و فراهم آوردن کشتیهای جنگي دیگر بقصد دریا نوردی نمودند و شبي تاخت بر کشتیهای قلعه دندا راجپوری آورده با دو صد نفر خلاصیه و پیادهای جنگي که مصالح کشتي و تردد روی دریا بودند بدست آورد ازانجمله صد نفر که از قوم مرهته و تازه منصوب کردهٔ سیوا بودند سنگ بر پای آنها بسته غرق بحر فنا ساختند و ازان روز عداوت شدید میان حبشیها و سیوا بهمرسید و سیوا چهل پنجاه کشتي جنگي ترتیب باستحکام قلعهٔ قلابه و گندیری که از جملهٔ قلعهای نواحداث آن مردود برروی دریا بود پرداخته در فکر تسخیر قلعهٔ جزیره و دستگیر ساختن حبشیها افتاد و گاه گاه میان فریقین برروی دریا جنگ واقع مي شد و اکثر حبشیها غالب مي آمدند تا آنکه سیدی سنبل بپایهٔ نهصدی رسیده ودیعت حیات نمود و وقت مردن سیدي یاقوت را قائم مقام خود ساخته دیگر حبشیها را براي اطاعت و رفاقت بلا نفاق او سفارش و وصیت نمود و سیدی یاقوت

که در جوهر شجاعت و رعیت پروري و آباد کاري و منصوبه بازي
میان قوم خود ممتاز بود زیاده از سابق در فراهم آوردن کشتیهاي
پر از مصالح جنگي و تعمیر برج و بارهٔ قلعه و تردد دریا نوردي
پرداخته شب و روز مسلح و مکمل بود سیوای وقت رفتن بجای
ضرور و مقاربت با نسا کمر وا نمي نمود - مکرر کشتیهای غنیم را
بر روي دریا گرفته سر مرهته بسیار بریده به بندر سورت فرستاده
حقیقت بخان جهان بهادر عرضداشت می نمود واضافهاي نمایان پیهم
براي او بتجویز خان جهان بهادر میرسید و همیشه درین فکر و منصوبه
بود که قلعهٔ دندا راجپوري را از تصرف آن ملعون بر آورد و
توپهای هوائي بهمرسانده بر درختها بسته وقت شب طرف
دندا راجپوری آتش میداد و بهمین دستور سیوای بدسگال بانواع
تدبیر برای تسخیر قلعهٔ جزیره مي کوشید و بسرداران همراه که در فن
قلعه کشائي ممتاز بودند یك من طلا با دیگر لوازم انعام وعده
می نمود تا آنکه در ایام هولي که سیوا در مکاني که بفاصلهٔ سه کروه
از قلعهٔ راهیری جای بودن خود مقرر نموده در منصوبهٔ دست
یافتن بر قلعهٔ جزیره شب بصبح میرساند شبی که کفار اندرون حصار
دندا راجپوری هولی بازي نموده و مست و لایعقل گشته بودند
سیدی یاقوت چهار صد پانصد نفر با مصالح قلعه گیری و اینه
و کمند همراه سیدی خیریت داده از طرف خشکی تعین نموده
و خود با سي و چهل کشتي پر از مصالح یورش از طرف دریا
خود را بپای حصار رسانده باشارهٔ مقرري که سیدي یاقوت و سید
خیریت میان هم قرار داده بودند و مردم قلعه را غافل و سرمست

بادهٔ ناب یافتند همین‌که ابتداء سیدي خیریت از طرف خشکي
صدای یورش بلند ساخت و کفار خبر یافته بهیئت مجموعي
بدفع آن طرف پرداختند سیدي یاقوت با جمعي از جانبازان تهور
پیشه و پردلان جان نثار بمدد کمند همت و زینهاي آسمان‌رفعت
که از کشتیها بپاي حصار رسانده بودند بجلدي و چابکي تمام
که درین‌ضمن جمعي که اجل آنها رسیده بود غرق بحر فنا گردیدند
وبعضي از دست کفار شربت شهادت چشیدند خود را اندرون‌حصار
رسانده صداي بگیر وبکش بلند ساختند ودرهمین حال چند نفري
که با سردار برای وا نمودن کوتهه باروت خانه و بر آوردن باروت و
تقسیم نمودن آن آمده بودند از دست آنها آتش در باروت افتاد
و جمعي که پروانه وار فراهم آمده بودند مع سردار و سقف آن
خانه پریدند و ده دوازده نفر همراه سیدي یاقوت در جرگهٔ جانبازان
داخل شهیدان گردیدند و سیدي یاقوت که لفظ خسو خسوتکیهٔ کلام او
بود از مشاهدهٔ آن هنگامه که از پیچیدن دود و بر خاستن فریاد هر
طرف صورت دوست و بیگانه ظاهر نمیشد بفریاد میگفت خسو
خسو بهادران خاطر جمع دارند من زنده و سلامتم و دست و بازو
برکشتن و بستن کفار بقیة النار کشادند درین حالت سیدي
خیریت نیز با بسیاري از بهادران جانباز خود را بمدد زینه و کمند
رسانده قلعه را مفتوح ساختند ـ محرر سوانح که مدت دران ضلع
بود مکرر از زبان مردم آنجا و زباني یاقوت خان شنیده که وقتي که
سقف باروت خانه باعمله و فعلهٔ آن پرید سیوا باوجود مسافت
بیست کروه از خواب جسته برفقا و همدمان خود گفت که بقلعهٔ

دندا راجپوري آفت رسید و جاسوسها و هرکارهاي تیزرو براي آوردن خبر تعین نمود - ازانکه دران ایام لشکر سیوا و فوج خانگي آن جهنمی براي تاخت اطراف بندر سورت رفته بود و شش هفت قلعهٔ نظام الملکي که چهار پنج کروهي دندا راجپوري واقع شده‌اند همه بتصرف سیوا در آمده بودند درین وقت خود را بامداد قلعه داران دیگر نتوانست رساند و سیدي یاقوت فرصت وقت را غنیمت دانسته بران قلعجات تاخت آورد چون آوازهٔ تسلط حبشیها دران ضلع زبان زد گردیده بود قلعه‌داران شش قلعه در تردد دو سه روز امان خواسته قلعها را سپرده مامون گردیدند و قلعه دار یک قلعه که باميد رسیدن کومک سیوا تا هفتهٔ جنگ نمود و بمورچال حبشیها نزدیک رسید از زدن توپهاي هوائي و دیگر فراهم آوردن مصالح قلعه گیری عرصه برو تنگ آوردند امان طلبیده قلعه را سپرد سیدی یاقوت باوجود دادن امان هفتصد نفر که از قلعه برآمدند ازان جمله آنچه خورد سال و زنهای صاحب جمال بودند بعبدیت خود وبشرف اسلام در آورد و زنهای پیر و بدهیئت را آزاد نمود و باقي مردم را بقتل رساند ازان روز چنان هیبت و تزلزل در دل سیوا و کفار دیگر راه یافت که نگاهداشتن قلعهٔ راهیري را غنیمت دانسته بفکر قلعه دیگر نیفتاد بعده سیدی یاقوت حقیقت تسخیر دندا راجپوری و دیگر قلاع بخدمت بادشاه زادهٔ محمد معظم صوبه دار دکن وخان جهان بهادر عرضه داشت نمود اضافه و خلعت و خطاب خاني برای سیدی یاقوت و سیدی خیریت صادر گردید - باقي ذکو ترددات که از حبشیها بظهور آمده برمحل بگزارش خواهد آمد *

الحال کلمهٔ چند از طلبیدن سنبها که سیوا در آله‌آباد نزد کبکلس زنار دار گذاشته آمده بود بزبان خامه میدهد - سیوا خطی از زبان کبکلس مشتمل بر خبر مردن سنبها نوشته شهرت فوت پسر داده بماتم او نشست و زمیداران اطراف و بعضي امرا و راجپوتان متعینهٔ دکن که با سیوا خفیه رسل و رسائل داشتند پرسه یار نوشتند و زن سنبها که بحد بلوغ رسیده بود خواست که ستي شود بممنت و الحاح مانع آمد و همه لوازم رسمي که براي میت مي باشد بجا آورد چنانچه از نوشتهٔ واقعه نگاران و اخبار نویسان بندر سورت و اطراف که بعرض رسید فرمودند (خس کم جهان پاک) چهار پنج ماه برین نگذشته بود که سنبها باکبکلس از آله آباد رسیده و صداي شادیانهٔ رسیدن پسر بلند ساخت بعده که زن سیوا و همدمان او از سبب آن خبر بد که شهرت داده بود استفسار نمودند گفت اگر بدان شهرت پادشاه را غافل و از تجسس پسر مطمئن خاطر نمي ساختم رسیدن پسر از مسافت دو ماه بملاحظهٔ گرفت و گیر راه مشکل بود *

الحال ذکر باقی آن کافر جهنمي و تردد حبشیها را که در کوکن ضرب المثل است موقوف بر محل داشته بتحریر سوانح حضور مي پردازد حکم معافي محصول مال تجارت مسلمانان یک قلم از قلمرو هندوستان فرمودند بعد چند روز بتجویز دیوانیان و روایت فضلا و فقها امر نمودند که هر جنسي که قیمت آن از حد نصاب تجاوز نکرده باشد بمسلمانان محصول آن معاف شناخته زیاده ازان اگر مایهٔ تاجر یابند محصول آن باز یافت

نمایند و مال مضاربت را املا بعلت محصول مزاحم نشوند
باز که دیوانیان کفایت انجام بعرض رساندند که مسلمانان مال
تجارت خود برای معافی محصول بدنعات آرده میفروشند و مال
هنود را بنام خود می نویسانند وزکوة که حق کافۀ انام موافق
شریعت ست تلف میشود حکم فرمودند که بدستور سابق موافق
شریعت غرا فی صد دو و نیم روپیه از مسلمانان و پنجروپیه از هنود
می گرفته باشند *

چون حقیقت فساد و غلبۀ افغانان یوسف زئی سمت کابل
در عمل صوبه داری سید میر خان چنانچه بزبان خامه داده
متواتر بعرض میرسید وآغرخان را که بعد رسیدن از نزد خان خانان
میر جمله بی حصول رضای او بپای اعتراض آمده بود باز نظر
بر شجاعت و کار طلبی او مورد عنایات ساخته بطریق کومکی
تعینات صوبۀ کابل نموده بودند و آغر خان بعد رسیدن به پیشاور
آنقدر شمشیر زد و افغان کشی نمود که از سرهای مفسدان آن ضلع
و افغانان شقاوت پژوه کله مینارها اطراف کابل و پیشاور ساختند -
بعد از انکه مهابت خان صوبه دار کابل شد همراه او نیز ازآغر خان
ترددات نمایان بظهور آمد باز از تغییر مهابت خان که محمد امین
خان پسر میر جمله بصوبه داری کابل مقرر گردید دران ایام چنانچه
بگزارش آمده غلبۀ فساد سیوای بد نژاد طرف دکن پیهم بعرض
می رسید مهابت خان را مع آغر خان بحضور طلبیده برای تنبیه
غنیم دکن بطریق کومکی سردار مستقل ساخته روانه فرمودند و از
مهابت خان کافر کشی زیاد دردکن برعرصۀ ظهور رسید خصوص

آغر خان آنچه در تسخیر و جنگ قلعهٔ پهول پتّنه جلادت و تهوري بکار برده و ترددي که ابتداء همراه خان جهان بهادر کوکلتاش باز در قراولي و هراولي دلیر خان شیر دل نموده اگر مفصل برنگارد محمول باغراق میگردد - مجمل از جملهٔ ترددات بگزارش مي‌آید که دریکي از محاربات‌که دلیر خان را بافوج مرهتّه اتفاق مقابله افتاد چون ضابطهٔ قوم مرهتّه است که ابتدا با فوج کم نمودار شده بعدهٔ طرف جنگل و آب کنهاي دشوار گذار پا کشیده از هر طرف هزارها تاخته اطراف فرو گرفته عرصه تنگ مي نمایند در آغاز مقابله چهار صد و پانصه سوار نمودار گشتند همراه آغر خان هراول باوجود دران روز فوج بسیار کم بشمار معدود بود مقابل آنها تاخته در حملهٔ اول آن گروه شقاوت پژوه را از پیش رو برداشته هزیمت داد و آن بهادرشیر نبرد دست از تعاقب برنداشت همین که مرهتّه فوج مغلیه را از لشکر سه چهار کروه طرف خود کشیدند قریب هفت هشت هزار سوار غنیم لئیم از اطراف رسیده هجوم آورده دست بکارزار کشادند آغر خان از بسیاري کفار نیندیشیده مستانه خود را بران انبوه زده مانند شیري که بر گلهٔ گوسفند تازد هر طرف که رومي آورد بآب شمشیر صاعقه کردار گرد ادبارآن تیره بختان را شست و شو میداد و حملهاي رستمانه مي آورد بعده که عرصه بر مرهتّه تنگ گردید و دو سه سردار نامي مرهتّه که از راوتهاي‌مشهور بودند و درفن شمشیر بازي و تهوري از یکه بهادران خود را میگرفتند مقابل خود آغر خان و برادر او استقامت ورزیده داد مردانگي دادند آخر از ضرب شمشیر آغر به بدارالبوار پیوستند باقي رو

بهزیمت آورد شکست عظیم برفوج غنیم افتاد - درین ضمن دلیر خان که از بسیاري غنیم خبر یافته بود خود را بامردم خاص رسانده آفرین گفت چنانچه در آغر نامه بنظم آورده • بیت •

بهر یك ازایشان هزاران غنیم • مقابل شدند و شدند در جحیم
چنان کشته شد از عدو بیحساب • ندیدی زمین پرتو آفتاب
چو دشمن بگردید عاجز زجنگ • براه گریز آمده بیدرنگ
دلیر خان رسیده از قفا آن زمان • بکرد آفرین بر جهان پهلوان

في الجمله دو نشان و چهتري بسیار بدست آمد و تا پونه که مکان و ملجاي اصل سیواي بد اصل است تاخته تعاقب نموده غنیمت بیشمار که از گرد آوری آن عاجز آمدند بتصرف آوردند چنانچه تا حال نشانهای مرهته که آغر خان از سرداران سیوا گرفته آغر خان ثاني خلف الصدق آن آغر خان بطریق نشان نقش نمایان پدر با خود نگاه میدارد •

القصه چون بعرض رسید که مابین پیشاور و کابل در منزل قریب خانه محمد امین خان صوبه دار کابل را با ایمل خان و دیگر سردان افغانان که از مور و ملخ زیاده فراهم آمده اتفاق نموده بودند جنگ عظیم روداد - بعد محاربهٔ صعب و کوشش بسیار که از محمد امین خان بظهور آمد ویسر و داماد و نوکران عمدهٔ محمد امین خان با بسیاري از مردم پادشاهي بکار آمدند و بسیار افغانان نیز بقتل رسیدند هزیمت بر فوج محمد امین خان افتاد وکار بجائي رسید که تمام پیر وخزانه و فیلان و دیگر اسباب بتاراج رفت و قبائل وناموس سرداران و همراهان دستگیر افغانان گردیدند و

بهزار سعی محمد امین خان با جمعی زنده ازان تهلکه بر آمد و بعد گرفتن مبلغ خطیر دیگر صبیهٔ خورد سال محمد امین خان را با ی عورات مرخص ساختند - گویند بعد از صلح والدهٔ محمد ن خان باصبیهٔ خرد سال نزد محمد امین خان آمدند - اما زن راه غیرت و خجالت نزد شوهر آمدن قبول نه نموده همانجا لباس ادهٔ وکرته پوشیده بعبادت معبود پرداخت و خبر فساد ایمل خان ید نهاد بمرتبهٔ انتشار یافت که آن مردود دد نژاد سکه دران کوهستان بنام خود زده یایمل شاه خود را زبان زد ساخت - بعد عرض غبار ملال زیاده بر خاطر پادشاه راه یافت و خود در سنهٔ اواخر شانزده جلوس رایت توجه طرف کابل برافراشتند و از روی لطف فرمان طلب آغر خان از دکن بطریق ایلغار صادر فرمودند و صوبهٔ کابل بفدائی خان کوکه مقرر نمودند •

درین ایام آمدن اسلام خان رومی (7) حاکم بصره که باصطلاح آنجا پاشه خوانند بهندوستان اتفاق افتاد - سبب آن مجمل می نگارد که بسبب نزاع خویشان و همچشمان بمرتبهٔ اختلال در حکومت ارثي او راه یافت و فساد و نزاع و تعصب بجائی رسید که چند محلهٔ شهر و قریات را آتش زده و خانهٔ بي شمار شرفا و اکابر را سوخته ازراه بندر سورت خود را بحضور رساند - مورد عنایات

(7) صاحب تذکرة السلاطین در ضمن سال دوازدهم مطابق سنه ۱۰۷۹ نوشته که حسین پاشا بتاریخ پانزدهم صفر سنه ۱۰۸۰ در آغر آباد بملازمت رسیده خطاب اسلام خاني یافت •

ساخته پنجهزاري چهار هزار سوار نموده نقاره و دیگر لوازم امارت هندوستان عطا فرموده براي مهم دکن بطریق کومکي همراه خان جهان بهادر و دلیر خان که دران سال با بهلول خان بیجاپوري محاربه و کارزار عظیم بمیان آمده بود چنانچه مجمل از اختتام آن مهم در ذکر سلطنت عادل شاه بیجاپوری بزبان خامه خواهد داد مرخص فرمودند ٭

درین سال (8) جعفر خان وزیر ودیعت حیات نمود - در امراي متاخرین مثل او در خوش وضعي و میرزا منشي که ممیز بتشخص شامه و ذائقه باشد امیر دیگر دیده و شنیده نشده - گویند روزي هندوانهٔ کوکن که در تمام هندوستان به ازانجا هندوانه نمی باشد براى جعفر خان آوردند بعد که ازان بریده بحضار مجلس تفریق نموده قدري خود میل نمود همه زبان بتعریف آن کشادند جعفر خان گفت آري درشیریني و شادابي و سکندگي وبیجرمي وکلاني به ازین دیده نشد اما همین عیب دارد که بوى ماهي ازو وقت خوردن مي‌آید ازانکه در کوکن فالیزی که مي کارند گرد آن ریزهٔ ماهي که در خاک آغشته کرده گندیده مي نمایند میدهند و بقوت همان ماهي فالیزبمراد میرسد حضار بعد از شنیدن و اطلاع آن زبان بآفرین کشادند ٭

قاضي ابو الفتح نام قاضي دهار صوبهٔ مالوا که از مستعدان

---

(8) صاحب تذکرة السلاطین وفات جعفر خان در سال سیزدهم جلوس اواخر سنه ۱۰۸۰ نوشته ٭

وصاحب کمالان نیک نام و متدین واقعی آن عهد بود از زبان او مسود اوراق شنیده که مرا بخدمت جعفر خان رفتن ضرور اتفاق افتاد از انکه شنیده بودم که او را بپارچهٔ سفید بیش قیمت رغبت تمام است از جنس سوت و نخ بسیار باریک فرمایشی بسعی تمام بهم رسانده ببافندها داده جامه وار بهیرون که دران سرزمین خوب می یافتند و برای امرا به تحفگی تیار می نمودند نه طاقه بتقید تمام باتمام رسانده و شسته همراه بردم و بعد رسیدن حضور جامه‌وار سفید ساده قیمت چهل روپیه تاپنجاه روپیه از بزازان حضور بهمرسانده بار مقابله نمودم بقماش او نرسیدند از تحفگی او خاطرجمع نموده بطریق نذر بردم وقت ملازمت که بر فرد حقیقت نذر نه طاقهٔ پارچهٔ سفید نوشته بودند یک طاقهٔ آن را در دست گرفته روبرو رفتم از مشاهدهٔ پارچهٔ سفید از راه رغبتی که بپوشاک سفید داشت مرا پیش طلبیده از انگشت دوچلک یک لائی آن برداشته قماش آن را ملاحظه نموده بچین آبرو گفت قاضی این پارچه گنده بنظر می آید کجا صرف میتوان نمود در جواب آن بزبان من جاری گردید پارچهٔ سفید عریض باب چاندنی دانسته جرأت نموده آورده ام از شنیدن آن بسیار مشعوف شده پسند نموده فرمود که همانوقت چاندنی قطع نمایند *

اسد خان را خلعت وزارت عنایت فرمودند اما در همه امور وزارت خود وا میرسیدند - درین ایام خبر ودیعت حیات عبد الله قطب شاه و قائم مقام او گردیدن ابو الحسن داماد قطب الملک با عدم وراثت که شرح آن بر محل بزبان قلم خواهد داد

بعرض رسید - چون خلد مکان ارادهٔ تنبیه افغانان کابل داشتند پادشاه زاده محمد سلطان را مطلق العنان ساخته تسلیم بحالی منصب و دیگر عنایات فرمودند - و کفایت خان را دیوان و صحمه رفیع براررزادهٔ وزیرخان را بخشي سرکار پادشاه زاده نمودند - و در سنه شانزده جلوس مطابق هزار و هشتاد و سه خان جهان بهادر را بهراولی دلیرخان و رفاقت اسلام خان آن طرف آب بهیمره نزدیک سوادقصبهٔ ملکهیر که بچهار منزل بیجاپور واقع شدهٔ با فوج بهلول بیجاپوري مقابلهٔ کارزار صعب روداد و درحالتی که اسلام خان رحمی تردد نمایان می نمود و غلبهٔ فوج خصم از حد زیاد بود و چهارطرف افواج پادشاهی را پرگار وار فرو گرفته بودند هنگام قسمت نمودن باروت نزدیک فیل سواري اسلام خان آتش در باروت افتاد و ازصدمهٔ شعلهٔ آتش که بفیل و فیلبان اسلام خان رسید و فیل از اختیار فیلبانان که او نیز باختیار خود نمانده بود بیرون رفت و اسلام خان را بلشکر بیجاپور برد اطراف فیل او فروگرفته از فیل فرود آورده بقتل رساندند - و دران جنگ کار خانجات بسیار پادشاهی بتاراج رفت و جمعی از فوج دلیرخان و خان جهان بهادر بکار آمدند وبمرتبهٔ آتش پیکار شعله ور گردید که تا چند کروه خرطوم فیل و سر آدم گوي و چوگان دلاوران گردیده بود ٭

فگنده همه دشت خرطوم فیل ٭ فتاده تن کشتگان چند میل
زخرطوم فیل و سر جنگ جوی ٭ همه دشت پاشیده چوگان وگوی

آخرالامر کار بر فوج پادشاهي بمرتبهٔ تنگ گردید که اگرچه باوجود کمال غلبهٔ دکنیان خیره سر در استقامت سرداران خلل راه نیافت

اما راهي که جنگ کنان در چهار پنج روز بالای پشت فیلان وادپان در تعاقب دکنیان طی نموده بودند باز همچنان قدم بقدم عقب برگشته در سه هفته قطع نمودن ضرور گردید - في الجمله بعده که ازروي وقائع دکن خبر هزیمت دلیر خان و کشته شدن امام خان بعرض رسید چون خلد مکان در همان ایام متوجه تادیب افغانان هتده اوائل سنه هفده جلوس طرف حسن ابدال رایت ظفر آیت افراشته بودند تلافی تنبیه دکنیان بر وقت دیگر موقوف داشتند - خان که بعد از رسیدن حکم طلب اطاعت امر کرده در دکن اسباب زیادتی را گذاشته با قبیله و همراهان جانباز جریده گشته مع اسباب ضروري سفر بطریق ایلغار طي مسافت بعیده که عقل در قبول آن تردد دارد نموده سه چهار ماهه راه را در فرصت چهل روز که پادشاه در راه حسن ابدال بمنزل سرای خربوزه رسیده بودند خود را برکاب رسانده مورد آفرین و عنایات بی پایان گردید - بعد رسیدن حسن ابدال چند بندهٔ کارزار دیدهٔ دیگر با چهار پنج هزار سوار همراه آغر خان مقرر نموده مبلغ دو لک روپیه نقد عطا نموده و بنوازشهای دیگر مفتخر ساخته برای تنبیه افغانان مرخص فرمودند - بعده که آغر خان به پیشاور رسید آن جماعه که از سابق مغلوب شمشیر او بودند چند صاحب الوس میمند وغیره باهم اتفاق نموده بطریق شب خون بر آغر خان تاخت آوردند آن دلاور شیر نبرد خبر یافته بمقابله پرداخته چنان تردد رستمانه بکار برد که بعد کشته و زخمي گردیدن جمع کثیر آن سیه بختان راه فرار اختیار نمودند - وآن شه سوار معرکهٔ شجاعت تعاقب آن جماعه نمود و مغلان جلادت

پیشه بهرکه میرسیدند سر از تن جدا ردن از سوار خالی می
نمودند تا آنکه تعاقب کنان هزیمت خوردگان را بمکان اصلي آنها
رسانده قریب سه صد سوار آن جماعهٔ بد عاقبت را علف تیغ و
هدف تیر و سنان ساختند و نزدیک دو هزار زن و مرد آنها اسیر
نمودند و مال و مواشي بسیار بدست آوردند و بفتح و نصرت به
پیشاور مراجعت نمودند - بعده افغانان برای خلاص نمودن اسیران
رجوع آورده مبلغ خطیر داده بلد یها را بردند - خبر این فتح که
بعرض رسید خلعت و اضافه مرحمت فرمودند و حکم کردند که
بخیبر درآمده بقتل و استیصال آن گروه بد خصال پردازد -
فدائی‌خان صوبه دار را با دیگر متعینهٔ پیشاور نیز مامور فرمودند
که بهراولی آغر خان در تنبیه و گوشمال آن جماعهٔ بدسگال کوشند
و هرطرف که آغر خان رو می آرد از کشتهای آن برگشته روزان
پشتها می ساخت تا آنکه باز چهل هزار افغانان خیبری و غیره
فراهم آمده نزدیک منزل علی مسجد تاخت شبخون بر آغرخان
آوردند - و مغلان خبردار گشته بمقابلهٔ آنها پرداختند و جنگ
عظیم رو داد و رستخیز غریب و زد و خورد عجیب برپا گردید و
استقامت فوج طرفین بامتداد کشید - و جمعی از هردو طرف
کشته و زخمی گردیدند و آغر خان زخم کاری برداشت آخر بمدد
اقبال عالمگیری و جلادت مغلان که آغر خان باوجود زخم برداشتن
حملهای بهادرانه که بران بدعاقبتان آورد هزیمت در افواج افغانان
افتاد و از هرطرف صدای بکش بکش بلند گردید و هر مغلی
جمعی از افغانان را چون گلهٔ رم خوردهٔ گوسفند پیش انداخته

و اسلحهٔ مقتولان گرفته بر سر افغانان اسیر گذاشته برسنها دست
آنها بسته پیش اسپ انداخته میدراند و بشمار هزارها افغانان
اسیر و علف تیغ و هدف تیر و سنان مغلان گشته بقیة السیف
رو بکوها و درها گذاشتند - از اشعار نا موزون که در آغر نامه درج
است نظر بر صحت کلام برای شادابی سخن نوشته می شود

* بیت *

چو افغان نیاورد طاقت بجنگ * شدند آنزمان منهدم بیدرنگ
بهر کوه و هرسو پریشان شدند * چو شانه زده مو پریشان شدند

و آغر خان عرضداشت فتح با سرهای بیشمار و اسارای بسیار
بحضور ارسال داشت بعد عرض مورد آفرین گردید و خلعت مع
اضافه و موسیائی و تعویذ بخط مبارک عنایت فرمودند و این معنی
باعث رشک و حسد همچشمان گردید خصوص هندی نژادان
همراه زیاده بر آتش حسد سوختند * بیت

گروهی که بودند همراه او * بگشتند از رشک او را عدو
زروی حسد آن رفیقان او * شده دشمن اندر بی‌جان او
که تانام او باشد اندر میان * نراند کسی نام ما بر زبان

باوجود چنان تردد و جانفشانی آغر خان و دیگر بندهای بادشاهی
بسبب هجوم افغانان که با آن همه مغلوب گردیدن باز چون مور
وملخ فراهم می آمدند و درهای قلب را ملجا و پناه خود ساخته
سد راه تردد مسافران و عبور فوج پادشاهی میگردیدند و حسد
و نفاق همراهان علاوه مزید نقصان آن گروه میگردید - عبور فدائی
خان صوبه دار از خیبر متعذر گشت و آغر خان بموجب حکم

هراول فدائی خان گشته براه بازارک و سه چوبه همه جا جنگ کنان و سر امکنان صوبه دار را از پیشاور بجلال آباد رساند بعد ازان فدائی خان آغرخان را برفاقت سلطان مراد قلی و سلطان لشکری که از سلاطین زادهای کهکر گفته می شدند و جمعی از راجپوتیه و اناغنه که جمله پنج هزار سوار همراه آن عالی نژاد شیر نبرد تعینات بودند برای بندوبست شاه راه و ضبط ملک نیک بهار که در تصرف افغانان بدکردار در آمده بود گذاشته خود بکابل رفت و دران ضلع نیز ازان ترک عالی نژاد در تنبیه افغانان بدنهاد غلزئی که در غلاظت وضع و بدی اعمال شهرت تام دارند تردد نمایان و کارزار رستمانه بظهور آمد و مکرر محاربات صعب روداد - همچنان افغانان نیک بهار از ضرب شمشیر زینهار در آمدند و راه چلگ که بسبب فساد آن بدنهادان مسدود بود جاری نمود و در تهانهٔ گندمک رنده استقامت ورزید و باز اناغنهٔ دد نژاد که در خواب طاقت مقابله و جنگ صف بآن صفدر ندیدند سی چهل هزار پیاده و سوار افغانان جمع شده غافل بطریق شبخون بر آغرخان تاخت آوردند و مغلان خبر یافته دل و دست نباخته بدفع شر و مقابلهٔ آن گروه شقاوت پژوه پرداختند بعد زد و خوردی که بمیان آمد تا سه پهر روز نائرهٔ قتال شعله ور بود و افغانان زیاده از شمار کشته و زخمی گردیدند بقیة السیف رو بفرار آوردند - بعد ازان که فدائی خان خواست که از کابل به پشاور مراجعت نماید اناغنهٔ بدنهاد زیاده از شمار فراهم آمده سدراه گردیدند و محاربهٔ عظیم رو داد ازانکه فدائی خان براه نمائی حاسدان و همچشمان آغرخان

که محتاج بکومک و هراول صفان نگردیده یکي از روس الوس مرب را که از تهور پیشگان مشهور گفته می شد هراول ساخته بود و او بعد تردد نمایان کشته گردید وچنان هزیمت بر فوج هراول افتاد که تمام فیلان و توپخانه و بهیر و ناموس و مال مردم بتاراج رفت و بتصرف افغانان در آمد و بعد از تردد تمام فوج قول محفوظ ماند و ناچار قاصدان سریع السیر نزد آغر خان فرستاده اشاره بر طلب او نمود و آغر خان شهباز وار باچند هزار سوار ایلغار نموده خود را رساند و بر سر کتل چلك که درهاي قلب دشوار گذار مشهور دارد محاربهٔ صعب رو داد آنقدر تیر و گولهٔ بندوق و سنگهای ثقیل ربا از بالاي کوه می آمد که کار بر افواج پادشاهي تنگ گردید

• بیت •

افاغنه ز بالا و ایشان ز زیر • زدندی بهم بندق و سنگ و تیر
چو باران ز بالای آن کوهسار • فرود آمدی سنگ و ناوک هزار

آخر از تردد رستمانهٔ آن رستم زمان افاغنه هزیمت یافتند و فدائی خان بجلال آباد رسید - و بموجب حکم درتهیهٔ نشاندن تهانجات واحداث قلعجات مابین راه گردید - درین ضمن پادشاه عدوممال بعد انقضای سه سال اواخر سنه هجده یانوزده جلوس ازحسن ابدال متوجه دارالخلافت گشته امیر خان پسر خلیل الله خان را از تغیر فدائی خان صوبه دار کابل نموده پادشاه زاده محمد معظم را فرمودند که تا بندوبست امیر خان در کابل توقف ورزیده بامداد و معاونت او کوشد و آغر خان را مع مهاراجه جسونت منجمله کومکی بسرداري چند امیر مبارزپیشهٔ دیگر همراه امیر خان مقرر نمودند و امیر خان

بهمراهی آغرخان به پیشاور آمده به تنبیه افغانان پرداخت و پادشاه
زاده بعد چندگاه بموجب احکام حضور متوجه لاهور گردید و
آغرخان در نیک بهار باحداث قلعهٔ آغرآباد وغیره مشغول گشت و
بگرد آوری مصالح و تیاری قلعه پرداخته در اندک فرصت بنای
آن باتمام رسانید * بیت *

حصاری دران عرصه بنیاد کرد * باندک توجه قلعه آباد کرد
چو آن قلعه گردید آنجا تمام * شدش زان سبب آغرآباد نام

چون خبر احداث قلعه در افاغنه انتشار یافت دانستند که دربنای
فساد آنها خلل خواهد پذیرفت * بیت *

ازین رنجه دل تنگ وحیران شدند * سراسیمه حال و پریشان شدند
افاغین زهر سو برانگیخت سر * همه بسته بر خون آغر کمر
زحد اتک تا حد قندهار * پدید آمده لشکر بی شمار
همه جمع گشتند بهر مصاف * تو لشکر مگو بلکه یک کوه قاف
مسلح همه گشته از بهر کین * رسیدند برحد لمغان زمین

درین حالت خبر فراهم آمدن افغانان بامیر خان رسید محمد رضا
نام داروغهٔ توپخانهٔ خود را باقریب هزار سوار و توپخانهٔ پادشاهی
بکومک آغرخان روانه ساخت و آغرخان نیز خبر یافته بترتیب
فوج پرداخت و محمد رضا را باتوپخانه و یکی از برادران کارزار
دیدهٔ خود و جمعی از مغلان رزم جو هراول نمود یک طرف تنگری
وردی خان برادر حقیقی خود را بابسیاری از مبارز پیشگان
نبرد آزما مقرر ساخته جانب دیگر راجپوتان و افغانان جلادت کیش
بسرداری سلطان زادهای ککهر تعین نموده مقابل فوج جهان

آشوب آن گروه بدمآل معرکهٔ کار زار بیاراست و ازان طرف ایمل
خان بدنهاد باچندي از سرداران امغان و تومن داران بانام و نشان
که با هریک پیادهٔ جنگي بیشمار و سواران خونخوار مردم آزار
فراهم آمده بودند بمقابلهٔ فوج پادشاهي پرداخت و محاربهٔ
صعب وزد و خورد عظیم رو داد و صداي دار و گیر دران دشت و
کوه پر وحشت پیچید و هر طرف سرهاي سران چون گوي غلطان
در خاک و خون آغشته گردید و از هر جانب که مغلان رزم جو
بر افغانان پلنگ خو بهم آوازی صداي کوس و کرناي رزم حمله
مي آوردند سر از تن و سلاح از کمر آن طائفهٔ ضال بدسگال مي
ربودند و افغانان بدمعاش باستظهار پناه کوه دشوار گذار و بسیاری
لشکر حملهای صف ربا بر افواج پادشاهي آورده عرصهٔ تردد بر
مغلان تنگ مي آوردند و هیچ نمانده بود که صدمهٔ عظیم بلشکر
آغر خان رسد اما از استقامت ورزیدن آن ترک والا نژاد که باپسر
و برادر و دیگر دلاوران هر طرف که می تاخت از کشته پشته می
ساخت و چندین سردار نامي آن تیره بختان را با دیگر افغانان
بشمار الوف علف تیغ و هدف تیر و سنان گردانیده تزلزل تمام
در لشکر آن بدنهادان انداخت چنانچه از جملهٔ ابیات آغر نامه که
درین جنگ لمغان بنظر آمده چند بیت نوشته می شود

* بیت *

رسانید جاسوس قوم مغل * خبر را بخان از ره جز و کل
همان لحظه خان شجاعت شعار * سراپا بکرد اسلحه استوار
بیاویخت شمشیر مثل هلال * به پهلوی خودخان گردون خصال

طلا دوز ترکش به پهلوی خویش ٭ حمائل بکرد آن یل رزم کیش
دلیران دیگر بدستور او ٭ همه گشته در بحر آهن فرو
چو کردند اسباب جولان درست ٭ سواري نمودند چالاک و چست
رسیدند در عرصهٔ جنگ گاه ٭ که استاده افغان چو ابر سیاه
بقلب سپاه خود استاده شد ٭ زهر دو طرف فوج آماده شد
زهر جانبي صف بیاراستند ٭ دلیران پي جنگ بر خاستند
صداها برون آمد از طبل جنگ ٭ درنگا درنگ و درنگا درنگ
بغرید طبل و فغان کرد ناي ٭ تو گوئي بجنبید کوها ز جاي
صداي نفیر آنچنان شد بلند ٭ که بر ترک گردون رسیدي گزند
چنان سنج زرین فغانها بکرد ٭ که برجان اعدا به پیچید درد
چنان نعره زد از جگر کرنا ٭ که شد بند بند خودش هم جدا
دلیران گردان ز روی غضب ٭ بدندان غیرت گزیدند لب
بشمشیر و خنجر به تیر و کمان ٭ زهم یکدگر مي ربودند جان
بگیر و بدار یلان در مصاف ٭ تزلزل بیفگنده در کوه قاف
صداي تراقاتراق و تراق ٭ ز لمعان رسیدي بملک عراق
کمانها ز غیرت به بسته میان ٭ که آرند تیري در آغوش جان
چنان گشته هر یک ز اسباب جنگ ٭ بجنگ عدو مستقل بیدرنگ
یلان دلیران هر دو سپاه ٭ بهم در زده حمله چون باد و کاه
چنان گرم گردید بازار جنگ ٭ که مي سوخت پرهای تیر خدنگ
غریو و فغان سر زد از هر دو صف ٭ که زهره بملک بدن شد تلف
فغانها به پیچید باهم روان ٭ بلرزه در آمد زمین و زمان
به پیچیده باهم دلیران رزم ٭ که باشد قیامت بمیدان رزم

زده دست اندر گریبان هم * رساندند چاکش بدامان هم
یکی تیغ میزد بفرق یکی * اجل درمیان کرد پوی و تگی
بهم کرده زان گونه جنگ وجدال * که دریای لمغان بخون شدبدل
زده نعرها همچو رعد بهار * در افتاده باهم چو ابر و شرار
کشیده همه تیغ کین از غلاف * پی قتل افغان و اهل خلاف
گویند باردیگر از غلبهٔ افغانان نزدیک بود که چشم زخم عظیم بلشکر
آن چشم و چراغ مغلان رسد درین ضمن آن شیر نبرد صف
شکن خود از قلب لشکر اسپ بر انگیخته بران انبوه زده چنان
رستمانه کوشید که بعد سرنگون گشتن چند سوار نامي از خانهٔ
زین به زمین باقي فوج رو بفرار آورد * بیت *
چو آغر بغرید مانند شیر * فرس راند در صحن میدان دلیر
باعدا در افتاد بهر قتال * چو شیري که افتد بجنگ غزال
نموده بگردان اعدا نبرد * عدورا بهر سو پراگنده کرد
نقل نمایند که بعد هزیمت تمام افغانان خیبر و لمغان ایمل خان
باظهار تهوری بجاي خود استقامت ورزیده بود آغر خان مرد
افگنان خود را بدر رساند و کار بمشت و گریبان رسید و هیچ نمانده
بود که آن سرگروه بد نژاد چون صید تیر خورده بخم کمان آن رستم
زمان در آید و او نیز مستعد کشته گردیدن گشت دران حالت
جمعي از افغانان که بار مانده بودند بلاگردان جان او گشته چندی
خود را بکشتن دادند و بعضي او را عنان کشان از رزمگاه بدر بردند -
و از غارت و تاختي که بربقیة السیف آن گروه گذشته اگر مفصل
بر زبان قلم دهد محمول باغراق میگردد * بیت *

هرانکو نشد کشته از تیغ و تیر ❊ به بردند غارت گرانش اسیر
زن و بچه وخان ومان هرچه بود ❊ گرفتند و تاراج کردند زود
از راویان راست گفتار که دران عرصهٔ کارزار بودند مسموع گشته که
افغانان بمرتبهٔ مغلوب هراس گشته ازان معرکهٔ در بدرها و جوف
کوهها گذاشتند که جمعي که از ملاحظهٔ تعاقب مغلان دشت بیمای
فرار گشته خود را اندرون غارها و خانهای وحوش که در کمرگاه
کوه و آبکنها مي سازند میرماندند دران مغاکها چنان نقش خاک
و قالب بی جان گشته بودند که بعده که مغلان به نشان نقش پا و
گوشهٔ دامن و ردا بر سر آن جان باختگان رسیده ازان سوراخها کشیده
بر می آوردند سواي صورت مرده اثر از جان در آنها نمی یافتند ❊
القصه آغرخان بعد فتح نمایان یکهزار وهفتصد سر مقتولان
و اسیران بسیار مع عرضه داشت بحضور ارسال داشت و مورد عنایات
بی پایان گردید و از اصل و اضافه چهار هزاری سه هزار سوار
نموده بعطای نقاره بلند آوازه ساختند و یتکگری دردی خان برادر
و دیگر همراهان آغرخان بهریک فراخور پایه اضافه مرحمت
فرمودند و آوازهٔ شمشیر و افغان کشي آغرخان بمرتبهٔ دران سر
زمین زبان زد خاص و عام گردید که طفلهای افغانان را برای
خوابانیدن و ازگریه باز داشتن بنام آن و الاتراد شیرنبرد مي ترساندند
و بعد بندوبست بنام بادشاهزاده محمد معظم حکم صادر شد که
آغرخان را و راجه جسونت را بکومکي امیرخان درکابل گذاشته
خود را بلاهور رسانند و حضرت خلدمکان بدولت و اقبال اواخر سنه
شانزده جلوس بدارالخلافت رسیدند - بادشاهزاده محمد سلطان را

صوبۂ ٹھٹھہ مقرر فرمودہ حکم نمودند کہ کفایت خان را نائب خود مقرر نمودہ روانہ سازد - درہمین ایام پادشاہزادہ باجل طبعی ودیعت حیات نمود - چون قاضی عبدالوہاب غفراللہ لہ در سفر مراجعت از حسن ابدال ازین جہان فانی بروضۂ جاودان انتقال نمود و ازو چہار پسر ماندند ازانجملہ پسر کلان شیخ الاسلام کہ بحلیۂ صلاح و فلاح آراستہ بود و از علم با عمل و دیانت و نیک نفسی ذخیرۂ عاقبت بخیری اندوختہ اسم بامسمی گفتہ میشد وفی الواقع مثل او نیک سرشت در جرگۂ قضات کم بعرصۂ روزگار آمدہ چنانچہ از صفات نیک عاقبتی او در محل بذکر خواہد درآمد از جملہ متروکۂ پدر خود کہ دولک اشرفی و پنج لک روپیہ نقد سوای جواہر و دیگر جنس وافر کہ ماندہ بود آنچہ بحصۂ او رسید دام و درمی ازانجملہ خود اصلا نگرفتہ بسیاری ازان زر بقصد تخفیف عذاب پدر بمستحقان و محتاجان رساندہ باقی بہ برادران و دیگر ورثہ قسمت نمود - ہرچند کہ از قبول تعلقۂ قضا ابا کرد خلدمکان بتکلیف و تملق تمام بنام آن نیکنام مقرر فرمودند - دلیر خان را از تغیر خانجہان بہادر صوبہ دار دکن نمودند - چون سید نورعلی را کہ از شجاعان نامی گفتہ میشد قلعہ دار سالیر کہ از قلعہای آسمان شکوہ سر بفلک کشیدہ مشہور شش کروہی قلعۂ ملہیر بکلانہ است مقرر نمودہ بودند از اتفاقات ناموافقت ایام در سنہ ہفدہ جلوس عمل صوبہ داری خانجہان بہادر قبیلہ و وابستگان قلعہ دار کہ از خجستہ بنیاد می آمدند و غنیم لئیم درنواح آن آوارگی داشت غافل بر سر ناموس قلعہ دار رسید بعدہ کہ چند نفر باغیرت ہمراہ

مستورات بدرجهٔ شهادت رسیدند قبائل را تاراج نموده دستگیر ساختند و ناموس قلعه‌دار را بانوج سنگین بپای قلعه آورده پیغام دادند که قلعه را زود خالی نماید و الافضیحت و بی ناموسی تمام برسر ناموس شما می آریم قلعه‌دار هرچند که سعی نموده و جهه بکار برده که بتله بیرو دادن مبلغ درخلاص نمودن عیال و فرزندان از دست آن ظالمان کوشید فائده نداد آخر کار قلعه‌دار دید که درصورت برآمدن از قلعه و خود را بدم شمشیر و سنان دادن و کشته شدن قلعه از دست میرود و بی ناموسی زیاده تمام برسر عیال گرفتار دام بلامی آید و امید خلاص متعذر بود چار ناچار بحال ماندن آبروی ناموس را بر بحال نماندن منصب و اعتراض پادشاه مقدم داشته امان خواسته قلعه را خالی کرده بدان مفسدان سپرد - چنان قلعهٔ سربآسمان کشیده مشهور صوبهٔ خاندیس بلا تردد تیغ وسنان بتصرف مرهتهٔ نابکار رفت و فی‌الحقیقت از بندر صورت تاخجسته بنیاد و دارالسرور برهانپور باحاطهٔ قزاقی و تاخت آن سگان نابکار در آمد و راه تردد قافله مسدود گشت و باستظهار آن قلعه دو سه قلعهٔ دیگر باسم ناهیه رغیره تعلقهٔ سرکار بگلانه به تسخیر کفار درآمد بعد عرض قلعه‌دار را مغضوب و بی منصب ساخته طلب حضور نمودند درینولا فرمان مع گرز برادر بنام دلیرخان صادر گردید که خود را بپای قلعهٔ سالیر رسانده از تصرف غنیم لئیم برآرد و دلیر خان مع توپخانهٔ سنگین و دیگر کومکیان گزارد دیده بپای قلعه آمده بمحاصره پرداخته آنچه شرط سعی و تردد و جلادت بود بجا آورد و در یورشهای بهادرانه افغان بسیار و جمعی از نوکران نامی بادشاه

بدرجهٔ شهادت رسیدند و ایام محاصره بامتداد کشید فائدهٔ بروی کار نیامد بعده که حقیقت ضائع شدن مردم که ناموافقت آب و هوای آن ضلع علاوهٔ آن گردیده بود بعرض رسید حکم برخاستن دلیر خان شرف ورود یافت٭

درین سال از راه حق پرستی و عدالت گستری حکم فرمودند که در حضور و شهرها منادی نمایند که هرکه برذمهٔ پادشاه طلب و دعوی شرعی داشته باشد حاضر گشته بوکیل پادشاهی دهی رجوع نماید بعد اثبات حق خود را بستاند و فرمودند وکیل شرعی از طرف آن پادشاه دادگر برای جواب خلق الله که دست رس برسیدن حضور نداشته باشد در حضور و بلاد دور و نزدیک مقرر نمایند و در همه صوبجات وکیل شرعی تعین گردیدند - دیگر در همان ایام حکم صادر گردید که مسلمانان که باهم ملاقات نمایند بسلام شرعی سلام علیک اکتفا نموده بدستور کفره دست بر سر نگذارند و حکام نیز باطائفهٔ انام و مردم خاص و عام همین سلوک مرعی دارند - و نیز فرمان بنام صوبه داران و حکام صوبجات صادر فرمودند که صوبه داران و تعلقه داران پیشکاران و دیوانیان هنود را برطرف نموده مسلمانان مقرر نمایند و بدیوانیان امر فرمودند که کروری محالات خالصه مسلمان می نموده باشند - بعده که این خبر از حضور انتشار یافت از اتفاقات دران روزها محمد محسن نام پسر حاجی زاهد ملک التجار بندر سورت و پسر بیرجی بهوره که او نیز از عمدهٔ تجار بندر مذکور بود واز تعدی غیاث الدین خان متصدي بندر مبارک مذکور بطریق استغاثه بحضور رسیده بودند

ازانکه در ایام شورش حبس الجول صاحب قران ثانی محمد مراد بخش در احمدآباد سکه و خطبه بنام خود خوانده بود چنانچه بگزارش آمد خواجه شهباز را برای تسخیر قلعهٔ بندر سورت تعین نموده بود و خواجه شهباز بعد تسخیر قلعه تجار بندر سورت را جمع ساخته ده لک روپیه بطریق قرض طلب می نمود حاجی زاهد پیرجی بهوره عوض همه تجار بندر سورت پنج لک روپیه بطریق قرض داده تمسک بمهر محمد مراد بخش حاصل کرده بودند و خواجه شهباز آن مبلغ را بخرج نیاورده همچنان اشرفی نقد در سرکار داخل ساخته بود و متصدیان محمد مراد بخش اشرفیهای بابت بندر سورت را در صندوقها سر بمهر موجود داشتند تا محمد مرادبخش دستگیر گردید و از جملهٔ خزانهٔ او صندوقهای مذکور که بالای آن بابت تجار بندر سورت نوشته بودند چنان سربسته بجنس داخل خزانهٔ سرکار گردیده بود درینولا محمد محسن بعد شنیدن حکم عدالت پروری پادشاه اصالةً و وکالةً از طرف پسر پیرجی بهوره معرفت محمد علی خان خانسامان که در خدمت خلد مکان قرب و اعتبار تمام داشت التماس نوشته داد که چون از راه فضل و عدل چنین حکم صادر شده و مبلغ کذا حق مایان در سرکار واجب الادا ست لهذا عرض رساندن آن واجب گردید - فرموودندکه باثبات رسانده بستاند - محمد علی خان که مربی او بود عرض نمود که التماس دارد موافق ضابطهٔ دیوانی بثبوت رساند یا شرعا اثبات نماید حکم شد در هر دو صورت که بثبوت رسد حق او عطا خواهم نمود بعد ازان محمد محسن به پشت گرمی و مدد توجه محمد علی خان روایت

از روي فتاوای عالمگیري که در همان ایام بموجب حکم از
مدت هفت هشت سال فضلا و علمای لاهور و دار الخلافت
در تالیف آن جهد فراوان بکار برده بنام نامی باتمام رسانده
مسمی بفتاواي عالمگیري ساخته بودند روایت مفتي به نوشته آورده
بدین مضمون گذرانند که در صورتیکه متروکهٔ میت را یکی از وارثان
او متصرف شده باشد اداي وجه دین میت برو واجب و لازم
است و فرد دیگر بموجب داخلهٔ خزانه بمهر ارباب المال و
ارباب التحاویل بتفصیل آنکه پنج لک روپیه را اشرفي منجملهٔ زر
صندوقهای اموال محمد مراد بخش بقید بابت قرض حاجي
زاهد و پیرجي تجار بندر سورت بضبط در آمده از نظر گذشت - بعد
مطالعه و تامل قبل از انکه جواب باصواب وحی بیان بدین باب
بزبان مبارک جاری گردد محمد محسن هر دو دست برداشته
عرض نمودکه مطلب ندوی آن بود که حق بنده ها موافق التماس
که نمودیم بران حضرت ظاهر گردد این مبلغ را نثار آن پادشاه دین
پرور عدالت گستر نمودیم آن خسرو معدلت اساس رو بمحمد
علی خان نموده فرمودند محمد محسن زر حق بما بخشید یک
اسپ و فیل و خلعت بدو مرحمت شد و غیاث الدین خان را
از بندر صورت تغیر ساخته طلب حضور فرمودند - اما محمد علي
خان ازین فضولی محمد محسن که مي بایست بصلاح مربي نذر
نمودن پنج لک روپیه بعد اثبات بعرض میرساند بیدماغ گشته در خانه
از روی زجر بدو گفت که چنین مقدمه را که بچنان تلاش نزد
پادشاه بر کرسی نشانده باشم بدین اضطراب که ازمن مصلحت

نپرسیدي که عوض آن برای تو کاری از معاني عمور و غیر ذلک
میساختم که ازان آبروی دائمی تو و اولاد تو حاصل میشد عرض نمودن
خلاف رای صائب بود - اگرچه سوای آن بپادشاهان دعوي حق
خود نمودن و باثبات رساندن و گرفتن زر معلوم - اما ازان سال وکیل
شرعی از طرف بادشاه عالمگیر درهرشهر و صوبه و اطراف مقرر
شد که در محکمه همراه قاضی می نشسته باشد و این بدعت استمرار
یافت - و بر طرف نمودن هنود از پیشکاري حکام نیز بسبب عدم
سیاست پیش نرفت مگر از بعضی بلاد چندگاه کروری هنود
بر طرف شدند و بجاي آنها مسلمانان مقرر گشتند بعده چنان قرار
یافت که از جملهٔ پیشکاران دفتر دیواني و بخشیان سرکار یک پیشکار
مسلمان و یک هندو مقرر می نموده باشند ‖

دیگر از سوانحي که دران سال روداد بغي ورزیدن و فساد فرقهٔ
فقیران ستنامي است تفصیل این اجمال آنکه گروهي از فقیران
هنود مشهور بستنامي که مندیه نیز زبان زد بودند و تریب چهار پنج
هزار خانه‌دار اطراف پرگنهٔ نارنول و میوات میباشند و آن مندیها
اگرچه بلباس فقیران زیست مینمایند اما بیشتر کسب و پیشهٔ آنها
زراعت و تجارت بدستور تجارت پیشگان کم مایه است و در طریقهٔ
ملت خود مي خواهند بمرتبهٔ نیک نام که ترجمهٔ لفظ ستنام
باشد زیست نمایند که در اخذ مال حرام سواي کسب حلال
اقدام نمي نمایند اما اگر کسی خواهد بر آنها تعدي و ظلم بدعوی
شجاعت و حکومت نماید متحمل آن نیستند و اکثر با یراق
و اسلحه میباشند در ایامی که بادشاه از حسن ابدال مراجعت

نموده بودند روزی یکی از آنها را که نزدیک قصبهٔ نارنول زراعت مینمود با پیادهٔ که نگاهبانی خرمن می نماید گفت و گوی سخت بمیان آمد و از ضرب چوب دست آن پیاده سر آن ستنامی شکست جمعی ازان گروه بران پیاده انبوه نموده چنان زدند که بصورت میت ساختند این خبر که بشقدار رسید جمعی از پیادها برای گرفتن و آوردن آنجماعه تعین نمود ستنامی بسیار فراهم آمده با کسان شقدار بجنگ پیش آمدند و چند نفر را زخمی ساخته و غالب آمده یراق همه را کشیده گرفتند و هر ساعت بر جمعیت و غلبهٔ آن گروه می افزود تا آنکه کار طلب خان فوجدار نارنول خبر یافته سوار و پیادهٔ بسیار برای امداد شقدار و تنبیه و گرفتن آنها تعین نمود با جمعیت فوجدار نیز مقابله نموده جمعی را کشته و زخمی ساخته هزیمت دادند و کار بجائی کشید که فوجدار بنگاهداشت سوار و پیاده و گرد آوری کومک زمینداران پرداخته با تمامی فوج سابق و نو نگاهداشت و مدد زمینداران اطراف سوار شده بمقابله و محاربهٔ آنها رفت و جمع کثیر بکشتن داده کاری نساخته رو بفرار آورد چنانچه آخر کار که تفصیل آن طول کلام دارد بعد مقاتله و محاربه که مکرر روداد فوجدار کشته گردید و قصبهٔ نارنول بتصرف آنها در آمد و بگرد آوری محصول دیهات نواح و نشاندن تهانهٔ خود پرداختند بعد ازانکه پادشاه داخل دار الخلافت شدند و حقیقت فساد و آشوب آن جماعه بعرض رسید و فوجها از حضور تعین گردید هر فوجی که مقابل میرسید بغارت و تاراج می رفت ازانکه شهرت تمام یافته بود که بآنها تیغ و تیر و تفنگ اصلا کار گر نمی

شود و هر تیر و گولهٔ تفنگ که ازان طرف بر فوج پادشاهی میرسید
دو سه کس را از پا در می آورد و بدین سبب آنها را بسحر و جادو
منسوب می نمودند و کلمات چند که عقل از قبول آن در تحیر بود
در مادهٔ آن جماعه زبان زد خاص و عام گردید و شهرت تمام گرفت
که اسپ جادو از چوب ساخته زن را بران سوار می نمایند که مثل
اسپ جاندار پیش قدم هراول آنهاست و کار بجائی کشید که
راجهای نامدار و امرای کارزار دیده با فوجهای سنگین مقابل
آن گروه تعین شدند و آن جماعه باستقبال مبادرت نموده شانزده
هفده کروهی دار الخلافت رسیدند و افواج پادشاهی جرأت پیش
رفتن و اقدام بر مقابله و مقاتلهٔ آنها نمی نمودند و زمینداران
اطراف و بعضی راجپوتان کم حوصله فرصت وقت را غنیمت دانسته
سر از اطاعت پیچیده و دست از مالگذاری کشیده قدم جرأت
بشوخی پیش گذاشتند و نائرهٔ فساد روز بروز زیاده شعله ور میگردید
و کار بدین حد منجر گردید که پادشاه خیمه بیرون زدن فرمودند
و دعا و نقشها بدست مبارک نوشته میفرمودند که برنشان و علم
دوخته رو بروی فوج آن بدسگالان ببرند آخر بسعی تمام که از راجه
بشن سنگ و حامد خان پسر مرتضی خان و دیگر جمعی از امرای
جانباز ترددِ رستمانه بظهور [illegible] جنگ [illegible] آنها کشته شدند و بقیة
السیف رو بفرار آوردند و دفع آن [illegible] نمودند و گرد فتنه فرو نشست چون
از شورش کفار فجار که همچشمی آن گروه بدکردار زمینداران عمدهٔ
اطراف سر از اطاعت پیچیده بودند باعث برهم خوردگی صوبهٔ اجمیر
و نواح اکبرآباد گشته بود و حکم خیمه بیرون زدن فرموده بودند بارادهٔ

زیارت درگاه حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره که
درین ضمن تنبیه بعضی از راجپوتان سرکش نیز مرکوز خاطر عاطر بود
کوچ بسمت اجمیر مقرر فرمودند - و حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف
نفاذ یافت که برای منکوب ساختن کفار و تفریق مطیع الاسلام
از دار الحرب جزیه از هنود بگیرند و اخذ [illegible] وجوهات صادر
گردید - بعد انتشار این خبر تمام هنود دار الخلافت و اطراف زیاده از
شمار لکها فراهم گردیده زیر جهروکه کنار دریا آمده باظهار ضعف ناداری
التماس معافی آن می نمودند و خلد مکان متوجه فریاد آنها نمی
شدند تا آنکه روزی پادشاه بنماز جمعه تشریف می آوردند از در
قلعهٔ مبارک تا مسجد جامع آنقدر هنود فراهم آمده بقصد استغاثه
سر راه خلد مکان گرفتند و ازدحام نمودند که راه تردد مردم مسدود
گردید و صرافان و بزازان و کل کاسبان اردو بازار و جمیع اهل حرفهٔ
شهر ترک کسب و پیشه نموده بمرتبه مابین راه جمع آمدند که بعد
سوار شدن پادشاه بارجود فرمودن اهتمام از روی زجر که سر و دست
و پای جمعی شکست رسیدن سواری خاص تا مسجد متعذر گردید
و هر لمحه بر کثرت و ازدحام آن گروه بد فرجام می افزود ساعتی
سواری استاده نموده آخر فرمودند که فیلان پر شکوه و شان سواری
در مقابل آن گروه روانه سازند و چندی کشته و پامال فیلان و اسپان
گشتند بدین دستور چند روز هنگامهٔ اجتماع عام و استغاثهٔ هنود بود
آخر تن بادای جزیه دادند *

و درین سال جملة الملک اسد خان را برای بند و بست
مقدمات مالی دکن مقرر کردند چون سابق مراتب ماهی مخصوص

بسرداران و صوبه داران دکن عطا می شد ماهی و فیل و سرپیچ مرصع مرحمت نموده مرخص فرمودند - میرزا قوام الدین که از برادران خلیفه سلطان و از سلسلهٔ پادشاه زاد های مازندران بود بعده که مازندران بتسخیر شاه ایران در آمد شاه عباس با خلیفه سلطان نسبت نموده وزیر خود ساخت چون میان برادران موافقت نشد میرزا قوام الدین خان رو بهندوستان آورده شرف اندوز ملازمت گردید ابتدا چهار هزاری دو هزار سوار نموده بعطای خطاب و عنایت انواع اسباب امارت و علم و نقارهٔ مفتخر ساختند بعد چند گاه هزاری هزار سوار اضافه عطا فرموده اول صوبه کشمیر بعده صوبه دار دار السلطنت لاهور نمودند - ازانکه دران ایام بموجب رعایت و اعانت خلد مکان در امور شرعی قضات استقلال زیاد داشتند علی اکبر نام از مردم پورب که قاضی لاهور شده بود با صوبه داران سلوک همچشمی می نمود و قوام الدین خان که بعد از داخل شدن لاهور بر حقیقت قاضی اطلاع یافت ازینکه او را نیز نظر بر حسب و نسب خود که مادهٔ فضیلت ضمیمهٔ آن داشت تحمل سلوک با قاضی نبود از ابتدا میان صوبه دار و قاضی ناموافقت بمیان آمد و هردو در پی خفت و اهانت همدیگر بودند و براهنمائی مصاحبان و همدمان ناعاقبت اندیش و بر همزنان بد اندیش که اصلا اندیشهٔ مآل کار بخاطر راه نمیدهند سررشتهٔ اختیار خود داری طرفین از دست رفت و میان هردو گفتگوی خشونت آمیز بدین حد کشید و نائرهٔ پرخاش بمرتبهٔ شعله ور گردید که هردو شکایت همدیگر بحضور نوشتند و قبل از رسیدن جواب قوام الدین خان

بشهرت رسیدن حکم حضور نظام الدین نام عرف میرزا بیگ کوتوال شهر را فرمود که جمعیت همراه برده قاضی را بخفت کشیده بیارد وقاضی علی اکبر از شنیدن خبر مذکور بهبندو بست استحکام در و دیوار و بام خانهٔ خود پرداخت بعد بلند گردیدن صدای دار و گیر قاضی با خواهر زادهٔ خود و چند نفر دیگر کشته گردید و پسر قاضی زخمی گشت - از انکه مردم لاهور در چنین مقدمات باظهار تبعیت شرع محمدی بهانه طلب اند بعد کشته شدن قاضی چندین هزار نفر از فضلا و جهلا و باشندها و جمیع اهل حرفه فراهم آمده بر صوبه‌دار و کوتوال هجوم آوردند و چنان کار بر قوام الدین خان و نظام الدین تنگ نمودند که تردد مردم آنها در رسته و بازار متعذر گردید بعده که حقیقت بعرض پادشاه عدالت اساس رسید قوام الدین خان را از صوبه داری تغیر نموده بنام پادشاه زادهٔ محمد اعظم حکم فرمودند و نیابت آن بقطب الدین خان مقرر گردید چون خود متوجه مهم رانا بودند و لطف الله خان را مصالح رکاب میدانستند عجالةً حکم بنام حفیظ الله خان برادر لطف الله خان که باستعداد ظاهري و باطني آراسته بود وفوجداري جنوب که از لاهور مسافت قریب دارد داشت صادر گردید که خود را بنیابت برادر بلاهور رسانده کوتوال را مقید ساخته بعد تحقیق وقوع مقدمه بانواع خفت حوالهٔ وارث قاضي نماید که بقصاص رساند - و صوبه دار را همراه گرز برداران که براي آوردن او تعین گردیده اند روانهٔ حضور سازد بمجرد ورود حکم حفیظ الله خان در اخفاي آن احتیاط نموده خود را بلاهور رساند و یکدو جماعه‌دار فهمیده کاررا نزد کوتوال فرستاده پیغام

اعدام انشاي حکم پیغام طلب او نموده بعده که کوتوال طوعا و کرها آمده حاضر شد حفیظ الله خان بعد تحقیق کوتوال را موافق حکم شرع حوالهٔ وارثان قاضي نمودکه بقصاص رساندند چون برقوام الدین خان نیز مردم لاهور هجوم زیاده آورده بودند سلامت برآمدن او متعذر بود بدو پیغام نمود که بموجب حکم رفتن شما بحضور ضرور و بسبب غلو و هجوم مدعیان و انبوهي مردم عام از راه شهر و بازار سلامت برآمدن متعذر لهذا مصلحت درین است که از راه دریا خفیه درپالکي پرده دار برآمده روانهٔ حضور گردد بدین دستور اورا روانهٔ درگاه معلی ساخت - بعده که بحضور رسید پسر قاضي باتفاق جمع کثیر مدعي خون پدر گردیده - فرمودند که بشرع رجوع نمایند اگرچه وارثان قاضي بسیار برسر شدت بودند و نمیگذاشتند که قوام الدین خان وکیل ازطرف خود براي جواب دعوي نماید و بر پالکي و اسپ سوار گشته بمحکمهٔ آید و در پي خفت آن گرفتار سرپنجهٔ بلا بودند اما ازآنکه خود قوام الدین خان بهرهٔ تام از فضیلت داشت و قاضي شیخ الاسلام که طریقهٔ نیک نفسي و خداترسي او نسبت بقضات دیگر زمانه بتحریر راست نمي آید حکم بر اثبات خون درحق او نمي نمود بنابران مدت مقدمه در کشاکش بود آخر چون ایام اجل موعود او رسید بمرض جسماني علاوهٔ غم و الم روحاني گردید باینحالت نیز بمحکمه مي آوردند تا ازین تنگناي سراي فاني درگذشت • بیت •

خلاف راي سلطان راي جستن
بخون خویش باید دست شستن

چون قبل ازانکه مقدمهٔ قوام الدین خان روبدهد خبرفوت راجه جسونت که در کابل کومکي گذاشته بودند بعرض رسیده بود بعده ظاهر گردید که بعد فوت راجه معتمدان جهالت کیش همراه او هردو پسر خورد سال راجه را که در آخر عمر همان دو فرزند باسم اجیت سنگه و دلتهمن داشت مع رانیها همراه گرفته بي آنکه انتظار حکم حضور کشند یا دستک و رضای صوبه دار حاصل نمایند روانهٔ حضور شدند - بعده که بمعبر اٹک رسیدند و میر بحر بعلت عدم دستک مانع آمد با او بپرخاش پیش آمده کار بفساد و کشتن و زخمي ساختن میربحر و جمعي رسانده بسرپنجگي عبور نمودند - بعد ازانکه نزدیک دار الخلافت رسیدند ازانکه از اداهاي خارج سابق جسونت غبار ملال در خاطر مبارك جا گرفته بود و این شوخي راجپوتیه علاوهٔ آن گردید فرمودند که نزدیک شهر طرف بارهپله فرود آرند و کوتوال را مامور ساختند که مردم خود را با جمعي از منصبداران و متعینهٔ توپخانهٔ اطراف خیمهاي وابستگان راجه چوکی نشانده بطریق نظربلند نگاه دارند - چند روز که بران گذشت جمعي از راجپوتان همراه آنها رخصت وطن خواستند بعد عرض رفتن آنها را قرین مصلحت دانسته ماذون ساختند دران مابین راجپوتیه دو طفل موافق عمر پسرهاي راجه بهمرسانده با چند کنیز که آنها را بلباس رانیها مقطع ساخته باحتیاط تمام که افشاي راز نشود در خیمه نگاهداشته رانیها را لباس مردانه پوشانده وقت شب سوار نموده دو عمده نوکر راجه را با جمعي از راجپوتان جانباز با خود گرفته بطریق ایلغار راه وطن اختیار نمودند و یک دو سردار معتمد

را بافوج شایستهٔ تهور پیشهٔ جانباز که اگر زره خبر یابند و قصد تعاقب نمایند شرط جانفشانی بتقدیم رسانده یک دو پهر سدراه توانند گردید نزد خیمهٔ پسرهای جعلی راجه نگاه داشتند بعد دو سه پاس که باختلاف صدق و کذب حقیقت بعرض رسید و مردم عمدهٔ معتمدان برای تحقیق تعین نمودند مکرر معروض گردید که رانیها مع پسران هستند حکم شد که همه وابستهای راجه را اندرون قلعه آرند راجپوتان جهالت کیش باتفاق آن کنیزان که بدستور مردان جلادت پیشهٔ آنها نیز بجنگ پیش آمدند و سینها را سپر بلا ساخته بلا گردان نام و ناموس راجه گشته شرط فدویت بتقدیم رسانده بسیاری بقتل رسیدند و جمعی راه فرار اختیار نمودند - هرچند که رفتن رانیها بثبوت نه پیوست اما مزاج بعضی اهل غرض که خواستند حسن تردد و عدم غفلت خود بر کرسی نشانند در اثبات گذاشته بردن پسران بمرتبهٔ مصر بودند که رای میر وزیر بر دستگیر گردیدن پسران راجه قرار گرفت و فوج بادشاهی تا بیست کروهی دار الخلافت تعاقب نموده براجپوتان نرسیده مراجعت نمودند و هر دو طفل بخادمان محل سپردند و هردو را حجله نشینان سراچهٔ عصمت بفرزندی برداشتند و آن هردو پسر را که راجپوتان بدر برده بودند مدتها مطعون بآن می نمودند که برای اثبات نسل جسونت شهرت داده اند تا که رانای چتور با اجیت سنگه نسبت نه نمود این شبهه از دل خلد مکان بر طرف نشد ٭

توجه خلد مکان عالمگیر پادشاه طرف اجمیر
وجودپور بقصد تنبیه راجپوتان سرکش آن ضلع

بسبب انتشار اخبار فساد انگیز راجپوتان اوائل ذي الحجه سال بیست و دو جلوس بقصد گوشمال آن طائفهٔ ضال رایت ظفر و اقبال طرف اجمیر بر افراشتند امانت خان خوافی را که سابق دیوان لاهور بود دیوان دکن نمودند - ازجملهٔ متصدیان که متدین واقعي باشد و خیرخواهی و کم آزاري خلق و رفاه حال رعایا را بر تزاید آبرو و ترقي خود در گرد آوری مال پادشاه رجحان دهد و در عالم حکومت ضرر مالي و جاني باحدي نرساند کمتر مثل او دیده و شنیده شد - هرجا دیوان مي شد عمال و زمینداران مطالبه دار سرکار که از مدت در قید بودند و کار بعضي نزدیک بهلاک شده بود آن نیک عاقبت نظر بر ینکه آخر آنها در حبس هلاک خواهند گردید و براي پادشاه و دیوانیان بجز مظلمه و بدنامي چیزي دیگر عائد نخواهد شد بر ذمهٔ هر کدام که بیست هزار و سي هزار روپیه طلب بود سه هزار و دو هزار بوعدهٔ قسط مشخص نموده خلاص مي نمود چنانچه ابتداء در دیوانيِ لاهور از نوشتهٔ واقعه نگاران نقصان دولک روپیه بعرض پادشاه رسید خلاف مرضي بظهور آمد بعده که از عرضداشت امانت خان حقیقت مفصل معروض گردید مستحسن افتاد باقي احوال و طریقهٔ زیست آن نیک خصال بر محل بذکر خواهد در آمد *

فرمان تهدید آمیز براي قبول جزیه و بر آوردن فرزندان نامشخص راجه جسونت از تعلقهٔ مرحد جود پور براناي چتور

صادر فرمودند بعد رسیدن دار الخیر اجمیر و زیارت خواجه معین الدین چشتي قدس سره حکم تعین افواج دریا امواج براي تاخت و تاراج معمورهاي تعلقهٔ جودهپور و دیگر پرگنات راجپوتان سرکش فرمودند - رانا تاب مقاومت نیاورده وکلاي معتبر زبان دان را مع پیشکشهای لائق و عرضه داشت مشتمل بر اظهار اطاعت و قبول جزیه بجدا نمودن دو سه پرگنه عوض زر جزیه از ملک خود و عدم اعانت فرزندان جسونت بکمال عجز و التماس عفو تقصیرات گذشته نزد مقربان حضور روانه ساخت بنابرآن خان جهان بهادر را براي باقي و بند و بست آن ضلع گذاشته خود باز بدار الخلافت مراجعت فرمودند - و ایام توجه باجمیر و معاودت زیاده از هفت ماه و بیست روز نکشیده - اما ازانکه باز معروض گردیده که راناي کم حوصله باردیگر طریقهٔ عصیان و خلاف عهد و قرار شعار خود ساخته و خان جهان بهادر بنسق واقعي نتوانست پرداخت لهذا آتش غضب سلطاني بار دیگر شعله ور گردید و اواخر همان سال بقصد گوشمال و تادیب رانا و دیگر راجپوتان بد مآل عنان توجه طرف اجمیر معطوف داشتند (و فرمان بنام پادشاه زادهٔ محمد معظم صادر شد که از دکن خودرا باجمین رسانده چشم براه حکم باشد و حکم طلب پادشاه زادهٔ محمد اعظم که در بنگاله بود بطریق یلغار نیز شرف صدور یافت بعده که نزدیک اجمیر حضرت خیام وقع شد پادشاه زاده محمد اکبر را براي تنبیه و تادیب رانا با لشکر شاهزاده مقرر فرموده شاه قلیخان را بعطاي اضافه و خطاب تهور خان مفتخر ساخته با جمعي دیگر از امراي کارطلب هراول پادشاه زاده نمودند رانا از استماع

آن اودیپور را که حاکم نشین او بود ویران ساخته با مال و عیال خود و جسونت و رعایا رو بجبال و درهاي دشوار گذار آورد پادشاه زاده نیز مامور گردید که با بسیاري از بهادران کوه نورد شیر نبرد که در حضور کمتر کسي از امرا و روشناسان مانده بود داخل درها شده در استیصال کفار کوشد و چندي از دلاوران کارزار دیده را براي تاخت و پامال ساختن ملک و زراعت رانا تعین فرمودند بعده که خبر رسیدن پادشاه زاده محمد معظم باجین رسید حکم بنام پادشاه زاده صادر گردید که بر تالاب انا ساگر تعلقهٔ رانا که از سواد اجمیر هشتاد کروه فاصله داشت فرود آید و لشکر خودرا اطراف تعین نماید که هرجا اثر آبادي یابند زیر سم اسپان بهادران هامون نورد کوه نبرد پامال سازند درینولا بعرض رسید که پادشاه زاده محمد اعظم بموجب حکم چهار ماه راه را در کمتر از یکماه طي نموده جریده با فوج جنگي خود را رسانده فرمودند که بکوهستان و درهاي قلب رانا و تعلقهٔ راتهوران در آمده بقتل و تاراج و اسیر نمودن راجپوتان پردازد و فوج تعین نماید تا نگذارندکه رسد غله بملک راناي تبه کار و کفار اطراف رسد و زراعت بعمل آید اما قریب بست و پنج هزار سوار راتهور تعلقهٔ جسونت و دیگر راجپوتان بمدد رانا فراهم آمده بمقابل افواج پادشاهي شوخي زیاده نموده شرط جانبازي بتقدیم رساندند و تاخت برگهي و رسد غله مینمودند چنانچه چند هزار سوار پادشاهي را طرف درهاي قلب کشیده اطراف فرو گرفته سوار و پیادهٔ بیشمار را مفقود الاثر ساختند لیکن آخر مغلوب فوج اسلام گردیدند و باوجود آنکه راجپوتهاي جهالت کیش سر راههاي درها

گرفته بودند و گاه گاه از کوهها بر آمده غافل برسر لشکر بادشاهزاده شبخون میزدند لشکر پادشاهي خصوص تهورخان باتهور پیشگاني دیگر داد جلادت داده به تنبیه آن جماعه میکوشید و در خرابي ملک و مسمار نمودن بتخانها و عمارات عالي و قطع اشجار ثمردار باغات و اسیر نمودن زن و فرزندان کفارکه بغار و مغاکهاي تلب پناه برده بودند خود را معاف نمیداشتند - فرمان بنام محمد امین خان صوبه دار احمدآباد نیز صادر فرمودندکه باافواج خود آمده مابین تعلقهٔ سرحد راجپوتیه و احمد آباد استقامت ورزد و هرجا خبر و اثر راجپوتان یابد باستیصال آنها پردازد - خان جهان بهادر کوکلتاش را بدستور سابق صوبه دار دکن فرموده رخصت نموده برای تسخیر قلعهٔ سالیر که بتصرف غنیم در آمده بود تاکید فرمودند بعده که کار برانا و معاوذان او تنگ گردید و نام و نشان غله نایاب گشت و کشت وکار زراعت متعذر گردید رانا و راجپوتیهٔ را تهور بفکر تزویر و تدبیر تازه افتاد اول پناه بپادشاه زاده محمد معظم آورده خواستند شفیع جرائم خود سازند و یا ببغي ورزیدن راهنمائي نموده رفیق خویش گردانند پادشاه زاده گوش برحرف آنها نغموده و نواب بائي یعني والدهٔ پادشاه زاده نیز بران اطلاع یافته زبان به پند و نصائح کشاده مانع آمد که در هیچ باب بامداد و معاونت و شفاعت راجپوتان خود را آشنا نسازد و وکلای رانا را نزد خود راه ندهد بعده که ازان طرف مایوس شدند بپادشاه زاده محمد اکبر نظر بر تقاضاي ایام شباب و رهنمائي احباب همدم او رجوع آورده زباني درگا داس که از راجپوتان چرب زبان حراف گفته مي شد آنقدر افسون و

افسانه خوانندو دمیدند و امیدوار رفاقت چهل هزار سوار راجپوت جرار و مدد خزانهٔ نا معدود ساخته چندان باغ سبز نمودند که دل پادشاه زاده را فریفتند و بعضي همراهان به عاقبت نیز بدین مصلحت همداستان شدند و پادشاه زادهٔ نا تجربه کار را از راه بردند و بتقاضاي سن و طمع خام بدام افسون راجپوتان بد کردار گرفتار گردید * * بیت *
با بد منشین و باش بیگانهٔ او * در دام افتي اگر خوري دانهٔ او
تیر از ره راستي کمان را کج دید * دیدي که چگونه جست ازخانهٔ او
چون ابتداءً بوي شهرت این خبر بپادشاه زادهٔ محمد معظم رسیده بود دریں باب بمحمد اکبر که با او یک گونه محبت نیز داشت دو کلمهٔ نصیحت آمیز نوشت و بخدمت پادشاه نیز عرضه داشت مشتمل بر اشاره بدین مضمون نمود که از مکر و غدر کفار که در فکر اغواي شاه زادهٔ نا آزموده کارند غافل نباید بود - ازانکه خلد مکان ازطرف محمد اکبر وسواس نداشتند و براي پادشاه زادهٔ محمد معظم درحسن ابدال ازین مقوله بدنامی بر زبانها شهرت یافته بود و راجپوتان که دریں ماده ابتداءً بپادشاه زادهٔ مهین پیغام نموده بودند این خبر سامعه افروز پادشاه گشته بود نوشتهٔ محمد معظم را در حق محمد اکبر محض افترا دانسته درجواب نوشتند که هذا بهتان عظیم حق سبحانه و تعالی شمارا همیشه بصراط مستقیم رهبري نماید و از آلودگي سخن شنوي بد خواهان محفوظ دارد - بعده که اخفاي این راز بملا مبدل گردید و خبر ملحق شدن سي هزار راجپوت بسرداري درگاداس و غیره خیمه بخیمه نقل نقل هر برنا و پیر گشت و

خبر جلوس محمد اکبر بر تخت و سکه زدن او و تهور خان را هفت هزاري نمودن و مخاطب بامیر الامرا ساختن همچنان مجاهد خان و دیگر نوکران عمدهٔ همراه را که بعضي مجبور گردیده مصلحةً قبول نمودند اضافهای نمایان داده بجذب قلوب همه پرداختن و بقصد فاسد متوجه طرف پادشاه گشتن شهرت تمام یافت - چون دران ایام جمیع افواج براي تنبیه کفار بر رفاقت محمد اکبر تعین شده بود و سواي اسد خان و بهره مند خان که با جمعي از مردم معدود در رکاب مانده بودند و امیری نامي نمانده بود و تمام فوج حضور با خواجه سرایان و اهل دفتر بهفتصد هشتصد سوار نمیرسید تزلزل تمام در لشکر راه یافت و غریب هنگامه برپا گردید - فرمان بدستخط خاص براي پادشاه زادهٔ محمد معظم بمبالغهٔ تمام که بلا توقف مع تمام فوج بطریق ایلغار خود را بحضور رساند صادر گردید - و پادشاه زاده بعد ورود حکم لمحهٔ و لحظهٔ تاخیر جائز نداشته متوجه خدمت پدر بزرگوار گردید - بهیر و خدمهٔ محل را همانجا بحافظ حقیقي سپرده نه ده روزه راه را بطریق ایلغار طي نموده در دو سه روز خودرا مع شاه زاده معز الدین و محمد عظیم رساند - ازانکه دران حالت که محمد معظم با نه ده هزار سوار رسید و از غلغلهٔ جهان آشوب فوج محمد اکبر که با هفتاد هزار سوار بقصد مقابله نزدیک رسیده بود هیچ احدي از مردم لشکر امید نجات ازان بلیه نداشت باظهار بعضي هوا خواهان از طرف محمد معظم نیز در عالم احتیاط و دور اندیشي وسواس بخاطر پادشاه راه یافت بنابر تقاضای

وقت فرمودند که روي توپخانهٔ رکاب طرف لشکر محمد معظم نمایند و بپادشاه زاده پیغام نمودند که لشکر را همانجا گذاشته خود را با هر دو پسر جریده نزد ما رساند - پادشاه زاده اطاعت حکم نموده دستهای خود را بسته بخدمت پدر عالیقدر جریده رسید - قبل از رسیدن پادشاه زاده چون بسبب بندوبست راجپوتان خبر لشکر پادشاهزاده محمد اکبر واقعي نمیرسید شهاب الدین پسر قلیج خان بهادر که اثر جوهر رشادت وشجاعت از جبین حال او پیدا بود برای آوردن خبر تحقیق ازلشکر محمد اکبر بطریق قراولي تعین فرموا ند - آن شهسوار معرکهٔ جلادت همین که رو بفوج محمداکبر آورد مجاهد خان برادر شهاب الدین که همراه محمد اکبر مجبور گردیده بود بتقاضاي وقت ومصلحت رفاقت اختیار نموده درانتظار قابوي برآمدن بود از نزدیک رسیدن شهاب الدین برادر خود خبر یافته بخدمت محمد اکبر التماس نمود که اگر حکم شود خود را به برادر رسانده استمالت نموده باخود بیارم بعد مرخص گشتن آنچه از نقد و جنس توانست با خود برداشته باقي اسباب همانجا انداخته خود را ببرادر رساند و هردو باتفاق بخدمت پادشاه رسیدند - در حالتی که از انتشار اخبار مختلفه طبع مبارک نهایت مکدر بود خبر رسیدن هر دو برادر معروض گردید و نسیم فرح و خوشوقتی بردل کدورت اثر خلد مکان وزید و بمحمد مراد که از خانه زادان معتبر حاضر بود فرمودند که شهاب الدین را وقت ملازمت مخاطب بشهاب‌الدین خان نموده تسلیم بفرماید و از زباني مجاهدخان که‌او نیز مورد عنایات بیکران گردید بر حقیقت لشکر و تعداد موافق و منافق مجبور و غیر مجبور

که درین ضمن مردم روشناس دیگر شروع بآمدن حضور نمودند مطلع گردیدند - و نیز بعرض رسید که بعد بر آمدن مجاهد خان از لشکر محمد اکبر خلل دران فوج افتاد - بعده خواجه مکارم که از ملازمان معتبر سلطان محمد معظم بود خود را مقابل قراولان محمد اکبر رسانده بعد دست بازي که میان فریقین روداد و خواجه مکارم زخم بر داشته دو سه نفر آن طرف را زخمي ساخته آمده خبر رسانید که تهور خان هراول فوج با چند نفر معدود باراده حضور از فوج خود جدا گشته و نزدیک رسیده - تا آنکه خبر نزدیک رسیدن او بگلال باری معروض گردید - فرمودند که یراق وا نموده ملازمت نماید تهور خان در وا نمودن یراق تعلل ورزید پادشاه زاده محمد معظم اشاره بر گشتن آن برگشته بخت نمود - درین ضمن یکی از مقربان بعرض رسانید که تهور خان باظهار تهوري و ارادهٔ نامد برخصست و مصلحت و فرمودهٔ محمد اکبر خود را رسانیده - پادشاه از شنیدن آن چون شعلهٔ آتش برآشفته شمشیر بدست گرفته فرمودند که مانع نیامده با اسلحه آمدن دهند - درین حالت یکی از سزاولان و خدمه دست بر سینهٔ آن اجل رسیده زده بخفت مانع آمد - تهور خان طپانچه برروي او زده بر گشت دران حالت پاي او بطناب بند گردید و او برو افتاد از چهار طرف صداي بزن و بکش بلند گشت و از اطراف برسر او ریخته کشته سر او را بریدند - اگرچه بعد کشته شدن از زیر جامهٔ او زره بر آمد اما در باب اصل ارادهٔ او روایت مختلف ضد یکدیگر مسموع گردیده اما از زباني خواجه مکارم که بعده بجان نثار خان مخاطب گشته بود و از معمران کهن سال گفته مي شد راقم حروف

شنیده که تهور خان بموجب نوشتهٔ عنایت خان که دیوان تن بود و خسر او میشد از روي ارادت باز گشت بدین بارگاه نموده بود نظر بر حسن خدمت و عقیدت و غیرت خود در وا نمودن براق عذر آورد - بهر حال از خبر رسیدن تهور خان بحضور و کشته شدن او تزلزل تمام در فوج محمد اکبر و میان راجپوتان عاقبت تباه افتاده و پاي ثبات آنها از جا رفت - چندی از امرا و راجها روانهٔ حضور شدند و بسیاري رو بفرار گذاشتند - و میان مردم عام چنان اشتهار یافت که پادشاه از روي تدبیر فرمان بمحمد اکبر نوشتند و دران درج نمودند که اگرچه درباب اخذ قلوب و فراوانی و گرد آوری راجپوتیه چنانچه ارشاد شده بود بعمل آوردید و حسن تردد و تدبیر آن فرزند بظهور آمد اما اگر آنها را هراول نموده آن وحشي نژادان را از هردو طرف برسر تیر مي آوردید عین مصلحت بود - و چنان منصوبه بکار بردند که فرمان بجنس بدست راجپوتان افتاد و باعث تفرقهٔ آن فرقهٔ ضال بد سگال گردید - اما این قول از زبان راوی ثقه مسموع نگردیده - القصه با آن همه دبدبه و بسیاري فوج که محمد اکبر بقصد مقابلهٔ پادشاه ذوي الاقبال آمده بود جنگ ناشده و شمشیر از غلاف بر نیامده هزیمت عظیم بر لشکر او افتاد - و تاکه محمد اکبر از رو تافتن راجپوتیه آگاهي یافت بغیر از درگاداس بدآساس و یک دو نفر دیگر معتمد را تاکه مع فوج قلیل دو سه هزار سوار از جملهٔ مردم قدیمي او باو مانده بودند دیگر رفیقي و فوجي که بکار او آید باخود نیافت و سرشتهٔ تدبیر و عقل و هوش از دست داده و دل باخته ناچار راه فرار اختیار نمود ؛

بعد عرض رسیدن مقربان حضور باتفاق پادشاه زاده محمد معظم آداب تهنیت فتح بجا آوردند و اکثر کارخانجات محمد اکبر که همراه او بود از حادثهٔ تاراج رفتن مانده بود بضبط پادشاهي درآمد و پادشاه زاده محمد معظم براي تعاقب او مامور گردید - و محمد مراد ولد مرشد قلیخان را بخدمت واقعه نگاري کل دکن مامور فرموده مرخص ساختند *

ذکر سوانح سال بیست و سیوم عهد خلد مکان مطابق سنه هزار و نود هجري

از جملهٔ سوانح که در صوبهٔ دکن در سال بیست و سه جلوس رو داده چند فقره بتحریر آورده بعده بذکر باقي سوانح محمد اکبر و روداد حضور خواهد پرداخت خان جهان بهادر کوکلتاش بعد رسیدن خجسته بنیاد اورنگ آباد موافق حکم بقصد تسخیر قلعهٔ سالیر که در تصرف غنیم لئیم آمده بود خود را رسانده آنچه شرط تردد و سعي بود در ایام محاصره بتقدیم رساند و مردم راجپوتیه بسیار بکار آمدند و مسلمانان زیاد بدرجهٔ شهادت رسیدند اما فائدهٔ بر روی کار نیامد لهذا بعد چهار پنج ماه از پاي قلعهٔ برخاسته خود را بخجسته بنیاد رساند - از آنکه سیواي جهنمي با فوجي که براي تاخت ملک تعین مي نمود خود کمتر بر مي آمد *

درین سال بهمعناني اجل همراه فوج سنگین در ایامي که خان زمان صوبه دار برهانپور بود برآمده ابتداء داخل ملک خاندیس گشته بوسر قصبهٔ دهرنگانو که از جملهٔ پٹنه و معمورهاي مشهور آن ضلع است و مبلغهاي کلي از جنس کرانه و اقسام قماش و مال

بندر سورت و دیگر از نگها دران قصبه موجود میباشد آمده تاخت و تاراج نمود - بعده پرگنهٔ چوپره و دیگر پرگنات را تاخته و سوخته طرف پرگنهٔ جالنه که از قصبهاي معمور پر از مال تجار تعلقهٔ بالا گهات گفته میشد آواره گردید - چون دران قصبه حقائق و معارف آگاه سید جان محمد که از درویشان واصل بالله صاحب ریاضت و دعوت مسکنی داشت و هرگاه غنیم روبآن قصبه مي آورد جمعي از سکنهٔ آنجا با مال و عیال پناه بتکیه و مکان آن سید والاقدر میبردند و از آفت کافران وخیم العاقبت محفوظ مي ماندند دران سال که اکثر مردم مایه دار با مالیت نقد و جنس پناه بدان واصل بالحق آوردند مردم آن جهنمي اطلاع یافته پاس ادب آن سید را منظور نداشته دست تعدی و تاراج بر آنها دراز نمودند و بسیاری را اسیر تیر ساختند بلکه دران حالت ممانعت زبان و دست بزجر و توبیخ آن سید و منصوبان او دراز نمودند - و سید جان محمد که در دعوت نیز از جملهٔ مشاهیر دکن بود و توجه باطني آن بزرگ حکم تیر اجل ناگهاني داشت متوجه قطع شجر حیات آن بد اصل گردید تا باجل طبعي بدار البوار پیوست - بهرحال در همان سال سیوا در نواح مرتضی آباد بجهنم واصل گشت و تاریخ آن (کافر بجهنم رفت) محرر اوراق یافته و ازو دو پسر ماند سنبها و رام راجا و سنبها بجاي پدر قائم گشت و کب کلس برهمن را که از الهآباد همراه او آمده بود دیوان صاحب مدار خود ساخت ونسبت بپدر خود که او در حفظ ناموس رعایای تعلقهٔ خویش میکوشید و سوای طریقهٔ بغي که در تاراج قافلها مردم آزاری ازو بعمل مي آمد از اعمال

شنیعهٔ دیگر احتراز تمام‌داشت و در پاس محافظت آبروی عورات و عیال مردم و کلام‌الله که بامورری و تاراج می آوردند نهایت تاکید مینمود و اگر خلاف مرضي او ظاهر میشد سیاست میفرمود پسر بد بخت او خلاف پدر در گرد‌آوري زنان غیر قوم خود دست اندازي بر ناموس رعایای مکاني که می ماند بدنامي تمام‌حاصل نمود و پدر او اگرچه در تاخت و تاراج پرگنات و معمور های مشهور کمي نمی نمود اما بر خجسته بنیاد و برهانپور که پای تخت پادشاهان گفته مي شدند هرگز دست اندازي ننمود اگر نوکران عمدهٔ او صلاح تاخت هردو شهر بمیان آوردند ازراه دور بیني و عاقبت اندیشي مانع آمده میگفت که همین که تاخت هردو شهر نمودیم تقاضای غیرت عالمگیر پادشاه این‌ست که بدین جانب متوجه شود باز خدا داند ستیزهٔ پادشاهان کار بکجا رساند - بعده که او بدارالبوار پیوست سنبها پسر نابکار او خواست درین بدنامي نسبت به پدر قدم جرأت پیش گذاشته بسنبها سیوای علم طغیان برافراز و بیستم ماه محرم سنه بیست وسه جلوس مطابق سال هزار و نود ویک هجري که کاکرخان افغان دران ایام بمنصب جزیه به بنیابت خان زمان صوبه دار برهانپور بود و زیادهٔ از دو صد سه صد سوار با خود نداشت با قریب بیست هزار سوار سنبهای به کردار بعد تاخت اطراف صوبهٔ برار از سي و پنج کروهي راه بطریق ایلغار که دران ایام بهمین دستور تاخت مي آوردند تاخته رفته صبح غافل که اصلا خبر آوارگي فوج کفار هیچ طرف از اطراف شهرت نیافته بود جلو ریز برسر بهادر پور که یک و نیم کروهي برهانپور از پورهای معمور پر از مال واقع شده و صرافان و تجاران

صاحب لکوک درانجا مي‌بودند و از جواهر و زروافر و اقسام جنس
هفت اقلیم ومال بیشمار همه بنادر لکها در هر دکان موجود بود تاخت
آوردند وچنان بی خبر رسیده اطراف بهادرپوره و هفده پورهٔ نامي دیگر شهر
را که برون حصار شهر پناه واقع شده بودند احاطه نمودند خصوص بر
بهادرپوره چنان غافل تاخت آوردند و چنان بیخبر رسیدند که احدي
دام و درمي از مال و متنفسي از اطفال و عیال و ناموس بیرون
نتوانست برد و کاکر خان و مردم شهر وقتي خبردار گشتند که دود
شعلهاي آتش سوختن پور هاي مذکور بآسمان رسیده بود و
نائب صوبه که در خود طاقت برآمدن و مقابله نمودن نیافت
محصور گردید و باستحکام دروازها و برج و باره پرداخت و مثل
حسن پوره و شاه گنج و شاه جهان پوره و خرم پوره و نواب پوره و
غیره هفده پورهٔ نامي دیگر را که پر از مال متصل حصار شهرپناه
بودند و حکم وسط شهر داشتند ودرهر پوره لکها زر نقد صرافان و تجار
مشهور موجود بود فروگرفته دست بغارت و سوختن پور جات
کشادند بعضي شرفاي صاحب غیرت ناموس خود را زیر تیغ آورده
خود نیز جنگ نموده بدرجهٔ شهادت رسیدند و بسیاري تن برضا و
قضاي آلهي در دادند و جمعي که متصل حصار و دروازهٔ شهرپناه
بودند دست عیال و اطفال خود گرفته به بي ستري تمام خود را
دران آشوب قیامت اندرون چار دیوار شهر رسانیدند و تا سه روز
پورجات مذکور را بخاطر جمعي بتاخت و تاراج آوردند و مبلغهاي
خطیر که زیر زمین از مدتها مدفون بود و بسیار جا بوده که
صاحب خانه هم خبر نداشتند بدست کفار فجار افتاد و زینها ساخته

آورده مکرر بقصد یورش نمودن و بالای حصار شهر پناه برآمدن حملها نمودند چون جمعي از منصبداران بر سر مورچال و دروازها و برج و باره داد جلادت داده بدفع شر آن بد سگالان کوشیدند اندرون شهرپناه نتوانستند در آمد و سوای زر سرخ و سفید و طلا و نقرهٔ غیر مسکوک و زیور مرصع و اقمشهٔ بیش قیمت که در فراهم آوردن و برداشتن آن از مال دیگر مستغني گردیده متصرف نشدند از اقسام ظروف برنجي و مسي و چیني آلات و پل سیاه و کرانه مثل قرنفل و فلفل و فوفل و دارچیني و چوبچینی و رخت مستعمل که ابتداءً بتاراج فراهم آورده بودند آخر قابل برداشتن ندانسته انداخته رفتند و بعد از آواره شدن آنها آنقدر زر در رستهای بازار افتاده بود و سوزانده بودند که با حاطهٔ تحریر راست نمي آید بعده که از زباني جاسوسان خبر انتشار فوج غنیم لئیم سمت برهانپور در نواح خجسته بنیاد بخان جهان بهادر کوکلتاش رسید اگرچه ابتداءً بلا توقف سوار شده سه چهار روزه راه را در یک شب و روز بطریق ایلغار طی نموده خود را به کتل فردا پور سي و دو کروهي رساند اما درآنجا بسبب عبور لشکر و آرام چهار یا سه چهار پهر توقف واقع شد و بقول مشهور جمعي که سوی ظن در حق خان جهان بهادر موافق رویهٔ عالم داشتند وکیل سنبها رجوع آورده مبلغ خطیر گذرانیده التماس نمود که چهار پنج پاس درآنجا درنگ واقع شود و ازانکه تحقیق بود که غنیم بعد از هزیمت از برهانپور بسبب گران باري و شهرت تعاقب خان جهان بهادر بقلعهای نامي دور دست خود را نمیتوان رساند ناچار راه قلعهٔ سالیر تعلقهٔ بگلانه که نسبت بهمه قلعها نزدیک و در تصرف آنها بود از راه پرگنهٔ مصطفی

آباد عرف چوپره اختیار نمود درینصورت لازم بود که خان جهان
بهادر از فرداپور بلا توقف طرف دست چپ مائل راه دهرنگانو
و چوپره پیش کرده سدراه کفار گردد بالتماس وکیل غنیم لئیم خلاف
رای سلیم براه راست عیدل آباد روانه شد و غنیم از رسیدن این خبر
فرصت را غنیمت دانسته هرچه از نقد و جنس و طلا و نقره آلات
واقمشه توانست برداشت و جمعي از اسیران با خود گرفته تا
رسیدن خان جهان بهادر ببرهانپور از راه چوپره بطریق ایلغار در
چهار پنج روز بقلعهٔ سالیر رسید - فضلا و شرفا و مشایخ برهانپور محضر
مشتمل بر غلبه و تسلط کفار و برباد رفتن مال و ناموس مسلمانان و
آینده ترک نماز جمعه نمودن مع عرضه داشت بحضور فرستادند
بعد عرض فرمان اعتراض آمیز مشتمل بر اشارهٔ آنکه ماخود بدولت
برای تنبیه کفار دکن متوجه آن طرف میشویم بنام خان جهان بهادر
صادر فرمودند ومغضوب ساخته هرچه طومار تجویز منصب و
اضافه که دران سال خان جهان بهادر ارسال حضور نموده بود برخلاف
دستور سابق یک قلم نامنظور فرمودند و نظر برفساد دکن و فرار
پادشاهزاده محمد اکبر حکم پیشخانه برآوردن طرف برهانپور نمودند ٭

ذکر سوانح سال بیست و چهارم از جلوس عالمگیر
پادشاه مطابق سنه هزار و نود یک هجري

پادشاه زاده محمد اکبر بعد هزیمت نمودن و فرار اختیار کردن که
سوای سه صد چهار صد سوار از مردم قدیم و راجپوتیه دیگر فوج
و جمعیت با او نمانده از جملهٔ مردم اعیان قدیم الخدمت میر
ضیاء الدین شجاعي با دو سه مردم نامي دیگر رفاقت او اختیار

نمود و همه مال و اسباب تجمل و خزانه و توپخانه بعد غارت رفتن آنچه مانده مع یک پسر خورد سال بنام نیکو سیر و با دو دختر بتصرف پادشاه درآمد و یک پسر که بحد تمیز رسیده بود بدست راجپوتیه ماند که با خود بردند و محمد اکبر سراسیمهٔ کار و بار خود گردیده نمیدانست که کجا رود و چه چاره سازد گاه بارادهٔ شاهجهان آباد و لاهور راه اجمیر پیش نهاد همت می ساخت و گاه بقصد ایران عنان اختیار از دست میداد هرطرف که میرفت فوجداران و زمینداران اطراف بموجب رسیدن حکم پادشاه سد راه می گردیدند و پادشاهزاده محمد معظم مامور گردید که بتعاقب محمد اکبر بپردازد اما بروایت مشهور پادشاهزاده محمد معظم برای تعاقب او اغماض بکار برده عنان کشیده طی مسافت مینمود تا آنکه محمد اکبر راه شارع لاهور و ملتان را گذاشته برهنمائی زمینداران از راه دشوار گذار و جبال سمت دکن مرحله پیما گردید و از معبر های تعلقهٔ گذر اکبرپور بتقارت همت کرده نزدیک سرحد راجه موهن سنگه که در تعلقهٔ میر مصری مصرر سوانح بود عبور نمود بعده که بسرحد تعلقهٔ میر نورالله بسر مادر میران قلعه‌دار تهالیز رسید ازانکه مکرر فرمان و احکام بنام خان جهان بهادر صوبه‌دار دکن و همه فوجداران باین مضمون رسیده بود که اکبر ابتر هرطرف که سر برآرد سدراه او گردیده تا ممکن زنده دستگیر نمایند و الا بقتل رسانند خان جهان بهادر بموجب حکم بقصد دستگیر ساختن محمد اکبر بطریق ایلغار تعاقب نموده بتقارت چهارده پانزده کروه خود را رساند اما بعد نزدیک رسیدن برای دستگیر نمودن اغماض

نمود و باین معنی از عرضه داشت میر نورالله که در چنین مقدمات بی محابا بود بعرض رسید و فرمان اعتراض امیز در ین ماده و احکام تهدیه آمیز بر تمام اخبار نویسان صادر گردید بعده که محمد اکبر بسرحد بکلانه تعلقهٔ راجه دیبی سنگه بندیله قلعه‌دار و فوجدار ملهیر رسید راجه دیبی سنگه فوج خود را برای سد راه گردیدن و دستگیر نمودن محمد اکبر تعین نمود اما فوج وقتی رسید که محمد اکبر ازسرحد بکلانه گذشته بود و چند نفر راجپوت که عقب مانده بودند آنها را مردم راجه بدلاسا وزبان خوش مجبور و رام ساخته نزد دیبی سنگه آوردند و در همان حالت که راجه از راجپوتیه احوال محمد اکبر استفسار می نمود چند سوار دیگر راجه نیمه آستین خون آلود محمد اکبر را که بسبب حدت هوا از بدن برآورده پردوش یکی از چیلهای خود انداخته بود و از مردم آن راجه چند سوار برسر آن چیله رسیده او را زخمی ساخته بودند آوردند تا تحقیق این معنی شود بگمان آنکه شاید ضرر جانی بمحمد اکبر رسانده اند راجه متوهم گشته بر سواران بیدماغی زیاده نمود القصه بعده که محمد اکبر از سرحد فرنگیان در پناه کوهها بکلانه بتشویش تمام گذشته مبلغ بجماعهٔ کوه نشینان رعایت نموده برهبری آنها بسرحد راهیری تعلقهٔ سنبهای مردود رسید سنبها استقبال نموده بمکان حاکم نشین خود که ازپای قلعهٔ راهیری سه کروه مسافت دارد فرود آورده وجه خرچ برای او مقرر نمود باقی ذکر محمد اکبر برمحل بزبان قلم خواهد داد ؛

((ذکر سوانح سال بیست و پنجم از جلوس عالمگیر بادشاه غازي مطابق هزار و نود و دو هجري

بعد عید فطر در سال بیست و پنجم جلوس حضرت خلد مکان بقصد تنبیه کفار دکن بشهرت تعاقب محمد اکبر متوجه دکن شدند و همه جا داد دهان و شکار کنان که پادشاه زادها در رکاب بودند از گذر اکبر پور عبور نموده چهاردهم شهر ذیقعده سنه مذکور داخل دارالسرور برهانپور شده در دولت خانهٔ قلعهٔ ارک نزول فرمودند خان جهان بهادر صوبه‌دار و امین خان دیوان چهار صوبهٔ دکن یادیگر فوجداران عمده و متصدیان با نام و نشان بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردیدند و اکثر از نوکران نامي بیجاپور و قطب شاهي و مرهٹهاي صاحب فوج رو بدرگاه پادشاه جهان پناه آورده سعادت اندوز ملازمت گردیده کامیاب عطاي خلعت و منصب واسپ و نیل و جواهر میگردیدند ازانکه کفار بلده و پرگنات در اداي جزیه بسیار بسختي با منصوب کردهٔ پادشاهي پیش مي آمدند و هیچ پرگنه نبود که رعایا بامداد فوجداران و مقدمان سرکش جنگ و هنگامهٔ فساد ننمایند میر عبد الکریم را که ضابط و استادزادهٔ پادشاه میشد و بحلیهٔ فضیلت و دیانت آراسته‌بود بخدمت امانت و تحصیل جزیهٔ بلدهٔ برهانپور مامور فرمودند و مصالح سوار و پیادهٔ همراه دادند و بکوتوال حکم صادر شد که هرکه در اداي جزیه تکاهل پیش آرد بسزا رساند- در سرائي که متصل قلعهٔ ارک و چوک واقع است و دران مطالبه داران سرکار محبوس مي بودند و تکور پادشاهي پخته میشد آتش گرفت و از چند کلهٔ بارود که دران سرا بود مسقف خانه پریده

و آدم بسیار سوختند درین ضمن بعرض پادشاه رسید که در ته خانهٔ
که زیر خوابگاه پادشاه واقع شده می کلهٔ باروت است بعده که
بتحقیق آن پرداختند ظاهر شد که از مدت ابتدای جلوس که
پادشاه متوجه دار الخلافت گردیده بودند کلهای باروت را متصدیان
توپخانه و قلعهٔ ارک درانجا گذاشته بودند درین مدت ازانجا بر
نیاورده بودند بعد عرض همه متصدیان توپخانه و قلعهٔ ارک پای
اعتراض آمدند و داروغهٔ توپخانه و قلعه‌دار و داروغهٔ عمارت و مشرف کار
خانجات و غیره هفت هشت نفر را منصب کم نموده فرمودند که اگر
جهانگیر پادشاه می بود همه متصدیان را در همین کلهای باروت
می پراند آری از وسعت خلق و دینداری که حضرت خلد مکان
اختیار نموده بودند کمال اعتراض او کمی نمودن منصب بود که آنهم
در اندک مدت بکارسازی و شفاعت بخشیان عظام بحال می شدند -
سه چهار ماه در دار السرور برهانپور بسرور و کامرانی بسر برده متوجه
خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیدند میر عبدالکریم امین جزیه بعرض
رساند که جزیهٔ تمام بلدهٔ برهانپور سال گذشته بیست و شش هزار
روپیه داخل خزانهٔ سرکار گشته خانه زاد در مدت سه ماه از
پورجات نصف بلده یک لک و هشت هزار روپیه عائد سرکار ساخته
الحال امیدوار است که در رکاب همراه باشد و خدمت جزیه
بدیگری مقرر شود بعد عطای اضافه و آفرین باد فرمودند خدمت
جزیه بحال نائب خود گذاشته همراه باشد - مابین راه بعرض رسید
که دلیر خان که از شجاعان کار طلب و افغانان صاحب غیرت با نام
و نشان بود بغتةً بدون عارضهٔ بدنی ودیعت حیات نمود و درعوام

شهرت یافت که چون اعظم شاه خفیه رفت شب بدیدن دلیرخان
رفته بود و بهادر شاه اطلاع یافته بعرض رسانده او خودرا مسموم ساخت
و بعد داخل شدن خجسته بنیاد پادشاه زادهٔ محمد معظم را
برای تسخیر قلعجات و تنبیه کفار رام درهٔ و پادشاه زاده
محمد اعظم را برای تسخیر سایر متصل قلعهٔ ملهیر سرکار بگلانه
که از چهل سال در تصرف غنیم لئیم در آمده بود چنانچه بذکر
در آمده مرخص فرمودند - پادشاه زاده محمد معظم که برای
رفتن طرف رام درهٔ کوکن مامور گردیده بود ملک آباد کردهٔ کفار
را همه جا تاخت و تاراج کنان داخل درهای قلب و کوههای
سر بفلک کشیدهٔ پر از اشجار خاردار و جنگلهای دشوار گذار گردید
و کفار بسیار زیر تیغ آمدند و دران سفر از خواجه ابو المکارم که از
نمک پروردهای قدیم پادشاه زاده بود و آخر مخاطب بجان نثار
خان شد و دیگر بندهای پادشاهی تردد های نمایان و کفار کشي
زیاده بظهور آمد اما ازانکه دران ملک سوای جنس ارزن و کارس
و کودون که برای مسافر و مردم ملک دیگر اثر سمیت ازان ظاهر
میشود و نارجیل و فوفل بهم نمي رسد و باسپ و شتر اصلا آب و هوای
آنجا راست نمی آید آدم بسیار و چهارپای بیشمار هلاک و تلف شدند
و از بي اسپي کار بجائی رسید که در طویلهٔ خاص پادشاه زاده اسپ
قابل سواري نماند و مردم لشکر بیشتر پیاده شدند و از نرسیدن رسدکه
کفار از هر چهار طرف سرراه را گرفته بودند عرصهٔ زندگاني بر لشکر
بمرتبهٔ تنگ گشت که توقف پادشاه زاده دران سرزمین دشوار گردیده
بعده که بعرض حضرت خلدمکان رسید فرمان طلب حضور صادر شد *

ذکر سوانح سال بیست وششم از جلوس عالمگیر
پادشاه مطابق هزار و نود و سه هجری

پادشاهزاده محمد اعظم که برای تسخیر قلعهٔ سالیر مامور گردیده بود اگرچه قلعهٔ سالیر نه آن چنان قلعه ایست که آن را محاصره میتوان نمود و اطراف آنقدر غار های عظیم متصل دریای شور دارد که اگر لکها سوار در اطراف آن کوه سر بفلک کشیده بمحاصره پردازند کاری نتوانند ساخت اما نیکنام خان نام قلعه‌دار ملهیر و فوجدار سرکار بکلانه که دران ضلع بندوبست خوب داشت و مابین قلعهٔ ملهیر و سالیر زیاده از شش کروه فاصله نداشت قبل از انتشار خبر تعین شدن پادشاهزاده محمد اعظم قلعه‌دار غنیم را که در سالیر بود بنامه و پیغامهای التیام آمیز و فرستادن تحف و هدایای محبت انگیز بخود رام و مستمال ساخته مبلغ کلی از نقد و جنس رسانده قول فرمان عطای منصب چهار هزاری برای او طلبیده باوجود رسیدن محمد اعظم شاه نزدیک قلعه چنان تردد نموده که کار بمحاصرهٔ محمد اعظم نکشید و قلعه بلا تردد تیغ و سنان بتسخیر و تصرف مردم پادشاهی درآمد - اگرچه این معنی خلاف مرضی پادشاهزاده بوقوع آمد و شکوهٔ زیادهٔ نیکنام خان بانواع تمهید بحضور نوشت اما ازانکه تردد وسعی نیکنام خان موافق مرضی حضرت خلدمکان بود و کار بجنگ و آدم کشی منجر نگردیده شکوه بسفارش منجر گردید - چون در ایامیکه صاحبقران ثانی شاه جهان بادشاه دفعهٔ ثانی بدکن رسیده برای تسخیر قلعجات طرف گلشن آباد و کوکن نظام الملکی افواج تعین نموده بودند اول بار قلعهٔ رام سیج

که نسبت بقلعهای سر بفلک کشیده دیگر کوهی ست مختصر قلب که اصلا توپ نداشت باندک تردد بتسخیر و تصرف بندهای پادشاهی درآمده بود و از شکون زود بتسخیر درآمدن قلعهای نامی دیگر نیز بلا امتداد ایام محاصره بتصرف درآمده بودند این دفعه نیز حضرت خلدمکان بقیاس عهد شاه جهان اول بار فوج بسرداری شهاب الدین خان برای تسخیر قلعهٔ رامسیج تعین فرمودند و از شهاب‌الدین خان آنچه شرط سعي در محاصره نمودن و کندن نقب و دواندن مورچال و بالا بردن دمدمه و یورش بود بظهور آمد اما چون قلعه‌دار رامسیج از جملهٔ مرهتهای آزموده کار و تجربه دیدهٔ روزگار بود درمقابل خبرداری وتلاش او تردد افواج بادشاهی بجائي نرسیده - محرر سوانح از جملهٔ متعینهٔ آن فوج بود چون دران قلعه‌توپ آهني نبود و چرم بسیار موجود داشت از چوب توپ ساخته چرم گرفته بر وقت قابوآتش‌میداد که‌کار ده توپ ازان بظهور می آمد بعده پادشاه بتقاضای مصلحت شهاب‌الدین خان را بحضور طلبیده خان جهان بهادر کوکلتاش را برای تسخیر آن قلعه تعین فرمودند از خان جهان بهادر نیز آنچه شرط سردارپی و تردد در ایام محاصره بفعل آمده اگر بشرح و بسط بر نگارد باغراق منجر می گردد اما کاری ساخته نشد یک روز خان جهان بهادر کوکلتاش وقت شب فرمود که یکطرف قلعه بشهرت یورش مردم توپ خانه با مصالح آتش بار و جمعي از مردم توپخانه و بسیاری از عمله و نعلهٔ بازار باغلوي عام شورش تمام نمایند تا مردم قلعه آن طرف هجوم آرنده همان طرف شرط قلعه‌داري و احتیاطي که باید بظهور آرند و از

سمت دیگر سراغ جسته صد دو صد نفر از جوانان سرباز و تهمتنان فلکتاز که در فن قلعه گیري خشت بر منارة می بستند و در قلعه کشائي یدبیضا داشتند خفیه بدون شور و شر و مصالح یورش و روشنائي اصلا همراه نداشته مار صفت بمدد کمند و انواع تدبیر بالا برآیند و قلعه‌دار ازین تمهید خان جهان بهادر خبر یافته مقرر نموده بود که در مقابل هنگامه و شورش هجوم یورش لشکر و مردم بازاري قلعه باجمعي از تهور پیشگان با نفیري ونقارة و فریاد و غوغا در دفعیه می کوشیدند و درانداختن سنگهای کلان و چپر های آتش‌زده و لحافهای کهنهٔ چرب نمودهٔ نیم سوخته تقصیر نمي نمودند و از طرف دیگر یورش خفیه که خان جهان بهادر مقرر کرده بود قلعه‌دار چند نفر جانباز تهور پیشه را با چنگهای آهني بی هنگامهٔ شور و شر که صدا و ندای آدم بر نمی خاست نشانده انتظار مهمانهای ناخوانده میکشیدند همینکه اول بار دو نفر بالا برآمده سر ازان مکان برآوردند جوانان قلعه ازان چنگهای آدم ربا چندان بر سر و صورت آنها نواختند که پوست سر را مع چشمها از کاسهٔ سر آنها برآوردند بصدمهٔ پیاپي از راهي که بدشواري تمام باختیار خود آمده بودند سر و دست و پا باخته غلطان همراه دیگران که از عقب می آمدند بپایین رسیدند - بعده روزي یکي از سائس طویلهٔ خان جهان بهادر التماس نمود که من در فن تسخیر جن دست تمام دارم یک مار طلا بوزن صد توله ساخته بدست من داده مرا پیش آهنگ یورش نمایند امید تمام است که بمدد جنیان تا دروازهٔ قلعه بند نشوم خان جهان بهادر فرمود مطابق گفتهٔ او بعمل

آورده یورش نمودند نصف راه طی ننموده بودند که گوله از ریسمان سن چنان بر سینهٔ او رسید که اورا از دست او پرید و خود او غلطک زنان تاپایین بنه نگردید حاصل کلام بعد تردد بسیار که کاری نتوانستند ساخت خان جهان بهادر نیز بموجب حکم ازانجا برخاست - روز کوچ فرمود که چوبها که برای مصالح مرحله بستن بخرچ مبلغ کلي در زمین سنگ لاخ فرو برده بودند آتش زنند مردم قلعه بشوخي تمام بر کنگرهای اطراف جمع آمده به طبل و نقاره حرفهای ناگفتني بزبان آوردند - بعده قاسم خان کرماني که در سپه سالاري و کار طلبي شهرت تمام داشت بدین خدمت مامور گردید ازو نیز تردد نمایان بظهور آمده اما کاري ساخته نشد آخر پادشاه تسخیر آن قلعه را موقوف بر وقت داشته قاسم خان را بر خدمت دیگر مامور فرمودند بعده که سنجهای نابکار قلعهدار رام سیج را بفرستادن خلعت زکراهٔ مرصع و مبلغ نقد بر قلعهداران دیگر امتیاز داده ازان قلعه تغیر نموده بر یکی از قلعهای نامي دیگر مقرر فرمود نیک نام خان قلعهدار طاهر معروف عبدالکریم نام که یکی از زمینداران اطراف رام سیج بود ساخته از قلعهدار جدید آن قلعه را بتصرف و تسخیر پادشاهي درآورد •

الحال بذکر رفتن محمد اکبر بایران می پردازد - بعده که محمد اکبر براهبري رفته مهمان سنبهای جهنمی گردید اولا ازان مردود سلوک و مدارات موافق شان پادشاه زاده بظهور نمی آمد و برای مردمي که همراه محمد اکبر بودند خرچ هم برفاه نمی رسید و تصدیع میکشیدند روزی قاضي آنجا بحضور محمد

اکبر از راه بیوقوفي و خوش‌آمد بیجا بسنبها میگفت که دشمنان مهاراج پایمال شوند محمد اکبر شنیده بر آشفته قاضي را بحماقت مخاطب ساخت و بسنبها نیز گفت که بحضور ماچنین کلمات لغو گفتن و شنیدن از شما بدنما است و دیگر خبر تعین فوج بسرداري اعتقاد خان خلف الصدق جمدة الملک اسدخان براي تسخیر قلعهٔ راهیري نیز شهرت یافت لهذا محمد اکبر مصلحت درین دانست که خود را بهر وجه بایران برساند و دو جهاز خرد ترتیب داده ذخیرهٔ چهل روزه‌درجهاز موجودکرده خواست روانه شود ابتداءً سیدي یاقوت خان حبشي که دران اطراف دریا کوس اناالملکي میزد بملاحظهٔ توهم پادشاه خواست چند جهاز جنگي براي گرفتن همراه پادشاه‌زاده مهیا سازد و آخر اغماض نمود و محمد اکبر با زاد و راحلهٔ توکل همراه ضیاءالدین محمد شجاعي و چهل و پنجاه نفر معتمد دیگر جهاز را سفري‌نمود و در راه برجهاز محمد اکبر تفرقه وحادثات عظیم روداد که بشرح و تفصیل آن نمی‌پردازد - آخر جهاز از ناموافقت ایام بجزیرهٔ توابع امام مسقط افتاد ومسقطیان پادشاه‌زاده‌راگرفتار کرده نزد امام مسقط بردند امام مسقط که بجاي زمینداران عمده و حاکم مستقل توابع قلمرو ایران است بحسب ظاهر در مهمانداري با پادشاه‌زاده با دارو مدار پیش آمده بطریق نظربند نگاهداشته بجلدي تمام بخدمت حضرت خلدمکان عرضه داشت نمود دران درج کرده که اگر دو لک روپیه نقد و سند معافي عشور آنچه جنس مسقط ببندر سورت بالاي جهازات میرود همراه یکي از بنده هاي پادشاهي بفرستند محمد اکبررا حوالهٔ او نموده روانهٔ حضور نمائیم بعده که بعرض

خلد مکان رسید حکم بنام متصدیان بندرسورت صادر گردید که موافق التماس امام مسقط بعمل آرد متصدی سورت حاجی فاضل نام را که از سلسلهٔ ناخدایان جهازات بادشاهی و خانه‌زادان موروثی بادشاهی باهمه زبان آشنا بود برای فرستادن مسقط و آوردن محمد اکبر مقرر نمود - درین ضمن خبر رسید که بعده که خبر مقید گردیدن محمد اکبر در مسقط وارادهٔ ناصواب امام آنجا بفرمان روای ایران رسید پیاپی احکام تهدید آمیز برای روانه نمودن محمد اکبر بامام مسقط باین مضمون رسید که مهمان مارا باهتمام تمام زود روانه نماید والا فوج هامون گرد دریا نورد برای پایمال ساختن آن دیار رسیده داند وحکم پیشخانه بیرون زدن وتعین فوج نمودن بر امام مسقط فرمود و امام مسقط ناچار بادشاهزاده محمد اکبر را حوالهٔ مردم شاه سلیمان باعزاز تمام نمود - آنچه در ایران بمحمد اکبر گذشته اگرچه بروایت مختلف مسموع گردیده اما آنچه از زبانی محمد هاشم تبریزی که بخشی و واقعه نگار برهانپور بود و خواهرزادهٔ محمد ابراهیم مستوفی الممالک ایران که برای آوردن محمد اکبر مهماندار مقرر شده بود گفته می شد محرر سوانح شنیده بزبان قلم میدهد - بعده که خبر رسیدن محمد اکبر به بندر تعلقهٔ ایران بشاه سلیمان رسید محمد ابراهیم را باسرانجام مهمانداری تعین فرمود و مصور چالک دست مانی نژاد همراه داده حکم نمود که اول تصویر محمد اکبر را بلا شهرت چنان بر صفحهٔ مرقع نگاشته برای اصفهان نماید که همراهان محمد اکبر بلکه مردم شاه نیز خبر نیابند و برای تقدیم ضیافت و سرانجام مایحتاج ضروری و آنچه مرغوب طبع بادشاهزاده و همراهان

او باشد بخصوص برای بهم رساندن و مهیا ساختن آنچه پادشاه‌زاده در هندوستان بدان خو پذیر بود مثل پان و انبه و انناس و دیگر ماکولات و ملبوسات و خوشبوئی که درهندوستان بهم میرسد تاکید زیاده فرمود بعد ازان که محمد اکبر سه کروهی اصفهان رسید در باغ پادشاهی فرود آوردند و شاه سلیمان خود تا باغ استقبال فرمود محمد اکبر تا دروازهٔ باغ رفته با پنج قطعه الماس و یاقوت بیش بها با شاه ملاقات نموده گفت که اگرچه نزد بزرگان ایران غیر متعارف است که نذر و هدیه در دست گرفته با بزرگان ملاقات و ملازمت نمایند اما درهندوستان دست خالی بخدمت مربی آمدن ترک ادب ست شاه باظهار شفقت تمام خیر مقدم گویان شعری از اشعار حافظ مشتمل بر شکر قدوم مهمان خوانده دانهای جواهر را ازروی شفقت و اظهار اخلاص بر داشته در دستار خود گذاشت و محمد اکبر هم شعری از شعرهای حافظ در جواب شاه خواند و بعد از خوراندن حاضری هردو بر اسپ سوار شده بالای پاینداز که از زربفت و مخمل کار کاشان و چهینت بندری تا مکان فرود آمدن محمد اکبر انداخته بودند باهم گپ زنان روانه شدند - نقل می نمود که چون شاه بر اسپی که سوار بود بسیار هموار راه میرفت و اسپ پادشاه‌زاده شوخی و جلدی می نمود و چابک سوار محمد اکبر چنان اسپ دیگر بجلدی رسانده و محمد اکبر هم بچابکی تمام چنین خود را بر پشت آن اسپ رسانده تبدیل سواری نمود که ناظران در تعجب مانده آفرین گفتند - بعده که بشهر رسیدند شاه از مکانی که راه مهمان خانهٔ محمد اکبر جدا می شد جلوی اسپ کشیده باحترام تمام بمکانی که برای فرود آمدن

او مقرر ساخته بود مرخص نموده گفت که فردا تا من بدیدن شما نیایم شما از جای خود حرکت نخواهید نمود و باز روز دیگر شاه بدیدن پادشاهزاده رفته لختی نشسته کلمات دلبری و دلداری بمیان آورده محمد اکبر را همراه گرفته بخانهٔ خود آورد و هر روز ضیافتهای رنگین و مجلسهای نوآئین می نمود چون فصل و ایام خزان بود که در ایران چهل روز در ماه اشجار صحرا و باغات برای تبدیل لباس همه برهنه از برگ می شوند محمد اکبر را بباغ خود برده ضیافت نموده فرمود که بجای شگوفه و میوه از مروارید ریزه و کلان آبدار همه درختان ثمردار را آئین بندی نمایند بعده که پادشاهزاده محمد اکبر بباغ تشریف برده آن وفور مروارید را تماشا و ملاحظه کرد روبشاه نموده گفت چون دریاهای مروارید خیز بتصرف ملازمان شماست تمام اشجار باغ از مروارید آبدار شگوفه کرده و ثمربار آورده اما در جواهر خانهٔ هندوستان نیز آنقدر جواهر فراهم آمده که اگر خواهند از الوان جواهر آئین بندی باغ می توانند نمود - روزی از بنادر تعلقهٔ شاه خبر آوردند که فرخنده اختر نام پسر از هندوستان رسیده و شاه از شنیدن آن بپادشاه زاده پیغام فرستاد که آمدن پسر شما مبارکباد میخواهم مهمانداری برای آوردن او تعین نمایم شما هم خط به پسر خود بنویسید پادشاهزاده محمد اکبر جواب داد که پسرهای من که در هندوستان گذاشته آمده بودم جد آنها نزد خود طلبیده پسر دیگر ندارم که آمده باشد باز پادشاه هرچند در فرستادن مهماندار باعزاز طلبیدن مبالغه نمود محمد اکبر در منع آن سماجت و انکار زیاده بکار برده بآن جوان پیغام داد که نشان پسر من

داري بنویس او در جواب گفت بعده که رو برو شوم نشان پسري و پدري را خاطر نشان خواهم نمود محمد اکبر در انکار پسر بودن او مبالغه از حد گذرانید تا آنکه آن جوان از غصهٔ عدم قبول محمداکبر ریسمان را بحلق خود کشید منصوبان شاه خبر یافته ریسمان از حلق او بر آوردند و شاه روز مرهٔ برای او مقرر کرد اما محمد اکبر بقبول پسری او تن نداد - بعده‌که‌تکلیف امداد برای آمدن هندوستان بمیان آورد شاه جواب داد که تا حیات پدر شما مهمان عزیز مائید بعده که شمارا کار به برادران افتد هرچه توانیم در امداد خواهم کوشید بعد چند گاه که سلیمان شاه ودیعت حیات نمود و سلطان حسین قائم مقام او گردید در تیمار داري و مهمان نوازي پادشاهزاده نسبت بسابق زیاده کوشید - روزي پادشاهزاده بدستاویز نوشتهٔ جمدة‌الملک اسد خان شهرت واقعهٔ حضرت خلدمکاني داده تکلیف امداد فوج و خرچ بمیان آورد شاه حسین درجواب گفت که واقعه نگاران خفیهٔ ما در تهته و بنادرهندوستان هستندکه اخبار ضروری را مي نویسند بعد رسیدن خبرواقعي آنچه از ما خدمت بیاید خودرا معاف نخواهم داشت بعده‌که خبرخلاف برآمد پادشاهزاده خجالت زیاده‌کشیدو درعزت و آبروي او تفاوت بسیار راه یافت آخرتکلیف این معني بمیان‌آورد که هوای سرزمین عراق بمزاج من نمیسازد مرا مرخص سازند که در توابع گرم سیر سرحد خراسان‌که نزدیک سرزمین هندوستان است رفته بنشینم و بحکام آنجا بنویسند که بروقت مدد فوج و رفاقت سرداران فوج بمن نمایند بعده وجه خرچ در ماهه برای پادشاه زاده مقرر کرده بر محصول توابع هرات تنخواه

نموده حکم نوشتند که هرگاه پادشاهزاده محمداکبر را با برادران سرکار پیکار اتفاق افتد پانزده هزار سوار از نوکران سرکار و مددگار مقرری رعیتی همراه نماید - بعده پادشاهزاده در توابع گرم سیر خراسان رفته بخوشي و ناخوشي اوقات بسر می برد تا آنکه در آرزوی سلطنت هندوستان در اواخر عهد حضرت خلدمکان ازین تنگنا سرای فانی بروضهٔ جاودانی شتافت ● ● بیت ●

نزاع برسر دنیای دون مکن درویش ● که مرخضر ونماند و نه ملک اسکندر

ذکر سال بیست و هفتم از جلوس عالمگیر بادشاه

مطابق سنه هزار و نود و چهار هجری ●

اگرچه محرر اوراق را بر سوانح این دو سه سال کمتر اطلاع حاصل شده که قابل تحریر داند و از جای دیگر نیز مسودهٔ تسطیر احوال این ایام بنظر نیامده که بر اعتماد آن بلطف توان نمود اما آنچه از زبان راویان ثقه مسموع گردیده و بسبب تعیناث بودن برادری غفران پناه محمد مراد خان که از تربیت یافتهای حضور بود و بر اقوال او اعتماد کلی داشت و خود در سفر راه دره و حوالیت حیدرآباد مشاهده نموده بعد تحقیق اختلاف امور از بیش و کم بزبان قلم می دهد اگر از روی نسخه و زبان زدی دیگر تفاوت کم و زیاد بگوش مطالعه کنندگان دقیقه سنج درآید معاف میمایند ●

بعده که در اوائل سنه بیست و هفت از احمد نگر پادشاهزاده محمد معظم را برای تسخیر ملعیات طرف رام دره که در تصرف منصوبان سنبهای جهنمی نابکار بود و آن طرفها هرگز فوج پادشاهی را اتفاق عبور نیفتاده بود برای تنبیه مفسدان آن

ضلع مرخص فرمودند و آتش خان داروغهٔ توپخانه را با لطیف شاه دکنی که مخاطب بسرفراز خان گردانده بودند و اخلاص خان برادر بهلول خان و ناکو نام که از مرهتهای نام آور و واقف کار آن طرف بود و خواجه مکارم که اصل از نوکران پیش آورده های پادشاهزاده معظم بود و درهمان ایام اورا بمنصب نهصدی سرفرازی داده مخاطب بجان نثار خان ساخته بودند اگرچه کم منصب بود اما درمنصوبه بازی و رای سلیم و شجاعت منظور نظر بادشاه گردیده بود همراه داده طومار فوج بندی بیست هزار سوار درست نموده سعادت خان عرف محمد مراد را که بخدمت واقعه نگاری کل دکن سرفرازی داشت واقعه نگاری فوج پادشاهزاده را نیز ضمیمهٔ آن ساخته همه را از عطای انعام اسپ وفیل و خلعت و اضافه سرفرازی بخشیدند - مابین راه از پیش آمدن فوجهای مقاهیر و درهای تنگ جنگهای عظیم با هراول پادشاه زاده روداد بعده که جمعی از مردم پادشاهی بکار آمدند مقهوران به تنبیه رسیده فرار اختیار نمودند چون بموضع سانپ گانون که قلعهٔ قلب آسمان شکوه داشت رسیدند حکم محاصره نمودند و از سرداران قلعه کشا ترددات نمایان و شرط جانفشانی بظهور آمد و جان نثار خان و دو سه امیر نامی دیگر زخم برداشتند آخر در ایام معدود مفتوح گردید - بعده که داخل ملک رامدره گردیدند چون درهٔ بسیار قلب بود و هوای آنجا بلشکر موافقت ننمود و کافران از هرطرف هجوم نموده شورش کرده راه رسد غله از هرطرف مسدود ساختند و ازانکه یک طرف دریای شور و دو طرف کوههای پر از اشجار زهردار و

مار هاي بسيار واقع شده بود لهذا غنيم کهي ميزد و چارپا و آدم کمتر بلاآفت ازکهي برميگذشت و از غذاهاي که بکار چارپا و انسان آيد سواي نارجيل و غلهٔ کودن که از خوردن آن اثر سميت ظاهر مي شد چنس غلهٔ ديگر نبود و اسپ و آدم بيشمار ضائع وتلف ميشدند و گراني و کم يابي غله بمرتبهٔ رسيد که چندگاه آرد گندم سه روپيه چهار روپيه را آثار بهم نميرسيد و از جملهٔ مردم لشکر که از چنگ اجل نجات يافته بودند با نيم جاني که داشتند زار نزار گشته هر نفسي که ميزدند از باقي عمر غنيمت مي شمردند اسپ در طويلهٔ هيچ امير نماند که بکار سواري آيد تا بسپاه ناسرد چه رسد بعده که خبر اين معروبت لشکر بعرض رسيد براي متصدي بندر سورت حکم صادر شد که هرچه تواند غله بر جهازات بار کرده بلشکر پادشاهزاده براه دريا برساند از جملهٔ جهازات غله که از بندر مذکور روانه شد غنيم خبر يافته سرايين راه که همه جا در دريا تعجبات احداث کرده آنهاست سرراه کشتيهاي ذخيره گرفته تاخت آوردند چند کشتي که از آفت تاراج مقهوران سلامت رسيد بدبار هر اميري که در لشکر بود زياده از سي چهل پاله غله نرسيد تا آنکه حکم مراجعت پادشاهزاده رسيد همه جا جنگ کنان خودرا تا احمد نگر بخدمت حضرت خلدمکان رسانيدند ٭

همينکه بحضور رسيدند ازانکه ابو الحسن مخاطب بتانا شاه فرمان رواي حيدرآباد بافعال قبيح از هيودن ملک بمادنا و آکنا که هردو کافر شديد العداوت بودند رسختي و ظلم زياده بر مسلمانان ميگذشت و نسق و فجور عنده از رواج منکرات و لهو و لعب

زیاد بعرض رسید وعلاوهٔ آن در امداد سنبهای جهنمی دارالحربی
در تاخت ملک و تسخیر قلعجات و رساندن لک هون نقد خود را
بدنام وزبان زد عالمی ساخته بود درین ضمن میرهاشم نام پسر
سید مظفر که از امرای مقرب ابوالحسن گفته می شد و ابوالحسن
باعانت او کامیاب سلطنت گشته اورا بپایی وزارت رسانده باز
بسبب عدم موافقت برهنمائی مادنا و آکنا چنانچه در ذکر
سلطنت ابوالحسن مفصل بگزارش درآمده اورا از وزارت معزول
ساخته منصب وکالت و اختیار سلطنت بآن هردوبکامر داده
بود بحضور رسیده بوسیلهٔ مقربان بارگاه بانواع نالش ترغیب
و رهنمائی مهم تسخیر حیدرآباد و خلاصی وطلب سید مظفر پدر
خود که بطریق نظربند نزد ابوالحسن بود نمود - و معا بعرض رسید که
چند پرگنهٔ سیر حاصل سرکار گلکنده و رامگیر تعلقهٔ صوبهٔ ظفر نگر
بدعوي آنکه سابق داخل ملک تلنگانه بود امرای بد عاقبت او
بتصرف خود آورده اند پادشاه کشور ستان بفکر تسخیر حیدرآباد
و استیصال ابوالحسن افتاده ابتداء خان جهان بهادر کوکلتاش را با
پسران او که هر یکی خصوص همت خان بهادر که ازیکه بهادران
کشور کشا بود با راجه رام سنگه و جمعی از امرای دیگر برای
تنبیه و تادیب منصوبان ابوالحسن و بر آوردن پرگنات
از تصرف آنها تعین فرمودند بعده پادشاهزاده محمد معظم را
با فوج گران که صفدر خان صفدر و اعتقاد خان پسر جمدة الملک
و ملتفت خان و سید عبد الله خان بارهه و جان نثار خان و دو
سه راجهٔ نامدار و دیگر جمعي از امرای رزم دیده را برعایت

عطای اضافه و اسپ و فیل و جواهر و نقاره سرافرازی بخشیده برای تسخیر ملک تلنگانه مرخص فرمودند *

و در همان ایام میرزا محمد مشرف قسطنطنه را که از تربیت یافتهای حضور و مرد زبان آور و مزاج دان حضرت خلد مکان بود نزد ابو الحسن قطب الملک مرخص فرموده پیغام نمودند که بعرض ما رسیده که نزد تو دو الماس مربع خوش قطع شفاف بوزن صد و پنجاه سرخ است آنرا با تحف دیگر که داشته باشد بقیمت در آورده منجملهٔ باقی پیشکش ارسال دارد و در خلوت ارشاد فرمودند که ما ترا برای آن پارچهٔ سنگهای ناکاره که اصلا احتیاج آن نداریم نمیفرستیم بلکه بدین شهرت برای دریافت و تحقیقات بعضی مال مقدمه که از طرف او بعرض ما رسیده می فرستیم و کنیهٔ غرض ما این ست که چون ترا از خانه زادان جان نثار و مزاج دانهای خود میدانیم میخواهیم که مثل دیگران بطمع رعایت مال مرتکب رشوی و موافق مرضی او بخوش آمد و نیرنگ بازی بلکه درشت و کلامیکه بی محابا و درشت پیش آئی که او هم باتو درشتی نماید و برای ما حجتی و دست آویزی بجهت تنبیه و استیصال او باشد و تامقدور پا او برهم زنی و اصلا رعایت ادب او در هم کلامی خلا و ملا منظور نداری - بعده که میرزا محمد رفته ابلاغ حکم نموده الماسها که بدان وزن و صفت که فرموده بودند طلب نمود ابو الحسن باظهار قسمهای شدید جواب داد که ندارم اگر میداشتم سعادت خود دانسته بدون صدور حکم بحضور ارسال مینمودم - چنانچه

سابق در عهد اعلی حضرت آنچه الماس لائق ارسال بارگاه جهان مطاع از کان برآمده بود و عبد الله قطب الملک داشت موافق حکم و بدون ورود فرمان بحضور ارسال داشته بود - و چند پارچه الماس تراشیده و نا تراشیده بیش بها مع یاقوتهای رمانی که قابل ارسال داشت حواله نمود بعده در کلمه و کلام اکثر میرزا محمد موافق ارشاد عمدا بر حرف ابو الحسن ایراد گرفته بی محابا در سوال و جواب پیش می آمد و قائل می ساخت اما روزی بتقریب بعضی مذکورات از زبان ابو الحسن بر آمد که ماهم پادشاه این الکهٔ محقر گفته می شویم میرزا محمد از راه تشنیع و توبیخ بر آشفته گفت که شمارا نمی رسد که لفظ پادشاه برخود اطلاق نمایید از استماع چنین کلمات که بسمع حضرت عالمگیر میرسد زیاده مادهٔ گرانی خاطر مبارک پادشاه می گردد - ابو الحسن در جواب گفت که میرزا محمد این اعتراض شما غلط است تا که ما پادشاه گفته نشویم حضرت عالمگیر را پادشاه پادشاهان نخواهند گفت *

محرر اوراق این مذکور را مکرر از زبان میرزا محمد که نزد خود محمد مراد خان نقل می نمود شنید میگفت که در هیچ کلمه من ایراد نگرفتم که ابو الحسن را لاجواب نساختم الا درین مذکور که ابو الحسن مرا لاجواب ساخت * القصه بعده که میرزا محمد از نزد ابو الحسن مراجعت نمود و خبر تعین افواج قاهره بسرداری پادشاه زاده محمد معظم و خان جهان بهادر کوکلتاش بابو الحسن رسید ابراهیم خان عرف حسینی بیگ را که از امرای عمدهٔ و سپه سالار حیدر آباد گفته میشد مخاطب بخلیل الله

خان ساخته با شیخ منهاج و رستم راو که از زمینداران صاحب السیف و القلم و مظهر ابو الحسن و بصر عدوی مادنا وزیر بود و دیگر امرای رزم جوی کارزار دیده با سي چهل هزار سوار در مقابل فوج پادشاهي مرخص فرمود - بعده که فوج مابین سرحد بیجاپور و حیدر آباد نزدیک هم رسیدند ازانکه پادشاه زاده محمد معظم نمي خواست که تا مقدور کار بجنگ کشد بخلیل الله خان پیغام نمود که اگر ابوالحسن باظهار ندامت و التماس عفوتقصیر پیش آمده دست اختیار مادنا و آکنا را از امور ملکي کوتاه نموده مقید سازد دویم آنکه پرگنات میرم و ملکیر وغیره که بغصب از تصرف بندهای پادشاهي بدعوي بیجا بر آورده دست ازان برداشته باز حوالهٔ منصوبان پادشاهي نماید دیگر آنکه باقي پیشکش سابق و لاحق بلا توقف و اهمال روانهٔ بارگاه آسمان جاه سازد برای عفو تقصیرات او بحضور معروض داشته آید - امرای ناقص عقل دکن از راه غرور بجوابهاي مهمل پیش آمده در دامنهٔ غضب پادشاهي ندوانستند پرداخت تا آنکه کار بجنگ و صف کشي طرفین منجر گردید و از هرطرف فوجها بجنبش در آمد - از جملهٔ محاربات که با خان جهان بهادر کوکلتاش روي داده اگرچه همه را درین انتخاب کلام بزبان خامه نمي توان داد اما مجملي از ذکر یک جنگ باحاطهٔ بیان مي آرد - روزي محاربهٔ که با خلیل الله خان رو داد همراه خان جهان بهادر زیاده از دوازده هزار سوار نبود و با امرای ابو الحسن زیاده از سي هزار سوار جرار بود و هراولی بهمت خان بهادر مقرر نموده بودند - از صبح کوس و کرنای رزم بلند آوازه گردید

و صدای توپ و غرش بان میان زمین و آسمان پیچید و چنان محاربهٔ عظیم روداد که تا سهپهر ررز از هرطرف پشتهای کشتها پدید آمد و از جوی خون سطح زمین گلنار گردید و اکثر سردار های طرفین زخمی گشتند و چهار طرف فوج پادشاه را نگین و ار بمیان گرفتند *

سپه از دو رو تیغ برهم نهاد * زره دیده از بیم برهم نهاد

و بر همت خان بهادر که هراول فوج بود چنان عرصهٔ تردد تنگ گردید که هر بار برای طلب کومک و باظهار نالش غلبهٔ غنیم پیغامها از نزد او میرسید - و خان جهان بهادر بمرتبهٔ مغلوب افواج دکن گردیده بود که فکر خلاصی خود او بر او دشوار می نمود و هر ساعت بر هجوم لشکر دکن می افزود - درین ضمن بری خان که ملقب هاتی بهته که از مبارز پیشگان جانباز مشهور گفته می شد و سنگ دست او از دور کار گولي بندرق می نمود اسپ تازان بهاله دردست خودرا مقابل فیل خان جهان بهادر رسانده فریاد بلند نمود که فیل سواري خاصهٔ سردار کدام است و خواست که نیزهٔ طرف خان جهان بهادر اندازد خان جهان بهادر بفریاد آمد که خاصه منم و او را فرصت بهاله انداختن نداده بقبضهٔ کمان تیر درآورده تا بناگوش کشیده برو انداخت که از بالای اسپ سرنگون ساخت و بر تمام فوج پادشاهي عرصه تنگ گردید و هر ساعت از طرف هراول و چنداول پیغام غلبهٔ غنیم میرسید رهیچ نمانده بود که هزیمت بر فوج خان جهان بهادر افتد درین حالت فیل مست راجه‌رام سنگه که در فیلخانهٔ او بسته بود فیلبان زنجیر سه

چهارمغي در دهن او داده اورا راکرده میان فوج همت خان بهادر هراول رساند و راوتهای نامی و مبارزان صف شکن فوج ابوالحسن مقابل همت خان بهادر اسپان بجولان درآورده بودند فیل مقابل هرکدام که حمله می آورد از صدای زنجیر و صدمهٔ خرطوم فیل تزلزل تمام در لشکر خصم افتاد واسپان درسه سردار نامی برقص بلا درآمده چراغ پا گشتند و سواران خود را از بالای زین بزمین سرنگون ساختند و هزیمت بر فوج دکن افتاد و خان جهان بهادر حکم شادیانهٔ فتح نواختن نموده همانجا خیمه زدن فرمود و غنیمت بسیار و اسپ و فیل بیشمار مع توپخانه بدست مردم پادشاهي افتاد و چند روز دران سرزمین مقام نموده انتظار فوج پادشاه زاده وبعضی سرداران که عقب مانده بودند کشیده خان نثار خان عرف خواجه مکارم را برای تسخیر گدهی سیرم که در تصرف منصوبان ابوالحسن رفته بود تعین نمودند و جان نثار خان بعد تردد نمایان گدهی مذکور را بتصرف خود درآورده تهانه قائم نمود و فوج دکن اطراف گدهی یورش نموده بمحاصره پرداختند و جان نثار خان مکرر از گدهی برآمده با فوج دکن مقابله نموده سرداران ابوالحسن را هزیمت داده در محافظت گدهی استقامت ورزید تا آنکه ده هزار سوار دیگر از فوج شاهمهٔ مادنا و ستام راو که در اطراف پرگنات بودند و جوانگاهداشت بمدد خلیل الله خان رسید و فوجها مقابل پادشاه زاده آمده چند روز به پیغامهای غدر آمیز گذرانیدند آخر کار مقابلهٔ صعب افتاد و سه روز جنگهای عظیم رو داد و در هر جنگ جمع کثیر از هردو طرف کشته و زخمي

شدند تا روز چهارم چنان معاركهٔ جهان آشوب اتفاق افتاد که همت خان بهادر و سید عبدالله خان و راجه مان سنگه و سعادت خان دیوان فوج خان جهان بهادر زخم برداشتند آخر از حملهای صف ربای سرداران فوج بادشاهي لشکر دکن رو بفرار آورد راجه رام سنگه و سید عبدالله خان مصلحت تعاقب فوج دکن دادند بادشاه زاده و خان جهان بهادر مصلحت در تعاقب فوج دکن ندانسته فرمودند که همانجا خیمه زده مقام نمایند و عرضداشت فتح بحضور روانه ساختند و از نوشتهٔ اخبار نویسان نیز سبب تعاقب نه نمودن بادشاه زاده بعرض رسید ازانکه بادشاه مدتی بود که از بادشاه زاده پارهٔ کدورت خاطر داشتند و از خان جهان بهادر بسبب بازار فسق و فجور که در لشکر او بسیار رواج یافته بود و مکرر فرمان اعتراض دربن باب صادر فرموده بودند و موثر نمیگردید و در تعاقب بادشاهزادهٔ محمد اکبر هم باوجود نزدیک رسیدن در سرحد پای کوه سلطان پور خان جهان بهادر در دستگیر نمودن بادشاهزادهٔ پهلو تهي نموده بود و از نوشتهٔ میر نورالله پسر میرمیران فوجدار پرگنهٔ تهالیر بعرض رسیده بود و دیگر بعضی سلوک در بعضی مقدمات ملکی و مالی بعرض حضرت خلدمکان میرسید و هرگاه فرمان نصیحت آمیز صادر می شد در جواب از راه گستاخی عرضداشت می نمود و سر دیوان نشسته بدعوي نسبت برادر رضاعی کلمات ناگفتنی بزبان می آورد و بعد عرض خلاف مرضي بادشاه بظهور می آمد لهذا ذخیرهٔ ملال خاطر از طرف خان جهان بهادر داشتند و بعضی اطوار ناهموار دیگراو نیز بر غبار مزاج می افزود ،

ذکر سوانح سال بیست و هشتم از جلوس عالمگیر
پادشاه مطابق یک هزار و نوه و پنج هجري

بعده که عرضه داشت فتح و هزیمت فوج دکن بعرض رسید خلاف مرضی خلدمکان بظهور آمد که بعد هزیمت فوج چراتابنگاه آنها تعاقب نه نمودند و مجرای حسن کردن یاعتراض مبدل گردید و درین باب فرمان ازروی غضب تمام بنام پادشاه زاده شاه عالم و خان جهان بهادر صادر فرمودند و این معنی باعث ملال خاطر پادشاه زاده گشت اگرچه ازان روز سرداران ابو الحسن بقصد مقابله و محاربه سوار نگشتند و مقابل پادشاه زاده نیامدند الا آنکه گاه گاه وقت شب بطریق قزاقان اطراف لشکر ظفر اثر سیاهي نموده بزدن بان مبادرت میفمودند و بعضی اوقات روزانه نیز از دور نمودار گشته بدستور طلایه گشت نموده خودرا به بنگاه خویش میرسانیدند اما پادشاه زاده و خان جهان بهادر که آزرده خاطر بودند متوجه آنها نمي گشتند و ترک سوار شدن و تردد نموده تا چهار پنج ماه درانجا نشسته گذرانیدند و این معنی بعد عرض باعث مزید ملال و اعتراض پادشاه عالم ستان گردید و بدست خاص فرمان در کمال اعتراض و سرزنش صادر فرمودند و بخان جهان بهادر نوشتند *

* مصرع *

ای باد صبا این همه آوردهٔ تست

شاه عالم بعد مطالعهٔ فرمان با دیدهٔ گریان و دل پر از شعلهٔ آذر بخانه آمده صبح آن دیوان فرموده خان جهان بهادر را مع دیگر امرای صاحب رای جمع ساخته در باب تنبیه غنیم کنکاش

بمیان آورد ازانکه سرداران حیدرآباد مرضي شاه عالم بر صلح و دفع
مایهٔ نقصان مائل دانسته پیغامهای دلفریب و رسل و رسائل درمیان
داشتند و خان جهان بهادر نیز نظر بر افسردگی خاطر از طرف
پادشاه و وفور سپاه خصم مصلحت بمحاربه نمیدید و بعضی امرا
باو درین باب همدم بودند و سید عبدالله خان و دو سه راجه ترغیب
بمقابله می نمودند چون رایها مختلف بمیان آمده بود آن روز
بنای مصلحت نا تمام ماند روز دیگر سید عبدالله خان بارهه در
خلوت التماس نمود که اگرچه خان جهان بهادر از سرداران کهنهٔ
کار آزمودهٔ روزگار و هوا خواه جهان پناه است اما صلاح دولت
دران است که دیگر خلاف مرضي پادشاه بعمل نیاید و بقصد
گوشمال این طائفهٔ محیل که بالتماس صلح دفع الوقت مینمایند
سواری باید نمود اگر خان جهان بهادر هراولی قبول نماید فدوی را
چنداول مقرر نمایند و الا بنده در هراولی شرط جانفشاني بتقدیم
خواهم رساند و در رکاب یکی از شاهزادها که سرداري هراولي بنام
او قرار دهند جوهر تردد و فدویت بظهور خواهد آورد بعده شاه عالم
بمحمد ابراهیم سر لشکر حیدرآباد پیغام داد که باوجودیکه بسبب
اغماض و رعایتي که نسبت بشما بعمل آمده مغضوب پادشاه
گشته ام باز نظر بر اصلاح کار طرفین و بحال ماندن دولت و آبروی
شما و ابوالحسن صلاح دران میدانم که اگر شما از پرگنه و گدهی
سیرم و کیر و دیگر محال سرحدی که بتصرف بندهای پادشاهي
درآمده بود دست برداشته برگشته بروید این معني را وسیلهٔ دست
آویز و التماس عفو تقصیرات و شفاعت ابوالحسن ساخته بحضور

معروض دارد بعد ازانکه این پیغام مصحوب زمرد نام ناظر محل
شاه بمحمد ابراهیم سر فوج رسید بر محمد ابراهیم که این پیغام
موافق خواهش او بود مصلحت جواب آن با سرداران دیگر بمیان
آورد شیخ منهاج و رستم راو زنار دار و دیگر جهالت کیشان متفق
اللفظ گشته بزبان دکهني ترجمهٔ این مضمون در جواب گفتند که
قلعهٔ سرحد سیرم برسر نوک شمشیر و سنان نیزهای ما را بسته است
و بجنگ آماده ایم چنانچه دران روز مرهته در انداختن و زدن بان
شوخي نمودند که یک بان رقت آوردن خوان خاصه اندرون سراچهٔ
محل رسید و از صدمهٔ آن خوان از سر خواص افتاد چون همان روز
توبخانهٔ زیاده با فوج تازه از نزد ابوالحسن رسیده بود توپ خالي
بسیار آتش داده صدای شلک پی درپی سامع افروز پادشاه زاده
و مردم لشکر ساختند و دست اندازي برکهي فوج پادشاهي نمودند
ازین شوخي دکنیهای بی ادب رگ غیرت پادشاه زاده بحرکت آمد
شاهزاده معزالدین را با خان جهان بهادر بدستور سابق هراول نمودند
و صفدر خان و همت خان و دیگر دلاوران رزم جو برذات راجهای
جلادت پیشه طرف برنغار و جرنغار و بلتمش مقرر کرده سید عبدالله
خان را با چند تنی از بهادران شعله خو چنداول ساخته ملتفت خان
خوافي و راجه مان سنگه و سمندر بیگ و خواجه ابوالمکارم را در قول
با خود گرفته بقصد مقابله و مقاتله پا بمعرکهٔ کار زار گذاشتند
ازانطرف سرداران ابوالحسن باهم مصلحت نموده صلاح کار دران
دانستند که بهیر را از مکاني که بود سه چهار کروه جانب دست
راست روانه ساخته صرفه در جنگ توپخانه ندانسته توپهای کلان را

در مغاک انداخته چاند توپ را زیر خاک نموده دو سه فوج ساخته
یک فوج مقابل هراول افواج پادشاهی دویم یلتمش قرار دادند
و یک فوج سنگین با دو سردار شیر شکار کارزار دیده موافق دستور
دکن که اکثر غلو بر چنداول می آرند برای مقابلهٔ سید عبدالله
خان مقرر کردند و یکبارگي جوشان و خروشان جلوریز مانند سیلاب بلا
بر فوج بادشاه زاده تاختند و ازین طرف بهادران شیر خصال و
دلاوران تیز چنگال بمقابله پرداخته چپقلشهای رستمانه بر روی
کارآوردند و از هرطرف کوشش و کشش بهادرانه بعرصهٔ کار زار آمد
و صدای دار و گیر دران دشت پر وحشت پیچید و عرصهٔ کار زار از
خون دلاوران با نام و ننگ جان نثار لاله زار گردید * رباعی *
زهر سو شده انجمن فوج فوج * چو دریا که خیزد زهر گوشه موج
ز آمد شد تیر و تیغ و سنان * روان شد پیا پی ز تنها روان
سرداران دکن هر ساعت قدم جرأت پیش گذاشته داد تهوري
داده پرگار وار اطراف اشکر هراول و چنداول فرو گرفتند و از شاهزاده
معز الدین و همت خان پسر خان جهان بهادر و اعتقاد خان پسر
جمدة الملک ترددات بهادرانه بظهور آمد و سید عبدالله خان بعد
تردد نمایان فوج مقابل را بر داشته بمدد سرداران یمین و یسار
پرداخت تا دوپهر روز معرکهٔ کارزار شعله افروز بود بعده دکنیها
رو بفرار گذاشتند و فوج پادشاهزاده تعاقب کنان سرداران ابوالحسن
را تا بنگاه خصم رساند غلغلهٔ عظیم در اشکر دکن روداد شیخ منهاج
دو سوار زبان دان نزد پادشاه زاده و هراول فوج پادشاهي فرستاده
پیغام نمود که محاربه و دعوي قتال و جدال میان ما و شما است

میان پادشاهان سلف اسلام ناموس و عیال مسلمانان از تاخت و تاراج محفوظ بوده‌اند اگر ما را سه چهار گهری فرصت دهند که از طرف قبائل پارهٔ خاطر جمع نموده باز بمقابله پردازیم از طریقهٔ مروت دور نخواهد بود شاهزاده معزالدین درین ماده مرضي پدر حاصل نموده عنان کشیده سزاولان برای منع دست اندازي مال و عیال تعین فرمودند دکنیها قبائل را بر اسپان و فیلان سوار نموده طرف گدهی که نزدیک بود روانه ساختند و سه پهر باز از هر طرف سیلاب بلای فوج دکن نمودار گردید و سرداران بی شکوه بار دیگر بشکوه تمام جلو ریز مقابل فوج ظفر موج جلوه گر گشتند و معرکهٔ کار زار گرم تر از اول روز ساختند و ترددات رستمانه از هر دو طرف بظهور آمد و جمع کثیر طرفین مع دو فیل فوج پادشاهي از پا در آمدند و ازان جانب شیخ منهاج و رستم راو زخم بر داشتند و بندرابن دیوان شاه را دکنیان زخمي ساخت فیل سواري او پیش انداخته روانه شدند سید عبد الله خان باوجود که در همان حالت صدمهٔ چوب چهتري بان بدهن او رسیده بود باتفاق یکي از راجها خود را رسانده بندرابن را خلاص نمود و زن غیرت خان میر بخشي شاه از ضرب بان در حوضهٔ فیل با یک سهیلي کشته گردید و چهار پنج سردار دیگر فوج طرفین زخم کاري برداشتند و بسیاري از مردم بی نام و نشان از پا در آمدند و دکنیها تا شام ثبات قدم ورزیده آخر رو بفرار آوردند و بپادشاه زاده پیغام نمودند که در جنگ مغلوبهٔ صف جمعي از مسلمانان طرفین کشته میگردند بهتر آنست که

یک دو سردار ما و سه چهار سرفوج شما بی آنکه پای فوج درمیان باشد بمیدان آمده باهم قتال نمائیم و بفن و گردد سپاهگری امتحان زور بازوی خود بروی کار آریم و به بینیم که خدا کرا یاری میدهد بعده که بعرض شاه عالم رسید درجواب گفت آری شما از راه غرور استعمال شمشیر بازی که میان شمایان زیاده رواج دارد جرأت بدین خواهش می نمایید اما مارا ملاحظهٔ آنست که چون آخر کار بر مردم دکن عرصهٔ کارزار تنگ می‌گردد ننگ فرار بر خود هموار مینمایند بلکه از جملهٔ هنر سپاهگری میدانند و نزد مایان بدتر ازین عار دیگر نیست پس بهتر آنست که سید عبدالله خان و یک دو سردار دیگر لشکر ما برپای فیل‌سواری خود زنجیر انداخته بمقابلهٔ شما مبادرت نمایند و شمایان نیز برپای فیل سواری خود زنجیر اندازید و در معرکهٔ کارزار استقامت ورزیده امتحان شجاعت و تهوری بمیان آرید آنها از شنیدن این جواب گفتند ما فیل سواره پا بزنجیر جنگ نمی نمائیم شاه فرمودند که ما هم جنگ بگریز نمی‌توانیم‌نمود - روز دیگر آن همینکه خاور عالمگیر جهان افروز سر از دریچهٔ مشرق بر آورد هرکارها خبر رساندند که سرداران ابو الحسن فرار نموده رو بحیدر آباد آوردند شاه عالم فرمود شادیانهٔ فتح بلند آوازه ساخته بتعاقب فوج حیدر آباد کوچ نمایند بعده که کوچ بکوچ نزدیک حیدر آباد رسیدند ازانکه مادنا و بعضی همدمان او خلیل الله خان عرف محمد ابراهیم را نزد ابو الحسن متهم برجوع آوردن طرف پادشاه زاده ساخته بدین مرتبه در بارهٔ او بد ظن نموده بودند که‌در فکر دستگیر ساختن بلکه بقتل رساندن او میان

هم قرار یافته بود این خبر که بمحمد ابراهیم رسید بخدمت پادشاه زاده آمده ملازمت نموده مورد عنایات گردید بعده که خبر ملحق شدن محمد ابراهیم سر فوج بشاه عالم در حیدر آباد انتشار یافت ابو الحسن حوصله باخته خود را بی آنکه بارکان دولت مصلحت نماید یا در فکر بردن مال و عیال و ناموس خود و مردم دیگر پردازد یکبارگی وقت اول پاس شب با جمعي از خدمهٔ محل و صندوقهاي جواهر و هون هرچه توانست باخود گرفته رو بقلعهٔ گولکنده آورد از شهرت این خبر همه کار خانجات ابو الحسن و مال تجار زیاده از چهار پنج کرور روپیه خروار خروار مع ناموس سپاه و رعایا که در شهر مانده بودند بحادثهٔ تاراج در آمد و عجب هنگامهٔ قیامت و رستخیز غریب برپا گردید و چندین هزار شرفا که فرصت سواري و برداشتن مال نیافتند سراسیمه وار دست زن و فرزندان خود گرفته که بسیاری را مجال برقعه و چادر پوشاندن نماند رو بقلعه آوردند و قبل ازانکه خبر بلشکر پادشاه زاده رسد اوباشان و غارتگران شهر اطلاع یافته دست بغارت و تاراج مال دراز نمودند و امرا و تجار و غربا برهم دیگر سبقت ورزیده هرکه بزور بازو و مدد تردد و خرچ نمودن زر در فرصت تمام شب آنچه توانستند از مال و عیال بقلعه رساندند و صبح ناشده مردم لشکر بر شهر تاخت آوردند چون از هر محله و بسته و بازار لکوک از زر نقد و اقسام مال و اقمشه و چینی خوانهای امرا و تجار و قالینهاي فراش خانهٔ ابو الحسن و ارکان دولت او مع اسپ و فیل که موجود بود وقت غارت عجب هول قیامت و نمونهٔ حشر و نشر آشکار گردید

چو سلطان خاور برافراخت سر * بدامان گردون برافراشت زر
بسي درج و صندوق با قفل زر * پر از لعل و یاقوت و در و گهر
ز پوشیدني و ز گستردني * ز هر چیز کان بود آوردني
ز دیبا و زربفت و خز و حریر * ز دینار و یاقوت و مشك و عبیر
بسي زیور از گوهـــر آبدار * بسي خاتم و یاره و گوشوار
که بغارت تاراجیان رفت و آنقدر زن و فرزند مسلمانان و هنود باسیري در آمدند و عرض و ناموس شرفا و غربا و ضعفا برباد فنا رفت که زبان خامه از احاطهٔ بیان آن قاصر است و قالینهاي گران بها که از سنگیني برداشتن آن متعذر بود بخنجر و شمشیر بریده پارچه پارچه نموده از دست همدیگر مي ربودند هرچندکه شاه عالم سزاولان تعین نموده در منع آن کوشید فائده مترتب نگردید کوتوال لشکر را مامور نمودند که باتفاق دیوان پادشاهي چهار صد و پانصد سوار باخود گرفته در گرد آوري و ضبط مال بقیة التاراج کار خانجات ابو الحسن پردازد - و بعده که فرستاده هاي ابو الحسن بهزاران عجز و نیاز پیغام التماس عفو جرائم کرده و ناکرده نزد پادشاه زاده آوردند و شاه عالم عجالةً سزاولان شدید براي زجر و منع تاراجیان و تنبیه جمعي که آتش میزدند تعین نمود پارهٔ شعلهٔ فتنه فرو نشست اما تاراجیان ممنوع واقعي نگردیدند و بعد آمد و شد پیغام التجاي ابو الحسن بقبول هر تکلیفي که بمیان آمد از حد گذشت پادشاه زاده را برحال آن برگشته بخت و سکنهٔ آنجا که في الحقیقت از مغضوبان درگاه الهي گردیده بودند رحم آمد و التماس او بشرط چند که ازان جمله قبول پیشکش یک کرور و بیست لك

روپیه سوای وجه مقرری هرسال و مقید و بیدخل ساختن مادنا و آکناکه هردو برادر مایهٔ فساد خرابی سکنهٔ حیدرآباد بودند و دست برداشتن از گدهی سیرم و پرگنهٔ کهیر و دیگر محالات مفتوحه که بتصرف پادشاهی در آمده بود بمیان آمد قبول نمودند که بخدمت پادشاه معروض داشته شفیع جرائم ابوالحسن گردید - درین مابین آمد و رفت پیغام که ابوالحسن در مقید ساختن هردو کافر صاحب مدار تامل داشت ازانکه سپاه و بعضی سرداران عمده و خدمهٔ صاحب اختیار محل نظر برانیکه تمام خرابی حیدرآباد و لشکرکشي و مسلمان کشی از نحوست هر دو برادر دجال سیرت بدسرشت است تنگ آمده بودند عموما و جانی صاحبه که در محل تسلط تمام داشتند و حرمهای صاحب اعتبار عبدالله شاه میشدند بی آنکه بابوالحسن برگشته اختر اطلاع دهند زبانی بعضی محرم راز که از همراهان همان بدانجام بودند و جمشید و غیره غلامان اشارهٔ قتل هر دو بد کردار جفا کار نمودند درحالتی که هر دو اجل رسیده از در بار بخانهای خود مرخص گردیده بودند جمشید و جمعی از غلامان در راه بر سر آنها ریخته بقتل رساندند و رستم راو که بخانه رسیده بود در همان خانه او را قتل کرده و تاراج نموده کار او ساختند و جان و مال زناردار بسیار آن روز بباد فنا رفت و سر هر دو برادر بریده آورده مصحوب یکی از مردم فهمیده کار نزد پادشاه زاده فرستادند *

کلمهٔ چند از سبب تسلط و استقلال یافتن هردو برادر در وزارت که درین ضمن حسب و نسب ابوالحسن نیز بتذکار خواهد درآمد و خالي از غرائب نیست برای شادابی کلام بزبان خامه میدهد - در ایام

سلطنت عبدالله قطب شاه که قریب پنجاه سال فرمان روائی نموده چون پسر نداشت از جملهٔ دو سه دختر که خدا باو داده بود یکي را بسید احمد نام که از سادات و فضلاي موروثي عرب بود منسوب ساخته بپایهٔ امارت رسانده اختیار اکثر امور ملکي بدو رجوع مي نمود بعد از چند گاه سید سلطان نام که شاگرد پدر میر احمد گفته میشد و در حسب و نسب زیاده بر خاندان میر احمد شهرت داشت بخدمت عبدالله قطب شاه رسیده مقرب و معزز گردید و دختر دویم قطب شاه بدو نامزد و منسوب گشت و روز بروز بر اعزاز و مراتب او مي افزود تا آنکه میان هردو سید رشك و حسد همچشمي که خانه بر انداز چندین هزار خان و مان و گل سرسبد ابلیس پر تلبیس است بمیان آمد روزي قطب شاه از سید سلطان پرسید که شما بر حقیقت بزرگان میر احمد اطلاع دارید او در جواب گفت آري فضیلت موروثي دارند و استاد زادهٔ مانند ازین کلمه زیاده از سابق تخم عداوت در مزرع دل میر احمد کاشته گردید و روز بروز بوسیلهٔ درهم اندازان نمام پیشه که به تیشهٔ سخن چیني مدام در فکر بر انداختن خاندان قدیمند و بآب یاري غمازان شیطان سیرت نخل شقاوت و مخالفت میان هردو سید نشو و نما مي پذیرفت و هر روز بر مادهٔ فساد مي افزود تا آنکه جشن کارخیر بمیان آمد و تا چند روز هنگامهٔ عیش و نشاط رونق افزاي در و بام حیدرآباد بود از اتفاقات دران ایام شادي اداي خارج دیگر بمیان هردو همچشم بعرصهٔ ظهور آمد و کار بجائي کشید که شب عقد و زفاف میر احمد قسم شدید یاد نموده بقطب شاه پیغام نمود که

اگر شما دختر بسید سلطان میدهید مرا مرخص سازید و بفکر سرانجام برآمدن از حیدرآباد بشهرت عزم جزم پرداخت هرچند که مردم عمده نهمانده باصلاح کار کوشیدند فائده نه بخشید و سروما که مدار علیه محل بود و دیگر محرمان حرم همدم و معاون میر احمد گشتند و گفت و گوی نزاع بدین جا انجامید که چون عبدالله شاه را خاطر داشت میر احمد و دختر کلان زیاده منظور خاطر بود ناچار گشته در فکر چارهٔ کار افتاد و بعد مشورت با همدمان و محرمان اندرون و بیرون قرار مصلحت بران یافت که ابو الحسن نام را که از طرف سلسلهٔ مادری با عبدالله قطب شاه قرابت بعیده داشت و از شروع ایام شباب در صحبت فقرای خراباتي وضع بسر می برد و از اختیار نمودن اطوار نامحمود مطعون صاحب کمالان و همدمان قطب شاه گشته چنان ازطاق دلها افتاده بود که عبدالله شاه اصلا متوجه پرداخت احوال او نگردید لهذا ابوالحسن بلباس درویشان در خانقاه سید راجو که از مدت شانزده سال مرشد او گفته می شد بنا کامی میگذرانید ازانکه مردود خلق منظور نظر خالق مي باشد در همان مجلس شادي که ساعت عقد مقرر گشته بود او را جسته آورده بحمام فرستاده مخلع ساخته سهرهٔ مروارید گران بها برسر او بسته بر اسپ عراقي با ساز مرصع الماس سوار نموده با سرانجامی که برای سید سلطان موجود و مهیا بود بمجلس دارالامارت بدبدبه و شان سلاطین حاضر ساخته عقد بسته دختر حوالهٔ او نمودند و سید سلطان بعد پی نمودن اسپان و بتاراج دادن مال و مالیت خانه فقیر گشته با دل پر غم و دیدهٔ پر نم دست

حسرت و افسوس بر همزنان بمایوسي تمام سرخود گرفته از شهر برآمده خود را نزد محمد امین خان رساند بعده که ایام رحلت عبدلله قطب شاه و تلافی انتقام ناکام ساختن سید سلطان که دربارهٔ آن سید از میر احمد بظهور آمده بود رسید ازانکه میر احمد ازروی تبختر با امرا خصوص بسید مظفر که از سلسلهٔ خلیفه سلطان از سلاطین زادهای مازندران و امرای عمده و صاحب فوج حیدرآباد گفته می شد و بموسی خان محلدار سلوک نمی نمود وهیچ ارکان دولت قطب شاهیه را موجود نمی دانست و بعضی خدمهٔ محل نیز ازو نفرت بهم رسانده بودند برخلاف ابوالحسن که با همه برفق و مدارا سلوک برادرانه می نمود قبل و بعد واقعهٔ عبدالله قطب شاه در تعین سلطنت اختلاف تمام بهم رسید و گفتگو بجائی کشید که بیرون میر احمد باسپاه خود مستعد جنگ گردید و اندرون زن میر احمد که ما صاحب کلان گفته می شد شمشیر برهنه در دست گرفته با کنیزان حبشی و ترکی آمادهٔ فساد و فتنه گشت از هرگوشه و کنار نائرهٔ قتال و جدال اشتعال گرفت آخر از اعانت سید مظفر و موسی خان محل‌دار و سعي و تردد مادناوآکنا که هردو برادر نوکر و پیشکاران معتمد سید مظفر بودند همه نوکران عمده را رفیق ابوالحسن ساختند و میراحمد را مغلوب و بی اختیار و منزوي ساخته ابوالحسن را بسلطنت برداشتند و وزارت بنام سید مظفر که از ابتدا خطاب قبول ننموده بود مقرر گردید و بحکم منتقم حقیقي میر احمد حسدي که در بارهٔ سید سلطان بکار برده بود خمارنشهٔ آن کشید همچنان سعی که از سید مظفر در

بر انداختن بنای دولت میر احمد بظهور آمد نخل گلشن مراد او نیز ثمر ندامت بار آورد - شمهٔ ازان می نگارد که چون اکثر چنان بوقوع آمد که هر امیریکه در اعانت جلوس سلطنت پادشاه کوشیده صاحب‌مدار امور ملکي گردد خلل تمام در دماغ او راه مي یابد و میخواهد که در مقدمات جزئي و کلي بر آقاي خود تسلط داشته باشد و مزاج سلاطین را تحمل و برداشت آن دشوار میگردد و مادهٔ فساد آماده مي شود آخر کار بقصد استیصال همدیگر مي کوشند میان ابو الحسن و سید مظفر بر سر تکالیف شاقه نزاع بمیان آمد و روز بروز خشونت می افزود و کار بجائي کشید که ابو الحسن بفکر آن افتاد که دست اقتدار سید مظفر از امور ملکي کوتاه سازد هرچند تدبیر و منصوبه بکار میبرد که بي آنکه هنگامهٔ فساد و خونریزي برپا گردد اورا از وزارت معزول نماید میسر نمي آمد آخر الامر مادنا پندت که از پیشکاران مستقل و صاحب مدار خانهٔ سید مظفر گردیده بود با ابو الحسن دمساز و همراز گشته بمرور ایام چنان منصوبه بکار برد که بعضي جماعه‌داران عمدهٔ سید مظفر را باستمالت امیدوار انواع رعایت نموده هوادار ابو الحسن ساخته باخود رفیق نمود و جمعي از نوکران صاحب فوج را براي امور ملکي بیرونها فرستاد بعده که سید مظفر را بي پر و بال گردانیدند قلمدان وزارت ازو کشیده گرفتند و منصب اصلي اورا بحال داشته منزوي ساختند خلعت و قلمدان وزارت بمادنا داده تعلقهٔ سابق او باکنا برادر او مقرر نمودند چنانچه مادنا نیز مع برادر در مقابل نمک حرامي که ازو نسبت بسید مظفر بظهور آمده بسزاي اعمال رسید ٭

از دور نیفتند قدح تلخ مکافات
زهري که چشیدن نتواني نچشاني

چون درین ایام براي طلب سید مظفر که بطریق محبوسان منزوي بود بموجب تلاش میر هاشم پسر او حکم بنام پادشاه زاده رسید پادشاه زاده نصرت خان پسر خان جهان بهادر را براي آوردن او تعین نمود - و نصرت خان بقصبهٔ کوهیر رسیده ابلاغ حکم نزد ابو الحسن نمود و ابو الحسن اورا همراه رستم راو نزد نصرت خان روانه ساخت بعد رسیدن حضور که مورد عنایات ظل سبحاني گردید و تکلیف عطاي منصب نمودند برعایت پاس نمک خاندان قطب الملک از قبول ابا نموده رخصت کعبة الله حاصل نموده و بقولي در لشکر ودیعت حیات نمود *

القصه چون عرضه داشت شاه عالم مشتمل برقرار صلح با ابو الحسن بعرض خلد مکان رسید اگرچه بحسب ظاهر منظور فرموده سعادت خان را که دیوان فوج خان جهان بهادر و از تربیت کردهاي حضور بود بحجابت مقرر کرده براي وصول زر پیشکش باقی سابق و حال تاکید بلیغ بکار بردند اما شاه عالم و خان جهان بهادر را خفیه مطعون ساخته مغضوب نمودند و خان جهان بهادر را طلب حضور ساختند خان جهان بهادر اگرچه سردار شجاع بود و مدبر کار آزموده چنانچه از ترددات او شمهٔ بزبان قلم داده اما ازانکه میان پادشاه و خان جهان بهادر بسبب بعضي اداهاي خارج او سوء مزاج طرفین بمیان آمده بود و دران ایام اعتقاد خان خلف الصدق اسد خان که علم شهرت و شجاعت

و جانفشاني بر افراشته در اطاعت امر پادشاه ميكوشيدند و حضرت
خلد مكان متوجه پيش آوردن او بودند و همچنان از تهور خان
پسر صلابت خان و خواجه ابو المكارم و غيره دو سه خان زاد جوهر
تهوري و كار طلبي كه مشاهده نموده بودند در تربيت آنها مي
كوشيدند مكرر در جواب عرضه داشت فرمان اعتراض آميز مشتمل
بر تعريف اعتقاد خان و تهور خان بدين عبارت كه خانه زاداني
كه هنوز بوي شير از دهان آنها مي آيد نسبت بآن پير سال
خورده زياده شرط فدويت و جان نشاني بجا مي آرند پرداخته
بودند و اعتقاد خان منجملهٔ متعينهٔ فوج شاه عالم بود و خان جهان
بهادر بغض اين معني را در دل خود جا داده خفيه بسرداران
دكنيها كه پنهان و آشكارا در اعانت بيجاپوري و حيدر آبادي
ميكوشيدند خطي نوشت مشتمل براينكه بسبب عسرت و گراني
لشكر بعرض شاه رسانده اعتقاد خان و خواجه ابو المكارم و تهور خان
و غيره را براي آوردن رسد غله روانه خواهم نمود بايد كه شما بافواج
زياده چنان تاخت برسر آنها آريد كه اسير يا قتيل گردند از اتفاقات
آن خط بدست سعادت خان ديوان فوج خان جهان بهادر كه
داروغهٔ هركارها نيز بود افتاد ازانكه سعادت خان را باوجو سابقهٔ كه با
خان جهان بهادر بسبب رفاقت واقعه نگاري كل دكن بود طرف
حق نمك پادشاه و خاطر جمدة الملك زياده منظور ميداشت و
پاشلي راز زبان آشنا نمودن مناسب نميدانست خفيه نزد اعتقاد
خان رفته بعد گرفتن قسم اخفاي آن برحقيقت كار اطلاع داد اعتقاد
خان نهايت متوهم گرديد و بناي مصلحت بران قرار يافت كه درخلوت

بخدمت بادشاه زاده ظاهر سازد بعده که بخدمت شاه زاده این
معني اطلاع دادند شاه عالم از وسعت خلق در جواب فرمودند که اظهار
این مذکور بخان جهان بهادر نمودن موافق مصلحت نیست
و هرگاه خان جهان بهادر درباب فرستادن اعتقاد خان عرض نماید
مارا قبول باید نمود اما باعتقاد خان از طرف ما بگویید که او از
قبول رفتن آنجا ابا نماید بالجمله چون در لشکر بادشاه زاده گراني
و کمیابي غله وکاه زیاده از حد روي داد میخواستند تا رسیدن جواب
ثاني بعضي مطالب بقصبهٔ کوهیر رفته انتظار حکم کشند درین
ضمن میر هاشم پسر سید مظفر حیدر آبادي که بعد از شرف نزول
رایات عالیات در خجسته بنیاد خود را با پسر بملازمت رسانده مورد
عنایات گردیده بود مع میر عبد الکریم و چندي از بندهاي نامي بادشاهي
باقدري جواهر و خلعت که مصلحة براي ابو الحسن بموجب التماس
شاه زاده فرستاده بودند نزدیک حیدر آباد رسید چون میان خاص
و عام شهرت یافته بود که فرستادن جواهر و خلعت براي ابله فریبي
و تسلي ابو الحسن است و میر هاشم پسر سید مظفر که مدعي
است و بادعاي مدد فوج بادشاهي و تسخیر قلعهٔ حیدرآباد آمده
فوج ابو الحسن بسرداري شرزه خان و عبد الرزاق خان لاري و
غیره برآمده خود را بر فوج تازه رسیدهٔ بادشاهي زدند ازانکه آنها
غافل بودند و از طرف بادشاه کومک نرسید یک دو سردار با میر
هاشم زخمي گشته دستگیر گردیدند و باقي فوج بغارت رفت و شاه
عالم از کذار حیدراباد بشهرت گراني غله کوچ نموده بکهیر آمده استقامت
ورزیدند درین اوان قلیج خان بهادر عرف عابد خان بموجب حکم

که بعضي مقدمات درین ضمن مرکوز خاطر مبارك بود بشهرت
وصول زر پیشکش بانوج شایسته نزد شاه زاده رسید و شاه زاده را
بحضور طلب داشتند چون بسبب امتداد کشیدن محاصرهٔ قلعهٔ
بیجاپور بخاطر مبارک حضرت خلدمکان خطور نمود که خود متوجه
تسخیر بیجاپور گردند چهارم ماه شعبان المعظم سال مذکور رایت
ظفر آیت طرف بیجاپور برافراشتند ازانکه دران ایام خبر فساد
جاٹ نزدیک اکبر آباد مکرر بعرض عالي رسیده بود بعد رسیدن
خان جهان بهادر بحضور میان مردم معظم خان خسر پادشاه زاده
محمد کام بخش و خان جهان بهادر در جلو خانه برسر پالکي
گذاشتن خانه جنگي و هنگامه و فساد عظام برپا گردید و خان جهان
بهادر را که برای فهمانیدن مردم خود رخصت فرموده بودند و
چیلها براي معقول نمودن جهال هر دو طرف تعین فرمودند
خان جهان بهادر بعد بر آمدن از دربار فرمودکه بازار معظم‌خان را
غارت‌نمایند و این معني نیز خلاف مرضي حضرت خلدمکان بظهور
آمد و علاوهٔ بیدماغي سابق گردید لهذا خان جهان بهادر را برای
تنبیه و استیصال جاٹ و مسمار ساختن گڈهي سنسي (۵) احداث
کردهٔ آن کافر که بعپناه آن گڈهي در هر ماه چندین قافله میزد و
تاراج مي نمود و نواح اکبرآباد مي تاخت مرخص فرمودند . چون
از فساد و نفاق بیجاپوری یعني سکندر والي آنجا که وارث ملک
هم نبود معهذا باغنیم زناقت مینمود متواتر بعرض رسید و مکرر

---

(۵) ن - سنسني

فرمان نصیحت آمیز از راه تهدید و وعده و وعید صادر گردید
فائده نه بخشید پادشاه زاده محمد اعظم شاه را بامرای رزم دیده
و فوج شایسته برای تسخیر بیجاپور مرخص فرمودند بعد رسیدن
پادشاه زاده نزدیک بیجاپور که همه جا فوج دکن بسرداری
عبد الرؤف و شرزه خان اطراف فوج پادشاهی آوارگی داشتند
و دران سال از رسیدن آفت بر زراعت در همه بلاد گرانی رو داده
بود و دکنیان از هر طرف هجوم آورده راه رسد بیجاپور را بند
ساختند بمرتبهٔ گرانی و کمیابی غله در لشکر رو داد که نانی بجای
بهمرسیدن متعذر گشت و هر فوجی که برای کهی میرفت سالم
بر نمیگردید و بمرتبهٔ غلو اطراف پادشاه زاده آورده فرو گرفتند که
عرصه بر محمد اعظم شاه و همراهان لشکر نهایت تنگ گردید
بعده که بعرض پادشاه رسید غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را
باسپاهدار خان و تیر انداز خان و خنجر خان و دیگر امرای کارزار دیده
برای رساندن رسد غله بلشکر پادشاه زاده تعین فرمودند همین که
غازی الدین خان بهادر با رسد فرزده بیست هزار گاو نزدیک پرگنهٔ
ایندی تا پانزده شانزده کروهی بیجا پور رسید سرداران بیجاپور چند
هزار سوار و پیاده برای محاصرهٔ فوج محمد اعظم شاه که در اسپان
فوج پادشاهی از فاقه راکب و مرکوب پوست و استخوانی بیش
نمانده بود و بقول مشهور کار بجائی رسیده بود که جانی بیگم محل
خاص پادشاه زاده از بالای فیل بدست خود تیر میزد و در تسلی
و دلداری امرا میکوشیده گذاشته چهل پنجاه هزار سوار و قریب دو
لک پیادهٔ جنگی کرناتکی مشهور باستقبال غازی الدین خان بهادر

شتافتند بعد که فوجها مقابل هم رسیدند تا نظر کار میکرد سوای برق تیر و سنان و هجوم سوار و پیاده که زمین از غبار سپاه دکن نمی نمود بنظر نمی آمد اگرچه از وفور فوج دکن که دهم حصهٔ آن فوج پادشاهی نبود بمرتبهٔ تزلزل در لشکر افتاد که اکثر همراهان دل و حوصله باختند اما آن سپه سالاران تهمتن یعنی غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و مجاهد خان بهادر هردوبرادر از بسیاری فوج خصم نیندیشیده خدا را بعظمت یاد نموده فاتحه بقصد نصرمن الله وفتح قریب خوانده اسپان برداشتند و چنان جنگ عظیم جهان آشوب رو داد که تا چشم نظارگیان زیر فلک نیلگون ردیده چرخ بوقلمون بر سطح زمین پرتو افگن است در قرنها گردش لیل و نهار چنین محاربهٔ جان ستان یاد ندارد و بمرتبهٔ صدای دارو گیر جنگ مغلوبه بلند گردید که بهادران مغلیه را از راه غیرت سوای جانفشانی نمودن نجات ازان جنگ صف ربا متعذر بود و از هر دو طرف چندان سر و تن دلاوران بخاک و خون آغشته گردید که از هرطرف رود خانهٔ خون پیدا گشت

• بیت •

برانگیخت رزمی چوبارنده میغ • تگرگش ز پیکان و باران ز تیغ

آخر از چپقلشهای پیاپی بهادران خصوص تردّدی که از مجاهد خان بهادر برادر فیروز جنگ دران صف کارزار بظهور آمد خط ابطال برقصهٔ شهرت رستم داستان کشیده صف مقابل را بر داشته رسد را بلا آفت بلشکر پادشاه زاده محمد اعظم شاه رساندند و محمداعظم شاه از محاصرهٔ چندان آفت جانی نجات یافته بلا اختیار آفرین کنان غازی الدین خان بهادر را در بغل گرفته بانواع رعایت و عنایت مفتخر ساخت

و عسرت شام لشکر بصبح عشرت مبدل گشت و بحضرت خلدمکان که ازروی وقائع و زبانی هرکارها بعرض رسید بعد عطاي اضافهای نمایان و دیگر عنایات فرمودند که چنانچه حق سبحانه تعالی از تردد فیروز جنگ شرم اولاد تیموریه نگاهداشت آبروی اولاد او تا دور قیامت خدانگاه دارد •

القصه از شنیدن اخبار نفاق آمیز لشکر پادشاه زاده محمد معظم قلیج خان بهادر عرف عابد خان را که از مزاج گرفتهٔ کار طلب بودبرای بعضي مقدمات امور عمدهٔ ملکي که مرکوز خاطر داشتند بشهرت وصول زر پیشکش نزد ابو الحسن روانه ساختند و فوج شایسته با میر عبد الکریم ڈہتّہي که مخاطب بامیرخان گردید و از معتمدان روزگار گفته میشد و محمد هاشم که همراه محمد اعظم شاه زاده بودند همراه دادند •

درین ضمن بسبب امتداد کشیدن محاصرهٔ قلعهٔ بیجاپوری و بعرض رسیدن نفاق امرای کومکی که همراه پادشاه زاده محمد اعظم شاه زاده بودند بخاطر پادشاه چنان خطور نمود که خود متوجه تسخیر ملک بیجاپور گردند اوائل شعبان المعظم سنه بیست و هشت از شولاپور رایت توجه طرف بیجاپور بر افراشتندو بیست و یکم ماه مذکور نزدیک سواد قلعهٔ مزبور مضرب خیام سپهر احتشام گردید و تزلزل تمام در دل محصوران عقل و هوش باخته راه یافت شاه عالم و روح الله خان بهادر و فیروز جنگ و سید عبد الله خان بارهه و دیگر امرای کارطلب رزم آزمارا برای محاصره و تسخیر بیجاپور و مدد پادشاه زاده محمد اعظم شاه چند کلمهٔ

عبرت افزا ارشاد فرموده مرخص فرمودند و هر یکي براي اظهار
فدویت و حسن عقیدت خود کمر همت بقصد تسخیر قلعه بسته
درپیش بردن مورچال و دواندن نقب و پرکردن خندق و یورش سعی
بلیغ می نمودند وجوهر شجاعت و تهوري بروي کار مي آوردند ازانکه
شاه عالم که طرف دست راست مقابل دروازهٔ شاه پور مورچال
داشت میخواست که بسلوك و پیغام ساخت بنام او قلعه مفتوح
گردد براي جذب قلوب امراي بیجاپور مي کوشید و شاه قلي
نام ایرج خاني که از نوکران معتمد شاه عالم و از شجاعت پیشگان
بي باک گفته مي شد در زبانها برفتن خفیه نزد سکندر بقلعه
مشهور گردیده بود و ازان طرف نیز گاه گاه سید عالم نام پیام التیام
آمیز نزد پادشاه زاده مي آورد و شاه قلي غافل ازین که گفته اند *

نهان کی ماند آن رازي کزو سازند محفلها

خصوص که پای مثل محمد اعظم شاه معاند و وارث ملک درمیان باشد
نهان ماندن راز خیال محال می خواست که بدین منصوبه کلید تسخیر
قلعه بوساطت او بدست آید شاه قلی نام جوانی بود اوباش
مشرب که زبان او بند نبود هرگاه برای تغیر تبدیل مردم مورچال
شاه بپاي حصار می آمد محصوران را بآواز بلند مخاطب ساخته
میگفت که اینها مردم خود شما اند فهمیده این طرف توپ و تفنگ
و سنگ خواهید انداخت و مردم خود را نیز تسلي میداد از طرف
قلعهٔ بشما آسیب نخواهد رسید تا آنکه این گفتگو بزبانها جاری گشته
بمحمد اعظم شاه رسید و زبانی واقعه طلبان فتنه جو گوش زد پادشاه
گردید و نیز خبر رسانیدند که روز هنگامهٔ یورش شاه قلي اندرون قلعه نزدیک

سکندر بود و ظاهر ساختند که سید عالم نام وقت شب از قلعه برآمده
بپادشاه زاده در خلوت هم‌کلام می گردد بعده که زبانی روح‌الله‌خان
کوتوال تحقیق صدق این مقال بعرض عز و جلال رسید بسیادت‌خان
صدر و کوتوال حکم شد که خفیه سعی و جاسوسی نموده سید عالم
را وقت آمدن نزد شاه عالم بدست آرند و برای دستگیر نمودن
شاه قلی نیز حکم نمودند اما تدبیر کوتوال میسر نیامد آخر بمنصوبهٔ
آنکه شخصی را نزد قاضی بر شاه قلی استغاثه نموده اعلام کرده
دستگیر ساخته نزد پادشاه آوردند ابتداء بزبان خوش و دلاسا ازو
استفسار احوال آمد و رفت و سوال و جواب قلعه نمودند او انکار بلاغ
نموده اوباشانه جواب داد بعده که حکم بستن و شکنجه نمودن او
فرمودند و چند چوب زدند بفریاد آمده پردهٔ راز از روی کار بر داشته
نام چند نفر دیگر که مومن خان نجم ثانی و سید عبدالله خان
بارهه و بندرابن دیوان شاه و محمد صادق باشند ظاهر نموده شریک
بد نامی خود ساخت حضرت خلد‌مکان شاه عالم را در خلوت
طلبیده گله و شکوهٔ این مذکورات بمیان آورده باوجود انکار شاه‌عالم که
شاه‌قلی نوکر من نیست منفعل ساختند و حکم قید نمودن سید
عبدالله خان و اخراج دیگران از لشکر فرمودند و چون از سابق مادهٔ
کم توجهی پادشاه نسبت بشاه‌عالم در مقدمهٔ حیدرآباد بود الحال
که ظن بیقین مبدل گردید هرچند در ظاهر مراتب و منصب
و لوازم ولی عهدی شاه عالم کم ننمودند اما برآثار کم‌توجهی روز بروز
می افزود - چون روح الله خان که مکرر شفیع جرائم سید عبد الله
خان گردید بطریق نظربند بدو حواله نمودند بعد چندروز بشفاعت

روح الله خان حکم خلاصی او فرمودند *

ذکر سوانح سال بیست و نهم وسي ام از جلوس مطابق سنه هزار و نود و شش و هفت هجري مشتمل بر تسخیر بیجاپور و حیدر آباد

بعده که از سعي و تردد غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ و دیگر بهادران با نام و ننگ عرصه بر محصوران و سرداران بیجاپور تنگ گردید و از نرسیدن غله و کمیابي کاه اسپ و آدم بیشمار دکنیان اندرون قلعه تلف شدند شرزه خان و دیگر سرداران از زبان سکندر امان خواسته در آغاز سنه سي جلوس که امر داد اوائل ذیقعدهٔ سنه هزار و نود و هفت باشد کلید قلعه بخدمت پادشاه کشورستان حاضر ساختند و سکندر مقید گردید و صدای شادیانه بلند آوازه گشت و تاریخ تسخیر قلعهٔ بیجاپور (سد سکندر گرفت) بعرض رسید گویند شیخ هدایت کیش واقعه نگار کل برای داخل نمودن واقعهٔ این فتح عرضی نمود این فقره بدستخط خاص نوشته عنایت فرمودند که بدستیاري فرزند ارجمند بی ردو و رنگ غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ مفتوح گردید و همین مضمون در فرمان امیر خان صوبه‌دار کابل نیز درج نمودند - بعد فرستادن سکندر بقلعهٔ دولت آباد قلعه‌دار را برای نگاهداشتن او با عزاز و احتیاطی که باید تاکید نوشتند و فراخور کفاف او یومیه مقرر نمودند - و بعد عطای اضافهای نمایان به بندهای حضور و فراغ بند و بست نواح بیجاپور بشهرت زیارت حضرت بنده نواز سید محمد گیسو دراز رحمة الله علیه اواخر محرم الحرام از بیجاپور سمت گلبرگه کوچ فرمودند و بنام ابوالحسن د

سعادت خان حاجب حیدرآباد فرامین مشتمل بر مضامین بیم و رجاي تسلي آمیز صادرفرموده برای وصول زر پیشکش ذمهٔ آن تخته بند دریای حیرت تاکید بلیغ درج نمودند و خفیه حکم بنام سعادت خان شرف صدور یافت که چون ما بدولت عزم جزم تسخیر حیدرآباد داریم و درین زودي توجه رایت جهان کشا بآن طرف خواهد گردید تا مقدور در وصول زر تقید بکار برده مجراي کلي خود را درتقدیم این خدمت شناسد - و سعادت‌خان ابوالحسن را امیدوار توجهات و عنایات پادشاه ساخته برای وصول زر پیشکش سزاوای و تقید زیاده بکاربرد ابوالحسن بامید مامون گردیدن باظهار اطاعت آمیز عذر عدم میسر آمدن زر نقد بسعادت خان پیغام داد که چون واصل ساختن زر متعذر است از جملهٔ جواهر و زیور مرصع عورات و مرصع آلات دیگر میفرستم خواجه سرای خورد سال خود بفرستید که بحضور او زیور و هرچه جنس مرصع در خانه موجود باشد جدا نموده حوالهٔ او نمایم سعادت‌خان از فرستادن خواجه‌سرا ابا نمود وبعدگفتگوي چند روز که‌خبر رسیدن پادشاه بگلبرگه انتشار یافت و ابوالحسن مابین خوف و رجا بود کسان حاجب را طلبیده نه عدد خوانچه پر از جواهر و زیور و مرصع‌آلات دیگر مع‌افرادتعدادآن بلا تعین قیمت‌بطریق امانت در پارچه و سرکش پیچیده بران مهر موم زده قرار دادند که خوانچها را سعادت خان در خانهٔ خود برده نگاه‌دارد و در دوسه روز زر نقد نیز هرچه میسر آید واصل ساخته مقوم جوهر را با سررشته‌دار جواهر خانه بخانهٔ حاجب فرستاده بعد تعین قیمت جواهر حوالهٔ او

نموده قبض الوصول پیشکش بمهر سعادت خان مع عرضه داشت او مشتمل بر اظهار فرمان برداري و اطاعت ابو الحسن و التماس عفو جرائم او روانه حضور سازند || از اتفاقات روز دیگر ابوالحسن چند بهنگي میوه براي بادشاه روانه ساخت همراه آن سعادت خان نیز کهاران ڈالي از طرف خود بحضور ارسال داشت یک دو روز دیگر برین نگذشته بود که خبر کوچ بادشاه از گلبرگه جانب گلکنده بابو الحسن رسید و عزم جزم تسخیر گلکنده زبان زد خاص و عام گردید - ابو الحسن از شنیدن این خبر موحش هوش ربا بسعادت خان پیغام نمود که مطلب ما در فرستادن جواهر و زیور ناموس خود بامید ترحم بادشاه بحال ما بود الحال که چنان خبر یاس رسیده و توجه حضرت عالمگیر بدین طرف بکمال کم توجهي برین عاجز بثبوت پیوسته و امید خطا پذیرفتن نماند خوانچههاي امانت ما را واپس فرستند سعادت خان در جواب گفت که چون بر من بموجب ابلاغ حکم بادشاه خبر توجه رایت ظفر پیکر بدین سمت تحقیق نبود لهذا نظر بر پاس حق نمک رخانه زادي آن درگاه خوانچههاي جواهر را همچنان سر بمهر میان ڈالیهاي میوه که همراه بهنگیهاي سرکار روانه ساختم گذاشته ارسال حضور نمودیم الحال عوض خوانچههاي جواهر سر و جان من حاضر و فداي نام بادشاه است و برسر مقدمهٔ مذکور گفتگو و شورش فساد انگیز بمیدان آمد و ابو الحسن فوج بر خانهٔ حاجب تعین نمود و دو روز هنگامهٔ پرخاش درمیان بود بعده سعادت خان بابو الحسن پیغام نمود دربقهٔ درین ماده حق بجانب شماست و من نظر بر مرضي و حکم بادشاه و پاس

حق نمک غلامي خود در روانه نمودن خوانچها دانستم هيچ
گفتگو نيست ليكن الحال كه مرا ناچار كشته بايد گرديد و براي
كار ولي نعمت جان نثار بايد نمود پادشاه را كه از مدت بر استيصال
شما دست آويز مي خواست حجت به از كشتن حاجب نخواهد بود
والا تا من زنده ام اميد و احتمال عفو جرائم شما باقي است و
بشرط حيات من هم كمر خدمتكاري در رستگاري شما بحد مقدور
خواهم بست - ازانكه سعادت خان در بعضي مقدمات خلاف مرضي
پادشاه حق خدمت خود نزد ابو الحسن ثابت كرده بود چنانچه
بگزارش خواهد آمد ابوالحسن را نيز نظر بر عواقب امور اين عذر
بگوش پند نيوش مسموع گرديد و دست از مزاحمت برداشت
بلكه بتقاضاي مصلحت سعادت خان را طلبيده نسبت بسابق اعزاز
زياده نمود و آفرين گفته خلعت و جمدهر و الماس ديگر تواضع نمود *

در همان ايام روزي در مجلس ابو الحسن فضلاي حيدر آباد
عمدا بتقريبي ذكر خوبيهاي پادشاه دين پرور بميان آورده سررشتهٔ
سخن باينجا رساندند كه با اين همه ادعاي صلاح و اتقا و دانائي
عالم گير پادشاه كه زبان زد خاص و عام گرديده در ايامي كه تربيت
خان را بحجابت نزد شاه ايران فرستاده بودند و او از بد سلوكي
خود خفت كشيده مراجعت نمود و از نحوست او ميان پادشاه
و شاه ايران مخالفت تمام بهم رسيد و از هردو طرف كار بلشكركشي
كشيد درين ضمن اسپان فرستادهٔ شاه عباس بحضور رسيدند
بتعصب شاه فرمودند كه اسپان را مذبوح ساخته بفقرا قسمت
نمايند با اين همه تبعيت شرع و ادعاي تقوي بچنين اسراف

خلاف طریقهٔ شرع اقدام نمودن بجز اطاعت نفس سرکش حمل برچه توان نمود بایستی که آن اسپان را بفضلا و صلحا و مستحقان قسمت می‌نمودند تا جمع کثیر ازان فیض یاب مگردیدند سعادت خان در جواب گفت که اینکه پادشاه دیندار ما بسبب بیدماغی شاه ایران اسپان را مذبوح ساخته بفقیران تقسیم‌نموده شهرت یافته و بزبان مردم عام‌جاری‌گشته غلط محض است اصل حقیقت این است بعده که رسیدن اسپان از نزد شاه ایران بعرض رسید و حکم شد بوقت معین اسپان را آورده از نظر بگذرانند از اتفاقات وتتیکه آخته بیگی اسپانرا برای نذر گذراندن آورد پادشاه در تلاوت کلام الله مشغول بودند بخاطر خطور نمود که چون دیدن همه اسپان فرصت طلب است باقی معتاد تلاوت قرآن را موقوف بروز دیگر داشته متوجه دیدن اسپان باید گردید دران حالت آیهٔ کریمه که در شان حضرت سلیمان پیغمبر علیه السلام که در شغل دیدن نهصد اسپ منجملهٔ هزار اسپ پیشکش نماز سنت و بروایتی نماز فرض قضا گردید حضرت سلیمان در کفارهٔ آن فرمود که اسپانرا مذبوح سازند وارد گردیده بود بتلاوت‌درآمد آب دیده گردیده آن آیت حسب حال خود دانسته برای تنبیه نفس خویش بسنت حضرت سلیمان عمل نموده لذت سواری آن اسپان برخود حرام ساخته بذبح کردن آنها حکم فرمودند مردم عام هرچه خواهند قیاس نمایند . علمای حیدر آباد بعد شنیدن این جواب گفتند درین‌صورت فرستادن اسپان برای ذبح نمودن بدر خانهای امرای ایران چه لازم بود سعادت خان جواب داد این شهرت نیز غلط برزبانها جاری

گشته چون دران ایام شاه جهان آباد تازه آباد گشته بود که هر محله
بنام امیری از امرای ایران شهرت داشت و هیچ محله نبود که
یکي از امرای نامی ایران دران محله حویلي نساخته باشد
درصورتیکه یکجا ذبح مي نمودند ازدحام بسیار مي شد و فقرا
به تصدیع ازان متمتع مي گردیدند بنابران حکم فرمودند که در هر
محله یک دو اسپ مذبوح سازند وبمستحقان قسمت نمایند بعده
که ازروی نوشته واقعه نگار این سوال و جواب سعادت خان بافضلای
حیدر اباد بعرض حضرت خلد مکان رسید به سعادت خان آفرین
نمودند - بعد ازانکه در سواد حوالي گلبرگه شرف نزول واقع شد و
مکرر بفاتحه مزار فائض الانوار قدوة الواصلین سید محمد گیسودراز
تشریف برده بیست هزار روپیه بخدمهٔ آن درگاه رسانده هفته
درانجا توقف ورزیده عنان توجه طرف ظفر آباد معطوف داشتند
بیست روز درانجا مقر موکب ظفر اثر ساخته حکم روانه شدن
پیش خانه سمت حیدر آباد فرمودند - ابو الحسن را که از رسیدن
اخبار وحشت افزا یقین شد که ایام اقبال او بزوال دولت
مبدل گردید مصحوب نوکران سخن دان عریضهٔ مشتمل بر التماس
اطاعت و عفو جرائم و باز آمدن از طریقهٔ سابق مع تحف و هدایا
روانه نموده و ندانست که * * ع *

باران بي محل ندهد نفع گشت را

جواب عریضهٔ اورا حواله بزبان شمشیر آبدار مبارزان تیغ گذار و
مضمون فرمان سعادت عنوان سعادت خان که برای خاطرنشان
نمودن تقصیرات او صادر فرمودند نمودند - شرح فرمان آنکه اگرچه

افعال قبیح آن بد عاقبت از احاطهٔ تحریر بیرون است اما از صد یکی و از بسیار اندکی بشمار می آید اولا اختیار ملک و سلطنت بکف اقتدار کافر فاجر ظالم دادن و سادات و مشایخ و فضلا را منکوب و مغلوب او ساختن و در رواج فسق و فجور بافراط علانیه کوشیدن و خود از بادہ پرستی برپاست و بدمستی دولت در انواع کبائر شب و روز مستغرق بودن بلکه کفر از اسلام و ظلم از عدل و فسق از عبادت فرق ننمودن و در اعانت کفار حربی اصرار ورزیدن و خود را در عدم اطاعت اوامر و مناهی الهی خصوص در مادهٔ منع ممارنت دار الحربي که نص کلام مجید بتاکید واقع شده نزد خلق و خالق مطعون ساختن چنانچه مکرر درین باب فرامین نصیحت آمیز مصحوب مردم آداب دان مزاج گرفتهٔ حضور صادر شد و پنبهٔ غفلت از گوش نکشید بلکه درین تازگی فرستادن لکهون برای سنبهای بدکردار بعرض رسید با این همه غرور و مستی بادهٔ ناکامی نظر بر افعال و زشتی اعمال خود ننمودن و امید رستگاری در هر دو جهان داشتن * مصرع *

زهی تصور باطل زهی خیال محال

بالجمله بعده که ابو الحسن مایوس مطلق گردید بفکر تعین عساکر بقصد استقبال افواج ذوی الاقبال افتاده شیخ منهاج و شرزه خان و مصطفی خان لاری و دیگر سرداران مبارز پیشهٔ دکن را مقرر و مرخص فرموده وقت رخصت ارشاد می نمود که هرگاه بر پادشاه ظفر یابند تا مقدور سعی نمایند که زنده دستگیر گردد و باعزاز بیارند و امرای جهالت نشان معذور العقل او می گفتند که دل

و جگر ما از طرف محمد عالمگیر حکم مجمرپر از ابله اخگر بهمرسانده
بعد ظفریافتن حرمت او نگاه داشتن از ما نخواهد آمد - القصه
بعده که در منزلی حیدرآباد مضرب خیام ظفر انجام حشر
آشوب گردید بعضي سرداران دکن با چهل و پنجاه هزار سوار
نمودار گشته دست و پاي لاحاصل زده دور از لشکر فتح اثر دائره
نمودند - غازي الدين خان بهادر فیروزجنگ که بعد تسخیر بیجاپور
برای محاصرهٔ ابراهیم گده مامور گردیده بود عرضداشت او مع کلید
طلا مشتمل بر مژدهٔ مفتوح گردیدن قلعه و روانه شدن خود بطریق
ایلغار رسید - و بیست و چهارم ربیع الاول نزدیک قلعهٔ گلکنده
بتفاوت گوله رس شرف نزول واقع شد و تزلزل وحشت افزاي
حول قیامت دران سرزمین پیچید و حکم قضا توام بتقسیم مورچال
و فراهم آوردن اسباب قلعه گیری و از پا در آوردن آساس حیات
محصوران و برانداختن برج و باره از صاعقه ریزي گولهٔ توپ دشمن
کوب و برافراشتن دمده آسمان رفعت شرف صدور یافت و پاهم
اخبار انتشار یافتن فوج ابوالحسن اطراف لشکر ظفر پیکر و بشوخي
پیش آمدن معروض مي گردید - بعده که امرای رکاب مامور به تنبیه
آن جماعه گردیدند مکرر دست بازي مصافحه و معانقهٔ مقابله و مقاتله
میان هردو فوج روداد و از بالاي قلعه نیز آتش گوله و بان باریدن گرفت
و از ابتدا اگرچه شوخي زیاد ازانها بظهور آمد و خواجه ابو المکارم
با چندی از مغلان و سادات نامي بارهه منجملهٔ ملازمان شاه عالم
زخمي و جمعي از هردو طرف کشته گردیدند اما بعده که از
هرطرف جوق جوق بهادران رزم جو و دلاوران شعله خو داد تهوري

زاده بمقابلهٔ آن گروه پرداختند دکنیان برگشته اختر رو بفرار آوردند -
و بعد رسیدن فیروز جنگ اهتمام تعین مورچال و گرد آوری مصالح
و بستن دمدمه و کندن نقب و تقسیم افواج بحر امواج بنام آن
سپه سالار بافرهنگ مقرر گردید و کار بمحاصره و قتال و جدال هرروز
کشید - در همان ایام آغاز محاصره وقت تردد مورچال گولهٔ توپ
قلعه بدست راست قلیچ خان بهادر پدر فیروز جنگ که از امرای
عمدهٔ کارزار دیده بود رسید و در دو سه روز مرحله پیمای منزل
دار البقا گردید - چون پادشاه زاده شاه عالم که از سابق پادشاه در
محاصرهٔ بیجاپور دربارهٔ او بدگمان بودند و در محاصرهٔ گلکنده مورچال
طرف راست تعلق باو داشت و ایام دولت و ثروت او بنکبت و
نحوست چند سال مبدل گشته بود پیغامهای محبت آمیز خفت انگیز
ابوالحسن مع تحف و هدایا مشتمل بر اظهار رجوع و التماس سعی
در عفو تقصیرات او بخدمت پادشاه بوساطت محرمان و همدمان پیهم
بشاه عالم میرسید و ارادهٔ شاه عالم نیز آنکه در هر دو صورت صلح و
جنگ باستصواب آن پادشاه زادهٔ ولی عهد انفصال یابد و بعد
مقدور ابو الحسن را مرهون احسان خویش سازد و ندانست که
این معنی آخر مادهٔ وبال و نکال دولت و آبروی او خواهد گردید
تا آنکه طشت بدنامی او از بام افتاد و فتنه جویان واقعه طلب
بریں مقام و پیام اطلاع یافته ازراه نمامی بعضی بداندیشان بآب
و تاب تمام در خدمت پادشاه ظاهر ساختند و نور النسا بیگم نام دختر
میرزا سنجر که از خاندان نجم ثانی گفته می شد و محل خاص
شاه زاده و بچندین حسن صفات آراسته بود و در فن شعر هندی

دست تام داشت و در سخاوت و فیض رسانی شهرت تمام بهم رسانده روز بروز در سلوک و اطاعت و دلبری شوهر کوشیده شاه را بمرتبهٔ فریفته و رام خود ساخته بود که زنهای دیگر برو رشک و حسد برده اورا بعدم تقید عصمت و واسطهٔ رسل و رسائل گشتن میان ابو الحسن و شاه و دیگر اطوار مذموم متهم ساخته گوش پادشاه را پر ساخته بودند و رفتن نور النسا بیگم بقلعهٔ گلکنده بتغیر وضع برای عهد و پیمان آنکه اگر پادشاه التماس صلح را دربارهٔ ابو الحسن قبول ننمایند شاه زاده رفاقت ابو الحسن نماید زبان زد مدعیان دولت شاه گردید - درین ضمن بتقاضای ناموافقت ایام داروغهٔ پالکی خانهٔ شاه بعرض پادشاه زاده رساند که سواری زنانه از دولتخانه دور واقع شده و مردم قلعه برآمده برمورچال گاه بیگاه می ریزند مبادا چشم زخم بدنامی حاصل گردد شاه فرمود که سواری زنانه نزدیک دولت خانه آرند بعضی همدمان محمد اعظم شاه خبر بپادشاه رساندند که شاه در فکر رفتن قلعه است آتش غضب پادشاه شعله ور گردید حیات خان داروغهٔ غسل خانهٔ شاه زاده را در خلوت طلبیده ازروی تقید استفسار ارادهٔ شاه زاده نمودند و از خواجه ابو المکارم که اورا نیز باوجود تربیت یافتن در خدمت شاه عالم از فدویان راست مقال خود می دانستند بانواع تمهید خواستند بر راز شاه اطلاع یابند هردو بعرض رساندند که سوای آنکه اراده و مطلب شاه آن است که یا بالتماس او قلم عفو برجریدهٔ اعمال ابو الحسن کشیده گردد یا بسعی و تردد او قلعه به تسخیر درآید اصلا ارادهٔ فاسد دیگر پادشاه زاده ظاهر نگشته

چگونه خلاف عرض نموده زبان بمتهم ساختن مرشد زاده کشائیم
چندانکه حیات خان درجواب مبالغهٔ پادشاه بدلائل موجه بی
تقصیری پادشاه زاده ظاهر ساخت نقش سوء ظن شاه از دل
پادشاه شسته نگردید - چون آن روز حکم خفیه بنام بخشیان و مقربان
محرم صادر گشته بود که مردم کار طلب رزم جو مستعد گشته در
چوکي خانه حاضر باشند بعده می خواستند که فوج همراه حیات
خان داده برای آوردن شاه عالم مقرر فرمایند حیات خان عرض
نمود اگر حکم شود چیلهٔ از حضور رفته پادشاه زاده را که بغیر از
اطاعت امر خیال و ارادهٔ دیگر بخاطر او راه نیافته بحضور بیارد -
آخر هیجدهم ربیع الثانی سال بیست و نه جلوس بموجب
التماس حیات خان یکي از چیلهارا فرمودند که شاه عالم را مع محمد
عظیم پسر میانی بخدمت پادشاه حاضر سازد و شاه بمجرد ورود
حکم بلا توقف خود را بخدمت پدر بزرگوار رساند بعده که بخدمت
پادشاه حاضر گشته لمحهٔ نشست جملة الملک اسد خان که از سابق
مامور برای منزوی ساختن شاه گشته بود آمده آهسته بگوش
شاه عالم گفت که بموجب حکم بعضي مذکورات در خلوت باید
گفت و شاه را باخود گرفته بمکاني که مقرر نموده بودند برده
تکلیف وا نمودن یراق بشاه و محمد عظیم باظهار آنکه حکم شده چند روز
بلا تشویش کاروبار روزگار بعبادت پروردگار مشغول باشند نمود شاه
بجز اطاعت حکم چارهٔ کار ندید در همان حالت معز الدین و رفیع
القدر مع دیگر برادران برسیدند یراق آنها را نیز گرفته نزد پدر جا
دادند - گویند دران ابتدای رسیدن خبر تا وقت طلبیدن یراق یکي

از پسران شاه خواست بارادهٔ باطل پیش آید شاه بچشم زهرآلود برو نگاه کرد باطاعت او اشاره نمود - و حکم فرمودند که کارخانجات پادشاه زادهٔ محمد معظم را با پسران در سرکار ضبط نمایند و منصب چهل هزاری چهل هزار سوار که هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه بودند و ده کرور دام انعام برطرف ساخته محالات جاگیر را بار باب طلب تنخواه دهند - روز اول نور النسا بیگم محل شاه را فرمودند بی آنکه اموال او را بضبط درآرند مقید سازند روز سوم چهارم آن یاقوت نام خواجه‌سرا که آخر خطاب محرم خان یافت و در درشت گوئي و بیروئي مشهور بود مامور گردید که نور النسا بیگم را با رختی که در بدن دارد بتبدیل مکاني که خیمه وفرش قابل زندانیهای مغضوب داشته باشد برده بخفت مقید ساخته کارخانجات او را با زیوري که در گوش و گردن و بدن او باشد بضبط سرکار درآرند آن خواجه‌سرا نزد نور النسا بیگم آمده بسختي تمام متکلم گشته در تفتیش و تجسس نقد و مرصع آلات بدرشتي و سخنان ناملائم و نامناسب پیش آمد و سختي بجائي رساند که نور النسا بیگم زبان بدشنام کشاده گفت که پادشاه بجای پدر من ست عزت و آبرو و زر و دولت که داشتیم عطا کردهٔ او بود حالا که می گیرد اختیار دارد عذر ندارم اما ترا نمی رسد که با من چنین سلوک و سختی نمائي بعده که شکوهٔ نور النسا بیگم زباني خواجه یاقوت بعرض رسید زیاده باعث غضب پادشاه گردید همشیرهٔ بی مادری شاه زبان بشفاعت او کشاد مع هذا فرمودند که از طرف غذا و دیگر مایحتاج ضروري بخفت نگاه دارند همچنان در

مادۀ بشاه روز بروز سختي زیاده بکار میرفت - گویند بعد از چند روز ازتید بشاه پیغام نمودند که اقرار بتقصیر خود نموده استغفار نماید تا از سر تقصیرات لاتعداد او گذریم شاه ازقبول و اعتراف تقصیرابا نموده در جواب گفت هرچند در باطن بدرگاه آلهي و درخدمت پدر بزرگوار مجسم از انواع تقصیرم اما در ظاهر تقصیر یکه قابل استغفار از من سرزده باشد بخودگمان نمیبرم که زبان باستغفار آن آشنا سازم ازین جواب آتش غضب حضرت خلدمکان بیشتر از پیشتر شعلهور گردیده و حکم منع سر تراشي و ناخن گرفتن نموده از غذای خوب و آب سرد و رخت مرغوب طبع پوشیدن مانع آمدند و راني چترباني و دیگر زوجهای شاه مغضوب که بی تقصیر بودند از آفت غضب محفوظ ماندند - نوید خواجه‌سرای محلي را که محرم راز نور النسا بیگم گفته می شد فرمودند که مقید ساخته خانۀ او را ضبط نمایند و برای تحقیق ارادۀ ناصواب شاه و همداستان بودن نور النسا بیگم و آمد رفت قلعه حکم شکنجه نمودن و بسیاست استفسار کردن نمودند هرچند او را بانواع زجر وتوبیخ بند ودیگر عقوبات سیاست کردند سوای اظهار عقیدت و رسوخیت شاه و ندویت نور النسا بیگم از زبان او ظاهر نشد بعده که کار او نزدیک بهلاک رسید دست از و برداشتند و میرزا شکر الله عموی نور النسا بیگم که خطاب شاکر خان داشت و باظهار بدگویان میانجي رسل و رسائل ابو الحسن و شاه شدن او بعرض رسیده بود او را نیز بخفت مقید ساختند و دو خواجه سرای دیگر شاه را نیز بقید در آورده بعد تحقیقات از شکنجه و انواع عذاب خلاص نمودند ٭

الحال ذکر باقي مکروهات ایام محبوسي و خلاصي شاه بر محل موقوف داشته بتحریر احوال محاصرهٔ قلعهٔ گلکنده مي پردازد که هر روز و هر هفته بسعي بهادران رزم جو و قلعه کشایان شعله خو مورچال پیش میرفت روزی از روز ها که غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ مورچال قائم می نمود شیخ نظام و مصطفی خان لاري عرف عبد الرزاق و غیره برآمده مقابل فوج پادشاهي بشوخي پیش آمدند و زد و خورد غریب بمیان آمد و کشور سنگه هاره زخم کاري برداشته از اسپ افتاد و جمعي از راجپوتان بکار آمدند تا او را از دست دکنیان برآوردند و چند نفر نامی دکنیان نیز کشته و زخمي گردیدند اما آنقدر دکنیان هجوم و غلبه نمودند که هر چند مردم فوج پادشاهي جلادت بکاربردند که لاش یکي ازانها بدست آرند قادر نگشتند و آنها لاشهای خود را با لاش چند نفر پادشاهي برداشته بردند آخر بسعي بهادران ایران و توران و جلادت سادات بارهه و افغانان و راجپوتیه آن گروه رو بفرار آوردند و ازان روز بار کمتر چنان شوخي بظهور می آمد بلکه شیخ منهاج و شیخ نظام و اکثر از نوکران ابو الحسن رو بدین درگاه آورده بمناصب عمده و خطاب سرافرازي مي یافتند چنانچه محمد ابراهیم که ابتداء از راه خطا بشاهراه هدایت روآورده بود بمنصب هفت‌هزاري‌شش هزار سوار سربلندي یافته مخاطب به مهابت خان گردید و بیش از همه سعي در تسخیر قلعه می نمود و شیخ نظام را بعد ملازمت شش هزاري پنجهزار سوار نموده خطاب تقرب خان عطا فرمودند -

از جملهٔ نوکران عمدهٔ ابو الحسن کسی که تا روز تسخیر قلعه از ابو الحسن رو نتافت بلکه روز مفتوح گشتن قلعه نیز تردّدي که از اندازهٔ قبول عقل بیرون است ازو بظهور آمد چنانچه بگذارش خواهد درآمد مصطفی خان لاري عرف عبدالرزاق بود بالجمله مدت محاصره بامتداد کشید و از بسیاري ذخیره و باروت و اسباب توپخانه که درقلعه‌بود شبانه روز لاینقطع از در و دیوار و برج و بارهٔ قلعه گولهٔ توپ و گلولهٔ تفنگ و بان و حقهٔ آتشبار در کار باریدن بود و از بسیاري آتشبازي و برخاستن دود روز از شب فرق نمی گردید و هیچ روز نبود که از بندهای کار طلب بادشاهي تلف نشدند و زخمي نگردیدند و بهادران فوج بادشاهي تردد نمایان بروی کار مي آوردند خصوص فیروز جنگ و صفشکن خان پسر قوام الدین خان و غیرت خان داروغهٔ توپخانه و مهابت خان با چندي از بهادران قلعه کشا که زیاده از دیگران در طریقهٔ جانفشاني ثبات قدم ورزیده بودند کاري که در مدت یکسال صورت بستن محال مینمود در فرصت یک ماه و چند روز مورچال بکنار خندق رسانیدند و حکم پر نمودن خندق نمودند گویند اول خود حضرت خلدمکان رضو ساخته کیسهٔ کرباس براي پر نمودن خاک و انداختن در خندق بدست مبارک دوختند و دمدمهای آسمان رفعت تیار ساخته توپهای اژدها پیکر کوه ربا بربالاي آن برابر بمحاذي قلعه مجرا بستند و از صدمات اژدر صولتان کشور کشا تزلزل در ارکان آن حصار افتاد اما گراني و کمیابي غله و کاه بمرتبهٔ شد که اکثر صاحب ثروتان حوصله باختند و آنچه بر بی‌بضاعتان سقیم الاحوال گذشت چه سان

بیان نماید چراکه ابتداء دران سال در تمام دکن از کمي باران بوقت
برآمدن خوشهٔ جوار و باجرا که عمده جنس خریف و مدار قوت
غربای آن ملک است از گلري اطفال نباتات برنیامده خشک
گردید دیگر کشت و کار و زراعت شالي که مدار زیست مردم حیدر
آباد بران است بسبب فساد نوج کشي و کمي باران بعمل
نیامد دویم آنکه دکنیان و نوج سنبهاي جهنمي که بمدد حیدر
آباد اطراف اشکر را تاخته مانع رسیدن رسد غله گردیده بودند
و اثر وبا نیز معاون هلاک بندهای خدا گردید از هجوم حوادث
مذکوره عالمي تلف گشته و بسیاری تاب صدمهٔ گرسنگي وبي برگي
نیاورده بر خاسته نزد ابو الحسن رفتند و بعضي خفیه نفاق ورزیده
بمعاونت محصوران پرداختند چون ایام محاصره بامتداد کشید پادشاه
زاده محمد اعظم شاه را که بسبب نفاق شاه عالم برای بند و بست
اطراف اجین و اکبرآباد مرخص فرموده بودند و ببرهانپور رسیده بود
باز طلب حضور نمودند - روح الله خان راکه از عمدهای کار طلب
و مشیر امور سلطنت بود و برای بند و بست بیجاپور گذاشته
بودند اورا نیز بحضور طلبداشتند - از انکه بعد رسیدن محمد اعظم
شاه گرانی غله از حد گذشته بود میرزا یار علی که در امانت
و سرانجام کارهای سرکار بمرتبهٔ کوس شهرت او عالمي را پر آوازه
ساخته بود و باوجود کمال توجهات و عنایات بادشاهي خطاب
و اضافه قبول نمي نمود خدمت داروغگی رسد غله از راه فضل
و قدرداني باو حکم فرمودند میرزا یارعلي نظر برینکه از صدمات
چهار موجهٔ حوادث ایام سرانجام آن قسمي که بر نیکنامی او

افزاید و از قدر و اعتماد او نکاهد متعذر می نمود سر اطاعت امراز قبول آن پیچید پادشاه زاده محمد اعظم شاه که از بعضي اطوار سختي او در اجرای امور ملکي رخنه جوی آبروی او بود بحضور پادشاه زبان بشکوه او کشوده گفت که با این همه فضل و الطاف حضرت باجی را چه یارا که از فرموده ولي نعمت ابا نماید بر خاطر پادشاه نیز این معنی گراني نمود فرمودند که گردنی زده از دیوان برآرند و بتجویز روح الله خان حکم شد که بشریف خان عرف میر عبد الکریم که از سختیهای او نیز در تعلقهٔ جزیه چنانچه بگذارش آمده عالم بفغان آمده بود و دل همه متصدیان حضور چون دانهای انار از پرخون بود خلعت سرانجام رسد غله که باعث شنیدن چندین هزار دشنام از زبان خلق گردید عطا فرمودند بالجمله تردداتی که از عمدهای عقیدت کیش فوج ظفر انتساب بظهور آمد و ما محنت بردهای که از محصوران بمدد و موافقت باد و باران و طغیان آب که علاوهٔ صعوبت گرانی و دیگر صدمات گشته بود بوقوع پیوست اگر خواهد بتحریر تفصیل آن پردازد جلدی علحده مطلوب گردد ه

اما نعمت خان عرف میرزا محمد که آخر مخاطب بدانشمند خان گردید و از مستعدان آن عهد گفته می شد و از نظم و نثر و اکثر علوم عقلي و نقلي بهرهٔ تام حاصل کرده بود حقیقت ایام محاصرهٔ حیدرآباد را از راه شوخي طبع که هیچ کلام او بی آنکه هجو ملیح و بذله گوئي دران بکار نبرد یافته نمي شود برشتهٔ بیان کشیده چند سطر ازان بعبارت کم و زیاد بطریق

انتخاب و تضمین برای شادابی سخن باحاطهٔ تحریر می آرد -
وسط ماه رجب که قریب سه ماه از محاصره گذشته سپه سالار
با فرهنگ غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ با بهادران جانباز
بپای مورچال حصار خود بعد طلبیدن خبر غفلت محصوران
و تعین تابوی یورش امر نمود که تا سه پاس شب پاس این
معنی که بر حارسان حصار نرج خواب تاخت آرد داشته در عمل
پاس چهارم بمدد رسائی کمند دراز تر از عمر دشمن و نردبانهای
رسا تر از طول امل ببالای حصار خود را رسانده بر خفتگان اندرون
قلعه شبخون آورده علم شهرت تسخیر قلعه باید افراشت تا آنکه
دو تن روئین تن از دلیران شیر جنگ دست بردامن جرأت زده
پا بر نردبان جانبازی گذاشته از راه فلک تازی سر از چاک گریبان
کنگرهٔ آن حصار آسمان رفعت بر آوردند دلاوران دیگر از عقب آن
هر دو بهادر پیش آهنگ بدست یاری نرد بانها که باقلابهای کمند
تعبیه نموده استوار ساخته بودند بدستور ریسمان بازها شروع ببالا
برآمدن نمودند همینکه هر دو پیش قدم تهور شعار بر سر دیوار
رسیدند از اتفاقات سگی بر فراز فصیل بانداز انداختن خود بالای
لاشهای خندق برآمده راه فرود آمدن می جست بآن هر دو بهادر
شیر پیکار جان سپار دو چار شده بفریاد در آمد از صدای عف
عف او حارسان قلعه خبردار گشته کار بالا رفتگان را باتمام رساندند
و دید بانان دیگر شرر وار از جا جسته شعله آسا بهرسو دویده
چراغ و مشعل بر افروخته سررشتهٔ قلعه‌داری از دست نداده ببریدن
رشتهای کمند قطع رشتهٔ حیات جمعی که در نیمهٔ راه بودند نمودند

و چند تفان دیگر را بزدن حقهٔ آتشبار سوختند چون وقت بالا برآمدن دلاوران سرباز حاجی محراب که از محرمان درگاه آسمان جاه بود بدون تحقیق مآل کار از راه خوشوقتی سراسیمه وار بارادهٔ آنکه در رساندن خبر فتح دیگری بر و سبقت ننماید تند تراز باد نسیم خود را وقت طلوع آفتاب صبح که حضرت خلد مکان بر سجاده بخواندن اوراد مشغول بودند رساند و از دور شروع بتقدیم آداب تهنیت و مبارکباد نمود و از زبان فیروز جنگ و دیگر بهادران مورچال زبان بعرض مبارکباد کشود پادشاه مشغوف گشته اشاره بنواختن نوبت فرمودند وحکم طلب سواري و پوشاک خاص نمودند اکثر بندهای حضور بزبان و دست در تقدیم آداب تهنیت کوشیدند و عجب نشهٔ سرشار خوشوقتی برروی هوا خواهان درگاه ظاهر گردید *

* ابیات *

نوید فتح و ظفر چون بپادشاه رسید

نوای عیش و طرب تا بمهر و ماه رسید

ز صدمه گوش ملائك بر آسمان کر شد

ز بس که نعرهٔ شاباش و واه واه رسید

شگفتگي ز تبسم بخنده منجر شد

سخن گذشت ازان هم بقهقاه رسید

بصحبتی شده مشغول هریك از طرزي

که کیف شادي شان زود چون بگاه رسید

یکی بجست که فال من ست آمده راست

تمام شد غم دل حالت رفاه رسید

یکی بشرط که فرداست کوچ تا دهلي
توان بعرض چهل روز یا دو ماه رسید
یکي دواند پی ساربان خود قاصد
که خلعتی دهمت گر شتر پگاه رسید
یکی بگفت که پالان بدوز اي ظالم
چپر شکانتم این‌ست چوب و کاه رسید
یکی سوار شد و رفت و گفت با نوکر
بیا اجین که خواهی به نیمه راه رسید
ز قلعه گولهٔ امتاد در همین اثنا
کشید نالهٔ اجل کشتهٔ که آه رسید
چو غنچه جمع شده زیر لب بهم گفتند
چه بود این ز کجا از کدام راه رسید
چو گل بخنده یکی گفت شلک فتح است
چه خوب شد که برین مدعا گواه رسید
هنوز بر لب او بود این سخن که ز دور
گلولهٔ دگر آمد ببار گاه رسید
یکی به پشته برآمد که من به‌بینم چیست
بلند شد دو سه گامی بقعر چاه رسید
بخاست دیگري از جا که همچو باید دید
ازان وقوف گلوله بقتل گاه رسید
مدبري بعقب رفت و دور بین طلبید
بدید و گفت شکستي بدین سپاه رسید

دریں مکالمه بودند تا خبر آمد

که چشم زخم عظیمی بفوج شاه رسید

روز دیگر از زبانی جاسوسان ظاهر گردید که ابو الحسن تبیح کردار طوق طلا و قلادهٔ مرصع و جل زربفت بآن سگ العام نموده رو بروی خود بستن فرمود بهر حال از سر نو عجب هنگامه و طرفه آشوبی بر مردم لشکر رو داد و هر یکی بکساله و عسرت احوال گرفتار گشته بجز فکر مآل کار فرو رفته نمی دانست چه چاره سازد مگر اطفال که گرد ملال از چهرهٔ حال خود بآستین بی نیازی پاک نموده دامن خنده و بازی بر زده قطعهٔ نصاب فرا گرفته بخاطر خرسند و آواز بلند در مکتب بیغمی سر گرم و مشغول خواندن بودند *

سخن را بود در تقارب قبول * فعولن فعولن فعولن فعول
آله است الله و رحمن خدای * مگر او کند رحم بر فوج شاه
رحیم ست و غفار آمرز گار * ندانم چه شد حصهٔ این سپاه
شمار فلک چیست هفت آسمان * که از دود باروت گشته سیاه
تکلم سخن گو و قل حرف زن * ولی گاه با اشک و گاهی باه
امین و متین محکم و استوار * چه دیوار این قلعه بی اشتباه
بود ارض و غبرا زمین آنکه شد * پر از مرده زیر وزبر در سه ماه
فخذ ران عقب پاشنه رجل پای * همه زخم خورده است در جنگ گاه
ریه شش قفا حیره و رجه روی * همه شد ز آسیب گواه تباه
ید و جارحه دست و حلقوم نای * خدا ز آفت بان دارد نگاه
بعیر اشتراست و جیس چهدرای * غنیمش زد و برد از نیمه راه

رجل مرد ومرأت زن و زوج جفت • جدا گشته از همدگر سال و ماه
کران عود و بربط ترنم سرود • شکست این همه محتسب بی گناه
ولی سنج چنگ است و مزمار نای • که در خواب بیند کسی گاه گاه
کلام و عبارت سخن شعر بیت • چو این قطعه خواندی نگو واه واه
چون حکم کندن سه نقب و رساندن بجوف برج و پای حصار
نموده بودند کار پردازان این کار بعرض رساندند که نقبها بحصار
رسیده و درین زودی کار بپر کردن باروت و آتش دادن خواهد کشید •

سابق اشاره برین رفته بود که خلد مکان از قاضي شیخ الاسلام
درباب جواز مهم بیجاپور و حیدرآباد مسئله استفسار فرموده بودند چون
خلاف مرضي جواب داد قاضي که از مدت شوق زیارت بیت الله
در دل او راه یافته بود و بعد بمیان آمدن این مقال استعفای قضا
نموده احرام کعبه و حج بسته مرخص گردید درین اوان که قاضي
عبدالله بدین خدمت مقرر بود روزي بعرض رساند که ابو الحسن
مسلمان است و اطاعت حکم قبول می نماید و بسبب محاصره و جنگ
که بمیان آمده هر روز جمعي از مسلمین هر دو طرف کشته میگردند
اگر قلم عفو بر جریدهٔ اعمال ابو الحسن کشند بحکم الصلح خیر
قتال و جدال بصلح منجر گردد مطابق شریعت غرا نسبت بحال
مسلمانان ترحم بیجا نخواهد بود در جواب چنان عرض بیجا اعتراض
فرموده حکم نمودند که چند گاه در پیشگاه بتنقیح قضایا مشغول
بوده بمجرا نیاید چند بیت از قصیدهٔ که نعمت خان مشتمل بر
شدائد ایام محاصرهٔ حیدر آباد گفته مسمی بشهر آشوب ساخته
نوشته می شود •

✓ درین ملک خراب امروز کس را نیست سامانی
چو گنج افتاده اند اهل هنر در کنج ویرانی
بدان حدی رسیده خلق را افلاس و نا داری
که معنی هم ندارد این زمان حرف سخندانی
سپاهی هم بمیدان قناعت میکند جولان
ز شمشیر و سپر دارد دمی آب و لب نانی
طبیب از علم طب در یاد میدارد همین معنی
نباشد خوب تر از شربت دینار درمانی
منجم را نشد غیر از فلاکت از فلک حاصل
ز ضعف جوع بیند قرص مه را گردهٔ نانی
ز بس عطار مشتاق است قوت لایموتی را
بچشمش آش و نان آید چو بنویسد اشنانی
ز فکر مفلسی رمال از بس ریش خود کنده
نموده با دودستی لحیه اش را شکل لحیانی
نباشد آن قدر سرمایه هم جراح مسکین را
که بر زخم دل خود سرنگون سازد نمکدانی
محاسب سال را بنوشت ماه روزه در دفتر
برای آنکه معلومش نشد شوال و شعبانی
ز حیرت گفت قاری من کلوا میخوانده ام یارب
نخوانده‌ام هیچ گه لا تاکلو در هیچ قرانی
شده خیاط همچون سوزنی ازتنگ چشمیها
همیشه چشم دوزد دامنش بر جیب احسانی

رسیده جان سپاری کار تنبولی ز بی برگی
برای سرخروئی چون ندارد بیرهٔ پانی
تنور آسا بخاکستر نشسته نانبا زین غم
که از افتادن نان بر سرش افتاد تاوانی
درین لشکر بمانم یا روم با خویش می سنجد
نمانده در دکان بقال را جز سنگ و میزانی
نه بیند روی زر حجام اگر آئینهٔ بفروشد
که یک سود در بساطش نیست غیر از چشم حیرانی
زخامی میپزد سودا نمی یابد چو باورچی
برنج و روغن و سیر و پیاز و مرغ و حلوانی
بگفتا کاغذی کو کاغذ رنگین ز پرکاری
که پندارم کماچ سرخ از خشخاش افشانی
زکهزیالی یکی پرسید از روزت چه ماند آیا
بگفت احوال اگر این است پهری ساعتی آنی
صدای ماتمی از خانهٔ برخاست پرسیدم
چه شد گفتند در این خانه وارد گشته مهمانی
زجای غلغله شادی شنیدم گفت همسایه
که شخصی دیده شب در واقعه پر ارد انبانی
یکی گفت ای خداوند کریم از حرمت عیسی
برای ما فرست امروز همچو مائده خوانی
یکی گفت ای خداوندا بحق نوح پیغمبر
برای قلعه گلکنده بکن ایجاد طوفانی

یکی می‌گفت بهر قرض دادن خلق‌کن یارب
یهودی هندوی نصرانئی گبری مسلمانی
باهل حرف باید گفت اهل حرفه بسیار است
بخاموشی ادا کردم سخن را نیست پایانی

وسط ماه شعبان المعظم دو سه روز باران بشدت نازل شد و برای مردم لشکر واردو رحمت الهی بزحمت مبدل گردید خیمهٔ نماند که حباب وار در گرداب چهار موجه شناوری ننماید و چادر و سراچه بنظر نمی آید که از صدمهٔ باد و باران پاره گشته از پا در نیامده باشد بغیر از سایبان ابر و خیمهٔ سحاب که بطناب باران محکم و سایه افگن غنی و فقیر بود باقی همه بآب و گل فرو رفتند و آفت عظیم باردو و لشکر پادشاهی رسید و محنت و سعی که در برافراشتن دمدمهٔ آسمان‌رفعت و پیش بردن کوچهٔ سلامت نموده بودند همه از سیلاب آب و طغیان نالها که آب از سرمرحله گذشت و دیوار مرحلها فرو نشست ضائع و باطل گردید محصوران قلیل القدر کثیر المقدار ذره وار از روزنهای حصار بر آمده فرصت و قابوی وقت را غنیمت دانسته مانند موج جوانهٔ شمشیرهای آبدار برق کردار و نیزه و تیر سینه گذار برسر مردم توپخانه و عملهٔ مورچال و کارخانجات آلات ناری و خاکی که هریکی بحال خود درمانده و بفکر بلای گرداب آب فرو رفته بود غافل ریختند ونخل حیات بسیاری را از پا در آوردند سلیم خان حبشی که از تهور پیشگان اخگر نژاد خود را می گرفت ابتداء شعله وار از جا جسته بقصد مقابلهٔ آن کم فرصتان پرداخت بعده که دانست که صرفهٔ کار در جان عالم

بدر بردن مست خویش را در مغاک انداخت و صف شکن خان که نسبت بدیگر شجاعان زیاده بدل و جان در تسخیر قلعه می کوشید بعده که عبد الرزاق خان لاری بر مورچال او رسید ازانکه پیشتر ازان بدو زخم کاری رسیده بود خود را میان زخمیها بآب و گل آغشته انداخته جانبر گردید و جمشید که دائم دم از بهادری میزد باوجود دست و پا زدن تاب صدمهٔ دست برد آن بد سرشتان نیاورده خود را کنار کشید بعده که آن سیلاب بلای ناگهان برسر غیرت خان میر آتش رسید فرار اختیار نموده پناه بکوچهٔ سلامت که از هم پاشیده بصورت دام بلا گردیده بود برد اگرچه آن را کوچهٔ اسم با مسمی پنداشت اما ازانکه آن غار برای آن بیغار حکم گور آماده بهم رسانده بود بمجرد رسیدن او بدانجا آن جماعهٔ بد انجام برسر او رسیدند و اورا که بصورت مردهٔ لا و گل آلوده گشته بود نشناختند و منجمله مردم عام بدام اسیري در آوردند درین ضمن افغانیکه سابق در جرگهٔ نوکران شاه عالم بود الحال منجملهٔ نوکران ابو الحسن است برسر آن دل و هوش باخته وارد گردید او را شناخت و شکار مفت دانسته بمردم دیگر نشان داد و دست بدست کشان او را ازان غار برآوردند همچنان سربراه خان عرف جلال چیله که از جملهٔ محرمان قدیم الخدمت پادشاه بود با دوازده منصبدار دیگر گرفتار چنگل آن ناکسان دور از مرحلهٔ مروت گردید بعده که خبر طغیان آب و شوخي طاغی پیشگان بعرض رسید فرمودند که حیات خان داروغهٔ فیل خانه با هفتاد هشتاد فیل کوه پیکر آهن پوش سیاه کفن بدوش خود را کنار نالهٔ آب رسانده لشکر را گذرانده بمدد

بهادران جان سپار برساند اما باوجود رسیدن نیلان عفریت منظر برلب آب از بسیاری آب کاری ساخته نشد تا ثلث شب حیات خان با لشکریان در گرداب حیرت معطل و سرگردان ماند و نصف شب گذشته بخیمهای خود مراجعت نمودند|| بالجمله جمعی که باسیری در آمده بودند همهٔ آنها را بقلعه برده نزد ابو الحسن حاضر ساختند ازینکه غیرت خان خود را بصورت میت بیجان ساخته یا از کمال وحشت خویش را باخته بعده که فتیلهٔ بندوق به پیشانیش رساندند اثر بقای حیات درو یافتند ابو الحسن در سه روز آنها را مهمان پذیر گشته تعمیر دل باختهای آن جماعه نموده غیرت خان را و سربراه خان را اسپ و خلعت داده و دیگر انرا نیز مخلع نموده باعزاز مرخص ساخت و سربراه خان را بانبار خانهٔ غله و ذخیرهٔ باروت خانه فرستاده گلجهای سر بفلک کشیدهٔ غله را نمود بعده عرضداشت بخدمت حضرت خدیو زمان نوشته حاصل مضمون آنرا زبانی نیز خاطر نشان جلال نموده برای رساندن عریضه مع پیغام در خدمت مقربان درگاه آسمان بارگاه قسم به جاه و جلال رب العباد و سر مبارک پادشاه داده بخدمت خلد مکان روانه نمود - چون خبر رسیدن آنها بعرض مقدس رسید غیرت خان را که هزاری دو صد سوار بود پانصدی با خطاب بحال داشتند و فرمودند که تعینات بنگاله نمایند و در باب سربراه خان فرمودند که گریختن کار غلامان است بعزل خطاب معاتب ساخته گفتند منصب ذات آن کم ذات که چهار صدی بود بحال دارند - عرضه داشت ابو الحسن را نزد فیروز جنگ فرستادند که انتخاب آن را که اگر قابل

عرض باشد بعرض رساند - بعده که جلال برای پیغام زبانی التماس نمود فرمودند که ثلث از شب رفته پس پردهٔ خلوت آمده عرض نماید حاصل مضمون عرضداشت و پیغام که بعرض رسید آنکه من خود را از جملهٔ بندهای جان نثار آن درگاه میدانم اگر تقصیری ازین عاجز باختیار و بلا اختیار بظهور آمده بسزای خود رسیدم الحال امید فضل و عفو دارم و التماس می نمایم در صورتیکه قلعه بتصرف بندگان آن حضرت در آمد و بخیریت مراجعت بدار الخلافت نمودند بدیگری این ملک برهم خوردهٔ پایمال گشته را خواهند سپرد امید وارم آن بنده من باشم چرا که هر امیری که درینجا مقرر فرمایند زیادهٔ از محصول این سرزمین در وجه منصب خود و همراهان و دیگر اخراجات ضروری ز سرکار خواهد گرفت تا از عهدهٔ آباد نمودن این ملک که ویرانهٔ محض گشته برآید و بنظم و نسق اینجا پردازد - بر عالمی ظاهر است که هفت هشت سال باید که این بوم که از ورود عساکر مسکن چغد و بوم گردیده صورت آبادی بهمرساند بنده هرآنچه بوکلای درگاه ملک بارگاه سلاطین سجده‌گاه میرسانم وصول آن متعذر خواهد بود اگر التماس عاجز قبول افتد بعد معاودت هر منزلی که در سرحد این الکهٔ محقر مضرب خیام گردد کرور روپیه تسلیم دیوانیان سرکار خواهم نمود و بعد د هر بورشی که قدم مبارک بپای حصار قلعه رسد کرور روپیه طریق نذر قدم مبارک میگذارم این همه خدمات برای آن بجا می آرم که زیاده ازین خونریزی مسلمانان نشود و سپاه لشکر ظفر اقبال بیشتر ازین مدت محروم

از مال و عیال خود نباشند معهذا اگر التماس بنده درجهٔ پذیرائي نیابد و خواهند مدت دیگر تضیع اوقات بندگان عالي گردد نظر بر رفاه سپاه پانصد شش صد هزار من غله که جلال چیلهٔ سرکار در انبار ذخیره دیده رفته بحضور ارسال دارم این مقدمات که از زبانی جلال بعرض رسید درجواب کلمات ناصواب و لغو فرمودند که اگر ابو الحسن از فرموده و حکم ما بیرون نیست بعده که دست بسته حاضر شود یا سر و گردن او بسته حضور آرند آنچه تقاضای مروت ما باشد بعمل خواهد آمد و علي الرغم در خواست ابو الحسن همان روز فرمودند که احکام بنام متصدیان برار مع گرز برداران صادر شود که پنجاه هزار خریطهٔ کرپاس بطول دو درعه و عرض یک درعه درخته با گاو وسوت و دیگر مصالح قلعه گیری را روانهٔ حضور سازند که از سرنو خندق انداخته شود و سامان یورش سرانجام یابد از شنیدن این حکم بعضی هرزه درایان بزبان آوردند که ای وای مدت باید که باز سرانجام خریطها و پرکردن خندق بر روی کار آید کاشکی التماس ابو الحسن بدمآل در باب ارسال غله شرف قبول می یافت تاهم وسیلهٔ بقای حیات ما می گردید و هم همان جوالهای غله بکار پر نمودن خاک و انباشتن خندق می آمد خورد و بزرگ لشکر به بحر فکر فرو رفتند مگر اطفال فارغ از هجوم ملال و نکال روزگار بفراغ بال درخواندن نصاب درین بحر اشتغال داشتند *

* شعر *

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

باز در بحر رمل شد موج زن آب حیات

خامهٔ من خضرراه شوق شد در رهبري
چار موج بحر خوش موج است کر بشمري
بسکه برهم خورد دنیا جملگي برباد رفت
امر کار و قول گفت و فعل کرد و اسم نام
رسم دادن از جهان رفت وگرفتن مانده است
اجر مزد و عشوه ناز و غرم تاوان دین وام
بی سر و پا گشت لشکر آنقدر کز یاد رفت
نوم خواب و مشي رفتن بعد دوري خطوه گام
خان‌ومان کو تا کسی داند که اینها نیز هست
جنب پهلو جار همسایه نگهبان سطح بام
زبده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم
مانده است از خوردن و پوشیدن ما محض نام
عام و حول و حجه سال و اسبوع هفته شهر ماه
منقضی در قحط و بیماري و محنت شد تمام
سبت شنبه جمعه آدینه احد یکشنبه است
ایلث از کلفت ندانم این کدام است آن کدام
نیست غیر از حسرت و اندوه ما را هیچ کار
غدوه بکره بامداد و فجر و مغرب صبح و شام
لون رنگ و ریح بوی و باد و غیم میغ
زرد و منتن تندوا خوش کس چه گوید والسلام

نوزدهم شعبان از زبان کار فرمایان زیر حصار بعرض رسید که بعد
فراغ کار نقابان تیزدست مردم توپخانه باروت را به حفره‌های بروج

مثلثهٔ ناری که همراه از همه نقب باشد پر کرده اند برای آتش دادن
چشم بر راه حکمند فرمودند که اول آن جماعهٔ که در مورچال استقامت
دارند بشهرت یورش و اظهار تهوری اطراف حصار نعرهای رهوی
بهادرانه بلند سازند تا محصوران دانسته خبر یافته کنار برج و
حصار مانند کنگرهٔ کوکنار فراهم آیند بعده در نقبها آتش زنند
از انکه عبد الرزاق لاری و دیگر محصوران ازین ماجرا اطلاع یافته
در پیدا و تفحص نمودن راه نقب کار دست بسته بکار برده درین
فرصت چندروز بسعی و تردد بسیارمکان مقابل نقبها را پیدا نموده
بدستیاری سنگتراشان جلدپیشه و بیلداران چابکدست دست
بدست خاك و سنگ مقابل آنرا برآورده باروت یک نقب را مع
فتیلهٔ آن دزدیده برآوردند و از دو نقب دیگر قدری باروت بدست
آورده آنقدر آب در هر دو نقب انداخته بودند که خاطر آنها
از ضرر پریدن برج و دیوار برای مردم آن طرف حصار پارهٔ جمع
گردید و درانحالت صدای دار و گیر مبارزان قلعه‌گیر بلند گشت
و جمعی بالای حصار برآمدند کارپردازان توپخانه که چشم بر راه بالا
برآمدن آن جماعه بودند بچشم اشارهٔ آتش زدن یک نقب نمودند
بمجرد آتش دادن ازانکه بیشتر باروت طرف قلعه نشینان از آب
ضائع گشته بود و پارهٔ دزدیده بودند وقت پریدن برج حدت قوت
باروت طرف مردمان بادشاهی زیاده کار خود ساخت و در
طرفة العین بیشتر از عملهٔ توپخانه و تفنگچیان مرحله و تماشائیان
و سپاهی که مستعد یورش بودند سوختند و سنگریزهای آدم ربا
آمدند و جمعی کثیر که قریب بعدد سال هجرت آن سال تعداد ایشان

میر سید همدم خواب عدم گردیدند ازانجمله جمعی از مردم نامی بکار آمدند و معدودی چندازان طرف نیز نقد حیات درباختند اگرچه بهادران مرحله برای یورش چشم براه پدید آمدن رخنه و راه یورش و برخاستن حجاب دیوار بودند اما قضیه بر عکس روداد چنان واویلای کشته شدن و زخمی گردیدن و دست و پا باختن مردم کاری کار طلب بلند گردید و گرد و غبار دود باروت و افتادن برج طرف مردم پادشاهی پیش نظرهای مبارز پیشگان گرفت که مردم قلعه فرصت وقت را از دست نداده خود را با حربهای جان ستان چون بلای آسمان از بالا رسانده آفت جان باقی ماندگان مرحله و عملهٔ توپ خانه گردیده مورچالها را متصرف شدند- بعد عرض حکم تنبیه و اخراج آن گروه بد مآل نمودند و بعد سعی بسیار که جمعی از هردو طرف کشته و زخمی گشتند مورچالها قائم گردیدند هنوز جا گرم ننموده بودند و تحقیق تعداد جانبازان درمیان بود که نقب دویم را آتش دادند و چندین هزار سنگ خرد و کلان چون طائران هوا بارج سما بر آمده بدستور سابق بیشتری برسر مردم پادشاهی فرود آمدند فریاد و غوغای کشتگان و زخمی گشتگان براوج سما رسید و مضاعف شمار سابق که تعداد آنها بعدد حروف غوغا موافقت می نمود ضائع و تلف گشتند ازان جمله بعضی عوض جان دندان و دست و پا بباد داده بودند و وا ویلا کنان می گفتند بآرزوی سنگهای گران بها بپای حصار حیدرآباد آمده بودیم و دندان طمع بر الماس و یاقوت تیز نموده آرزوهای دیگر بسیار داشتیم نمی دانستیم که از ضرب سنگ دست و پا و دندان طمع برباد

خواهیم داد جمعی با دل زار و سر و پا شکسته مینالیدند که هرچند
سر بسنگ و سنگ برسرمي زنیم ابو الحسن سنگ دل دل از حصار
گلکنده بر نمی کند در قیامت دستهای ما و دامن او و محصوران
خیره سر بار دیگر بشوخی پیش آمده مانند یاجوج و ماجوج از
عقب حصار بر آمدند و خواستند که در مرحلهای اطراف حصار
که از سعي بهادران شیر شکار در انتظار مدت شش ماه تیار گشته
بود رحل اقامت ورزند غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ
با دلاوران رزم جو و شیر دلان شعله خو رسیده به تنبیه آن جماعه
پرداخت و پیکار آتشبار از هر دو طرف و کفار بر روي کار آمد و دران
زد و خورد نیز جمعی بکار آمدند و طرفه حشر گاه پر وحشت بر پا
گردید عدد کشتگان مردم پادشاهی آن روز نیز بشمار عدد حشر گاه
موافق آمد باوجودیکه فیروز جنگ دران جنگ ترددد رستمانه
بظهور آورد علاج شوخي آنها نتوانست نمود بعد عرض رسیدن
این خبر آتش غضب سلطانی شعلهٔ زرگرایید و حکم طلب سواری
فرموده بافوج قاهرهٔ رکاب با برکاب در آوردند و امیران جلادت
شعار شیر شکار اطراف پادشاه گردون وقار جمع آمدند و خسرو رستم
جنگ چون آفتاب عالم افروز بر تخت خورشید شعاع سوار گشته
اصلا اندیشهٔ باریدن گولهٔ توپ و تفنگ نه نموده فرمودند سواري خاص
بمکان گوله رس برده بهادران رزم جو و دلاوران شعله خو بی باکانه قدم
بمعرکهٔ کارزار گذاشته بدورش پرد زند باوجود رسیدن گوله و پریدن
دست یکي از خواص نزدیک تخت روان بالکل اندیشه و وسواس
هراس بخاطر راه نداده شجاعت و تهوری که دران روز ازان پادشاه

عدو مال سکندر اقبال بظهور آمده اگر افراسیاب درخواب میدید زهره اش آب می گردید و از فیروز جنگ و دیگر بهادران مبارز پیشگان تردد رستمانه دررکاب پادشاه کشور ستان بظهور آمد و هیچ نمانده بود که آب تیغ فوج دریا موج از سر حصار قلعه نشینان بگذرد و وجود محصوران را بباد فنا دهد درین حالت باد و باران بی محل مخل تردد مبارزان کشور کشا گردید و سلطان فصل برشکال بقصد کومک قلعگیان چتر ابر برسر داشته علم گرد و باد بر افراشته کوس رعد بلند آوازه ساخته بافیلان سحاب آب رفتار و صدای تزلزل افزای برق‌قطره زنان از گرد راه رسیده اطراف فوج پادشاهی را فرو گرفت و از هرطرف کوه کوه‌سیلاب کوه ربا بجنبش درآمد * نظم *
بر آمد یکی میغ از تیغ کوه * بغـــرید غـــریدن با شکـــوه
بجنبش درآمد زمین و زمان * توگفتي بخواهد پریدن جهان
چو باران نیسان ببارید تیر * تو گفتی شده پاره ابر مطیر
وزان سو بربن لشکر تیز چنگ * ز قلعه همه گوله بارید و سنگ
و مقدمهٔ کارزار بجائی رسید که مردم پادشاه عالم ستان بر گردیدند و آنها خیره تر گشتند و آب از سینهٔ اسپان گذشت و قابوی تردد نماند و از شدت بارش و صدمهای سیلاب پای دمدمهٔ فلك اساس بگل فرو رفت و پرده نشینان چهار بند حصار فرصت وقت را غنیمت دانسته از قلعه بر آمده بیباکانه بر مورچال ریختند و توپهای اژدها پیکر که بسعی بسیار و خرچ مبلغهای خطیر بالای دمدمه برده بودند بآسانی متصرف شدند و هرچه توانستند برداشته بردند و آنچه برداشتن آن متعذر بود میخ زده نابود ساختند و چوبهای

کلان که با چندین هزار جوال پر از خاک بخرج مبلغهای خطیر و مشقت بیکران دفعهٔ ثانی در خندق انداخته شده بود آن دیو خصالان دد نژاد چون مال یغما دست بدست از خندق برآورده دست برد نمایان بررری کار آورده بقلعه برده مصالح مسدود ساختن رخنه که از پریدن برجها بهم رسیده بود ساختند و بزبان حال میگفتند * مصرع *

چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دو کار

اگرچه نالهای عمیق حائل فوج دریا موج گشته بود اما اکثر بهادران همراه فیروز جنگ و پای رکاب‌که‌ی نیاورده در دریای لاوگی غوطه زنان ثبات قدم ورزیده داد تهوری داده حملهای مرد ربا می نمودند لیکن فائده بررری کار نمي آمد - فیل قیمت چهل هزار روپیه از جملهٔ فیلان‌خاصه که در سواری همراه بود از رسیدن گولهٔ توپ و صدمات باد و باران از پا در آمد عطار قضا کیفدان بلا ناگهان بگردش در آورده همگنان را تکلیف نشهٔ سربازی می‌نمود هرکه یک جوز گولهٔ بادرق خورد فی‌الحال از خود رفت و هرکه تخم خشخاش ساچمه تناول کرد هرچند کیفش کم بود اما خوب میرهید و از هر برج که صدای قهقهٔ توپ بلند میگشت عالمی را زیرو زبر مي ساخت و از آواز زیر و بم تفنگ و رعد پر صدای زنبورک و رام چنگي نو آغاز که بجای چنگ ورود نواخته می شد صوتی مشربان بزم رزم را مست بادهٔ بیخودی ساخته برقص بلا می آوردند درین ضمن عجب منازعت میان هم روداد یکی گفت که ایا برج انداده کدام است دیگری درجواب برآشفت

که نمی بینی دود باروت پردهٔ حجاب گشته و بسان ابر تیره پیش روی اورا گرفته و هوای ریزش باران علاوهٔ آن گشته برج شکسته دمالم چگونه فرق توان نمود یکی از روی غضب گفت که یاران از شدت باد و باران کور گشته اند و نمی بینند چوبها و جوالهای خندق را برده بالای هم چیده راه رخنه را بصورت دیوار نمودار ساخته اند آن یکی ازروی تعجب دست حیرت برهم سائیده میگفت که چگونه درین زودي دیوار افتاده را بدین عظمت درست نموده اند تا آنکه گفتگو بدشنام انجامید و کار بمقابله خانه جنگي کشید و بمرتبهٔ برهمزدند که مخالفان از مشاهدهٔ آن خنده کنان آفرین گفتند ومصلحان ازهر گوشه و کنار دویده میانجي دفع فساد تازه گشته در تفحص دور بین افتادند اما چون شام شد تحقیق آن مجهول نزد مجهولان نا مشخص ماند و وعده تنقیح آن بصبح افتاد و لشکر بجاي خود آرام گرفت * * بیت *

دگر روز چون گنبد لاجورد * برآورد و بنمود یاقوت زرد

روز دیگر پادشاه کشور ستان غازي باهمه اعیان سلطنت بقصد آنکه نقب میوم را بحضور خود آتش داده یورش فرمایند سواري فرمودند *

* بیت *

بتوسن نشسته شه پر شکوه * چو خورشید رخشنده بالای کوه
در افتاد دریای لشکر بموج * چو ماهي زره پوش گردان فوج
زمین جمله گردید صرف غبار * ز خون یلان شد حباب آشکار
امیران همه جا بجا دور شاه * بنوعي که انجم بود گرد ماه
ز گل در بهاران سپه بود بیش * رای همچو غنچه همه سر به پیش

یکی سرخ پوشیده اما ز بیم * رخش زرد و خیره شده یا غنیم
یکی غنچه سان گرز افراخته * ولی همچو گل رنگ را باخته
کجلك بر کف فیلبان می‌نمود * چو ماه نو از آسمان کبود
بحکم خسرو انجم سپاه هرچند خواستند بنقب سیوم آتش زنند در نگرفت دروپی تحقیق سبب آتش نگرفتن آن افتادند اما چندانکه کنج وکاو نمودند فائده نه‌بخشید تا آنکه از زبان جاسوس راست‌گفتار برسر کار اطلاع یافتند و ظاهر شد که محصوران باروت آن را پاک رفته فتیلهٔ آن را بریده برده اند لهذا از خیال آن جهت وجو باز آمده تهیهٔ یورش بروز دیگر موقوف داشته بخیمهای خود مراجعت نمودند بلکه چون دران گردد بفیروز جنگ درزخم تیر رسیده بود و جمعی دیگر زخمی گشته بودند بجای فیروز جنگ سرداری فوج و اختیار گرد تسخیر قلعه بپادشاه زاده محمد اعظم شاه واگذاشتند *

چندروز عدم و وجود ابو الحسن رایکسان دانسته ارکان سلطنت بعرض رساندند هرگاه شهر و معمور های مشهور نواح حیدر آباد بتصرف پادشاه کشور ستان در آمده باشد ابو الحسن سوخته اختر که ستارهٔ طالع او روز بروز در وبال احتراق است تا چند روز به پناه حصار دست و پای لاحاصل خواهد زد گوکه چند روز دیگر پرده نشین باشد و دیوانیان کفایت شعار و حکام آباد کار و ارباب عدالت جا بجا منصوب نموده حکم نمودند که دارالجهاد حیدرآباد در دفاتر و احکام مینوشته باشند و عبدالرحیم خان بیوتات را برای احتیاط و احتساب شهر مقرر نموده فرمودند که بعضی رسم کفار و بدعتهای دیگر که ابو الحسن بیدین رواج داده از شهر بر طرف

سازند و بتخانها را مسمار نموده مسجد بنا نمایند *

حکایت غریب آنکه صف شکن خان پسر قوام الدین خان باوجود آنکه بدل و جان خلاف دیگر اهل ایران در تسخیر قلعه کدوجهد تمام داشت چنانچه روزي یکي از فضلای ایران که همدم و مصاحب او بود گفت که جمع کثیر از مومنان و صالحان و سادات صحیح النسب و فضلا درین قلعه محصورند و این همه سعي و تسخیر قلعه و خرابي محصوران و بیناموسي عیال و فرزندان آنها می نمایند او در جواب گفت که اگر امام حسین خود درین قلعه است در تسخیر این قلعه خواهم کوشید و این کلمه خیمه بخیمه از زبان او انتشار یافت معهذا بسبب نفاقي که میان همچشمان مي باشد و از اثر آن کلمهٔ لغو بتهمت اتفاق با محصوران و دیگر بدنامی که شرح تفصیل آن طول کلام دارد مغضوب گردید و چند روز از نظر اعتبار انداخته بلکه مقید ساخته اموال او را بضبط درآورده باز قلم عفو بر جریدهٔ اعمال او کشیده بخدمت میر آتشي که بصلابت خان و دیگر دل باختگان تجویز شده بود و از قبول ابا می نمودند و کار توپخانه از نائب بی استقلال ابتر بود فرمودند - آري گفته اند * بیت *

کسی در مقسم اقبال و ادبار * بغیر از قدرت حق نیست مختار

یکی را ساخت با توفیق دم ساز * به پیش آرد سرفرازي سرافراز

یکي را بی سعادت کرد بد نام * که پستر رو تو ناکامی تو نا کام

سررشتهٔ سخن نعمت خان که بتغیر کم و زیاده بعضی فقرهٔ نامناسب بگذارش آمده از ملاحظهٔ طول کلام بدینجا رسانده منقطع

ساخته بتحریر باقی سوانح تسخیر قلعه پرداخته با تمام میرساند •
چون اکثر نوکران ابو الحسن رجوع بجناب پادشاه عالمیان مآب
آورده بمناصب مناسب و عطای خطاب عمده و نقاره و اسپ و فیل و
جواهر که بتوضیح تفصیل آن نمی پردازد بلند آوازه گشتند و شیخ
منهاج را بسبب شهرت آنکه او نیز اراده رجوع بلشکر پادشاهی
دارد ابو الحسن مقید ساخته خانهٔ او را ضبط نموده بود و از اعیان
سوای عبد الرزاق لاري که مخاطب بمصطفی خان بود و عبد الله
خان پنی افغان با ابو الحسن نماندند لغایت اواخر شوال که مراد
از محاصره قریب هشت ماه باشد بدل و جان از طرف ابو الحسن
می کوشیدند و شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند آخر کار عبد الله
خان نیز خفیه با ارکان سلطنت حضرت خلد مکان به پیغام و پیام
دمساز و همراز گشته وعدهٔ افتتاح دروازه بر روی لشکر پادشاهی
بمیان آورد و مکرر برای عبدالرزاق لاري فرمان و قول شش هزاری
شش هزار سوار با عنایات دیگر پادشاهی رفت از قبول ابا نمود بلکه
آن بی ادب وفا کیش ملاحظهٔ آبرو و جان خویش ننموده فرمان
مرسلهٔ پادشاه را بر سر برج مورچال خود بمردم لشکر نموده از روی
بی ادبی تمام که بتحریر تفصیل آن قلم را رنجه نمی دارد پاره
نموده انداخت و زبانی جاسوس که فرمان پیغام استمالت آورده
بود جواب داد که این جنگ بلا تشبیه بجنگ کربلا میماند
عبد الرزاق امیدوار است که تا نفس باقی ست در جرگهٔ بیست و
دو هزار سوار که با امام بیعت نموده آخر تیغ بر روی آن شهید کربلا
کشیدند در نیاید بلکه منجملهٔ هفتاد و دو تن سرخروئی دنیا و آخرت

حاصل نماید - اگرچه بعد عرض رسیدن ازروی اعتراض ظاهري فرمودند زهي بدبخت لاری بازاری اما در باطن نظر بر پاس حق نمک او آفرین گفتند چنانچه نتیجهٔ انتهای سرانجام کار نمک حلالی او آنچه بظهور خواهد آمد بزبان قلم خواهد داد - هرچند باوجود تردداتِ نمایان بهادران که در یورش بظهور آمد و مکرر انباشتن خندق از چندین هزار خریطهای پر از خاک و خس و خاشاک و انداختن هزاران چارپای مرده و آدمها که از قحط و وبا مرحله‌پیمای سفر آخرت مي گردیدند و در یورش و مرحلها بکار مي آمدند و مکرر بعد بالا برآمدن دلاوران جان نثار که کار بمفتوح گردیدن قلعه میرسید باز از سبب خبردار گشتن محصوران راه دشوار رفته را بآساني طي نموده جان شیرین را بتلخی ناکامی بباد میدادند کاری ساخته نشد و قلعه بدست نیامد - اما آخر اقبال عالمگیر پادشاه غازي کار خود ساخت و بعد محاصرهٔ هشت ماه و ده روز بلا تردد تیغ و سنان چنانچه بمعرض بیان مي آرد بتصرف مبارزان کشور کشا در آمد و ابو الحسن سوخته اختر مقید گردید *

ذکر سوانح سال سی و یک جلوس عالمگیر پادشاه
مطابق سنه هزار و نود و هشت هجری

اواخر ماه ذی قعده شروع سال سي و یک از جلوس مطابق سنه هزار و نود و هشت هجری بسعي روح الله خان که بوساطت رتمست خان افغان پنني برسل و پیغام با عبد الله خان پنني نوکر معتبر ابو الحسن که صاحب اختیار دروازهٔ مشهور بکهتکي بود ساخت بمیان آمده پاسي از شب مانده روح الله خان و مختار خان

و رنمست خان و صف شکن خان و خواجه مکارم که بخطاب جان نثار خان درجلدوی تردد یورش‌ها سرفرازی یافته بود بدستیاری زینهای آسمان رفعت بالای دمدمه و راههای اطراف که از ضرب توپها شکست و ریخت بهم رسانده بود باشارهٔ عبد الله خان پنی داخل حصار شدند - و پادشاه زاده محمد اعظم شاه با فوج خود طرف دروازه آمده چشم براه فتح الباب گشته بر فیل ایستاده بود - درحالتي که بهادران قلعه گیر خود را بدروازه رسانده به بند و بست نشاندن مردم و کشادن دروازه پرداختند و صدای مفتوح گشتن قلعه بلند گردید عبد الرزاق لاري اطلاع یافته فرصت بستن کمر و زین نمودن اسپ نیافته از راه جوهر شجاعت و تهورذاتي و حق نمک بیکدست شمشیر و بدست دیگر سپر گرفته بر پشت اسپ چار جامه سوار گشته خود را با ده دوازده نفر مقابل فوج پادشاهي که تا بمقابل رسیدن دروازه را نموده بودند و سیلاب فوج پادشاه کشورکشا تمام قلعه را دور گرفته بود رسید باوجود نه دران آشوب رفقاي عبد الرزاق نیز متفرق گشتند خود را مانند قطره که بدریا افتد یا ذره که با خورشید همسري نماید برفوج زد و ازراه جلادت و تهوری که بعقل راست نیاید مردانه وار دست و پازده فریاد میزد که تا جان دارم نثار راه ابو الحسن خواهم نمود - و هردم قدم پیش گذاشته مقابل هزارها که شمشیر برو میزدند باخون خویش دست بازی می نمود - آنقدر زخم شمشیر و سنان بروی زدند که از کاسهٔ سر گرفته تا ناخن پا زخمهای کاري بیشمار بدو رسید - اما چون اجل او نرسیده بود تا دروازهٔ قلعهٔ ارک از پا در نیامده جنگ کنان

میرفت دوازده زخم نقط بر چهرهٔ او رسید بعده که پوست پیشانی پیش چشمها و بینی او درگرفت بلکه برچشم هم یک زخم کاری رسید و در تمام بدن زخمهای ستاره شمار پدید آمد و اسپ هم زخمهای بیشمار برداشته می لرزید عنان اسپ را باختیار اسپ گذاشته خود را بخون داری تمام بالای اسپ نگاهداشت تا آنکه اسپ اورا بباغی که در نواحی ارک موسوم بباغ نگینه بود بپای درخت نارجیل کهن سال رسانید و او باتکای آن درخت خود را از اسپ انداخت تا آنکه صبح روز دویم جمعی از مردم حسینی بیگ را بآن سمت گذار افتاد بنشان اسپ و علامات دیگر تشخیص شخصیت او کرده ازراه مروت آن نیم بسمل در خون غلطیده را با اسپ و یراق بر چهار پایه برداشته بخانهٔ او رساندند و مردم او خبر یافته بالتیام جراحتهای او پرداختند این شمهٔ از جوهر شجاعت ذاتی او نوشته شد باقی ذکر انتهای نملک حلالی آن بهادر شیر نبرد انشاء الله تعالی بگزارش خواهد آورد ٭

بالجمله بعده که از صدای دار و گیر به ابو الحسن برگشته اختر خبر رسید و آواز جزع و فزع اندرون و بیرون بلند گردید ابو الحسن بتسلی خدمهٔ محل کوشیده از همه بحلی طلبیده وداع خواسته دل باخته خودرا جمع ساخته بدیوان مکان خاص خود برآمده برمسند تمکین خویش نشست و چشم براه مهمانهای ناخوانده داشت چون وقت طعام خوردن او رسیده بود برای طعام کشیدن تاکید فرموده بعد ازان که روح الله خان و مختار خان با تمام بردهای دیگر رسیدند بر سلام علیک زبانی برهمه سبقت نموده وقار سلطنت را از دست

نداده جواب سلام همه را باظهار خود داري و تعظیم داده بهر کدام
از راه گرم جوشی و فصاحت کلام متکلم گردید - آری عقلای تجربه کار
گفته اند هرگاه صاحب ثروتان برگشته اختر را باخیل حوادث لیل
و نهار سروکار پیکار رو نماید و مقابل حملهٔ فلک غدار جفاکار مردم
آزار کار بکار زار کشد حوصلهٔ بردباري از دست نداده بجز خفتان رضا
و حصار تسلیم چارهٔ کار نجوید • نظم •
با تیر قضا سپر نجوید هشیار • بالجمله بتقدیر چه صحرا چه حصار
خفتان رضا گزین و حصار از تسلیم • با خیل حوادث چو بیفتند پیکار
تا اثر صبح باهم صحبت بی نفاق داشتند چون بکارل خبر طعام
کشیدن آورد از امرا اذن خبز خوردن خواسته تکلیف هم نمک شدن
بمیان آورد بعضي بی مروتان صلاح در ماذون ساختن نمی دادند
باز مغلیه مضایقه ننموده مرخص ساختند - مختارخان با یک دو کس
شریک خبز خوردن گردید - روح الله خان در یافته از روی تعجب
پرسید که این کدام وقت طعام میل نمودن است - ابو الحسن مطلب
سوال روح الله خان در نیافته یا عمدا در جواب گفت وقت خبز
خوردن من همین است - روح الله خان گفت میدانم اما در
تعجبم که درین حالت تشویش چگونه رغبت به طعام خوردن
می نمایند - ابو الحسن جواب داد که موافق طریقهٔ جمهور است
که میگویند اما اعتقاد من بخدای که مرا و شاه و گدا را آفریده است
و در هیچ وقتي و حالتي نظر لطف از بندهٔ خود باز نمیدارد و
رزق مقسوم او بار میرساند اگرچه جد پدری و مادري بزرگانم مدام
بپرناه و آبرو گذرانده اند اما چند گاه تقاضای مصلحت پروردگار

من دریں بود که مدت پانزده شانزده سال من بلباس فقیری گذراندم باز که نظر فضل او برمن عاجز افتاد بی آنکه مرا تصور آن هرگز بخاطر گذشته باشد یا دیگر را شان وگمان آن باشد درفرصت ساعت واحد مادهٔ سلطنت برای من آماده ساخت الحمد الله هوس و آرزوي در دلم نگذاشت لکها بخشیدم وکرورها بصرف در آوردم الحال هم که مرا در مکافات بعضي اعمال ناشایسته که از من در ایام سلطنت سرزده نظر لطف از من برداشته باز شکر مینمایم که زمام اختیار مرا که امید زیست چند سال معدود مانده بدست مثل عالمگیر پادشاه دیندار داده ٭ نظم ٭

سر ارادت ما آستان حضرت دوست
که هرچه بر سر ما میرود ارادت اوست

القصه بعده که اسپ سواري طلبیده با مالهای مروارید که در گردن داشت باتفاق امرا سوارگردید - چون پادشاه زاده محمد اعظم شاه بردروازه آمده خیمهٔ مختصر زده فرود آمده انتظار مي کشید نزد او حاضر ساختند - ابو الحسن باظهار بشاشت مالهٔ مروارید که در گردن داشت برآورده نذر گذرانده - شاه قبول نموده دست لطف بر پشت آورده بتسلي و دلاسای آن بر گشته اختر پرداخته بخدمت پادشاه جهان ستان آورد - حضرت خلد مکان نیز با او سلوك که در خور سلاطین خطا بخش جرم پذیر مي باشد نموده باعزاز نگاهداشته بعد از چند روز چنانچه بزبان خامه خواهد داده بدون آنکه تکلیف ملازمت بفرمایند روانهٔ دولت آباد ساخته فراخور احوال ضروري از خوراك و پوشاك و خوشبوئي که بفراغ بال

تواند گذراند مقرر فرمودند - بعده که روح‌الله خان و دیگر متصدیان
بضبط تفحص اموال ابوالحسن و دیگر نوکران عمدهٔ او پرداختند
و بر حقیقت برآمدن عبد الرزاق مقابل فوج پادشاهي و برداشتن
زخمهاي بیشمار اطلاع یافتند او را در حالتي که از خون خبر
نداشت و رمقي باقي داشت برداشته نزد روح‌الله خان آوردند -
همینکه نظر صفشکن خان برو انتاد بفریاد آمد که این همان
لاري ناپاک بی‌ادب است سراورا بریده بر سر دروازه باید آویخت
روح الله خان گفت سر مرده که اصلا امید حیات او نیست بلکه
بریدن از مروت دور است - حقیقت او را عرضي نمودند همین که
حضرت خلدمکان بر سرگذشت جرأت و جلادت و انتهاي شرط نمک
حلالي او اطلاع یافتند از راه انصاف و قدر داني حکم نمودند که
دو جراح فرنگي و هندي از حضور برای علاج او آوردند و حقیقت
زخمها و امید بقای حیات او روز بروز بعرض رساندند - و روح‌الله خان
را بحضور طلبیده فرمودند که اگر ابو الحسن مثل عبد الرزاق
لاري یک نوکر دیگر نمک حلال میداشت در تسخیر قلعه زیاده ازین
صرف اوقات بایست نمود - بعده که جراحان بر زخمهای او اطلاع
یافتند بعرض رساندند که قریب هفتاد زخم او بشمار می آید
سوای آن زخم بالاي زخم بسیار دارد که بشمار نمیتوان آورد - اگرچه
یک چشم او از زخم محفوظ مانده اما شاید بقور هر دو چشم او آفت
برسد باز برای علاج و تیمارداري او تاکید فرمودند بعد انقضاي سیزده
روز بعرض رسید که عبدالرزاق چشم وا نموده بلکنت زبان حرف
میزند و امید رو به بهي دارد - حکم نمودند که از طرف ما بدو پیغام

رسانند که ما تقصیرات ترا بخشیدیم پسر کلان عبدالقادر نام خود را با دیگر پسران که قابل ملازمت باشند بفرستد که بمنصب سرفرازی یابند و از طرف پدر نیز تسلیمات عفو تقصیرات و عطای منصب و دیگر عنایات بجا آرند بعد که این پیغام سراپا لطف و فضل پادشاه خطا بخش جرم پذیر بآن بهادر نمک حلال بی نظیر رسید بلکنت زبان بعد تقدیم آداب شکر قدردانی جواب داد که هرچند این جان سخت تا حال بر نیامده اما بدین حال امید حیات داشتن خیال محال معهذا اگر حق سبحانه و تعالی باظهار کمال فضل و قدرت خود مرا حیات دوباره بخشد با این دست و پای باخته بتقدیم رسانیدن مراسم نوکری متعذر و بعد ازینکه نوکری هم توانم نمود کسی که بنمک ابو الحسن گوشت و پوست بدن او پرورش یافته باشد نوکری عالمگیر پادشاه نمی تواند کرد - بعد عرض رسیدن این مقال در ظاهر قدری اثر ملال برچهرهٔ پادشاه معلوم گردید اما از راه انصاف آفرین گفته فرمودند بعد صحت کامل حقیقت او بعرض رسانند - و از جملهٔ اموال او که بیشتری بحادثهٔ تاراج رفت و قدری بتصرف متغلبان در آمده باقی را بپدر بخشیدند تتمه ذکر او بر محل بذکر خواهد در آمد *

آنچه از اموال ابو الحسن بعد تفرقه بضبط درآمد شصت و هشت لک و پنجاه و یک هزار هون و دو کرور و پنجاه و سه هزار روپیه که تخمینا زر شش کرور و هشتاد لک و ده هزار روپیه باشد سوای جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره بعرض رسید - و جمع دامی یک ارب و پانزده کرور و سیزده لک و کسری دام در

دفتر ثبت گردید - تاریخ فتح میر عبد الکریم که درین تردد مخاطب به ملتفت خان شد و آخر بخطاب میرخان سرافرازی یافت و از مستعدان حضور گفته می شد (فتح قلعهٔ گلکنده مبارکباد) گفته گذرانید پسند افتاد ٭

و بتحریر حقیقت اصل قلعهٔ گلکنده و توصیف استحکام او و خوبیهای آن شهر و لطافت آب و هوای آن سر زمین و حسنهای نمکین سبز فام و سیر حاصلی آن مرزبوم اگر بپردازم از سر رشتهٔ سخن باز میمانم مجمل می نگارم که قلعهٔ خام گلکنده بنا کردهٔ جد و آبای راجه دیو رای است که سلاطین بهمنیه بعد سعی بسیار بتصرف اسلام در آوردند بعد برهم خوردن سلطنت بهمنیه چنانچه در جلد ثالث که بذکر سلاطین دکهن و بیست و یک صوبهٔ هندوستان پرداخته انشاء الله تعالی باتمام رسد مفصل بگزارش خواهد آمد - سلطان محمد قلي نام مخاطب بقطب الملک از امراي سلاطين محمد شاه بهمنيه که حکومت گلکنده داشت بعد ملوک الطوائف گشتن صوبجات دکهن بطريق تسلط فرمانروای آنجا گردید - قلعهٔ خام احداث کردهٔ راجه دیو رای را که بالاي تپهٔ کوه بود پخته ساخت بعده که بچند واسطه نوبت سلطنت بمحمد قطب الملک که همه اولاد او بدین لقب ملقب میشدند رسید و بر تعمیر قلعه گلکنده افزود و با بهاگمتي نام از زنهای خود محبت و تعلق سرشار بهمرسانده بموجب درخواست او بفاصلهٔ دو کروهي قلعه شهری باسم او آباد نموده مسمي به بهاگ نگر ساخت بعد ازچندگاه که بهاگمتي فوت گردید و بر تتبع اسم

بهاگ نگر پي برد اسم مذکور را بحیدر آباد مبدل گردانید اما درالسنهٔ عوام تاحال ببهاگ‌نگر شهرت دارد و بسبب آنکه آن زنکه خرابات خانها و مسکرات زیاده درانجا ساخته بود وفرمانروایان آنجا مدام عیاش بودند بانواع فسق علانیه تعیش مي نمودند و ابو الحسن زیاده برسلاطین دیگر بعیش و عشرت میل داشت لهذا شهر مذکور بزیادتي فسق و فجور بدنام‌گردیده بود بعده که بتسخیر حضرت عالمگیر پادشاه درآمد بدار الجهاد موسوم‌ساختند - بعدازانکه نوبت سلطنت شاه عالم رسید چنانچه بگزارش خواهد درآمد باسم فرخنده بنیاد در دفاتر ثبت گردید - در گرما و سرما هوای معتدل دارد و مدار کشت و کار و غذای آن ملک ببرنج است اگرچهار ماه ایام بارش باران نرمک نبارد زراعت نمیشود اگر یک دوروز باران بشدت بارد و تالابها پر مي شود همان آب بزراعتها تمام سال وفا مي نماید *

القصه چون مابین بیجاپور و حیدرآباد قلعه سکر که ازمعمورهای مشهور آن ضلع است واقع شده و حاکم آنجا پریه نایک نام که از قوم بدترین مردار خوار دکن گفته میشد و مرزبانی آنجا ارثا بدو تعلق داشت و درایام‌محاصرهٔ بیجاپور و حیدر آباد با دوازده هزار سوار و پیادهٔ بیشمار بمعاونت سکندر و ابو الحسن و بستن راه رسد غله رسیده مقابل لشکر پادشاهي شوخي زیاده نموده‌بود پادشاه آفاق گیر درایامي که بمحاصرهٔ گاکنده پرداخته بودند خانه زاد خان پسر ارشد روح الله خان را که در شجاعت و کار طلبي گوی سبقت از اکثر بهادران بزم دیدهٔ‌آن عهد مي برد براي‌تاخت

و تاراج و خرابیِ ملک پریه نایک و تسخیر قلعهٔ سکر تعین فرمودند - بعد رسیدن خانه زاد خان و تردد نمایان در تاخت و تاراج معمورهای اطراف سکر بعرصهٔ ظهور آوردن خبر تسخیر قلعهٔ گلکنده انتشار یافت - آن بدنام گمنام سرانجام نیکنامی خود در امان خواستن و باطاعت در آمدن دانسته بهزاران عجز و نیاز ملتجی بخانه زادخان گردید - و خانه زاد خان اورا مامون و امیدوار عنایات پادشاهی ساخته بحضور معروض داشت - درماه صفر همین سال پریه از قلعه برآمده مع کلید قلعه با خانه زاد خان ملاقات نمود و خانه زاد خان بانگ صلوة و اذان محمدی دران دیار که هرگز بگوش سامعان کافر کیش آن مرز و بوم نرسیده بود بلند آوازه ساخت و مسجد بر بالای تپهٔ کوه سر بفلک کشیدهٔ آن قلعه بنا نهاد و قلعه‌داری آنجا را بموجب حکم حضور بیکی از بندهای پادشاهی مقرر کرده پریه را همراه گرفته بحضور آورده ملازمت فرمود - گویند پریه چنانچه ببدی آفرینش درقوم کفار که از جمله مردارخواران بی اعتبار می باشند اشتهار داشت زیاده بران در زشتی صورت عجب کریه منظر بدهیئت واقع شده بود بخاری بود از خم نیل و دیگ قیر فراهم آمده به نمونهٔ انسانی مجسم گردیده اگرچه بعد ملازمت بتقاضای مصلحت بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار سرفرازی بخشیدند اما هرگاه نگاه هریکی از امرای حضور برو می افتاد آن صورت مکروه او را می دید و آن مراتب منصب را بنام آن زشت صورت بدنام می شنیده بی اختیار بخنده می آمد وکلمهٔ لاحول بزبان او جاری می گردید تا آنکه در اندک فرصت که بدر سه هفته

نکشید باجل طبعی بمکان اصلي خود شتافت - و پسر و همراهان اورا بمناصب زیاده ازحوصلهٔ آنها سرفراز ساختند - و برای تسخیر قلعهٔ ادهوني که در تصرف مسعود حبشي بیجاپوري بود غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ با هراول پادشاه زاده محمد اعظم شاه نموده مرخص فرمودند - و بیست و پنج هزار سوار همراه فیروز جنگ مقرر فرموده نظر بر عدم پایباقی و میسر نیامدن جاگیر اکثر مغلیه همراه فیروز جنگ مقرر فرموده تنخواه نقدي حکم نمودند - و از عقب فیروز جنگ پادشاه زاده محمد اعظم را با چهل هزار سوار و توپخانهٔ بیشمار برای پشت گرمی فیروز جنگ مرخص ساختند و خود بدولت باقرو شکوه عالمستانی بعد از بند و بست نواح دار الجهاد حیدر آباد اوائل ربیع الثاني رایت ظفرآیت طرف ظفرآباد بر افراشتند - بعد رسیدن بظفرآباد بیدر ابو الحسن را که برای فرستادن دولت آباد همراه جانسپار خان مقرر کرده بودند و لغایت حال بسبب بعضي موانع در رکاب همراه بود بقلعهٔ مذکور روانه ساختند - و مکرر برای سرانجام دادن ما یحتاج آنچه مرغوب طبیعت ابو الحسن باشد تاکید فرمودند - و اوائل جمادی الاولی درسواد گلبرگه شرف نزول فرموده بعد زیارت حضرت سید محمد گیسودراز قدس سره هفت مقام نموده متوجه بیجاپور گردیدند - اواخر ماه مذکور حوالي بیجاپور مضرب خیام ظفر انجام گردید - ازانکه شهر و نواح بیجاپور که بسبب حوادث لیل و نهار چنانچه بتذکار در آمده ویرانه و خرابهٔ محض گشته بود حکم چهاوني و تعمیر عمارات و دلهاي شکستهٔ مکدهٔ آنجا نمودند *

ذکر سوانح سال سی و دوم جلوس خلدمکان مطابق سنه هزار و نود و نه هجري

بعد که پادشاه زاده محمد اعظم شاه وقت عبور بقصد تسخیر قلعهٔ ادهوني نزدیک قلعهٔ ملگانو (10) که از جملهٔ قلعهای قلب مشهور توابع بیجاپور است رسید و شنید که قلعه‌دار آنجا مرده است و محصوران آنجا طفل خرد سال اورا که از طرف بیجاپوري حارس بود قلعه‌دار قرار داده اند حکم محاصرهٔ آن نمود - محصوران چند روز دست و پای لاحاصل زده آخر مع کلید قلعه آمده رجوع آوردند بعد عرض آن قلعه را باعظم نگر موسوم ساختند - و بسبب رسیدن ایام برشکال بموجب حکم پادشاه زاده همانجا چهاوني فرمود - و خان فیروز جنگ بعد رسیدن بپاي قلعهٔ ادهوني اول بمسعود نا محمود که از حبشیهای کهن سال بیجاپور بود پیغام اطاعت و عاقبت اندیشی نمود آن پیر نابالغ سر از قبول امر پیچید بعد که فیروز جنگ پرداخت و تاراج آن ولایت پرداخته به پیش بردن مورچال و دوانیدن نقب و اسیر نمودن و کشتن جمعي که از قلعه بشوخي برآمده دستگیر مي‌گردیدند شروع نمود و کوشش و کشش بسیار و تردد‌های نمایان و یورشهای بهادرانه بظهور آمدن مدهوش بیهوده کوش پنبهٔ غفلت از گوش بر آورده از راه عجز پیش آمده قلعه را بتصرف بندهای پادشاهي در آورده از جملهٔ حلقه بگوشان درگاه گردید و فرزندان خودرا روانهٔ حضور لامع النور نمود و خود

---

(10) ن - بلکانور

التماس معاف فرمودن ملازمت و عدم اختیار نوکري بمیان آورد ازراه فضل قبول فرمودند - بعده که خبر صحت کامل عبد الرزاق لاري بعرض رسید حکم بنام صوبه‌دار صادر شد که عبد الرزاق را مستمال ساخته روانهٔ حضور نماید - عبد الرزاق بعذر عدم قبول التماس نمود که امید وارم مرا مع اطفال روانهٔ بیت الله سازند که بعد حصول سعادت طواف حرمین بوطن رفته بدعای ازدیاد عمر پادشاه مشغول باشم بعد عرض فرمودند مقید ساخته روانهٔ حضور نماید فیروز جنگ اطلاع یافته شفیع او گشته نزد خود بدلاسای تمام طلبیده چند گاه با خود نگاه‌داشته بدلبري او پرداخت بعد یک سال بقبول منصب چهار هزاري سه هزار سوار بجرگهٔ بندهای پادشاهي درآمد *

ذکر سوانح سال سي و سه از جلوس خلد مکان مطابق
سنه هزار و صد هجري

در آغاز سال سنه سي و سه از جلوس فرزندان سیدي مسعود مع کلید طلای مرسولهٔ فیروز جنگ بحضور رسیده ملازمت نمودند و هر یک بمنصب لائق سرفرازي یافته مورد عنایات گردیدند و سیدي مسعود را سالیانه مقرر فرمودند - خان فیروز جنگ را نیز بعد بحضور رسیدن بعنایات و اضافهٔ هزاري هزار سوار و دیگر رعایت مفتخر ساختند - سعادت خان عرف محمد مراد حاجب حیدر آباد اگرچه از خانه زادان عقیدت نشان و فدویان جان نثار پادشاه بود اما چون در ایام حجابت از راه نیک سرشتي که داشت بامید عفو تقصیرات ابو الحسن ترحم بحال او نموده در بعضي مقدمات

نمیخواست که آتش ادروزی زیاد نسبت باو بمیان آید دراخفای در سه مقدمه خلاف مرضی حضرت خلد مکان ازو بظهور آمده بودازان جمله فرستادن مبلغ خطیر برای سنبهای مردود نابکار که از خارج بسمع مبارک رسیده و سعادت خان بحضور معروض نداشت و بکسادو مقدمهٔ دیگرکه بدو ارشاد فرموده بودند در تقدیم آن کوشیدن از آئین مروت دور دانست بنابران بعدفتح گالکنده که بحضور رسیده ملازمت نمود بپای اعتراض آمد و صدی صد(۱۱)سوار ازمنصب اوکم و ازخطاب برطرف فرموده هشتاد هزار روپیه از جملهٔ مبلغی که در ایام حجابت یافته بود بعد از ملازمت بعرض رساند باز یافت فرمودند اما نه عدد خوانچهٔ جواهر که قریب ده لک روپیه مالیت منجملهٔ زر پیشکش بحسن تدبیر چنانچه بگزارش آمده بلا قید قیمت بجانبازی تمام سر بمهر نزد خود نگاهداشته بود و در ایام کم توجهی پادشاه هرچند خواست تحویل متصدیان جواهر خانه نماید آنها درگرفتن خوانها بلا دست آویز سررشته که لازم ملزوم دفتردیوانی می باشد بلاحکم و بیعرض عذر می آوردند و محمد مراد از راه ناموافقت ایام اعتراض بعرض آن جرأت نمی نمود و نهایت وسواس باز پرس آن داشت و شب و روز از اندیشهٔ مآل کار آن متزلزل خاطر می بود چنانچه برین مذکور یکسال گذشت آخرمتصدیان جواهرخانه بعرض رساندند که محمد مراد نه عدد خوانچهٔ جواهر که نقش مهرموم آن پیدا نیست و ده لک روپیه قیمت دارد بمهر متصدیان

(۱۱) ن – در صدی دو صد سوار

ابو الحسن ندارد بجواهرخانه مي‌سپارد پادشاه‌از راه فضل‌وخانه زاده پروري فرمودند که درین ماده خاطر ما از طرف عدم‌خیانت محمد مراد جمع است چون از خانه زادان واقعي ما است و در درش رکذار ما بازي‌کرده ازانکه در حجابت خلاف مرضي ما ازو بظهور آمد چشم نمائي ضرور بود چنانچه همان روزکه‌ي او را بحال فرموده خواستند که بخطاب مرشد قلي خان که پدر او بدان مخاطب بود سرفرازي بخشند عرض نمود که چون از ما خانه زادان که اکثر خطا سر میزند و بعزل خطاب پاي اعتراض مي‌آئيم مدت باید که تااصل اسم در السنه زبان‌زد گردد گمنام باشد و خود را قابل خطاب پدر هم‌نمي دانم امید وارم‌که از راه فضل براسم خانه زاد خطاب عطا شود تبسم نموده قبول فرمودند ٭

چون محرر اوراق مدت همراه محمد مراد خان بود وبروضع و اطوار او محرمدت تمام داشت و مطلع بود بریشکه هر چند بعضي همدمان اندرون و بیرون با او گفتند که جواهر و مرصع آلات خوانچها را عدد شمار بحال داشته با جواهر کم قیمت عوض نماید آن بزرگ‌منش نظر بر امانت ولی‌نعمت راضي نشد و اصلا تصرف وخیانت درو ننمود - و مکرر از زبان او شنیده‌که حق‌سبحانه تعالی از برکت همان پاس امانت و عدم‌خیانت درچنان ایام که ملاحظهٔ کلي آبرو بحال نماندن درمیان بود از شر و ضرر چنان باز پرس محفوظ داشت ٭

چون ذکر دیانت بمیان آمده کلمهٔ چند ازان بزبان خامهٔ صدق بیان میدهد - هر چند بسیاري از متصدي پیشه‌هاي این زمانه و

صاحب غرضان سوخته روزگار که از پیروي نفس شوم حق بجانب آنهاست هیچ احدي را متدین نمیدانند و دیانت و امانت داري را فعل لغو میدانند اما بر عقلاي صلاح شعار عاقبت اندیش ظاهر است که زیر آسمان برای انسان هیچ خصلت محمود به از امانت و دیانت نیست و برکت و عزت و آبرو و ترقي و پایداري دولت و خلاصي باز خواست دارین و عاقبت بخیري خود و فرزندان پدر دیانت و کم آزاري خلق الله است * بیت *

آسمان بار امانت نتوانست کشید * قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند

اما بشرطیکه امانت داري او محض براي رضای خدا و عدم قصد ایذا و نرساندن مضرت بخلق الله و نظر بر آباد کاري ملک باشد نه آنکه برای خوشنودي مخلوقي خلقي را زیر تیغ کشیدن و از باز پرس روز جزا نیندیشیدن * بیت *

امین باید از داور اندیشناک * نه از زجر دیوان و رفع هلاک

و الا نه جمعي که برای نفس پروري خود یا برای خوشنودي میر و وزیر ظلم و تعدي بر رعایا می نمایند حق سبحانه تعالی همان مخلوق را برآنها گمارد که دماغ از دمار آنها برآرد - بدین تقریب جمعي که از جملهٔ پیش آوردهای حضرت خلد مکان و امراي عالیشان آن عهد که بدین صفت موصوفند هرچند بتعداد همهٔ آنها نمیتوان پرداخت اما چندي که مشهورند و مسوده سوانح بر احوال آنها اطلاع دارد بزبان خامه میدهد *

ابتداء بعد عاقل خان خوافي امانت خان بود که باوجود اختیار نمودن کار و بار روزگار فقیر وضع زیست می نمود چنانچه

قلوب سابق بگزارش آمده مدام جذب قلوب زیردستان و رعایت حال مستمندان را بر کفایت و گردآوری مال پادشاه رجحان میداد ازجملهٔ نیکنامی احسان اوکه در بارهٔ رعایای مالگذار و زمینداران صوبهٔ خجسته بنیاد و خاندیس وغیره درایام دیوانی دکن بکار برده معاف نمودن ده دوازده لک روپیه است که بابت باقی سنوات بر ذمهٔ رعایای سقیم حال طلب سرکار بود و هر سال منصبداران و و احدیان منصوب کردهٔ دیوانیان برای وصول آن میرفتند - و دام و درمی وصول نا نموده مبلغی موقوفانه برای خودگرفته طومار ندارد نوشته آورده بدفتر رجوع می نمودند - بهمین دستور مبلغ کلی پیشکش بر ذمهٔ زمینداران نادار بود که بوصول در نمی آمد و بوسیلهٔ تعلقهٔ تحصیل آن منصبداران و دیوانیان جز صوبجات متمتع میگردیدند یک قلم معاف نمود - روزی بخدمت خلد مکان تقریبا صفت امانت و دیانت بمیان آمد و خلد مکان زبان بوصف امانت خان کشاد او التماس نمود که مثل من خائن دیگری نخواهد بود که هر سال چندین لک روپیهٔ مال ولی‌نعمت را برعایا و عمال که باقی دار بودند معاف می‌نمایم و امید عفو ازپادشاه خطا بخش جرم پوش دارم فرمودند ما معاف نمودیم و میدانیم که شما خزانهٔ دنیا و آخرت ما را معمور میسازید - اما روزی رشید خان دیوان خالصه که با امانت خان پارهٔ سوی مزاج همچشمی داشت پروانهای معافی جزیه را که امانت خان با دست آویز های مختلف بهنود نوشته میداد و پادشاه را در اجرای جزیه نهایت تقید بود از نظر گذرانیده عرض نمود که از نصف هنود بیشتر را امانت

خان شد عدم مزاحمت جزیه داده خلاف مرضي بظهور آمد و با امانت خان فرمودند که در مقدمات دیگر مالي و ملکي آنچه شد معافي بمردم میدهند مختار ید اما جزیه که بهزار دشواري برکفار جاري ساخته ایم معاف نمودن آن بدعت و باعث برهم خوردن بندوبست جزیه میگردد - ازان روز امانت خان دست از معاف نمودن جزیه باز کشید و تمام عمر سواي رخت غریبانه و پاجامهٔ گندهٔ سفید نمي پوشید و کنیز در خانه نگاه نمیداشت - و دیگر حسن صفات آن سید والا نسب بسیار است و از اثر خوبیهاي او چهار واسطه فرزندان او بقرب و آبرو دیواني دکن و دیگر خدمات عمده بلا تفرقهٔ حادثهٔ روزگار که کمتر باولاد متصدي پیشهاي مردم آزار اتفاق افتاده لغایت حال که سنه هزار و صد و سي و پنج باشد سربراه مي نمایند ✽

دیگر حاجي شفیع خان سبزواري از دیانت دارهاي واقعي بود اما در سلوکي که با همچشمان بیش منصب و رعایاي سخت واقع شده بود لهذا آخر مغضوب و بي منصب گردید ✽

بعده میرزا یارعلي که از پیش آوردهاي حضرت خلد مکان بود دیانت او بمرتبهٔ بود که هرچند مي خواستند اورا بعطاي اضافهاي پیاپي و خطاب بر دیگر همچشمان امتیاز بخشند از قبول ابا مي نمود اگرچه از ابتدا به پیشکاري بخشي گري مامور بود و خدمت ماموره را باستقلال تمام سربراه مي نمود مگر بسخت گیري و دقت زبان زد مردم شده بود وبعد کاوش تمام کار خلق را جابجا مي نمود اما آخرکار در همه امور ملکي دخیل

گردید و مدت مدید داروغگي ڈاک ضمیمهٔ خدمات دیگر داشت و در داروغگي کچهري تا عین میرزا یارعلي برکل اسناد پادشاهي نمی شد هیچ سند جاري نمی گردید - بچشم پوشی و حسن نیت در اجراي کار خلق می کوشید - و در عرض چنان گستاخ بود که روزي جوان امردي را براى منصب استاده کرد پادشاه فرمودند که خورد سال است درجواب التماس نمود - تا جاگیر یافتن داخل بندهای پادشاهي ریش سفید خواهد گردید - روزي پادشاه اولش میوه براى او فرستادند روز دیگر که بمجرا آمد تسلیم عطاي اولش از خاطر او رفت خلد مکان این معنی را دریافته بتقریب استفسار مزهٔ آن بیاد او دادند پائین رفته بعد اداى چهار تسلیم مقرري چهار تسلیم دیگر بجاآورده عرض نمود که این تسلیمات سجدهٔ سهو است - از چنین عرضهاي مکرر پاي اعتراض آمد چنانچه یک روز بتقریب اداي شهادت تورانیی درمقدمهٔ شرعی بعرض رساند که این تورانی است شهادت او چه اعتبار دارد خلاف مرضي بظهور آمد و فرمودند که پاس ادب این معني را منظور نداشت که ماهم تورانی ایم *

دیگر از جملهٔ متدینهاي واقعی قاضي القضات شیخ الاسلام پسر قاضي عبد الوهاب بود برخلاف طریقهٔ پدر و برادران بلکه نسبت با کثر قضات این زمان بکمال بی غرضی و دیانت تنقیح قضایا می نمود و نظر برفساد زمان که بیشتري به بینهٔ دروغ اداي شهادت مي نمایند بعد گذشتن شاهدین کمتر حکم اثبات حق مي نمود و تا مقدور مي کوشید که مدعی و مدعی علیه باهم صلح نمایند *

دیگر از جملهٔ امرای عالي نسب محمد یار خان نبیرهٔ آصف خان است که باین صفت محمود و دیگر حسن صفات موصوف است *

بعد ازان فاضل خان خانسامان خراساني که مدتها دیوانی تن نیز سربراه نموده تن باخذ رشوت نداده به نیکنامي خدمات مرجوعه را سرانجام داد *

دیگر شجاعت خان صفاهانی که از حسن دیانت و صفات کم آزاري خلق غائبانه که پادشاه اورا ندید و از جملهٔ متعینهای کم منصب احمد آباد بود بپایهٔ پنجهزاري پنجهزار سوار و صوبه داري احمد اباد و اجمیر و جودهپور ضمیمه هم سرافرازي یافت و در مقدمات جزئی و کلی دست طمع دراز ننمود *

بعده اعتماد خان عرف ملا طاهر که از جملهٔ رفقای شجاعت خان بود او نیز از پایهٔ درستی غائبانه بپایهٔ دوهزاری و متصدي گري بندر سورت و دیوانی احمد آباد که مدتها داشت رسیده علم شهرت بمرتبهٔ بر افراخت که نزد پادشاه نهایت آبرو و اعتبار داشت - و در گرد آوری مال پادشاه باین حد تقید داشت که بعده آقا محمد زمان نام برادر حقیقی او که تجارت می نمود از ایران آمده در خانهٔ اعتماد خان فرود آمد عشور مال تجارت برادر را که دوصد روپیه مي شد نمیخواست معاف نماید حساب نموده - خواست که از طرف خود در سرکار واصل سازد - آقا محمد زمان اطلاع یافته مانع آمد و عشور مال خود را ادا ساخته آزرده گشته برخاسته باحمد آباد رفت - تا حالت نزع اعتماد خان روي برادر ندیده

دیگر عنایت الله خان که از نجبای کشمیر بود و آبروی رفتهٔ مردم کشمیر بسبب حسن خدمت و امانت او که در دیوانی و دیگر خدمات بتقدیم رسانده بحال آمد و از منصب جز روز بروز بر آبروی او می افزود و پادشاه بمرتبهٔ در پرداخت و خاطر داری او متوجه بودند که روزی میان مردم جمدة الملک اسد خان و عنایت الله خان بوسر خیمه و جای مثل گفتگو و پرخاش بمیان آمد و مابین هردو مادهٔ بیدماغی بهم رسید حضرت خلد مکان جمدة الملک را فرمودند که بدیدن عنایت الله خان رفته عذر بخواهد *

و دیگر ازجملهٔ خانه زادان با نام و نشان اشرف خان و عبدالرحمن خان و حاجی عبد الرحیم خان پسران اسلام خان که بخدمت بخشی گری و دیگر خدمات سرفرازی داشتند به نیکنامی و دیانت زیست نمودند *

همچنان مخلص خان پسر صفشکن خان نبیرهٔ قوام الدین خان که در استعداد نظم و نثر طبع عالی داشت ببدنامی اخذ کارسازی تن نداده ازین جهان فانی مرحله پیمای سفر آخرت گردید *

دیگر امیر خان عرف میرعبد الکریم بهمنی که از مستعدان روزگار و پیش آوردهای خلد مکان بود *

همچنان حمید الدین خان پسر سربراه خان کوتوال رکاب در زمرهٔ دیانت پیشگان محسوب گردیده اند *

و عبد الرحیم خان بیوتات و میر احمد خان که برادر هم گفته می شدند جامهٔ نیکنامی و دیانت پوشیدند اما در

بعضی مقدمات بدبختي زبان زد گردیدند *

و از متصدی پیشهاي کم منصب عبد الوهاب استر ابادي که دیوان حیدر اباد نموده بودند دیانت دار واقعي بود و سوای نام بردها بسیار از تربیت یافتهاي حضرت خلد مکانند که جامهٔ نیك انجامی این صفت محمود پوشیدند اگر بتعداد همهٔ آنها پردازد از سررشته مطلب باز مي‌ماند اما از زبان مردم روزگار هیچ احدي نجست نیافت و فی الحقیقت بی عیب ذات حق است *

* درین ایام حادثهٔ خانه برانداز طاعون و وبا که از چند سال در ملک دکن تا بندر سورت و احمد آباد پیچیده بود در بیجاپور و اردوی معلی بشدت تمام درا گرفت - و کار بجائي کشیدکه چون هریك از افراد انسان جان خود را در معرض تلف می‌دید کار ازان گذشته بودکه بفکر ماتم خویش و تیمار پردازد و سیه کاسهٔ مهمان کش فلك خواست که یکبار تخم انسان را از مزرعهٔ دنیا بر اندازد و باد صرصر فنا چنان بفکر قطع شجر حیات هرذی حیات افتاد که می خواست نخل نشو و نمائي همه را از صفحهٔ روزگار بر کند همینکه اثر دانهٔ طاعون برابر عناب و کنار در بغل و زیر بناگوش و در کش ران ظاهر میگشت یا در حدقهٔ چشم سرخي حرارت تب وبا معلوم میگردید بر وارثان او فکر کفن و دفن واجب می شد - از جملهٔ مردم غیر مشهور و نا مرادان بی بضاعت هزار ها در محل و بازار جان میدادند و کمتر کسي را کفن و قبر میسر می‌آمد - از مردم نامي که بوسیلهٔ اجل ناگهاني و با رخت هستي ازین جهان فاني بر بستند پرستار خاص اورنگ آبادی

محل و فاضل خان صدر و محمد راج که بنام پسر جسونت سنگه بیگمان در محل پرورش داده بودند با جمعی دیگر از مردم عمده بشمار آمدند تاریخ غلبهٔ این مرگ انبوه یافته اند * مصرع *

* قیامت بود یا شور وبا بود *

و ابتدا از سنه بیست و هفت سال جلوس چنانچه بگزارش آمده شروع شد و انتها بهفت وهشت سال کشید بالجمه بالتماس بعضی عمده های حضور از بیجاپور طرف اکلوج کوچ فرمودند و پارهٔ تفاوت در وبا بهمرسید *

ذکر سوانح سال سي و چهارم از جلوس خلد مکان
مطابق سنه هزار و صد و یک هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه را با جمعي از مردم نامي و امرای کار زار دیده برای تنبیه و استیصال کفار بد سگال طرف بهادر گده و گلشن آباد و فیروز جنگ را با فوج شایسته برای تسخیر قلعجات سمت راجگده و غیره روانه فرمودند و مقرب خان عرف شیخ نظام حیدرآبادی را با برخي از بندهای روشناس برای تنبیه سنبهای بداساس مرخص ساختند و هریکي برای ظاهر ساختن جوهر تردد خود در تقدیم خدمات ماموره میکوشیدند تا آنکه مقرب خان که در فنون سپاه گري و کار طلبي از مبارز پیشگان مشهور دکن بود بتسخیر قلعهٔ پرناله نزدیک کولا پور رسیده جاسوسان راست گفتار برق رفتار اطراف و کنار آن دیار برای خبر آوارگي کفار خصوص اطلاع مکان سنبهای بد کردار که در طغیان اعمال ناشایسته که برابر موئي تر از سیوای جهنمي پدر خود بر آمده خود را

بسنبہای سوائي ملقب ساختہ علم شہرت بدنامي زيادہ از آباي ملعون خويش بر افراشتہ بود تعين نمود از اتفاقات آن بد اصل از اصل مکان خود کہ راهبري باشد پراگندہ گشتہ پناہ بقلعۂ کہیلنہ بردہ بعد خاطر جمع از سرانجام ذخائر و دیگر بند و بست اطراف براهنمائي طالع واژگون کہ از رسیدن افواج پادشاهي غافل بود بارادۂ سیر و غسل آب مان گنگا کہ نزدیک حد پرگنۂ سنگمنیر یک منزلی دریای شور واقع است در درۂ کوهای قلب دشوار گذار کہ کبکلس دیوان ناپاک آن سگ نابکار درانجا عمارت عالي پر از نقش و نگار و باغ پر از اشجار ثمردار دالهزار احداث کردہ بود باتفاق کبکلس و عیال و ساهو نام پسر بد سگال و جمعي از هوا خواهان دیگر و دو سہ هزار سوار بی خبر از اندیشۂ شاهین قضا و قدر رسیدہ بعد فراغ غسل نظر برقابت مکان و راههای پرتعب سرا پا نشیب و فراز و تراکم اشجار خار دار درانجا توقف ورزیدہ بود ازانکہ خلاف طریقۂ پدر جفا کار بخوردن شراب و صحبت مہ جبینان لالہ رخسار رغبت تمام داشت بعیش پرداخت هر کارهاي بادپیمای تیز رفتار مقرب خان رسیدہ از غفلت او در شغل لہو و لعب کہ خانہ ویران کن ظالمان بد عاقبت است آگاہ نمودند مقرب خان بارادۂ قلع ریشۂ آن شقي لعین ملاحظۂ جان خود و مکان قلب ننمودہ رستمانہ کمر همت بستہ از کولا پور کہ بنگاہ او بود تا مکان آن کافر بد مآل چہل و پنج کروہ مسافت داشت با دو هزار سوار یکہ تاز و هزار پیادۂ تدرانداز جانباز انتخابي روان شد - باوجودیکہ همراهان مانع آمدہ از قلب راہ آگاهي دادہ گفتند کہ مابین راہ چندین کتل

سر بفلک کشیدهٔ مثل انبا کهاتهه و غیره درهای قلب واقع شده اگر سی چهل پیادهٔ بی یراق سر راه گرفته باندا ختن سنگ بره زند عبور فوجهای کلان خیال محال است ـ آن تهور پیشهٔ جلادت کیش بقصد جهاد و آرزوی آنکه اگر بران کافر غالب آمده کامروا گردیدم در جرگهٔ غازیان علم شهرت خواهم برافراشت و اگر قضیه واژگون گردید از درجهٔ شهادت بی نصیب نخواهم گشت سوار شده بطریق یلغار طی مسافت دشوار گذار نموده ببعضی مکانهای قلب که میرسید اول خود پیاده میشد بعده همه همراهان رفاقت می نمودند و مانند برق ازان تنگنای بر از اشجار میگذشتند تا نزدیک آن اجل رسیدهٔ برگشته طالع رسیدند - گویند بعده که هرکارهای آن سگ نابکار او را از رسیدن فوج پادشاهی که باصطلاح مرهتها فوج و لشکر مغل نامند خبردار ساختند آن سر مست بادهٔ غفلت و ناکامی بگمان آنکه رسیدن افواج مغل دربن مکان توهم محض و تصور باطل است در عالم غرور و نخوت که نشهٔ سرشار بادهٔ خانه بر انداز علاوهٔ آن گردیده بود حکم قطع زبان هرکارها فرمود و اصلا بفکر تهیهٔ سواری و سوارچال بستن نپرداخت تا آنکه آن بهادر جلادت پیشه با پسر و برادرزادها و ده دوازده نفر از خویشان شجاعت شعار و دو صد سه صد سوار دیگر برق کردار با شمشیرهای برهنه بر سر آن خون گرفتگان هوش باخته رسید و آن سر مست نشهٔ بیخودی بعده که کار از دست رفته بود باتفاق فوجی که همراه او بود و بیشتری روپوش گردیده بفکر کمر بستن و یراق بر داشتن برداخت وکبکلس و زیر او که از همدمان و ندیمان شجاعت نشان فدویت کیش او گفته

مي شد اورا پس پشت خود داده با جمعي از مرهتهاي نامي بمقابله پرداخته پيش قدم گرديد - و در آغاز دار و گير تيري بر بازوي او رسيد كه دست راست او را از تردد بار داشت از اسپ افتاده فرياد مي زد كه من ماندم و سنبها كه در فكر فرار بود او نيز از اسپ جسته گفت باتجي من هم ماندم - و همينكه چهار پنج مرهته از پا درآمدند باقي مردم سنبها رو بفرار آوردند و كبكلس دستگير گرديد وسنبهاي برگشته اختر خود را بپناه عمارت بتخانه رسانده پنهان و محصور گرديد - بعد جستجوكه سراغ اورا يافتند دست و پاي لاحاصل زدن گرفت آخر چندكس از ناكسان خويش بكشتن داده او نيز مع عيال و پسر خرد سال ساهو نام گرفتار سرپنجهٔ تقدير گرديد و جمله از مردان و زنان بيست و شش نفر مع ساهو نام پسر هفت هشت ساله و دو زن ديگر اقربا و همدمان صاحب مدار سواي رام راجه نام برادر خرد او كه در يكي از قلعها بطريق قيد نگاهداشته بود مقيد و دستگير گشتند - و همه را دست بسته موكشان تا پاي فيل سواري مقرب خان آوردند باوجودي كه دران فرصت ريش تراشيده خاكستر بر روي ماليده تغيير لباس داده بود بعلامت آنكه مالهٔ مرواريد از زير رخت - او نمودار گرديده و نشان يافتن سواري او كه خلخال طلا در پاي اسپ بود شناختند اورا بر فيل سواري خويش رديف ساخت بعده بعضي را مع طوق و زنجير مكافات اعمال بر فيل و جمعي را بر اسپ سوار نموده نقارهٔ فتح نواخته كامياب گشته اسيران را ازانجا بعزم واحتياط سپاهانه برآورده روبه بنگاه خود آورده حقيقت بحضور معروض داشت -

قبل ازانکه عرضداشت مقرب خان از نظر بگذرد از زبان منهیان و جاسوسان معتبر بعرض رسید و این مژدهٔ روح پرور باعث فرحت و شادي عالمي و خوشوقتي و سرور برنا و پیر خیمه بخیمه گردید - و درهمان روزي خبر نزدیک رسیدن مقرب خان با اسیران معروض گشت - فرمودند دو کروهي اکلوج که حضرت خلد مکان تشریف داشتند توقف ورزیده باتفاق حمید الدین خان نائب کوتوال که باستقبال فرستاده بودند زیاده از شمار لکها مردم که براي تماشاي آن شقیان بدعاقبت برآمده بودند آن مدبران تیره روزگار را بدستور ایران تختهٔ کلاه نموده و لباس مضحکه پوشانده همه را بانواع عقوبات در شکنجهٔ عذاب سرا پا صواب درآورده بدان خواري و زاري در چشم نظارگیان و انبوه خلائق شتر سواره جلوه داده دهل کوبان و نفیرزنان تشهیر کنان بلشکر در آوردند - و غریو کوس شادیانه که عالمي بر این امید سرا پا گوش بود بنوازش درآمد - و خروش و خوشوقتي این مژده که غمزداى دل چندین لک هندو و مسلمان که سوختهٔ آتش بیداد آن کافر فاجر باغي طاغی بودند گردید و اثر فرحت جان فزاى روح پرور آن بفلک برین رسید - گویند دران چهار پنج روز که خبر نزدیک رسیدن مقرب خان رسیده بود از زنان مستورات گرفته تا مردان دست و پا باخته از خوشوقتي این خبر خواب ننموده تا دو منزل بتماشا بر آمده شکرگویان استقبال نموده بودند - و در هر قصبه و دیهات سرراه و اطراف هرجا خبر میرسید دهل شادی نواخته می گردید و هرجا گذر می نمودند در و بام پر از زن و مرد گشته شادي کنان تماشا می کردند و بقصد سیر و

تفرج شرط استقبال و مشایعت بجامی آوردند و چند روز و شب برای عالمی شبها شب برات و روزها روز عید بود - القصه بعده که آن سزاوار قتل و زجر را باهمراهان بدان فضیحت و رسوائی و عذاب آوردند در وقتی که پادشاه دیوان نموده بودند و از سلاطین و امرا و خلائق خاص و عام جمعي آمدند حکم شد که آن گروه شقاوت پژوه را بپای تخت آورده حاضر سازند و حضرت خلد مکان از مشاهدهٔ آن شکر گویان از بالاي تخت فرود آمده دو رکعت شکرانه ادا نمودند - گویند دران حالت کبکلس بد بخت که در شعر گفتن هندي طبع موزون داشت باوجودیکه سر و گردن و همه اعضاي او در شکنجهٔ عذاب بود سواي چشم و زبان از قادر بر حرکت نبود از مشاهدهٔ آنکه پادشاه عالم ستان از راه عجز و سرافگندگی و نیاز بدرگاه بی نیاز از تخت فرود آمده پادای دو رکعت شکرانه پرداخت باشارهٔ چشم و زبان سنبها را مخاطب ساخته بدیهه شعر هندي بدین مضمون ادا نمود که اي راجه از دیدن تو پادشاه عالمگیر را با چندان فر و حشمت طاقت تخت نشیني نماند و بی اختیار گشته از برای تعظیم تو از تخت برخاسته فرود آمد بعد از آنکه بزندان خانهٔ مکافات فرستادند اگرچه بعضی هواخواهان رکاب مصلحت صوب دران دانسته بودند که آن تیره بختان را بجان امان داده کلیدهاي قلعجات را از نزد منصبداران طلبیده جا بجا قلعه‌داران تعین نموده آنهارا در قلعه محبوس ابدي سازند اما چون آن تبه کاران دانستند که آخر کار سر آنها بردار جزا جلوه گر خواهد گردید و اگر بانواع ذلت وخواري محبوس و مایوس و محروم از لذت زندگی مانند هر روز برای

آنها مرگ تازه خواهد بود هردو بد مآل تیره روزگار زبان بژاژخوائي
حرفهاي ناشایسته و کلمات لغو دراز نموده آنچه می خواستند در عالم
هرزه گوئی نسبت بہ بندہ هاي درگاه عالم پناه و مقربان حضور می
گفتند و مشیت الهی بران رفته بود که ریشهٔ فساد آن بدنهادان
از ملک دکن کنده نگردد و پادشاه باقی عمر عزیز دران مهم و قلعه
گیري صرف نماید غیرت پادشاه تقاضاي آن نمود که فرصت نداده بقطع
شجر حیات آن ملعونان و قلع بیخ فساد آن ناکسان باید پرداخت
قلعجات باندک توجه بتسخیر خواهد در آمد راضی بدادن قول
امان و طلبیدن کلید قلاع نگردیده حکم فرمودند که ابتداء زبان
هردو ملعون را از دهان برآورده از ناسزا گفتن کوتاه سازند بعده چشمهای
آن خیره چشمها را از کاسهٔ سر بر آرند بعد ازان با ده یازده نفر
دیگر بانواع عقوبت بسزاي کردار رسانده پوست کلهای سنبهای
جهنمي و کبکلس را پر از کاه نموده در همه بلاد و معمورهای
مشهور دکن با ساز نقاره و سرنا و نفیر تشهیر نمایند آري سزای
مفسد پیشگان مردم آزار جفاکار بد کردار همین است - و ساهو نام پسر
هفت سالهٔ آن بد فرجام را با چند نفر دیگر از رجال آن طائفهٔ
بد سگال جان بخشي فرموده حکم نمودند که اندرون احاطهٔ گلال
بار نگاه دارند براي تربیت او موکلان فهمیده کار تعیین نمودند و بمنصب
هفت هزاری سرامرازي بخشیدند و دیوان و بخشي از بتجویز
مقربان حضور جدا مقرر کردند که آخر مار کشتن و بچهٔ مار نگاه داشتن
و آتش فرو نشاندن و اخگر گذاشتن تمره اش بعد واقعهٔ خلد مکان
چنانچه بر محل بگزارش خواهد در آمد بظهور آمد بفحواي اینکه *

* بیت *

عاقبت گرگ زاده گرگ شود * گرچه باآدمي بزرگ شود

و دیگر بعضي عورات راکه مادر سنبها و دختران آن بد مآل بودند بقلعهٔ دولت آباد فرستادند تاریخ آن فتح عظیم * * مصرع *

با زن و فرزند سنبها شد اسیر

بعرض رسیده پسند نموده خلعت عطا نمودند *

در اینمیکه محمد اوراق با همراه عبد الرزاق خان لاري در حویلي متصل قلعهٔ راهیري که سیوا ساخته بود چند گاه بسر بردن اتفاق افتاد از زبان مردم آن جا مسموع شد که آن ناپاک مادهٔ فساد عالمي بود و آنچه بر زشتي افعال دیگر سنبهاي بد خصال اطلاع یافته دو سه فقره مي نگارد - که چون آن قطعهٔ سرزمین که نمونهٔ قطعهٔ جهنم توان گفت و همه یک لخت کوه و سنگ واقع شده و در اواخر تابستان آب بسیار کمیاب میگردد بر مکهٔ آنجا نهایت تصدیع می گذرد سواي جهنمي متصل مکان نشیمن خود باولي مختصر کنده بر سر باولي قالیچه وار نشیمن از سنگ خارا تراشیده بر آورده و تکیه از سنگ بران نمودار ساخته درانجا نشسته هرگاه زنان ساهوکار و دیگر غربا براي آب مي آمدند بطفلان آنها میوهٔ فصل آن هنگام مید اد و بزباني که با مادر و خواهر حرف مي زنند بآنها حرف میزد بعده که نوبت راج بسنبهاي ناپاک رسید بر سر همان چبوترهٔ بر باولي نشسته زن و عروس رعایاي آنجا که از لاعلاجي براي آب دران باولي آمده سبو پر کرده بر سر گذاشته یکدست بر سبو و دست دیگر برکمر زده بالاي زینهٔ متصل نشیمن آن سگ بد بخت مي رسیدند

آن لعین نابکار دست تعدي دراز نموده پستان آن زن را گرفته یک گهري دو گهري نمی گذاشت که برآید آن زن عاجز آمده سبو را ازسر خود انداخته بعد فضیحتي تمام از دست او نجات مي یافت تا آنکه رعایاي آباد کردهٔ پدر او رو بولایت فرنگیان که ازانجا نزدیکست آوردند و خود جزاي کردار خود یافت *

ذکر سوانح سال سی و پنج از جلوس عالمگیر پادشاه
سنه هزار و صد و دو هجري

اگرچه ازانکه توجه رایات ظفر آیات پادشاه عالم ستان از اجمیر بصوب دکن محض براي تادیب و استیصال آن کافر حربي بد نژاد بود و کار دست بسته و فتح نمایان که از مقرب خان بوقوع آمده از هیچ پادشاهزادهٔ نامدار و امراي ذي وقار دیگر من ابتداي شروع فساد و مهم آن بد نهاد لغایت سال حال بظهور نیامده بود حضرت خلد مکان مي خواستند در مقابل چنان تردد و حسن خدمت او از عطاي اضافهٔ نمایان و خطاب عمده و دیگر عنایات میان امراي حضور و دکن سرافرازي و امتیاز خاص بخشند بعضي مقربان پاي تخت و خانه زادان قدیم الخدمت ازراه حسد همچشمي که مي باشد صلاح ندادند دلیل و حجت چند بمیان آورده نگذاشتند که فراخور حسن تردد او سربلندي حاصل گردد بهرحال مقرب خان را اضافهٔ هزار سوار داده و خطاب خان زمان فتح جنگ و عطاي پنجاه هزار روپیه نقد و خلعت و اسپ و فیل با ساز طلا و یراق نقره و جمدهر و دهوپ و پردلهٔ مرصع سرافرازي دادند و اخلاص خان پسر مقرب خان را که چهارهزاري چهار هزار سوار

بود مخاطب بخان عالم ساخته هزاری هزار سوار اضافه عطا فرمودند و چهار پنج پسر و برادر زادها خان زمان را بخطاب منور خان و اختصاص خان و غیره دیگر عنایات سر بلندي بخشیدند و همه منصبداران متعینهٔ همراه خان زمان خان را موافق مراتب اضافه مرحمت نمودند و سه روز شادیانهٔ فتح نواخته ده هزار روپیه براه خدا برآورده برای خادمان حضرت سید محمد گیسو دراز فرستادند *

در همین ایام خبر عارضهٔ چشم غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و رفتن نور باصرهٔ او بعرض رسید و باعث بیدماغي حضرت خلد مکان گردید و افسوس بسیار نموده کحال تجربه کار برای علاج از حضور روانه ساختند درین اوان معروض گردید که قلعهٔ راجگده که از قلعهای حاکم نشین سیوا و سنبها بود و بسعي بسیار بهادران جان باز بتسخیر در آمده بود و ابو الخیر خان پسر عبد العزیز خان را که از غلامان و تربیت یافتهای خاندان بیرم خان خانخانان گفته می شد و بجوهر رشد شجاعت و مدد طالع بپایهٔ سه هزاري رسیده مدتي قلعه داري قلعهٔ خیبر نموده تردد نمایان بظهور آورده بود نظر بر اینکه پدر او در فن قلعه داري ممتاز بود بقلعه داري راجگده مقرر ساخته بودند درینولا قبل از انتشار خبر دستگیر شدن سنبها فوج اشقیا اطراف قلعهٔ مذکور رسیده باظهار غلبه و تسلط بابو الخیر خان پیغام خالي نمودن قلعه دادند آن بی جوهر کم اصل باوجود نزدیک بودن لشکر فیروز جنگ دل و استقلال باخته امید رهائي از جنگ آنها محال دانسته قول امان جان و مال و عیال خواسته وقت شب مع در سه ذولي سواي زنانه که باقي هده مستورات

پیاده بودند و چند پتاره و صندوق و رخت زنانه و زر نقد و زیور و غیره همراه گرفته از قلعه برآمده - مرهته که اطراف پراگنده گشته انتظار بر آمدن او می کشیدند خبر یافته با آنکه قول امان جان و مال درمیان آورده بودند سر راه قلعه دار را گرفته بعد متصرف شدن جنس و نقد و غیره ابو الخیر خان را با ناموس او بکمال بیحرمتي گذاشتند و در پاس شب گذشته در لشکر دیروز جنگ رسیده بآه و نالهٔ ندامت دست افسوس برهم می سائید - بعد عرض فرمودند از منصب و جاگیر بر طرف وگرز بردار شدید رفته او را روانهٔ بیت الله نموده به بندر سورت رساند - بعده که والدهٔ ابو الخیر خان بسبب نسبت آنکه حضرت خلد مکان را در خدمت حقائق و معارف آگاه شیخ عبداللطیف ساکن برهانپور ارادت خاص بود و والدهٔ ابو الخیر خان و همه و ایستهای عبد العزیز خان نیز از مریدان و معتقدان عقیدت کیش آن درویش بودند خود را با نوشتهٔ شیخ عبد اللطیف مشتمل بر استدعای عفو تقصیر رسانده عجز و زاری بسیار نمود حکم موقوف داشتن و بحال گردادن منصب و بر گرداندن ابو الخیر خان حاصل نموده نزد حاکم بندر سورت فرستاد - اما وقتیکه حکم مذکور رسید ابو الخیر خان بر جهاز سوار شده بود و لنگر جهاز بر داشته بودند - فی الجمله پادشاه از اکلوج کوچ فرموده رایت توجه طرف کورگانون (12) و شکارپور توابع سمت پونا برافراشتند بعده که آن سواد زمین چندگاه مضرب خیام گردید روزي وقت د وان

---

(12) ن - کوش گانون - کورة گانون

برسر اهتمام که سهراب خان میر تزک دوم بود برسر یکي از مردم آبرو طلب توپخانه چوب دست او رسید چند نفر پیش قرار توپخانه که حاضر بودند بحمایت او بشوخي تمام پیش آمده هجوم آورده بسهراب خان خفت رساندند صلابت خان که میر تزک اول بود خواست که بتادیب آنها پردازد قضیه برعکس روداد و هنگامهٔ فساد عظیم برپا گردید و بمطلب خان که او نیز در جرگهٔ میر تزکان شریک اهتمام بود خفت رسید و کار بجائی کشید که پادشاه از دیوان برخاسته بمخلص خان که از انتقال پدر در همان ایام داروغهٔ توپ خانه شده بود برای دفع فساد تاکید تهدید آمیز نمودند و صلابت خان به پناه سپر و شمشیر همراهان بهر وجه خود را بخانه رسانده روز دیگر از ملاحظهٔ باقی مادهٔ فساد خانه نشین گردید و صبح آن تمام مردم توپخانه که بسیاری از مغلان بیکار واقعه طلبان بی روزگار و اوباشان بازار بآنها رفیق گشته فراهم آمدند - روح الله خان بموجب حکم برای فهماندن و تنبیه مردم فتنه جو و آوردن صلابت خان از خانه بد بار سوار شده بتشویش تمام صلابت خان را بحضور آورد و بسعی بسیار آتش فساد فرو نشست و چند نفر از مردم توپ خانه بکمی منصب و منع مجرا مغضوب گردیدند ٭

چون از واقعهٔ صوبهٔ اکبر آباد بعرض رسید که آغر خان از کابل بموجب حکم بحضور می آمد نزدیک اکبر اباد مردم جات برسر قافله ریخته از جملهٔ گاو هاي عقب قافله چند ارابه تاراج نموده مع عورات باسیری می بردند آغر خان خبر یافته بتعاقب

آنها تاخته نزدیک گدهی آنها خود را رسانده بعد تردد نمایان ناموس مردم را خلاص نموده روانه ساخته از راه غیرت و تهوری بمحاصره و تسخیر گدهی پرداخت - درین ضمن گولهٔ بندوق بدو رسیده مع داماد شهید گردید - و سابق خان جهان بهادر کوکلتاش که بمهم تنبیه جات از حضور مامور گشته بعد رسیدن برمهم ماموربا وجودیکه ازو تردد نمایان بظهور آمد و در مسمار ساختن گدهی سنسنی(13) و دیگر مکانهای قلب ساختهٔ آن کافر سعی وافر بکار برد بحسب مدعا کاري ساخته نشد بقاپران ازانکه از سابق بسبب بعضي اداهای ناخوش او پادشاه برو کم توجه بودند برای استیصال جات شاهزادهٔ محمد بیدار بخت را مرخص ساختند و خان جهان بهادر را صوبه دار بنگاله مقرر فرمودند آن جا نارسیده معزول نموده صوبه‌دار لاهور فرمودند باز ازانجا بصوبهٔ دیگر فرستاده سه چهار سال در سفر آمد و رفت صوبجات سرگردان ساختند که هرجا می رسید محصول جاگیر بدست او نمی آمد و مبلغ کلی بخرچ می آمد بعدهٔ طلب حضور فرمودند *

درین ولا حکم شد که هنود بر پالکی و اسپ عربی و عراقی بی حکم سوار نشوند - چون نرخیان لغایت سال حال از حضور جا بجا در همه بلاد مقرر بودند ازانکه فضلا و علمای صلاح شعار ازروی مسئله خاطر نشان نمودند که تعین نرخ خلاف شرع است و فروشنده اختیار مال خود دارد بهر نرخي و قیمتي که

---

(13) ن - سستي

خواهد بفروشد حکم عالي شرف نفاذ یافت که نرخ از همه بلاد برطرف سازند و من بعد خدمت نرخ باحدی نفرمایند - دیگر حکم فرمودند که یادداشت منصب بدهمای پادشاهي که بعد از مرتب شدن نزد منصبداران مي ماند در دفتر بخشیان نگاه دارند و دفتر سررشتهٔ چهره که جدا بود بر همان یادداشت مي نوشته باشند - ازانکه سابق بعد رجوع محاسبهٔ جاگیر داری اکثر طلب سرکاربرذمهٔ منصبداران برمی آمد بنابران برای رجوع محاسبه سزاولان تعین مي نمودند و منصبداران مبلغي خرچ نموده از راه رجوع محاسبه دفعیه بکار میبردند - بعده که از قلت پایباقي و بسیاری منصبداران خصوص مرهته و دکنیهاي بي شمار که بمنصبهاي عمده سرفرازي یافتند خانه زادان را اکثر چهار سال و پنج سال جاگیر میسر نمي آمد - و باوجودیکه بعد مقرر شدن موسوی (14) خان دیوان تن چنان مقرر شد که از منصبداران نو ملازم مچلکا بگیرند که بعد تیاري یادداشت تا یافتن جاگیر دعوي طلب ایام مابین ننمایند بعده که جاگیر یافت اگرچه پای تغیري جاگیر بمیان آید لغایتي که باز جاگیر تنخواه بیابد ایام مابین در محاسبه محسوب گردد و در عوض این بدنامی که بنام موسوي خان بناي بدعت آن برزبانها انتشار یافت چنان مقرر نمود که خلاف دستور سابق بمجرد حصول تصدیق نو ملازم را تعینات افواج مي نمودند بالتماس موسوی خان مقرر نمودند تا جاگیر نیابد جاي تعینات ننمایند

---

(14) ن - موسی خان

مگر باختیار خود تعینات شود - باوجود مچلکاي عدم تقاضاي
طلب من ابتداي ایام تنخواه نیاتن وقت محاسبه مبلغ کلي طلب
منصبدار در سرکار پادشاهي برمي آمد لهذا هرچند منصبداران براي
محاسبه رجوع مي نمودند - مستوفیان دفترناشنیده انکاشته تن بگرفتن
محاسبهٔ منصبدارنمی دادند و درصورتیکه منصبداران بجوهر سعي
و بهم رساندن مربي و وکیل دلسوز قابل بعد دویدن هفت هشت ماه و
خرچ نمودن زر مبلغ کلي طلب خود ثابت مي نمود چهارم حصهٔ آن
بزور و تلاش تمام از سرکار مي توانست گرفت آخر رفته رفته همه
دستور از میان برخاست و محاسبه درمیان نماند ٭

ذکر سوانح سال سی و شش از جلوس مطابق هزار و صد و سه هجري

در اوائل یا اواسط این سال از کورگانون و شکار پور کوچ فرموده
رایت ظفر آیت طرف بیدر بر افراشته چند گاه درآنجا توقف و
مقام نموده جانب گلگه که از توابع بیجا پور است و از بیجاپور
یکروزه راه مسافت دارد حکم کوچ و چهاوني فرمودند چون ایام
نحوست پادشاه زاده محمد معظم منقضي گردید و زمان رجوع دولت
و اقبال نزدیک رسید حضرت خلدمکان برسر عنایت آمده خواستند
که بمرور آثار لطف و توجهات بر پادشاه زاده ظاهر و آشکار ساخته
رسوخیت و ارادهٔ صافي الضمیر او را در یابند روزي قلمدان باساز
ضروري و همراه آن قلمتراش بدست یکي از خواجه سراي محرم
براي پادشاه زاده فرستاده ازا که کارد و حربهٔ خرد و کلان براي
محبوسان صاحب غیرت فرستادن خلاف ضابطه است بخواجه سرا

فرمودند که اگر پادشاه زاده بعد را نمودن قلمدان در نگاه داشتن قلمتراش تامل نماید خواهي گفت که عمدا فرستاده اند و اگر بلا مضایقه نگاه دارد حقیقت دریافته آمده عرض نماید بعده که خواجه سرا مطابق حکم قلمدان رساند پادشاه زاده بعد تقدیم اداب قلمدان را وا نموده همینکه قلمتراش بنظر در آمد دست بآن نرسانده باشاره گفت که شاید بغلطي آمده باشد خواجه سرا گفت از راه فضل و لطف عمدا بدست مبارک گذاشته مرا آگاهي بخشیده اند بعده بتجدید تسلیمات بجا آورده نگاه داشت بعد ازانکه خواجه سرا آمده حقیقت را بعرض رساند فرمودند که ما غیرت فرزندان خود را میدانیم باندک کم توجهي اعلی حضرت که ما خود ترک منصب نموده چند روز منزوي گردیدیم غبار ملال آن در دل ما بود تا گستاخي در تلافي آن از ما بظهور آمد - باز چند روز دیگر که گذشت روزی حدیث نبوی متضمن برین معني که حافظ کلام الله را هر چند سزاوار حبس باشد محبوس ابدي نمیتوان نمود بخط مبارک نوشته نزد پادشاه زاده فرستادند بادشاه زاده را چون عبور بر احادیث بسیار بود و چند هزار حدیث یاد داشت بعد مطالعه و دریافت اراده و لطف پادشاه در جواب مرسولهٔ پادشاه حدیث دیگر نوشتند که حافظ قرآن را حبس ابدي نیامده مگر پدر که فرزند را باوجود احترام حفظ کلام الله حبس ابدي می تواند نمود ازین جواب زیاده متوجه حال پادشاه زاده گردیدند و در منع سرتراشي و دیگر بعضي سختي که لازم قید شدید می باشد تخفیف فرمودند و امید نجات از حبس بهمرسید *

سابق از زمان قدیم اسم بعضي بلاد و معمورها و قلعها که بزبان هندي شهرت دارند و آخر آن در تلفظ حرف ها میل بالف ظاهر مي شود مثل مالوه و بنگاله و بگلانه و پرناله می نوشتند میر هادي مخاطب بفضائل خان که بخدمت دار الانشا مامور بود بعرض رساند که درزبان و رسم خط هندی آخر هیچ کلمه و اسم صریح حرف ها نیامده اگرچه الف هم اصلا در کلمهٔ هندی نمي آرند و ازجملهٔ سي حرف سیزده حرف الف و حا و خا و ثا و ذال و زا و صاد و ضاد و طا ظا و عین و غین و قاف باشد در کلمه و کلام هندی بالکل متروکند و در نوشتن و تلفظ نمي آیند داخل حروف هندي نمي شمارند مگر آنکه عوض عین و الف و همزه حرفي دارند که اول کلمه در تحریر و تقریر می آرند و در وسط و آخر کلمه اصلا نمی آید اما ازانکه از جملهٔ ده دوازده اعراب که برای حرف هندي موضوع است و مدار مرکب ساختن حروف بران است یکي را باسم کانا نامند که از برای آخر کلمه وضع کرده اند و آن را بصورت الف می نویسند و بمخرج الف نیز می خوانند این همان الف است که منشیان فارسي از ابتداي اسلام هندوستان سهوا بها در فارسي مینویسند باید بالف نوشته شود بعد عرض پسند پادشاه نکته سنج آمد - و دران سال حکم فرمودند که آینده بجای ها الف مي نوشته باشند مثل بنگالا و مالوا و کلانا هرکه بخط هندي آشنائي دارد لطفش را خوب غور میتواند نمود *

مخلص خان را از داروغگی توپخانه تغیر نمود و بعرض

رسید که رام راجه نام برادر سنبهای مقتول جهنمی که فی الحقیقت در قید سنبها می‌بود بعضی نامردان مرهته او را بجای پدر و برادر جهنمی او براج بر داشته لشکر زیاده همراه او فراهم آورده بارادهٔ باطل از قلعه بر آورده اند و برای قلعه‌داران و سرداران خود خلعت و کرهٔ طلا جا بجا فرستاده و در استمالت عمدهٔ فوجها کوشیده بدستور پدر و برادر جا بجا نوکران نامی را برای تاخت و تاراج ملک و تسخیر قلعجات رخصت نموده *

چون سابق در ذکر سلطنت اعلی حضرت صاحبقران ثانی اشارهٔ بر حقیقت نصارای کنار دریای بنادر هند رفته باز بزبان خامه میدهد که منصوبان بادشاه پرتگال در اکثر نزدیک بنادر و بلاد کنار دریای شور در پناه جبال و مکانهای تاب قلعها ساخته دیهات آباد نموده در اکثر امور در کمال رعیت پروری و عدم تکالیف شاقه با رعایای آباد کردهٔ خود میکوشند و برای مسلمانان پورهٔ علیحده قرار داده مسلمانی را میان آنها بجای قاضی سرگروه مقرر کرده تنقیح معاملات جزئی و نکاح با او گذاشته اند اما رواج بانگ و صلوة درانجا اصلا نیست و اگر مسافری نامراد در تعلقهٔ آنها وارد شود هرچند ضرر دیگر بدو نمی رسانند اما ادای نماز بلا تشویش نمی تواند نمود و در دریا برخلاف طریقهٔ انگریز بر جهازات دست تعدی دراز نمی نمایند مگر جهازی که قول آنها موافق دستور مقرری حاصل ننموده باشد یا جهاز عرب و مسقطی که مابین هر دو فرقه عداوت قدیم است و بر قابو بر جهاز همدیگر تاخت می آرند و دیگر درصورتیکه جهاز بندر در دست معیوب تباه

گشته بدست آنها اندیشکار خود میدانند - وظلم عمدۀ آنها این است
که اگر یکي از رعایای تعلقۀ آن طائفۀ بد کیش باجل خویش
وفات یابد و ازو فرزند نابالغ ماند و پسر کلان نداشته باشد اطفال
او را بیت المال سرکار پادشاه خود دانسته در معبدخانۀ کلیساکه همه
جا ساخته اند میبرند و پادری آنها که مقتدای آنها باشد او را احکام
ملت نصرانيي تعلیم مي نماید خواه فرزند سید مسلمان یا
برهمن هنود باشد بمذهب خود مي آرند و بدستور غلامان ازو
خدمت میگیرند - ازانکه در کوکن عادلشاهی متصل دریا قلعۀ
معمورۀ مشهور بگووه حاکم نشین آن گروه واقع شده و کپتان
مستقل از طرف پرتگال درانجا مي باشد و دیگر بنادر و دیهات
سیر حاصل آباد کرده اند همچنان سوای آن از چهارده پانزده
کروهي بندر سورت مائل طرف جنوبي تا سرحد قلعۀ منبي
تعلقۀ انگریز و سرحد حبشیها که کوکن نظام شاهي مي نامند
درپناه کوههاي عقب پرگنات بگلانا و جوار جبال دشوار گذار گلشن
آباد هفت هشت قلعۀ خرد و کلان احداث نموده ازان جمله در
قلعه باسم دمن و بسی که از سلطان بهادر گجرات بحیلۀ قول
و اذن حاصل کرده در کمال استحکام ساخته اند و دیهات آباد کرده
اند اگرچه در طول چهل و پنجاه کروه در تصرف خود دارند اما در
عرض زیاده از یک کروه و یک و نیم کروه نیست که پاي دامن کوهها
را کشتکار مي کنند واز جنس اعلی مثل نیشکر و انناس و برنج مي
کارند و اشجار نارجیل و فوفل بیشمار دارند مبلغ کلي محصول ازان بر
میدارند و در جمیع دیهات بنام اشرفي وضع کردۀ آنها که مراد از نقرۀ

قیمت نه آنه باشد و سکهٔ فرنگ است رواج می نمایند و رائج آنجا سوای اشرفی مزبور پارچه ریزهٔ مسی است بنام بزرگ نامند که یک یک فلوس را چهار بزرگ آنها خرید و فروخت می شود و حکم پادشاه اصلا دران جا جاری نیست و دیهات را وقت کد خدا نمودن دختر در جهاز میدهند و اختیار کل مهمات اندرون و بیرون خانه بزن وامی گذارند وزنهای آنها تسلط تمام بر شوهر دارند و سوای یک زن زن دیگر رسمیت در ملت آنها نمی باشد - بعده که حقیقت زشتی اعمال آنها بعرض رسید ازینکه کپتان متصل کوکن نظام شاهی که تابع کپتان گووه میباشد نسبت بکپتان گووه کم زور واقع شده ابتدا بنام معتبر خان فوجدار گلشن آباد و توابع آن که از قوم نایته و خویشان ملا احمد بیجاپوری که در عهد اعلی حضرت ذکر او بگزارش آمده بود و در شجاعت وکار طلبی شهرت داشت حکم صادر شد که باتفاق فوجداران و کومک حبشیان در استیصال و اخراج طائفهٔ جبال آن ضلع کوشد - معتبر خان محتاج بمدد و کومک دیگران نگردیده جمعیت زیاده نگاه داشته مصالح قلعه گیری فراهم آورده بر دیهات آنها تاخت نموده غافل بر یک دو قلعه خرد که مصالح جنگ نداشت تاخت و یورش نمود چون آن جماعه در جنگ میدان عاجزند و سوای بندوق و شمشیر که بصورت سیخچه دارند یراق دیگر ندارند و اسپ نگاه نمیدارند در حملهٔ اول رو بفرار آورده بیشتری خود را به پناه قلعه دمن و بسی رساندند و جمعی از فرنگیها با زن و فرزند باسیری در آمدند و دو قلعه را که خالی نموده گذاشته رفته بودند بتصرف معتبر خان در آمد و دبدبه

و زلزلهٔ عظیم میان آن قوم رو داد و همه دلباختها در قلعهٔ دمن و بسی فراهم آمده به بند و بست برج و باره پرداختند - بعده که این خبر بکپتان گووه تعلقهٔ کوکن عادلشاهی که خود را بجای صوبه‌دار کل و نائب مستقل پرتگال می‌گیرد رسید ازانکه آن جماعه خود را صاحب اختیار دریا میگیرند و در جنگ جهاز برروی دریا تردّدی که ازانها می آید از هیچ قوم دیگر نمی آید عرضه داشت از کمال تضرع و عجز بخدمت پادشاه و مقربان حضور نوشته دران درج نمودند که ما ازطرف شما نوکر بیعلوفه برای دفع شر مفسدان روی دریا هستیم پارچهٔ زمین ناکارهٔ کنار دریا که حکام و فرمان‌روایان سلف این مرز و بوم بزرگان ما داده اند آبادکرده خدمت می نمائیم در صورتیکه خلاف مرضی مبارک باشد ماها که خانه بدوشیم خانهٔ ما و مکان اصلی ما روی دریا است بر جهازات سوار شده بموجب حکم پادشاه خودکه برای مقابله و پرخاش نمودن با پادشاه هندوستان ممنوعیم بمحافظت دریا خواهیم پرداخت ازانکه مبلغی تحف و هدایا برای خوشی و صاحب مداران حضور نیزفرستاده بودند مقربان پادشاهی خاطر نشان نمودند که تا از بندوبست خشکی و قلع ریشهٔ کفار بد کردار بالکل خاطر جمع حاصل نشود زنبور خانهٔ دریا را بشورش نمی توان آورد - بنابران حکم معاف نمودن تقصیر آن جماعه و خلاص نمودن اسیران فرنگ بنام معتبر خان صادر فرمودند *

از نوشته اخبار نویسان صوبهٔ ملتان بعرض رسید که سید شاه سلیمان که مدت سی سال فرمان روای ایران بود و ودیعت حیات نمود و بجای او سلطان حسین جلوس فرموده بدستور پادشاه دین پرور

هندوستان حکم نمود که خرابات خانها و بدعات تا مشروع قمارخانه و غنا و دیگر سرمایهٔ فساد ازقلمرو ایران برطرف سازند - شاهزاده معزالدین و شاه زادهٔ محمد عظیم پسران پادشاه زاده شاه عالم را از قید خلاص ساخته فرمودند که مراتب منصب هردو بعرض رسانند و خیمه برای آنها نزدیک گلال بار زدن فرمودند و بعد از چند روز هردو برادر را تسلیم بحالی منصب فرموده همراه شاه زاده معز الدین فوج و توپخانه داده برای تنبیه اشقیای طرف کوکن مرخص فرمودند - و شاه زادهٔ محمد عظیم را در حضور نگاه داشته مامور و مقرر ساختند که از طرف پادشاه دستخط می نموده باشد / چون حقیقت فساد و سرکشي مرزبانان چنجي و چنجاور توابع بیجاپور که از سرکشان مشهور و از خزانه معمور بودند و فی الحقیقت از منصوبان سنبهای مقتول و از قدیم منجملهٔ ملک رام راجای بیجانگر گفته مي شدند و همیشه با فرمان روایان بیجاپور دم مخالفت می زدند نظر بر استحکام دو سه قلعه که پیوسته بهم داشتند شوخي زیاد ازانها بظهور مي آمد بعرض رسید - شاه زاده محمد کامبخش را باتالیقي جمدة الملک اسد خان و هراولي اعتقاد خان که مخاطب بذو الفقار خان نصرت جنگ ساخته بودند مرخص فرمودند و بهره مند خان را نائب جمدة الملک مقرر نمودند و عبد الرزاق خان لاري را که فیروز جنگ چند گاه نزد خود نگاه داشته بود مستمال ساخته بعد تسلیم منصب چهار هزاري سه هزار سوار بخدمت فوجداري کوکن عادل شاهی که کنار دریاي شور متصل گروه تعلقهٔ فرنگ واقع است مقرر کرده روانه نموده عبد القادر خان نام پسر اورا در حضور نگاه داشته

بودند - چون عبدالرزاق خان که درقبول نوکري مجبور بود و اکثر ارادهٔ
وطن را ورد زبان داشت و با اخبار نویسان بکمال سختی سلوک
می نمود از سوانح تعلقهٔ فوجداري او بعرض رسید که عبد الرزاق
خان مي خواهد برسر جهاز سوار شده روانهٔ وطن گردد - بعد عرض
فرمودند که عبد القادر پسر او را محبوس سازند و عبد الرزاق خان
را تغییر نموده گرز بردار تعین فرمودند که اورا بحضور آرد - این خبر
که بعبد الرزاق خان رسید قبل از رسیدن گرز برداران از عدم خرچ و
میسر نیامدن بار بردار خیمه و اسباب زیادتي را سوخته جریده
گشته بطریق یلغار خود را بحضور رساند - بعد ملازمت مورد
عنایات ساخته پسر اورا حوالهٔ او نمودند و عبد الرزاق خان را از
اصل و اضافهٔ پنجهزاري پنجهزار سوار نموده بخدمت فوجداری
راهیری مامور فرمودند *

از ابتدای تسخیر ملک دکن که بتصرف تیموریه درآمد
محصول خربزه گرما دران ولایت در ریگ کنار رود خانه مردم
عاجز و نامراد مي کارند معاف بود دامی و درمی بتصرف عمال
پادشاهي و جاگیر داران نمي آمد و در نسخهٔ تنخواه دیوانیان و
سررشتهٔ زمینداران داخل نبود - درین ایام که محرم خان عرف
خواجه یاقوت را داروغهٔ کل باغات پادشاهی نموده‌ و او برحقیقت
عدم ضبط محصول فالیزهای کنار رود خانها اطلاع یافت از راه شرارت
ذاتي بعرض رساند که محصول خربزهٔ صوبجات دکن که مبلغ کلي
مي شود و بضبط در نمي آید رایگان تلف مي گردد و نقصان
سرکار می شود - حکم بنام دیوانیان صادر شد که حاصل آن را ضبط

نمایند - از بنای این بدعت که هر سال کهاران و ناصرادان بي بضاعت قوت دو سه ماه ازان بهم میرسانیدند بعد این حکم احدی و منصبدار علیحده برای ضبط محصول آن از روی جریب در همه پرگنات تعین شدند - و دستگاه ظلم تازه برای حکام و عمال بدمآل بهمرسید - بدین وسیله مبلغ برای خود و سرکار می گرفتند بنابران جمعي که بدین شغل پارچهٔ نان برای اطفال و عیال پیدا می نمودند دست از کشتکار و کسب این کار کشیدند - و دیگر بنای بدعت بد عاقبتي این گذاشت که سابق دروازهای باغهای پادشاهي که محض برای تفرج رفاه خاص و عام موضوع ست بر روی عالم مفتوح بود محرم خان فرمود که باغات صوبجات همیشه مقفل نگاه دارند مردم را از سیر و تماشا محروم ساخت مگر جمعي که چیزي بنگاهبانهای باغ بدهند و تملق نمایند در بر روی آنها کشاده گردد

* بیت *

زنگیان رفتند و مقفلها بماند * قفلها بر رفته و نقلها بماند

باقي سخنهای او که باعث دید و بی آبرو گردیدن پادشاه زاده محمد کام بخش گردید در محل بذکر خواهد درآمد *

چهار دختر از ابوالحسن مانده بود که کتخدا نه نموده بود دختر کلان را هر چند خواستند بکسي منسوب سازند قبول نه نموده پیغام نمود که اگر پادشاه را در خدمت خویش برای آب وضو بردست رسانیدن در حرم محرم شرعی خویش سازد فخر خود میدانم و الا از باقي اذات دنیاوي اجتناب دارم لهذا یومیه برای او مقرر کرده باحترام تمام نزد پدر او نگاه داشتند - و یک دختر کلان

عقد سکندر بیجاپوری درآورده باو در حبس همدم ساختند و دختر
دیگر را بعنایت خان پسر اسد خان عقد بستند و یک دختر بیکی
از فرزندان سلسلهٔ نقش بند منسوب نمودند که خلاف رعایت
خاطر ابوالحسن بظهور آمد - روح الله خان میر بخشي که از امرای
مزاج گرفتهٔ موروثي گفته می شد و بمزاج پادشاه آشنا شده بود
و در برآمد کار خلق میکوشید ودیعت حیات نمود تاریخ وفات او
(روح درتن ملک نماند) یافتند - بهره مند خان را که تن بخشي بود
و نیابت وزارت ضمیمهٔ آن داشت میر بخشي نمودند و مخلص خان
را که خدمت عرض مکرر داشت تن بخشي مقرر کردند و شریف خان
بخدمت عرض مکرر ماموز گردید || درین سال بسبب شهرت خبر خلاصی
پادشاه زاده محمد معظم اخبار فساد افزای مختلف از اراده باطل
پادشاه زاده محمد اعظم شاه برزبانها جاری گردیده بود بتقاضای مصلحت
پادشاه زاده را از بنکاپور برای رفتن طرف و اکن کیره که از اردوی
پادشاهي سر راه واقع شده بود ماموز فرمودند - بعده که محمد اعظم
شاه بکمال آراستگي فوج و شان و شوکت تمام نزدیک لشکر رسید
ازانکه خیمه بخیمه از زبان هرزه درایان خبر ارادهٔ فاسد پادشاه زاده
زبان زد گردیده بود و همچنان که از طرف محمد اعظم شاه کلمات
وحشت انزا بگوش مقربان پادشاه میرسید از طرف پادشاه نیز
کلمات لغو در لشکر پادشاه زاده انتشار یافت پادشاه زاده عرضداشت
نمود که اگرچه آرزوی حصول سعادت قدمبوس زیاده ازان ست که
بعرض آن پردازد اما ازانکه موافق حکم زود بر خدمت ماموره
باید رسید وسواس دارد که درصورت داخل لشکر گردیدن مردم

همراه خانه زاد مبادا جا بجا بخیمهای خویشان و آشنایان رفته لشکر اقامت اندازند و در برآمدن تکاهل ورزند باز هرچه ارشاد شود بدان عمل نماید - در جواب از راه فرزند نوازي فرمان صادر شد که ماهم خواهش دیدن آن فرزند کامگار بمرتبهٔ اتم داریم اما چون داخل شدن آن نور چشم بلشکر مصلحت نیست ماجریده بشکار می آیم آن سعادت اطوار نیز با چهار صد پانصد سوار با هردو فرزند کامگار جریده آمده ملازمت نماید هما نوقت رخصت خواهم نمود و حکم شد که خیمهٔ مختصر شکار بیرون برده در زمین پست که لشکر بنمود نیاید نصب نمایند و خفیه به بخشیان و داروغهٔ جلو خاص و توپخانه و گرز برداران و مردم خاص چوکي حکم فرمودند که مردم بسیار کم انتخابي تهور پیشهٔ مسلح همراه بگیرند و در ظاهر تاکید بلیغ نمودند که مردم زیاده نیایند و جمعي از قراولان متعینهٔ توپخانه مامور گردیدند که سر راه لشکر پادشاه زاده و چهار طرف دولتخانه چنان بند و بست پردازند که باد را هم مجال بیحکم داخل شدن لشکر نباشد و میر ترکان را مامور فرمودند که ازدحام عام و تماشائي را نگذارند و بعد رسیدن بدولتخانه مجدداً حکم بنام پادشاه زاده صادر شد که جای دولتخانه بسیار کم وسعت واقع شده زیاده از سه صد سوار با خود نیارند همینکه پادشاه زاده موافق حکم با مردم خاص قلیل روانه گردید حکم دیگر رسید که با جمعیت دو صد سوار خود را برساند چند قدم راه که طی نمود یکي از چیلهای روشناس زبان‌دان پیغام رساند که زیاده از صد سوار با خویش نیارد همچنان پیهم حکم میرسید تا آنکه نزدیک بارگاه رسید جمال چیله حکم رسانید

که صیدی که بر سر تیر آورده ایم رم خواهد خورد و چپقلش مردم
زیاد و میدان جلو خانه تنگ واقع شده از سه جلودار زیاده یاخود
نیاورده باقی مردم را رخصت نماید - حاصل سخن تدبیر قضا
توام عالمگیر چنان موافق افتاد که بعده که پادشاه زاده همراه والاجاه
و عالی تبار نزدیک رسید و بندوق فتیله روشن بقصد شکار بقابو آمده
در دست پادشاه بود بسبب اهتمام میر تزکان زیاده از دو جلودار
بار نیافتند و برای گرفتن اسپ عالی تبار جلودار نبود - درین
حالت که پادشاه زاده رنگ رو باخته خود را در عین تهلکهٔ دام
بلا دید مختار خان حکم رساند که هر سه یراق وا نموده بیایند -
پادشاه زاده زیاده متوهم گردید مختار خان به تسلی پرداخته
باخود برد - بعد ملازمت بتقدیم آداب کوشیده سه بار طواف
پادشاه نموده نذر و نثار گذراند - حضرت خلدمکان از روی لطف و
شفقت تمام در بغل گرفته تنگ در آغوش کشیده بندوق بدست
پادشاه زاده داده حکم تیر بر صید انداختن نموده باز همراه بتسبیح
خانه آورده حکم نشستن فرمودند - باظهار گرمی و تپاک تمام استفسار
احوال نمودند - از آنکه شهرت یافته بود که پادشاه زاده زیر جامه
زره پوشیده ست لهذا پیالهٔ ارگجه طلبیده برای تسکین و دفع حرارت
فرمودند که بند جامه وا نماید و بدست مبارک ارگجه مالیدند بعده
شمشیر خاص که پیش تخت می گذاشتند از غلاف بر آورده
تعریف آن که از عهد فردوس مکانی بما رسیده نموده بدست
پادشاه زاده دادند - دست پادشاه زاده لرزیدن گرفت - بعد تقدیم
آداب شمشیر را ملاحظه نموده خواست که باز بخدمت پدر بزرگوار

بگذرانند از روي عنایت بپادشاه زاده مرحمت فرمودند و چندکلمهٔ وعظ و نصیحت آمیز مشتمل بر اشارهٔ آنکه شمارا گرفته خلاص نمودیم و خبر بوابستهاي شما رسیده باشد و همه در کمال مایوسي مغموم خواهند بود زود مرخص شوید برزبان آورده خلعت و جواهر داده رخصت نمودند - گویند تارسیدن خبر مرخص ساختن پادشاه زاده جاني بیگم محل خاص محمد اعظم شاه و دیگر بیگمان و خدمهٔ محل مایوس مطلق گشته بگریه و زاري پرداخته بودند - بعد رسیدن خبر نجات ازان بلیه رنگ برروي همه آمد - نقل نمایند هرگاه فرمان بدستخط خاص بنام پادشاه زاده صادر مي شد و از نوشتهٔ وکیل بر مضمون آن اطلاع نمي یافت وقت سوار شدن باستقبال فرمان تا بر مضمون اط"ع یابد چنان متزلزل خاطر مي گردید که رنگ برچهرهٔ او بحال نمی ماند *

چون بسبب مزید اعتبار و استقلال میرزا یار علي که داروغهٔ ڈاک بود و بکمال دیانت واستغنا خدمات مرجوعه‌را سرانجام میداد سوانح نگاران بلاد و قصبجات بمرتبهٔ استقلال و اعتبار بهم رسانده بودندکه فی‌الحقیقت شریک غالب صوبه‌داران و فوجداران گردیدند - درین ایام سوانح نگار بندر سورت محمد باقر نام را بعلت وقوع تقصیري تغیر نموده بودند - سیادت و فضیلت پناه سید سعد الله که از جملهٔ فضلاي متبحر و منزویان و خرقه پوشان مشهور هفت اقلیم گشته بود و نوشتهٔ او نزد پادشاه اثر تمام مي بخشید و در جواب او همیشه فرمان بدستخط خاص باعزاز تمام صادر مي فرمودند و سیدکه در نوشتن سفارش ارباب حاجت جرأت زیاد مي نمود

درباب بحال گردیدن محمد باقر و یکي از حکیمان دار الشفا که عزل او نیز بمیان آمده بود بحضور معروض داشت - بعد عرض هرچند که خدمت هردو را بموجب نوشتهٔ سید بحال نمودند اما درجواب خلاف هربار که بدستخط خاص فرمان مي رفت حسب الحکم بدین مضمون صادر شد - اگرچه بموجب نوشتهٔ آن سیادت پناه خدمت هردو بحال نمودیم اما شما که فاضل و فقیرید باید که در مادهٔ علما و فقرا مي نوشته باشید دربارهٔ این مردم که پیشهٔ ظلم اختیار نموده اند چه نسبت باحوال آن سیادت پناه دارد هرچند که درکار پادشاهي ساعي و متدین باشند در قبول خدمت بر نفس خود ظالمند خلاف نص کلام الله که اعانت ظالم نمودن شریک ظلم گردیدن است چرا از شما بظهور آید *

چون بسبب امتداد مهم دکن بیشتر خزانهٔ اندوختهٔ تیموریه بصرف درآمده بود و قلت پای باقی و بسیاري ارباب طلب ازحد گذشت و در ایامي که روح الله خان مرحوم در گذراندن مثل نو ملازمان جرأت زیاده مي نمود باوجود ممنوع گردیدن خود داري نمي نمود - روزي از روی بیدماغي فرموده بودند که ما مکرر گفتیم نوکر درکار نداریم شما هم چرا مردم را جواب نمي دهید - روح الله خان در جواب التماس نمود که دولت سلطنت خداداد هندوستان ملجای سلاطین هفت اقلیم است از زبان ما خانه زادان کلمهٔ یاس دربارهٔ ارباب حاجت برآمدن از پاس ادب دور است از ما عرض نمودن امریست واجب قبول نمودن و جواب آن باختیار آن ولي نعمت است - بعده در همان ایام مخلص خان بخشي گردید او مي خواست

نسبت بروح الله خان زیاده در فیض برروي خلق الله کشاده گردد و در مثل گذرانیدن جرات زیاد ازاندازهٔ خود بکار میبرد دو سه دفعه بزبان نصیحت آمیز منع فرمودند فائده نه بخشید تاآنکه روزي ازروی بیدماغی و اعتراض تمام هردو بخشی را خصوص مخلص خان را مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که چندین بار گفتیم که نوکر در کار نداریم قباحت نفهمیده حکم آقا نمی شنوند آنقدر زجر نمودند که هردو بخشي آزرده خاطر گشته بخانه آمدند - و به پیشکاران گفتند که مردم را جواب دهند و سند و اسناد نو ملازمان جاري نسازند و در تودد برروی ارباب حاجت بسته گردید و بخشیان بحضور آمده بصورت طلسم ایستاده می شدند و جمعي که از سالها مي دویدند مایوس گشته فکر هاي فاسد بخاطر راه میدادند و خیمه بخیمه نوحه بود - چون حاجي محمد انوار که از علم عقلی و نقلي بهرهٔ تمام داشت و آثار رشد بر چهرهٔ حال او پیدا و هویدا بود بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت شد - پادشاه پرسیدند که احدی از جد وآبای تو به بندگي این درگاه سعادت اندوز شده یانه - عرض نمود که دون همتی را این بنده اختیار نمود - خدیو گیهان بر صدق مقال او خوش شده بمنصب مناسب و خطاب خاني و بخدمت پیشکاري مخلص خان بخشي سرافراز فرمودند او از خطاب ابا نمود و طریقهٔ دیانت و راستي و کار طلبي او اگر مفصل بزبان خامه دهد باطناب کلام منجر می گردد تا که بود خدمت را به نیکنامي تمام سرانجام داد آخرش استعفای خدمت کرده رخصت بیت الله حاصل نمود پادشاه از راه عنایات و قدر داني

فرمودندکه از طرف ماهم چند لک روپیه بخدام مکهٔ معظمه برسانند چنانچه بعد زیارت حرمین شریفین و رساندن مبلغ مذکور چون مراجعت نموده بسبب بیماری اجل بلشکر ظفر اثر نتوانست رسید در بلدهٔ خجسته بنیاد ودیعت حیات نمود بعد عرض تاسف بسیار فرمودند *

درین ضمن از زبانی هرکارها بعرض رسید که فوجهای رام راجا جا بجا برای تاخت ملک و تسخیر قلعجات که بتصرف بند های پادشاهی درآمده متفرق گشته اند چنانچه قلعهٔ پرناله‌که از قلعهای فلک ارتفاع نامی مشهور توابع بیجاپور است و بقدرت و سعی زیاد قلعه کشایان به تسخیر در آمده بود باندک تردد بتصرف منصوبان رام راجا رفت و قلعه‌دار پادشاهی وقتی که کار از دست رفته بود خبر یافته دست و پای لاحاصل زده زخمی گشته دستگیر گردید - و نیز معروض گردید که رام راجا قصددارد که خود را باعانت مرزبانان چنجي رسانده درگرد آوري فوج خود بپردازد - از شنیدن این خبرنهایت غبار ملال بر خاطر عاطر پادشاه رو‌ي داد پارهٔ بحر مراقبهٔ فکر فرو رفته‌بعده به‌بهره مندخان فرمودند که پرناله نرفت بیجاپور رفت الحال زود بفکر تلافی آن باید پرداخت - و خواستند که بهره مند خان را بافوج شایسته مرخص سازند چنانچه طومار فوج بندي تیار شد و بتعاین سزاولان پیشخانهٔ بهره‌مند خان برامد - درین اوان خبر رسید‌که شاه زاده معزالدین خود را بپای قلعهٔ پرناله رسانده بمحاصره پرداخت لهذا بنای مصلحت برآن قرار یافت که خود بدولت تابیدرم پوري تشریف برده ازانجا

افواج برای تنبیه اشقیا تعین فرمایند و به تسلی بخشیان پرداخته برای گذراندن مثل بدستور سابق حکم فرمودند و شب ناکامی ارباب غرض بصبح امید مبدل گردید *

ذکر سوانح سال سی و هفت جلوس مطابق سنه هزار و صد و چهار هجری

درین سال رایت ظفر اقبال طرف بیرم پوری بر افراشته شد بعده که ویرانهٔ آن سرزمین از نزول مقدم پادشاه کشور گیر رونق آبادی پذیرفت حکم چهاونی نمودند و فرمودند که بیرم پوری را اسلامپوری می نوشته باشند و امرا بساختن عمارت و غربا بانداختن چهپر شروع نمودند - قاضی شیخ الاسلام چنانچه بگزارش آمده رخصت کعبه خواسته بعد رسیدن بحرمین شریفین و ادای دو حج و رساندن فیض به سادات و دیگر سکنهٔ آنجا و ساختن مکانهای خیر جاری مراجعت نمود - بعده که خبر رسیدن او به بندر سورت بعرض رسید حکم طلب او باعزاز تمام صادر فرمودند - اگرچه قاضی شیخ الاسلام اطاعت امر پادشاه اسلام نموده طوعا و کرها خود را بحضور رساند و پادشاه کشور ستان توجه و عنایات و ترحمات را زیاده نسبت بحال قاضی شیخ الاسلام بعمل آورده مکرر عطر و دیگر خوشبوییها بدست مبارک بجامهٔ شیخ الاسلام مالیده تکلیف باز قبول نمودن منصب مع اضافه و خدمت سابق و صدارت و هر خدمتی که خواهد بمیان آوردند و آن پیرو حق از قبول ابا نمود بعد مکرر فرمودن پادشاه لاچار گشته بتقاضای مصلحت دفع الوقت التماس نمود امیدوارم که الحال رخصت وطن یابم که باحمدآباد

رفته زیارت مزار بزرگان آنجا نموده چندگاه درانجا نزد عیال و اطفال بسر برده رعایت صلهٔ رحم نسبت ببعضی وابستهای بی بضاعت بجا آرم بعده هرگاه که یاد فرمایند خود را برکاب خواهم رساند بدرجهٔ قبول در آمد و مخلع نموده باعزاز رخصت نمودند - برای تسخیر قلعهٔ پرناله و راجگده و دیگر قلعجات جا بجا فوج تعین فرمودند و حکم بنام فیروز جنگ که بموجب فرمودهٔ حضور در بهادر گده چهاونی نموده بود صادر گردید که بنگاه در انجا گذاشته جریده خود را بتنبیه اشقیا رساند و قلعجات آن ضلع را بتسخیر در آورد - اگرچه بعد دستگیر و مقتول گردیدن سنبهای جهنمی بسیاری از سرداران نامی مرهته ازطرف رام راجا برای تاخت و تاراج ملک قدیم و جدید انتشار یافته اطراف افواج پادشاهی علم شهرت برافراشته آغاز شوخی ودست اندازی ازحدگذرانده کارهای دست بسته نمودند که بتفصیل آن قلم را رنجه داشتن از سررشتهٔ سخن دور افتادن است اما ازان جمله سنتا گهور پوره و دهنا جادو که از سرداران نامی صاحب پانزده بیست هزار سوار جرار جنگی موجودی بودند و مرهتهای صاحب فوج دیگر رفاقت و اطاعت آنها می نمودند چشم زخمهای عظیم از انها بسرداران فوج پادشاهی میرسید خصوصا سنتای نابکار در تاخت و تاراج معمورهای مشهور و مقابله نمودن بامرای سر فوج عمده چنان شهرت گرفت که هرکرا با او مقابله و مقاتله اتفاق می افتاد سوای آنکه کشته شود یا زخمی گشته اسیر گردد یا هزیمت یافتهٔ فوج و بهیر بغارت داده جان بدر بردن حیات دوباره داند چارهٔ کار نمی دانست و هرطرف که آن سگ این نابکار به پیکار

کمر می بست هیچیک از امرای ذی وقار پادشاهی در مقابل او
کمر نمی بست و هر سمتی که با فوج جهان آشوب رو می آورد
دل شیر مردان رزم آزما را در تزلزل می انداخت چنانچه اسماعیل
خان یکه‌راکه از سرداران تهور پیشهٔ مشهور دکن گفته می شد وبشرح
و تفصیل جنگ آن نمی پردازد در مقابله و حملهٔ صف ربای اول از
جا برداشته تمام فوج اورا بغارت برده خود اورا بعد زخمی گردیدن
دستگیر ساخته چند ماه با خویش داشته آخر مبلغ کلی گرفته
خلاص نمود - بدین دستور رستم خان عرف شرزه خان که خود را
رستم زمان و شیر شرزه میگرفت در ضلع قلعهٔ ستاره بعد مقابله باو
نمودن بهیر و هرچه باخود داشت بباد داده بجنگ آن کافر گرفتار
آمده بعد مبلغ کلی دادن نجات یافت - هم چنان علی مردان
خان عرف حسینی بیگ حیدرابادی شش هزاری را که بدان سگ
ناپاک مقابله و کارزار روداد بعد تردد نمایان تمام فوج و بهیر
بتاراج رفت بعد کشته و زخمی گشتن جمعی از مردم نامی همراه
فوج و علی مردان خان با چند نفر نامی زخمی و دستگیر گردیده
و چند روز نگاه داشته دولک روپیه ازو و مبلغی از همراهان او گرفته
دست ازو برداشت - این خبرهای ناخوش غبار ملال برخاطر پادشاه
عالم ستان می افزود - در ایامی که خان جهان بهادر را از صوبجات
بنگاله و غیره معزول ساخته بی پروبال نموده بحضور طلبیده
بی جاگیر کرده نگاه داشته بودند و او از بیدماغی بمجرا کمتر می
آمد شهرت تردد و جان فشانی جان نثار خان و تهور خان پسر
صلابت خان که تازه بعرصهٔ کارزار آمده مصدر ترددات نمایان گردیده

بودند بجاي رسيده بود که خلد مکان باظهار حسن تردد انها مکرر خان‌جهان بهادررا مطعون ساخته ازروي قدرداني زبان بتوصيف شجاعت و تهوري هر دو آشنا مي ساختند - در همان اوان بعرض رسيد که مابين سرحد کرنا ٹک سنتا را با جان‌نثار خان و تهور خان و غيره که به تنبيه اشقيا مامور بودند سروکار مقابله افتاد و بعد زدو خوردي که بميان آمد جمعی از هردو طرف کشته و زخمي گرديدند بمرتبهٔ‌هزيمت‌بفوج پادشاهي روی‌داد‌که‌تمام فوج و توپخانه و بهير بغارت رفت - جان نثار خان زخم برداشته بسعی فراوان جان بدر برد و تهور خان زخمي گشته خود را ميان مردها و زخميها که در لاو گل آغشته افتاده بودند انداخته عمر دوباره يافتن غنيمت دانست - هم چنان باكثر مردم عمدهٔ روشناس که دران فوج بودند چشم زخم بدنامی مآل و آبرو بباد دادن رسيد و بسياری دستگير گشتند و بعضی بحيل جان بدر بردند - بعده که‌اين‌خبر بعرض‌پادشاه رسيد‌اگرچه نهايت برکدورت‌خاطر افزود اما در ظاهر برزبان‌آوردند که اختيار بنده نيست همه از جانب الله است - از اتفاقات آن روز محمد مراد خان که مدت با خان جهان بهادر رفيق بود از دربار برگشته بديدن خان جهان بهادر رفت از انکه اين خبر نا خوش‌خيمه بخيمه انتشار يافته بود‌خان جهان بهادر باظهار شماتت از محمد مراد خان استفسار نمود‌که حقيقت شوخی‌سنتا وتردد خانه‌زادان کار طلب پادشاهی که بعرض رسيد چه فرمودند - محمد مراد خان گفت بعد عرض بر زبان مبارک جاری شد که آنها چه تقصير دارند همه از جانب خداست - خان جهان بهادر گفت خبر در عالم بالا

عرض مکرر نمی باشد که بدهند و بازستانند هر کرا هرچه روز ازل دادند دادند یعنی در سر لشکری و فوج‌کشیها بمن هرگز چشم زخم خفت و بی آبروئی نرسید - خیمهٔ پادشاه زاده محمد معظم را از جائی که بدستور محبوسان بود بیرون متصل گلال بار نصب نمودن فرموده برای مجرا آمدن مأذون ساختند و گاه گاه از الوش خاصه و میوه یاد میفرمودند *

ذکر سوانح سال سی و هشت جلوس مطابق سنه هزار و صد و پنج هجری

بعد که پادشاهزاده محمد کام‌بخش و جملة الملک اسد خان و ذو الفقار خان نصرت جنگ نزدیک چنجی رسیده به تفاوت گوله رس فرود آمده بفکر تدبیر تسخیر قلعه افتادند - اگرچه نظر بر طول و عرض قلعهٔ چنجی که چند کوه متصل هم واقع شده و هر کدام باسم علیحده بقلعه نامیده می شود از انجمله دو کوه سر بفلک کشیده است که سرانجام توپخانه و همه ذخیرهٔ ماکولات و اسباب جنگ آماده داشت تمام اطراف آنرا محاصره نمودن متعذر بود اما بقدر مقدور بترتیب و تقسیم مورچال برداخته شروع بکندن نقب و بستن دمدمه و پیش بردن مورچال پرداختند و بهادران کار طلب و دلاوران جانباز خواستند که جوهر تردد و سعی خود را بعرصهٔ ظهور آرند و کفار قلعه نشین بدستور قلعه داران آزموده کار به بند و بست برج و باره پرداخته باستغنای تمام که پنداری اصلا از آمدن لشکر تزلزل در دل آنها راه نیافته گاه گاه یک دو توپ سر میدادند و زمینداران اطراف دور و نزدیک و فوج مرهته از هر طرف نمودار گشته بر سرکشی

یمین و یسار لشکر ریخته شوخی زیاد مینمودند و مانع رسیدن رسد غله میگردیدند و بعضی اوقات غافل برسر مورچال ریخته دست برد نمایان بروی کار می آوردند و تزلزل تمام در افواج انداخته محنت مورچال را ضائع و باطل می ساختند - چون مفصل بذکر موانعی که درانجا از تردداتِ فوج پادشاهی و محصوران بظهور آمده پرداختن خالی از طول کلام نیست و محرر اوراق بسبب بعد مسافت بروایت مختلف اطلاع یافته آنچه ثقه دانسته خلاصهٔ آن را بزبان قلم میدهد - حاصل سخن آنکه بعده که ایام محاصره بامتداد کشید و مردم بسیار بدرجهٔ شهادت رسیدند هرچند غلبهٔ فوج کمکی کفار روز بروز زیاده می گردید ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و دیگر مبارز پیشگان قلعه کشا چنان دلیرانه میکوشیدند که کار بر محصوران تنگ آوردند - اما ازانکه زمام اختیار فوج و کار فرمائی امور ملکی و مالی و بند و بست آن صلع بدست جمدة الملک و نصرت جنگ بود بر خاطر پادشاه زادهٔ محمدکام بخش گرانی می نمود و از بعضی اطوار و کارهای پادشاه‌زادهٔ که لازم و ملزوم ایام شباب ست جمدة الملک و نصرت جنگ کلمات نصیحت آمیز درشت و تلخ نسبت بپادشاه زادهٔ بزبان می آوردند و این معنی باعث رنجش خاطر محمد کام بخش می گردید - خصوص که پادشاه زاده در سعی آن بود که تسخیر قلعه بنام او بحضور نوشته شود و سرداران صاحب اختیار طرف خود سعی داشتند روز بروز زیاده مادهٔ فساد و عناد آماده می گردید - خبر که به محصوران رسید بر حقیقت کار اطلاع یافته به تمهید

مختلف پیغام رسل و رسائل شعله افروز بادشاه زاده بمیان آورده علاوهٔ آشوب و برهم زدن فوج گردیدند - درین ضمن خبر آمدآمد سنتای نابکار بمرتبهٔ اتم اشتهار یافت و افواج مقهوران اطراف لشکر پادشاهي و سرراه را چنان فروگرفتندکه چند روز رسیدن احکام و گرز برداران و هرکاره و قاصد از حضور متعذر و بندگردید و نه از بادشاه زاده و جملة الملک بپادشاه خبر میرسید و نه پادشاه زاده را برحقیقت و خبر سلامتي حضور اطلاع حاصل مي شد - و پیغامهای توهم افزای جهان آشوب مشتمل بر ترغیب و طلب پادشاه زاده از نزد محصوران میرسید لهذا وسواس هراس آمیز بدین مرتبه در دل پادشاه زاده راه یافت که بقول بعضی نظر بر عناد جملة الملک و نرسیدن خبر حضور خواست خود را بقلعه نزد محصوران رساند - جملة الملک و نصرت جنگ اطلاع یافته بی خبر خود را رسانده اطراف خیمهٔ محمد کام بخش را فرو گرفتند و غافل بر سر پادشاه زاده رسیده دستگیر ساختند - درین حالت که مادهٔ فساد و آشوب لشکر پادشاهي آماده گردیده بود سنتاي نابکار با بیست و پنج هزار سوار یکه تاز جنگي رسیده اطراف افواج پادشاهي را چنان فروگرفت که تزلزل عظیم در دل برنا و پیر لشکر انداخت و عرصهٔ کارزار بمرتبهٔ بر سرداران تنگ آورد که مصلحت کار درین دانستند که بهیر را با اکثر کارخانجات سنگین بار بدام تاراج سنتای داده خود را به پناه جای قلب رسانند - و بقول مشهور نظر بر تقاضاي وقت باهم ساخته پیغام مصالحه بدین شرط بمیان آمد که سنتا بتعاقب حال لشکر و سرداران که هرانچه دران اضطراب باخود توانند

برداشت نه پرداخته بتاراج باقی بهیر و اشیای که دران بنگاه یابد اکتفا نماید - و هر دو سردار چند کروه مصلحة جنگ کنان خودرا بکنار و پناه کوهی کشیده دفع شر ج‌نی ازان کافر غنیمت دانستند و بعد دفع سنتا باز بمحاصره پرداخته در فرصت چند روز که کار بر محصوران تنگ گردید و بروایتي مبلغی بدانها رسید قلعها را خالي نموده راه فرار اختیار نمودند - بعد ازان که خبر دستگیر ساختن پادشاه زاده بحضرت خلد مکان رسید اگرچه بحسب ظاهر نظر بر تقاضای وقت که متصل آن خبر تسخیر قلعه رسید هرچه ازان هردو سردار بظهور آمد مستحسن افتاد اما در خاطر گرانی تمام راه یافت و پادشاه زاده را باهر دو سردار طلب حضور فرمودند و تا رسیدن بحضور پادشاه زاده همچنان در قید بود بعد ملازمت پارهٔ کلمات نصیحت آمیز به جملة الملک گفته اثر کم توجهي بظهور آورده حکم خلاصي پادشاه زاده نمودند *

سابق حقیقت فساد انگریز بر روي دریا و مهم نمودن سیدي یاقوت خان و بعد نزدیک رسیدن کار بتسخیر قلعهٔ منبي و بموجب حکم برخاسته آمدن بزبان خامه داده درین سال جهاز پادشاهي مسمی گنج سوائي که کلان تر ازو جهاز در بندر سورت نبود و بسفر بیت الله هر سال میرفت و مبلغ پنجاه و دولک روپیه نقد زر سرخ و ریال که بعد فروختن جنس هندوستان در مخه و جده به بندر سورت می آوردند محمد ابراهیم نام ناخدای جهاز که خود را از جوانان تهور پیشه میگرفت و چلکهاي آهني ساخته با خود گرفته بود که وقت مقابله با

جهاز غنیم بهمین چلکها جهاز را با غنیم دریا زنده دستگیر خواهم
نمود و هشتاد توپ و چهار صد بندوق در جهاز سوای آلات دیگر
جنگ موجود بود همینکه هشت نه روزه راه بندر سورت جهاز
رسید جهاز انگریز که نسبت بجهاز بادشاهی بسیار خرد بود و سیوم
و چهارم حصهٔ گنج سوائی مصالح جنگ نداشت از مقابل پیدا
گردید بعده که بتفاوت گوله رس نزدیک هم رسیدند توپ اول
دفعه از جهاز بادشاهی آتش دادند از شامت مردم جهاز توپ ترقید
و از ضرب صدمهٔ پارچهای آهن که ازو جدا شده سه چهار نفر ضائع و
تلف گشتند و در همان اثنا گولهٔ جهاز خصم بر چوب میان جهاز گنج
سوائی که باصطلاح دریا نوردان ڈول جهاز نامند و مدار سلامت
روی جهاز بران است رسیده معیوب ساخت و مردم جهاز انگریز نیز
اطلاع یافته دلیر گشته بطریق یورش جهاز را بجهاز بادشاهی
رسانده شروع بجنگ شمشیر نموده خود را اندرون جهاز انداختن
نمودند - باوجودیکه نصرانی در جنگ شمشیر چندان جرأت ندارند
و آن قدر مصالح و آلات کارزار در جهاز بادشاهی بود که اگر ناخدا
استقامت می ورزید از عهدهٔ دفع شر آنها بر می آمدند اما بمجرد
اثر غلبهٔ جهاز انگریز محمد ابراهیم ناخدا که بجای فوجدار جهاز
میباشد زیر تختهای خن جهاز گریخت و اول بار کنیزهای
ترکی که در مخا خریده سریت خود نموده بود و درین هنگامه
چیره بوسر آنها بسته شمشیر بدست آنها داده ترغیب جنگ می
نمود بدست نصرانیها افتادند و تمام جهاز را متصرف شدند و آنچه
زر نقد سرخ و سفید در جهاز بود بر آورده با اسیر بسیار بر جهاز خود

بردند بعده که جهاز آنها سنگینی نمود جهاز پادشاهي را کنار خشکی نزدیک تعلقهٔ خود آورده قریب یک هفته در جست و جوی مال و برهنه نمودن مردم جهاز و بی ناموسي مستورات پیر و جوان کوشیده دست از جهاز و مردم جهاز برداشتند و بعضی زنهای باغیرت قابو یافته برای پاس عصمت خود را بآب انداختند و چندي بکارد و خنجر در هلاک خود کوشیدند - بعده که حقیقت ازروی وقائع بعرض پادشاه رسید و سوانح نگار بندر سورت روپیهٔ سکهٔ انگریز که در منبی باسم ناپاک پادشاه خود می زنند همراه اوراق سوانح بحضور ارسال داشت حکم گرفتن کماشتهای انگریز که در بندر سورت تجارت می نمایند و فکر تسخیر قلعهٔ منبي بنام اعتماد خان متصدي بندر سورت و سیدي یاقوت خان رسید و مقدمهٔ این فساد بسالها کشید اما ازانکه انگریز بدنامی این جرأت اصلا برخود نمی گرفت و یاقوت خان را بسبب خفت رسیدن سابق آزرده خاطر می دانست نسبت بسابق زیاده در تعمیر برج و باره و مسدود ساختن راههای دشوار گذار کوشیده راه‌تردد بالکل مسدود ساخته بود و اعتماد خان متصدي بندرسورت که نظر بر بندر بست و استحکام قلعهٔ منبی میدانست که علاج پذیر نیست و در صورت کاوش و شورش باکلیه پوشان سواي مادهٔ فساد که مبلغ کلي نقصان محصول بندر خواهد شد خود را از کفایت شعاران واقعي پادشاهي می گرفت و نمي خواست که یک روپیه از محصول پادشاهی تلف شود هرچند بحسب ظاهر گماشتهای انگریز را مقید ساخته بود اما در باطن بتدبیر دفع گفت وگوی بدنامی انگریزمی کوشید و انگریز بعد از قید

افتادن گماشتها هرجاکه نام منصب دار پادشاهی بررومی دریا یا کنار دریا می شنید و دست او میرسید گرفته برده عوض گماشتهای خود قید می نمودند و مقدمه بطول انجامید *

دران گرمی هنگامه محرر اوراق را که از طرف عبد الرزاق خان و مردم احشام متصدی صاحب اختیار بودند در بندر سورت باانگریز منبی غریب قسمی اتفاق ملاقات افتاد - چون در همان ایام بنده قریب دولک روپیه نقد و جنس از زر احشام خریده ذخیرهٔ پادشاهی و عبد الرزاق خان لاری فوجدار راهیری از بندر سورت براه کنار دریا از تعلقهٔ فرنگ و انگریز براهیری می برد بعد رسیدن نزدیک سرحد منبی در تعلقهٔ فرنگ که رسید بموجب نوشتهٔ عبد الرزاق خان در انتظار بدرقهٔ سیدی یاقوت خان ده دوازده روز توقف نمود ازانکه میان عبد الرزاق خان و انگریز رابطهٔ صحبت قدیم بابت حیدر آباد بود و عبد الرزاق خان برای مدد بدرقه بااو نیز نوشته بود انگریز برادر دیوان خود را برای طلب اینجانب باظهار اخلاص فرستاد - هرچند کپتان فرنگ آن مکان و مردم همراه بنده راضی برفتن این جانب مع آن مبلغ مال نشده صلاح نمیدادند - محرر اوراق توکل بخدا نموده نزد انگریز رفت و ازبرادر دیوان او پرسید که بعد ملاقات اگر ذکر تقریب استفسار مقدمه جهاز که درمیان آمده بگفت و شنید آید موافق مزاج گوئی جواب نخواهم داد و براستی سوال و جواب خواهم نمود وکیل انگریز که دراصلاح مقدمه و نصیحت آن شقی ساعی شقی بود نیز چنان مصلحت داد که بخاطر جمع ازروی نصائح پیش آمده بجز راستی کلمهٔ وکلامی نه نمایند

بعده که این عاجز داخل قلعه شد ابتدا از دروازه هر دو طرف رسته پسرهای دوازده و چهارده ساله مقطع بندوقهای مکلف بردوش قطار قطار استاده کرده بودند چند قدمي که پیش رفت جوانان خط آغاز مطبوع بالباس فاخره با بندوقهای پرتکلف هر دو طرف بنظر در آمدند باز که گامی چند طی نمود انگریزهای ریش دراز هم‌عمر بهمان ساز و لباس استاده بودند بعد ازان برقندازان متمرش جوان بکمال زینت لباس آراسته صف زده در نظر جلوه دادند ازانجاکه گذشتم انگریزهای ریش سفید زربفت پوش بندوق بدوش دو رسته بکمال آراستگي بنظر آمدند بعد آن کله پوشان سال خورد مقطع که کنار کلاه آنها مروارید گرفته بودند بهمان دستور هر دو طرف صف آراسته تا در خانه که نشیمن او بود قریب هفت هزار برقنداز مکلف مقطع بطریق محله استاده یافتم بعد ازان جائي که خود او برکرسي نشسته بود روبرو رسیدم باظهار خوشوقتي در سلام بدستور خود سبقت نموده برخاسته معانقه نموده مقابل خود برکرسی اشاره به نشستن فرمود و بعد احوال پرسی سوال و جواب راست و درشت و تلخ و شیرین در لباس اظهار اخلاص و محبت عبد الرزاق خان بسیار بمیان آمد از آنجمله آنکه ابتدا سبب قید نمودن گماشتهای خود استفسار نمود در جواب خدا و رسول خدا را حافظ خود دانسته گفتم هر چند این فعل شنیع دور از طریقهٔ اهل خرد که از طرف مردم شما سرزده شما بر خود نمیگیرید اما این سوال بدان میماند که باوجودیکه شعاع آفتاب عالمی را فرو گرفته باشد یکی از اهل دانش استفسار نماید

که پرتو آفتاب از کجاست در جواب گفت آنهاکه با ما عناد دارند
تهمت دیگران بر ما میگذارند بر شما از کجا یقین شده که این کار
از مردم ما بظهور آمده و بچه دلیل معقول تحقیق شما گشته گفتم
ازینکه دران جهاز جمعی از آشنایان مال دار و دو سه نفر فقیر
فارغ از آلایش مالیت دنیا بودند از زبان آنها شنیدم که در وقت
تاراج جهاز و قید نمودن آنها جمعي که بلباس و صورت انگریز
بودند و بردست و بدن آنها نشان و زخم و داغ پیدا بود و بزبان
خود میگفتند که این داغیست که در وقت محاصرهٔ سیدی یاقوت
خان بما رسیده و امروز داغ این از دل ما بر آمد و شخص دیگر
رفیق آنها بود و زبان هندي و فارسي میدانست ترجمهٔ آن
خاطر نشان مایان مینمود بعده که این تقریر از زبان بنده شنید
بقهقهه بخنده آمده گفت راست است آنها چنان گفته باشند اما
آنها جمعي ازان انگریزند که در ایام محاصرهٔ یاقوت خان زخم
برداشته بقید یاقوت خان در آمدند و بعضي خود از نزد ما جدا
شده بدان حبشی پیوسته مسلمان شدند و چندگاه نزد یاقوت خان
مانده باز از نزد او فرار نموده روي آن نداشتند که نزد ما بیایند
الحال نزد ڈینگ‌مار که سکنه نیز گویند و بر روی دریا دست
اندازي بر جهاز مینمایند رفته نوکر و مصالح جهاز قطاع الطریقي
آنها شده اند و مردم پادشاه شما از عهدهٔ آنها بر نمي آیند و
تهمت آن برما مي بندند درجواب آن تبسم کنان گفتم آنچه
تعریف حاضر جوابي و دانائي شما مي شنیدم مشاهده کردم
آفرین بر طبع شما که چنین مقدمه را بلافکر بدیهه بدین تمهید

معقول جواب دادید اما بخاطر بیارید که پادشاهان موروثي بیجاپور و حیدر اباد و سنبهای نابکار از دست عالمگیر پادشاه نجات نیافتند پناه جزیرۂ منبي معلوم و گفتم همین که سکه بر روپیه زدن شما چگونه اظهار سرکشي است درجواب آن گفت که هر سال مبلغ کلي از منافع مال تجارت مارا بملک خود باید فرستاد و سکۂ پادشاه هندوستان را بنقصان برمیدارند و دیگر در روپیۂ سکۂ هند قلب و غش بسیار بر مي آید و درین جزیره وقت بیع و شرای آن مناقشه بمیان مي آید بنابران نشان اسم خود بران زده در تعلقۂ خود رائج مي سازم - دیگر ازین مقوله کلمه و کلام بسیار بمیان آمد پارۂ بر خاطر او گراني نمود اما نظر بر پاس خاطر عبد الرزاق خان و عهد و قرار امان برخود هموار نموده وقت رخصت تکلیف تواضع و ضیافتي که میان آنها رسم است بمیان آورد چون از ابتدا شرط نموده بودم که در ملاقات حال پاي رسمیات بمیان نیاید بعطر و پان اکتفا نموده خلاصي خود را ازان بلده غنیمت دانستم - محصول تمام جزیرۂ منبي که بیشتر آن فوفل و نارجیل است بدو سه لک روپیه نمي رسد و از بیست لک روپیه مایۂ تجارت آن بدکیش شهرت زیاد ندارد باقي مدار دولت ناپایدار انگریز از زدن و تاراج نمودن جهاز راه کعبة الله است که یک دو سال درمیان دست اندازي مي نمایند و وقت رفتن جهازات به بندر مخه و جده که پر از جنس مال هندوستان میبرد سروکار بجهازات ندارند اما وقت مراجعت که نقد زر سفید و سرخ و ابراهیمي و ریال در جهاز مي آرند جاسوسي نموده جهازي که زیاد مالیت دارد بران تاخت مي نمایند اگرچه مرهتّه

که قلعهٔ کهندیری و قلابه و کاسه و کنوره در دریا مقابل قلعهٔ جزیرهٔ تعلقهٔ حبشیها نو احداث کرده کشتیهای جنگی اطراف قلعه فراهم آورده بر روی دریا بر وقت قابو دست اندازی می نمایند و هم چنان از قوم سکنه که بواریل نیز زبان زداست و از مفسدان سورت تعلقهٔ صوبهٔ احمد آباد مشهورند بر جهازات خرد که از بندر عباسی و مسقط می آید گاه گاه شوخی بظهور می آمد اما جرأت مقابله و دست اندازی جهازات کلان راه بیت الله ندارند و انگریز بدنامی خود بر همان سکنه ثابت می نمایند *

دیگر از سوانح این سال بتاراج رفتن قاسم خان و خانه‌زاد خان مخاطب به روح الله خان ثانی و صف شکن خان و دیگر امرای نامی که بحسب تقدیر دستگیر سنتای کهور پرهٔ نابکار گردیدند - تفصیل این اجمال بطریق اختصار کلام بزبان خامه می دهد - چون اخبار تاخت و تاراج سنتا پیهم بعرض میرسید روح الله خان را با صف شکن خان خوافی و محمد مراد خان بخشی بادشاه زادهٔ محمد کام بخش مع فوج بادشاه زاده و میرزا حسن عم زادهٔ مختار خان و دیگر امرای دکن با طومار فوج بیست و پنج‌هزار سوار که پنج شش هزار سوار موجودی آن عهد باشد برای تنبیه‌آن کافر بد نهاد مرخص نموده فرمودند که باتفاق قاسم خان فوجدار ضلع دندیری که سنتا در همان نواح آواره بود باستیصال آن بد مآل کوشند - بعده که امرای مذکور بقاسم خان که فوج جنگی شایسته و توپخانهٔ آراسته داشت پیوستند سنتای ملعون از شنیدن این خبر از مسافت دور باستقبال شتافت - روزی که قاسم خان بقصد مقابلهٔ غنیم

باهتمام فوج پرداخته پیش خانه را پیشتر روانه ساخته خود بطریق هراول سوار گشته بود و روح الله خان با دیگر سرداران بآراستگی تمام می آمد هرکارهای قاسم خان خبر آوردند که یک دستهٔ فوج غنیم برسر پیش خانه رسیده آنچه که توانستند تاراج نمودند و خیمهای سنگین را آتش زده و قریب ده دوازده هزار سوار برسر بهیر فوج روح‌الله خان تاخت آورده عرصه بر فوج پادشاهي تنگ آورده اند و هفت هشت هزار سوار مابین قاسمخان و روح الله خان حائل گشته شوخي آغاز نموده اند که فوجها بکمک هم نتوانند رسید از شنیدن این خبر قاسمخان سراسیمه گشته خواست که خود را بکمک سرداران دیگر رساند از هر طرف صدای دار و گیر بلند گردید و آن روز تا غروب آفتاب فوجهای کفر و اسلام باهم مي کوشیدند باوجود آنکه دلاوران تهور پیشه داد جلادت دادند بیشتر بهیر و کارخانجات افواج پادشاهي بتاراج رفت و دران روز از روح الله خان و محمد مراد خان ترددات نمایان بظهور آمد با آنکه جنس خوردني برای آدم و چار پا میسر نیامد سرداران بالاي فیل و سپاه تمام شب جلوی اسپان بدست گرفته از ملاحظهٔ شب خون و پای دادن اسباب آن شب را بروز رساندند همین که خاور فلک تاز سر از دریچهٔ مشرق بر آورد فوجهای مرهته از اطراف شوخي آغاز نمودند و محاربهٔ صعب روي داد و دران جنگ میرزا حسن با جمعی از مردم نامي و جماعهٔ کثیر از مردم غیر مشهور بدرجهٔ شهادت رسیدند چنانچه لاشهای میرزا حسن و غیره چند نفر عمده را هرچند جستند از غلبهٔ آشوب پیدا نشد و خداداد پسر محمد مراد خان زخم برداشته پیاده گشته سه چهار روز مفقود الاثر

گردید همچنان تا سه روز فوج پادشاهی مغلوب و محصور بوده باوجود غلبهٔ مرهتّه بدفع شر کفار می کوشید تا آنکه عرصه بر سرداران تنگ گردید و بقصد پناه گدهی دندیری تعلقهٔ فوجداری قاسم خان جنگ کنان که اطراف مرهتّه حلقه وار فرو گرفته بودند روانه شده آخر روز زیر حصار گدهی مذکور رسیدند - چون درین سه روز اصلا بوی خوردنی بمشام لشکر اسلام نرسیده بود مگر آنکه آن روز برای مردم خاص از اندرون گدهی کاه و دانه رسید و راه آمد و شد مردم لشکر تنگ گردید همچنان سه چهار روز دیگر در پناه دیوار گدهی روبرو مورچال بسته در دفع حملهای غنیم لئیم روز بآخر و شب بصبح میرساندند و گاو و شتر و اسپ بتاخت مرهتّه میرفت چون از غلبهٔ آشوب هردو لشکر دروازهای گدهی بسته بود بقال و سکنهٔ آن حصار غله بقدر مقدور از بالای دیوار فرود آورده روپیه و دو روپیه آثار بدست هرکه می آمد می فروخت روز چهارم و پنجم در لشکر غنیم خبر رسیدن همت خان بهادر پسر خان جهان بهادر که در تهوری علم شهرت بر افراخته بود و از حضور بنام او نیز حکم کمک و استیصال مقهوران صادر فرموده بودند انتشار یافت سنتا از نصف فوج خود بیشتر با سرداران رزم آزما مقابل محصوران فوج پادشاهی گذاشته خود بقصد مقابله و سد راه همت خان بهادر گردیدن شتافت - چون باز هرکارها باو خبر رساندند که بمقابل همت خان بهادر فوج دیگر رام راجا پرداخته از بند و بست آنطرف خاطر جمع حاصل کرده جاسوسان سریع السیر گذاشته مراجعت نمود درین مابین فرصتا چون عرصه بر سرداران پادشاهی تنگ

گردید قاسم خان و روح الله خان و صف شکن خان که نزدیک هم
فرود آمده بودند باهم خفیه مصلحت اندرون گدهی در آمدن
نمودند و بي آنکه بمحمد مراد خان و دیگر همراهان که مورچال
آنها بفاصله بود خبر نمایند ابتدا شروع بفرستادن کار خانجات که
بعد از تاخت غنیم باخود داشتند بشهرت سبکبار گردیدن بقصد
جنگ نمودن روانه نمود - اول شب قاسم خان به بهانهٔ گشت
برآمد ازانکه از راه دروازه بچند جهت داخل شدن مصلحت نبود
و ازدحام عام و غلوي سرداران زیاده بود بمدد ریسمان بدستور
کمند بالاي دیوار برآمده خود ر اندرون حصار رساند بعده روح الله
خان و صف شکن خان براه دروازه بچپقلاش تمام مع ازدحام عام
داخل گدهي شدند بعد ازان محمد مراد خان و دیگر همراهان
خبر یافته بتصدیع تمام خود را رساندند - و صف شکن خان رو بمحمد
مراد خان نموده گفت که چگونه مردانه خود را رسانیدیم سلطان
حسین خواهرزادهٔ محمد مراد خان که در عهد حضرت خلد مکان
خطاب طالع یار خان یافت در عالم وا سوختگي بر آشفته گفت
تف برین صفت مردانه آمدن شما که بران فخر مي نمایید
و همه همراهان طعن بسیار بر او نمودند - القصه قریب یکماه
دران چار دیواري محصور بودند و روز بروز عرصه بر محصوران
تنگ مي گردید و کار بجائي رسید که چارپاي سواري و بار بردار
بسیار که کار آنها نیز بهلاکت می رسید مذبوح نموده مي خوردند
از جملهٔ غله که در انبار خانه و چاههای گدهي باهتمام و تجسس
تمام بهم رسانیدند قاسم خان برای همرهان مردم قامي که

بقیه اسم نوشته برآوردند فی نفر نیم پار آثار جنس جوار و ارزن که با گندم و نخود آغشته جوش داده می خورند مقرر کرده و سوای آن مردم دیگر رو بهلاک آوردند و بسیاری بقصد امان جان از گرسنگی خود را از بالای دیوار زیر انداخته پناه بلشکر غنیم بردند چون بسیاری از کاسبان و بواج اشرفی و روپیه بر کمر بسته همراه داشتند بدست مردم سنتا که می افتادند کمر آنها وانموده زر کشیده می گرفتند و مردم بازار غنیم از جنس میوه و شیرینی زیر دیوار گدهی آورده بقیمت خاطرخواه می فروختند و محصوران از بالای دیوار زر در پارچه بسته فرود یاورده خرید نموده بالا می کشیدند و قوت رمق می نمودند آخر ذوقهٔ گدهی رو باتمام آورد و کسافت و عفونت و قلت آب علاوهٔ کمیابی غله بمرتبهٔ گردید که عرصهٔ حیات بر تمام مردم تنگ گشت - و درین حالت قاسم خان بروایتی خود را مسموم ساخت یا از نرسیدن معتاد افیون که علاوهٔ غم و غصه گشته بود ودیعت حیات نمود - و روح الله خان و دیگر سرداران چار ناچار قرار برجوع صلح و طلب قول امان جان بقبول لکها درجه جان بهاکه هرکدام بدهند و سرداران را بایك اسپ سواری و رخت بدن بگذارند بمیان آوردند - بعده که دیوان روح الله خان و دیگر سرداران با یکی از دکنیهای عمدهٔ متعینهٔ فوج نزد سنتا رفته ذکر قرار خلاصی سرداران و تعین مبلغ بمیان آوردند سنتا گفت که سوای فیل و اسپ و نقد و مالیتی که همراه است از لك هون که سه لك و پنجاه هزار روپیه میباشد کم نخواهم گرفت - آن دکنی نمك حرام آهسته درجواب گفت که این چه حرف است پارهٔ سخت بگیرید

این مبلغ نقط از روح‌الله خان برای شما مقرر می نمایم فی الجمله آخر گفتگوی هفت لک روپیه بتفریق بر همه سرداران مقرر شد و چنان قرار کردند که هرکدام موافق حصهٔ رسد خود قبولیت باظهار احسان امان جان نوشته داده تا وصول زرکی از خویشان یا نوکر عمدهٔ صاحب اختیار بطریق برغمال نزد سنتا بگذارند و کسان سنتای نابکار برسر دروازهٔ گدهی نشسته سرداران را با یک اسپ سواری و رخت بدن و دیگران را با رختی که قابل مشعل در بر داشتند گذاشتند باقی زر نقد و جواهر و فیل و اسپ و اسباب دیگر همه بضبط درآوردند اگرچه از جملهٔ مبلغ وجه قرار که اکثر یرغمال وقت یافته گریخته از لشکر آن ملعون برآمدند و خود او نیز چنانچه عنقریب بذکر خواهد در آمد بجزای کردار خود زود رسید نصف زر بوصول نرسید - اما دران حادثه آنچه از جمله زر خزانهٔ پادشاهی که همراه فوج داده بودند و زر امیران و جواهر و غیره بتاراج رفت و دران محاربه و محاصره بدست آن کافر بد فرجام آمد از پنجاه شصت لک روپیه تجاوز کرده بود - بعد عرض هرچند حادثه که بر امیران و تمام فوج گذشت از تقدیر الهی باختیار سرداران نبود اما بسبب گرد ملال که بر خاطر پادشاه راه یافت چند روز از طلب حضور ممنوع نموده هریکی را بخدمتی از خدمات دور دست مامور و منصوب ساخته یا تعینات صوبجات نموده روانه فرمودند *

بعده که سنتا از طرف فوج مغلوب پادشاهی فراغ خاطر حاصل نموده خبر نزدیک رسیدن همت خان بهادر که از شنیدن محصور گردیدن امرا ایلغار نموده می آمد یا و رسیده دو فوج نموده از هر دو طرف

مقابل همت خان شتافت بتفاوت شانزده کروه بافوج اول که سنتا دران فوج بود همت خان را مقابله افتاد و محاربهٔ عظیم رو داد و تردد نمایان از همت خان دران کارزار بعرصهٔ ظهور آمد و مرهتهٔ بیشمار بدارالبوار پیوست و بسیاری از همراهان همت خان بدرجهٔ شهادت رسیدند و فوج سنتا رو بهزیمت گذاشته فوج بادشاهی را طرف فوج دویم کشیدند و همت خان شیر نبرد بتعاقب پرداخت ازانکه سنتا از برقندازان حکم انداز در جنگلهای دشوار گذار بپناه اشجار جابجا برای سر راه فوج همت خان گذاشته بود بعضی از برقندازان کالید که درین فن شهرت دارند بالای درختهای انبوه پنهان شده نشسته بودند همینکه سواری همت خان دران انبوه اشجار رسید ناگهان گولهٔ تفنگ اجل بر پیشانی او خورد و مجال نفس کشیدن نداده شهید ساخت و تمام بهیر و فیلان و کار خانجات که همراه همت خان بود بی آنکه تفرقه شود بدست سنتا افتاد *

ذکر سوانح سال سی و نه از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و یک صد و شش هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه که برای بندوبست و تنبیه غنیم طرف کهرپه رفته بود از اختلال آب و هوا انحراف مزاج بهم رساند و آخر منجر باستسقا گردید بعد عرض طلب حضور فرموده اندرون گلال بار فرود آورده و اطبای تجربه کار حضور برای علاج پادشاه زاده مقرر کردند - چون از پادشاه زاده احتیاطی که باید در پرهیز بوقوع نمی آمد حکما شکوهٔ این معنی بعرض رساندند و مرض چندان رو بشدت آورد که اطبا عاجز آمدند لهذا

پلنگ پادشاه زاده را نزدیک خوابگاه خاص بحضور طلبیده خود دوا
و غذای پرهیزانه می خوراندند بلکه از راه مهر پدری خود در غذا
رفاقت می نمودند و تقید تمام در علاج بکار می بردند تا حق
سبحانه و تعالی شفای کامل بخشید - خواجه یاقوت نام مخاطب
بمحرم خان که در سختی سلوک بدنام و از راه شرم وچشم مروت صد
مرحله دور بود و بخدمت اتالیقی پادشاه زاده کام بخش سرافرازی
داشت و پادشاه زاده نیز از بد مستی بادهٔ ایام جوانی حرف
اورا بسمع رضا نمی شنید و از بیرونی و بد خوئی محرم خان پادشاه
زاده و همراهان او خصوص کوکه و دیگر مقربان همدم آزرده خاطر می
بودند و ادا های ناخوش از طرفین دربارهٔ همدیگر سر میزد - وسط
ماه جمادی الاولی سال حال وقت مراجعت پادشاه زاده از دربار
که محرم خان از عقب می آمد ناگهان تیری که پیکان او دو
زبان داشت از طرفی که معلوم نشد بشکم محرم خان رسید چون
دستش بالای شکم حائل بود اجلش کوتاهی نمود و قدری
دست اورا مجروح ساخته بشکم او رسید و پردهٔ اندرون شکم
ندرید و بپرده نرسید - محرم خان همچنان با دست خون چکان و
دل و بدن پرخون خود را بخدمت پادشاه رسانده بگمان نزدیک و
یقین شکوهٔ تعدی همراهان پادشاه زاده نموده تیر را بجنس از نظر
گذراند - کوتوال حضور برای تحقیق و پیدا نمودن صاحب تیر مامور
گردید - بعد تفتیش و تجسس بسیار اسم پنج نفر از همراهان اوباش
وضع پادشاه زاده که چهار جماعه دار و یک هندو نام کوکهٔ بادشاه زاده
باشد بر آنها ظن برده بعرض رساند حکم شد هر پنج نفر را گرفته

مقید ساخته تحقیق نمایند - چهار نفر که از جماعه داران و همدم محرم پادشاه زاده و بیگناه بودند اطاعت حکم نموده بقید کوتوال در آمدند اما هدو کوکه بحکم آنکه الخائن خائف بخیره سري پیش آمد و پادشاه زاده نیز شفیع و حامي او باظهار بی تقصیري او گردید و بعد عرض حکم شد که خواجه محمد بخشی پادشاه زاده اورا بحضور بیارد و الا همانجا باتفاق کوتوال بتحقیق تیر انداز خطاکار بدکردار پردازد و خواجه محمد اورا در ابتدا بکلمات نصیحت آمیز چرب و نرم بي آنکه پای ستیزه و درشتی بمیان آید فهمانده و راضي ساخته تابدر دولتخانه و لا آورد ازانجا بسبب وسواسي و هراسی که در دل او راه یافته بود خواجه محمد را غافل ساخته خود را درمیان ازدحام مردم که همراه پاشاه زاده مي آمدند انداخت و پادشاه زاده را حامي خود ساخت - بعد که بعرض رسید باز بنام پادشاه زاده محمد کام بخش حکم صادر شد که اورا از همرهان خود جدا ساخته کسان کوتوال همراه داده از لشکر اخراج نمایند و خانهٔ اورا بضبط در آرند پادشاه زاده اورا بوعدهاي لطف آمیز نهانی امیدوار ساخته دوصد اشرفي و خیمهٔ مختصر و دیگر سرانجام همراه داده بیکی از محالات جاگیر خویش مرخص نموده وقت رخصت اشک ریزان گردیده در بغل گرفت - از زباني محرم خان این حقیقت نیز بعرض رسید باز یگر باهم حکم صادر گردید که بیرون رفتن ندهند - پادشاه زاده باخود گرفته همراه بیارد و برای عفو تقصیر او التماس نماید - پادشاه زاده اورا بر گردانده همراه گرفته بدر دولتخانه رسید - بعد عرض فرمودند که اورا بیرون نگاه دارند و پادشاه زاده آمده بدستور

هرروز مجرا نماید - محمدکام‌بخش در جواب گفت که من اورا از خود جدا نمی‌نمایم و بالا بند کمر خود را وا نموده دست خود واو را باهم بسته استاد - چون این ادای ناخوش بعرض رسید حکم نمودند که هر دو را در عدالت برده بنشانند و مخلص خان بخشی را فرمودند که بعضی پیغامهای نصیحت آمیز به پادشاه زاده رسانده اورا ازان ارادهٔ ناصواب باز دارد ازان پیغام نیز فائده نه بخشید بلکه زیاده مادهٔ طغیان سودای پادشاه زاده گردید - بعده حمید الدین خان بهادر مامور گشت که رفته هدوی گمراه را از پادشاه زاده جدا سازد و حوالهٔ کوتوال نماید همینکه حمید الدین خان رفته خواست که موافق حکم بعمل آرد پادشاه زاده کتار کمر خود کشیده بر حمید الدین خان انداخت حمید الدین خان دست انداخته کتار را گرفت و دست او زخمي گردید و از چهار طرف بر پادشاه زاده هجوم آورده هدو را بضرب چوب و لکد و مشت از پادشاه زاده جدا نموده بزندان فرستادند و حکم فرمودند که پادشاه زاده را نیز مقید ساخته نزدیک جواهر خانه خیمهٔ مختصر استاده نموده نگاه دارند و بعزل منصب و ضبط جاگیر و کارخانجات مغضوب ساختند - آری همه ثمر اثر صحبت بد است که کار پادشاه زاده نیز بدینجا رساند * بیت *

صحبت سفله چو انگشت نماید نقصان
گرم سوزد بدن و سرد کند جامه سیاه

درین ایام که ستارهٔ طالع مسعود و عاقبت محمود پادشاه زاده بهادر شاه عرف شاه عالم که هفت سال منزوي بود از هبوط برآمد حکم خلاصي او فرموده بعنایات پادشاهانه بدستور سابق معزز ساخته

حکم نمودند که پادشاهزاده متصدیان سرکار خود بتجویز خود جدا نماید و کارخانجات پادشاه زاده آنچه بضبط آمده و سوای آن هرچه ضروری و لابدی باشد عجالة از سرکار جدا نموده حوالهٔ متصدیان شاه زاده نمایند و روز بروز بدستوری که حکما در ایام نقاهت مریض شفا یافته در شکستن پرهیز می افزایند در مهربانی و پرداخت حال پادشاه زاده حکیمانه متوجه شده می افزودند و این معنی باعث خارخار دل پادشاه زاده محمد اعظم شاه و مقربان او میگردید ٭

قاضی شیخ الاسلام که بعد مراجعت از بیت الله از پادشاه رخصت وطن احمدآباد گرفته رفته بود و بموجب حکم که مکرر برای طلب او فرمان صادر گردید از احمد اباد بر آمده در راه بعد ادای صلوات خمسه از خدا درخواست می‌نمود که باز آلودهٔ تعلقهٔ خدمات پادشاهی نگردد مابین راه باجل طبیعی بر وضهٔ جنان شتافت - بعد عرض پادشاه حق شناس در بارهٔ او افسوس زیاده نموده فرمودند خوشا حال او که بعد از مراجعت از بیت الله پاک از آلودگی دنیا لبیک حق را اجابت نمود - فی الواقع در سلطنت تیموریه مثل او قاضی حق پرست صالح متدین شنیده نشد اولا از ترکهٔ قاضی عبد الوهاب پدر خود که لکها اشرفی و روپیه و جواهر و املاک بسیار مانده بود تمامه به برادران و وارثان واگذاشته و مبلغی براه خدا بمستحقان داده خود دامی و درمی ازان متصرف و مالک نگردید - بعده که تکلیف منصب قضا باو نمودند بعد ابرام و مضایقهٔ تمام بشرط چند که با پادشاه درمیان آورده قبول نموده مدام تا دم آخر در فکر استعفا بود - و

حضرت خلد مکان دست ازو بر نمیداشتند تا آنکه مهم بیجاپور و حیدرآباد بمیان آمد - بعده پادشاه ازو فتواي جواز آن خواست بنابران رخصت احرام بیت الله را وسیلهٔ نجات خود از آلودگی دنیا و باز پرس آخرت ساخته چنانچه بربان قلم داده خود را بدان مکان متبرک رساند و زر وافر بمستحقان و شرفا و محتاج آنجا رسانده دو سه بنای خیرجاری گذاشته با آبرو مراجعت نمود - و باز حق سبحانه و تعالی اورا توفیق قبول کار و بار تعلقهٔ سلطاني نداده تا بدار البقا شتافت - و در ایامی که قاضي القضات بود هرگز بقبول هدیه و تحف آشنائي بیغرض هم راضي نمیگردید تا برشوت و ظلم و کاری که پیشه و رویهٔ ظالمان جفا کار روزگار است چه رسد - چون میدانست که در رجوع قضایا شاهدان زور بسیار را وکلای شرعی و مدعیان ابن الغرض حاضر می سازند و ثبوت طرف حق وابسته بعلم ذات پاک حق است از گذشتن بینه و شنیدن شهادت کمتر اجرای حکم بر تنقیح قضیه می فرمود و تا مقدور سعي مینمود که مدعي و مدعی علیه باهم صلح نمایند و دیگر صفات حمیده بسیار داشت * بیت *

نیکوان رفتند و سنتها بماند * ظالمان رفتند و لعنتها بماند

مصطفی خان کاشی که میان افغانان از جملهٔ مستعدان و صاحب کمالان روزگار توان گفت و در همت و سفره و تدبیر و رای صائب که ضمیمهٔ شجاعت ذاتي داشت شهرت تام برآورده بود و از پیش آوردهها و مقربان و همدمان و شریک راز پادشاه زاده محمد اعظم شاه گفته می شد - سابق در سرکار بادشاه زاده بسبب عدم بذدو

بست که همیشه دخل خرج را احاطه نمی نمود سپاه از طرف طلب هفت هشت ماه نالش داشت مصطفی خان بکمال تدین دخیل کار و بار سرکار پادشاه زاده گشته دستور نگاهداشت سپاه برین قرار داد که زیاده از شش هزار سوار در سرکار نگاهدارند و زیاده ازین که بسبب سفارش و رجوع مردم عمده و پیش آمدن مهم ضرورت در نگاهداشت آید تاده منجملهٔ شش هزار سوار فوتی و فراری بعمل نیاید تنخواه او جاری نگردد بدین سبب نالش دیر طلبی سپاه و شاگرد پیشه برخاست و هم فوج زیاده از ده دوازده هزار سوار مدام موجود بود چنانچه آخر بمرور ایام همین دستور در سرکار همه پادشاه زادها سوای سرکار شاه عالم استمرار یافت و نوکری پادشاه زادها حکم پایدافی سرکار پادشاهی بهم رساند القصه بیاوری طالع و جوهر شادت مصطفی خان آنقدر در دل پادشاه زاده جا گرفت و قرب بهم رساند که تمام اختیار سرکار پادشاه زاده بقضبهٔ اقتدار او در آمد و پادشاه زاده هیچ کار بیصلاح و مصلحت او نمی نمود هرچه از پادشاه زاده خلاف مرضی پادشاه بظهور می آمد ازان افغان پختکار می دانستند و این معنی بخاطر پادشاه نهایت گرانی می نمود و نظر بر ریهٔ افغانان سلف نخواستند که قوم افغان این همه اختیار و استقلال در خانهٔ پادشاهان بهم رساند - مکرر بپادشاه زاده ازروی نصیحت برای منع اختیار او فرمودند فائده نه بخشید - درین ضمن ادای خارج از مصطفی خان بظهور آمد که بر خاطر اشرف زیاده ناگوار گردید و اورا مغضوب و بی منصب ساخته گرزبردار شدید براو سزاول نموده فرمودند که از لشکر پادشاه زاده اخراج کرده تا بندر سورت رسانند و بنام متصدی

بندر حکم صادر شد که بر جهاز سوار ساخته روانهٔ بیت الله سازد *

محرر اوراق مکرر در بندر سورت از زبان مصطفی خان مسموع نموده که پدرم باوجود کمال پریشانی و عسرت برای تحصیل علم من تقید زیاده می نمود روزی که واقعهٔ ناگزیر پدر رو داده من چهارده ساله عمر داشتم و در خانه آنقدر میسر نبود که بکفن و دفن وفا نماید بعد از فراغ فاتحهٔ روز سیوم بقصد رفاقت قافله و جمعی افغانان که بدار الخلافت می رفتند کمر بسته بجهت فکر معاش از والدهٔ خود رخصت خواستم - مادرم گریه‌کنان دست بدامنم زده مانع آمد و گفت که باین عمر و بدین بی سرانجامی کجا میروی و چگونه دست از تو بدارم و بجدائی تو راضی شوم من بمادر گفتم ای مادر مهربان ذات پاک حق نسبت بمادری که بسیار بسیار فرزند را دوست دارد هفتاد برابر آن مادر بر بندهٔ خود مهربان تر می باشد مرا بهمان خدا بسپار و دست از دامنم بدار - مادرم که این جواب از زبان من شنید اشک ریزان گفت برو که ترا بهمان خدائی که صفت او بیان نمودی سپردم - پس در هر لحظه چندین شکر بر من واجب است که از چنان حالتی مرا بدین پایه رساند که پادشاه بدان عظمت هندوستان از من اعتبار برداشته و بعد ازانکه مرا مغضوب ساخته حکم اخراج فرموده روانه بیت الله نمودند بعده که بکعبه رفتم از زیارت حرمین شریفین فراغ حاصل نموده می خواست که چند روز دران مکان شریف بسر برد باوجود رعایتی که از رساندن هدیه و تحف بشریف مکه آنچه بایست بعمل آمده بود وقت مراجعت قافلهٔ هندوستان شریف مکه موافق رویه که دارند بعضی

تکالیف شاقه بمیان آورده از مصطفی خان زیاده طلبي مي نمود مصطفی خان متحمل نگردیده مستعد روانهٔ شدن گشته با جمعي از همراهان کمر بسته براي رخصت رفته چند کلمهٔ معقول گفته برخاست مردم شریف خواستند که با او کاوش نمایند شریف منع نمود بلکه بعذر و تواضع پیش آمده مرخص ساخت و بعد رسیدن به بندر سورت باوجودیکه پادشاه دربارهٔ اکثر مغضوبان بعد از مراجعت از بیت الله مهربان شده باز متوجه پرداخت او مي شدند دربارهٔ مصطفی خان هرچند پادشاه زاده سعي نمود که شفیع جرائم او گشته باخود بگیرد فائده نه بخشید اگرچه بعد رسیدن بندر سورت حکم طلب او صادر فرمودند اما چون ازان بوي عفو تقصیر ظاهر نگردید مصطفی خان که بخجسته بنیاد رسید نظر بر مرضي پادشاه لباس فقیرانه پوشیده روانهٔ حضور گردید و روز ملازمت بهمان خرقه و تبرک بیت الله از نظر گذشته رخصت انزوا حاصل نموده در خجسته بنیاد آمده باقي عمر منزوی بود -
چون مصطفی خان رسالهٔ تالیف نموده بود که ازان بآساني آیهٔ کلام الله به تعیین سوره و رکوع زود توان بر آورد و آن رساله را پادشاه زاده روزی از نظر پادشاه گذرانیدند عرض نمود که تصنیف مصطفی خان است بعد مطالعه فرمودند که تصنیف گویند تالیف است پادشاه زاده باز عرض نمود که تاحال دیگري باین فکر نیفتاده لهذا تصنیف میتوان گفت بعده پادشاه ازروي بیدماغي بداروغهٔ کتب خانه فرمودند که رسالهٔ درین ماده سابق ازین نوشته اند از کتب خانه آورده بدست پادشاه زاده بدهد باری چون مصطفی خان نیک عاقبت بود از ضرر

در این وسطه ... قرب پادشاهان موافق شامت کردار هر یکی عالد
... آب ... محفوظ ماند *
... که پادشاه زاده شاه عالم را منزوی ساخته بر
... پادشاه زاده محمد اعظم شاه افزوده بودند و محمد
... خود را ولیعهد مستقل میدانست درین ایام که پادشاه
... را مطلق العنان ساخته زیاده از سابق متوجه
... گردیدند این معنی روز بروز باعث ملال خاطر محمد
... میگردید تا روزي که برای نماز عید الضحی تشریف
... پادشاه زادهٔ کلان را پیشتر اشاره نموده بودند که وقت
... طرف دست راست بنشینند و بعد رسیدن برسر سجادهٔ نماز
... آن سگ برکمر وا نموده بدست محمد اعظم شاه داده اورا بدان
... ساخته دست شاه عالم را گرفته دست راست جا دادند
... اعظم شاه چون تسمهٔ شمشیر برخود پیچیده زمانی عقب
... ستاده ماند بعده دست محمد اعظم شاه را گرفته اشارهٔ
... طرف چپ فرمودند آن روز محمد اعظم شاه پیچ و تاب بسیار
... و نزدیک بود که مادهٔ فساد آماده گردد اما از هیبت و تسلط
... قلیچ ... کدام از پادشاه زاده را زهره و یارای چون و چرا نبود
... پادشاه زاده محمد معظم را که مخاطب بشاه عالم بود
... بر آبه بهادر شاه ساخته برای بند و بست مستقر الخلافت
... و تنبیه مفسدان آن ضلع باستقلال تمام مرخص ساختند
شاه والاقدر باکبر آباد پادشاه زاده معز الدین و محمد عظیم
... خص ساختند بعد ازانکه چند گاه شاه در اکبر آباد

به بند و بست پرداخت بسبب اخبار مختلفی می نمود
ملتان که فرقهٔ مشهور بلپي بپای سه نقط هشته با جمعي
فقیران طریقهٔ مفسدان اختیار کرده بودند و آشوب بمعقول گفته
در صوبهٔ ملتان گردیده بود پادشاه زادهٔ ولیعهد را مع بند شریف
بندوبست صوبهٔ کابل مامور نمودند و شاه زاده معزت و بعد
بصوبهٔ ملتان مقرر فرمودند * یان بعد

چون حضرت خلد مکان حوض مربع از مس ساختا او مي
روایت امام محمد رحمت الله علیه که اگر دست نمود که
مصلي ظاهر باشد هرچند که ظرفیت آب کم باشد یک رسیدن
بدان وضو میتوانند ساخت دران آب وضو مینمودند وي عفو
یکي از فضلا که نزد پادشاه قرب داشت درین ماده نظر بر
نمود متوجه جواب او نشدند بعد از چند روز همان فاضل و روز
بلکه باتفاق شیخ عبد الرحمن مفتي حضور درین باب خصت
رساند درجواب آن از روي بیدماغي فرمودند که اینقدر جاهل بود -
نیستم که بنقصان عبادت خود راضي باشم - بعده در آیهٔ کلام
شیخ عبد الرحمن مفتی رخصت کعبه خواست به زاده
حرمین شریفین که مراجعت نموده وارد بندر سورت گردید - خان
امانت خان خوافی پسر امانت خان مرحوم متصدي بندشاه زاده
بود حاجي عبد الرحمن را بضیافت طلبید - محرر سوانح میتوان
مجلس نیز حاضر بود امانت خان از حاجی عبد الرحمن فرمودند
مسئلهٔ وضوی پادشاه دران آب حوض سوال نمود حاجی بدست
جواب داد که خوب نمي کنند - و مگرر عرض نمود بود از ضرر

زیادتی کرده چه کنم پادشاه اند - دران مجمع یکي از شاگردان خاندان
دل [illegible] دیوانه که از اعیان و اکابر زادهای مشهور توران اند و بدو
[illegible] واسطه در بندر سورت سکنی دارند عبارت روایت جواز وضو
[illegible] آب بقول امام محمد رحمت الله علیه از فتاوای معتبر
[illegible] اند - حاجي عبد الرحمن در جواب او بر آشفته گفت برین
[illegible] عمل نمودن و فتوی دادن دو قباحت لازم مي آید - اولا طهارت
[illegible] ظاهري دست و پای مصلي لازم و در مردم عام احتیاط آن
[illegible] عمل آمدن معلوم - دوم آنکه همین که پادشاهان پران عمل نمایند
[illegible] براي اهل تشیع دستگاه گفتگو بهم میرسد - اما حضرت خلدمکان
[illegible] مدید دران حوض وضو میذمودند ٭

[illegible] این سال از فتوح غیبي که بطالع خلد مکان رو داده استیصال و
[illegible] واصل شدن سنتاي بدخصال است - اگرچه درباب کشته شدن
[illegible] آن سگ نابکار باختلاف روایت مسموع گردید اما آنچه از زبان راو
[illegible] ثقه که دران لشکر بودند شنیده شد چندکلمه از تفصیل آن بطریق
اجمال بزبان خامه میدهد - بعده که آوازه تسلط و تاخت و تاراج
سنتای ملعون از حد تجاوز نمود در ایامي که غازی الدین خان
بهادر فیروز جنگ بمسافت چهار پنج منزل بیجا پور براي تنبیه
سنتا و دیگر اشقیا مامور گشته استقامت ورزیده بود و درهمان
ایام قلیچ خان خلف الصدق فیروز جنگ برای تعاقب غنیم نواح
لشکر پادشاهي با بیشتر از همراهان و کوسگیان نامی صاحب
فوج بر آمده بسبب غبار خاطري که دران روز ها با پدر بهم رسانده
[illegible] فوج بملازمت پادشاه رسیده ارادهٔ باز گشت نزد پدر

داشت و از جملهٔ متعینه سوای حامد خان برادر دلیر خان
رف عبد الرؤف بیجاپوری و لطف الله خان دیگر مردم
می نمانده بودند بلکه برادری آنها نیز همراه قلیچ خان رفته بود
درین ضمن خبر رسید که سنتای کهور پرای نابکار با فوج بیست
پنج هزار سوار بتفارت هشت و نه کروه رسیده آن سپه سالار با فرهنگ
طر بر شهرت و غلبهٔ سنتا که مبارز پیشگان با نام و نشان از شنیدن
ام آن بدنام حوصله بباد میدادند رنگ و رو می باختند فیروز جنگ
نظر بر قلت فوج خود بتقاضای وقت مصلحت دران دانست
که شهرت سوار شدن طرف سنتا داده میر منزل را مع دیگر مردم
برای صاف نمودن راه و روانه نمودن پیش خانه تعین نمود
و خود سوار شده برای کوچه غلطی راه بیجاپور اختیار کرد - بعده
که هشت نه کروهی بیجاپور رسید از زبانی جاسوسان ظاهر
گردید که چون میان سنتای شقی و دهنا جادو که هر دو خود را
سیناپتی میگرفتند یعنی باصطلاح دکن سپه سالار گفته می شد
بارجودیکه دهنا جادو از سرداران عمدهٔ قدیم مرهته گفته می
شد و نسبت بدیگر نا سرداران و سنتا با امرای پادشاهی طریقهٔ
سلوک و سلامت روی مرعی میداشت سنتا برو تفوق می جست
لهذا میان هردو غبار خاطر بهمرسیده بود و مدام در استیصال
همدیگر میکوشیدند و سنتا نسبت بهمراهان در سیاست شدید
القلب بود و باندک تقصیر زیر پای فیل می انداخت اکثر
امرای مرهته با او عداوت داشتند و خفیه با دهنا جادو برای
استیصال سنتا بنامه و پیغام باهم ساخت نموده بودند - دهنا

هنونت رای و نام که از سرداران نامی گفته می شد باشارهٔ دهنا جادو که با همراهان عمدهٔ سنتانیزساخته بود باتفاق فوج دهنا جادو تاخت آورده بهیر اورا تاراج نموده و بسیاری از راوتهای نامی لشکر سنتا ازو جدا گشته به هنونت راو پیوستند و جمعی کشته و زخمی گشتند۔ و سنتا بی پر وبال گشته رو بجبال و ماوای خود گذاشت ۔ از شنیدن این خبر در فوج فیروز جنگ عجب خوشوقتی روداد ۔ و غازی الدین خان بهادر به تهیهٔ تعاقب با همراهان مصلحت بمیان آورد و درهمین اوان فرمان بدستخط خاص رسید ۔ متضمن براینکه از نفاق سردارهای مقهوران ظاهر می شود که درین زودی سنتای ملعون بجزای کردار خود خواهد رسید آن سپه سالار بافرهنگ بی درنگ تعاقب نموده چنان سعی نماید که فتح استیصال آن بدخصال بنام آن فرزند بی ریو و رنگ برصفحهٔ روزگار ثبت گردد ۔ و آن ملعون خود را جمع نتواند نمود ۔ بعد رسیدن حکم فیروز جنگ با فوجی که داشت بتعاقب سنتای بدعاقبت پرداخت۔ از یک طرف فوج پادشاهی و از طرف دیگر فوج دهنا جادو پاشنه‌کوب، عقب آن صید بدام اجل گرفتار گشته می تاختند تا آنکه فوج سنتا بالکل ازو جدا و متفرق گردید و درین حالت ناکونا میان (15) نام که یکی از سرداران مرهته گفته می شد و چندگاه درجرگهٔ بندهای پادشاهی در آمده باز بفرقهٔ خویش پیوسته بود و دران سر زمین وطن داشت از انکه سنتا برادر او را قبل ازین بچند سال زیر پای فیل انداخته بود و

---

(15) ن ۔ ناکویا ۔ ناکومامیدنا

مادهٔ عداوت جانی باهم داشتند برهنمائی زن خود باجمعی از مردم بتعاقب سنتا تاخته بمکانی رسید که سنتا کوفته و مانده بی پر و بال گشته بر سر ناله رسیده غسل مینمود - غافل برسر او رسیده بقتل آورده سر او را بریده در توبره انداخته عقب اسپ بسته نزد زن خود یا پیش دهنا جادو می برد مابین راه توبره از اسپ جدا شده افتاد - هرکارها و سواران فوج فیروز جنگ که بتعاقب سنتا دران کوه و صحرا انتشار داشتند آن توبره مع سر بدست هرکارهای که سرا و راهی شناختند افتاد - و نزد لطف الله خان که هراول بود آوردند - و لطف الله خان نزد فیروز جنگ آورده زبان بمبارک باد و فتح نمایان خدا داد کشاد و صدای شادیانه بلند گردید - بعده در لشکر تشهیر داده مصحوب خواجه بابای تورانی نزد پادشاه عدو مال روانه نمود - بعد ازانکه سر آن کافر مقتول از نظر گذشت شکر عطیهٔ الهی بجا آورده اشاره بنواختن نوبت نموده خواجه بابا را مخاطب به خوش خبر خان ساخته حکم فرمودند که سر او را در لشکر و در بعضي بلاد دکن تشهیر دهند - و دربن ماده روایت دیگر نیز مسموع گردید و الله اعلم *

درینولا خبر واقعه خانجهان خان بهادر بعرض رسید اگرچه چون در آخر عمر بپاي اعتراض آمده بود بسبب بیچاکری در کمال عسرت بسر می برد اما از امرای با وقار فتح نصیب صاحب تدبیر بود بیست و دو جنگ نامه نموده زخمهای کاری برداشته به نیکنامی به پایان رساند ،

عبد الرزاق خان لاری که از ابتدای نوکری برای رفتن بطرف بهانهٔ

جو بود و باخبار نویسان در کمال سختی سلوک می نمود
دریناولا بموجب شکوهٔ سوانح نگار از فوجداری راهیری تغیر نموده
طلب حضور نمودند - بحضور نارسیده از راه استعفاي منصب
نوشته رخصت کعبه خواست - اگرچه بعد عرض بحسب ظاهر
مرخص فرمودند اما ازانکه از مشاهدهٔ شجاعت و نمک حلالي
او در نوکري ابو الحسن از راه قدرداني بسیار ازو راضي بودند
و همیشه در استمالت او کوشیده ترغیب طلب مردم لاری می نمودند
بعد رسیدن حضور عنایات زیاده مبذول حال او فرمودند - خفیه
مخلص خان بخشی را مامور نمودند که از طرف خود در تسلی
عبدالرزاق خان پردازد - و اورا از ارادهٔ مرکوزخاطر باز داود - عبدالرزاق
خان راضي نگشت و دستك رخصت مع مال و عیال از کمال
لطف مرحمت نمودند محمد معصوم و غیره سه پسر او بهمراه
پدر رفتن راضي نگشته درحضور ماندند - و هیچ نوکر ابوالحسن در
نوکري پادشاه چنین خوش عاقبت نگردید که عبد الرزاق خان
بسبب پاس حق نمک بآبرو مرحلهٔ عمر بپایان رساند *

ذکر سوانح سال چهلم از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار
و صد و هفت هجري

پادشاه زاده محمد اعظم شاه را برای بندوبست و تنبیه غنیم
عاقبت لئیم طرف برگانو[16] رخصت فرمودند - درین اوان بعرض
رسید که رام راجا برادر سنبهاي جهنمی که از قلعه جات ضلع

[16] ن - بیر گانو

راجگده بر آمده طرف چنچی و دیگر مکانهای قلب پناه برده مفقود الاثر بود باز خود را بتعلقهٔ ستاره و ذخیره رسانده هفت ماه در قلعه بسر برده از شنیدن کشته شدن سنبها دهنا جادو را برای مصلحت طلبیده باراده فاسد و فکر فراهم آوردن لشکر است - درینولا از نوشتهٔ اخبار نویسان صوبهٔ ملتان معروض گردید که پادشاه زاده محمد اکبر که نزد شاه سلیمان ایران رفته بود بعد واقعهٔ شاه که سلطان حسین جلوس نمود چون محمد اکبر مکرر در خواست مدد فوج و دیگر سرانجام بمیان آورد شاه سلطان حسین بدستور شاه مغفور شاه سلیمان عذر آورد تاکه پدر شما تخت آرای هند است از ما کمک برای رفتن هندوستان توقع داشتن تکلیف بیجا است - بعده که کار به برادران شما افتد آنچه از ما خدمت آید خود را معاف نخواهم داشت - بعد از چند روز محمد اکبر شهرت خبر غیر وقوع بموجب نوشته بعضی تجار هندوستان داده به شاه ظاهر ساخته ادعای رخصت بمیان آورد شاه درجواب فرمودند تاکه نوشتهٔ تجاران ما از هندوستان نرسد بر صدق این خبر اعتماد نمی توان نمود - بعد از دو سه ماه محمد اکبر از خجالت اظهار خبر مذکور ادعای آن نموده که آب و هوای اصفهان بمزاج من نمي سازد اراده دارم که چند گاه بطریق تبدیل مکان در سر زمین گرم سیر تعلقهٔ خراسان خود را رسانده همانجا بسر برم - لهذا التماس دارم که بنام حکام آنجا احکام مدد قشون بروقت اگر صادر گردد باعث مزید احسان خواهد بود - شاه بموجب درخواست محمد اکبر سرانجام روانه نمودن او نموده تنخواه مدد

خرچ بر حکام آنجا نوشته برای رفاقت و مدد ده هزار قزلباش که بروقت کار آیند یرلیغ صادر نمود - بادشاه زاده بسمت مذکور روانه شد *

در ماه محرم این سال از وفور رحمت الهي و طغیان آب دریا ی بهیره که چهاونی لشکر پادشاهی کنار آب بود و امرا عمارت بسیار ساخته بودند عجب تهلکه بر مردم لشکر گذشت که از دوپهر شب عالمي آسوده و بیخبر در خواب بودند آب رو به طغیان آورد و تا صبح شدن نصف بلکه بیشتر لشکر را فرو گرفت از انکه تاریکی شب و هجوم آب و شدت بارش و بسیاری لا و گل علاوه هم گردیده بود عرصه فرصت جان و مال و عیال ازان تهلکه ناگهانی بدر بردن بر مردم تنگ گردید و قریب ده دوازده هزار آدم معه کارخانجات پادشاه و بادشاه زادها و امرا و اسپ و گاو و شتر بیشمار و خیمه و اسباب بیحساب بآب فرو رفتند و عمارت بسیار خراب گشتند و بعضی عمارتها را چنان آب برده بود که نشان باقی نماند و ساعت بساعت طغیان آب زیاده می شد و غریب آشوب و تزلزل در لشکر افتاد و تمام مثل پادشاه زاده و امرا بی مثل گشته و برهم خورده هر طرف که راه یافتند رو بفرار آوردند - و هر کدام دست از مالیت برداشته دست فرزند و عیال گرفته خود را به پشتهای مرتفع و بالای درختان بلند رساندند - تا آنکه باوجودیکه دولت خانهٔ پادشاه بالای تپه بسیار مرتفع بود از اطراف دولت خانه آب فرو گرفت و حکم شد که سواری خاصه و همه فیلان برای سواری خدمهٔ محل و خزانه و جواهر خانه و دیگر کارخانجات ضروری آورده حاضر ساختند - و حضرت خلد مکان بدست خود دعاها نوشته می فرمودند که در

آب‌اندازند تا آب رو به تنزل آورد - درآن حالت چهتری بروی آب پیدا شد که بالای آن زنی جمیله با زیور و رخت فاخره نشسته فریاد میزد و بدست اشاره می نمود و عجز میکرد که مرا بر آرید و آنچه دارم بگیرید - بعده که بتلاش تمام بر آوردند معلوم شد زن هندوی صراف پیشه بود که از بهادرگده آب برداشته در پنج شش پهر باسلام پوری آورده بود - از زبانی راوی ثقه مسموع گردید که کنار دریا بتفاوت مسافت که گمان آب رسیدن نبود بعضی از متوسلان مخلص خان بخشی نمود آمده قریب یک روپیه از نقد و زیور از ملاحظهٔ دزدی زیر خاک مدفون ساخته بودند بعد ازان که طغیان آب رو داد فرصت برآوردن مالیت مذکور نیافته بخاطر جمعی تعیین نشان و گمان آنکه از زیر زمین محفوظ تر جای دیگر نخواهد بود جان خود و عیال ازان آفت بدر بردن غنیمت دانستند - بعده که آب از بالای آن گل زمین برطرف شد و باوجودیکه دم بدم خبر گیران بودند و قدم و دست بیگانه آنجا نرسیده بود و بمجرد کم شدن آب چند قنات درانجا برده استداد کرده هرچند آن زمین را سه چهار جا کندند و تلاش بسیار نمودند اثری ازان مال نیافتند*

دیگر از سوانح غریب این سال آنکه از وقایع ظفرآباد بعرض رسید که در مسجد قلعهٔ بیدر ساختهٔ خواجه جهان وزیر دکن که از مدت مسجد عالی یادگار گذاشته نماز تراویح می خواندند از افتادن برق همه سوختند مگر سه چهار نفر جان بدر بردند - بروایت ثقه نقل نمایند که امام مسجد که از مدت دران مدرسه سکونت گردیده خانقاه اختیار نموده بود آن روز بعد غسل و تجدید رخت از همه

وابستها رخصت حاصل نموده گفت آثار مرگ مشاهده می نمایم رخصت بدن او همه بحال و اثر سوختني پيدا نبود جان بحق تسليم نمود *

ذکر سوانح سال چهل و یکم از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و هشت هجری

چون سیدی خیریت خان که بند و بست باري و پای قلعهٔ راهبری با او تعلق داشت و در سنه سی و نه جلوس ودیعت حیات نموده بود و بموجب عرضه داشت عبد الرزاق خان که فوجداري آن ضلع داشت اموال خیریت خان را به سیدي یاقوت خان بخشیده ادای طلب سپاه ذمهٔ خیریت خان را بعهدهٔ او نموده بودند و سیدي یاقوت خان بدین دست آویز همه متروکه خیریت خان را که از نقد و جنس مبلغ کلي می شد بضبط خود در آورده زن و فرزندان خورد سال اورا در قلعهٔ جزیره تعلقهٔ فوجداری خود برده نگاه داشته بود و یومیه بقدر کفاف ضروري بدستور محبوسان مي رساند - درین سال ازروی واقعهٔ راجپوری تعلقهٔ سیدي یاقوت خان بعرض رسید که شب ماه رمضان المبارك که عورات بسیاری که برای مبارکباد ماه نو اندرون محل یاقوت خان میرفتند یکي از جوانان امرد نما بموجب اشاره و فرستادهٔ زن خیریت خان بلباسي که زنان هنود و مسلمین کوکن مي پوشند خود را ملبس ساخته یک جمدهر و گرز چوبی زیر گهگره و ساری پنهان نموده میان هجوم عورات خود را اندرون رسانده در جای ضرور که مخصوص برای رفتن سیدی یاقوت خان بود رفته پنهان گردید - ازانکه سیدی

یاقوت خان تمام روز تا یکپاس شب مساح و مستعد بیرون نشسته
بکاربار ضروری می پرداخت بعد رفتن اندرون نیز تا دو پاس شب
بهمان هیئت کمر بسته می بود در عمل پهر سیوم کمر را نموده
بجای ضرور رفته بعد فراغ وضو ساخته خواب می نمود - آن شب
بدستور هرشب همینکه نزدیک جای ضرور رسید کنیزی که پیش
پیش او با چراغ و آفتابه میرفت بعد ازانکه قدم اندرون گذاشت و آن
شخص را بدان صورت حربه بدست دید بی اختیار فریاد نمود و
چراغ از دست او افتاد و آن شخص بلا فرصت خود را رسانده ابتدا
گرز چوبی سنگین برسر حبشی فرود آورده باز خواست که جمدهر
بدو اندازد - باوجودیکه دران حالت یاقوت خان ازار بند وا نموده
بود فوارهٔ خون از سرش روان شد دست حریف با جمدهر گرفته فرصت
دست و پا زدن نداده در بغل قائم گرفته برزمین زده بر سینهٔ او
نشست اما قادر برکشیده گرفتن جمدهر از دست های او نگردید تا
آنکه صدا و ندای این هنگامه در محل بلند گردید و کنیزک های
حبشی با مشعل وچوب دستی بسیار بمدد رسیده جمدهر ازو جدا
نمودند و ازبیرون دیگران نیز رسیدند و اورا بسته خواستند که بسیاست
و تنبیه او پردازند یاقوت خان که اورا بصورت و اسم می شناخت
و خوب می دانست کنبا او عداوت ندارد که باختیار خود برچنان جرأت
اقدام نموده باشد اغلب که فرستادهٔ دیگری است لهذا به تسلی او
پرداخته دیگرانرا از زجر و زدن او مانع آمده دست و روی او شسته
ازروی دلیری تمام قسمهای مغلظه برای امان جان بزبان آورد و
بدلاسا اقرار از کشیده برحقیقت سرکار آگاهی یافت - و نام جمعی

از همراهان معتمد یاقوت خان که درین مصلحت بازن خیریت خان هم داستان شده بودند ظاهر ساخت - اگرچه آن گرفتار دام بلا را مدت محبوس داشته آخر موافق عهد و قسم ضرر جانی بدو نرساند اما دیگران را که شریک مصلحت گشته بودند بمرور همه را بجزای ارادهٔ باطل آنها رساند و به آن زن نیز اذیت نرساید بلکه بعد چندگاه بر یومیهٔ او افزود - یکی از فضلای مکهٔ متبرکه مشهور به افندی که در قراءت و خوش آوازی و دیگر کمالات مقتدای وقت بود و مبلغ خطیر مدد خرچ فرستاده قبل ازین بدوسال ازان مکان شریف طلبیده و مورد عنایات ساخته بخدمت خطابت و امامت معزز ساخته بودند و روز بروز متوجه حال او می گردیدند و دو خواص جمیله از محل با زرینهٔ مرصع دو بخشیده بودند درین سال روز عید الضحی وقت خواندن خطبه بعد حمد و نعت که باسم خلفای راشدین رضوان الله رسید ازو سهو عظیم روی داد و اکتفا بذکر دو اسم نموده باتمام خطبه پرداخت - اگرچه بعضی از فضلای مقرب حضور خواستند که برو هجوم آورده به بیحرمتی پیش آیند بعده که پادشاه سبب آن سهو عظیم ازو استفسار نمودند امام جواب داد و اعتذار نمود که وقت خواندن خطبه دلم از محرومی سعادت طواف بیت الله و تفرج آن مکان متبرک بجای خود نبود ندانستم چه خواندم و چه پیش آمد - پادشاه خطا بخش جرم پذیر عذر او پذیرفته از آفت بیحرمتی بپناه لطف خویش کشیدند لیکن چون ازان روز آبروی سابق او نزد پادشاه و دیگر مقربان بحال نمانده بود بعد از چند ماه رخصت وطن خواست - باعزاز روانه فرمودند -

مخلص خان بخشي نبيرۀ قوام الدين خان كه بحليۀ صلاح و تدين و كمالات صوري و معنوي آراسته بود ازين جهان فاني بروضۀ جاوداني شتافته بجاى او روح الله خان را بخشي نمودند *

ذكر سوانح سال چهل و دوم از جلوس خلد مكان مطابق سنه هزار و يک صد و نه هجري

ازروي سوانح برهانپور بعرض رسيد كه نيما سندهيا و دهنا و ديگر سرداران غنيم لئيم با فوج عظيم آمده برهانپور را محاصره نموده بودند - نجابت خان صوبه دار با ديگر بندهاى پادشاهي برآمده درصدد دفع مقهوران كوشيده تا سه شبان روز از بالاى فيل فرود نيامده ترددِ نمايان بروى كار آورد و مفسدان از نواح شهر برخاسته طرف سركار بيجاگده بقصد عبور از آب گذر اكبر پور براى دستاندازى صوبۀ مالوا آوارگشتند و فيروز جنگ بتعاقب آنها پرداخته بعد مقابله تنبيه واقعي نموده جمعي كثير از مقهوران علف تيغ و هدف تير و سنان بهادران گشتند - فرمان بدستخط خاص متضمن بر آفرين باد صادر فرمودند *

از سوانح بندر سورت بعرض رسيد كه مير علي نقي از نبايرِ خليفه سلطان كه با بادشاه ايران نيز پيشۀ قرابت قريبه دارد باميد بندگي درگاه آسمان جاه از ايران رسيده - حكم شد دوهزار روپيه از خزانۀ بندر سورت تنخواه نمايند و مهماندار از حضور تعين فرمودند - سيد حسن علي خان ولد سيد عبد الله خان باره كه از خدمت فوجداري سلطان پور ندربار و غيره تغير شده فوجداري سهوتي هوشنگ آباد يافته آنجا رفته بود بعد انقضاى يكسال

باز بخدمت فوجداری ندربار و پرگنهٔ تهالیز سرکار آسیر بدستور سابق مامور گردیده بعده که به پرگنهٔ تهالیز رسید بعد از بند و بست آنجا خواست بتعلقهٔ ندربار خود را رساند - درین ضمن نیما سندهیا وغیره نا سرداران رام راجا با فوج هشت هزار سوار که به پرگنهٔ ندربار رسیده بیشتر دیهات را تاخته و سوخته بودند - از شنیدن برآمدن حسین (17) علی خان از تهالیز اطلاع یافته دست از تاخت ندربار بر داشته متوجه مقابلهٔ حسین علی خان شدند حسین علی خان نیز از بسیاري فوج غنیم نااندیشیده با هفت صد و هشت صد سوار و قریب دو سه هزار برقنداز و کماندار که نوکر داشت و از زمینداران تعلقهٔ فوجداري خود فراهم آورده بود باستقبال غنیم شتافت بفاصلهٔ دو کروه از قصبهٔ تهالیز مقابله افتاد و سادات بارهه مستانه وار پا بمعرکهٔ کارزار گذاشته و محاربهٔ صعب رویداداد و حسین علي خان تردد و حملهای رستمانه نموده مکرر فوج مرهته را از پیش رو برداشت آخرکار نیما سندهیای ناپکار بسبب بسیاري فوج اطراف حسین علي خان را حلقه وار فرو گرفت و زد و خورد غریب بمیان آمد و قریب سه صد سوار و پیاده همراه حسین علي خان بدرجهٔ شهادت رسیدند و حسین علي خان که عرصه بر او تنگ گردید باوجودیکه دو سه زخم کاري برداشته بود با زخمهای خون چکان خود را از بالای فیل انداخت - اما چون از رسیدن زخمهای پیاپی

---

(17) ن - حسن علي خان

قوت و طاقت ترددی نمانده بود از چهار طرف برسر او ریخته دستگیر ساختند و تمام بهیر و مردم لشکر مع فیلان و غیره هرچه داشت بغارت بردند و سوای مالی که از نقد و جنس بتاراج بردند دولك روپیه دیگر مقرر کردند که گرفته خلاص نمایند و بعد از سعی بسیار نزدیك به یک لک و هشت هزار روپیه از زر جاگیر و باقی اسباب که در قصبهٔ تهالیز مانده بود و مرصع آلات ادا نمود - برای تتمه هرچند بصرافان و تاجر پیشگان قصبهٔ ندربار تکلیف نمود که کم و زیاد بطریق قرض بدهند مردم قصبه قبول ننمودند - ازانکه رعایای قصبهٔ ندربار چوتهه غنیم هرگز نداده به پناه فوجدار محصور گشته بدفع شر مرهتّه می پرداختند و غنیم ازانها غبار خاطر داشت - حسین علی خان نیز از سختی آنها بیدماغ گردیده ناچار با غنیم اتفاق و مصلحت نموده قرارداد که بعد محاصرهٔ یک دو روز و بلند شدن صدای دار و گیردروازهٔ شهر پناه بر روی غنیم وا نمایند بشرطیکه دست بتاراج رعایا نکشایند اما مردم عمده مال دار و صرافان و تجار و مقدمان را گرفته بشکنجه و عذاب تمام مضاعف باقی وجه قرار بوصول درآورده بآنها رسانده در عوض دعوی محسوب نموده خلاص گردید - چنانچه مبلغ یک لک و چهل هزار روپیه بدل هشتاد هزار روپیه بمرهتّه عاید گردیده و قریب سی هزار روپیه برای حسین علی خان نیز به تحصیل درآمد - بعد عرض خلاف مرضی پادشاه بظهور آمد فرمودند که هرگاه طاقت مقابله نداشت چرا جنگ بیصرفه نمود - و عبد الرزاق خان لاری که رخصت کعبة الله گرفته رفته در وطن منزوی بود از راه

فضل و قدردانی نظر بر انتهای شجاعت و تهوری و پاس حق نمک که ازو مشاهده فرموده بودند عبد الکریم نام پسر او را که درمیان پسرهای عبد الرزاق خان جوان مستعد کار طلب بود برای طلب و آوردن پدر مع فرمان و خلعت و پنجاه هزار روپیهٔ نقد که بر خزانهٔ بندر سورت تنخواه نموده روانه فرمودند در فرمان درج کردند که هزار نفر لاری انتخابی همراه بیارد - بعد روانه شدن عبد الکریم بعرض رسید که عبد الرزاق خان لاری بموجب طلب شاه ایران از لار روانه شده بود نزدیک به شیراز رسیده ودیعت حیات نمود - بعد عرض افسوس نموده حکم مراجعت عبد الکریم صادر فرمودند - از جملهٔ امرای حیدرآباد مثل عبدالرزاق خان لاری دیگری تا بقای عمر پابرو بسر نبود *

ذکر سوانح سال چهل و سیوم از جلوس خلد مکان

مطابق سنه هزار و صد و ده هجری

چون حقیقت فساد و شوخی مقهوران در ملک پادشاهی و تسلط آن گروه بدمآل پیهم بعرض مقدس میرسید بخاطر مبارک خطور نمود که کمر همت بقصد جهاد بر تسخیر قلعجات که مسکن و ماوای آن قوم بد نهاد است بسته برای استیصال این طایفهٔ ضال فکر بر اصل باید نمود - بعد انقضای چهار سال چهاونی در اسلام پوری که مردم درانجا عمارات عالی و مکانهای دلنشین ساخته میدانستند که شهر نو آباد شد و ازینجا سفر دور دست اختیار نخواهند نمود حکم کوچ فرموده اول امر نمودند که باهتمام معماران چابک دست احاطهٔ خام گرد آبادی بنگاه تیار نمایند و حصاری

که در مدت شش هفت ماه اتمام آن متعذر می نمود در فرصت پانزده بیست روز سربراه کاران کار پرداز باتمام رساندند - و نواب قدسیه زینت النسا بیگم همشیره حقیقی پادشاه زاده محمد اعظم شاه و والدهٔ محمدکام بخش و دیگر بعضی خدمهٔ محل را با جمدة الملک اسد خان درانجا نگاهداشته حکم فرمودند که منادی نمایند که همه امرا و منصبداران و خلایق اطفال و عیال خود را مع اسباب زیادتي و تمام خلایق همراه کارخانجات پادشاهي دران بنگاه بگذارند - و تاکید اکید نمودند که هیچ احدي قبیله و عیال همراه نگیرند - هرچند که درین باب قدغن تمام فرمودند اما ازانکه در سفر و مهم هندوستان این حکم بدون ملاحظهٔ سیاست که میان پادشاهان عدالت اساس تیموریه از راه ترحمی که بحال خلق دارند بظهور نمی آید پیش نمی رود بندوبستی که بایست در همراه گرفتن قبایل بعمل نیامد - و پنجم جمادی الاولی سال مذکور رایات ظفر آیات سمت قلعهٔ بسنت گده و دیگر قلاع جات آنطرف برافراشته شد و درکوچ ومقام بیست روز نزدیک مرتضی آباد عرف مرج مضرب خیام واقع شد - پادشاه زاده محمداعظم شاه که از بیرگانون (18) طلب حضور شده بود درین منزل رسیده ملازمت نمود *

درهمین ایام از زبان منهیان بعرض رسید که رام راجا برادر سنبهای جهنمی مقتول که بعد دستگیر شدن سنبها از مکان قلعهای

---

(18) ن - بیدگانون - برگانون - پیرگانو - پرگانو

تعلقهٔ خود بسبب تسلط امرای پادشاهي برآمده بطریق فرار آوارهٔ دشت ادبار گردید و باراده باطل هرماه و سال در پناه جبال و مکانهای دشوارگذار بسر میبرد - درینولا از شنیدن توجه پادشاه بقصد تسخیر قلاع با فوج عظیم رو بصوبهٔ برار آورده و خرابي بسیار بقصبه جات و معمور هاي آن طرف رسانده - و نیز معروض گردید که زمیندار بد کردار دیوگده که بسبب مناقشهٔ وطن و غلبهٔ وارثان دیگر رو بدین درگاه آورده بشرف اسلام درآمده ملقب به بلند بخت گشته چندگاه در حضور معزز بود آخر کار ازانکه گفته اند * بیت *

عاقبت گرگ زاده گرگ شود * گرچه با آدمي بزرگ شود

از شنیدن خبر فوت مدعي وطن بی آنکه رخصت حاصل نماید از حضور فرار نموده خود را بدیوگده رسانده در وجه ادای پیشکش مقرري هر سال با تحصیلداران پیشکش از راه مفسدي پیش آمده در تاخت و تاراج ملک با رام راجا اتفاق نموده - حکم فرمودند که او را نگون بخت می نوشته باشند و پادشاهزاده بیداربخت را مامور نمودند که با فوج شایسته خود را برای تنبیه رام راجا و نگون بخت برگشته طالع رساند - و تاکید بلیغ فرمودند که بنگاه خود را در مرتضی آباد گذاشته بطریق یلغار طی مسافت نموده چنان تعاقب نمایند که اخگر افسرده زیر خاکستر را نگذارد که شعله‌ور گردد - و روح الله خان بخشي را با حمید الدین خان بهادر مورد عنایات ساخته برای تاخت و تاراج آبادي اطراف قلعهٔ پرناله و ستاره مامور و مرخص فرمودند - بعد از کوچ از مرتضی آباد مسجدی بنظر آمد که از نشان معمور هاي آنطرف بسبب

تاخت غنیم سوای آن مسجد نمانده بود - فرمودند که نزدیک
مسجد مضرب خیام نمایند - و خود بمسجد تشریف برده بعدادای
نماز حکم تعمیر آن فرموده تعین تهانه در آنجا نمودند - ازان مکان
که کوچ واقع شد سه کروهي بسمت گده نزدیک تهانه مسوری نام
نزول و مقام فرمودند - تربیت خان‌را که میر آتش و صاحب اهتمام
مورچال مقرر گشته بود برای محاصره و بندوبست مورچال حکم نمودند
و قلعه نشینان از فرز کوه بسر دادن توپ و دیگر آلات آتشبازي
پرداختند - بعد دو سه مقام حکم شد که از کنار آب کشنا که از
قلعه یک کروه مسافت داشت باوجود آنکه گوله رس بود مضرب
خیام ظفر انجام نمایند - صبح آن فرمان شد که لشکر آمادهٔ یورش
گردد - محصوران از ملاحظهٔ جرأت و عزم بادشاه قلعه ستان حوصله
باخته باظهار عجز و امان جان پیغام سپردن قلعه بمیان آوردند -
فرمودند که یراق همه‌را گرفته حضرت جائي بانها نرسانده بگذارند -
وقت شب بی آنکه احدي بر آنها اطلاع یابد دست زن و فرزند
خود گرفته چندان از قلعه برآمده فرار نموده مفقود الاثر گردیدند که
نام و نشان ازانها معلوم نشد - بعد عرض شادیانهٔ ابتدای فتح
بنوازش درآمد و امرای عظام دست و زبان بتقدیم آداب مبارکباد
شروع تسخیر قلعه کشادند - و مصالح و ذخیرهٔ قلعه با قدری غله و
اشیای دیگر بتصرف بنده های بادشاهي درآمد - و آن قلعه را
مسمي بکلید فتح ساختند *

از نوشتهٔ اخبار نویسان ملتان بعرض رسید که شاه زاده
معزالدین ناظم بمدد سعي حفیظ الله خان پسر خورد جمدة‌الملك

مرحوم ناظم صوبه تتهه که تسلط کلي دران ضلع داشت به تنبيه بلوچان مفسد پيشه که ده دوازده هزار سوار فراهم آمده بودند و قوم لتي (19) که شوخي و فساد هردو طائفهٔ بدمال از حد تجاوز نموده بود پرداخت مکرر مقابله و مقاتلهٔ عظيم رويداد و از غلبهٔ مفسدان عرصه بر فوج شاه زاده تنگ گرديد بعده که تردد از شاه زاده بظهور آمده و لطف علي خان و راجه سورج مل و پهار خان (20) با جمعي از بند هاي پادشاهي و نوکران شاه زاده بکار آمدند - و ازان طرف لتي با هزار سوار و پياده کشته گرديده فتح نصيب شاه زاده گشت *

فتح قلعهٔ ستاره

بعده متوجه تسخير قلعهٔ ستاره گرديدند - بر قلعه کشايان عالمگير ظاهر است که قلعهٔ ستاره اسم با مسمي است زير چرخ نيلگون بدان رفعت و شکوه کوه کمتر ديده و شنيده شد چنانچه در تعريف آن شاعر گفته * بيت *

بالاى سرش ز ارجمندي * تابنده ستارهٔ بلندي

آخر جمادي الثاني سنه مذکور مقابلهٔ قلعه بفاصلهٔ يک و نيم کروه خيمهٔ گردون شکوه پادشاهی استاده گرديد و جانب ديگر دايرهٔ فلک رفعت پادشاه زاده محمد اعظم شاه قرار گرفت و ديگر

---

(19) ن - لبي - لبشي *

(20) ن - نهار خان

عمدهای نامدار بتجویز تربیت خان جابجا اطراف قلعه مرکزوار
فرو گرفته فرود آمدند و هر کدام بهم چشمي همدیگر به پیش بردن
مورچال و کندن نقب و گرد آوری مصالح قلعه گیری پرداختند -
و باندك تردد و کمتر ایام توپهای اژدها صورت نهنگ صولت که
از صدای آن رعد حوصله باختي و مریخ زهره گداختي پاي دامن
کوه و بالای دمدمه هاي آسمان پایه رسانیدند و از بالا و پایین
آتشبازیهای کوهربا باریدن گرفت و شب و روز بان و گولهٔ توپ و
تفنگ و حقهٔ شعله نشان و چادر آتش بار از فراز کوه می بارید
و از سنگ متواله که هر دم چندین هزار مستانه وار سر قدم
نشناخته غلطان برسر و کمر و پاي مبارزان و چاپها رسیده و
نا رسیده کار او را تمام می ساختند از نرسیدن رسد غله بسبب
بارش و فساد غنیم که بر کهي و رسد شوخي مي نمودند و نواح
قلعه تا بیست کروه سوخته بودند گراني و کمیابي غله و کالا بیشتر
بمرتبهٔ رسیدکه بتحریر تفصیل آن نپرداختن اولی فی الجمله دمدمهٔ
فلک پایه بارتفاع بیست و چهار ذرع مقابل کوه بر پا گردیده و از
طرف پادشاه زاده نیز مورچال بپای قلعه رسید و یک لك و شش
هزار روپیه در طلب احشام و جماعهٔ ماوایهٔ آن ضلع که در فن قلعه
گیري ید بیضا دارند داده سرگرم تردد ساختند و از زینهاي آسمان
پایه و جامهای چرمي هزار ها مهیا گردید و از اشجار ثمردار
بیرون احاطهٔ شمار برای مصالح قلعه گیري از کجاوي و چوب
بندي و غیره بصرف درآمد تا کار بر محصوران تنگ گردید و
قابوي زدن گولهٔ توپ و گولهٔ تفنگ نماند مگر آنکه از بالای دیوار

سنگ می انداختند و آدمهای پای کار ضایع می ساختند از
باریدن سنگ متصل فرصت لمحهٔ نمی دادند یورش بهادران صورت
نمی گرفت فتح الله خان که از کهنه دلاوران رزم آزما و مبارز پیشگان
کار زار دیدهٔ توران بود و در جرأت و جلادت ثانی نداشت مامور
گردید که رو بروی دروازهٔ قلعه باتفاق روح الله خان مورچال دیگر
پیش برد و در فرصت یک ماه دیگر برابونی رسیدند اما کاری
نکشود و تربیت خان نمی خواست که مقابل تردد او دیگری
نام بر آورد - در کمر کوه بتجویز رای صایب و مدد سنگتراشان جان باز
تیز دست دو طاق بقدر طول چهار درعه و عرض ده درعه خالی
نموده مردم کار زار دیدهٔ کوه نبرد درانجا برای چوکي نشاند که بر
وقت کار زار ازانها شرط جانفشاني بظهور آید چون منصوبهٔ که
مرکوز خاطر او بود پیش نرفت تدبیر تازهٔ بدل راه داده آن هردو
طاق را که چون طاق ابروی محبوبان جانستان بودند پر از باروت نموده
بعده که حسن تردد او بعرض رسید حکم شد که همه بندهای
جان نثار بسرکاري مخلص خان بخشي و حمید الدین خان بهادر که
چند هزار پیادهٔ غزي (21) و کرناٹکي نیز رفیق گردیدند در پای
کوه حاضر گردیده چشم بر راه پریدن کمرگاه کوه باشند و بر وقت تردد
و جانفشاني که باید بکار برند - و صبح پنجم ذی القعده که قریب
چهار ماه از محاصره گذشته بود طاق کلان را آتش دادند - پشتهٔ
بالای آن مع دیوار پریده اندرون قلعه افتاد و جمعی از محصوران

---

(21) ن - عنبري

پریدند و سوختند - مردم پادشاهي از مشاهدهٔ آن جرأت بهم رسانده مردانه قدم پیش نهادند - درهمان حالت باروت حفر دویم را آتش زدند - پارچهٔ کوه بالای آن که گمان افتادن آنطرف قلعه بود برسر بندهای جان نثار اجل رسیدهٔ پادشاهي چون کوه بلا ریخت - و زلزلهٔ هوش ربای غریب دران دامن کوه و دشت پر وحشت پیچید - و چند هزار نفرکه دران مغاکها و بناها چشم بر راه یورش بودند در چشم برهمزدن زیر سنگ‌ها آمدند و چون گنج شهیدان بی غسل و کفن و دفن بالای همخوابیدند - از منصبداران و عملهٔ توپخانه‌که قابل شمار بودند دو هزار نفر بتعداد درآمدند - و دیگر مردم عمله و فعله و پیادهای احشام و ماولیه مضاعف آن بودند ته سنگ و خاك آمدند - و غریب اتفاق افتاد که قریب صد نفر که بطریق ندرت ازان صدمه جانبر گردیده از ملاحظهٔ جان دادن پائین قلعه قابو یافته افتان و خیزان خود را بالا رساندند - بر فراز قلعه از ذیحیات کسي را نیافتند - درانجا نیز سوای لاش مرده زنده بنظر نه آمد - بذوق‌وشوق‌ تمام فریاد بر آوردند که عرصهٔ نبرد خالی است بهادران جان باز زود خود را رسانند - ازانکه هیچ احدي در پای قلعه نمانده بود که از آسیب زخم سنگ سالم مانده باشد یا دل نباخته باشد و قابوي بالا رفتن هم نبود - و از فریاد بالا رفتگان سوای آنکه از صدای آنها محصوران خبر یافته برسر آنها رسیدند و کمک نرسیده همه را زیر تیغ آوردند فائدهٔ دیگر حاصل نشد - و قلعه نشینان چون حریفان جانباز مقابل را بالای هم افتاده دیدند و میدان از نبرد پردلان خالي یافتند شروع به برداشتن دیوار حایل و زدن گولهٔ

تفنگ و حقهٔ آتش و سنگهای آدم ربا نمودند - خسرو آفاق ستان
برین اطلاع یافته چون دانستند که مبارزان قلعه گشا حوصله باخته
اند خود بدولت بر اسپ کوه رفتار بکمال وقار مستعد کار زار
گشته بآرزوی شهادت سوار شده یا دیگر بندهای رکاب برسر کار
آمده فرمودند که لاش مرده‌ها را بالای هم فراهم آورده سینه‌ها را سپر
تیر بلا ساخته بزینهٔ همت و کمند جرأت مردانه قدم یورش
پیش گذارند - چون در مردم اثر حرف شنیدن مشاهده ننمودند
خواستند خود بذات شریف به هم قدمی محمد اعظم شاه پیش قدم
بهادران جان نثار گردند ارکان سلطنت بالحاح و تضرع ازین جرأت
مانع آمدند بعده باستمالت و دلبری سپاه پرداخته فرمودند که
بدین مرتبه توهم و هراس چرا در دل راه میدهید و هنوز غنیم
لیئم بر شما دست بردی ننموده جمعی که اجل آنها رسیده بود
بسعادت شهادت که انتهای درجهٔ آرزوی اهل دین و سرمایهٔ
رستگاری آخرت است رسیده‌اند شماها را باید که کمر جهاد قائم بسته تا
جان دربدن دارید بکوشید - و بسرافراز خان دکهنی حکم شد که باهمراهان
هرباز که مصالح قلعه گیری اند و مردم بهره مند خان بخشی
بمدد تربیت خان شتافته از سرنو به بستن مورچال پردازند - جمعی
از بی جگران حوصله باخته دست افسوس برهم سائیده میگفتند
که هزار افسوس که چندان بهادران کار طلب و مبارز پیشگان کوه نبرد
مفت رایگان بزیر خاک خفتند و هم آغوش سنگ و کلوخ گشتند
و چندین لک روپیه با محنت و تردد پنجماه بخاک برابر گردید
و باز مآل کار معلوم نیست و نمی دانستند که * بیت *

گل را چه مجال است که گوید بکلال
کز بهرچه سازي و چرا می شکني

گاه از سنگ ریزهٔ منقار ابابیل دمار اصحاب فیل برآرد - و گاه از قتل شهدای احد کفار را خورسند سازد - بهرحال از اصحاب آن غار که جان عزیز بغارت دادند هرکدام ازانها که وارث دلسوز داشتند بعد از کیج و کاو بسیار اگر لاش میت خود را مي شناخت بغسل و کفن و دفن او مي پرداخت *

و واقعهٔ غریب دیگر که روداد آنکه چون یکسریه پیادهٔ هنود بسیار کشته گردیده بودند و خویشان ایشان قادر بر جستن و برآوردن لاشهای آنها نبودند و از ضرب صدمات تغیر تمام درصورت همه مادهها بهمرسیده بود و تفریق مسلمانان و هنود و شناختن خویش و بیگانه میسر نمي آمد و از مجر آتش شعلهٔ عداوت در دل همه عملهٔ توپخانه زبانه مي زد وقت شب بقصد و نیت آنکه اثر آتش به جسد ناپاک جان باختهای آنها رسد مرحله که بخرچ مبلغهای خطیر و هزاران سعي و تدبیر در مقابل باریدن آتش بالا ساخته شده بود خفیه آتش دادند - و چنان حصار آتشین شعله ور گردید که تا یک هفته برای مردم لشکر بلکه از برای قلعه نشینان چراغان نشاط افروز بود و جمعي از هنود و مسلمین زنده که دران مرحله بودند فرصت برآمدن نیافتند مرده و زنده باهم سوختند * بیت *

این مرحله گرچه دلنشین است * هشدار که پاداشش آتشین است

درهمین آوان منهیان خبر رسانیدند که رانای مقهور مشهور برام

راجه که طرف برار آوارهٔ دشت ادبار گردیده بود ازانجا بقصد سمت جبال تعلقهٔ خود آواره گردیده مابین راه باجل طبعی بماوای اصلی خویش شتافت - و ازو سه پسر خورد سال و دو زن ماندند - و دران زودی بعرض رسید که پسر کلان که پنج سال عمر داشت بمرض آبله به پدر جهنمی خود پیوست - و نا سرداران همراه او تارا بائی نام زن کلان او را که در عقل و فراست و پرداخت حال سپاه و ملک در حیات شوهر شهرت تام داشت و صاحب یک فرزند است قایم مقام او ساختند و رانی مذکور رو بجبال دشوار گذار خود گذاشت - پادشاه حق آگاه از شنیدن این خبر حکم شادیانه نواختن فرموده شکر دفع شر آن کافر از سر خلق الله بجا آوردند - و ازین مژده که در لشکر ظفر اثر انتشار یافت هواخواهان عقیدت نشان و اکثر ظاهر بینان غافل از ارادهٔ کارخانهٔ الهی زبان بشکر و تهنیت پادشاه دین پرور و مبارک باد همدیگر کشادند - چنانچه از دستگیر شدن و بقتل رسیدن سنبهاکه رانا برادر اورا موجود نمی دانستند و می گفتند دیگر مادهٔ فساد دکن برطرف شد - الحال نیز همه متفق اللفظ گشته خوشوقیها نمودند و گفتند که قلع و قطع شجر بنیاد مرهتهٔ بد کردار گردید - و دو طفل شیر خوارهٔ که با زن بیدست و پا مانده اند استیصال آنها وابسته بهیچ است اما ازانکه گفته اند * مصرع *

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

چنانچه از تارا بائی زوجهٔ رام راجا شروط سرداری و تردد در طغیان ورزیدن بظهور آمد و روز بروز باعث مزید مادهٔ فساد و بندو بست مرهتهٔ

گردیده سال بسال بر محل بذکر خواهد در آمد *

القصه از خبر فوت رام راجا پرسرام نام که در قلعهٔ پرلي بتفاوت مسافت هفت کروه از قلعهٔ ستاره واقع است بجای دیوان برای بندوبست مالی آن ضلع که از طرف آن ناپکار بد انجام قیام داشت استقلال باخته بی صلاح قلعه دار بر آمده ملازمت نمود - درین ضمن قلعه‌دار پرلي نیز حوصله برباد داده پیغام طلب قول امان جان ومال بمیان آورد - در همین حالت سوبهان نام قلعه‌دار ستاره که بسبب پریدن دیوار یک طرف قلعه و سوختن شدن جمع کثیر که انتشار یافتن خبر رام راجا علاوهٔ آن گردیده با قلعدار پرلی عداوت داشت سراسیمهٔ مآل کار گشته باستصوابه پادشاه زاده محمد اعظم شاه رجوع آورده التماس نمود که اگر امان جان و آبرو یابم و تقصیر قلعه‌دار پرلي معاف نشود کلید قلعه حواله مي نمایم و تعهد می دهم که قلعهٔ پرلي را در فرصت کم بلا قول امان بتصرف بندهای پادشاهي در آرم - التماس او قبول افتاد *

سیزدهم ذیقعده سنه مذکور کلید قلعهٔ ستاره تسلیم نمود و زیاده از سه هزار نفر ذکور و اناث مامون گشته از قلعه بر آمدند - و شادیانهٔ فتح و تهنیت تسخیر قلعه باصول گونا گون بنوازش در آمد - و سوبهان را دست و گردن بسته بپایهٔ تخت حاضر آوردند از راه خطا بخشیدن و جرم پذیرفتن حکم دست وانمودن فرموده منصب پنج هزاري دوهزار سوار مع اسپ و فیل و کتار مرصع و علم و نقاره و بیست هزار روپیه نقد عطا نمودند - چون بعد تسخیر ستاره متوجه محاصرهٔ قلعهٔ پرلي گردیدند - بعده که برهنمان

قلعه‌دار پرلی مایوس از قبول و عهد و امان مراجعت نمودند قلعه‌دار پرلی که آن قلعه زیاده از ستاره سر فخر بر چرخ گردون می سائید مستعد جنگ گردیده به نسق برج و باره پرداخت - اگر ستاره برخود می نازید که آرایش فلک از وجود منست - پرلی می گفت که آوازهٔ عظمت آسمان از همسری منست اگر ستاره ستایش خود ازین می نمود که برجهای حصار نیلگون از من شرف زینت پذیرفته - پرلی می‌گفت که برجهای فلک در سایهٔ رفعت من تابنده است *

القصه ترددات و یورشهائي که در مدت ایام محاصرهٔ آن قلعهٔ آسمان شکوه از بهادران قلعه کشا خصوص از سر آمد مبارزان فتح الله خان بظهور آمده اگر به تفصیل آن پردازد باطناب سخن می کشد - خلاصهٔ کلام آنکه دهم ذي الحجه از یورش دلاوران کوه نبرد آدم بسیار بدرجهٔ شهادت رسیدند - اگرچه از تردد وجانفشانی فتح الله خان و سعي تربیت خان و دیگر بندها جان نثار در اندک فرصت عرصه بر محصوران تنگ گردیده بود - اما ازانکه ازباریدن شب و روز شدت باران آن ضلع که پنج ماه امان یک ساعت نمي دهد و مسدود شدن رسد غله و کاه از تاخت مقاهیر که اطراف لشکر مور و ملخ وار انتشار داشتند و از طغیان آب نالهها کهی نمي رسید بر فوج بادشاهي نیز بمرتبهٔ اتم عرصه تنگ گشت - و جنس خوردنی و قوت آدم وچارپا بحدی نایاب گردید که هیچ ذی حیات را قوت حرکت نماند و بسبب گرانیي و قلت زر سوای جنس ماکولات اگر آب حیات به پشیزی مي فروختند کسي

بجوي نمي خريد - و اگر همه قطرهٔ باران لولوی آبدار میگردید از بی پشیزی و بی برگی کسی بطرف او نگاه نمی نمود - حاصل سخن رونق بازار قحط روز بروز در افزوني بود - و گوشت بدن هر ذی‌حیات از فاقه درکاستن از اسپ و بار بردارسوای نام نمانده - لهذا قلعه‌نشینان گاه بیگاه غافل ازکوه فرود آمده شوخي زیاد می نمودند. تا آنکه از یورش مکرر و تهوری فتح الله خان یکه بهادر محصوران دل‌باخته بفریاد الامان در آمدند - و اوائل محرم الحرام در محاصرهٔ یک و نیم ماه قلعه مفتوح گردید و مردم قلعه با عیال و رخت کهنهٔ بدن امان یافته برآمدند - و امرا اداب تهنیت بجا آوردند - چون آن هردو قلعه مسجدهای نامي که پادشاهان بیجاپور بنا کنشده بودند داشت و کفار در خرابی آن کوشیده بودند حکم تعمیر آن فرمودند - و قلعهٔ ستاره را باسم اعظم تارا و قلعهٔ پرلی را بنورس تارا موسوم ساختند- و بعد منصوب نمودن قلعه‌دار و دیگر نسق و بند وبست آن سرزمین آرادهٔ کوچ نمودند اما بار بردار اصلا برای کارخانجات پادشاهی و امرا و غیره موجودنبود و از زیادتی بارش و ناموافقت آب‌وهوا که دران سرزمین اصلا بشتر نمي سازد نام‌ونشان شتر نمانده بود - و تردد ارابه بسبب درهای‌قلب دشوار گذار آسمان رفعت دران ضلع متعذر معهذا از گاوهای ارابهٔباربردار که از تیر باران ایام‌برشکال پنج ماه زنده مانده بودند سوای پوست و استخواه باقي‌نبود - سخن درین است که بر فیلهای کوه شکوه نیز همین حادثه گذشته بود اسباب سرکار پادشاهی و امیران بر همان فیلان ناتوان پوست و استخوان و گاوهای نیم جان و مزدوران و فقیران بلغور خانه هرچه توانستند برداشتند

باقی پارهٔ اسباب حوالهٔ قلعه‌دار نمودند و پارهٔ سوخته سبک بارگشتند و نامرادان بی بضاعت که خانهٔ آنها بار خروس (؟) گشته بود خانه بدوش گشته روانه شدند - معهذا آن قدر فیل و گاو که جان آنها برآنها گران باری می نمود میان درها از گرانی بار افتاده جان عزیز را خیر باد گفتند و راهها بند گردید - و بصعوبت و کسالهٔ تمام تا کنار دریای کشنا که پنج کروه مسافت داشت در سه منزل که آخر روز بمنزل میرسیدند رسیده برای فکر عبور که سوای هفت کشتی شکسته بسته موجود نبود حکم مقام نمودند - از شدت طغیان آب کشنا چه شرح دهم که هرکرا بر امواج جان ربای آن دریای خونخوار نظر می افتاد نظر بر کثرت لشکر و قلت معبر جان از قالب تهي می نمود * بیت *

چه دریا سایهٔ قهر الهی * ازو در رعشه از مه تا بماهي

بعده که شروع بعبور نمودند باوجود تعین شدن گرز بردارها که زبردستان بر زیردستان تعدی نتوانند نمود و مقرر شدن آنکه هر روزیکي از پادشاه زاده و امیر نامی بگذرد آنقدر فساد و شمشیر کشي کنار دریا می شد که هیچ روز نبود که دو سه نفر کشته و زخمی و غرق نگردیدند - ترک تاز خان و دیگر مغلان توران دو کشتي بضرب شمشیر بی حکم بتصرف خود آورده بعد گذشتن خودها از آب کشتیها را کچکول گدائي و کاسهٔ مداخل وجه حلال دانسته مانع گذشتن دیگرها گشته بجای یک روپیه اشرفي گرفته ستم شریکی ملاحان نموده مبلغ فراهم آوردند و بیچارهای که زور و زر نداشتند کنار دریا مستغرق بحر فکر گردیده در پای درخت چکنم لنگر

اقامت اندخته نمی دانستند چه کنند و مضمون این بیت بگوش پند نیوش آنها میرسید * بیت *

گر همه خضر است پی گم کردهٔ کار خود است
گر همه عیسی است در فکر خر و بار خود است

و بسیاری از جان سیر آمده‌ها که از جان و مال گذشته بامید آنکه شاید بزور بازوی شنا یا بمدد دست غیب بسلامت از آب بگذرند خود را بآب میزدند از ده یکی بساحل نجات میرسید و بسیاری غرق بحر فنا میگردیدند و از بی بضاعتان عقب مانده چندین هزار نفر داخل بیابان مرگ گشتند که نام و نشان آنها پیدا نگردید بدین حالت از آب گذشته وسط ماه صفر المظفر سال مسطور بپای قلعهٔ غیر مشهور که قابل چند روز بسر بردن بود رسیده حکم مقام یک ماه نمودند و بارانی که تا این مکان شرط رفاقت بجا آورده بود الوداع گفت و مردم لشکر دم بآرام زدند - چون از پادشاه زاده محمد اعظم شاه بعضی ادای خلاف مرضی ظاهر میشد و موافق اظهار پادشاه زاده پریشانی حال سپاه بعرض میرسید باوجودیکه برای تسخیر قلعهٔ پرناله و دیگر قلعجات آسمان شکوه کمر همت بسته عزم جزم داشتند پادشاه زاده محمد اعظم شاه را برای آرام سپاه بتعلقهٔ صوبه‌داری اوجین مرخص فرمودند و همچنان اکثر بندهای بی سر و سامان را بجاگیر که ده دوازده روز راه نواح آنجا داشتند و به بیجاپور و دیگر معموره های اطراف رخصت نمودند - و شاهزاده بیدار بخت را که بعد از تعاقب رام راجا طلب حضور شده بود بحضور نرسیده بطریق هر اول بجهت تسخیر قلعهٔ پرناله مامور

ساختند - از عقب ذوالفقار خان و تربیت خان را نیز با توپخانه
روانه فرمودند - چون بسیاری از بنده های جان نثار و اسپان بیشمار
در پای قلعجات مفتوحه بکار آمده بودند و تلف میگردیدند حکم
جهان مطاع عالم مطیع بتاکید تمام بنام صوبه داران خجسته بنیاد و
بیجاپور و حیدرآباد و احمدآباد و دیگر صوبجات دور و نزدیک صادر
شد که هرکدام هزار سوار خوش اسپه نگاهداشته ششماهه پیشگی از
خزانهٔ سرکار داده روانهٔ درگاه معلی سازند و خود بقصد آرام گرفتن
لشکر طرف خواص پوره که فی الواقع مکانی پر از سبزه و کاه و اشجار
ثمردار و آب وافر بود عنان توجه معطوف داشتند - اواخر ربیع الاول
بدان مکان رسیده مضرب خیام فرمودند و از آرزانی غله و فراوانی همه
ماکولات چند روز رفاه بحال مردم رو داد و هریکی بزبان حال
میگفت * بیت *

باز آمد رنگ ما بر روی ما * باز آمد آب ما در جوی ما

اما ازانکه زمانهٔ غدار رنگ بر روی گل نمی تواند دید حادثهٔ تازهٔ
ناگهانی آسمانی بر مردم لشکر و خود پادشاه عالگیر گذشت مجمل
ازان سوانح می نگارد که چون لشکر کنار نالهٔ کم آب که اطراف ناله
ریگ بوم خشک داشت فرود آمده بودند و بسبب انقضای ایام
برشکال گمان آب باران بی هنگام بشدت نبود آخر ماه ربیع الثانی از
بارانی که در جبال و کوهستان و دردشت پروسعت غیر موسم بارید و
پاس شب گذشته کوه کوه سیلاب بلا بیکبار رو بلشکر آورد و بلای
مبرم جان مردم گردید جمعی که مدهوش بادهٔ عشرت و هم آغوش
خواب غفلت بودند وقتی خبردار گشتند که آب از سر گذشته

بساط خانه را مع خیمه و فرش زیر پا در هم پیچیده بود و هر کدام که سراسیمه گشته بفکر نجات شروع بدست و پا زدن نمودند هر طرف که دران شب تار نظر می افگندند جز موج آب بی پایان بنظر نمی آمد و خیمها حباب وار بر روی آب نمودار گشت و عالمی همچو محشوران یوم النشور سر و پا برهنه استغفار و عجز کنان نفسی نفسی گویان هرطرف بقصد جان بسلامت بدر بردن میدویدند و اکثری نقد جان دران بحر بی پایان بباد فنا دادند در حالتی که ابتداء صدای وحشت افزا تزلزل فزای فروگرفتن سیلاب بهیئت مجموعی دران شب تار در لشکر بر خاست و غلغلهٔ عظیم هوش ربا دران عرصهٔ پر وسعت پیچید پادشاه عالم ستان که در جای ضرور تشریف داشتند بگمان آنکه هنگامهٔ رستخیز از ناگهان ریختن غنیم بر اردو برپا شده همینکه برخاستند در عالم اضطراب پای خدیو زمان بلغزید و چنان ضرب صعب بپای مبارک رسید که علاج پذیر نگردید و بگهنه لنگی که میراث صاحبقران است منجر گردید و کار بجائی کشید که سیلاب تا دولتخانهٔ پادشاه رسید و سواری خاص و برای خدمهٔ محل طلبداشتند بعده که صبح دمید آب رویکمی آورد و بسیاری از مردم عمدهٔ نامی اسباب وسرانجام بباد داده سر و پا برهنه هر طرف میدویدند - آنچه ضرر مالی و کساله و تصدیع بخلق الله رسید از احاطهٔ بیان بیرون است *

الحال فقرهٔ چند از عزم تسخیر قلعهٔ پرناله که علت غائی این سفر سرا پا خطر عمده قصد مفتوح ساختن همین قلعهٔ آسمان توأم بود که بعد از درآمدن بتسخیر از سعی پادشاه

زادهٔ محمد اعظم شاه و مدت در تصرف پادشاهی ماندن در سال سی و پنج جلوس باز غنیم لیئم بر آن قلعهٔ دست یافته بتصرف خود آورده بود وسط ماه رجب المرجب سنهٔ مذکور اردوي گیهان خدیو بآن طرف باهتزاز درآمد اوائل شعبان المعظم نواحی مرتضی‌آباد رسیده شرف نزول فرمودند - مخلص خان که درین راه بیمار گشته بود بعد رسیدن بمنزل مرتضی‌آباد ازین تنگنا سرای فاني بدار القرار جاوداني شتافت - درین منزل فوج غنیم بانبوهي تمام آمده اطراف فوج شوخیي زیاد نمود بعده که بهرهٔ مند و دیگر امرا بمقابل برآمده به تنبیه مفسدان پرداختند مقهوران رو بفرار آوردند - چون از همه صوبجات دور و نزدیک فوج تازه مع مصالح قلعه گیري بسزاولي گرز برداران طلبداشته بودند تا اواخر ماه رمضان المبارک دران ضلع بسر بردند بعد عید فطر کوچ فرموده دهم شوال المکرم نزدیک قلعه پورنگڈه که بقلعهٔ پرناله چسپیده بود کنار ندیا رو بروی قلعه شرف نزول فرمودند - درین مدت سفر دکن تا مقدور هر جا که معموره و آبادي که اسم مصر بران اطلاق توان کرد می شنیدند برای نماز عیدین و جمعه متوجه می شدند بعده که مهم تسخیر قلعجات بمیان آمد و عارضهٔ صدمه که بپای حضرت خلد مکان رسید علاوهٔ تصدیعات آن سفر گردید باراده و قصد آنکه هرگاه که از جهاد و مهم دکن فارغ شوند و متوجه دارالخلافت گردند حکم نماز قصر فرموده ادای نماز جمعه و صلوهٔ عیدین بررسیدن مکان مقصود موقوف داشتند - خان فیروز جنگ را برای تنبیه و قتیل و اسیر نمودن اشقیای اطراف رخصت فرمودند ٭

ذکر سوانح سال چهل و چهار از جلوس مطابق
سنه هزار و صد و یازده هجری

شاه زاده بیدار بخت و دیگر امرای نامدار برای احاطه نمودن
هر دو قلعه که هفت کروه دورهٔ آن از روی جریب بعرض رسیده
مامور گردیدند بعده که حکم نگاه داشتن و روانه نمودن هزار
سوار بنام اکثر صوبه داران صادر گردید چنانچه بزبان خامه داده
بنام شجاعت خان صوبه دار احمد آباد که بی آنکه بملازمت بادشاه
رسد غائبانه در همان صوبهٔ مذکور بمنصب جزوی از جملهٔ متعینهٔ
احمد آباد بود بوسیلهٔ حسن تردد و شجاعت و امانت از جملهٔ کار
طلبان و دیانت پیشگان مشهور و ملقب بکار طلب خان گردید و
روز بروز نظر بر جوهر رشد بر مراتب او می افزودند تا آنکه در
اندک مدت پنج هزاری پنجهزار سوار و صوبهٔ احمد آباد و جودپور
نموده مخاطب بشجاعت خان گردانده مورد عنایات دیگر ساخته بودند
نیز حکم روانه نمودن هزار سوار همراه نظر علی خان که متبنای او
می شد و بپسر مزارع شهرت داشت شرف صدور یافته بود شجاعت
خان نظر بر آنکه مردم احمد آباد برفتن مهم دور دست تن نمی دادند
و غرور قدم خدمت و ترددات که ازو بظهور آمده بود خلاف صوبه داران
دیگر که کم و بیش موافق حکم بعمل آوردند درسرانجام وتقدیم خدمت
ماموره نپرداخته عرضه داشت متضمن بر عذر آنکه مردم احمد آباد
برای مهم و سفر دور معذورند مع دولک روپیه در کفارهٔ این
کم خدمتی روانهٔ حضور نمود از اتفاقات همان روز که عرضه داشت
شجاعت خان از نظر گذشت عرضه داشت محمد مراد خان که از

خانه‌زادان کم منصب و تربیت یافتهای حضور و مزاج دریافتهٔ پادشاه
بود و بخدمت فوجداری سرکار گودره و غیره تعلقهٔ صوبهٔ احمدآباد
سرفرازی داشت و میان شجاعت خان و او سوی مزاج بمیان آمده
بود بدین مضمون رسید که درین ایام پادشاه عدومال اسلام بقصد جهاد
کمر بتسخیر قلعجات تعلقهٔ کفار بسته این خانه زاد را زیر سایه بآرام
نشستن و آب سرد خوردن گوار نمودن دشوار گردیده و بی حکم بحضور
نمی تواند رسید اگر مامور گردد یکی از خانه زادان را در تعلقهٔ
فوجداری نائب گذاشته خودرا با جمعی که تواند بحضور رسانده
سعادت شرف ملازمت ضمیمهٔ ثواب جهاد حاصل نماید بعده که
مضمون هردو عرضه داشت بعرض رسید آتش غضب سلطانی
درحق شجاعت خان شعله ور گردید حکم شد که مراتب پسر
خواندهٔ شجاعت خان مع مراتب جمله فوجداران صوبهٔ احمد آباد و
متعینهٔ عمدهٔ آن صوبه بعرض رسانند و همه را بکمی منصب
مغضوب ساختند و حسب الحکم باعتراض تمام که خلاصهٔ مضمون
آن بکم و زیاد عبارت نوشته می شود بنام شجاعت خان صادر
فرمودند وای صدوای بر عقل و دانائی آن پیر عقل و هوش باخته
که در مقابل چنان حق نمک و عنایات بی پایان بی آنکه سعادت
ملازمت دریافته باشد از ادنی پایه بمراتب اعلی رسانده باشیم و
همیشه در صوبه داری بمراد خاطر بسربرده باشد در چنین وقتی
که ما بدولت بر جهاد و قلع ریشهٔ کفار بدنهاد کمر همت بسته
باشیم و بر هر مسلمان که بهرهٔ از ایمان داشته باشد اعانت پادشاه
اسلام خاصه در جهاد واجب و لازم برای طلب هزار سوار بخرچ زر

سرکار حکم صادر فرموده باشیم بعذرهای لایعنی ولایت و لعل گذراندن و در فرستادن پسر مزارعی که متبنای خود نموده اغماض بکار بردن و از غضب سلطانی ملاحظه ننمودن سوای بی سعادتی چه حمل میتوان نمود - آن قلیلی که برای دفعیهٔ عدم اطاعت بطریق پیشکش فرستاده بود بآن می نماید که ذرهٔ را مقابل آفتاب دارند یا قطرهٔ را در دریا اندازند دولت خداداد سلطنت هندوستان دریای بست بیپایان که در هر سال و ماه کرور ها بانعام و دیگر اخراجات در می آید آنها که تربیت یافته و خانه زاد مزاج دان این درگاه آسمان جاه اند و جبین عقیدت آئین برین آستان سوده اند و آرزوی احرام این بارگاه را جزو عبادت خود می دانند خود التماس رغبت رسیدن حضور لامع النور می نمایند الحال هم باید که ازین عقیدهٔ فاسد باز آمده زود و شتاب متبنای خود را با فوج شایسته روانهٔ درگاه معلی نماید و فرمودند که گرزبردار شدید رفته پسر خواندهٔ شجاعت خان را با متعینهٔ دیگر احمد آباد بحضور بیارد - و بنام محمد مراد خان علی الرغم صوبه دار فرمان ازروی کمال عنایات و خانه زاد پروری بدین مضمون مصحوب گرز بردار صادر شد که مضمون عرضه داشت او متضمن بارادهٔ احرام حضور بعرض رسید و مستحسن افتاد باید که هزار سوار خوش اسپه امیدوار عطای منصب و تعینات جاگیر درهمان صوبه ساخته بقرار شصت روپیه درماههٔ سراسری شش ماهه نقد پیشگی داده همراه بیارد بعد رسیدن فرمان که محمد مراد خان برخلاف مرضی شجاعت خان شروع بنگاهداشت سپاه نمود شجاعت خان اطلاع یافته بجماعه دارانی که

رجوع بمحمد مراد خان می آوردند پیغام تهدید آمیز منع
نوکری اختیار نمودن می نمود تا آنکه محمد مراد خان بسعی
بسیار قریب پانصد سوار نوکر نمود ازان جمله هدایت الله نام را
که سابق بخشي شاگرد پیشهٔ شجاعت خان بود امید وار ساخت
که بعد رسیدن حضور اورا سر مثل نموده قبل از همهٔ ملازمان دیگر
ملازمت نماید بعده که محمد مراد خان و نظر علي خان پسر
خواندهٔ شجاعت خان بسزاولی گرزبرداران در ایام شروع محاصرهٔ
پرناله بحضور رسیدند و بعرض رساند که هر دو بر سر چوکی رسیده اند
محمد مراد خان را ازراه فضل و خانه زاد پروري بدون آنکه تغیر
رخت بدن نماید بتاکید طلبیده وقت ملازمت مورد عنایات ساخته
مع متعینه و برادري اضافه مرحمت فرمودند و گرز برداری که همراه
محمد مراد خان آمده بود اورا نیز بعطای اضافه سرافرازی بخشیدند
بعده که نظر علي خان ملازمت نمود - داروغهٔ گرزبرداران برای اضافهٔ
گرز برداری که نظر علي خان را آورده بود عرض نمود فرمودند که
نظر علی خان را گرز بردار نیاورده همچشمي محمد مراد خان
آورده - آوردههای محمد مراد خان را حکم نمودند که محمد مراد
خان مثل آنها از نظر گذرانده بمنصبی که سرافرازي یابند تصدیق
آن بمهر خود بدهد و از روی همان تصدیق بعرض مکرر رسد و
بخشیان را دران دخل نباشد چنانچه هدایت الله را که سر مثل
نموده بود سه صدی صد و پنجاه سوار نمودند - درین ضمن بالتماس
روح الله خان بخشي کمی منصب نظر علی خان و دیگر متعینهٔ
صوبهٔ احمد آباد که بحضور رسیده بودند بحال فرموده حکم فرمودند

که جاگیر بابت کمی جماعه که بحال شده اند بآوردههای محمد مراد خان تنخواه داده باقی که بماند بآنها بحال نمایند و الا جاي دیگر عوض خواهند یافت - از شهرت این خبر بعد انقضاي چند روز عرضه داشت شجاعت خان بدین مضمون از نظر گذشت که محمد مراد خان جمعي را که بحضور آورده بمنصب سرافرازي یافته‌اند همه از قوم ارذال و بازاري احمد آباد و نوکران خانه‌زادان موروثي آن درگاهند که بحضور رسیده بمعاف فرمودن تقصیر و بحال گردیدن بکمي منصب سرافراز گردیده اند ازانکه حکم شد که جاگیر بابت کمی منصب آن جماعه بعد تنخواه آوردهای محمد مراد خان بآنها بحال گردد و الا جای دیگر تنخواه یابند این معني باعث کمال خفت و بي آبروئي بندههای قدیم پادشاهي است و همه وکلای فوجداران و متعینهٔ احمد آباد باشارهٔ شجاعت خان همین مضمون را بطریق استغاثه بعرض رسانیدند و همین خدمت محمد مراد خان باعتراض مبدل گردید و چون محمد مراد خان وقت گذرانیدن مثل که هدایت الله را سر مثل نموده معرفي او باین نموده بود که بخشي شاگرد پیشهٔ شجاعت خان بود بعد گذشتن عریضهٔ شجاعت خان محمد مراد خان را مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که شجاعت خان راست نوشته‌گواه صدق قول او این است که بوقت گذرانیدن مثل اول بخشي پاجیان پاجي مارا سر مثل‌کرده معرفي او نمودي مگر خانه زادان و امرازادههای امید وار بندگي ما در احمد آباد مطلق بهم نمي رسیدند و ازروی بیدماغي فرمودند که آوردهای محمد مراد خان را

که از ده‌ي تا پانصدي سرافرازی یافته بودند همه‌را سه بستی اعتبار نمایند بعده که محمد مراد خان عرض نمود که بسبب اغوای شجاعت خان که هیچ جماعه داری رجوع نمی‌نمود وعدهٔ سرمثل نمودن هدایت الله را با حقیقت چند نفر از امرازادها که همراه آورده بود بعرض رسانید از پایهٔ عتاب بر آمد و منصب آوردهاي او موافق تجویز محمد مراد خان بحال گردید ٠

الحال بذکر محاصرهٔ قلعهٔ پرناله مي پردازد بعده‌که تربیت خان و دیگر بهادران قلعه کشا جابجا خیمهای آسمان شکوه ایستاده نموده به پیش بردن مورچال و دواندن نقب ساعي گردیدند و توپهای صاعقه بار شعله افروز مقابل برج و باره نصب نمودند و ببالا بردن دمدمها محاذي قلعه پرداختند بعد از تردد چند گاه که از صدمات گولهای کوه ربا بغضي اطراف قلعه از هم پاشید - اگرچه از اهتمام تربیت خان و دیگر کارپردازان کوه‌کن و دستیاري سنگ تراشان چابک دست در دواندن نقب عجب کارخانه برروي کار آوردند و چند جریب زمین را بوسعت عرض قسمي خالي نموده مجوف ساختند که سه جوان مسلح پهلوي هم گپ زنان بفراغ تردد نمایند و مابین هرچند قدم نشیمن مربع وسیع که بیست و سی نفر درآنجا توانند نشست تیار نمودند و همه جا جمعي از بهادران جان نثار نشاندند که آسیبی از آتش باریدن بالای کوه بآنها نرسد و آنها بر قابوی وقت از زیر زمین که سوراخها گذاشته بودند تفنگ بر محصوران که بر برج و باره نمودار مي گشتند میزدند اما بحسب ظاهر نفعي برای تسخیر قلعه و بیدل ساختن محصوران نداد

تا آنکه موسم برسات رسید و از شدت بارش و طغیان سیلابهای کوه ربای اطراف تخلل تمام در تردد قلعه کشایان افتاد - در همان ایام فتح الله خان بهادر که طرف جاگیر مرخص شده رفته بود رسیده ترددات نمایان برروی کار آورد و بعد رساندن کوچهٔ سلامت تا پایکار باتفاق منعم خان که دوست و بیگانه آفرین گفتند یورشهای بهادرانه ازو بظهور آمد اما تربیت خان و دیگر هواخواهان او نمي خواستند که مقابل تردد میرآتش حسن خدمت فتح الله خان بظهور آید همچنان از محمد مراد خان غریب سعي و جانبازي بر روي کار آمد و از حسد و نفاق امراي مقرب تردد او پایمال گردید - خان‌جهان پسر حاجي محمد انور از وطن بحضور رسیده سعادت ملازمت حاصل نمود پادشاه عالم ستان از راه خانه زاد پروری فرمودند که مي خواستیم عنایات نمایان بحال حاجي محمد انور مبذول فرمائیم حیاتش وفا نکرد الحال بحال تو بعمل خواهد آمد ملقب بخان جهان کرده از راه نوازش و خانه زاد نوازي بمنصب مناسب و بخدمت پیشکاري حمید الدین خان بهادر داروغهٔ دیوان خاص ضمیمهٔ وقائع نگاری و امیني هفت‌چوکي فوج پادشاه زاده محمد کام بخش سرافراز فرمودند او بموجب حکم براي دریافت حقیقت تردد بهادران رزم جو و مبارزان شعله خو در مورچال رفته بود چون دران وقت آتشباري غلولهٔ توپ و تفنگ و بان و سنگ از بالاي قلعه بشدت تمام بود و خانه زادان جانفشان و بهادران عقیدت نشان درپیش بردن مورچال سعی و تردد رستمانه بظهور مي آوردند غریب زد و خورد و عجیب دار و گیر روي داد جماعهٔ

کثیر ازان گروه شقاوت پژوه بجهنم واصل و زخمي و اسیر گشتند و از شجاعان اسلام برخي درجهٔ شهادت یافتند و چندي گلگونهٔ زخم سرخروئی حاصل نمودند خان جهان دران رستخیز طرفه تردد رسانده و سعي بهادرانه نموده اکثر ملاعنهٔ نابکار را بدار البوار رساند بعد عرض مورد تحسین و آفرین گشته بعنایات ممتاز شد چون خان جهان منظور نظر و مورد مراحم و تربیت کردهٔ آن پادشاه قدر افزا و بر چهرهٔ او آثار رشد شجاعت و تهوري نمودار بود پادشاه روزبروز ببذل عنایات بر دیگر خانه زادان اورا امتیازی مي بخشیدند انشاءالله تعالی باقی احوال ترقیات او برمحل بزبان قلم ستوده بیان خواهد داد *

و مجمل از احوال محمد مراد خان بزبان قلم مي دهد چون مابین قلعهٔ پرناله و پون گده که پیوسته بهم بودند تیغه واقع شده بود و بالای آن آبادی ظاهر مي شد اما هرچند مي خواستند حقیقت آن پارچهٔ کوه واقعي ظاهر نمي گردید و بسبب باریدن گولهٔ تفنگ و سنگ متصل از هر دوطرف کوه هرکاره ها جرأت بالا رفتن نمي نمودند محمد مراد خان و خواجه محمد بخشي پادشاه زاده محمد کام بخش را که از شجاعان کارطلب بودند و درهمان زودی به بحال گشتن منصب و جاگیر سرافرازي یافته بود مامور فرموده بودند که مابین هردو قلعه زیر همان تیغهٔ کوه همراه آوردهاي خود و فوج پادشاهزاده تهانه قائم نمایند و نگذارند که غنیم از بالا فرود آمده شوخي تواند نمود و چند روز بران گذشت روزی قبل از طلوع آفتاب جمعي از مردم غنیم غافل از بالا فرود آمده یک طرف کنار لشکر رسیده پارهٔ مواشي که مي

چریده پیش انداخته خواستندکه بالا برند محمد جوان پسر محمد
مراد خان و سلطان حسن و سلطان حسین خواهر زادهای او خبر
یافته همچنان که نشسته بودند شمشیر و سپر در دست گرفته پیاده
با جمعي از همراه بتعاقب آنها پرداختند اشقیا تاب مقاومت
نیاورده دست از مواشي برداشته رو بفرار آوردند بهادران همچنان
پاشنه کوب میرفتند که محمد مراد خان نیز برین جرأت همرهان
خود اطلاع یافته خودرا بمدد پسر و خواهر زادها رساند و از
بالا تکرک گولهٔ تفنگ و سنگ متصل باریدن گرفت و محمد
مراد خان باهم قدمان کوه نبرد دست از تعاقب برنمي داشت
و بمحمد مقیم نام خانساماں محمد مراد خان با یکي از
خواجه سرا و دو سه نفر دیگر زخم گولي تفنگ و سنگ رسید و
خواجه سرا با چهار نفر دیگر درجهٔ شهادت یافت باز رستمانه
سینهها را سپر ساخته بر فراز کوه بر آمدند و نشانها بالای تیغه
برده نصب نمودند و خود در پناه جوف کوه بفکر
مورچال بستن پرداختند چون دران حال نشانهای محمد مراد
خان بنظر مردم لشکر در آمده چنان شور و غوغای آفرین
آفرین در لشکر پیچید که صدای آن بگوش حضرت خلد مکان که
در تسبیح خانه بودند رسید و استفسار سبب آن فرمودند
درین ضمن نظر خواجه سرایان که در خدمت حاضر بودند بران
نشانها افتاد چون اکثر مقربان حضور با تربیت خان که باعث
ترغیب این مهم گشته بود و کاری ازو نمي کشود عداوت بهم
رسانده بودند بي اختیار باظهار هوا خواهي پادشاه زبان بدشنام و

و کلمات لغو نسبت بمیر آتش و توصیف محمد مراد خان کشاده شروع به تسلیمات علامت نشان تسخیر قلعه نمودند و حکم فرمودند که قنات از روبرو برداشتند و خود حضرت نشانهای آثار فتح مشاهده نمودند در همان حالت پیغام التماس درخواست مدد و طلب مصالح مورچال از طرف محمد مراد خان بعرض رسید و همان لحظه شقهٔ بخط مبارک بنام روح الله خان و حمید الدین خان در باب رسیدن آنها بطریق معاونت و رساندن تخته و دیگر مصالح مورچال بمحمد مراد خان و شقهٔ آفرین بنام محمد مراد خان صادر فرمودند - روح الله خان و حمید الدین خان بپای همان تیغهٔ کوه آمده پیغام بمحمد مراد خان دادند که شما چنین تیز جلوی بیجا نموده مارا برای اعانت خود طلبیده اید اما از ما استمدادی که توقع دارید بعمل آمدن متعذر اگر شما بذات خود و همرهان خود مورچال قائم می توانند نمود مبارکست و الا عذر عدم قائم گردیدن مورچال بحضور نوشته فرود آید ازین مقوله پیغام و آمد رفت سوال و جواب تا آخر روز بود و محمد مراد خان تن به ننگ فرود آمدن از بالا بی نیل مقصود که درین ضمن از بالای قلعه نیز پیغام طلب امان بشرط چند بمحمد مراد خان رسیده بود نمی داد تا آنکه اشارهٔ زود فرود آمدن محمد مراد خان از طرف تربیت خان بروح الله خان پیهم رسید و روح الله خان و حمید الدین خان بمحمد مراد خان مصحوب محرم خاص پیغام دادند که شما راضی اید که ما تعینات شما باشیم و تردد تربیت خان و همه عمدهای رکاب پایمال گردد آخر ناچار قرار برین یافت که روح الله خان بخدمت پادشاه

نوشت که اگرچه محمد مراد خان در عالم رسوخیت و خانه زادی شرط تهوری و جانفشانی بتقدیم رسانیده اما آن مکان قابل استقامت ورزیدن و مورچال قائم نمودن نیست و در ماندن شب ملاحظهٔ چشم زخم بد نامی است و محمد مراد خان بیحکم فرود آمدن در عالم کار طلبی بر خود هموار نمی تواند نمود بعد عرض خلل مکان ازروی بیدماغی و اعتراض شقه بخط خاص بنام محمد مراد خان صادر فرمودند که چنین جرأت بیجا که ندامت حاصل آن باشد چرا باید نمود زود فرود آید اگرچه دران وقت بعضی مقربان که اکثر عمدها بروح الله خان بخشی و میر آتش رجوع داشتند تردد بیجای محمد مراد خان خاطر نشان نموده مجرای حسن خدمت اورا باعتراض مبدل ساختند چنانچه عمده سبب امتداد کشیدن مهم دکن همین نفاق و عدم اتفاق امرا بود اما وقت شب درخلوت از خارج حقیقت واقعی خاطر نشان و دلنشین پادشاه گردید - و روز دیگر که محمد مراد خان بمجرا آمد بی آنکه بدستور هر روز مثل آوردهای خود ایستاده نمایدبجای خرد ایستاد پادشاه ازروی لطف فرمودند که چرا مثل نمی گذرانی در جواب عرض نمود که مردم بسبب بیدار خوابی و تردد بیجا که واقع شده نیاورده اند از راه قدردانی و خانه زاد نوازی به تسلی او پرداختند گفتند که بر ما تحقیق شده که از تو در جانفشانی و تهوران کوتاهی واقع نشد اما عمدهای کار طلب ما نخواستند که تردد بعرصهٔ ظهور آید و همان وقت حمید الدین خان را طلبیده درت بهم فرمودند چنانچه سعی و تردد و کاردست بسته که ازخان زمان شنام و

شیخ نظام در دستگیر ساختن سنبهای بد فرجام مع فرزندان و عیال بظهور پیوست و مقربان ما نگذاشتند که در مقابل آن خدمت قدردانی و عنایات بظهور آریم اگر ازین مقوله حسن تردد رستمانه بسعی یکی از خانه زادان ما رو میداد فرزندان او دودمان تیموریه را مرهون احسان می نمودند بهمین دستور سعی محمد مراد خان از برای خاطر تربیت خان نگذاشتند که بجائی رسد بتو که گمان کمال راستی داشتیم تو هم بزاخفش تربیت خان شده و به تربیت خان برای یورش بتاکید تمام پیغام نمودند او در جواب التماس نمود که مصالح قلعه گیری و یورش موجود است و بمحمد مراد خان که از وی سعی و تردد بهادرانه بظهور آمده بود حکم شود که باز روز یورش رفاقت نماید مطلب تربیت خان آن بود که بر پادشاه ظاهر گردد که آن روز تردد اتفاقی از و بظهور آمده بود چون همین نزاع هم‌چشمی و حسد با فتح الله خان که در تهوری اسم برآورده بود امرای دیگر می ورزیدند باز پادشاه در جواب فرمودند که محمد مراد خان و فتح الله خان در تردد خودها را معاف نخواهند داشت باید که شما بعار امتداد ایام محاصره راضی نباشید *

ذکر سوانح سال چهل و پنج از جلوس خلد مکان

مطابق سنه هزار و صد و دوازده هجری

بعده که ایام محاصره بدوماه کشید و بهادران بانام و ننگ مکرر بمدد زینهای آسمان پایه و کمندهای رساتر از طول امل شرط جانبازی بجا آوردند و مردم بسیار بمعرض تلف آمده بدرجهٔ شهادت رسیدند و کاری ساخته نشد و روز یورش داز نشانهای محمد

مراد خان بالای همان تیغه‌کوه رسید و از فتح الله خان شیر نبرد ترددِ بهادرانه بظهور آمد چون در السنه شهرت یافت که محصوران باظهار طمع در سپردن قلعه بمحمد مراد خان پیغام درمیان دارند و عرصه بر محصوران بسیار تنگ گردیده بود بسعي رسل و رسائل بهادران قلعه دار پرناله بوساطت پادشاه زادهٔ محمد کام بخش و تربیت خان خفیه مبلغ گرفته قول امان خواسته اواخر ذي الحجه سنه چهل و پنج کلید هردو قلعه فرستاده قلعها خالي نمودند و قلعهاي فلک شکوه بتصرف بندهای پادشاهي در آمد و قلعهٔ پرناله را مسمی به بني شاه درک نمودند و در فکر کوچ بودند درهمان ایام ابر و آثار باران بیموسم برروی آسمان ظاهر گردید و تند بادي که از علامت غضب الهي توان گفت پدید آمد و خیمهای خرد و کلان روي زمین و سایه بانهای سر بفلک کشیده بصورت کاغذ باد در روی هوا بپرواز در آمدند و شاه و گدا آفتاب نشین گردیدند خیمهٔ نبود که طناب او آن روز از باد تند گسیخته نگشته باشد و چادري روی بآسمان نیاورد که از حادثهٔ باد باز سالم بر زمین فرود آید عالمی از بیداد آن باد فریاد الامان بدرگاه رب العباد بر آورد و حجاب ستر پرده نشینان سراچهٔ عفت به پرده دری و بي حجابي نوعي مبدل گردید که اوباشان پي آزرم و حسن پرستان دور از حیا و شرم از خوشوقتي نظارهٔ مستورهاي بیحجاب در جامه نمي گنجیدند ٭

القصه اوائل محرم الحرام عنان توجه طرف کهاون که براي آرام سپاه علف زار بسیار و آرزاني غله زیاده از همه طرف بود و تسخیر قلعهٔ چندن مندن نیز دران نواح منظور نظر داشتند برافراشتند

فتح الله خان را باضافهٔ پانصدي ذات صد سوار و خطاب بهادری سرافرازي بخشیدند و فرمودند که براي تنبیه و قلع ریشه اشقیای اطراف قلعجات آن سمت رفته در استیصال آن جماعهٔ بدمآل کوشد و آن بهادرکار طلب شیرنبرد خودرا بآن طرف رساند بسیاري از کفار بد کردار را علف تیغ آبدار نمود و برکمرگاه هرچهار قلعهٔ که دران ضلع بودند تاخته دست بردهای بهادرانه برروي کار آورد و جمعي کثیر را طعمهٔ تیغ و تیر و سنان ساخته و اسیران و مواشی بسیاربدست آورده بمرتبهٔ علم شهرت بر افراشت که کفار قلعه مغلوب هراس گشته از آوازهٔ آمدآمد رایت ظفرآیت بی آنکه پای محاصره بمیان آید قلعهٔ پارس گده را خالي نموده راه فرار اختیار نمودند و اواخر محرم دو کروهي پانچه گانون باراده چهاونی مضرب خیام واقع شد قلعهٔ پارس گدة را مسمی بصادق گده ساختند - و بهره مند خان را برفاقت فتح الله خان براي تسخیر قلعهٔ چندن مندن مع فوج شایسته رخصت فرمودند و بهره مند خان آن طرف شتافته در اندك فرصتی زیاده از فتح الله خان نیز جنگ و تردد رستمانه بظهور آورد و بتفصیل آن نمی پردازد و قلعها بتصرف اولیاي دولت قاهره در آمد تا وسط جمادي الاول از تسخیر هر چهار قلعه فارغ گردیدند *

ذکر سوانح سفر پر تعب تسخیر قلعهٔ کهیلنا

شانزدهم جمادی الاخری سنه چهل و پنج جلوس از پانچه گانون بقصد تسخیر قلعهٔ کهیلنا رایت ظفرآیت بر افراشتند اگر خواهد تصدیعات و کساله که دران سفر سراپا خطر از ابتدا تا آخر بر لشکر

ظفر اثر گذشته خصوص از شدائد راه دشوار گذار پر از اشجار زهردار و جنگلهاي انبوه پرخار و بدي هوا آنچه خلق کشیده مفصل بزبان قلم دهد باعث ملال طبع مطالعه کنندگان نازک مزاج خواهد گردید مجمل مي نگارد که دو روزه راه در دوازده روز طی نموده بانبا گهات که از کتلهای قلب مشهور بود رسیده بلشکر حکم فرمودند که بمرور از گهات بگذرند - و شاه زاده بیدار بخت که براي تنبیه مفسدان طرف کوکاک مرخص شده بود بعد از فراغ تاخت و سوختن مکانهای اشقیاي آن ضلع درین منزل آمده ملازمت نمود - درین چند روز بسبب بارش بیهنگام چنان لاوگل شد که از خیمه بخیمهٔ دیگر تردد متعذر گردید تا بکوچ چه رسد - فتح الله خان را مامور نمودند که راه کتل را درست نماید وسط ماه رجب در دامن کوه کهیلنا که ازانجا قلعه سه و نیم کروه مسافت داشت و مکان مرغوب پر از اشجار و اقسام گل و فوا که آن ولایت بود شرف نزول فرمودند حکم نمودند که تا مکان گوله رس باهتمام فتح الله خان بیلدار و سنگ تراشان کوه کن نشیب و فراز و رخنهاي غار را از بریدن و انداختن درختهاي تنومند هموار نمایند و آن بهادر کار طلب که هم در دفع هجوم اشقیا که از اطراف گوشه و کنار جبال در پناه اشجار غافل مي تاختند مي کوشید و هم در خدمت ماموره مي پرداخت کار یکماه را در یکهفته چنان سرانجام داد که صد سوار برابر هم توانند گذشت - جمدة الملک اسد خان را مخاطب بامیر الامرا ساخته چهار هزار اشرفي و خنجر مرصع انعام فرمودند و حمید الدین خان بهادر و منعم خان و فتح الله خان بهادر و راجه

جي سنگه و ديگر بهادران رزم جوي کارزار ديده را مورد عنايات ساخته بعطاي پادشاهانه نواخته براي محاصرهٔ قلعه مرخص ساختند فتح الله خان و حميد الدين خان بطريق قراولان داخل دره شدند ازانکه مکاني را که فتح الله خان قابل دمدمه بستن و توپها بالا بردن ديده به تردد تمام تهانه درانجا قائم نموده آمده بود کافران تيره روزگار شورش آورده آن مکان را متصرف شده ديوار درانجا کشيده حد مورچال خود قرار دادند - چهار پنج هزار مرهته باستقبال لشکر پادشاهي سرراه دره گرفته در پناه اشجار سر بفلک کشيده و پارچهٔ سنگهاي کوه شکوه بزدن گولهٔ بندوق و لغزاندن سنگهاي فيل ربا شروع نمودند فتح الله خان بهادر باديگر بهادران شعله خوتردد نمايان نموده بدفع اعدا کوشيده سينها سپر ساخته بضرب شمشير آبدار بسياري را ازپا در آورده بدار البوار فرستاد و جمعي از مردم پادشاهي بکار آمدند آخر چنان کار برسر آن کفار بدکردار تنگ ساختند که راه فرار يافته خودرا از بالاي کريوها انداخته بجهنم واصل گرديدند و جمعي کثير را که دستگير ساختند سنگها در گردن شان بسته در غار هاي کوه سرنگون نمودند و دران روز که تمام روز شمشير بهادران از خون ريختن دمي نياسود از ذات خود فتح الله خان بهادري نمايان و تردد رستمانه بظهور آمد

* بيت *

بروز وغا آن يل زور مند * بچلک چاک شمشير و خم کمند
زدشمن بسي کشت و آورد بند * خدا دادش اين دست و نام بلند

بعد عرض اين فتح نمايان فتح الله خان را باضافهٔ دو صد سوار و عطاي علم و خنجر مرصع و حميد الدين خان را کنار و منعم خان

راکه اسپ سواری او بکار آمده بود اسپ مع ساز طلا سر بلندی بخشیدند و بالتماس فتح الله خان بهمه منصبداران برادری او موافق پایهٔ مراتب اضافه مرحمت نمودند - در ماه شعبان اطراف قلعه جا بجا از تردد و جانبازی بهادران قلعه گشا مورچال قائم گردیده و بدواندن کوچهٔ سلامت دران سنگ لاخ و بستن دمدمه پرداختند آنچه سعی و تردد از فتح الله خان در کندن نقب و کافر کشی دران محاصره بظهور آمده اگر مفصل بتحریر آرد باطناب سخن می کشد مجمل می نگارد که در کوچهٔ سلامت چنان کارنامه برروی کار بزور بازو و تدبیر خود و هنر پردازی سنگ تراشان فرهاد تیشه ساخت که نشیمنهای دلنشین و دریچهای روشن هوا دار زیر زمین نمودار نموده دار بسته بدستور تاک درانجا قرارداد که هرگاه بر مرهتهاتاخته سرو دست آنهارا بریده می آورد پوست سرآنهارا پرازکاه نموده بادستهای آن جماعه بجای خوشهٔ انگور می آویخت و چنان هیبت اسم آن بهادر دل در دل آن بدسگالان افتاده بود که جرأت تاخت بر مورچال او نمی نمودند و فتح الله خان گویان از خواب می جستند - پادشاه سوار شده آمده کوچهٔ سلامت و کارنامهٔ ساخته فتح الله خان را مشاهده نموده آفرین گفتند و قرار دادند که از جائی که تشریف داشتند بتفاوت سه و نیم کروه جریبی دولتخانه بود بفاصلهٔ نیم کروه از قلعه مضرب خیام ظفر انجام نمایند لیکن بعد کوچ در مسافت آن سه کروه زیاده از هفت خان راه مازندران که بررستم دستان گذشته و در داستان رستم درج است صعوبت و کسالة بر خلق گذشت واز غرهٔ رمضان که کوچ فرمودند بعده که چندین

هزار چارپاها و آدم از بالای کوهها بمغاك افتادند و زیر دست و پای همدیگر پایمال گشتند و دست و پا بباد فنا دادند و بتاراج مرهتها که ازان طرف ناگهان سر برآورده سر از تن و یراق و رخت از بدن می ربودند رفتند در ده روز بتفاوت نیم کروه پای قلعه نزدیک مورچال رسیدند و کارخانجات و مردم بسیار که با چنداول مانده بودند بعد چند روز بدشواری و صعوبت تمام با جان و مال نصف بتاراج داده رسیدند و خیمهای کهنه و نو بیشمار و اسباب زیاد که بمنزل رساندن از عدم بار بردار و دست اندازی غنیم اطراف متعذر گردید آتش زده نیم سوخته میان غارها انداختند که بکار کفار نیاید القصه انچه نقصان جانی و مالی و بی ابروئی بر خلق گذشت گذشت و آنچه کشیدند کشیدند تا ازان منزلهای پر خطر جان بسلامت برآورده بدام آفت گولهای کوه ربا و توپهای بالای قلعه رسیدند - شاهزاده بیدار بخت را مامور فرمودند که برگشته خود را نزدیك بنی شاه درک رساند و برای تنبیه اشقیا سرراه آن طرف که فی الحقیقت برای اعانت قلعه دار تازه منصوب شدهٔ پادشاهی بران قلعه پشت گرمی از دست اندازی کفار باشد رخصت نمودند و فرمودند که در آنجا استقامت ورزیده نگذارد که ازان طرف کمک مقهوران برای محصوران قلعهٔ کهیلنا تواند رسید همچنان محمد امین خان را که دران ایام صدر الصدور نموده بودند حکم فرمودند که با فوج متعلقه زیرگهات انجا که ازان طرف رسد غله برای کفار نرسد و بدرقه بنجاره رسد لشکر پادشاهی تواند گردید خود را رسانده جوهر تردده خود بر روی کار آورد محمد امین خان درگهات مذکور فرود آمده از

تاخت و تاراج و سوختن معمور های آن بدسگالان و کشتن و اسیر نمودن آن گروه ضال و بدست آوردن مواشي کوتاهي ننمود و دران ضلع اثر از آبادي و نام و نشان مرهتهٔ بد فرجام نگذاشت و تربیت خان نیز بدین خدمت مامور گردیده باتفاق محمدامین خان تردد های نمایان بمروی کار آورده شریک کافر کشي گردید *

کلمهٔ چند از تردد نصرت الله خان بهادر کوه نبرد بزبان خامه میدهد - بعده که کوچهٔ سلامت سر بغار های پاي آن کوه آسمان شکوه که انتها و پایان آن پیدا نبود و پیشش بردن آن خیال محال مینمود بر آورد اگرچه ظاهر بینانان ناآزموده کار و همچشمان برهم کار خنده بر تردد آن بهادر کوه پیکار می نمودند و از بالاي قلعه متصل ولاینقطع اقسام آتش بلا می بارید اما نصرت الله خان چنان سعي و تردد در گرد آوري مصالح و استادان چابکدست مي نمود و زر بجاي خرمهره مي پاشید و شب و روز خود تقید ورزیده تیشه و کلند و اره بدست خود گرفته شریک هنرمندان آن فن میگردید که اگر فرهاد کوه کن میدید انصاف میداد و آفرین میگفت تا آنکه نقب نزدیک دروازه رساند درین ضمن آن قدر آدم دران تردد بکار آمدند که از احاطهٔ شمار بیرون بودند همچنان در بالا بردن دمدمه و کجاوها و سبدهای بیشمار پر از خاک و خس و خاشاک و کلهاي آدم و دست و پاي چار پا موجود نموده محاذي قلعه کوهي اسمان پایهٔ دیگر نمودار ساخته باعث تزلزل دل محصوران گردید - از زبان راویان ثقه مسموع گشته روزیکه آن بهادر شیر دل همراه مزدوران به بستن و بالا بردن کجاوها و دیگر مصالح دمدمه مشغول بود که یکبار پارچهٔ

سنگ فیل ربای صد منی باکه یک لخت کوهی از بالا غلطان آمده
بر تختهٔ عریضی که مصالح کجاوه و غیره بران گذشته بودند خورده
آن تخته را چنان خورد نمود که از هم پاشید و در حالتی که نصرالله
خان دست بکجاوه زده شریک کردد مزدوران بود پارچهٔ ازان تخته بر سر
او خورد و از همان ضرب که بساق پایش نیز رسید پایش بدر رفت
مع کجاوه غلطان گشته در غاری که پایان آن پیدا نبود پائین افتاد
چنانچه غریب فریاد و هنگامهٔ شور دران مرحلها و لشکر بلند
گردید و اکثر مایوس از حیات او گشته خبر بپادشاه رسانیدند اما چون
حیات چندگاه او باقی بود بحکم حافظ حقیقی کجاوه در درخت
سال خوردهٔ کلان پر از شاخ بند گردید و آن بهادر دلیر دل که دست
از کجاوه بر نداشته قوی گرفته بود آویزان ماند و مردم بمدد او
رسیده ازان بلیهٔ ناگهانی او را بر آوردند اگرچه بر سر و کمر و همه
اعضای او آنقدر ضرب سنگ و صدمات دیگر رسیده بود که مدت
بیهوش ماند بعد ازان که بحال آمد بعلاج پرداختند مومیائی
خاصه پادشاه عنایت نمودند یک ماه صاحب بستر بود و باعث
شماتت ایرانیان و تورانیان حسد پیشهٔ همچشم گردید بعده
که شفا یافته بمجرا آمد بعنایت سرپیچ مرصع و تحسین و آفرین
باد اورا مفتخر ساخته فرمودند که باعث آبروی نام توران گردیدی -
گویند بمرتبهٔ در سلوک سخت و بی محابا وقت عرض و کلمه و
کلام با پادشاه و دیگر امرای مقرب واقع شده بود که با آن همه
جلادت و حسن کردد و کار طلبی او و لطف و مهربانی حضرت
خلد مکان که در بارهٔ او داشتند از ملاحظهٔ داعیه و تهوری او نظر بر

عاقبت بینی بر مراتب و پایهٔ منصب او بسیار بتامل می افزودند - نقل نمایند که روزی برای مقدمهٔ که خلاف مرضی پادشاه ازو بظهور آمده بود * مصحوب یکی از خواجه سرایان حضور پیغام سرزنش نصیحت آمیز باو فرستادند ازانکه مرحلهٔ عمر او از هشتاد تجاوز کرده بود و با خلد مکان نسبت همسال بودن داشت درجواب بخواجه سرا گفت عرض نمائید که هر انسان کامل العقل که سال عمر او بخانهٔ هشتاد و نود رسید در عقل او خلل تمام راه می یابد و حواس خمسهٔ او بحال نمي ماند من خود سپاهی صد مرحله از عقل دور از روز ازل خلق شده ام بعده که خواجه سرا و دیگر مردم بر قبح معانی آن جواب ناصواب اورا بسرزنش خبردار ساختند بعذر خواهي معقول پیش آمد شبی جمعی کثیر از غنیم لیئم بر مورچال و مرحلهٔ فتح الله خان ریخته از دو سه طرف هجوم آورده شوخی زیاده نمودند جمعي از مغلان و عملهٔ کارخانهٔ مرحله کشته و زخمي گردیدند همینکه فتح الله خان خود را مانند شیر غران بران تیره‌بختان رسانده چندی را بدست خود زیر تیغ آورد اشقیا رو بفرار گذاشتند ازان روز دوهزار پیادهٔ کومکي بابت سیدي یاقوت خان که با مصالح قلعه گیري رسیده بودند تعینات فتح الله خان فرمودند - شاهزاده بیدار بخت را از بنی شاه درک طلب حضور نمودند - تردد محمد امین خان از کافر کشي زیاده نمودن و رساندن رسد بعرض رسید باضافهٔ درصد سوار و عطاي خطاب بهادري و دهوپ و اسپ و فیل و فرمان آمدن معزز ساختند و اکثر همراهان او را نیز موافق

مرتب اضافه مرحمت نموده طلب حضور مع کومکیان فرمودند *

ذکر سوانح سال چهل و شش از جلوس خلدمکان مطابق سنه هزار و صد و سیزده هجری مشتملبر تسخیر قلعهٔ کهیلنا و صعوبت راه

اگرچه از فتح الله خان بهادر بهادر یهای رستمانه در پیش بردن نقب و بر انداختن برج و باره بظهور آمد و دمی از تردد و سعی نمی آسود اما از زیاده سری او مقربان کار طلب دیگر نمی خواستند که فتح بنام او بظهور آید و ترددات و یورشها که ازو بعمل آمد بتفصیل آن نمی پردازد فائده بفتح اسم او نداد - و اوائل ذی الحجه سنه چهل و شش راجه جیسنگه که عمر او بحد بلوغ نرسیده بود باتفاق مردم پادشاه زاده یورش نموده بحملهٔ پیاپی که از بالا گوله و سنگ و اقسام آتشباری چون تگرگ بلا بلا فاصله می ریخت و راجپوت بسیار و اکثر مردم شاه زاده بکار آمدند ریونی قلعه را متصرف شدند و مقربان حضور تسلیمات مقدمهٔ فتح و متزلزل گشتن محصوران بتقدیم رسانیدند و راجه که هزار و پانصدی هزار سوار بود باضافهٔ پانصدی پانصد سوار سرافرازی یافت و شاه زاده بعطای سرپیچ مرصع سربلند گردید - عبد الرحمن خان پسر اسلام خان که رخصت بیت الله گرفته رفته بود از سعادت زیارت فارغ شده آمده ملازمت نمود بخشي سیوم نمودند - اسد الله خان پسر میر سیف الله خان که اورا نیز از روي اعتراض بی منصب ساخته یومیه مقرر نموده روانهٔ کعبهٔ متبرکه ساخته بودند درین اوان از بیت الله مراجعت نموده آمده بمنصب پانصدي سرافرازي یافته بود و از و درآمد و شد پیغام

اندرون قلعه که پرسرام قلعه‌دار در سپردن قلعه در خواستهای بیجا
می نمود حسن خدمت مشاهده نمودند بعطای اضافه و
خطاب پدر و خدمت مدر بخری کل آبرو رفتهٔ اورا بحال آوردند -
بشاه زاده حکم شد که توپ شیر دهان و کڑک بجلی و دیگر
توپهای خرد و کلان هرچه توانند اندرون ریونی برده تردد بر
انداختن دیوار قلعه نمایند و فتح الله خان دست و پا میزد که
شهپر بر آورده بزور بازو و پرواز خود را اندرون قلعه اندازد و هر کدام
از امرای کار طلب سعی داشتند که کلید فتح قلعه بوسیلهٔ سعی
آنها بدست آید و هریک در قبول خرچ زر کلی از طرف خود
جرأت پیش قدمی نموده رسل و رسائل درمیان می‌آوردند - باوجود
شدت باران شب و روز و عدم مدد طالع فتح الله خان ترددی که
آن بهادر درخالی نمودن زمین و پیش بردن نقب تا دروازهٔ قلعه
بخرج مبلغهای کلی نموده بود همه باطل و ضائع گردید و بسبب
بدست آوردن ریونی پرسرام قلعه‌دار دست و پا باخته برهمنهای
چرب زبان را بوسیلهٔ شاه زاده بیدار بخت برای پیغام عفو تقصیرات
و قبول بعضی التماس درمیان انداخته بود از محال طلبی او
درجهٔ قبول نمی یافت حتی روح الله خان بخشی و فضائل
خان بیوتات میانجی شده مکرر اندرون قلعه رفتند فائده نداد و
پادشاه زاده تن بقبول زیاده طلبیهاے او نمی‌داد آخر کار بقول
مشهور شاهزاده و امرای صاحب تردد خفیه مبلغ بقلعه دار انعام
نموده قرار برین دادند که قلعه‌دار با جان و عیال و آبرو از قلعه
بر آمده ملازمت نماید بعد محاصرهٔ شش ماه و چند روز نوزدهم

محرام الحرام نشانهای شاه زاده و روح الله خان را بموجب حکم و درخواست پرسرام که دیگر از مردم پادشاهي آن روز همراه نشانها اندرون قلعه نیاید خود قلعه دار آمده نشان بدست خویش گرفته با ساز و صدای نقاره بالای قلعه برده شب امان خواسته‌ازخجالت باعیال و مالي که توانست در شب تار از قلعه بدر رفت باوجود که جمع کثیر از غنیم لیئم در آن قلعه مانده بودند بحکم پادشاه رحیم کسي مزاحم جان و آبروی آنها نگردید و از قلعه برآمده راه ویرانهای خود گرفتند و صدای شادیانهٔ فتح بلند آوازه گردید از جملهٔ تاریخهای صاحب طبعان که بعرض رسید (فتح شد قلعهٔ کهیلنا) پسند افتاد چون وقت تلاوت کلام‌الله که آیهٔ کریمهٔ الحمدلله الذي سخرلنا بزبان جاري بود خبر نشان بالا بردن قلعه معروض گردید قلعه را مسمی بسخرلنا ساختند اگرچه از زقوم خار دار و اقسام‌اشجار پر از خار و انواع‌مارهاي‌زهردار دران درهای‌دشوار گذار آنقدر دامنگیر خلق گردیده بود که رخت سالم بربدن احدی نماند اما بقول حافظ شیراز * مصرع *

عیب می جمله بگفتي هنرش نیز بگو

در دامن و اطراف آن کوه و گل زمین چندین قسم سبزه زمردین نام و اقسام گل خوشبو و رنگین که تا نظر کار میکرد تختهاي گل مهندی قسم اول هزاره و عباسي الوان در مدچشم جلوه گر بود و انواع اشجار ثمردار فواکه خصوص انبه و فوفل و نارجیل که از اندازهٔ شمار و قیاس زیاده توان گفت و الایچي و قهوه و عاقرقره و صندل سرخ و سفید و ملاگیر بمرتبهٔ دران جنگل وفور داشت‌که اگر

بار بردار میسر مي آمد مردم آفت رسیدهٔ لشکر ذخیرها بر مي داشتند - و از ارتفاع و استحکام برج و بارهٔ قلعهٔ آسمان رفعت چه نویسم

* بیت *

حصاری که مثلش ندیده است کس
همین حصن سخرلنا هست و بس

اما قلعه بد اندرون و بد عمارت واقع شده * بیت *

وز برون چون گور کافر پر حلل * و ز درون قهر خدای عز و جل

شاهزاده بیدار بخت را یك لك روپیه انعام نموده برای چهاوني و آرام لشکر طرف رای باغ رخصت فرمودند وحمیدالدین خان را دو صد سوار اضافه مرحمت نمودند وفتح الله خان راکه دران تردد بسیار امید پیش آمدن و ترقي داشت بعطای جیغهٔ مرصع و بر خطاب او عالمگیري افزوده خورسند ساختند - روح الله خان را بر دو هزاري پانصدي اضافه مرحمت فرمودند و منعم خان را که نه صدی دو صد سوار بود هزاری سه صد سوار نمودند - چون از ناموافقت طالع فتح الله خان نتیجهٔ تردد جانبازی او بظهور نیامد بموجب درخواست او تعینات کابل نمودند و منعم خان را دیوان لاهور فرمودند - ازانکه منعم خان در خدمت شاه عالم عقیدت خاص داشت شاه اختیارات محالات جاگیر خود که در صوبهٔ پنجاب و اطراف آن ضلع داشت بدو سپرده متصدی بالاستقلال ساخت چنانچه تردد نیکو خدمتي که از و نسبت بشاه بظهور آمد بر محل بذکر خواهد درآمد *

بر عقلای تیز هوش ظاهر باد که حلم و برد باری وخبرداري پادشاه

بدین مرتبه بود که چون پادشاه عالم ستان تحقیق میدانست که اکثر قلعجات امرای دور دست غائبانه و مقربان صاحب اختیار رکاب ظفر انتساب در محاصرهٔ چندگاه که تردد نمایان بظهور می آمد و محصوران نیز عاجز می آمدند آخر مبلغ بقلعه‌دار داده کلید قلعه بدست می آوردند و هرکارها خبر آن به‌تعیین مبلغ میرساندند اکثر چنان می شد که حضرت خلدمکان همان مبلغ را بلا کم و زیاده بصاحب اهتمام آن تسخیر انعام میفرمودند - اگر چه از بسیاری بارش شب و روز و طغیان آب نالها و سیلاب کوههای فیل ربا مرضي مبارک پادشاه نبود که تا انقضای ایام برشکال ازان سر زمین سراپا آفت کوچ فرمایند اما بسبب اضطراب و مصلحت بعضي امرای آرام طلب که ازگراني غله و اختلاف هوا و نالش مردم ناآزموده‌کار تنگ آمده بودند اواخر محرم الحرام بقصد سمت بیر گانون کوچ فرمودند - آنچه بر مردم لشکر از شدت بارش لاینقطع که هرکه دران سر زمین رسیده میداند که پنج ماه دمی و ساعتی فرصت چشم وا نمودن نمیداد و طغیان آب نالها و سیلاب کوههای سرشارولا و گل که تا زانو و سینهٔ آدم و اسپ فرو میرفت گذشته و در دکن قرنهابر السنهٔ خاص و عام ضرب المثل و از انتهای شدائد سفر زبان زد خواهد بود از بسیاری یکی بقید تحریر می آورد ازین قیاس باید نمود که هرگاه سه کروه زمین در ایام خشکی در ده روز بدان کساله و نقصان مالی و جانی قطع شده باشد خصوص وقت داخل شدن دره همه کس از ملاحظهٔ آفت جان قدم کشیده می آمدند و تلاش عقب آمدن داشتند

آنقدر چیقلش نبود و هنگام بر آمدن تمام مردم لشکر می خواستند
در پیش قدمی و زود ازان سر زمین نجات یافتن سبقت و رزند
اولا اسم بار بردار درمیان نبود و خانهٔ اکثر از صغیر و کبیر و غنی و
و فقیر از شدائد آن سفر سرا پا خطر که نمونهٔ سقر بلامبالغة توان
گفت بر خروس بار شده بود خانه بدوش گشته افتان و خیزان در
تمام روز پاو کروه طی کرده وقت شب بر پارچهٔ سنگی اگر میسر
می آمد والا درمیان لاو کل گذرانده باز روز دیگر بهمان کسالة قطع راه
پر از آب و گل می نمودند - از منصبدار و مردم آبرو طلب تاپاجی
و کاسبان بازار همین فرق بود که مردم عزیز عصای چوب در دست
گرفته اسباب ضروری بر سر و دوش مزدور و نفر گذاشته دشنام کنایه
آمیز از زبان برآورده مرحله پیما بودند و جمعی که ازان کم ظرف بودند
هرزه و فحش و کفر گویان میرفتند تا بر سر نالهٔ رسیدند که از طغیان
آب عبور فیل بتصدیع میسر می آمد تا بدیگر سواری و بار بردار
چه رسد - ازا که بار بردار برای کارخانجات پادشاهی و امرای نامی
سوای فیلان و فقیران میسر نیامده بود بعد نزدیک رسیدن بدان
ناله حکم فرمودند که چند فیل از فیلخانهٔ سرکار و امرای دیگر بر سر ناله
مقرر نمایند که مال و عیال مردم لشکر بگذرانند - هرچند عورات
و قبائل مردم لشکر نسبت بسفر های دیگر بسبب قدغن و تاکید
بسیار کم بودند اما باز چندین هزار برقع پوش ناموس مردم که
بر شتر و اسپ و گاو سوار بودند از تلف شدن چارپا یا سر و پا
برهنه اکثر با زیورهای گران بها تا زانو بآب و گل فرو رفته تضرع و
عجز کنان بفیلبانان تملق می نمودند و برای گذراندن بجای روپیه

اشرفي بلكه زيور ميدادند از بسكه بسيار هجوم مي آوردند هر كه اجل
او دامنگير مي گرديد بالاى فيل نارسيده سر بآب فرو برده غرق
بحر فنا ميگشت و بر سر ناله عجب حشر و نشر بر پا گرديد و نام
و نشان خوردني پيدا نبود و هر يكي را بجز غم عدم عبور
واپسنها اصلا جنس خوردني ميسر نمي آمد - جملة الملك
اميرالامرا با خيمهٔ بسيار مختصر بتصديع تمام از آب گذشته هرچند
خواستند كه جاى خشك خيمه زدن ميسر آيد بهم نرسيد چون
ناچار راوتي كه در لا و گل برپا نموده بودند و ميخها خوب قائم
نشده بود و باران شب بشدت شروع نمود دوبار راوتي بالاى سر
جملة الملك افتاد كه آخر تمام شب فراشان طنابهاى خيمه
را بدست گرفته ايستاده بودند و چيزى پختن و خوردن دست بهم
نداد بدين تصديع شب بروز آوردند - احوال باقي مردم برين قياس
بايد نمود - بسيارى از كارخانجات پادشاهي كه چند روز در لا وگل
افتاده بود حركت دادن آن بر فراشان دشوار گرديد تا بگذراندن از
آب چه رسد حكم شد كه حيات خان كه قلعه‌دار سخرلنا مقرر شده
رخصت حاصل نموده بود همراه خود ببرد - طرفه آنكه همان نالهٔ
آدم خوار فيل رباى مردم آزار كه دهان را بفروبردن آدم و چارپا
كشاده و دمى نمى آسود و بهيچ وجه سيري نداشت دو بار عبور
نمودن ضرور گرديد و جاندار بيشمار غرق بحر فنا گرديد و كار بجائي
رسيد كه فيلبانان در طلب حق السعي گذراندن از ناله بجز اشرفي
نام روپيه بر زبان آنها جاري نمي گرديد - هر كه بزور بازو و شناورى
و خرچ نمودن زر سرخ از آب گذشت جان بسلامت بدر برده حيات

دوباره یافتن از فضل الٰہی دانست - و مال و عیال اصحاب الفیل
تمام ازان آب عبور نمود و بسیاری از مردم با نام و نشان کنار ناله
ماندند تا بمردم بی بضاعت و نامراد چه رسد هرچند بینوایان
این زمزمه تهی دستی بگوش صاحب ثروتان میرساندند * بیت *

تا چند ز مفلسی خود ناله کنیم
زین ناله توان گذشت اگر پل باشد

خداوندان کرم و درم کر و کور گشته بدر بردن جان و مال خودرا غنیمت
میدانستند - آري بر عقلای تجربه کار ظاهر است جائی که بجای
قطرات رحمت حق ابر قهر الٰہي دریا دریا برای زحمت بندهای
عاصی در مکافات اعمال آنها فرو ریزد و باد طوفان غضب پادشاه حقیقي
بمعاونت او پردازد مخلوق را چه یارا که بدفع آن تواند کوشید - و
پیداست که اگر شامت افعال این طائفه که مدام مست بادهٔ
غفلت و خود کامي و غرق دریاي معصیتند شاه و گدا را دامن
کشان بدان سرزمین نمی برد و دران مکان هر یکي را بانواع بلا
مبتلا ساخته باز بدین کساله و تعب و رسوائي که جان و مال
و ناموس بسیار از آبرو طلبان از خدا غافل بباد فنا رفت ازانجا
بر نمی آورد باعث تنبیه و گوشمال بیخبران از مکافات روزگار
نمی گردید القصه دران چند روز بعد رفاه غله که فی روپیه (یک) آثار
بسعي و ابرام تمام برای صاحب ثروتان بهمرسیده چه نویسم که از
صدمهٔ باد زمهریر آسا که از بالا و پایین سوای آب و گل بنظر نمی
آمد چه گذشت باری غنیمت بود که بجلهای اسپان سقط شده و
رخت آدمهای مرده که برای دفع و دمرما بانواع تدبیر می سوختند

بفریاد جان باقی مردم سخت جان رسید و بکنار ناله و هر سر قدم آنقدر چارپای و مردم آماسیده افتاده بودند که از بوی و تعفن آن کار زندها نیز بجان میرسید * بیت *

بس گرسنه خفت کس ندانست که کیست

بس جان بلب آمد که برو کس نه گریست

القصه پادشاه جم جاه بعد بیست وچهار روز که لشکر و کارخانجات ازان آب و لا و گل که حکم دریای خون وریم داشت بکسالهٔ تمام عبور می نمودند اما از نالهٔ خونخوار گذشته آن قدر جانیافتند که زیاده از یک خیمه که همان برای عدالت و تسبیح خانه بکار آید ایستاده نمایند - ازانکه قریب بسه و نیم ماه آفتاب در پردهٔ حجاب ابر و ماهتاب درنقاب سحاب بوده دیدار عزیز نموده بود و از وفور رحمت الهي که منجر بزحمت و غضب گشته بود و خلق آرزوی پرتو آفتاب عالمتاب را خیال محال تصور می نمود بعد امتداد ایام خاور عالمگیر طارم چارم از زیر گوشهٔ چادر جهان نورد بر حسب خواهش مشتاقان جلوه گر گشت فریاد شادي و غلغلهٔ خوشوقتي آن چنان بلندآوازه گردیدکه حضرت خلدمکان عالمگیر از جا در آمده سبب آن استفسارفرمودند - و دریک ماه و هفده روز چهارده کروه راه از پای قلعهٔ سخرلنا طی نموده دوازدهم ربیع الاول نزدیک قلعهٔ بني شاهدرك رسیده مضرب خیام نمودند - اگرچه روز بروز ردای طیلسان از رخ خسرو جهان گرد و آفاق گیر بر افراشته میشد اما ابر دریا دل از قطره پاشي باز نمي آمد باری بازار بیع و شرای حرص و احتیاج گرمی تازه پذیرفت و سردي مرده دلان بخوشوقتی حیات

دوباره مبدل گردید و خلقي عظیم که عقب مانده بودند بسبب
آنکه رخت در بدن و گوشت و خون در رگ و پوست آنها پیدا نبود
و لنگ لنگان دریوزه کنان مي آمدند از ضرر آدم و جانور موذي
محفوظ مانده در مقام چهار پنج روز بلشکر رسیده ملحق گردیدند و به
بیرگانون رسیده برای آرام لشکر یک ماه و هشت روز مقام فرمودند
از انجا که کوچ واقع شد چون خبر شدت طغیان آب دریای کشنا و
بسیاری لا وگل کنار دریا که نه کروه مسافت ازانجا داشت بگوش
مردم اردوي هامون نورد دائم سفر رسید همه از سرنو دل باخته
مبارکباد مرگ تازهٔ زهره گداز بهم دیگر گفتند و آن نه کروه در شانزده
کوچ و مقام این قسم طی گردید که چندین هزار چارپای سواري
و باربردار که بهزار سعي و خون جگر ارزان و گران بدست آورده
بودند چنان در دلدل و کودالها فرو رفتند و افتادند که صاحبان
آنها دست امید ازانها برداشتند خصوص یک کروه بدریا مانده
حالتي بر خلق گذشت که آدم بیشمار مع سرانجام سفر آخرت
درمقابر تیار مغاکها فرو رفته تا روز معاد از رنج شدائد راه آسودند
قریب سی چهل فیل ناتوان آفت رسیده بآنجا رسیده چون خر
بگل فرو رفتند و بر نخاستند - هرکه دران روز جان بسلامت بمنزل
رسانید غنیمت دانست - جمعي که دل و حوصلهٔ آنها بجا بودند
بدین زمزمه تسلي دلباختگان مي دادند * * بیت *

گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید
هیچ راهی نیست کو رانیست پایان غم مخور

بعد رسیدن برسر دریا که دریا دریا خون بجای آب در نظر موج میزد

بسبب ناهمواري و نشيب و فراز معبر قلب و قلت معبر چند کشتي معدود درهم شکستهٔ کهنه که از مصالح کشتي طوفان حضرت نوح ساخته شده بود بدست آمد چه نويسم که چه هرج و کساله برسر مردم بهير و خلق دوباره آفت رسيده رسيد - و از لجاجت ملاحان و صدمات پواج و تعدي ظالمان بی مروت که در عبور همه مي خواستند بر همديگر سبقت نمايند و هر کشتي حکم يک تابوت و صد مرده بهم رسانده بود بندهاي خدا چه کشيدند ازانکه اکثر از جان سير آمده را ضرور شده بود که در شب تار از آب عبور نمايند بهم آوازی جوش و خروش دريا باين ترانه گويا بودند *

* بيت *

شب تاريک و بيم موج و گردابي چنين هائل
کجا دانند حال ما سبکساران ساحلها

بدين حال سراپا اختلال در هيژده روز عبور واقع شد - آنچه بوسيلهٔ شناوري و فرو رفتن کشتي و صدمهٔ امواج و سماجت پواج طعمهٔ آن بحر آدم خوار گشتند کرا دل و دماغ شمار آن جماعه بود بهرحال بهر صعوبتی که گذشت ببهادر گده رسيده يکماه و چند روز براي تخفيف باران و آرام سپاه مقام فرمودند و همه بگرد آوري سرانجام تازه پرداختند - هميکه نيم جان در تن مردم آمد حکم کوچ بقصد تسخير قلعهٔ کندانه فرمودند - اواخر رجب المرجب سنهٔ مذکور از بهادرگده طرف کندانه رايت ظفر پيکر برافراشته شد - و از ارادهٔ اين سفر چه کوه کوه غم و الم دردلهاي رنج کشيدهٔ دائم سفر سراپا خطر روي داد - سيزدهم شعبان المعظم پاي قلعهٔ

کنداته رسیدند و تربیت خان مع دیگر بهادران کار طلب جفا
کش در کشمکش پیش بردن مورچال و کندن نقب و بستن
دمدمهٔ آسمان پایه پرداختند و کفار از بالاي کوه چون بلاي ناگهاني
رسیده دست بردهاي نمایان مي نمودند و هر روز جمعي کشته و
و شهید مي گردیدند و بهادران تردد نمایان برروي کار مي آوردند *

ذکر سوانح سال چهل و هفت از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و چهارده هجري مشتمل بر تسخیر قلعهٔ کنداته

کوتاهي سخن در تردد سه و نیم ماه که مردم بسیار بکار
آمدند و صاحب مداران وکار فرمایان حضور تنگ آمده بمبلغي
قلعه را از قلعه‌دار خریدند - قلعه به تسخیر در آمد و مسمی
به بخشنده بخش گردانیدند - بعد این فتح کوچ فرموده یکماه ایام
برشکال در راه پونا و مقامات حوالي قصبهٔ مذکور که از جملهٔ
مکانهاي آباد کردهٔ سیواي جهنمي گفته مي شد و بامیر الامرا
شایسته خان همانجا حادثهٔ چشم زخم شب خون اندرون حویلي
چنانچه بگذارش آمده رسیده بود براي آرام لشکر گذراندند - و آن
مکان را بنابرآنکه شاه زادهٔ محمد محي الملت خلف الصدق
پادشاه زاده محمد کام بخش که از بطن راني منوهرپوري بود و
زیاده بر ده سال تمتع زندگاني عارض نیافته باجل طبعي مرحله پیماي
جنت الماوا گشت و دران مکان متصل مزار فائض الانوار شیخ
صلاح الدین مدفون گشت لهذا بمحي آباد موسوم گردانیدند - دران
سال باوجود وفور بارش بروقت و بیوقت بسبب آنکه بخریف

آفت آب زدگی رسید و بزراعت گندم و دیگر جنس ربیع شبنم
تیز که بزبان هندي کهرا خوانند و دهوار نیز نامند چنان چند روز
متصل بارید که زمین و آسمان ناپدید گردید که گندم بسرخی زد و در دو
سه صوبهٔ دکن بجای ده من یکمن غله بعمل نیامد و خرمن بسیار و
دیگر جنس غله از بسیاري بارش گنده بهار بوسیده و ضائع گردید
و سپاه که امید عشرت آرزاني و توقف چندگاه دران سرزمین داشتند
بعسرت گراني مبدل گردید - وسط رجب المرجب بارادهٔ تسخیر
قلعهٔ راجگده که ابتداء قلعهٔ قلب و ملجا و مکان آن کافربانی فساد
آن سرزمین و علت غائی تشریف آوردن بادشاه دران ضلع وکسالهٔ
آن سفر پرخطر براي خلق همان پارچهٔ کوه بود و تسخیر دو سه
قلعهٔ دیگر نواح آن نیز مرکوز خاطر داشتند رایت ظفر آیت بر
افراشتند چهار کروهی پونا کوهی بود سر بفلک کشیده که نام و نشان
جاده دران پیدا نبود سواي مرهته و کوه نوردان آن ضلع که از اسپ
پیاده شده بحسب ضرور انجا عبور می نمودند تردد شتر و گاو مع
بار متعذر بود تا بارابه چه رسد و مردم بسیار که مدتی رنج سفر
کشیده از اطفال و عیال دور و مهجو مانده بسبب مقام چند گاه بامید
آرام چند روزه قبائل خود ها را از دور و نزدیک طلبیده بودند و
بعضي همانجا تاهل اختیار نموده از صدمه کوچ و عبور کوهها فراغ
خاطر داشتند بعده که بپای آن کوه که پنداري در شان همان پارچهٔ
کوه گفته * بیت *

آن نه کوهی بود کورا بر زمین باشد نشان
آسماني بود گویا بر فراز آسمان

رسیدند باوجودیکه قبل ازان بیک ماه چند هزار سنگ تراش و بیلدار
بسزاوار مردم عمدهٔ آزموده کار راه درست نمودن تعین شده بودند
آن قدر کار نساختند که برای گذشتن ارابهای توپخانه و کارخانجات
دیگر برابر پل صراط راه جاده بهم رسد بعده که لشکر بپای کتل رسید
بهیر ناچار از هر طرف که توانستند سرداران کوه پر از سنگ و
اشجار گذاشتند و عورات و مستورات که بر بهل ورتهه و شتر و گاوسوار
بودند برقع پوشیده و چادر برسر کشیده پیاده گشته و گاوها را از رتهه
و بهل وا نموده ریسمانها بر ارابها بسته بعد بریدن اشجار سرراه
بهزار کساله و خون جگر از صبح تا شام مسافت تیم‌بان راه طی
می نمودند و بار از شترها و ارابها فرود آورده برسر آدم گذاشته
بالامی بردند بدین تصدیع و کساله که آدم و بار بردار بسیار بغارها
افتادند و طعمهٔ وحوش و سباع گشتند یک و نیم کروه مسافت
راه که بجریب پیموده شده بود در دو هفته ازان کوه دشوار گذار فرود
آمدند - و اوائل ماه شعبان المعظم نزدیک قلعه رسیده شرف نزول
فرمودند چه نویسم از رفعت و شکوه آن قلعه که فلک پر وسعت
از ملاحظهٔ صدمهٔ تیغهٔ قله اش شکم دریده و گاوزیر زمین ازگرانی
بار آن بفریاد آمده و از بسیاری مار و انواع سباع مردم آزار که در
دامن آن کوه و غارهای وحشت افزا بودند عالمی بفریاد آمد -
اگرچه از وسعت دوره که دوازده کروه جریبی به پیمایش آمده
بود محاصرهٔ واقعی متعذر گردید که رسد غله بمحصوران نتواند
رسید اما تربیت خان و حمید الدین خان و بخشیان عظام و دیگر
بهادران قلعه کشا بمحاصره و بستن مورچال و کندن کوچهٔ سلامت

مامور گردیدند و دلاوران تجربه کار بسرانجام قلعه گیری کمر همت بسته در اندک مدت توپها را بر کمر آن کوه آسمان رفعت و مورچالها تا پای حصار محصوران رساندند - چون دو کوه دیگر بقلعهٔ راجگده پیوسته بوده که سیوای جهنمی بران عمارتهای عالی ساخته مصالح جنگ نیز درانجا موجود نموده در استحکام برج و بارهٔ آن برای چندین روز ها میکوشیدند محصوران هرسه کوه درزدن گولهٔ توپ و تفنگ و انداختن سنگهای سنگین و در کمین بودن برای بردن غله بالای قلعه کمی ننمودند - بتحریر تفصیل تعداد ایام محاصره قلم را رنجه نداشته باختصار کلام می پردازد که در محاصرهٔ دوماه و چند روز بسعی بهادران کوه کن و ضرب توپهای قلعه شکن پانزدهم شوال المکرم نشانها بالای اول دروازهٔ قلعه مع پردلان قلعه کشا بر آمدند و جمعی از مقاهیر وقت فرار گرفتار پنجهٔ اجل گردیده طعمهٔ تیغ بهادران گشتند و بسیاری از هرطرف که راه یافتند جان بسلامت بدر بردند اما هاماجی نام که نگاهبان آن قلعه گفته میشد با دو سرمایهٔ فساد دیگر که در هر دو کوه بودند دو ازده روز دیگر دست و پای لاحاصل زده آخر بالتماس امان جان روح الله خان را میانجی ساخته بدین شرط مامون گردیدند که قلعه‌دار خود بر سر دروازهٔ آمده نشانها اندرون قلعه برده روز دیگر آن قلعه را خالی نماید - بعد داخل شدن نشانها که چادر ظلمت شب حائل نظرها گردید در پرده داری شب آنچه توانستند مال و عیال خود را از قلعه برآورده بدر بردند و سحر که نیر اعظم سر از دریچهٔ مشرق برآورد و فرار قلعه‌دار بعرض رسید شادیانهٔ فتح بلند آوازه گردید و بندهای پادشاهی

داخل قلعه شده باقی کفار را بطریق اخراجیان با سر و پا برهنه برآوردند (حمید الدین خان را بعطای نقاره که آرزوی دیرینهٔ او بود بلندی آوازه ساختند و تربیت خان را پانصدی دوصد سوار اضافه مرحمت نموده از اصل و اضافه سه هزار و پانصدی و هزار و نه صد سوار نمودند و روح الله خان را بعطای سرپیچ مرصع گران بها خورسند ساختند) و قلعه را مسمی به بذی شاه گده نمودند - چون در لشکر گرانی و کمیابی غله بمرتبهٔ شده بود که گندم و نخود و کاه روپیه را دو آثار و کاهگران تر ازین بهم می رسید و سیدی یاقوت خان فوجدار دندا راجپوری که بند و بست تمام کوکن نظام الملکی بدو تعلق داشت ازانجا بفاصلهٔ سی و پنج کروه بود بنام او حکم صادر شد که بقدر مقدور سرانجام رسد غله نموده مع مصالح قلعه گیری خود را بحضور رساند - اگرچه سیدی یاقوت خان که ذکر او مکرر بزبان قلم جاری گشته در همه باب سر از اطاعت و حکم پادشاهی نمی پیچید و در نسق و تادیبه کفار اطراف تعلقهٔ خود و اجرای راه بیت الله در دریا که خرچ سه لک روپیه از ما و فوجداری دریا یعنی جهازات و کشتیهای خرد و کلان نیز تعلق باو داشت بمرتبهٔ می کوشید که هرکه دران ضلع و مکان برفتنه رسیده میداند که در فدویت و جانفشانی و مغلوب و منکوب داشتن غنیم مرهتهٔ خشکی و دریا کاری که ازو بر می آمد کار دیگر بندهای پادشاهی نبود اما ازانکه سیدی خیریت خان رفیق او بود بعد تسخیر راهیری علی الرغم مدعی بموجب حکم چنانچه بذکر در آمده بلاتوقف خود را بحضور لامع النور برساند و بعد ملاحظهٔ وضع دبدبهٔ

دربار و مشاهدهٔ شان و تجمل سلطنت خود را باخت و در خویش حوصلهٔ بی آبروئی و خفت کشیدن مقابل زیست و قرب امرای نامدار حضور نیافت ناچار کار او بتمارض کشید تا آنکه بتدبیر و سعی سیدی یاقوت خان خود را از اردوی معلی به پناه جبال وطن و مسکن خود رساند درین ایام که باز سیدی یاقوت خان را طلب حضور فرمودند خود را قابل حصول سعادت شرف ملازمت ندانسته از خجالت و انفعال آنکه بچه روی روی خود بمقربان حضور نماید بعد کار سازی خرچ مبلغ خطیر که وکیل او نمود چند لک روپیه پیشکش با دو سه هزار پیاده مصالح قلعه‌گیری بحضور ارسال داشت و عرضه داشت نمود که درصورت برآمدن غلام ازین مکان سرانجام رسد غله و بحال ماندن بند و بست این ضلع متعذر بود عذر او شرف پذیرائی یافت - و درهمان ایام خبر فوت او بعرض رسید - گویند چون سیدی یاقوت خان فرزند نداشت سیدی عنبر نام را قائم مقام خود ساخته وصیت نموده که تا مقدور بهر تدبیری که پیش رود بقبول پیشکش و خرچ دربار جان و جامه گرو گذاشته دست از وطن بر نداشته نخواهی گذاشت که تعلقهٔ این سرزمین بنام دیگری مقرر شود چنانچه بسعی بسیار که ابتدا تجویز خدمت آنجا بنام دیگری از بندهای رکاب بمیان آمده بود صاحب مداران حضور بعرض رساندند که سوای حبشیان و تربیت یافتهای سیدی یاقوت خان بند و بست آن کوهستان و قلعه‌داری راهیری و اجرای راه کعبة الله در دریا بحال نخواهد ماند بادشاه نیز بغور و تقاضای مصلحت وا رسیده سیدی عنبر نام را که سابق

بمنصب جز سرافرازی داشت بعطای اضافهٔ نمایان و خطاب یاقوت خان مفتخر ساختند (چون شجاعت خان صوبه دار احمد آباد از روزی که بپای اعتراض پادشاه آمده بود باز باوجود بحال نمودن کمی منصب منصوبان او از راه غیرت دائم مریض و ملول خاطر می ماند درین ایام خبر واقعهٔ ناگزیر او بعرض رسید معهذا که فرزند صلبي سوای یک دختر نداشت بسیاري از اموال بورثهٔ او بخشیدند باقي بضبط سرکار در آوردند *)

اگرچه بعد واصل شدن رام راجا بدار البوار که ازو دو زن و دو فرزند خرد سال مانده بودند و مردم را تصور آن بود که الحال زن بیوه با طفلهای شیر خواره که مانده دست تعدی مرهته از ملک دکن کوتاه خواهد شد و استیصال آن مقابل افواج ظفر امواج عدو مال چندان کار نیست اما ازانکه گفته اند * مصرع *

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

و تا ارادهٔ خدا نباشد در مکافات شامت افعال بند های عاصي قلع ریشه ظلم و فساد بسعی و تدبیر مخلوق متعذر. تارا بائی نام زن کلان رام راجا پسر سه سالهٔ بطن خود را قائم مقام پدر قرار داده زمام اختیار کار و بار و تغیر و تبدیل نا سرداران و آبادي معمور های خود و سعي در خرابي ملک پادشاهي بدست خود گرفت و چنان بندوبست تعین افواج برای تاخت و تاراج شش صوبهٔ دکن تا سرحد سرونج و مند سور و صوبهٔ مالوا وجذب قلوب منصوبان خود پرداخت که درمقابل آن همه تردد و منصوبه ولشکر کشي و قلعه گیري عالمگیر پادشاه تا بقای سلطنت مادهٔ سرکشي کفار روز بروز زیاد گردید وهرچند

خلد مکان که بضرب شمشیر و خرج کلي خزانهٔ اندوختهٔ حضرت صاحب قران ثاني و شهید گشتن و کشته گردیدن چندین هزار آدم در ملک مغصوبهٔ آنها داخل گردیده قلعهای سر بفلک کشیده را بتصرف درآورده مرهته رابي خان و مان ساخت آنها زیاده شوخي نموده بافوجهای سنگین بملک قدیم پادشاهي درآمده بتاخت و تاراج پرداخته هرجا که رسیدند چون پادشاه با تمام فوج و امرای کارطلب که دران کوههای دوردست واقع شده بود مغصوبان تارا باثي بهر مکانیکه میرسیدند لنگر اقامت انداخته به بندوبست کمایش دار پرداخته با زن و فرزند و خیمه و فیل بخاطرجمعي سال و ماه بسر میبردند و شوخي زیاد ازحد سی نمودند و همه پرگنات میان هم تقسیم نموده بدستور حکام پادشاهي صوبه دار و کمایش دار و راهدار مقرر میکردند *

صیغهٔ صوبه‌دار آنها آنکه صاحب فوج باشد هر جا قافلهٔ سنگین بشنود با هفت هفت هزار سوار خود را رسانده تاخت نماید و همه جا کمایش دار برای وصول چوتهه تعین نماید و هرجا که کمایش دار از سختي زمیدار و فوجدار زر چوتهه وصول نتواند نمود صوبه دار بمدد او خود را رسانده بمحاصرهٔ و خرابي آن معموره پردازد - و راهدار آن بدراهان پیشهٔ او آنکه بیوپاري متفرقه که خواهد از آفت آنها سالم بگذرد في ارابه و گاو وجه مقرري که سه چهار برابر راهداري فوجداران ظالم پیشهٔ پادشاهي باشد گرفته شریک غالب جاگیردار و فوجدار گشته راه جاري نماید - دو هرصوبه یکدو گدهي ساخته ملجای خود قرار داده از اطراف تاخت مي‌آوردند و

مقدمان صاحب سرانجام بعضی دهات بصلاح و اتفاق صوبه‌داران کفار گڈهیها بنا نهاده بحمایت و اعانت مرهته با حکام پادشاهي در ادای محصول بدار و مدار مي ساختند و تا سرحد احمدآباد و پرگنات صوبهٔ مالوا تاخته بخاک برابر می نمودند اگرچه آنچه خرابیها که درصوبه‌جات دکن احمدآباد و اطراف اجین رسانیدند و قافلهای کلان تا نزدیک ده دوازده کروهی اردوي معلی بلکه تا گنج پادشاهي تاخت و تاراج نمودند برای ضبط احوال آن مکروهات قلم را رنجه داشتن رنج لاحاصل کشیدن است اما بذکر سوانح شوخي که دران ایام قلعه گیري که آخر هیچ فائده برای دفع فساد مرهته نداد مابین سرحد بندرسورت و احمدآباد کنار معبر بابا پیاري و آب نربدا ازان کفار رو داده می پردازد - بعد واقعهٔ شجاعت خان که صوبهٔ احمد آباد بنام پادشاه زاده محمد اعظم شاه مقرر فرمودند قبل ازانکه پادشاه زاده آنجا برسد یا نائب مستقل تعین نماید سند نیابت بنام خواجه عبد الحمید خان دیوان احمد آباد فرستاده بود درین ضمن فوج غنیم لیئم قریب پانزده شانزده هزار سوار طرف نواح بندر سورت آواره گشته بعد خرابي بسیار که به چند پرگنه رساندند بقصد عبور از آب نربدا که مابین سرحد احمد آباد و بندر سورت واقع شده روانه شدند نائب پادشاه زاده و فوجداران صوبهٔ احمدآباد باهم مصلحت و اتفاق نموده با فوج شایسته بسرداري محمد بیگ خان و نظر علی خان پسر خواندهٔ شجاعت خان و التفات خان فوجدار تهانیسر و کودره و دیگر فوجداران نامي احمد آباد که قریب ده دوازده سردار با سیزده چهارده هزار سوار و هفت هشت

هزار کولی جنگی آن سرزمین فراهم آمده بودند بقصد مقابله و
دفع شر آن گروه بدمآل از آب نربدا عبور نموده گذار آب خیمه زدند ۔
صبح آن فوج مرهته نیز بفاصلهٔ هفت هشت کروه رسیده فرود آمد
ازانجمله دو سه هزار سوار خوش اسپهٔ قزاق پیشه از یک طرف نمودار
گشتند فوج احمد آباد خبر یافته بمقابلهٔ آنها پرداختند بعد زد و
خوردی که بمیان آمد کفار فرار اختیار نمودند سرداران فوج
پادشاهی دو سه کروه تعاقب نموده چند مادیان و بهاله و چهتری
بدست آورده نقارهٔ فتح بلند آوازه ساخته برگشته آمدند و سپاه
بخوشدلی و خاطرجمعی آنکه فوج غنیم را هزیمت داده ایم کمرها وا
نمودند و زین از پشت اسپان فرود آوردند و بعضی بخواب رفتند و جمعی
بشغل پختن و خوردن پرداختند درین حالت هفت هشت
هزار سوار جنگی انتخابی کفار که در اطراف آب کنها و مغاک
کنار دریا پنهان شده جاسوسان برای خبر فرستاده قابو طلب بودند
غافل و ناگهان چون سیلاب بلا رسیده بر لشکر پادشاهی ریختند
و مردم نا آزموده کار احمد آباد که دست برد دکنیها ندیده
بودند عقل و هوش باخته فرصت اسپ زین نمودن و کمر بستن
نیافتند چون سردار مستقل میان آنها نبود و دکنیها اطراف را فرو
گرفتند تزلزل تمام در لشکر افتاد ازانکه از یک طرف دریا که
درانوقت از رسیدن موج دریای شور پایاب نایاب گردید و از
طرف دیگر فوج بلاموج برسر رسید آدم بسیار کشته و زخمی
گردیدند و جمعی کثیر خودرا بآب زده غرق بحر فنا گشتند و نظر
علی خان و خواجه عبد الحمید خان با دو سه سردار دیگر دست

و پاي لاحاصل زده دستگیر شدند و التفات خان که خودرا
ازیکه بهادران میگرفت بر اسپ چار جامه خود را باب زده
خواست جان بدر برد چون بسیار تشنه آب بود و غنیم تمام فوج
بادشاه بمیان آوردند دهنا جادو از زباني همه سرداران صاحب
اختیار بنائي قرار مصالح بران گذاشت که فرمان تسلی همه نوکران
عمدهٔ راني مشتمل برطلب حضور صادر گردد بعده که نزدیک اردوي
معلی برسند راجه را ساهو - در خدمت پادشاه زاده محمد کام بخش
داده چهار پنج کروهي لشکر بفرستند که سرداران مرهته ابتدا با راجه
ساهو ملاقات نمایند بعده باستصواب راجه ساهو پادشاه زاده را
ملازمت نموده بدستگیری پادشاه زاده بحضور آمده شرف اندوز
ملازمت پادشاه گردند چنانچه حکم تیار نمودن قریب هفتاد فرمان
بنام تا سرداران صادر شده بود آخر این مصلحت و قرار موافق
مرضی حضرت خلد مکان نیفتاده و از راه عاقبت بیني و روباه بازی
آن طائفهٔ بدسگال وسواس بخاطر رسید که اگر آن طائفهٔ بدعاقبت با
چهل و پنجاه هزار سوار فراهم آمده نزدیک اردو رسیده بدین تزویر
راجه ساهو را با پادشاه زاده همراه گرفته رو بجبال دشوارگذار گذارند

چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیماني

سلطان حسین را طلب حضور نموده وکیل راني را جواب دادند
و سلطان حسین را بعد مراجعت که مرهته بسیار فراهم آمده سرراه
گرفته بودند بآنها محاربهٔ عظیم اتفاق افتاد باوجود بسیاری هجوم
کفار از اقبال بادشاهی بدفع شر آن گروه پرداخته همه جا جنگ
کنان درین ایام که برای محاصرهٔ قلعهٔ تورنا خبر کوچ درمیان بود

بحضور رسید بعد عرض حکم فرمودند که ملازمت نا نموده پای قلعه رفته مورچال خود قائم نماید ٭

ذکر سوانح سال چهل و هشت از جلوس خلد مکان مطابق
سنه هزار و صد و پانزده هجری

بعد تسخیر قلعهٔ بنی شاه گڈه چند روز برای آرام لشکر ظفر اعتصام مقام نموده اواخر ماه شوال المکرم بقصد تسخیر قلعهٔ تورنا که چهار کروهی راجگڈه واقع است رایت ظفر آیت بر افراشتند - در دو کوچ و دو مقام بسبب عدم میسر آمدن بار بردار تمام لشکر خانه بدوش بودند و اکثر امرا اسباب خودرا برفیلان و مزدوران و فقیران بلغور خانه بمنزل میرسانیدند - بکوچ یک دوکروه بپای قلعهٔ تورنا رسیده حکم محاصره و پیش بردن مورچال فرمودند - چون برای ملازمت سلطان حسین مکرر بعرض رسید از روي اعتراض لطف آمیز که مخصوص بخانه زادان میباشد باز فرمودند که بی آنکه ملازمت نماید پای قلعهٔ تورنا رفته مورچال خود قائم کند و بعد ظهور حسن تردد ملازمت نماید - و تربیت خان و دیگر بهادران کوه نبرد و دلاوران قلعه گشا سرگرم خدمت مامور گردیدند خصوص محمد امین خان بهادر و امان الله خان نبیرهٔ اله وردی خان دران محاصرهٔ تردد شایسته بعرصهٔ ظهور آوردند - و در محاصرهٔ چند روز از زبانی هرکارها بعرض رسید که سلطان حسین از جائی که مورچال قائم کردهٔ بود باوجود قلت جمعیت و شب و روز باریدن تگرگ گوله و اقسام آتشبازي رو برو و ضائع شدن چند نفر بیست درع مورچال پیش بردهٔ و هشتاد نفر مع

غله که بقصد ذخیره بالا بردن طرف مورچال از آواره گشته بودند دستگیر گردانید از راه فضل حکم نمودند که غله را بمردم همراه خود تقسیم نماید وبحضور طلبیده ملازمت و تسلیم اضافهٔ دوصدی دو صدی فرمودند - و در ایام کم تردد زیادکه از بهادران کارطلب و مبارزان قلعه گیر عالمگیر پادشاه کشور ستان در محاصرهٔ و تسخیر این قلعهٔ آسمان رفعت بعرصهٔ ظهور آمده عنان کمیت خامهٔ تیز رفتاررا از تحریر تفصیل بیان آن کوتاه ساخته بطرف اختصار ما حاصل کلام فتح انجام معطوف می سازد - که خلاف قلعهای دیگر بی آنکه بقلعه‌دار پیغام و پیام وعده و وعید تهدید انگیز و رسل و رسائل التیام آمیز بمیان آید شب پانزدهم شهر ذي القعده که غرهٔ فروردی و روز نو روز عالم افروز تاریخ آغاز جشن و شروع سال هشتاد ونه از عمر شریف خسرو عالم ستان بود امان الله خان که درین محاصرهٔ عمده شریک تردد محاصره‌گفته میشد باتفاق جماعهٔماوله که در فن قلعه گیري شهرت تمام دارند کمر همت بسته بدستیاري زینهای آسمان پایه وکمندهای دراز تر از طول امل اول شب که هنوز روشني ماه پرتو افروز نگشته بود و از دود توپ اندازی طرفین و غبار تردد مردم بالا و پائین محصوران اصلا گمان چنین جرأت و جلادت باحاطهٔ حصار خاطر و وهم خود راه نمیدادند دو بهادر کوه نورد شیر نبرد با هم‌بهای جان ستان پیشقدم همقدمان گشته از راهي که قابو داشتند برفراز کوه برآمده باشارهٔ وعلامت مقرري که میان‌هم دارند دیگران را طلبیدند وقریب بیست و پنج نفر مسلح بچستي وچابکي با یک نفیر قواز خودرا بهم رساندند و از عقب آن جماعهٔ

سرباز امان الله خان مع عطاء اللهخان برادر و چند همدم جانباز دیگر که همقدم هر دو بهادر گشتند بمدد همدیگر پاشنه کوب رسیده ابتداء بنواختن نفیر و تاختن ناگاه برسر محصوران قلعه نشینان را بیدست و پا ساختند و حملهٔ بهادرانه آوردند - درین ضمن حمید الدین خان بهادر که در کمین فرصت بود خود را بمددزینه و ریسمان و دستگیری ماولیها رساند و باتفاق هم مقابل محصوران هوش و جان باخته که سراسیمه گشته دست و پای لاحاصل میزدند کارزار مردانه نموده اکثري را زیر تیغ درآوردند و بسیاری الامان الامان گویان راه فرار اختیار نمودند و جمعي در گوشه و کنار خزیدند واز بالا صداي نفیر اشارهٔ فتح واز پائین نقارهٔ شادیانه بنوازش درآمد - و بعضي که از هرطرف راه یافتند با سروپای برهنه جان بدر بردند و بسیاري محافظت جان و مال را غنیمت دانسته بعجز درآمده مامون گردیدند و قلعه بفتوح الغیب موسوم گردید - و آنچه بر السنهٔ خاص و عام شهرت دارد و مستعد خان که بتذکار سوانح تسخیر قلعجات دکن پرداخته نیز بزبان قلم داده که از جملهٔ قلعهای آن ضلع قلعهٔ که بی رسل و رسائل بضرب شمشیر و یورش جانبازي بتسخیر درآمده همین قلعهٔ فتوح الغیب است - امان الله خان که هزاري پانصد سوار بود باضافهٔ پانصدی دوصد سوار سرافرازي یافت و عطاء الله خان برادر او و دیگر همراهان فراخور حالت بعطای اضافه و دیگر عنایات سربلندي یافتند وحمید الدین خان بهادر را خلعت دوشالهٔ پوشاک خاص مع سرپیچ و فتح پیچ مرحمت فرمودند - چون ایام بارش

رسیده بقصد چهارنی حکم پیشخانه بردن طرف قلعهٔ چنبر که در تصرف مردم پادشاهی وملک نوآباد نواح گلشن آباد بودنمودند اواخر ماه ذي القعده برموضع کهنیر متصل دریای گنگ رسیده شرف نزول فرمودند - روح الله خان ثاني بآزار سنگ مثانه درین ایام ازین تنگنا سرای بی بقا بدارالبقا شتافت ٭

سابق بذکرپیدم نایک زمیندار کم اصل از قوم بیدر که در زبان هندي ترجمهٔ معنی بی ترس باشد و اصل آن ذات ته‌دیر که نجس ترین قوم دکنند و از مفسد پیشگان مقرري گفته میشد ودرایام شورش حیدر آباد برای کمک ابوالحسن فوج خود فرستاده بود و پادشاه خان‌زاده خان پسر روح الله خان را برای تسخیر قلعهٔ سکر و مکانهاي قلب و ملجای آن کافر تعین نموده بودند و او از صدمات افواج بحر امواج امان خواسته بحضور آمده در همان زودي بمقر اصلي شتافت - پرداخته - باز در ایامي که روح الله خان کلان در سنه سي و دو بتسخیر رایچور مامور گردید پریا نایک نام برادر زادهٔ پیم نایک را که هنگام نزول رایات ظفر آیات قبل از مهم بیجاپور در احمد نگر باردوي معلی تشریف داشتند پریا بعد رسیدن حضور بتقاضاي وقت که دبدبهٔ عالمگیري مشاهده نموده و بمنصب سرافرازي یافت مصالح کار مهم رایچور دانسته همراه خود گرفت بعد رسیدن رایچور آن محیل نابکار شریک ترود گشته حسن خدمت خویش باثبات رسانده بعد فتح رایچور ظاهر ساخت که اگر اجازت یابد واکنکیرا که مسکن آبا و اجداد آن بد اصل بود رفته سروسامان

درست کرده باز هرجا طلب فرمایند با فوج شایسته حاضر گردد
و بعد حصول رخصت آن کافر بد نژاد بواکنکیرا که دیهي بود
آباد از توابع سکر بر فراز کوه برقنداز بسیار که مراد از کالي
پیادهای سیاه رو باشند و در دور اندازی و حکم اندازی شهرت
دارند درانجا مسکن داشتند و بعد از برآمدن سکر از تصرف پیم
نایک آن سگ نابکار بحیله و روباه بازي مقر و جاي ماندن عیال
و فرزندان خود قرار داده بود رفته لنگر اقامت انداخت و باز ارادهٔ
باز گشت ننموده در استحکام بنای حصار که سوای احاطهٔ سابق
احداث نموده و گرد آوري مصالح جنگ و طغیان ورزیدن پرداخته
بمدد روزگار سفله نواز و زمانهٔ کمینه پرور قریب چهارده پانزده
هزار پیادهٔ آنجا که در قدر اندازي و جلادت شهرت تمام دارند
فراهم آورده آن پشتهٔ کوه را طلسم سد سکندر ساخت و باندک
فرصت چهار پنج هزار سوار بهمرسانده شروع بتاخت و تاراج
معمورهای مشهور نواح دور و نزدیک و زدن قافلها نمود و هرگاه
فوج بر او تعین مي شد بزور جمعیتي که باو فراهم گشته بودند
و استظهار پناه قلب و قوت خرچ زر رشوت که از حقیقت و طریقهٔ
ساخت وساز دربار واقف و دلیر شده آمده بود درفرستادن خریطهای
هون و جواهر و اقسام جنس رخنهٔ گفتگو را مسدود می ساخت
ودر عرضه داشت بعذرهای غدر آمیز خود را در جرگهٔ زمینداران
مال گذار مطیع و محسوب می نمود و هر ماه و سال در افزوني
عمارت و استحکام برج و باره و فراهم آوردن فوج و توپهای خرد وکلان
میکوشید تا آنکه آن مکان بقلعهٔ واکنکیرا مشهور گشت و با غنیم لیدم

مقرري دکن همداستان گردید و جگنا (22) پسر پیم نایک که وارث آن ملک بود بحضور رسیده بمنصب سرفرازی یافته سند زمینداري آن ولایت بطریق ارث حاصل کرده با فوج برسر او رفت دخل نیافت و بعد جنگ هزیمت خورد بعد که پادشاه زاده محمد اعظم شاه را براي تنبیه و گوشمال آن بدسگال تعین فرمودند و فوجهای اطراف تعلقهٔ او را تاخت نمودند قابوي وقت را کار فرموده ملازمت بادشاهزاده نموده باظهار عجز و ندامت و بلطائف الحیل پیش آمده بقبول پیشکش مبلغ هفت لک روپیه بنام بادشاه و دو لک روپیه نقد که بسرکار پادشاه زاده سوای مدارات متصدیان واصل و عائد ساخته از آفت پنجهٔ غضب سلطاني رهائي یافت همینکه محمد اعظم شاه بحضور مراجعت نمود همان طریقهٔ مذموم سابق را اختیار کرده زیاده از پیشتر آتش فساد برافروخت بعد ازانکه فیروز جنگ را با لشکر گران برای استیصال آن تبه کار بدکردار نامزد فرمودند وغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بدانجا رسیده عرصه بر او تنگ آورد همان روباه بازی سابق را بیشتر از پیشتر بکار برده بانواع پیغام افسانه و افسون و اظهار اطاعت بقبول نه لک روپیه پیشکش خود را از آفت جان و آبرو محفوظ داشت - و در فرصت ایام نزول رایات بقصد تسخیر قلعجات طرف پونا و چهاولي سمت جنیر که هفت و نیم ماه درانجا توقف واقع شد و درین ضمن دو سه قلعهٔ غیر مشهور دیگر آن ضلع بزور سعي بهادران

---

(22) ن - چکیا

کوه نیزن بتسخیر درآمد روز بروز خبر تمرد و فساد آن بدنهاد بعرض
می رسید لهذا بقصد جهاد و گوشمال آن بد خصال پیشخانه
طرف واکنکیرا بر آوردند *

ذکر سوانح سال چهل و نه از جلوس خلدمکان مطابق سنه هزار و صد و شانزده هجري

در آغاز سنه چهل و نه از جلوس رایت ظفر آیت طرف
واکنکیرا برافراشته قلیچ خان خلف ارشد فیروز جنگ را که
بصوبه‌داري بیجاپور مامور و از مدبران کار طلب بود و پرگنات نواح
و اکنکیرا تعلق بجاگیر او داشت و دست او بسبب مفسدي پریا
بدو نمیرسیدطلب حضور فرمودند و بخشي الملک ذوالفقار خان
بهادر نصرت جنگ که براي حراست خجسته بنیاد مامور بود بنام او
نیز حکم صادر شد که خودرا بواکنکیرا رساند بهمین دستور بنام اکثر
فوجداران عمدهٔ صاحب فوج احکام مع گرز برداران روانه نمودند
و اواخر شوال حوالي قلعهٔ مذکور شرف نزول واقع شد - در همان
زودي قلیچ خان خودرا مطابق حکم رساند و برفاقت تربیت خان
و محمد امین خان و دیگر بهادران رزم آزما و توپخانهٔ جهان آشوب
مامور بمحاصره و مورچال بستن و گرد آوري مصالح قلعه‌گیري
گشتند و خود عالمگیر غازي بتفاوت یك کروه مضرب خیام حکم
نموده بهادران کارطلب را سرگرم‌تردد جانفشاني وکافر کشي ساختند
وآن بدسگال باستحکام برج و باره و فراهم آوردن فوج متفرقهٔ
خویش پرداخته براي طلب کومک از نزد تارا بائي و دیگر
سرداران مرهته رسل و رسائل بمیان آورده باستظهار چند هزار

سوار که از همه قوم خصوص مسلمین حتی جمعي از بد نام کن سادات فراهم آورده بودند وجوش و خروش پیادهٔ سیاه روی بیشمار و توپخانهٔ آتشبار بشوخی تمام برآمده بمقابلهٔ غازیان ظفر انجام اقدام نمود و همراه گولهای توپ خرد و کلان چندین هزار بان شرر بار شب و روز باریدن گرفت و فرصت آن واحد نمی دادند محاربات عظیم بمیان می آمد و از هردو طرف جمع کثیر کشته و شهید و زخمي میگردیدند تا آنکه روزي وقت طلوع نیر اعظم محمد امین خان و تربیت خان و چین قلیچ خان بهادر و عزیز خان روهیله و اخلاص خان میانه که فرصت قابو جویان بطریق طلایه اطراف سیر مي نمودند بر پشتهٔ که بلال ټیکري شهرت داشت و پارهٔ سر کوب حصار ان معمورة بود جلو ریز رسیده جمعي از برقندازان را که نگاهبان آن مکان بودند بضرب شمشیر و تیر بجهنم فرستاده از پیش رو برداشته بقصد مورچال قائم نمودن تردد رستمانه بظهور آوردند - ودرین ضمن شورة بختان تیره درون از اندرون و بیرون حصار بر آمده از هرطرف چون سیل بلا از بالا و پائین رسیده هجوم آورده اطراف مردم پادشاهي فرو گرفتند و از انداختن چندین هزار سنگ و فلاخن و گولهای توپ و تفنگ غالب آمده فرصت پا قائم نمودن ندادند و باوجودیکه بعد رسیدن خبر پادشاه بادشاه زاده محمد کام بخش را مع امیر الامرا اسد خان و دیگر بندهاي رزمجو مامور بکمک نمودن فرمودند هرکدام خود را با فوج کم و زیاد که توانستند عجالة رساندند - و چین قلیچ خان بهادر و دیگر بهادران آنچه شرط تردد بهادری بود بظهور آوردند اما مانده بررري

کارنیامد و از بسکه تگرگ گولهٔ جانستان پیهم می بارید و مردم بسیار بدرجهٔ شهادت رسیدند و از ضرب گوله و صدمهٔ بان هر دو پای اسپ محمد امین خان و یک دست اسپ چین قلیچ خان ازکار رفت و هردو بهادر پیاده گشته شکر نرسیدن آسیب جان و محفوظ ماندن اعضا بزبان آوردند - چون بسبب حشر و نشر و چپقلش فیل و اسپ و آدم که بالای هم می افتادند اسپان کوتل هردو سردار نتوانستند رساند چند قدم پیاده تردد نموده خود را ازان صدمات موج بلا بقدر مقدور کنار کشیدند - این خبر که بحضرت خسرو آفاق ستان رسید دو اسپ کوتل خاصه برای هردو سردار فوج نامدار فرستادند - و چون اثر هول دل قلیچ خان داشت و مقرر است که در چنین اوقات بر مرض مذکور می افزاید شمامهٔ عنبر چهل توله وزن همراه امیر خان از روی عنایت مرحمت نموده پیغام آفرین و دلنوازی دادند و روز دویم و سویم آن حمید الدین خان بهادر مع جمعی از دلاوران جانباز بحملهٔ بهادرانه بر فراز پشتهٔ دیگر که محاذی بازار آباد کردهٔ آن کافر که بزبان هندی پینته گویند و پورهٔ آباد کردهٔ جماعه دهیران که اشجع لشکر و هم قوم آن بد اصل بودند خود را رسانده بتردد بهادرانه جمعی را کشته آن مکان را قائم نمود - چون درین حالت جمعی از مفسدان که بر پشتهٔ لال تیکری منتشر بودند برای مقابلهٔ حمید الدین خان خود را رساندند محمد امین خان که چون باز گرسنه جویای قابو بود خود را بران پشتهٔ لال تیکری رسانده استقامت ورزید - درهمین حال سلطان حسین عرف میرملنگ با جمعی از فوج محمد کام بخش خود را رسانده رفیق و شریک تردد گردیده

جا قائم نمود همچنان باقر خان پسر روح الله خان خود را بر پشتهٔ
دیگر رسانده جا را نگاهداشت و مقابل همه بهادران علی الاتصال
گوله و اقسام آتشبازی و سنگ دست و فلاخن میبارید و نزدیک
بود که کاری ساخته شود و تردد بهادران جانباز بجائی رسد و آثار
فتح وتسخیر قلعه بزبانها جاری گردیده بود درین ضمن خبر رسیدن
فوج سنگین مرهتهٔ بداندیش بکومک آن بد کیش انتشار یافت
- و روز دیگر آن دهنا جادو و هندو راو مع دو سه تا سردار نامی
دیگر که قبیله و فرزندان اکثر آنها دران حصار واکنکیرا بودند باهشت
نههزار سوار و پیادهٔ زیاده از شمار از دور نمودار شدند - ازانکه آمدن
دهنا جادو که از مدت کمتر بتاخت و تاراج ملک و مقابلهٔ فوج
پادشاهی می پرداخت درین اوان بقصد آنکه هم قبیله و مال
و عیال خود را ازان حصار که جای مامون تر از قلعهای مفتوح
گشتهٔ دیگر دانسته نگاهداشته بودند برآرند و هم منت و احسان
کمک بران کافر بگذارند خود را رسانده از یکطرف فوج سنگین آنها
مقابل افواج پادشاهی شوخی زیاده بغلبهٔ تمامنمودند - درین حال
که از بالا و اطراف نیز زیاده از سابق تگرگ و ژالهٔ بلا می رسید
سرداران پادشاهی را طرف خود کشیده مشغول زد و خورد ساختند
و از طرف دیگر دو سه هزار سوار یکه تاز رسیده قبائل خود را بر
مادیان باد رفتار سوار نموده بمدد رفاقت پیادهای قلعه که بر آمده
بودند از پناه آن حصار بدر بردند - بعده ناسرداران وانی بآن تیره روزگار
پیغام نصائح آمیز دادند که هرچند ما و تو برفاقت و اعانت همدیگر
مقابل افواج بحر امواج پادشاهی دست و پا زیغم محالست که جانبر

گردیم مصلحت در اطاعت ورزیدن و ملک موروثی خود بعجز و فرمان برداری نگاه داشتن است آن مغرور بد اصل و مخمور بادهٔ نخوت گفتهٔ آنهارا بگوش ننموده مبلغی نقد وجنس ماکولات ومشروبات بطریق ضیافت نزد آنها فرستاده و هرروز برای نامردان خرچ مقرری قرارداده تا انقضای ایام محاصره برساند و بسماجت تمام تکلیف رفاقت و معاونت بمیان آورد تا سرداران مرهته گرفتن زر مفت را غنیمت دانسته لنگر اقامت انداخته هر روز هر طرفی که شوخی آغازمی نمودند جمعی کشته و زخمی میگردیدند و روز بروز برفوج مرهته می افزود و بسیاری از بندهای پادشاهی نیز بکار می آمدند و بدرجهٔ شهادت میرسیدند و تزلزل تمام در لشکر افتاد آخر کار رای آن بدکردار بران قرار یافت که از راه روباه بازی و مکاری تمهید و منصوبهٔ تازه بخاطر آورده ابتداءً عبد الغنی نام کشمیری که بوسیلهٔ دست فروشی و داد و ستد مایهٔ تجارت بهمرسانده با همه قوم سودا و معامله نموده طرح اختلاط و گرمی آمد و رفت بهمرسانده و از فوج پادشاهی اندرون حصار آن تبه کار راه آمد و شد پیدا کرده بود همداستان شده بدست او پارچهٔ کاغذی مشتمل بر التماس مصالح باظهار عجز و ندامت فرستاد عبد الغنی آن التماس را نزد هدایت کیش واقعه نگار کل که سررشتهٔ تمام مقدمات ملکی و مالی قلمرو هندوستان نزد او می باشد آورده حاضر ساخت که در پای حصار برای تفرج و نماز خواندن رفته بودم محصوران غافل بر سرم رسیده مرا گرفته بردند و آن بیدار بد گهر بعد استفسار احوال لشکر ظفر اثر این پارچهٔ کاغذ بمن سپرده نزد شما که خیرخواه خلق

پادشاهید فرستاده هدایت کیش کاغذ مرسولهٔ آن بدکیش را بخدمت پادشاه برده بعرض رساند بعد تامل بسیار نظر بر تقاضای وقت و غلبهٔ کفار بد کردار بحکم فرمودند که مطالب خود را بوساطت پادشاه زاده محمد کام بخش و هدایت کیش بعرض رساند خلاصهٔ التماس آن مکار بد کردار آنکه سوم سنگر نام برادر آن بد نام از قلعه برآمده ملازمت نماید و بعطای خلعت و اسپ و جواهر و منصب سرافرازی یافته بطریق یرغمال درگلال بار باشد بعده از روی درخواست او محتشم خان پسر شیخ میر خوافی را که دران ایام بی منصب و معزول بود و کشمیری مذکور مبلغ ازو که سودای نقد و جنس مدام باو می نمود طلب داشته قلعه‌دار و اکثیرا بشرط آنکه تا خالی نمودن قلعه بوعدهٔ یک هفته قلعه دار با چند نفر معدود بنشان پادشاهی اندرون قلعه رفته به بندوبست پردازد نمایند - اختصار کلام آنکه بموجب التماس او سوم سنگر برادر آن بداصل از قلعه برآمده مع نذر و نثار ملازمت نمود و بعطای خلعت و اسپ و جواهر و منصب سر افرازی یافته آداب تسلیمات عنایات پادشاهی و عفو تقصیرات برادر بجا آورده بعجز و الحاح تمام وعده و مهلت یک هفته نمود که درین مابین محتشم خان اندرون حصار در آمد و شب برسمیات ضیافت و آمد و رفت پیغام آنکه فردا ساعت ملاقات برپا است که بعد ازان بدستگیری قلعه دار ملازمت نماید گذراند چنانچه بعد داخل شدن قلعه دار صدای شادیانه بلند آوازه گردید و روز دیگر ارکان دولت آداب تسلیمات تهنیت بتقدیم رساندند و هدایت کیش برین حسن تردد خدمت

بعطای خطاب هادی خان سرفرازي یافت و بعبد الغنی کشمیري در دلالي تقدیم این خدمت منصب سه صدي مرحمت فرمودند و مردم قلعه برای تسکین قلعه دار برآوردن اسباب ناکاره و عورات و پیر زالهای چند که عدم و وجود آنها مساوی بود شروع نمودند تا سه پهر خبر حاضر شدن پریا نزد قلعه دار گرم داشتند آخر روز بعذر حرارت و عارضهٔ تپ بشدت دفعیه نمودند روز سیوم آن پیغام بسرسام منجر گردیدن تپ و هذیان گفتن او آوردند روز دیگر آن شهرت دادند که پریا جنون بهمرسانده آخر شب از قلعه بدر رفت و هیچ تحقیق نیست که بقصد هلاک خود را از قلعه بزیر انداخت یا از اثر سودا خود را بلشکر مرهته رساند و مادر آن مکار شیون و گریه وزاري و بیقراری از راه مکر و عیاری بلند ساخته بپادشاه التماس و پیغام فرستاد که بعد خاطرجمعی از مفقود الاثر گردیدن پسر قلعه خالي مي نمایم امیدوارم که سوم سنکر پسر خرد مرا بجای برادر خلعت زمینداری مرحمت نموده نزد محتشم خان بفرستند که بعضی جا خزانه باطلاع او مدفون ست بقلعه‌دار نشان دهد و با باقي مال و عیال از قلعه برائم پادشاه غافل از مکر و منصوبهٔ آن مکار شوم سنکر را نیز بقلعه نزد مادر او مرخص ساختند و بعد رفتن آن سگ نابکار و عیار پرکار دنایهٔ ثاني بحیله و وعدهٔ امروز و فردا دفع الوقت نموده درآمد و رفت بر روی مردم پادشاهي بسته محتشم خان را بدستور محبوسان با چند نفر معدود در قلعه نشاند تا آنکه منصوبه وغدر و تزویر آن کافر بر پادشاه و هواخواهان دولت تحقیق گردید اما آن

بادشاه باوفا راز راه حوصله وبردباري وتقاضای وقت ومصلحت بزرگي بر روی خود نیاورده بدار و مدار موافق وا نموده با آنها سلوک مرعي داشتند - درین آوان چون خبر نزدیک رسیدن ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و داؤد خان و غیره چند سردار صاحب فوج رسیده بود حکم زود خود را رساندن بنام آنها صادر گردید و باوجود باز آغاز شوخي نمودن آن طائفهٔ ضال بدسگال پای قلعه استقامت ورزیده انتظار فوج تازه می کشیدند و این معنی نزد مردم کم حوصله ببدنامي تام منجر گردید و خیمه بخیمه دست افسوس برهم سائیده همین ذکر شماتت آمیز درمیان داشتند که زهي تقاضای روزگار سفله پرور دون نواز که چندین نجس ترین قوم مردار خوارچنان پادشاه سراپاتدبیر و فرهنگ را بدین مرتبه بفریبد - وشوخي مفسدان قلعه و اطراف که پادشاه حکم محصور گردیدن بهمرسانده بود روز بروز زیاده میگردید تا آنکه خبر رسیدن ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و داود خان پني صاحب مدار تسخیر چنجي و جمشید خان بیجا پوري و بهادر خان میر شمشیر آن ضلع و یوسف خان قلعه دار قمرنگر و کامیاب خان قلعه دار گلبرگه و راو دلپت بندیله و رام سنگه با جمعی دیگر فوجداران که با مصالح قلعه گیری از عقب می آمدند انتشار یافت و پادشاه بنصرت جنگ شقهٔ بخط مبارک مختصر بدین مضمون نوشت که - ای یاري ده بی کدار زود خود را برسان - بعده که بهادر بهادران با جمعي دیگر از پرچیا رسیده بر سواري ملازمت نموده بی آنکه آداب و عنایت طرفین بمیان آید نظر بر ینکه عرصه بر دیگر دلاوران تنگ بود

مفسدان زیاده از حد شوخي مي نمودند گرد راه تکان نداده از راه نا رسیده ابتداء طرفي که محمد امین خان و سلطان حسن مورچال بسته مي بودند در محاصره بودند و چند فاقه بر آنها گذشته بود تاخت آورد و دیگر پردلان کوه نورد شیر نبرد پیهم رسیده از هرطرف بران بدسرشتان نکوهیده خصال حمله آور گردیدند - درین ضمن هرکاره از اثر گردي که از عقب نمودار شد ظاهر ساخت که فوج مرهته بمدد محصوران رسید - نصرت جنگ مصلحت درطرح دادن یورش مقابله دانسته هم عنان طرف اثر گرد گردانید باز معلوم شد که غبار فوج طلایهٔ پادشاهي است درین فرصت کفار زور آوردند و رستخیز غریب و زد و خورد عجیب بمیان آمد و از چهار طرف افواج دریا موج بتلاطم درآمد و از هریک بندهاي کار طلب شرط جانفشاني بعرصهٔ ظهور رسید خصوص حمید الدین خان و قلیچ خان بهادر و داود خان و جمشید خان و راجپوتهای جلادت پیشه و دیگر بهادران رزم جو ترددات نمایان برروی کار آوردند و چهار پنج روز تمام روز معرکهٔ کارزار گرم بود تا آنکه جمشید خان باجمعي از راجپوتان روشناس بهمراه راو دلپت وچندی دیگر منجملهٔ خانزادان عقیدت نشان بکار آمدند - بعده بچین قلیچ خان و محمد امین خان و بعضي دیگر پردلان حکم شد که بطریق طلایه اطراف قلعه برآمده هرجا اثر از کفار که بقصد کمک آن تیره بختان آواره باشند نشان یابند به تنبیه رسانند و نگذارند که فوج مرهته و غیره بمدد محصوران تواند رسید درین اوان ذوالفقار خان چند باولي و چاه که مدار آب خوردن آدم و چار پای آن قوم

شوم بران بود بتصرف خود آورد و تنگی آب فوج ظفر موج بران شور بختان مبدل گردید و از فراهم آوردن کنگرا و چوبهای عمارت و اشجار روز بروز مورچال پیش می آوردند تا بپایهٔ دیوار قلعه رسید و سرداران دیگر نیز بضرب شمشیر و زور بازو سعی بهادرانه نموده مورچال خود زیر حصار رسانیدند - روزی که یورش کوه نجردان قرار یافت خدیو کشورستان خود بدولت سوار شده بقصد جهاد و آرزوی شهادت که وقت تردد محاصرهٔ همه قلعجات این تمنا در دل آن پادشاه غازی متمکن بود شریک تردد قلعه گشایان گردیده در مکان گوله رس عمدا استقامت ورزیده کار فرما گشتند و از یک طرف ذوالفقار خان بهادر با امیران تازه رسیده و از جانب دیگر تربیت خان و حمید الدین خان و یکه تاز خان و جمعی دیگر از یکه بهادران رزم جو به پشت گرمی همدیگر حملهای صف ربا نمودند کافران بمرتبهٔ از بالا و اطراف هجوم و زور آوردند که اکثری از بهادران جانباز و مبارزان جلادت پیشه سینها سپر ساخته و سپرهای توکل پیش رو گرفته پیاده شده مقابل حملهٔ مخالفان شعله وار رو آوردند و زد و خورد غریب درمیان آمد و رستخیز عجیب برپا گردید و جمعی از هردو طرف کشته و زخمی گردیدند *

* بیت *

ز بس کشته افتاد در کوه و دشت
جهان گفت بس بس که از حد گذشت

و کفار مغلوب گشتند و در دو سه حمله ابتداء پشتهائی که بالای آن بازار تپه آباد نموده بودند و نسبت بهمه جا ازان تپه

زیاده ریزش آلات جانستان بلا افروز بود بدست آمده و آن بدکیشان کوته اندیش رو بفرار آوردند و کوه نبردان تهور پیشه زیاده از یک کروه پیاده تعاقب آن گروه نمودند و بسیاری را بدارالبوار فرستاده و زخمی نموده بر فراز کوه نزدیک دروازه علم ثبات و نشان فتح بر افراشتند - و مخذولان دلباخته دو سه هزار بند و قیچی را بر سر دروازه و پناه اطراف برای فرصت دم واپسین سر راه بهادران قلعه گیر گذاشته سراسیمه وار زن و فرزند و زیوری که همراه توانستند گرفت با خود گرفته معبد خانه و اکثر جا ها را بدست خود آتش زده از دروازهٔ دیگر و راههای مختلف که برای گریز چنین روز می گذارند برآمده پیهم خود را بفوج موهته رساندند و باتفاق آنها راه فرار اختیار نمودند - از بلند شدن شعلهٔ آتش اندرون حصار و کم شدن آثار باریدن آلات شرر بار برفرار آن بدکیشان سوخته اختر مطلع شده اکثر دلاوران مع داود خان و منصور خان باجمعی که پیش قدم بودند خود را بقلعه رساندند و اثری ازان جماعه نیافتند مگر چندی دست و پا باخته زخمی که پای گریز نداشتند و محتشم خان بیچاره که اگر لمحهٔ مردم پادشاهی بفریاد او نمی رسیدند سوختهٔ آتش بیداد آن گروه می گردید درآنجا یافتند . چهاردهم محرم الحرام قلعه بتصرف پادشاهی درآمد و صدای شادیانهٔ فتح بلند گشت - و ذوالفقار خان با دیگر بهادران بخدمت پادشاه رسیده مورد آفرین گردید و بعطای اضافهٔ هزار سوار و شمشیر مرصع و اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقره مفتخر ساختند همچنان داود خان و بهادر خان و حمید الدین خان و دیگر مقربان

حضور و بندهاي اخلاص کیش که دران مهم شرط جانفشاني بتقدیم
رسانده بودند هر کدام بعطاي اضافه و خلعت و فیل و اسپ و
جواهر سربلندي حاصل نمودند - حاجي سیف الله خان میر تزک
که زخم گولي بدست او رسیده بود صد اشرفي انعام زخم بها باو
مرحمت نمودند - و بروایتي چین قلیچ خان و محمد امین خان که
ابتداء مصدر تردد نمایان گشته بودند و روز فتح بسبب تعین گشتن
براي تنبیه غنیم اطراف حاضر نبودند و در گشت و طلایه نیز
ترددات ازانها بظهور آمده بود بعد رسیدن بحضور چین قلیچ خان
را اضافهٔ هزاري بر چهار هزاري مع شمشیر مینا عطا فرمودند و
اضافهٔ پانصدي مع شمشیر مرصع بمحمد امین خان مرحمت کردند
و قلعهٔ و اکنکیرا را برحمن بخش موسوم ساخته بناي مسجد
درانجا گذاشتند - بعد از فراغ فتح قلعه رحمن بخش و استمالت
زمیندارن مالگذار ازان مکان کوچ نموده براي بسر بردن ایام
برشکال و آرام سپاه طرف قصبهٔ دیو گانون که کنار کشنا بتفاوت
مسافت سه چهار کروه جریبي واقع است چهاوني مقرر گردید -
و جا بجا حکام فهمیده کار براي ضبط و بندوبست مالي و ملکي تعین
نمودند - و ذوالفقار خان را براي تنبیه و تادیب بعضي زمینداران
سرکش مفسد پیشهٔ آن ضلع مقرر فرمودند - و مبلغ کلي از ملک نو
مفتوح و پیشکش زمینداران بوصول در آمد - درینولا خبر رسید که
قلعهٔ بخشنده بخش عرف کندانا از بیغوري قلعه دار و حیله پردازي
غنیم بتصرف مرهته رفت همان روز حمید الدین خان بهادر را
مع تربیت خان براي تسخیر و محاصرهٔ آن مرخص فرمودند ٭

درین آوان عارضهٔ بدني بپادشاه رو داد و در تمام اعضا اثر درد مفاصل بشدت و وجع عجیب بهمرسید و باعث اختلال احوال عالمي گردید هرچند هر روز خود داري نموده در نشستن و دیوان نمودن خودرا مشغول داشته باعث تسلي خلق الله میگردیدند آخر انحراف مزاج بامتداد کشید واز غش نمودن و بیخود گشتن یک دو دفعه خبرهای نا خوش آمیز فساد انگیز زبان زد واقعه طلبان گردید و ده دوازده روز غریب هنگامه بر لشکر و مردم اردو گذشت اما آخر فضل الهي شد که اثر مزاج بحال آمدن و گاه گاه دیوان نمودن بر عالمی ظاهر گشت و الا دران دارالحرب که همه ملک غنیم بود وسوختهٔ بی خان و مان گردیده بودند اگر همانجا واقعهٔ ناگزیر رو میداد یک تن واحد ازان کوهستان و سرزمین پر از شور و شر کفار نجات نمی یافت - و بتجویز حکیم صادق خان شروع بچوب چیني خوردن نمودند سه چهار هفته دوا خورده هر روز مبلغ تصدق بر می آوردند بعد از فراغ این دوای مبارک و حصول صحت حکیم را باشرفي وزن نموده بدو انعام فرموده مخاطب بحکیم الملک ساختند و وسط ماه رجب ازان مکان کوچ فرموده متوجه بهادر گده عرف بیرگانون شدند - چین قلیچ خان را بتعلقهٔ صوبه داري او مرخص فرمودند و بکوچ و مقام که بتحریر واتعات مابین راه قلم را رنجه نمی داود به تعب و کسالهٔ تمام اواخر شعبان ببهادر گده رسیدند برای آرام سپاه و ایام صیام حکم مقام چهل روز گذرانیدن فرمودند ٭

ذکر سوانح سال پنجاه از جلوس والا مطابق هزار و صد هفده هجری

ماه مبارک رمضان را دران مکان بگرفتن روز و خواندن تراویح و اداي صلوة فرض و سنت بدستور هر سال بآخر رساندند و بعد اتمام ایام صیام دو وقت بلا ناغه دیوان نموده متوجه امور ملکي و مالي میگردیدند - ذو الفقار خان را براي تسخیر قلعهٔ بخشنده بخش مرخص فرمودند و خود متوجه احمد نگرشدند ٭

(اگرچه ساهو پسر سنبها نبیرهٔ سیواي جهنمي را از مدت قبل ازین بچند سال بعطای منصب هفت هزاري دو هزار سوار و خطاب راجه و جاگیر سیر حاصل سرافرازي بخشیده دیوان و خانسامان و دیگر متصدیان او علحده مقرر فرموده بودند اما در احاطهٔ کلال بار در ظل عاطفت خود نگاه داشته متصدیان را فرمودند که متوجه تربیت او گردند و از ابتدای قید لغایت حال از رکاب عالی جدا ننموده بوقت کوچ با خود حکم سواری میفرمودند درینولا ذو الفقار خان که متوجه پرداخت حال آن مار بچه بود و نمیدانست که بزرگان گفته اند که مار کشتن و بچهٔ او در آستین پرورش دادن نه کار خردمندان است بخدمت بادشاه التماس کرده درین سفر از رکاب جدا نموده باخود برد - وسط ماه شوال در سواد احمد نگر که از همین جا کوچ بقصد تسخیر ملک بیجاپور فرموده بودند بعد انقضاي بیست و دو سال بهم عناني نزدیک رسیدن ایام موعود مضرب خیام نمودند و روز نزول دران مکان بر زبان خلد مکان جاری گردید

که احمد نگر مکان اختتام سفر است - در ماه ذی حجه خبر تسخیر قلعهٔ بخشنده بخش از سعی و تردد ذوالفقارخان بهادر نصرت جنگ و دیگر بهادران بعرض رسید و باعث فرح خاطر پادشاه گردید ٭

سابق پادشاه زاده محمد اعظم شاه که در صوبهٔ احمد آباد بود از شنیدن عارضهٔ جسمانی که بمزاج پدر بزرگوار راه یافت عرضه داشت ارادهٔ احرام حضور باظهار اضطرار بسیار بعذر ناموافقت آب و هوای احمد اباد نمود خلاف مرضی بظهور آمد و فرمان درجواب بدین مضمون صادر شد که ماهم درایام انحراف مزاج اعلی حضرت عرضه داشت بهمین مضمون بحضور ارسال داشته بودیم درجواب ما فرمان رسید که هوای همه جا بانسان سازگار است مگر هوای نفس اماره بعده که محمد اعظم شاه مکرر معروض داشت صوبهٔ مالوا باو مقرر فرمودند پادشاه زاده باجین نارسیده باز برای رسیدن خود عرضه داشت نموده طوعا و کرها طلب حضور فرمودند و بطریق استعجال طی مسافت راه دور نموده اواخر ماه مذکور بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردید - صوبهٔ احمد آباد از تغیر پادشاه زاده محمد اعظم شاه بمحمد ابراهیم خان که در صوبهٔ بنگالا بود مقرر فرمودند و نظر بر بعد مسافت راه بشاه زاده بیدار بخت پسر ارشد پادشا زاده محمد اعظم شاه که در برهانپور بود حکم صادر شد که تا رسیدن محمد ابراهیم خان باحمداباد خود را رسانده از بندوبست آنجا خبر دار باشد و فرمان صوبهٔ داری برهانپور به نجابت خان ضمیمهٔ قلعه داری و فوجداری قلعه ملهیر و سرکار بگلانا صادر نمودند - و صوبهٔ مالوا بخان عالم پسر خان زمان حیدر ابادی مقرر فرمودند ٭

دریں ایام سوانح غریب از نوشتۀ اخبار نویسان دار الخلافت بعرض رسید که همان مضمون را محرر اوراق بعد مدت از زبانی میر عبد الله نام که دران ایام نوکر محمد یار خان قلعه دار شاه جهان آباد بود مفصل مسموع نمود چون خالي از غرائب نیست چند سطری ازان می‌نگارم مکرم خان پسر شیخ میر خوافی که دران روزها ترک منصب نموده منزوی بود ازانکه بتلاش کیمیا شهرت تمام داشت روزی بخانۀ او درویشی با عصا وردای مشائخانه آمده باظهار کمال استعداد و استغنا نشست و تا متفرق شدن مردم زبان بهیچ کلمه و کلام نکشود بعده که مجلس خلوت شد و صاحب خانه استفسار اسم و احوال بمیان آورد فقیر در جواب گفت که من از معتقدان و فدویان جناب حضرت غوث الاعظم قدس سره ام و در عالم رویا بتعلیم علم کیمیا مبشر گشته‌ام و ماموروم برین که تا ازان جناب اشارت و اذن حاصل نکنم نزد هیچ احدی زبان باظهار این راز نکشایم دریں روزها ماذون گشته‌ام که درخدمت شما رسیده تعلیم این علم شریف نمایم و بچرب زبانی و سالوسی آنقدر افسانه و افسون ترغیب امتحان باظهار بیغرضی و عدم احتیاج خود دمید که آتش شوق مکرم خان در آزمودن آن صفت بیش از بیش شعله‌ور گردید و جای خلوت با صفا برای او مقرر کرده در همه باب کمر خدمتگاری بست و آن فقیر پر تزویر ازمیل نمودن گوشت و روغن و غذای لذیذ اجتناب تمام می نمود تا آنکه مکرر محک امتحان بمیان آمد و هربار چند اشرفي و قدری پوسیده او در جواب گفت که خلل در صنعت این عمل راه یافته

که علاج و اصلاح آن منحصر بر ریختن خون طفل سیاه فام است مکرم خان از شنیدن این نوای هوش ربا بحیرت فرو رفته گفت که من چگونه رضا بریختن خون طفل معصوم بدهم و چنین طفل درین حال از کجا بهم رسانم آن مکار عیار گفت من پسر کافر لاوارث در نظر دارم که بمبلغ قلیل بدست آرم و درین باب چندان ابرام و سماجت نمود که صاحبخانه بجاذبهٔ طمع راضي گشته چند اشرفي بدست آن شعبده ساز داد واو آن اشرفي را نگرفته قدري زر سرخ و سفید از جیب خود برآورده نمود که رفته در فرصت چهار پنج گهري طفل خردسال آورده بر سر دیگ مذبوح ساخت همینکه چند قطرهٔ خون بران آتش چکید صداي دیگ فرو نشست و طفل مذبوح را عجالةً زیر خس و خاشاک پنهان ساخت و دوسه ساعت که بران گذشت قریب پهر شب مانده مردم کوتوال باصداي بوق و روشني مشعل بر سر دروازه آمده هنگامهٔ زدن درو طلب آن فقیر که طفل بیچاره را دزدیده بدغل آورده مادر و پدر او نالش دارند فقیر را حوالهٔ ما نمایند بلند گردید مکرم خان از شنیدن آن شور و غوغا هوش باخته سراسیمه و مضطرب شده شروع بتملق و راضي ساختن مردم کوتوال بقبول صد دو صد روپیه از ملاحظهٔ بدنامي تاهزار و دو هزار رسانده پیغام بمیان آورد و فقیر باظهار آنکه مرا حوالهٔ آنها نمایید و یک دام ندهید بتسلي صاحب خانهٔ مي پرداخت و هرلمحه برسماجت رواج مي افزود تا آنکه آن نیرنگ ساز شعبده باز از منع مکرم خان باز نیامده بزور و چرب زباني تمام

خود را بیرون در انداخت و گفت اینک حاضرم کجا میبرید طلاي غیر مسکوک را در کورهٔ آتش انداخته از راه تلبیس و جعل مضاف در نظر او جلوه داده هر روز بر ترغیب او افسون تازه دمیده آتش رغبت اورا تیز مینمود و کار عیاری بجائي رساند که تحقیق صاحب خانه شد که این درویش بیغرض درین فن کامل عیار است و درین مابین هرچند بد و تواضع بعض تحف و تکلیف تغیر لباس می‌نمود او بلباس بی‌طمعي التماس اورد می‌نمود - و در هریک دو روز باظهار رشادت و اثبات کمالات خرد صنعت چند که عقل درغور آن حیران بود بجلوهٔ ظهورمي آورد و بر اعتقاد مکرم‌خان یکی بده مي افزود و هرگاه برای اصل تعلیم این علم ذکر درمیان مي آمد وعده مي نمود که وقت رخصت چند من طلا که هم فال و هم تماشا باشد ساخته داده کاید تعلیم آن حواله نموده بقصد سیاحی طرف بغداد مرخص خواهم گردید تا آنکه ایام موعود بآخر رسید وفرمودکه دیگي که ازان کلان‌تر نباشد حاضر سازند و آنقدر اشرفي وطلا طلب نمود که هموزن آن پل سیاه و پارچهٔ مس دران ظرف جاشود مع دیگر مصالح که در مصلحت وقت دران دیگ گنجد باشارهٔ چشم و زبان آن شعبده باز موجود گردید و موافق رزیهٔ عیار پیشگان ذو فنون بحضور صاحب مال دران ظرف مالامال بالای همچیده سر اورا بگل حکمت گرفته کودال کنده زغال بسیار مع دیگ در انجا مدفون ساخته نزدیک بوقت مغرب آتش بر افروخت بعده که ثلث از اول شب گذشت صدای غریب و آواز مهیب ازان دیگ بلند گردید و آن محیل غدار باظهار

سراسیمگی دست افسوس برهم مالید مکرم خان بسبب اضطرار هر جا که خواهید برد جواب خواهم داد بلکه ضرور گردید که دست آن لعبت باز گرفته حوالهٔ مردم کوتوال نمودند و پیادها بحضور مردم مکرم خان دستهای فقیر را بسته با خود گرفته بردند - مکرم خان نزدیک بصبح مردم را برای تحقیق احوال که بر سر فقیر چه گذشت فرستادکسان رفته هرچند پی تحقیق احوال فقیر پر تزویر پرداختند اصلا نشان مقولهٔ شب و آمدن مردم عسس بر در خانه نیافتند تا ببردن فقیر چه رسد چندانکه جست و جوی هنگامهٔ دوشینه از مردم کوتوال و از خارج نمودند بالکل اثر ازان نیافتند و نام و نشان فقیر معلوم نگردید که چه شد و کجا رفت حتی از مردم محلهٔ خود که بر دروازه و دران کوچه بودند استفسار شنیدن آواز بوق و شور و فساد شب نمودند احدی زبان بر اطلاع این مقدمه آشنا نساخت و ازان طفل مذبوح که زیر خاک و خاشاک گذاشته بود خبر گرفتند نشان او نیز نیافتند - و هر ساعت برحیرت افزود تا آنکه آتش اطراف دیگ را خاموش نموده در تفحص اصل و سودمایه پرداختند سوای سنگریزه وپل سیاه بجای طلا و اشرفی بنظر نیامد وقصهٔ سر بسته باوجود احتیاط اخفا برملا افتاد و خبر بمحمد یار خان رسید و همان میر عبدالله نوکر خود را که نزد مسود اوراق نقل نموده نزد مکرم خان برای تحقیق ماجرا و حقیقت کار فرستاد مکرم خان گفت آری سیار عیار پیشهٔ آمده صنعت چند نمود و مبلغی که در قسمت او بود در مزد و انعام تماشای که دیدم باو بخشیدم برد *

باز بتحریر سوانح حضور و ذکر سفر آخرت حضرت خلد مکان می پردازد - بعد رسیدن محمد اعظم شاه بحضور ازانکه از راه غرور شجاعت و تهوری و گردآوری لشکر و خزانهٔ جزوی که در احمدآباد فراهم آورده بود و چشم بر خزانه و فوج رکاب داشت وجودی بزبرادر کلان نمي گذاشت بلکه در همه باب خود را بزرگ مي پنداشت و پادشاه زاده محمد کام بخش را از عدم بعرصهٔ وجود نیامده می انگاشت نظر بر انحراف مزاج پدر بزرگوار که اکثر طبع بحال نبود اول بدین فکر افتاد که شاه زاده محمد عظیم را که در عظیم آباد عرف بهار چند مدت صوبه‌دار بالاستقلال بوده بفراهم آوردن خزانهٔ بسیار شهرت یافته ازانجا بیجا نموده طلب حضور نماید و از طرف او کلمات وقوعي و غیر وقوعي خاطرنشان پادشاه کرده بسماجت تمام مصلحت طلب حضور داد و ندانست که بحکم آیهٔ کریمه وَلَا يَحِيْقُ الْمَكْرُ السَّيِّءُ اِلَّا بِاَهْلِه حرکت شاه زاده محمد عظیم بلای عظیم جان او خواهد گردید و گرز برادر و فرمان طلب پیهم برای شاه زاده محمد عظیم صادر گردید و محمد عظیم بعد ورود حکم احرام رسیدن بخدمت جد عالي‌قدر بست - و خبر واقعهٔ پادشاه‌زاده محمد اکبر در حوالی توابع گرم سیر خراسان که از یک سال شهرت یافته بود و در عالم احتیاط برای صدق و کذب این خبر نوشتجات بنام حکام ملتان و اطراف ملک سرحدی نوشته بودند درینولا از زبانی محمد اعظم شاه بثبوت پیوست ٭

ذکر سوانح سال پنجاه و یک از جلوس مشتمل بر واقعهٔ ناگزیر خلد مکان طاب ثراه مطابق سنه هزار و صد و هیجده هجری

محمد اعظم شاه بعد رسیدن حضور ازانکه غرور شجاعت و گردآوری لشکر و سپاه کار زار دیده که علاوهٔ آن جملة الملک اسد خان را با جمعی دیگر امرای صاحب مدار حضور باخود رام ساخته بود برای پرخاش با پادشاه زاده کام بخش بهانه می جست - باز مزاج پادشاه پارهٔ بحال آمد اگرچه چند روز دیوان و عدالت بلاناغه نمودند اما اثر ضعف و علامت سفر آخرت از چهرهٔ حال پادشاه پیدا و هویدا بود - چون درین مابین ازطرف پادشاه زاده محمد اعظم شاه نسبت بپادشاه زاده محمد کام بخش که حافظ کلام الله و از علم عقلی و نقلی بهرهٔ تمام داشت روز بروز اثر بی اعتدالی و حرکتهای بیجا وقت قابو ظاهر می گردید ازانکه پادشاه را رعایت خاطر او بدستوری که پدران را نسبت به فرزند خرد محبت زیاده می باشد منظور نظر و مرکوز خاطر بود سلطان حسن عرف میر ملنگ را که آثار شجاعت و فدویت بر چهرهٔ حال او ظاهر بود مخاطب به حسن خان ساخته بخشی کام بخش نموده درخدمت پادشاه زاده سپرده درخبرداری او تاکید فرمودند - حسن خان از راه حسن عقیدت و کار طلبی نظر بر تقاضای وقت هرگاه پادشاه زاده محمد کام بخش بدربار می آمد با جمعی از مردم خاص که سوای نوکران رفیق خود ساخته بود مسلح و مکمل رفاقت می نمود و چند روز وشب کمر بسته باحتیاط تمام درنگاه بانی پادشاه زاده می کوشید - پادشاه زاده محمد اعظم

شاه اطلاع یافته مکرر شکوه این معني بخدمت پادشاه نمود جواب حاصل نشد تا آنکه رقعه بخدمت نواب زیب النسا بیگم همشیرهٔ اعیاني خود مشتمل برگلهٔ بي ادبي حسن خان که پا از دائرهٔ حد مراتب خود بیرون گذاشته نوشت و دران درج نمود که اگرچه مقابل شوخي او تادیت آن بي ادب کاري نیست اما ادب حضرت مانع است آن رقعه که بحضرت خلد مکان رسید بعد مطالعه برهمان جواب بدستخط خاص نوشتند که وجود حسن خان معلوم که از طرف او این همه مغلوب وسواس و هراس گردد ما محمد کام بخش را جائي مرخص مي نماییم - اگرچه محمد اعظم شاه از مضمون طعن آمیز جواب برخود پیچید اما بجز صبر چارهٔ کار ندانست و جدا شدن برادر خرد را غنیمت دانست - ازانکه پادشاه عاقبت بین مزاج خود را خالی از مادهٔ خلل نیافتند و گرمی بازار فساد پادشاه زاده را روز بروز زیاده مشاهده مي نمودند مانند هردو شیر زنجیر گسیخته بعد ارتحال خود در لشکر مادهٔ خلل و فساد عظیم در بارهٔ خلق الله دانستند و رعایت خاطر محمد کام بخش نیز ضرور بود ابتداء پادشاه زاده کام بخش را با همه اسباب سلطنت و اکرام و احترام تمام بصوبهٔ بیجاپور مرخص فرمودند و حکم نمودند که از حضور نوبت نواخته روانه شود از مشاهدهٔ آن محمد اعظم شاه چون مار زهردار پیچ و تاب خورد اما طاقت دم زدن نداشت - و در همان دوسه روز محمد اعظم شاه رانیز بتعلقهٔ صوبهٔ مالوا بتعیین سزاولان شدید رخصت نمودند - بعد روانه نمودن هردو پادشاه زاده آزار

پادشاه زیاده رو بشدت گذاشت و تپ بشدت گرفت و همه چهار روز دیگر باوجود اشتداد مرض از راه کمال تقوی نماز پنج وقت بجماعت نمودند - درین حالت حمیدالدین خان بتجویز منجمان برای برآوردن فیل و یک دانهٔ الماس بیش قیمت بطریق تصدق عرض نمود بران دستخط نمودند که فیل تصدق بر آوردن طریقهٔ هنود و اختر پرستان است چهار هزار روپیه نزد قاضی القضات بفرستند که بمستحقان رسانند و بر همان عرضی دستخط نمودند که این خاکسار را زود بمنزل اول رسانده بخاک سپارند و بزینت تابوت نپردازند - گویند و صیت نامه برای تقسیم ملک بنام فرزندان نوشته حوالهٔ حمیدالدین خان نمودند *

روز جمعه که بیست و هشتم ذی القعده سنه پنجاه و یک جلوس مطابق سنه هزار و صد و هیجده هجری سیزدهم اسفندار ماه الهی بعد ادای نماز صبح شروع بذکر کلمهٔ توحید نموده قریب پاسی روز برآمده ازین دار فنا بروضهٔ جنان شتافت - نود سال و چند ماه مرحلهٔ عمر بپایان رسانده و پنجاه سال و دو و نیم ماه علم سلطنت بر افراشت *

* بیت *

اگر صد سال مانی دریکی روز * بباید رفت زین کاخ دل افروز

و ما بین مزار حضرت شیخ برهان الدین و دیگر بزرگان دین و شاه زری زر بخش متصل دولت آباد مدفون ساختند و چند دیه سیر حاصل از پرگنات نواح خجسته بنیاد منجملهٔ سرکار دولت آباد جدا ساخته به پرگنهٔ خلد آباد موسوم نموده برای خرچ مزار آن خلد آرامگاه مقرر گردانیدند *

در اولاد تیمور بلکه در پادشاهان سلف دهلی بحسب ظاهر چنان پادشاه که در عبادت و ریاضت و عدالت گستری ممتاز باشد بعد از سکندر پادشاه لودی که از صفات حمیدهٔ او در جلد اول بر محل بگزارش آمده کمتر پادشاه دیگر سریر آرای هندوستان گردیده و در شجاعت و بردباری و رای صائب بی نظیر بودند اما ازانکه نظر بر پاس رعایت شرع سیاست را کار نمی فرمودند - و بدن و بست ملک بی سیاست صورت نمی گیرد و میان امرا بسبب همچشمی نفاق بهم رسیده بود هر تدبیر و منصوبه که بکار می بردند کمتر پیش میرفت و هر مهمی که می نمودند بطول می کشید و بآخر نمی رسید باوجود طی نمودن نود سال از مرحلهٔ عمر در حواس خمسهٔ ایشان تفاوت راه نیافته مگر پارهٔ در سامعه که آنهم بدیگری معلوم نمی شد - و شب اکثر در بیداری و عبادت بسر می بردند و از اکثر لذات که لازم ملزوم بشریت است گذشته بودند ٭

روزی ضعیفهٔ از تعدی فوجدار ظالمی فریاد بحضور آورد حکم تاکید مستود ساختن زر مغصوبه باو دادند باز برگشته آمد که فوجدار آن زر را واپس نداد و زیاده از سابق بر من تعدی نمود فرمودند که فوجدار را تغیر نمایند بعد آن ستم رسیده بار دیگر همان فریاد آورد که فوجدار حال گرفتن آن زر را دستور العمل حاکم سابق قرار داده ازمن از ظلم و تعدی گرفته چنانچه باز مکرر این فریاد آورد درجواب فرمودند که دعا کن خدا پادشاه دیگر فرستد اما حکم سیاست یک دو فوجدار ظالم هرگز نفرمودند چنانچه تمام ابواب ممنوعه را از عدم ملاحظهٔ سیاست حکام و فوجداران پرگنات

می گرفتند و گرز برداران رفته برای خود زر و برای نمود مچلکا گرفته برگشته می آمدند *

اگرچه اکثر اولیا و پیران دین و بزرگان روی زمین که در بیست و یک صوبهٔ قلمرو حضرت خلد مکان بودند بر احوال ایشان اطلاع یافتن معلوم که بذکر تعداد آنها پردازد اما بر اسم بعضی بزرگان راه حق که اطلاع دارم مجملی و از بسیار کمی بزبان قلم میدهد *

حقائق و معارف آگاه شیخ محمدوارث که مجموعهٔ فضل و کمالات صوری و معنوی بوده درعالم انزوا بکسب ریاضت کوشیده منظور دیگر نظر یافتهای الهی گردیده بودند چندان خرق عادت ازان پیر و راه دین بظهور می آمد که مردم ایشان را بعلم دعوت زبان زد ساخته بودند و مکرر پادشاه بدیدن ایشان تشریف آوردند و در برآوردن کار خلق سعی و اثر ازایشان بعمل می آمد *

دیگر شیخ بایزید که اصل ایشان قوم افغان بوده در ریاضت و نفس کشی خویش و بارکشی محتاجان دلریش چنان طبل شهرت آن واصل الحق گوش عالمی را پر آوازه ساخته بود که اکثری از مسلمین و هنود و مستمندان هرقوم ایشان را مرجع خود ساخته بودند و اکثر اوقات ایشان صرف بر برآوردن کار محتاجان و درماندگان میگردیدند و سر برهنه بذکر الله هو مشغول بوده دمی بی یاد الهی نمی بودند - بعدهٔ که سیدی یحیی کوتوال شاه جهان آباد گردید مردم نوکر می نمود جمعی نزد شیخ آمده التماس سفارش نوکری خود نزد کوتوال نمودند شیخ آنها را همراه گرفته نزد کوتوال برده سفارش نوکری آنها نمود - سیدی یحیی گفت

صاحب مرجع و مربي عالمي اند و من سه عيب دارم اولا غلام
بيع زده و دويم قوم حبشي كه درشت روى و درشت گوي بدترين
انسانند سيوم كوتوال كه كسب و كار او به بيروئي است الحال
كه تشريف آورده براى اين جماعه مي فرمايند بجان منت داشته
قبول دارم اما بار ديگر كه تصديع كشند قبول نخواهم نمود - شيخ
گفت اگر باز آمده باعث تصديع گردم سر مرا تراشيده برخر سوار
نموده تشهير نمايند - سيدى يحيى جمعي را كه شيخ برده بودند چهره
نوشته صحيح نمود بعد دو سه روز ديگر باز سه چهار نفر آمده
بخدمت شيخ ازروى سماجت بجد شدند كه مارا هم برده نوكر نمايند
هرچند شيخ عذر خواستند صاحب غرضان ابرام نمودند - شيخ حجام
و خري همراه گرفته نزد سيدي رفته گفت چون شرط كرده بودم
كه اگر باز تصديع دهم سر مرا تراشيده تشهير نمايند و اين خر و
حجام همراه آورده ام الحال سزا كه بايدداد قبول دارم اما اين چند نفر
را نوكر بايد نمود - سيدى يحيى شنيده تبسم كنان فرمودهٔ شيخ را
قبول نمود - روزى در مسجد جامع حضرت خلد مكان را مخاطب
ساخته بطريق وعظ گفتند كه هرگاه سيد كونين رسول الثقلين صلى الله
عليه و آله وسلم دختر خودرا كدخدا نموده باشد توكه بادشاه ديندار
باشي دختر هارا چرا كدخدا نمي نمائي - ديگر اوصاف حميدهٔ
ايشان زياده ازانست كه بتعداد آيد *

و بعده سيد حسن رسول نما كه مجموعهٔ فضل و كمال و از
مستعدان روزگار واصل بالله بود خصوص در علم تفسير و
حديث و عبادت و رياضت نادرة العصر بوده بحسب ظاهر

با اهل دل که در خدمت آن سید از روی ارادت و عقیدت رجوع
می آوردند بدستور فقرای ملامتی در کلمه و کلام که ازو مردم
نفرت گیرند سلوک می نمود و از ملاقات دنیا پرستان خود را
می کشید و هرکه بخدمت ایشان رفته اظهار ارادت و مرید گردیدن
می نمود حرفهای درشت و خلاف رویهٔ روزگار باو می گفتند اما
از راویان ثقه مسموع شده که بعضی خادمان صادق العقیدت را
بسعادت حاضر نمودن در مجلس حضرت سرور کائنات مفتخر ساخته
بودند و اکثر محتاجان از توجه باطنی ایشان بمراد دل می رسیدند ⁕
و دیگر حضرت شیخ برهان قدس سره از مریدان خاص
حضرت شیخ عیسی طاب مثواه که از مشاهیر برهانپور بودند مدت
در خدمت ایشان باارادهٔ تمام بسر برده کلوخ اسنجا برای ایشان
می آوردند و تا مقدور در مجلس سرود و سماع حاضر می بودند
و تغیر تمام در حال ایشان بهم می رسید تا آنکه از مشاهیر بزرگان
دین گردیدند - آنچه از حسن صفات آن برگزیدهٔ حق نویسد کم
است - با کافهٔ انام خاص و عام چندان سلوک و مشربیت را کار می
فرمودند که از قوم همه ملل ارادت تمام درخدمت ایشان داشتند -
و از خرق عادت ایشان چندان مشاهده نموده بودند که زبان زد خاص
و عام گردیده بودند - در ایامی که حضرت خلد مکان بقصد مقابلهٔ
دارا شکوه می رفتند خواستند که بدیدن ایشان بروند چون باسلاطین
ملاقات نمودن خلاف مرضی ایشان می دانستند پادشاه بدون
اطلاع شیخ وقت شب میان جمع کثیر مردم دیگر بتغیر وضع رفته
نشستند شیخ آدم تازه دیده اسم پرسیدند گفتند اورنگ زیب

دیگر شیخ هیچ نفرمودند و تبرک هم عطا نه‌نمودند و روز دویم که باز بخدمت شیخ رفتند شیخ برهان فرمودند اگر این مکان ایشان را خوش آمده مارا بفرمایند که برای فقرا تکیهٔ دیگر اختیار نمایم بعده حضرت عالمگیر بمالالو (23) نام که در خدمت شیخ شب و روز برای آب وضو حاضر می بود و خاطر اورا بسیار می خواستند رجوع آورده باستصواب شیخ نظام مافون بدین شرط گردیدند که وقت برآمدن برای نماز بدر خانقاه حاضر شوند و چنان استاده فاتحهٔ رخصت حاصل نمایند - بعده حضرت خلد مکان شیخ نظام و شیخ میر و میر میران را همراه گرفته وقت برآمدن شیخ برای نماز حاضر شدند شیخ همانجا استاده از پادشاه احوال پرسی نمودند حضرت خلد مکان شروع بشکوهٔ عدم احتیاط مقدمات شرعی دارا شکوه وارادت خود در ادای احکام دین نبوی و رعیت پروری نموده درخواست فاتحهٔ امداد و توجه باطنی نمودند - از زبان حق بیان شیخ برآمد که از فاتحهٔ مافقیران کم اعتبار چه میشود شما که پادشاهید به نیت خیر و عدالت و رعیت پروری فاتحه بخوانید ماهم دست بفاتحه بر میداریم شیخ نظام آهسته گفت که پادشاهی مبارک باد - والد محرر اوراق که بتجویز منصب شاه عالم بارادهٔ حضور برای رخصت و التماس فاتحه بخدمت شیخ رفته عرض مطلب و التماس فاتحهٔ نمود فرمودند در رفتن اختیار دارید اما قبل از رسیدن حضور کامیاب مطلب خواهید گردید و چنان بظهور آمد -

---

(23) ن - مالالوا

چراکه ابتداء بعد عرض منصب درجهٔ پذیرائي نیافته بود که باعث روانه شدن والد همان بود اما زین العابدین خان باني خجسته بنیاد اورنگ آباد که خالوی والد میشد درین ماده بمصطفی خان نوشته بود بعده که بدست آویز آن باردیگر بعرض رسید غائبانه درجهٔ پذیرائي یافته بود - جمعي از مریدان خاص شیخ که شب روز درخانقاه حاضر مي بودند ازکمال عقیدت فنا فی الشیخ گشته در عالم بیخودي سکر شیخ را بخدا منسوب و مخاطب ساختند شیخ هرچند بنصیحت و توبه نمودن ازین کلمات پرداختن فائده نداد آخر شیخ چند نفر را مقید ساخته در خانقاه خود نگاهداشته بمرور ایام ازان اعتقاد فاسد بازآورده توبه داده بحال آوردند اما جمعي از مریدان که اصلاح پذیر نبودند نزد قاضی فرستاده پیغام نمودند که تا مقدور در بحال آمدن آن جماعه کوشند والا احکام شرع برآنها جاري سازند چنانچه قاضی چند روز آنها را محبوس ساخته در توبه دادن آنها سعی نمود فائده نه بخشید تا آنکه بر قتل آنها حکم فرمود - دیگر از صفات آن واصل بالله آنچه بزبان قلم دهد تحصیل حاصل است - در سنه بیست و دو جلوس خلد مکان آن برگزیدهٔ حق لبیک حق را اجابت نمودند روزیکه جنازهٔ آن بزرگ را برداشته مي بردند محرر اوراق هم از جملهٔ چندین هزار آدم درپاي جنازه میرفت هرچند که بدیدهٔ تامل نظر مي انداخت اصلا مرئي نمي شد که جنازه برسر انگشتان مردم میرود یا بر هوا میرود ٭

و دیگر حقائق و معارف آگاه شیخ عبد اللطیف که در محلهٔ دولتمندان کنار دریای پتني دار السرور برهانپور سکنی داشتند

و هم عصر حضرت شیخ برهان بودند خلد مکان را در خدمت ایشان ارادت و حسن عقیدت تمام بود هیچ ماه و هفته نبود که فرمان لطف آمیز بدستخط خاص بنام ایشان صادر نشود و بمرتبهٔ در پاس اطاعت شرع محمدی موافق رویهٔ متکلمین می کوشیدند که از شنیدن سماع و صدای انواع ساز نهایت نفرت داشتند و در جوار خانهٔ ایشان احدی را جرأت نبود که آواز سرود بلند نماید بلکه سواری کدخدائی شاه وگدا که از در خانقاه ایشان می گذشت بدون آنکه آواز نقاره و آرایش نامشروع همراه نباشد نمی توانستند گذشت - و احدی را مرید نمی نمودند بلکه در اوائل حضرت شیخ برهان را بلفظ بدعتی یاد می نمودند اما شیخ برهان دربارهٔ شیخ عبد اللطیف مکرر می فرمودند که ما را شکر باید نمود که با چنان متشرع حق پرست هم عصر واقع شده ایم - گویند در اواخر عمر حضرت شیخ عبد اللطیف را نیز باشیخ برهان اعتقاد بهم رسیده بود *

دیگر حضرت میر نصیر الدین هروی طاب مرقده از سادات عالی نسب بحلیهٔ صلاح و تقوی و ریاضت چنان موصوف بود که هرچه از وصف آن برگزیدهٔ زمان بزبان خامهٔ صدق بیان جاری گردد بجاست - از هردو پا و دست چپ از ابتدای جوانی معذور بودند از یکدست کتابت کلام الله و تفسیر و دیگر کتب سلوک نموده وجه معاش خود بهم میرساندند و صائم الدهر بوده بعد افطار و ادای نماز عشا دو سه ساعت نجومی خواب نموده باز قبل از از دوپهر بیدار گشته بعد ادای نماز تهجد بتلاوت کلام الله تا رسیدن

وقت نماز صبح مشغول میبودند و در تلاوت چندان رقت می نمودند که اکثر جوی آب از چشمهٔ چشم ایشان جاری بود - و از رجه همان کتابت چنان زیست و گذران می نمودند که عقل از مشاهده آن عاجز بود - و اگر کسی بطریق اظهار ارادت نذر و نیاز میبرد قبول نمی نمودند مگر کسی که از راه اخلاص باطنی و محبت ته دلی سوغات و هدیه می آورد قبول می نمودند اما تاکه دوچند سه‌چند آن بهر وجه باو عائد نسازند بار احسان او برخود هموار نمی نمودند - و سوال کمتر کسی را رد می نمودند و نظر بر مداخل و مخارج ایشان اکثر مردم را تحیر روی میداد - و از ملاقات اهل دول و حکام نفرت تمام می داشتند - مکرر اتفاق افتاده که ناظم شهر بدیدن ایشان رفته و با او بزبان ناخوشی و قبول ننمودن نذر پیش آمده و بنصائح تلخ پرداخته مرخص می فرمودند چنانچه روزی منور خان صوبه دار بخدمت ایشان رفته بود او را مخاطب نموده فرمودند که نمی دانم سوای آنکه فیل سواری شما و لشکر شما راه تردد مردم نا مراد را بسته فقیر را شریک نفرین ظلم خود می نمایند مطلب دیگر از تصدیع کشیدن خود و تصدیع دادن دیگران چیست او در جواب گفت از راه توجه باطنی ما را طرف خود کشند سید در جواب فرمودند که از بس از من عاصی عصیان و نافرمانی در درگاه الهی واقع شده که هر دو پای و دست مرا معیوب ساخته شما هم نظر بر افعال و کردار خود که در حکمرانی باخلق الله می نمایید امیدوار مکافات آن باشید - مجمل از استغنا و قناعت آن برگزیده اخلاق می نگارد که چون عنایت الله خان بآن سید ارادت

غائبانه بهمرسانده بود بعرض پادشاه رسانده حسب الحکم بنام
خواجه ادهم صدر برهانپور بدین مضمون فرستاد که چون حقیقت
صلاح و تقوی و استحقاق سیادت و فضیلت پناه حقائق و معارف
آگاه سید نصیر الدین بعرض اقدس رسیده حکم والا شرف نفاذ
یافته که آن صدارت پناه بجناب آن سید والاقدر رفته بر حقیقت
گذران و استحقاق او رسیده در ماهه یا یومیهٔ نقد تجویز کرده
معروض دارد که مطابق آن فرمان و سند دیواني از حضور عطا شود
بعده که خواجه ادهم آن حسب الحکم را نزد آن سید برده نمود آن
بزرگ والا مقام بمطالعه درآورده بدست صدر داد صدر گفت
هرچه حضرت فرمایند و هر دیه که نزدیک شهر خوش نمایند یا
نقد تجویز نموده بحضور معروض دارد سید برحق در جواب صدر
گفت نمیدانم این حکم بمن چرا نمودید و ازین چه استفسار می
نمایید صدر گفت چون بنام شما حکم رسیده بخدمت شما
آوردن و استفسار نمودن ضرور دانست آن واصل بالله گفت باین
غلطي و گمان هم اسمي دیگري شاید نزد من آوردید اما درین
حکم چهار صفت نوشته اند ازانجمله سیادت را انکار نمي توان نمود
و دعوی هم ندارم اما از صلاح و استحقاق و فضیلت که نوشته‌اند
تحقیق من است که هیچ کدام در من نیست صدر ازین جواب
بیدماغ شده گفت ظاهرا مایهٔ توکل دارند سید در جواب فرمودند
آري شخصی که تو محتاج اوئي لک و کرور مثل او محتاج آنند
او کلیددار رزق منست - چون محرر اوراق را بخدمت آن سید ارادت
خاص بود چندین خرق عادت ازان بزرگ عالي نسب که در آغاز

عنفوان جوانی از نوکران معتبر خان زمان و روشناس حضرت خلدمکان بود ترک علائق دنیوی نموده منزوی گشته بودند مشاهده نموده که اگر بتحریر آن پردازد بطول کلام منجر میگردد - در سالی که خلد منزل بجنگ کام بخش رفته بودند بر شش ماه از ایام وصال خود آگاهی داده بودند *

سید سعد الله نواسهٔ شیخ پیر محمد سلونی که از متوطنان و مدرسان مشهور دیار شرقی بود سی و پنج سال نزد جد مادری خود درس خوانده از جمیع علوم عقلی و نقلی و ریاضی و سلوک فارغ التحصیل گشته بود بعده بزیارت بیت الله رفته دران مکان متبرک دوازده سال بشغل درس و تحصیل علم کتب متداوله گذرانده یازده حج نموده در کسب مقیری و علم سلوک و ریاضت چنان ممتاز گردیده بود که شریف مکهٔ متبرکه باعزاز و اکرام او سلوک می نمود - و بسیار بکار مردم عرب و عجم و هند که از اطراف بحج می آمدند میکوشید - و هرگاه از طرف شریف سختی بمردم میرسید سید پیغام می نمود بسیار موثر میگردید و باآبروی تمام درانجا بسر میبرد - در یک دومقدمه که ازسید بمیان آمد و شریف گفتهٔ او را نشنید آزرده شده از مکه برآمد بعده که در بندر سورت رسید همانجا منزوی گردید - بعد ازانکه ازروی نوشتهٔ اخبار نویسان و از خارج حقیقت آن سید بعرض حضرت خلدمکان رسید دو دیه بجمع مبلغ هفت هشت هزار روپیه برای مدد معاش سید و حویلی از منازل نزول برای بودن متعلقان خانقاه آن ذوالاحترام مقرر فرمودند و باعزاز تمام دربندر سورت بسر میبرد

و با قوم همه ملل چنان سلوک و زیست می‌نمودند که همه پیشوای خود میدانستند حتی که کفار درخدمت او ارادت خاص بهمرسانده بودند - و در برآوردن کار مردم از نزد حکام و نوشتن بخدمت پادشاه تا مقدور سعی می نمود حضرت خلدمکان را بخدمت آن سید اخلاص تمام بهمرسیده بود چنانچه اکثر خط اخلاص سیدکه بخدمت پادشاه میرسید بخط خاص بدستور فرمان جواب صادر می‌شد و برای هرمطلبی که درحق کافهٔ آنام می نوشت درجهٔ پذیرائی می‌یافت اما یکبار که برای بحالی سوانح‌نگار و حکیم دارالشفا از نوشتهٔ سید مدعا بعرض رسید اگرچه بحال نمودند اما فرمودند در جواب حسب الحکم بنویسند که شمارا که فقیر و فاضل و پرهیزگار از علائق روزگار باشید بجز سفارش فقرا و علما با سفارش جمعی که ظالم پیشه اند چه نسبت اگر بگویند که درکار ما متدینند اند و خائن نیستند دربنکه در قبول خدمات ما بنفس خویش ظلم می نمایند و باین کسب و کارتن میدهند و ازانها در مادهٔ مردم دیگر ضرر جانی و مالی عائد می گردد هیچ شک نیست و اعانت ظالم اگر چه بتراشیدن قلم باشد منع فرموده اند ازان روز پادشاه نوشتن جواب سید بخط خاص کم نمودند اما سید نوشتن سفارش را ترک ننمود - چون دیگر مکرر بخدمت پادشاه در باب فرض دانستن محبت ایمهٔ اثناعشر ازروی مبالغه می نوشتند حضرت خلدمکان بفضلای حضور رجوع آورده فرمودند که سید مکرر درین ماده می نویسد نمیدانم مطلب او چیست و شما درین باب چه میگویید فضلا گفتند راست مینویسد اما نزدیک اهل سنت و جماعت لفظ امام منحصر بر دوازده امام

نیامده - ازانکه یک دو فاضل بندر سورت را نظر برمشرب
و سلوکي که سید با جمیع هنود و مسلمین و در بعضي اعتقاد صوفیه
سوی مزاج بمیان آمده بود روزی سید در جواب هندوئي که
هر رای نام او و پیشکار مستقل و متصدی بندر سورت بود
بخدمت سید عقیدت تمام داشت بجای القاب او نوشتند *

* بیت *

بنام آنکه او نامی ندارد * بهرنامش که خواني سربرآرد

مضمون آن که بگوش فضلا رسید بر سید اعتراض این معنی نمودند
که بجای القاب کافر مضمون این بیت منافی پاس شریعت است
سید در جواب فرمودند که ما بدون ذات پاک واجب الوجود همه
ممکن الوجود را معدوم الوجود میدانیم *

و میر مرتضی واعظ ساکن ملتان که بحلیهٔ کمال صلاح آراسته
بود و موافق عقائد متکلمین بمرتبهٔ پیروي شرع محمدی صلی الله
علیه و آله و سلم مي نمود که هرجا مجلس سماع و ساز
بود نمی رفت بلکه درمنع آن تا مقدور مي کوشید و در محلهٔ که
سکنی اختیار مي نمود احدی را در جوار آن جرأت نبود که صدای
سرود بلند سازد - و طعام خانهٔ حکام نمي خورد - و جمع کثیر باو
گرویده بودند اما هرکه بخدمت او آمده می گفت مرید می
شوم با زجر و ملامت در منع این کلمه پیش آمده می گفت بگو
آمده ام توبه و استغفار از گناهان گذشته نموده تائب شوم و آینده
توفیق آن یابم که قولا و فعلا مرتکب خلاف شرع نگردم بعده ازو
مي پرسید که اگر حق سبحانه تعالی ترا فرزند عطا فرماید و زن

تو تکلیف رقص و سرود موافق رویهٔ روزگار نماید قبول خواهی کرد یانه او درجواب میگفت که هرچه حضرت بفرمایند بعد ازان میگفت که فرمودهٔ من چه اعتبار دارد بگو هرچه خدا و رسول خدا فرموده اطاعت خواهم نمود و باز بار می پرسید که اگر زن تو بتو کاوش نماید که اگر بشادی فرزند من راضی نیستی درخانهٔ تو نمی مانم برضامندي زن خواهی کوشید یا فرمودهٔ خدا و رسول خدا بجا خواهي آورد بعده که مي گفت که حکم خدا را بجا خواهم آورد ازین مقوله گفتگوي نموده توبه میداد و تائب مي نمود تا آنکه سه چهار هزار آدم از شهر ملتان و لاهور گرفته تا دکن باو گرویده بودند هرکه براي او نذر و نیاز می آورد بعد کمال تحقیق که کسب و پیشهٔ او چیست و از وجه حرام بهم نرسانده و از عهدهٔ نفقهٔ زن و فرزندان بر می آمده باشد میگرفت و از جملهٔ نذري که می آوردند پنجم حصهٔ آن بنام خمس بر میداشت و آن را مایهٔ تجارت خود ساخته بود و حکام تا پادشاه که تکلیف مدد معاش مي نمودند قبول نمیکرد و اکثر صائم و در عبادت حق سبحانه تعالی قائم و شب زنده دار و مشغول تلاوت قرآن میبود اما چون در وقت وعظ کلمات درشت در مذمت حکام ظالم و علمای صاحب ریا و جمعی از فقرا که مصاحب حکام برای ترقی معاش میگردند و در مزاج گوئي و جذب قلوب اهل دول مي کوشند و حکام را رهنمائي بسوي خلاف فرمودهٔ خدا و رسول خدا مي نمایند و در مجلس آن جماعه سرود مي شنوند و رقص و سماع بر مقابر بزرگان می نمایند میفرمود - و دیگر درفکر تنم جمعی که مرتکب بعضي بدعتهاي نامشروع خلاف کتاب

که درشب برات و عاشوره و عیدین رواج یافته میگردند و در برانداختن رواج طعامی که بنام میت پخته حق مستحقین را بخانهٔ یکدیگر می فرستند و طعام وماکولات که بارواح میت و نذر بزرگان خلاف روئیهٔ عربستان و ایران و توران بعد خوراندن مسلمین و مستحقین برسر سفره فاتحه می خوانند و در هندوستان رواج یافته که بالای آن طعام قبل از صرف آن فاتحه خوانده صرف می نمایند هرچند عمل مشایخ شده اما در کتب متداوله منع آن نوشته اند و در حرام بودن تنباکو بسیار میکوشید و کلمات درشت بزبان می آورد لهذا بهر شهری که میرفت و وعظ میگفت حکام و فضلا ومشایخ باو عداوت بهم رسانده در خفت او می کوشیدند چنانچه روز جمعه در مسجد جامع خجسته بنیاد اورنگ آباد قاضی اکرم که آخر قاضی القضات حضور گردید همه ارباب عدالت را جمع ساخته اعلام طلب میر مرتضی درمیان آورد و نزدیک بود که فساد عظیم برپا شود و جمعی که بامیر مرتضی از راه ارادت رفیق بودند خواستندکه بهیئت مجموعی بر قاضی هجوم آرند و خفت رسانند میر بزجر و تسلی در منع هجوم آنها کوشیده خود در مجمع مجلس قاضی حاضر گردید قاضی برسر حرمت تنباکو که در کدام کتاب وقول کدام مجتهد بنظر شما آمده که باین همه مبالغه درحرمت کشیدن آن گفتگو می نمایید سوال کرد میرمرتضی انکار نمود که بدین عبارت من نگفته ام وگفتگوی زیاد بمیان آمد و ارباب عدالت طرف قاضی گرفتند بعده قاضی گفت که مسلمان زیاده از شمار الوف با شما جمع شده اند برای مسلمانان دیگر که بنماز می آیند جا تنگی می نماید شما برای

وعظ جاي دیگر اختیار نمایید و کلمه و کلام درشت از طرفین درمیان
آمد میر درجواب همین گفت که آنچه موافق شرع شریف باشد
حضرت خواهند فرمود و من هم تابع شرعم - اما بعده در ایامی که
حضرت خلد مکان بمهم تسخیر قلعجات در پونا تشریف داشتند و
قاضی اکرم قاضی حضور شده مخاطب باکرم خان گردیده بود
میر مرتضی خود را بخدمت پادشاه رسانده کتابی که مسمی
بحق گو تالیف نموده بود گذرانده پادشاه دین پرور دو سه ورق آن
مطالعه نموده کتاب را بزانو گذاشته هر دو دست برداشته فرمودند
الحمدلله ثم الحمد لله که در عهد ما چنان مردم حق گو هستند -
بپادشاه زاده محمد کام‌بخش فرمودند شما سید را نزد خانهٔ خود
جا داده آنچه ارشاد نماید بسمع رضا بشنوید و موافق آن عمل
نمایید و تکلیف مدد معاش نمودند سید والاقدر از قبول ابا نمود
و بعد چند روز دیگر پادشاه فرمودند سید ما می خواهیم که بشما
خدمت احتساب یکي از شهرها که آب و هوای آنجا بشما موافق
باشد بفرمایيم سید درجواب عرض نمود که اگر احتساب مردم خاص
می فرمایند قبول می نمایم و الا مردم عام اکثر شهرها بمن گرویده
اند پادشاه فرمودند معنی خاص و عام نفهمیدیم قاضی اکرم خان
که قابوی سخن می جست بعرض رساند که مراد سید از مزار و
مقابر بزرگان است که وقت وعظ بالای منبر می فرمایند برسر قبر
هر بزرگی که طنبور و دهل و انواع ساز نواخته می شود و سرود
مینمایند استخوان آن بزرگ را برآورده باید سوخت پادشاه فرمودند
که ما تا اینجا همراه نیستیم اگرچه سید انکار نمود اما نادیده نداد و

آبروئی که سید بخدمت پادشاه بهمرسانده بود بحال نماند میر مرتضی هم ترک رفتن درخدمت پادشاه نموده بدون آنکه رخصت حاصل نماید روانهٔ برهانپور گردید - چون فضلا و حکام و مشایخ همه شهر از راست گوئی سید بمرتبهٔ ناراضی و شاکی بودند که برای خفت او رخنه می جستند و آخر یک روز برسر منبر که در مذمت خوردن مسکرات آیه و حدیث می خواند درباب حرمت بنگ حدیث تهدید آمیز خواند یکی از فضلای کشمیری مدعی شده بخفت تمام پیش آمده گفت که بنگ در وقت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم کجا بود بعد از پانصد سال دیگر بهم رسید توکه حدیث وضعی می خوانی ترا تعزیر باید نمود ازین مقوله مکرر خفت بسید رسید و کار بجای رساندند که از سختی جوانان عشرت دوست و فضلای دنیاپرست میر مرتضی از مسجد بخانهٔ خود رفته بر نیامد و درهمان ایام اجل موعود او رسید و بقول مشهور خود را مسموم ساخت *

ذکر سکه و خطبه نمودن محمد اعظم شاه و بمراد دل نرسیدن او و کامیاب شدن شاه عالم بادشاه که بواسطهٔ دوازدهم بصاحب قران امیر تیمور گورکان میرسد

محمد اعظم شاه بصوبه‌داری مالوا از پادشاه رخصت حاصل نموده بیست کروهی از لشکر رسیده بود وقت شام خبر واقعهٔ خلد مکان بار رسید همان روز سواری فرموده بهیر و کارخانجات را همانجا گذاشته با امرای خاص و جمعی که توانستند رفاقت او نمود بطریق ایلغار خود را بلشکر رسانده داخل گلال بار گردید - همه امرا سوای اسد خان و حمید الدین خان که بتقریب تعزیت و نگاهبانی اندرون گلال بار بودند باستقبال شتافتند و مراسم تعزیت و تهنیت بجا آوردند بعد از فراغ احوال کفن و دفن پدر بزرگوار بجذب قلوب و تسلی جمدة الملک اسد خان و دیگر امرای عمدهٔ رکاب و خدمهٔ محل پرداخت - بعده از کمیت خزانه و جواهر خانه و توپخانه و کارخانجات دیگر خبر گرفته اطلاع یافته آنچه قابل برداشتن همراه رکاب بود تفریق نموده سزاوار شدید برای سرانجام باربرداری و دیگر مایحتاج سفر مقرر نمود و بحکم اختر شناسان هند و فرس برای جلوس دهم ذی الحجه قرار یافت - بشاه زاده بیدار بخت که در احمد آباد به نیابت خود گذاشته آمده بود و بعد رسیدن ابراهیم خان صوبه دار در فکر بر آمدن بود حکم

بدین مضمون صادر شد که بسرحد مالوا رسیده منتظر حکم دیگر باشد و تا رسیدن رایت ظفر پیکر درپیش قدمی جرأت ننماید - دران ایام محرر اوراق در رفاقت محمد مراد خان که واقعه نگاری و سوانح نگاری تمام صوبهٔ احمدآباد و فوجداری سرکار تهانیسر و گودره داشته بود نهم ذي الحجه که محمد مراد خان خلعت رخصت از شاه زاده بیدار بخت پوشیده بخانه آمد درین اثنا چوبدار ابراهیم خان ناظم رسید که بتاکید طلبیده اند بعده که محمد مراد خان نزد ابراهیم خان رفت چون بر خلعت رخصت شاه زاده مطلع گشته بود پرسید که نزد شاه زاده خبری از حضور رسیده و شاه زاده را بچه حالت دریافتند محمد مراد خان گفت اثر هیچ خبر تازه معلوم نگردید و مزاج شاه زاده بدستور هرروز دیده شد بعده ابراهیم خان خط وکیل را که روز دهم از احمد نگر باحمد آباد مشتمل بر خبر واقعهٔ ناگزیر حضرت خلد مکان رسیده بود بدست محمد مراد خان داده گفت که همین ساعت بخدمت شاه زاده رفته خط را بنمایید و از طرف ما تعزیت و تهنیت سلطنت عرض کنید - بعده که محمد مراد خان بخانه آمده تبدیل رخت خلعتي نموده بخدمت شاه زاده رفت شاهزاده درخواب بود نظر بر تاکید زود رساندن خبر بخواجه سرای صاحب نوبت بتقید گفت که شاهزاده را بهر تدبیری که دانید بیدار نمایید تا آنکه شاه زاده بیدار شد و خواجه سرا عرض نمود که محمد مراد خان بسیار مضطر آمده التماس بیدار نمودن دارد بشاه زاده چون خبر بیماری پادشاه رسیده بود پرسید خلعتی که پوشیده رفته بود در بردارد یا نه خواجه سرا عرض نمود که رخت سفید دیگر پوشیده آمده شاه زاده

گریان گشته باچشم اشك آلوده برآمده در خلوت خانه محمد مراد خان را نزد خود طلبیده محمد مراد خان خطی که باخود برده بود بدست شاه زاده داده تسلیمات تعزیت و تهنیت سلطنت از طرف ابراهیم خان و خود بجا آورد بعده شاه زاده گفت محمد مراد خان تحقیق بدانید که کار سلطنت هندوستان ابتر خواهد شد قدر عالمگیر پادشاه خلق نمیدانستند زیاده ازین نیست که چند روز آسمان بر مراد ما گردد و حق سبحانه و تعالی سلطنت نصیب پدر ما نماید اما کار بخون ریزی خواهد افتاد - بعد ازان ابراهیم خان بفکر آن افتاد که خطبهٔ عید اضحی بنام کدام پادشاه زاده خوانده شود آخر قرار بران یافت که بعد طلوع آفتاب که هنوز شهرت واقعهٔ عالمگیر پادشاه غازی برزبانها جاری نگردیده بود بعید گاه رفته خطبه بنام نامی اورنگ زیب عالمگیر پادشاه خواندند - و ابراهیم خان که خود را اعظم شاهی می گرفت چشم بر راه بود و انتظار میکشید که اگر حکم رفاقت بیدار بخت از طرف محمد اعظم شاه برسد نگاهداشت سپاه نموده باتفاق محمد بیدار بخت خود را بطریق ایلغار باکبرآباد رساند و فی الواقع اگر محمد اعظم شاه از راه وسواس مانع نگردیده بیدار بخت را ماذون می ساخت در اکبر آباد که مختار خان خسر بیدار بخت صوبه دار بود و نه کرور روپیه سوای اشرفی و روپیه شریف نواز که تا پانصد توله بوزن می باشد و طلا و نقره آلات غیر مسکوک موجود بود و باقی خان قلعه دار که خزانه در تصرف خود داشت انتظار می کشید که از وارثان ملك هرکه پیشتر برسد خزانه و کلید قلعه حوالهٔ او می نمایم موافق

مصلحت عقل و راي صائب بود اما آنچه در تقدیر الهی بود بعمل مي آید *

الحال چند کلمه از احوال محمد کام‌بخش باحاطهٔ بیان می آرد که پادشاه زاده محمد کام بخش بعد از رخصت از خدمت پدر بزرگوار بقلعهٔ پرینده که چهل پنجاه کروه مسافت داشت رسیده بود که خبر واقعهٔ ناگزیر پادشاه عالم ستان باو رسید - محمد امین خان باتفاق جمعي بدون اذن و اطلاع محمدکام بخش کوچ نموده خود را بخدمت اعظم شاه رسانید و از جدا شدن محمد امین خان تفرقه و فساد زیاد در لشکر کام بخش رو داد و احسن خان عرف میر سلطان حسن در تسلی و جذب قلوب دیگر مردمی که همراه مانده بودند کوشیده ازانجا بقصد تصرف قلعهٔ بیجاپور روانه گردید چون نزدیک قلعهٔ بیجاپور رسیدند بسید نیاز خان که قلعه‌دار بیجاپور بود پیغام وعده و وعید لطف آمیز برای سپردن قلعه نمودند سید نیاز خان ابتدا از قبول اطاعت ابا نموده به بندوبست برج و باره پرداخت و کار بمورچال بستن مقابل دروازه کشید - چون خبر واقعهٔ عالمگیر تا رسیدن کام بخش مذبذب بود بعده که بثبوت پیوست بعدآمد و شد پیغام که از احسن خان تردد و تدبیرهاي نمایان بظهور آمد سید نیاز خان کلید قلعه را فرستاد و خود برآمده ملازمت نمود و بعد انقضای قریب دوماه که از بند و بست شهر و اطراف خاطر جمعی حاصل نمود احسن خان را بمنصب پنجهزاري سرافرازی داده بخدمت بخشیگري مستقل گردانید و حکیم محسن را قلمدان وزارت عطا نموده مخاطب

بتقرب خان ساخت و سید احمد و سیف خان و حکیم محمد مهدي حیدرآبادي و احمد خان و دیگر همراهان پادشاهي و والا شاهي را از بخشیدن جواهر و خطاب میان همچشمان ممتاز گردانیده جشن جلوس نموده خود را در خطبه ملقب بدین پناه گردانیده سکه بدین مضمون جاري ساختن فرمود * بیت *

در دکن زد سکه برخورشید و ماه * پادشاه کام بخش دین پناه

بعده که هفت هشت هزار سوار فراهم آورده بود متوجه تسخیر قلعهٔ واکنکیره گردید - و سید نیاز خان یک دو منزل رفاقت نموده وقت شب خیمهٔ خود را چنان استاده گذاشته فرار نموده خود را باعظم شاه رسانید - بعده که کام بخش بگلبرگه رسید قلعه را بتصرف خود آورد و سید جعفر نام از سادات بارهه را بتجویز احسن خان قلعه‌دار نموده پیشتر بقصد واکنکیرا که بعد خبر واقعهٔ حضرت خلد مکان بتصرف پریانایک رفته بود متوجه گردید بعد ازانکه بپای قلعهٔ واکنگیرا رسید باهتمام احسن خان شروع بمورچال بستن و تردد قلعه گیري نمود و پریا محصور گردیده تا پانزده بیست روز شرط قلعه داري بجا آورده بعده که بوساطت احسن خان تسخیر قلعه نمود قلعه دار گذاشته متوجه ملک گیري گردید - ازان که میان تقرب خان و احسن خان در عالم همچشمي سوء مزاج بمیان آمده بود تقرب خان قلعه داري گلبرگه را از تغیر سید جعفر بنام دیگري مقرر کرده فرستاد سید جعفر عمل نداد بعد ازانکه محمد کام بخش خود بپای قلعهٔ گلبرگه رسید باز سید جعفر چند روز در سپردن قلعه استادگي نمود و بدنامي آن باحسن خان عائد گردید - بعد ازان که

پرسر بازار گنج احسن خان که قول معاني محصول داده درگرد آوري رسد ميكوشيد تقرب خان بعرض محمد كام بخش رساند كه آبادي بازار گنج احسن خان باعث شكست شاه گنج پادشاهي مي گردد و كام بخش مانع آبادي بازار احسن خان گشت اين معني بر طبع احسن خان نظر بر حسن عقيدت و جانفشاني كه در خدمت كام بخش مي نمود بسيار ناگوار گرديد و جهندهٔ بازار خود را شكسته نزد تقرب خان فرستاد بهر حال باز تسلي احسن خان نموده براى تسخير قلعهٔ كرنول كه يوسف خان فوجدار و قلعه دار بود تعين نموده پسر خرد خود را بطريق توره همراه اونمود يوسف خان از سپردن قلعه سرواز ده بعد پيغامهاى وعده و وعيد و دواندن مورچال سه لک روپيه براى سركار داده احسن خان را راضي ساخته برخيزاند - و بعد آن طرف اركات كه داؤد خان افغان پني فوجدار آن ضلع بود احسن خان براى ملک گيري مامور گرديد و تردد هاى كه از احسن خان در جانفشاني باوجود كمال عسرت كه بر تمام لشكر فاقه مي گذشت دران طرف بظهور آمد - اگر بتحرير تفصيل آن پردازد باطناب كلام مي كشد لهذا باقي ذكر محمد كام بخش بر محل موقوف داشته بتحرير سوانح كوچ اعظم شاه و بهادر شاه مي پردازد *

اعظم شاه دهم ذي الحجه برتخت جلوس نموده بدين سكه دكن را پر آوازه ساخت * بيت *

سكه زد در جهان بدولت و جاه * پادشاه ممالک اعظم شاه

و امراى قديم پادشاهى و والاشاهي و اكثر اميران ركاب را بعطاى خلعت و جواهر و اضافه و وعده و وعيدهاي لطف آميز نواخته و

امیدوار ساخته وسط ماه ذي الحجه باتفاق جمدة الملک امیرالامرا
اسد خان و ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و میرزا صدر الدین
محمد خان و صفوي خان که تازه از ایران رسیده بخدمت
بخشیگری سرفرازي یافته بود و تربیت خان میر آتش و
چین قلیچ خان بهادر که درهمان ایام از صوبه داري بیجا پور رسیده
بود و محمد امین خان و خان عالم و منور خان پسران خان زمان خان
دکني که هردو در شجاعت ضرب المثل بودند و کامیاب خان و
سید مظفر خان اسدخاني و راجه رام سنگه هاره و دلپت راو بندیله و
جمعي دیگر از امراي نامي همراه خود و رکاب حضرت پادشاه
مغفور که اگر بتعداد همه پردازد بطول کلام منجر مي گردد بقصد
مقابلهٔ شاه عالم روانه گردید - همینکه نزدیک نواح خجسته بنیاد
رسیدند شنیدند که حمید الدین خان بهادر برسر قبر حضرت عالمگیر
که در جوار درگاه حضرت برهان الدین و زین الدین مدفون گشته
مجاور گردیده بعد که براي فاتحهٔ مرقد حضرت عالمگیر تشریف بردند
دست حمید الدین خان گرفته همراه آوردند - بعد ازانکه داخل
خجسته بنیاد شدند منصور خان روز بهاني را که بحکم عالم گیر
براي جاري نمودن راه پیشتر آمده بود بعد ملازمت بصوبه داري
خجسته بنیاد مامور فرمودند - میرزا یار علي رخصت کعبة الله
حاصل نمود - بعد که بسواد دار السرور برهانپور رسیدند یک دو مقام
نموده بعد بند و بست ضروري کوچ فرمودند - محمد امین خان
بهادر و چین قلیچ خان بهادر که مخاطب بخان دوران گردیده بود از
بعضي وضع و سلوک اعظم شاه افسرده خاطر گشته ترک رفاقت

نموده خود را به اورنگ آباد رساندند و اکثر پرگنجات را قابض
و متصرف گشتند *

الحال بذکر بهادر شاه میپردازد - چون پادشاه مغفور منعم
خان را که در منصوبهای کاروبار و کار طلبی نادر العصر
گفته می شد تعینات کابل نموده بودند و بخدمت شاه عالم
عبودیت و رسوخیت خاص بهمرسانده بود شاه دیوانی
محالات جاگیر خود که در صوبهٔ لاهور داشتند بدو فرموده تجویز
دیوانی صوبهٔ لاهور نیز بنام او بحضور معروض داشته بودند و سند
دیوانی نیز بنام او رسیده بود بعد رسیدن خبر امتداد آزار عالمگیر
پادشاه منعم خان از راه فدویت که در خدمت شاه داشت در فکر
سرانجام مهیا ساختن بار بردار و اسباب سفر افتاده قطار های شتر
و گاوهای توپ کشی و دیگر ما یحتاج ضروري جنگ سلطاني که
بر وقت بکار آید در پرگنات ما بین راه لاهور و پشاور بمنصوبه و
تدبیری که شهرت نیابد موجود ساخته گوش برآواز تغیر وضع روزگار
بوقلمون می بود تا آنکه بیست و هفتم في الحجه خبر واقعهٔ
پادشاه بهپشاور رسید و بهادرشاه همان روز بفکر کوچ افتاد و روز دویم
آن که عرضه داشت منعم خان نیز مشتمل بر مبارکباد سلطنت
و التماس زود برآمدن از نظر گذشت حکم پیشخانه برآوردن فرمودند
و روز دیگر بلا توقف خود بدولت برآمدند و همه امرای متعینهٔ
رکاب رفاقت نمودند الا فتح الله خان که از شجاعان مشهور گفته
میشد و دران نزدیکی تعینات کابل شده بود از رفاقت ابا نمود
بعد عرض فرمودندکه جان نثار خان کهاز نمک پروردهای قدیم ماکه

در شجاعت و تردد ثاني فتح الله خان است در سرحد اکبراباد یا پنج شش هزار سوار خود را بعظیم الشان خواهد رساند - و احکام طلب امیران و شاه زاده معز الدین که صوبه دار تهته بود و اعز الدین که نیابت پدر در ملتان داشت و دیگر جمعي که گمان فدویت و هوا خواهي برانها داشتند صادر فرمودند و کوچ بکوچ طي منازل مي نمودند تا آنکه نزدیک لاهور رسیدند و منعم خان که بمجرد رسیدن خبر واقعهٔ پادشاه بفکر نگاهداشت سپاه و سرانجام توپخانه و فراهم آوردن خزانه افتاده بود با چهار پنج هزار سوار برآمده دو منزلی لاهور محلهٔ سپاه و توپخانه نموده با فرد موجود ساختن چهل لک روپیه ملازمت نمود و تسلیمات سلطنت بجا آورد شاه عالم فرمودند که بشما هم وزارت مبارک باد - حاصل کلام اواخر محرم الحرام سنه [۱۱۱۹] مذکور نواح دار السلطنت لاهور شرف نزول فرمودند - دران منزل مبارک که در سلخ محرم و غرهٔ صفر المظفر از عدم رویت اختلاف بود مقام نموده بزدن سکه و خواندن خطبه بنام نامی خود حکم فرمودند و امیران همرکاب مع نذر و نیاز تسلیمات مبارکباد بجا آوردند و زر سرخ و سفید کهنه را سرخ روئی تازه حاصل گردید و طلا و نقرهٔ سفید بخت را شرف رواج زیاده از اندازه روي داد - اگرچه حکم نمودند که نیم ماشه بر وزن روپیه افزوده مسکوک سازند و بدان وزن درحضور لکها مسکوک گردید اما چون در تنخواه ارباب طلب و داد و ستد بهمان وزن سابق محسوب مي نمودند رائج نگردید - و براي طلب پادشاه زاده محمد معز الدین صوبه‌دار ملتان مع پسر کلان که حکم صادر گردیده بود

درین مکان نشاط افروز رسیده سعادت قدمبوس حاصل کرده و تسلیم منصب بیست و پنج هزاری پانزده هزار سوار از اصل و اضافه فرمودند و محمد اعز الدین پسر محمد معز الدین را منصب هشت هزاری سه هزار سوار عطا نمودند و پادشاه زاده محمد عظیم را غائبانه بعطای منصب هیجده هزاری پانزده هزار سوار سرافرازی بخشیدند و فرمان زود رسیدن بمستقر الخلافت اکبر آباد بنام محمد عظیم صادر فرمودند و پادشاه زاده محمد رفیع القدر را شانزده هزاری پانزده هزار سوار و پادشاه زاده خجسته اختر را چهارده هزاری نه هزار سوار نمودند و شاه زاده محمد کریم خلف پادشاه زاده محمد عظیم را بهفت هزاری دو هزار سوار سرافرازی بخشیدند و منعم خان را از پایهٔ هزار و پانصدی مراتب چهار هزاری دو هزار سوار بخطاب خان زمان و نقاره و عنایات دیگر مرحمت نموده امیدوار عطای وزارت و مراتب اعلی ساختند و پسر کلان خان زمان را اضافه و خطاب خانه زاد خان عطا فرمودند و بهادر علی خان را مخاطب باله وردی خان نمودند و مردان علی خان را بخطاب هزبر خان سربلندی دادند و عنایت خان پسر لطف الله مرحوم نبیرهٔ سعد الله خان را بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار و علم و نقاره سرفراز ساخته بهراولی فوج پادشاه زادهٔ کلان محمد معز الدین ممتاز فرمودند و خواجه شکر الله خان را خطاب سادات خان عطا کردند و محمد رستم خان را مخاطب برستم دل خان ساختند و حسین علی خان پسر عبد الله خان را که هزار و پانصدی بود سه هزاری دو هزار سوار نموده از عطای نقاره بلند آوازه گردانیدند - نیاز علی خان را خطاب

قلیچ‌خان عطا نموده و سید تاج را مخاطب بشهامت خان ساخته و محمدسعیدولد اصالت خان را بخطاب سیف‌الله‌خان امتیاز بخشدند و دیده مغل خلف آغر خان را بخطاب موروثی او مفتخر ساختند بخدمت قراولی مامور فرمودند و بهمین دستور بسیاری از خانه زادان روشناس و ملازمان کارطلب والاشاهی را که‌اگر بتحریرتفصیل هریک پردازد ازسررشتهٔ‌اختصار باز می‌ماند‌بعطای اضافه و عنایات دیگر بر هم‌دیگر امتیاز بخشیدند و همه را بامید ترقی‌آینده خورسند گردانیدند مبلغ چهل لک روپیه از خزانهٔ لاهور گرفته کوچ فرمودند بعد رسیدن سهرند بیست و هشت لک روپیه وزیر خان که صاحب مدار سهرند بود از زر پادشاهي پیشکش‌نمود و اواخر صفر المظفر بحوالی دار الخلافت شاه جهان آباد مضرب خیام ظفر انجام فرمودند - درین ضمن عرضداشت پادشاه‌زاده محمد عظیم(متضمن برینکه بعد رسیدن نزدیک شهزادپور برخبر واقعهٔ ناگزیر جد بزرگوار اطلاع یافته شروع بنگاهداشت سپاه نموده بگرد آوری فوج و دلاسای تمن داران عمدهٔ آن نواح و تسلي و رعایت فوجداران صاحب‌فوج پرداخته زیاده از بیست هزار سوار فراهم آورده بطریق ایلغار قبل از رسیدن محمد بیدار بخت خود را باکبر آباد رساند و مختار خان صوبه‌دار را مغلوب هراس و بیدخل و محصور ساخته‌اموال‌اورا بضبط در آورده باقیخان قلعه‌دار را نیز مستمال نموده برای‌سپردن مقالید خزائن انتظار مقدم سعادت توام میکشد - سلطنت سواد اعظم هند بران زیبندهٔ تاج و تخت پادشاه سلیمان پایگاه سکندر اقبال همایون فال بفرخی و فیروزی مبارکباد) رسید - بعد عرض این مژدهٔ

فرحت اثر شگون مفتاح سلطنت دانستند و بهمین مضمون
خبر تسخیر اکبرآباد و مقید گردیدن مختار خان و اطاعت باقي
خان قلعه‌دار که براي سپردن خزانه عذر نزول رایت ظفر آیت
بمیان آورده انتظار مقدم سعادت اثر مي‌کشید از زبان منهیان و اخبار
نویسان معروض گردید - گویند باقي خان در سپردن کلید قلعه و
خزانه ازروي عجز و نیاز بخدمت پادشاه زاده محمد عظیم التماس
نموده که اگرچه قلعه و خزائن تعلق بهر دو وارث تاج و تخت دارد اما
هرکه پیشتر برسد کمر خدمت بسته مقالید خزانه مع قلعه خواهم
سپرد و هیچ احدي را گمان نبود که باوجود آن همه بعد مسافت
پشاور نظر بر تردد محمد اعظم شاه شاه عالم قبل از محمد اعظم شاه
خواهد رسید * ر

القصه بعد شرف نزول دار الخلافت و رسیدن عرضه داشت
پادشاه‌زاده محمد عظیم حکم شادیانه نواختن فرمودند - و خان زمان
را نزد محمد یار خان نبیرهٔ آصف خان که قلعه‌دار دارالخلافت بود
فرستاده به‌پیغام عنایت آمیز استمالت نمودند محمد یار خان بسمع
رضا شنیده حسن یار خان پسر خود را مع کلید قلعه و صد اشرفي
و دوهزار روپیه نذر همراه خان زمان فرستاد که از طرف محمد
یارخان آداب مبارکباد سلطنت و قبول اطاعت بجا آورد - و جمعي
از بنده هاي پادشاهي و ارباب عدالت و دیگر اهل خدمات آمده
شرف اندوز ملازمت گشته مورد عنایات گردیدند - و بعد فراغ از
زیارت مقابر بزرگان و رساندن فیض بخدام و مکانهاي میمنت
نشان و بدست آوردن سي لک روپیه از خزانهٔ دارالخلافت و سرانجام

بعضي مطالب ضروري اوائل ربيع الاول كوس توجه رايت ظفر آيت طرف مستقر الخلافت اكبرآباد بلندآوازه ساختند و وسط ماه مذكور در سواد باغ دهره نواح اكبرآباد مضرب خيام ظفر انجام فرمودند - و پادشاهزاده محمد عظيم مع پسر شاه زادهٔ محمد كريم شرف اندوز ملازمت گرديد - باقيخان قلعهدار با مقاليدقلعه و خزائن سعادت آستان بوس دريافته آداب تهنيت جلوس بتقديم رساند و مورد الطاف و عنايات بي پايان گرديد مبلغ نه كرور روپيه را اشرفي و روپيه باختلاف روايت سواي طلاآلات و نقرهٔ غير مسكوك كه از جملهٔ بيست و چهار كرور روپيهٔ فراهم آوردهٔ صاحبقران ثاني بعد از خرچ نمودن حضرت خلدمكان كه بيشتر در مهم ملك دكن بصرف درآمده بود و بروايت ديگر مع اشرفي و روپيهٔ غريب نواز كه از صد توله تا پانصد توله مخصوص انعام مسكوك نموده بودند و اشرفيهاي دوازده ماشه و سيزده ماشهٔ عهد محمد اكبر پادشاه سيزده كرور محسوب مي نمودند بعرض رسيد حكم شد كه عجالة چهار كرور روپيه را اشرفي و روپيه برآورده ازان جمله سه لك روپيه بهريك از پادشاه زادهٔ ركاب كه نه لك روپيه باشد و سه لك روپيه بخان زمان بهادر مع پسران و لك روپيه بسادات بارهه و لك روپيه بآغرخان و مغليهٔ همراه او بدهند و بهمين دستور بهمه بند هاي پادشاهي كه در ركاب بودند و نوكران سابق كه هشت ماهه نه ماهه طلب داشتند - و دو ماهه بنو ملازمان و سه ماهه بمردم توپخانه و عمدهٔ تمام كارخانجات و خدمهٔ محل رسانند و همچنان بارباب طلب و درويشان صاحب رياضت و ارباب حاجت خرمن خرمن روپيه و دامن دامن اشرفي ببخشش

در آوردند جمله دو کرور روپیه بتعین سزاولان شدید بقسمت درآمد -
گویند در تقسیم زر بمرتبهٔ تقید تاکید آمیز بکار رفت که از چوب
دست خان زمان که خود از روی تهدید سزاولی می نمود یکی از
تحویلداران کشته گردید - خان زمان را از اصل و اضافهٔ پنج هزاری
پنج هزار سوار نموده تسلیم وزارت فرموده ملقب بصاحب السیف
و القلم وزیر با فرهنگ جملة الملک بهادر ظفر جنگ ساخته هراول
فوج ظفر موج مقرر نمودند - و بترتیب فوج پندی پرداخته امرای
کارزار دیدهٔ رزم آزما را جرنغار و برنغار و یلتمش و قول و چنداول
مقرر ساختند - و آغرخان را بخدمت قراولی مامور فرمودند - و پادشاه
زاده محمد عظیم که قریب هشت نه کرور روپیه و بقولی یازده کرور از
زر فراهم آوردهٔ صوبهٔ بنگاله همراه داشت محلهٔ سی هزار سوار داده
مورد آفرین گردید جمله قریب هشتاد هزار سوار بقیاس شمار درآمد -
اگرچه جان نثار خان که از مدت فوجدار و قلعه‌دار گوالیار بود و در
خدمت شاه عالم از ابتدای نشو و نما پرورش یافته و جانفشانیها
نموده چشم امید ترقی زیاد از قدیم الخدمتهای دیگر داشت
و هم چنان شاه عالم نیز نظر برحق نمک قدیم و فدویت او چشم
بر راه بود که جان نثار خان با چهار پنج هزار سوار جان نثار آمده
بپادشاه زاده محمد عظیم پیوسته باشد اما ازانکه از غلبهٔ تسلط و
اجرای حکم و سکه و خطبهٔ محمد اعظم شاه و بعد مسافت شاه
عالم پاس رعایت و اطاعت محمد اعظم شاه بر اکثر محذورات دیگر
اهم می دانست و حق نمک قدیم شاه عالم را نیز می خواست
که رعایت نماید و دبدبهٔ محمد اعظم شاه از طرف دکن و آمدن

بادشاهزاده محمد عظیم از طرف عظیم آباد انتشار یافت ببحر فکر فرو رفته ازانکه خود را در عقل و راي صایب معلم ثالث میگرفت در عالم عاقبت اندیشي چنان منصوبه بخاطر او رسید که بخدمت محمد اعظم شاه عرضه داشت نمود که اگرچه بحسب ظاهر از قدیم الخدمت شاه عالم گفته مي شوم اما بدل و جان از بندهای عقیدت نشان آن جنابم و ارادهٔ ملازمت عزم جزم نموده در فکر سرانجام برآوردن عیال و ناموسم لیکن چون باربردار و سواری زنانه میسر نمي آید و محمد عظیم که نزدیک رسیده از شنیدن این ارادهٔ پدر غلام فوج برای گرفتن و بردن عاجز تعین نموده امید وارم که از راه تفضل و کرم قبل از رسیدن فوج آن بلاي عظیم مددسواری و باربردار مع فوج شایسته عنایت و تعین فرمایند تا خود را برکاب عالی رساند و بهمین مضمون بخدمت شاه زادهٔ محمد عظیم معروض داشت که غلام قدیم الخدمت احرام رکاب بقصد جانفشاني بسته محمد اعظم شاه فوج براي بردن عاجز مقرر ساخته اگر از حضور فوج و باربردار برسد خود را بوالا خدمت رساند و بخاطر آورد از هرجاکه زود فوج برسد همراه آن روانه شده براي طرف ثاني عذر بلا اختیار را شفیع جرائم خود سازد اما بر وقت فوج هیچ طرف نرسید تا آنکه خبر پرتو رایت ظفر آیت شاه عالم طرف اکبر آباد بدو رسید و خبر آمد آمد محمد اعظم شاه نیز انتشار یافت ناچار بقصد ملازمت شاه عالم عازم گردید لیکن ازینکه با سپاه براي طلب سابق و شرح حال نزاع بمیان آمد و باربردار میسر نیامد بسیاري از اسباب زیاد سوخته بهر وجه که دانست جریده خود را با چند سوار معدود که قدری بار بردار از طرف

پادشازاده محمد عظیم نیز دراه رسید خود را بفوج شاه عالم رسانده ملحق گردید - ازانکه شاه عالم نظر بر حقوق نمک قدیم وگذراندن سیزده چهارده سال برفاه حال در تعلقهٔ قلعه‌داري و فوجداری و جاگیر میرحاصل چشم‌داشت رسیدن جان نثار خان با فوج شایسته داشت بعد عرض استفسار فرمودند که چه قدر جمعیت باخود آورده بعرض رساندندکه با سه چهارفیل پانزده بیست سوار رسیده خلاف مرضي شاه عالم بظهور آمد و آخر نتیجهٔ آن چنانچه بگزارش خواهد درآمد بوقوع پیوست *

الحال کلمهٔ چند از محمد اعظم شاه بزبان خامه میدهد بعده که محمد اعظم شاه با توپ خانهٔ رکاب قریب سی و پنج هزار سوار موجودی که بحساب فوج بندی از هشتاد و نود هزار سوار تجاوز کرده بود و امرای کارزار دیدهٔ مزاج گرفتهٔ حضور متوجه پیکار خصم گردید منصور خان را در خجستهٔ بنیاد گذاشته و فیروز جنگ را که در برار بود همان جا نگاه‌داشته بطریق قافله سالاري که بهم عنانی پیک اجل طی مسافت نماید کوچ بکوچ قطع مراحل و طی منازل می‌نمود - اگرچه از عطاي اضافه و ترقي مراتب و دیگر عنایات در جذب‌قلوب امرا مي کوشید اما در تقسیم دادني وطلب سپاه و عطاي مساعده و انعام نقد بسبب قلت خزانه امساک را کار مي فرمود و اگر درین باب امرای عقیدت کیش بعرض میرسانیدند از راه غرور و تهوري که داشت بعدم احتیاج لشکر و جبن در طرف ثاني در جواب کلمات درشت برزبان مي آورد و في الحقیقت خزانه هم آنقدر نداشت که بکشاده پیشانی

صرف نماید سوای آن درشت گوئی و کج خلقی گاه گاه موافق
رویهٔ او که داشت علاوه خراش خاطرها و افسردگی دلهای همراهان
می گردید - بعده که از دار السرور برهان پور عبور واقع شد چین
قلیچ خان بهادر که بخطاب خان دورانی مخاطب گردیده بود با
چندی از مردم مشهور ترک رفاقت نموده بخجسته بنیاد معاودت
نمود و محمد امین خان با اکثر مغلیه دست اندازی بر بنجارهٔ
لشکر نموده وقت کوچ رجعت کرده راه خجسته بنیاد اختیار کرد
بعد عرض شنیده نا شنیده انگاشته متوجه تلافی آن نگردید -
بعد ازانکه از آب هاندیا عبور نموده بسرحد دو راهه رسیدند
ازانکه ذو الفقار خان نصرت جنگ با راجه ساهو نبیرهٔ سیوای
غنیم مقرری دکن که حقیقت او بگزارش آمده رابطهٔ خاص
داشت و از قدیم متوجه احوال او بود اورا با چند نفری که رفیق
شفیق او بودند بعرض اعظم شاه رسانده مطلق العنان ساخت و او
خود را با پنجاه و شصت نفر که رفاقت او توانستند نمود نزد موهن
سنگه زمیندار مفسد پیشهٔ مشهور مابین سرحد جبال دشوار گذار
سرکار بیجاگده و پرگنهٔ سلطان پور نذر بار رساند و او پارهٔ سرانجام
ضروری راجه ساهو نموده از تعلقهٔ خود و سلطان پور باعزاز گذراند
و ازآنجا آنبو نام سرهتهٔ معروف بپاند که از مفسد پیشگان مشهور
گفته می شد و گدهی کوکر منده مابین پرگنهٔ سلطانپور درتصرف او
بود و از بندر سورت تا برهانپور تاخت و تاراج می نمود جمعیت
با او داده بتعلقهٔ وطن و قلعهای سر بفلک کشیدهٔ موروثی او که
دران ایام اختلاف سلطنت اکثر از قلاع مفتوحهٔ خلد مکان باز

بتصرف غنیم لئیم رفته بود رساند و بعضی سرداران مرهته که بحسب ضرور از راه نفاق با رانی تارابائی زن رام راجا رفاقت نمودند خود را براجه ساهو رسانده رفیق گشتند - و راجا ساهو فوج عظیم فراهم آورده ابتدا بنواح احمد نگرآمده بروایتی وقت رفتن بوطن برگل زمینی که واقعهٔ حضرت خلد مکان روداه بود رسیده آن مکان را زیارت نموده نقد و طعام وافر بفقرا داده ازانجا با فوج سنگین که قریب بیست هزار سوار مرهته فراهم آمده بود بقصد زیارت قبر خلد مکان که نزدیک دولت آباد مدفون گشته و دریغولا بخلد آباد موسوم ست روانه شد بعده که فوج پیش آهنگ او نزدیک خجسته بنیاد رسید هرچند راجه ساهو و برادران همراه او قصد تاخت و تاراج نداشتند اما تاراجیان چاشنه خور شروع بدست اندازی نواح خجسته بنیاد نمودند و منصور خان و دیگر متعینهٔ خجسته بنیاد برآمده به بند و بست برج و باره پرداخته در دفع شر آن جماعه کوشیدند و راجه ساهو بمنع مردم خود پرداخته بعد زیارت مزار بزرگان و قبر حضرت خلد مکان متوجه قلاع خود گردید - الحال ذکر باقی احوال راجه ساهو برمحل موقوف داشته عنان کمیت خامه را بتحریر اصل مدعا معطوف میسازد *

بعده که محمد اعظم شاه از آب نربدا عبور نموده بگوالیار رسید و خبر رسیدن شاه عالم و محمد عظیم با لشکرجهان‌آشوب باکبر آباد انتشار یافت بترتیب فوج پرداخته زیب‌النسا بیگم را که همشیرهٔ اعیانی محمد اعظم شاه بود مع خدمهٔ دیگر زیادتی محل خلد مکان وتوابع خود با امیرالامرا اسد خان و عنایت‌الله خان و غیره باکار خانجات

غیر ضروری و خزانه و جواهر آلات مع قبیله اکثری از امرای همراه
در قلعهٔ گوالیار نگاه داشت و چندی از پرده گیان محل را با قدری
جواهر و اشرفي همراه گرفته پارهٔ زر در طلب سپاه داده شاه زاده
بیدار بخت را هراول نموده ذو الفقار خان را مع خان عالم و منور
خان پسران خان زمان حیدر آبادی و راو دلپت بندیله و رام سنگه
هاره و جمعي دیگر از بهادران رزم جو و افغانان شعله خو هراول
بیدار بخت نموده و خود پادشاه زادهٔ والا جاه و جمعي از امرای
نامدار مثل میرزا صدرالدین محمد خان و تربیت خان و امان الله خان
و مطلب خان و صلابت خان عرف سلطان نذر و عاقل خان عرف
شیخ سلطان و صفوی خان بخشي تازه از ولایت آمده و سید شجاعت خان
و ابراهیم بیگ تبریزی و عثمان خان و دیگر امرای کارزار دیدهٔ ایران
و توران و افغانان و راجپوتان تیز جلو که اگر بتحریر تفصیل آن پردازد
بطول کلام منجر میگردد پاشنه کوب هراول روانه شده بافوج قریب
بیست و پنج هزار سوار جرار مانند سیل تند کوهسار بکمال غرور شجاعت
و تهوری متوجه اکبر اباد گردیدند - گویند اگرچه همراه محمد اعظم
شاه قریب پنجاه هزار سوار فراهم آمده بود اما بسبب تنگی
خزانه که در رساندن زر بسپاه امساک مي نمود و شهرت زر پاشي
و گنج بخشي طرف ثاني انتشار یافت بیشتری از سپاه و تمن
داران با نام و نشان متفرق شده برخاسته طرف شاه زاده محمد
عظیم و شاه عالم رفتند - نقل مي نمایند که خبر رسیدن محمد
اعظم شاه نزدیک گوالیار بشاه عالم رسید فرمودند که نامهٔ نصیحت
آمیز به برادر بنویسند مشتمل بر اینکه پدر بزرگوار بخط مبارک

وصیت نامهٔ مبنی بر تقسیم ملک نوشته از جملهٔ شش صوبهٔ
دکن چهار صوبه مع صوبهٔ احمد آباد بشما آرزانی داشته سوای
آن یک دو صوبهٔ دیگرهم بشما تواضع می نمایم و نمی خواهم که
خون ریزی مسلمانان بمیان آید - نزد اهل اسلام و جمعی که بهرهٔ
از ایمان دارند ظاهر است که مقابل خون یک مسلمانی که ناحق
ریخته شود خراج ملکی اگر بکفارت آن دهند تلافی نمی تواند
شد باید که موافق وصیت پدر بزرگوار و عطا کردهٔ داوردادگر
راضی شده در دفع فساد و آشوب بکوشند - و نیز گویند که پیغام
نمودند اگر از زیاده طلبی و بی انصافی دست بر نمی دارند
و مطابق فرمودهٔ پدر بزرگوار که خداوند مجازیست و بموجب حکم
خداوند حقیقی وصیت نموده راضی نمی شوند و باظهار شجاعت
و تهوری خواهند شمشیر خلاف از غلاف بر آرند چه لازم است که
برسر ملک فانی که باهم نزاع داشته باشیم عالمی بشآمت ما و شما
زیر تیغ آید بهتر آنست که ما و شما بنفس واحد در میدان معین
بمقابله پردازیم و ٭ بیت ٭

به بینیم کزما بلندی کراست

و پادشاه حقیقی باعانت که می پردازد چون شما مقابل شمشیر
خود دیگری را موجود نمیدانید برای شما صرفه درین کارزار است
باز واهب بی منت کرا یاوری نماید - اگرچه بر ظاهر بیندان
خورده گیر نظر بر تهوری و پردلی که محمد اعظم شاه فیل پیکار
داشت بر خلاف شاه عالم که تا مقدور در دفعیهٔ قتال و جدال
می کوشید این پیغام بعید می نماید اما از راوی ثقه که بیغرض و

بلا تعصب طرفداري نقل مي نمود مسموع گرديد که شخصي که واسطهٔ پيغام بود وقت رساندن پيغام با او رفيق بودم - و نيز از زباني جمعي که مدت بر رويهٔ هردو زبدهٔ اولاد تيموري محرم و همدم بودند و طريقهٔ انصاف از دست نداده نقل مي نمودند بدينکه هرچند مقابل تيز جلوئي محمد اعظم شاه که کوس دلاوري او عالمي را پر آوازه ساخته بود شاه عالم تا مقدور بجنگ اقدام نمي نمود و بخونريزي مسلمانان راضي نمي شد ليکن بعده که کار بکارزار و مقابله باخصم مي کشيد هرگز در استقامت و حوصلهٔ او خلل نمي پذيرفت چنانچه شاهد اين مقال است که اگر جبن او بر شجاعت غالب مي بود و از خون ناحق ريختن مسلمانان تقرب نميداشت بعد فتح و جلوس بر تخت وارثان تاج و سلطنت و مدعيان ملک و دولت را چنانچه بگزارش خواهد آمد برخلاف سنت جد و آبا مطلق العنان باخود نگاه نمي داشت - و درين مابين هرگاه مقربان و همدمان شاه عالم باظهار بسياري لشکر و فراهم آمدن خزانه کلمات غرور برزبان مي آوردند شاه عالم بسرزنش آنها پرداخته ميگفت تکيه بر لشکر و خزانه و شجاعت نمودن خلاف طريقهٔ ديندار يست اختيار پادشاه حقيقي است * * بيت *

مراورا رسد کبريا و منى * که ملکش قديمست و ذاتش غني

آري گاه گاه بوزبان او جاري مي گرديد که برادر ما بشجاعت و پردلي خويش آن قدر غره است که شايد در حملهٔ اول از راه تيز جلوئي خود را در تهلکهٔ بلا اندازد و اغلب از روي غروري که دارد آرزوي سلطنت باخو ببرد *

القصه بعده که نامه و پیغام برادر کلان بمحمد اعظم شاه رسیده برآشفته گفت مگر آن عقل و هوش باخته گلستان هم نخوانده که حضرت شیخ سعدی شیرازی فرموده که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند و ده درویش در گلیمی بخسپند و آمدین برمالیده این شعر خوانده ٭ بیت ٭

چو فردا برآید بلند آفتاب ٭ من و گرز و میدان و افراسیاب

بعده که جاسوسان بهادر شاه خبر رسانیدند که هراول فوج محمد اعظم شاه روانه شده می خواهند که از آب چنبل که هیجده کروهی اکبر آباد است گذشته آب بتصرف خود آرند حکم فرمودند که خانه زاد خان و صف شکن خان داروغهٔ توپخانه با چندی از بهادران و آغر خان قراول رفته معبر آب را درتصرف خود آورده نگذرانند که فوج خصم عبور نماید - دریندولا بعرض رسید که محمد اعظم شاه مي خواهد که از گذر طرف سمو گدهٔ گذشته اکبر آباد را جانب پشت گذاشته بمقابله پردازد فرمودند که پیش خانه برده نزدیک هراي جاجو استاده نمایند - رستم دل خان را با دو سه امیر نامی صاحب فوج و بیشتري از مردم توپخانه همراه داده آغر خان را بقراولی مامور ساخته امر نمودند که خبر فوج خصم پیهم رسانید و خود بعزم شکار سوار شدند - و بشاه زادهٔ محمد عظیم پیغام صادر شد که با لشکر خود مستعد جنگ گشته گوش بر آواز فوج خصم بوده بمقابله پردازد و خان زمان را مامور ساختند که بفوج بندي پرداخته بر وقت کمک محمد عظیم نماید و بهر سه شاه زادهٔ نامدار فرمودند که بادیگر امراي کارزار دیدهٔ رزم آزما

خصوص چهقته خان بهادر فتح جنگ و حسن علي خان و حسين علي خان مع برادران و ديگر سادات شير نبرد بارهه و بهادر علی خان و اله وردي خان و هزبر خان و تهور خان و رستم دل خان و سادات خان و سيف خان و شهامت خان و عنايت خان نبيرهٔ سعد الله خان و مقصود خان و فتح محمد خان و جان نثار خان و آتش خان و راجه جي سنگه نبيرهٔ راجه رام سنگه و راجه انوپ سنگه و باز خان افغان با بسياری از دلاوران ايران و توران و افغانان تهور نشان و راجپوتان جلادت پيشه مستعد و آمادهٔ مقابلهٔ خصم باشند و ديگر بهادران رزم ديده طرف جرنغار و برنغار و فوج يلتمش از سرنو مقرر گشتند و هر يکی طرفي مستعد کارزار و چشم براه فوج خصم گرديدند - و ازان طرف محمد اعظم شاه آرايش فوج خود نموده و نظر بر بسياری فوج برادر نگذاشته بي آنکه بمقصوده و تدبير جنگ پردازد ازراه تهوري مانند شير غران که خود را برگلهٔ گوسفندان زند متوجه فوج شاه عالم گرديد و از يکطرف همراه شاهزاده محمد بيدار بخت هراول ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و خان عالم و منور خان که از تهور پيشگان دکن گفته مي شدند و امان الله خان و خدابنده خان و راو دلپت بنديله و رامسنگه هارا و ستر سال پسر رتن راتهور و مرشد قلي خان پسر مصطفی قلي بيگ رنگنه که از بندهای قديم الخدمت بود و بخطاب پادشاه قلی خان و خدمت داروغگي توپخانه سر بلندی يافته بود با ديگر نام آوران جنگجو و توپخانهٔ آتش بار مقرر نمودند و شاهزاده محمد والاجاه طرف دست چپ قرار داده امان الله خان نبيرهٔ اله وردي خان

و عبد الله خان عرف امان الله بیگ ترکمان و حسن بیگ
والا شاهی و جمعی از مردم عمدهٔ کار طلب همراه شاهزاده هراول
و ازطرف دیگر شاه زاده والا تبار با سلیمان خان پني و عمر خان و
عثمان خان پسران شمشیر خان قدیمي و عبد الله خان و صلابت
خان و عاقل خان و حمید الدین خان و امیر خان و مطلب خان و
میرزا صدرالدین محمدخان صفوي و صفوی خان که هردو ازخاندان
پادشاه ایران گفته می شدند وجمعي دیگر از جلادت کیشان ایران و
افغانان شیرنبرد و راجپوتان جلادت‌کیش که ترتیب فوج بندی از تیز
جلوئی بحال نماید یکه تاز ناگهان و غافل برسرپیش خانهٔ شاه عالم
رسیدند - رستم علي‌خان و جمعي دیگر که همراه پیش خانه بودند با
مردم‌توپ خانه ساعتي بمقابلهٔ هراول پرداخته چند نفربکشتن داده
روبهزیمت آوردند و تمام بهیر همراه توپخانه و پیش خانه بتاراج
رفت و خیمه راآتش زده سوختند و هرچه توانستند بغارت بردند
و داروغهٔ توپخانه را دستگیر نموده بخدمت محمد اعظم‌شاه آوردند
گفت کیستي عرض نمود داروغهٔ‌توپخانه بودم و میدام‌گفت بگذارند -
شاه زاده محمد عظیم‌که بیخبر بطریق طلایه سوار شده بود خبر یافته
با فوج سنگین خود بمقابله شتافت و از هرطرف فوجها مانند سیلاب
بلامقابل‌فوج هراول اعظم‌شاه بیهم‌رسیدند ازین خبرکه‌در فوج شاه عالم
انتشار یافت تزلزل تمام در لشکر روی داد ذوالفقار خان و دیگر
مقربان اعظم‌شاه عرض نمودند که صلاح دولت دربن‌ست که امروز
شادیانهٔ فتح بنوازش درآید و همین جا حکم‌خیمه زدن فرموده قرار
مقابله بفردا نمایند از دبدبهٔ شهرت فتح امروز و آوازهٔ تسلط خبر

مقابله بفردا تزلزل تمام در لشکر خصم رو خواهد داد و بسیاري از
نام آوران آن طرف درین فوج آمده ملحق خواهند گردید و جمعي
دل باخته بلا اختیار رو بفرار خواهند آورد درین صورت اغلب که در
استقامت شاه عالم نیز خلل تمام راه یابد و دل باخته بلا اختیار فرار
نماید محمد اعظم شاه بر آشفته درجواب گفت این مصلحت
زنان است زبان بزجر و توبیخ کشاد - القصه باوجودي که بیشتري
از سپاه محمد اعظم شاه مشغول غارت و تاراج گردیده بودند
سزاولان شدید با پیغامهای تاکید و تهدید بر هراول و سرداران فوج
خود تعیین نمود - هیجدهم ربیع الاول مطابق بیست و نهم خور داد
سنه یک هزار و یکصد و نوزده که زمین و آسمان از تابش آفتاب
کورهٔ حدادي شده بود در میدان جاجو که بفاصلهٔ هفت هشت کروه
اکبر آباد است فوجهارا باهم اتفاق مقابله افتاد * بیت *

رقم سنج شهنـــامهٔ زرنگار * چنین کرد تحریر آن کارزار
که چون شد مقابل بهم هردو فوج * طپش زد بدلها چودر بحر موج

ابتدا هراول محمد اعظم شاه را با راجه بهادر خالوي محمد عظیم
و محمد رفیع خراساني که آخر مخاطب بسربلند خان گردید و
بازخان و چندي دیگر از بهادران مبارز پیشه و نهنگان دریای غیرت
که هراول و پیش قدم فوج محمد عظیم بودند سروکار نبرد رو داد و
از هردو طرف صداي توپ و غرش بان جانستان بهم آوازي کوس و
کرناي رزم غیرت افزاي دلاوران آن دشت پر وحشت گردید و دلاوران
رزم جو و مبارزان شعله خوی هردو سو دلیرانه قدم بمعرکهٔ کارزار
گذاشتند و فیلان کوه شکوه مست جنگي غرق آهن بازنجیرهای

دو منی و سه منی عفریت صفت هرطرف که رومی آوردند رستخیز عظیم برپا می گردید • بیت •

چوگشت از دو سو لشکر آراسته • جهانی بپرخاش بر خاسته
دهاده برآمد زهر پهلوی • چکاچاک برخاست از هرسوی
زبس خون که از کشتگان شد روان • محیط بلا گشت هندوستان
بسی سرکه بی تن شد از تیغ تیز • نه دست نبرد و نه پای گریز

درین دار وگیرو باریدن گوله و تیر راو دلپت بندیله و راجه رام سنگه هارا که هردو از مبارز پیشگان شیر نبرد بودند با چندی از سر گذشتگان پیش قدم هراول محمد اعظم شاه نقد حیات در باختند - و ازطرف فوج شاه عالم باز خان از پا در آمد و هر لمحه آتش پیکار شعله ور میگردید تا آنکه خان عالم و منور خان که از دلاوران صف شکن دکن گفته می شدند و در مبارزت بارها علم شهرت برافرشته بودند نعره زنان فیل جرأت مقابل فیل محمد عظیم پیش راندند و منور خان بی باکانه بحملهٔ رستمانه نیزه طرف شاه زاده انداخت محمد عظیم نیزهٔ اورا رد کرد آن نیزه بر جلال خان قراول ردیف محمد عظیم رسید محمد عظیم تیر بچلهٔ کمان در آورده چنان بسینهٔ حریف رساند که کار او ساخته شد و بروایتی از تیر دست دیگری گشته شد - خان عالم که از کشته شدن برادر جهان در چشم او تاریک گشت با دیدهٔ پر آب مع نیزهٔ آبدار بر شاه زادهٔ نیل پیکار حمله آور گردید محمد عظیم نیزهٔ اورا نیز رد نموده و ازگولهٔ تفنگ جلال خان خان عالم نیز ازپا درآمد - درین ضمن شاه زاده رفیع القدر و بسیاری از بهادران بمدد محمد عظیم رسیدند متصل آن محمد معزالدین

با حسین علي خان بارهه و عنایت خان نبیرهٔ سعدالله خان رسیده بکمک برادر پرداخت و شاهزاده بیداربخت مستانه وار فیل مقابل فوج خصم رانده داد مردانگي داده بحملهاي پیاپی عرصه بر دلاوران مقابل تنگ ساخت درین حال حسن علي خان و حسین علي خان با دیگر برادران بارهه خود را از فیل انداخته با جمعي از دلاوران حملهای رستمانه بروي کار آوردند و رستم علي خان و نورالدین خان و حفیظ الله خان و غیره پنج نفر که برادر و پسر خاله و خواهرزادهٔ هردو برادر می شدند شرط جانفشاني بتقدیم رسانیدند و درین حالت شجاعت خان که از سادات بارهه نامي بود و مست علي خان بخشي خانگي محمد اعظم شاه فرود آمده مقابل سادات بارهٔ فوج بهادر شاه شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند و خان زمان مع پسر کلان زخمهاي کاری گوله و تیر برداشت و ازان طرف شاه زاده بیدار بخت بعد تردد نمایان که هاله وار اطراف او فرو گرفته بودند و بسیاری از همراهان شاه زاده بکار آمدند از زخم گولهاي پیاپي جان بجهان آفرین سپرد و خبر کشته شدن محمد بیدار بخت که بمحمد اعظم شاه رسید آه دود آلودهٔ جگر سوز شعله افروز از سینهٔ پر اخگر برکشید و مانند پیل مستي که خود را بر کوه پر از شعلهٔ آتش زند فیل مقابل فوج خصم رساند و حملهاي رستمانه و نبرد بهادرانه مي نمود و بهر تیری صفدري را از خانهٔ زین سرنگون مي ساخت از هر خدنگی حوضهٔ فیل بهادري رنگین مي نمود و هر اجل رسیده که مقابل او مي آمد از تیر شست عدو دوز او بخاک هلاک می افتاد * نظم *

زهر تیر کز شست پرواز کرد * تنی را ز پیوند جان باز کرد
در افگند خود را دران کار زار * چو شیری که گور افگند در شکار
برآمد خروشی ده و دار و گیر * چو باران ببار ید زوبین و تیر
گران جنگ رستم بدیدی بخواب * شدی از نهیبش دل و زهره آب
تردد و تهوری که ازان زیبندهٔ دودمان تیموری دران معرکهٔ کارزار
بعرصهٔ ظهور آمده و کوشش و کششی که ازان تهمتن والا نسب
بوقوع پیوسته قلم مقطوع اللسان در تحریر تفصیل آن قاصر است
اگر داستان بی لاف و گزاف آن تهمتن وقت بگوش رستم داستان
می رسید کوس شهرت تهمتنی آن منجر بافسانه و داستان کذب
آلود میگردید - دران حالت ابراهیم بیگ تبریزی که ازمبارزان مشهور
گفته می شد اسپ بمیدان تاخته رو باعظم شاه آورده التماس نموده
الحال تردد و جانفشانی شیر خود در ین میدان ملاحظه نمایند و از
اسپ فرود آمده شرط پاس حق نمک بجا آورده داد مردانگی داده ازپا
درآمد - بالجمله دران دار و گیر که از غبار رستخیز و دود باروت هیچ
احدی بحال دیگری نمی توانست پرداخت گولهٔ زنبورک بشاهزاده
والا جاه برادر خرد بیدار بخت که فیلبان فیل او درهمان حال از
زخمهای پیاپی افتاده بود رسید کار او تمام ساخت - و درهمان حال
گولهٔ اجل اندرون عماری حوضهٔ فیل والا جاه رسید و زوجهٔ او
جان بحق تسلیم نمود - و فیل سواری والا جاه که دران آشوب
قیامت ازصدمات غرش بان و زخم گولهای شور بار لاش آن نو نهال
سلطنت را برداشته دران لشکر سراسیمه وار می گردید و برواتی
از لشکر برآمده راه اکبرآباد پیش گرفته بود و احدی از لشکر طرفین ،

بحال او نمي پرداخت بلکه هرچند محمد اعظم شاه مي خواست که از احوال آن شاه زادهٔ جان باخته اطلاع يابد دران آشوب اثري پيدا نبود - و از هر طرف مبارزان صف نبرد شاه عالم خصوص خان زمان مع پسران و شير نبردان بارهه و حامد خان و عنايت خان نبيرهٔ سعد الله خان و جان نثار خان و لطف الله خان پاني پتي و قليچ خان و ديگر بهادران شير جنگ که در رکاب شاه زادهٔ محمد عظيم و ديگر شاه زادهاي نامدار بودند هاله وار اطراف محمد اعظم شاه فرو گرفتند و در چنين اختلال احوال و صداي دار و گير باد تندي که ياد از دم صور محشر ميداد از طرف قبله و لشکر شاه عالم چنان بر فوج محمد اعظم شاه وزيدن گرفت که هر تيري که بمدد باد جهان آشوب بلشکر محمد اعظم شاه مي رسيد از زره و بکتر مي گذشت و هر سنگ ريزه از طوفان که نمونهٔ صرصر عاد و ثمود نشان مي داد بر مبارزان آن شاه شير نبرد مي آمد حکم سانچهٔ تفنگ مي داشت خلاف بان و تير و گولهٔ لشکر محمد اعظم شاه که از مخالفت باد و ناموافقت طالع بفوج خصم مقابل نارسيده بر زمين مي افتاد - نقل مي نمايند که دران حالت تربيت خان ازطرف اعظم شاه عمدا دو بندوق جانب عظيم الشان خالي نمود هر دو خطا شد در همان حال گولهٔ بندوق بسينهٔ او خورده و در همين آن تير هوائي نيز بردهن او رسيد و جان در باخت - بهرحال دران گرد و باد جهان پيش چشم لشکر اعظم شاه سياه نمود *

* بيت *

ز گردي که بر خاست در رزم گاه * جهان گشت در چشم مردم سياه

بدان گونه گم شد دران گرد مهر • که می‌جست با صد چراغش سپهر

دران دار و گیر قیامت آشوب باوجود اثر غلبهٔ فوج شاه عالم از حملهای رستمانهٔ محمد اعظم شاه که کارنامهٔ مبارزت بزخمهای کاري در اولاد چغته بسکه و مهر ختم بهادري رساند نزدیک بود که بسیاري از لشکر خصم تاب صدمه و مقابلهٔ آن نهنگ دریای غیرت نیاورده از پیش آن شیر بیشهٔ جلادت رو بهزیمت آرند - وعنایت خان پسر لطف الله خان نبیرهٔ سعد الله خان وسلطان خان و تهور خان و چندي از سادات نامی بارهه جمله چهارده پانزده سردار نامي لشکر شاه عالم بکار آمدند و بسیاري گلگونهٔ سرخروئي زخم برداشتند - و از لشکر اعظم شاه تربیت خان که از مدتی داروغگي توپخانه از عهد خلد مکان بدو تعلق داشت و درین اوان ازو تغییر نموده بودند و صفوی خان بخشي تازه از ایران آمده و مرشد قلي خان که در همان روزها داروغهٔ توپ خانه شده بود - و کوکلتاش خان عرف میر بدو که ازو تردد نمایان بظهور آمده و سید یوسف خان پلولي که خود را بفیل شاه زاده محمد عظیم رسانده زینها خالي نموده قریب بیست زخم برداشته بود افتادند - و مست علي خان و شجاعت خان و اشرف خان و شریف خان و ضیاء الله خان نواسهٔ شیخ ابو المکارم و عثمان خان و دیگر افغانان قریب پنجاه و دو نفر نامي فیل سوار شرط جانفشانی بتقدیم رساندند - و خدا بنده خان که در عهد خلد مکان خانساماں بود و عبد المطلب خان که نیابت ذو الفقار خان میر بخشي داشت و امان الله خان زخمهاي کاري برداشته هرچند ازان معرکه جان

بسلامت بدربردند اما بعد ملازمت شاه عالم بهمان زخمها ودیعت حیات نمودند - و میرزا صدر الدین محمد خان بخشي وعمر خان و ظفرعلي‌خان با جمعي دیگراز مردم با نام و نشان زخم برداشتند - درین ضمن برلب ذوالفقار خان زخم کم نمائي رسید چون دیدکه کار از دست رفت وبسیاري از همراهان مبارز پیشه کشته و زخمي گردیدند و عرصه چنان بر محمد اعظم شاه تنگ گردیده که امید نجات نمانده خود را بمحمداعظم شاه رسانده‌گفت بر دیگر پادشاهان و جد وآباي شما نیز ازین قسم‌ماجرا گذشته‌که‌بریده‌از لشکر برآمده تقاضاي وقت‌را از دست ندادند في الحال مصلحت‌درین است که پا از معرکهٔ کارزار کشیده‌خود را جائي باید رساند تا باز اگر طالع مدد نماید بتدارک مي توان پرداخت محمد اعظم شاه ازین سخن برآشفته جواب داد بهادرجي شما جان‌خود را در هرجا که خواهید سلامت ببرید حرکت ما ازین‌گل زمین متعذر است پادشاهان را تخت است یا تخته - بعده ذوالفقار خان که حمید الدین خان نیز رفاقت او کرد راه گوالیار اختیار نمود دران حال آن شاه گم گشته سپاه که زیاده از دو صد سه صد سوار رفیق روز بیکسي یار نمانده بودند خود را میان چندین هزار سوار و تیر و گولهٔ آتش بار گرفتار دید بفریاد آمد که شاه عالم بامن جنگ نمي نماید خدا از من برگشته بخت برگشته است - و شاه زاده عالي تبار را که بسبب صغر سن در حوضه باخود نشانده در محافظت او از صدمهٔ تیر و گوله مي کوشید آن شاه زادهٔ شیر نبرد بدان سن میخواست جوهر شجاعت تیموریه بظهور آرد محمد اعظم

شاه مانع آمده زیاده محافظت او می نمود چون دو سه فیلبان فیل سواري محمد اعظم شاه از زخمهای بارش گوله افتاده بودند و بفیل نیز زخمهای بی شمار رسیده بود بیقراری می نمود هرچند که محمد اعظم شاه نیز از رسیدن زخمهای جانستان پاي خود دررکاب سفر آخرت مي دید ازراه غیرت و شجاعت خودداري نموده پاي خود از حوضهٔ بر آورده فیل را مي خواست نگاهدارد و پیش راند نمي توانست درین حال که آفتاب عمر او نزدیک بغروب بود تیري بر پیشانی او رسید کار او تمام ساخت - رستم علي خان که نزدیک فیل او رسیده بود اطلاع یافته خود را بالاي فیل رسانیده سر اعظم شاه را بتیغ بیدریغ بریده در دامن خود گرفته نزد شاه عالم روانه گردید و در لشکر شاه عالم صداي شادیانهٔ فتح بلند آوازه گشت - تاریخ واقعهٔ محمد اعظم شاه یافته اند هاي محمد اعظم * بیت *

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است
هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق

بعده که بامید تمام سگ نامرد عرف رستم علي خان سر محمد اعظم شاه را نزد بهادر شاه آورده ابتدا از دامن خود بر آوردهٔ رخسارهٔ خون آلودهٔ محمد اعظم شاه را بدندان ناپاک خود ازروي غضب گزید بعد ازان برپاي فیل شاه عالم انداخته زبان به تهنیت و دست بآداب تسلیم کشاد بهادر شاه از مشاهدهٔ گزیدن آن سگ سیرت نگاه تند طرف او نموده آب در دیده گردانید - و هرچهار شاهزاده و خان خانان مع پسران و دیگر امیران از عقب

هم رسیده بدست و زبان آداب تهنیت فتح بجا آوردند - و شاه زادهٔ عالي تبار و بیدار دل و سعید بخت را با دیگران حاضر ساختند - و سواي جواهر و اشرفي که در حوضهٔ فیل محمد اعظم شاه بود بتاراج رفت - خیمه و فیلان و توپ خانه و دیگر کار خانجات محمد اعظم شاه بضبط در آمد - و شاه عالم خیمهٔ مختصر استاده نموده فرود آمده دو رکعت نماز شکر ادا نمود باز حکم باحضار عالي تبار پسر محمد اعظم شاه و بیدار دل و غیره پسران محمد بیدار بخت فرموده همه را باظهار کمال لطف در آغوش گرفته پدرانه دست شفقت برسر آنها گذاشته نمودهٔ امان جان و پرورش دادن بدستور فرزندان و عنایات بی پایان دیگر مستمال ساخته بهمه پردگیان مغموم پیغام تسلي و پرسهٔ ماتم نمودند - و خان خانان را درآغوش مرحمت گرفته از راه کمال قدرداني فرمودند که آنچه یافتم از سعي و تردد و جانفشاني شما بود و حکم کردند که لاش محمد اعظم شاه را بالاش بیدار بخت و والا جاه بعد غسل و کفن نزدیک روضهٔ همایون پادشاه برده مدفون سازند - روز دیگر بعیادت خان خانان تشریف برده مراورا بچرخ برین رسانیده مخاطب بخان خانان بهادر ظفر جنگ و یار وفادار ساخته یک کرور روپیه نقد و جنس انعام که از ابتداي عهد تیموریه هیچ پادشاه بهیچ امیور عایت و بخشش چنین نکرده بود نمودند و تسلیم منصب هفت هزاري هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و دو کرور دام انعام و خدمت وزارت بالاستقلال فرمودند - و از جملهٔ دهلک روپیه که خان خانان پیشکش نمود یلک لک روپیه نقد و جنس قبول افتاد - و نعیم خان پسر کلان خان خانان را مخاطب

بخان زمان بهادر ساخته از اصل و اضافه پنج هزاري پنج هزار سوار
نموده خلعت بخشي سيوم مرحمت نمودند و پسر خرد اورا
بخطاب خانه‌زاد خان بهادر ساخته سربلندي بخشيده تسليم چهار
هزاري سه هزار سوار از اصل و اضافه فرمودند - و هرچهار پادشاه
زاده را منصب سي‌سي هزاري بيست هزار سوار از اصل و اضافه
مقرر فرمودند و محمد معز الدين مهين اختر سلطنت را مخاطب
بجهاندار شاه بهادر و محمد عظيم را ملقب بعظيم الشان بهادر و
و رفيع القدر را بخطاب رفيع الشان بهادر وخجسته اختر را مخاطب
بجهانشاه بهادر ساخته هرچهار اختر برج سلطنت را حكم نواختن نوبت
بحضور وسوارشدن برنالكي كه بصورت تخت روان ساخته بودند فرمودند -
و ارسلان خان كاشغري را كه خواهرزادهٔ مهر پرور حرم محترم پادشاه
بود مخاطب بچغته خان فتح جنگ ساخته هفت هزاري هفت
هزار سوار نمودند و ديگر همه خانه‌زادان قديم و امراي ركاب كه ازانها
تردد و جانفشاني بظهور آمده بود بعطاي اضافهٔ نمايان و فيل و
جواهر و تبديل خطاب كه اگر بتعداد آنها پردازد باطناب كلام منجر
مي گردد مگر هرجا كه ضرور داند برمحل بزبان قلم خواهد داد
برهمديگر امتياز بخشيدند - بعده كه خبر فتح بهادر شاه و كشته‌شدن
محمد اعظم‌شاه بگواليار رسيد خيمه‌بخيمه صداي زاري و نوحهٔ آشوب
قيامت برپا گرديد امير الامرا اسد خان بخدمت زيب النسا بيگم
كه خواهر اعياني محمد اعظم شاه مي شد رفته شرط تعزيت
بتقديم رساند و به تسلي ديگر پرده گيان حرم پرداخته باتفاق
عنايت‌الله خان كه ديوان خزانه وتن بود مهر بر خزانه و جواهرخانه

و دیگر کارخانجات نموده بدهلی روانه شدن حضور پرداخت - درین ضمن فرمان عنایت عنوان مشتمل بر اظهار لطف و امان و طلب امیر الامرا و ذوالفقار خان نصرت جنگ و حمید الدین خان که خود را بگوالیار رسانیده بودند با خدمهٔ محل و کارخانجات صادر گردید و امیر الامرا در رکاب نواب قدسیه زیب النسا بیگم که بلباس تعزیت ملبس گردیده بود روانه شده بحضور رسید بعد رسیدن حضور اگرچه بسبب ماتم داری که از نواب زیب النسا بیگم بظهور آمده آداب مبارکباد بجا نیاورد برخاطر پادشاه گرانی نمود اما ازراه وسعت خلق اغماض کرده سالیانهٔ بیگم که مقرر بود مضاعف فرموده مخاطب بپادشاه بیگم ساختند - و بعد تقدیم تعزیت و تهنیت که از طرفین بحسب ظاهر ظهور آمده همه خدمهٔ محل محمد اعظم شاه را فراخور حال هریک بعد عطای خلعت ماتمی یومیه مقرر نموده حکم نمودند که همراه پادشاه بیگم بدار الخلافت روانه شوند - و امیر الامرا اسد خان را مخاطب بنظام الملک آصف الدوله فرموده وکیل مطلق که در زمان پادشاهان سلف گفته می شد و عزل و نصب وزیر و دیگر ارکان سلطنت بقبضهٔ اقتدار وکیل می بود نموده بعطای چهار قب و پنج اسپ با ساز و طلا و یراق نقره و سرپیچ مرصع سرافرازی بخشیده بنواختن نوبت درحضور ماذون ساختند - اگرچه بعضی مقربان حسد پیشه در خلوت خاطر نشان نمودند که امیر الامرا رفیق شفیق و شریک عمدهٔ مصلحت محمد اعظم شاه بود اما درجواب فرمودند که گر دران آشوب پسران ما هم در دکن

میبودند تقاضاي مصلحت آن بود که رفاقت عموي خود نمایند - ذوالفقار خان را از اصل و اضافه هفت هزاري هفت هزار سوار نموده مخاطب بصمصام الدوله امیر الامرا بهادر نصرت جنگ ساخته بخدمت میر بخشیگري بدستور سابق بحال داشتند - و میرزا صدرالدین محمد خان صفوي را از اصل و اضافه پنج هزاري پنج هزار سوار نموده مخاطب بحسام الدوله میرزا شهنواز خان صفوي معزز ساخته تسلیم بحالي خدمت تن بخشي فرمودند - مختار خان ناظم معزول صوبه دار اکبر آباد را بحال نموده مخاطب بخان عالم بهادر شاهي و مفتخر بخدمت خانساماني ساخته فرمودند که در صوبهٔ اکبر آباد نائب مقرر نماید و حکم نمودند که آنچه پادشاه زاده عظیم الشان از مال و اموال او بضبط سرکار در آورده باشد بعد عطاي خلعت و فیل باو مسترد سازد - حاصل کلام همه اکابر و اصاغر پادشاهي و والاشاهي بانعام لکها و اضافهاي نمایان سه چند و چهار چند از مراتب و عطاي جواهر و فیل کامروا گشتند - اگرچه بعد فرمودن وزارت بخان خانان از راه وسعت خلق و خاطر جوئي امیر الامرا اسد خان و ذو الفقار خان تقاضاي مصلحت دانستند که اسد خان را بخدمت وکالت مفتخر ساخته بحسب ظاهر برتبهٔ وزارت امتیاز بخشیدند اما آنچه لازمهٔ اختیار وکالت است نسبت بآصف الدوله از طرف خان خانان بظهور نیامد - و باز روزي که آصف الدوله دیوان نمود خان خانان را لازم گردید که بدستور دیگر امرا آمده مجرا نماید و ایستاده کاغذ بدستخط رساند این معني نیز بر او ناگوار نمود - و ازانکه آصف الدوله

نیز عیش و آرام طلب بود و از سفر دائمي عهد حضرت عالمگیر
لذت زندگانی نمي برد قرار مصلحت بران یافت که در حضور
نیابت وکالت پدر را صمصام الدوله سرانجام دهد و آصف الدوله
نواب پادشاه بیگم را با خود گرفته بدار الخلافت شاه جهان آباد
رفته بلا حرج سفر دائمي بفراغ خاطر ایام پیرانه سالي را بسر برد
لیکن سواي مهر آصف الدولة که در پروانجات و اسناد مالي و
ملکي بعد مهر وزارت مي شد دیگر اصلا دخل او در امورسلطنت
نبود - حکم فرمودندکه حضرت پادشاه عالمگیر را خلد مکان مي‌نوشته
باشند - و خان خانان خدمت وزارت را بسیار به نیکنامي و نیک
نفسي و بی طمعي و استقلال سرانجام‌می داد و دراجراي کار خلق
بمرتبه کوشید که وقت نشستن دیوان سزاولان تعین مي نمود که
کاغذارباب حاجت و دستخطی روز دیگر نماند - و از جملهٔ نیکنامي و
ثواب‌عظیم‌که حاصل نموده تخفیف کسالهٔ خوراک دواب منصبداران
است مجملي ازان مي نگارد که درزمان عهد حضرت خلد مکان
آخته بیگی و دیگر متصدیان بد فرجام برای خرچ دواب چنان
مقرر کرده بودندکه منصبداری که برو خوراك دواب لازم مي گردید
باوجودیکه منصبداران مدتها از قلت پایباقي که پادشاه خود دستخط
یک انار و صد بیمار نموده بودند بفان شب محتاج بودند بعد
سعي و تردد بسیار از جملهٔ قلیلي جاگیر مي یافتند هرچند
جاگیرویراني باشد و تمام مداخل جاگیر بنصف و ثلث خرچ
دواب وفا نه نمایند تا بخرچ قوت لایموت اطفال و عیال او چه رسد
وکیل اورا مقید ساختند بزجر و خفت‌تمام از خرچ دواب طلب و

باز خواست مي نمودند و هرچند وکلا استغاثهٔ این تعدي بخدمت
پادشاه نمودند داروغهٔ فیلخانه و آخته بیگي قسمي خاطر نشان
پادشاه مي کردند که فریاد آن جماعه بجاي نمی رسید و عالمي
ازین بدعت چنان بجان رسیده بودند که وکلا استعفاي وکالت
مي نمودند در عهد شاه عالم پادشاه خان خانان چنان قرار داده
بعده که بمنصبداران جاگیر تنخواه دهند موافق خرچ دواب
دامها از جملهٔ طلب ذول او وضع نموده تتمهٔ تنخواه نمایند درینصورت
کسالهٔ خرچ دواب از هر منصبداران و وکلا بالکل ساقط گردید
بلکه في الحقیقت حکم معاف شدن خوراک دواب بهم رساند ٭

چون در مزاج خان خانان تصوف غالب بود و از علم نیز
بهرهٔ داشت کتابي مسمی بالهامیه در علم سلوک و تصوف
تالیف نمود که باعتقاد متکلمین در بعضی مقدمات و فقرات
پا از جادهٔ شرع بیرون گذاشته حکم فرمودند که در سکهٔ روپیه
و اشرفي نظم نباشد بعبارت نثر اسم شاه عالم بهادر شاه و نام بلده
نویسند و در خطبه امر نمودند که نام نامي شاه عالم بلفظ سید
مزین باشد - اگرچه از ابتدا از سلسلهٔ صاحبقران بلکه از شروع
سلطنت غوریان اسم سیادت بنام هیچ یکي از پادشاهان سلف
هندوستان از روي تواریخ در خطبه و ذکر حسب و نسب ثابت
نشده مگر خضر خان که باوجود از اصل و اسم جد و آباي او قوم
افغان بلفظ ملک ظاهر میگردد بعده که بسلطنت دهلي کامروا
گردید بدلیل روایت ضعیف چنانچه بگزارش آمده سور خان
عهد او اسم سیادت بر او اطلاق نمودند اما شاه عالم که بعد این

بخاله منزل و آنچه بزبان قلم جاری خواهد گردید بذکر خواهد درآمد به برهان و دلیلی که خود را ملقب بسید ساخته هرچندکه دران نیز اختلاف قول مسموع گردیده اما مجملی از حاصل کلام بزبان خامهٔ صدق بیان میدهد گویند سید شاه میر نام از اولاد حضرت خیرالانام غوث الاعظم سید عبد القادر جیلانی قدس سره در کوهها و ملک جد مادری خاله منزل که از توابع اطراف کشمیر واقع شده آمده منزوی گردید و راجهٔ آنجا اطلاع یافته بخدمت سید رسیده بمرور ایام عقیدت تمام بهم رسانده صبیهٔ خود را بخدمت سید شاه میر گذراند و آن سید ذو الاحترام آن دختر را بشرف اسلام و عقد ازدواج خود درآورده ازو یک دختر و یک پسر تولد شد و راجه در تربیت و غم خواری آنها می کوشید بعد ازانکه آن سید ازان مکان بقصد طواف بیت الله سفر اختیار نمود و باز ازان سید اثری ظاهر نگردید راجه در تربیت اطفال آن سید کوشیده باهل اسلام پیوند نداده در عالم عاقبت اندیشی باخفای آن کمال احتیاط بکار برده در همان جبال پرورش میداد تا آنکه فردوس آشیانی صاحبقران ثانی ازان راجه دختر اورا با باج و خراج خواست و راجه از اولاد همان سید دختری که بحسن صورت و سیرت و ذکا موصوف بود باتحف و پیشکش بطریق جهاز روانه ساخت و شاه جهان آنرا بتعیین معلم و انگه و مغلانیهای آداب دان بهمه زبان آشنا ساخته در ساعت مسعود بعقد پادشاه زادهٔ محمد اورنگ زیب درآورد که ازبطن او شاه عالم بهادر شاه بعرصهٔ وجود درآمد که مراد از نواب بائی بیگم باشد بانواع صفت و خوبی آراسته بود و سرای فرداپور

وسط سرحد خاندیس که در پاي کتل واقع است و مدت در جاگیر او بود و بائي جي پوره درخجسته بنیاد ساخته و آباد کردهٔ اوست درین صورت از طرف مادر سیادت شاه عالم ثابت مي گردد *

الحال کمیت خامه را بگزارش اصل مطلب معطوف مي سازد بعد فراغ جشن وزن قمري شروع سال شصت و هفت که در سلخ ماه رجب سنه احد جلوس مطابق سنه هزار و صد و نوزده هجري درسواد مستقرالخلافت اکبرآباد بکمال زینت و فیض بخشي انعقاد یافت بقصد تنبیه و تادیب راجپوتیهٔ سمت اودي پور وجودپور رایت ظفر آیت برداشتند چنانچه مجملي از تفصیل آن بگزارش مي آرد از نوشته اخبارنویسان صوبهٔ اجمیر و پرگنات اطراف جودپور بعرض رسید که راجه اجیت سنگه که پسر مجهول النسب راجه جسونت گفته مي شد در ابتداي نشو و نما باغواي درگاداس و دیگر کفار بد اساس بحکم الولد سر لابیه از آوان عهد حضرت خلد مکان مادهٔ فساد بوده و اداهاي ناخوش ازو سر میزد درین ایام بعد از واقعهٔ ناگزیر پادشاه قدسي سرشت ازسرنو طریقهٔ نا فرماني و سرکشي در ایذا رساندن مسلمین از منع گاوکشي و بانگ صلوة و بر انداختن بعضي مساجد که بعد شکستن بتخانها در عهد خلد مکان بنا گذاشته شده بود و تعمیر و احداث معبد خانهاي خود شروع نموده و به پشت گرمي و مدد نوج راناي اودیپور و رفاقت راجه جیسنگه که باهم نسبت دامادي دارند بمرتبهٔ مست بادهٔ ناکامي گردیده بود که قبل از فتح و بعد از جلوس از سعادت ملازمت محروم و بي نصیب ماند لهذا هفتم

شعبان سنه مذکور متوجه گوشمال آنجماعهٔ بد سگال گردیدند
براه آنبیر وطن چیسنگه مرحله پیمای آنطرف گشتند و مابین
اجمیر و چتور که مضرب خیام گردید و ماه رمضان المبارک رسید
حکم مقامات فرموده افواج هامون نورد کوه نبرد بسر فوجی
پادشاه زاده محمد عظیم الشان و هراولی جمدة الملک خان‌خانان
بهادر و صمصام الدوله و دیگر امرای عقیدت کیش برای تنبیه
و پایمال و غارت ساختن ملک و بلاد کفرآباد آن گروه بدکیش
تعین نمودند بعده که از سم ستوران بهادران یکه تاز و کوه نوردی
دلاوران جانباز خرابی بسیار بملک و مال و جان و عیال
آنها رسید وزن و فرزند راجپوت و رعایای زیاده از حساب باسیری
در آمدند و قصبجات و دیهات آباد را سوختند و تاراج و غارت
نمودند سرداران صاحب فوج راجپوتان استقلال باخته با مال و
عیال واطفال رو بجبالهای دشوار گذار پر از اشجار خار دار گذاشتند -
اجیت سنگه و دیگر راجهای معاون او دانستند که سلامتی جان
و امان مال و عیال آنها در انقیاد و اطاعت است بخان‌خانان
و خلف ارشد او خان زمان رجوع آورده باظهار عجز و امان جبین
قبول عبودیت بهزاران ندامت و سرافگندگي بر زمین نیاز
سودند و بتضرع و الحاح تمام پیغام دادند که خان زمان و قاضی
القضات قاضی خان بجود پور در آمده بتعمیر مساجد و تخریب
بتخانها و اجرای احکام شرعی از بانگ و صلوة و کشتن گاو
و منصوب نمودن ارباب عدالت و تعین نمودن حکام جزیه پردازند
و قلم عفو بر جریدهٔ اعمال ما کشند و التماس آنها در عالم خط

بخشي بدرجهٔ قبول در آمد و ارباب عدالت از قاضی و مفتی و امام و موذن مساجد دز جود پور و دیگر معمورهای اطراف تعین شدند و اجیت سنگه و جیسنگه باتفاق درگا داس که سرمایهٔ فساد اهل نفاق گفته می شد بحضور آمده بامید عفو تقصیرات جبین سا گردیدند و هر کدام بعطای خلعت و فیل و شمشیر و پدم و دیگر عنایات معزز و مفتخر گشتند ٭

ذکر جشن سال دویم از جلوس میمنت مانوس بهادر شاه پادشاه غازي

هیجدهم ماه ذی الحجه که آغاز سال جلوس مقرر فرموده بودند بموجب حکم آئین بندی و آرایش جشن آغاز سال دویم مطابق بیست و یکم اسفندار ماه الهی بهزاران خرمی و نشاط منعقد گردیده آنچه از زر و گوهر خرمن خرمن و دامن دامن ببخشش درآمد و از عطای خلعت و جواهر و فیل و اضافهای نمایان عالمی کامیاب و حاجت روا گشتند و چندین هزار کس از صغیر و کبیر هر صنف قوم از خوان کرم و احسان آن پادشاه باذل ذخیرهٔ نقد وانواع نعمت فراهم آورده بدین دعا گویان شدند ٭ بیت ٭

پدر بجاي پسر هرگز این کرم نکند
که دست جود تو با خاندان آدم کرد
خدای خواست که بر عالمي ببخشاید
بفضل خویش ترا پادشاه عالم کرد

اگر خواهد که مفصل بر نگارد زبان قلم از تحریر تفصیل آن قاصر است - درین اوان فرمودند که نامهٔ محبت افزا و فرمان نصیحت

و تسلی آمیز بمحمد کام بخش مشتمل برین مضمون بر نگارند
که پدر بزرگوار حکومت صوبهٔ بیجاپور بآن درة التاج عطا فرموده
بودند ما حکم رانی هردو صوبهٔ بیجاپور و حیدر آباد با کل توابع
و لواحق بآن برادر عالیقدر واگذاشتیم بشرطیکه سکه و خطبه بدستور
فرمان روایان سابق دکن بنام نامی ما جاری نمایند و پیشکشی که
از زمان قدیم حکام آن هردو صوبه واصل و عائد سرکار پادشاهي
مینمودند بآن نور الابصار ذوالاقتدار معاف فرمودیم باید که شکر این
رعایت وعنایت بحکم آیهٔ کریمهٔ فان شکرتم لازیدنکم بدل و زبان بجاآورده
طریقهٔ سلوک و عدالت پروری و داد گستری موافق رویهٔ جدو آبا
درپارهٔ رعایا و برایا و ضعفا وکافهٔ انام مبذول دارند و تنبیه سرکشان
و اخراج ظالمان و راه زنان آن ضلع پیش نهاد همت خود دانند -
و برای بردن فرمان و حجابت این کار حافظ احمد مفتی را که
مخاطب بمعتبر خان ساخته بودند مقرر نموده چند کلمهٔ نصیحت
آمیز که باعث عدم مادهٔ شورش و دفع فتنه و فساد و خونریزي
مسلمانان باشد باظهار کمال شفقت زبانی نیز ارشاد نموده مع
خلعت و جواهر و فیلهای کوه شکوه و اسپهای باد رفتار و
تحف و هدایاي دیگر رخصت نموده تاکید فرمودند که بطریق
استعجال خود را برساند - اواخر ذي الحجه رایت توجه طرف اجمیر
برافراشتند بعد ورود موکب ظفر اثر و زیارت حضرت خواجه
معین الدین قدس سره مبلغ کلی بخدمهٔ درگاه رساندند *

الحال کلمهٔ چند از سلوک محمد کام بخش می نگارد که هرچند
از طرف محمد کام بخش بگفتهٔ مدعیان درحق احسن خان عرف

میرملانگ اثر کم توجهي ظاهر مي شد و باعث خفت احسن خان میگردید اما در دل او سواي طریقهٔ فدویت و خیر خواهی اصلا ارادهٔ دیگر نبود تا آنکه متوجه تسخیر گولکنده و شهر حیدرآباد گردید بعده که سه چهار منزلي حیدر آباد رسیدند احسن خان بنامه و پیغام التیام آمیز رستم دل خان را که از خاندان با نام و نشان بادشاه رس و از عهد خلد مکان صوبه دار حیدر آباد بود مستمال ساخته بقلعه دار نیز رسل و رسائل سپردن قلعهٔ گولکنده وعده و وعید بمیان آورد اگرچه قلعه دار بعذر فرمان بهادر شاه تن بسپردن قلعه نداد اما رستم دل خان فریفتهٔ استمالت احسن خان که فرمان بدستخط خاص محمد کام بخش بعهد و پیمان کلام الله نیز باو رسید گرویده با چهار پنج هزار سوار مستعد استقبال نموده ملازمت کرد و باتفاق احسن خان و اظهار خیر خواهی بنای مصلحت برین گذاشت که فی الحال بگرفتن قلعه صرف اوقات نه نموده به بند و بست ملک و گرد آوری محصول اطراف از تعین حکام و عمال باید پرداخت و راه مداخل جاگیر و رسد غله بر قلعه دار مسدود باید ساخت - ازانکه تقرب خان عرف حکیم محمد محسن که منصب وزارت باو فرموده بودند و سید احمد نام که از پیش آوردهای احسن خان بود ثانیا باتفاق خواجه سرایان موافق تقاضاي روزگار باحسن خان سوی مزاج بهم رساندند و از براي بر انداختن اعتبار احسن خان که تمام مدار کار وبار سلطنت کام بخش باو تعلق گرفته بود و او از غرور نخوت مدد طالع که نشهٔ جواني و تردد جانفشانی درکار آقا که اکثر درعالم همچشمي مادهٔ زوال دولت میگردد علاوهٔ آن گردیده بود اصلا باصلاح حسد مدعیان

نمی پرداخت و گاه گاه احسن‌خان و سیف خان‌که استاد تیراندازی محمدکام بخش بود و ارشدخان و ناصر خان و احمد خان با رستم‌دل خان همداستان و همدم گشته برای مشورت کار سرکار خلوت می نمودند و در رعایت‌وضیافت‌هم‌دیگر بتواضع‌تحف‌میکوشیدند تا آنکه تقرب خان و اهتدا خان و دیگر مدعیان حسد پیشه اتفاق نموده در خلوت بانواع منصوبه و تدبیر بدی نسبت باحسن خان و همدمان او مدام خاطر نشان محمد کام بخش می نمودند *

چون از ابتدا اثر سودای وافر در مزاج محمد کام بخش راه یافته بود از دمیدن افسونهای بد خواهان باستماع حرفهای موحش نتنه انگیز سودای او بمرتبهٔ زیاده شد که تیشهٔ ناکامی برپای خود زد مجمل از تفصیل‌آن بزبان قلم جاری می گردد - چون میان احسن خان و رستم دل خان برای جذب قلوب همدیگر رابطهٔ خاص بمیان آمد و همدیگر را بضیافت میطلبیدند و سیف خان و احمد خان نیز بآنها همدم و هم بزم بودند تقرب خان و اهتدا خان و میر احمد نام باهم همراز گشته از راه حسد که ویران کن خانمان کهن امت خاطر نشان محمد کام بخش بدینوجه نمودند که رستم دل‌خان و احسن خان وسیف خان و احمد خان باهم اتفاق نموده ارادهٔ دستگیر نمودن پادشاه دین پناه دارند و باهم اتفاق نموده اند که روز جمعه در مسجد جامع بدین جرأت اقدام نمایند اگر بعلاج دفع فساد زود نپردازند اثر اتفاق نفاق آمیز هرسه چهار بدخواه دولت درین زودی بعرصهٔ ظهور خواهد آمد محمد کام بخش از شنیدن این کلمات بی آنکه بغور سخن

صاحب غرض و تحقیقات آن پردازد شب شقهٔ بخط خود برستم دل خان بدین مضمون نوشت می خواهم بصلاح همدیگر جواب نامهٔ بهادر شاه نویسم که آفتاب بر نیامده مع قلمدان خود را برساند رستم دل خان که غافل از نیرنگي روزگار بود موافق طلب محمد کام بخش خود را رساند بعد رسیدن او گفت از خدام از خود دور نموده در تسبیح خانه رفته باقلمدان خود بنشینند که من حاضري خورده می آیم وبرای شما آش الوش میفرستم بعد فراغ چیزی خوردن باتفاق مسودهٔ جواب بهادر شاه خواهم نمود رستم دل خان موافق ضابطهٔ هرروز کمر وانموده خالي از وسواس به تسبیح خانه رفت همان زمان منصوبان محمد کام بخش برسر او فراهم آمده مع پسران دستگیر نموده مقید ساختند - چون اگوش زد محمد کام بخش ساخته بودند که میان احسن خان و سیف خان و رستم دل خان آمد و رفت رقعه و پیام است بعد جست و جوی قلمدان خطی ازطرف سیف خان بنام رستم دل خان بدین مضمون برآمد که آنچه از طریقهٔ سلوک باهمراهان صاحب مدار دین پناه استفسار نموده آید باید که اول در استرضا وسلوک احسن خان که سرفوج و میر بخشي و صاحب اختیار حضرت دین پناه است بکوشند بعده با احمد خان و دیگران رویهٔ سلوک را مرعی دارند از مطالعهٔ آن رقعه بدخواهي نامبردها بظن غالب او بهٔ ثبوت پیوست سه روز درقید داشته بعده فرمود که رستم دل خان را دست و پا بسته بر پاي فیل سواري همان اجل رسیدهٔ برگشته طالع بستند اما هرچند خواست موافق حکم محمد کام بخش مضرت جاني ازطرف آن فیل برستم دل خان

برسر فیل اقدام نه‌نمود بعده فیل دیگر آورده زیرپای فیل انداخته
بدان عذاب کشته در شهر تشهیر داده زیر درختهاي باغ انبلي محل
که متصل یکي از مکانهای ساختهٔ سلاطین واقع‌شده مدفون ساختند -
و بروایتی پیش از گرفتن آن مقتول مظلوم برای ضبط خانهٔ آن سید
مرحوم مردم تعین نموده زن او که از خاندان با نام و نشان مختار
خان بنی مختار بود به بندوبست اطراف خانه پرداخته مستعد
بزدن تیر و تفنگ گردید و چند نفر کشته و زخمی گردیدند بعده احسن
خان رفته آن ماتم زدهٔ مجبور را فهمانده ازان دست و پا زدن
لاحاصل باز داشت و آن سیدهٔ مغمومهٔ مستورهٔ را به بیحرمتي تمام
مقید ساخته با میرحسن نام برادر رستم دل خان و یك پسر او
آورده بحضور آنها حکم کشتن رستم دل خان نمود و خانهٔ اورا بضبط در
آوردند بعد ازان سیف خان را مقید نموده رقعهٔ اورا دست آویز
نمک حرامي و فکر فاسد او ساخته حکم دست بریدن او فرمود و
سیف خان که استاد تیر اندازي محمد کام بخش بود هرچند
بعجز و اظهار خیرخواهي خواست خاطرنشان نماید که مضمون
رقعه دلالت بر هواخواهی دین پناه می‌نماید فائده نداد بعده که
دست او بریدند شروع بدشنام دادن نموده گفت این نشان کم اصلی
از جانب مادر است که بهمان دستی که تعلیم تیر اندازی نموده ام
بی تقصیر بریدن فرمودي و باز فرمود که زبان او نیز قطع نمایند - درین
حالت مدخولهٔ اورا کشیده آورده نزدیک عمارت خاص جا داده بودند
از ملاحظهٔ احوال سیف خان زبان خود را بحلق کشیده جان داد و
احمد خان افغان را فرمود که دست و پا بسته در از بخوابانیدند و اسپهاي

دندان‌گیر بالای او دوانیدند تا مظلومانه جان داد - و سیف‌خان نیز ازان هردو زخم و بروایتی دست دویم او نیز بریدند و دیعت حیات نمود - ارشد خان را که نبیرهٔ ارشد خان دیوان دکن بود فرمودند که زبان اورا نیز از بیخ بریدند اما از قطع زبان او چندان تفاوت در حرف زدن او بهم نرسیده بود - و دیگر مقتولان مظلوم را فرمودند که بالای خربسته تشهیر دادهٔ بهمان رختهای بدن زیر همان اندلی محل همراه رستم دل خان زیر خاک نمایند که باهم مصلحت مقید ساختن من می‌نموده باشند - و بعضی جماعه‌داران عمده که با احسن خان اخلاص خاص داشتند و همدمان دیگر نزد احسن خان آمده ظاهر ساختند که بما خبر رسیده که فکر مقید نمودن و کشتن شما نیز دارد عیال و اطفال خود را بر اسپان راهوار سوار و بار نموده سوار شو ما سه چهار هزار سوار باتو رفیق گشته دو سه شب درمیان بسرحد بهادر شاه میرسانیم والا جان هم در معرض تلف بکمال بی ابروئی خواهد آمد بلکه اگر احسن خان علانیه طبل مخالفت نواخته راه فرار اختیار مینمود تمام سپاه و جماعه‌داران عمده چنان باو گرویده بودند و حسن عقیدت باو داشتند که رفاقت نموده از سرحد محمدکام‌بخش بیرون می بردند اما احسن خان نظر بر حسن عقیدت و فدویت خود از خواب غفلت بهوش نیامد و گفتهٔ آنها ناشنیده انگاشته گفت حضرت دین پناه در حق من بیگناه که از خانه زادان عقیدت کیش موروثی اویم هرگز چنان گمان نخواهند برد و گفتهٔ دشمنان در بارهٔ من چندین اثر نخواهد بخشید تا آنکه احسن خان را نیز بحیله و تدبیر از خانه طلبیده فرمودند

که نزدیک تسبیح خانه مقید دارند انگاه احسن خان بیهوشانه از خواب گران جسته بفکر تدبیر کار از دست رفته افتاد و بخانه پیغام نمود که زرینه و نقد آنچه توانند جائی بفرستند چنانچه وابستهای احسن خان قبل از انکه بضبط خانه پردازند آنچه زیور و اشرفی و هون توانستند در صندوق انداخته بخانهٔ افغانی که از مدت آشنا و مرهون احسان ودست گرفتهٔ احسن خان بود فرستادند بعده بضبط در آوردن خانه‌که چند روز گذشت و هرروز بر قید و شکنجهٔ آن مجبور بلای قضا می‌افزود آن صندوق نیز بسبب جست رجوی مدعیان و دل باختن آن افغان بدست آمد و نزد محمد کام بخش آورده وا نمودند از مشاهدهٔ خریطهای هون و اشرفی گفت که این خریطها است که برای دستگیر ساختن من رستم دل خان بدو داده بود و آتش غضب او زیاده شعله ورگردید و هرروز بر آثار قهاری و سختي در شکنجهٔ و انواع عذاب می افزود و پاو آثار گهچری با نمک زیاد خوراك او مقرر نموده با طوق و زنجیر برهنه زیرباران و آفتاب میداشتند و دوبار مسموم ساختند کارگر نیامد دو سه ماه بدین شکنجه بانواع عذاب گرفتار بود تا جان بجان آفرین سپرد - و دیگر در عالم غلبهٔ سودا و وسواس افعال سفاکي‌که ازمحمدکام‌بخش بدون تحقیق بظهور آمد این بود‌که بعد رسیدن ایلچی از نزد بهادر شاه بعضی از هواخواهان بدسرشت هرزه گو خاطر نشان او نمودند که معتبر خان ایلچي جمعي از سرهنگ پیشگان بیباک را همراه خود بدین داعیه آورده که قابو یافته بقصد فاسد خود را بدین پناه رساند از شنیدن این کلمات بیهوده بدون آنکه بغور و تحقیق آن پردازد

فرمود که اسم همراهان ایلچی نوشته بیارند که یومیهٔ نقد و خوراکی
برای هریک مقرر نمایم از شهرت این خبر بعضی از مردم
بی بضاعت آن شهر که از شعبده بازی روز کار خبر نداشتند
بوسیلهٔ حفظ قرآن و طالب العلمی و استحقاق نزد ایلچی رابطهٔ
آمد و رفت بهم رسانده بودند اسم خود هارا داخل همراهان ایلچی
نویسانیدند بعده فرمود که همه را موعود خبز خوردن نموده
آیک جا جمع نمایند و وقت شب که قریب هفتاد و پنج نفر
فراهم آمده بودند فرمودند که همه را دستها بسته ده ده کس را
با مشعل و تیغهای برهنه در هر محله و بازار برده زیر تیغ
بیدریغ آرند - ازان جمله دو جوان نوکتخدا بودند که والدهٔ آنها آمده
هرچند واویلا و فریاد نمودند که اینها از رفقای ایلچی نیستند
بجائی نرسید - و از ملا سعد الدین مفتی حیدر آباد که از فاضلان
متدین صاحب تقوی بود برای کشتن مقتولان مظلوم که بذکر
درآمدهٔ فتوی خواست آن خدا پرست حق گو بی باکانه و بی محابا
درجواب گفت که موافق شرع محمد محض ازراه سوي ظن
و گفتهٔ مدعیان جرأت و اقدام بر خونریزي مسلمانان نمودن باعث
ندامت باز خواست روز جزاست و ازین خونریزي و ظلمي که
ازان مخمور بادهٔ ناکامی بظهور می آمد اکثر فضلا و شرفا ترک
ماندن حیدرآباد نموده با مال و عیال هرطرف که توانستند جان
بدر بردند تا آنکه از شهرت فرار اختیار نمودن مردم اطراف
شهر چوکي مقرر نموده ایلچی را بخفت تمام مقید ساخته
درجواب نامهٔ لطف آمیز بهادر شاه پادشاه کلمات خصومت انگیز

بآیهٔ کریمهٔ کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله نوشت بعد رسیدن جواب نامه با اخبار اطوار عداوت افزاي دیگر که پیاپي بعرض شاه عالم‌بادشاه‌که بعد ازین خلد منزل نیز بزبان خامه جاري خواهد گردید رسید بکوچهاي طولاني از ملاحظهٔ رسیدن برشگال متوجه مهم محمدکام‌بخش گردیدند - و راجه جیسنگه و دیگر راجپوتیه که از عقب خود را باکبر آباد رسانده رفیق رکاب گشته بودند بعده که متصل حد دار الفتح اوجین رسیده مضرب خیام فرمودند نام بردها به بهانهٔ شکار سوار شده آنچه قابل برداشتن بود باخود گرفته خیمهاي کهنه را گذاشته بعضي را آتش داده راه وطن اختیار نمودند بعد عرض نظر برتقاضاي وقت نا شنیده انگاشته - غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ که در ایام واقعهٔ ناگزیر خلد مکان صوبه داري برار داشت و بعد توجه محمد اعظم شاه طرف شمالي به برهانپور آمده استقامت ورزیده بود و اورا صوبه‌دار احمد آباد ساخته بودند و ازطرف عدم اطاعت در رفتن برسر صوبهٔ خود و ارادهٔ رفاقت محمد کام بخش بر السنهٔ واقعه طلبان زبان زد گردیده بود ازانکه از جملهٔ سرداران صاحب فوج و صاحب ترده و امراي عمده گفته مي شد تزلزل تمام در لشکر شاه عالم افتاده بود درینولا بعرض رسید که برسر تعلقهٔ صوبهٔ خود از برهانپور روانه گردید - محمد مراد خان که خالوي احسن خان عرف میر ملنگ میر بخشي محمدکام‌بخش مي شد و در مهم حیدر آباد که خطاب خاني داشت از طرف خلدمکان مدت بوسیلهٔ خدمت بخشیگري و واقع نگاري در خدمت شاه عالم پادشاه حقوق نیکو خدمتي و

حسن عقیدت باثبات رسانده بود بوعدهای لطف آمیز امیدوار نتائج گشته بود و مدت حجابت حیدر آباد نیز داشت چنانچه بزبان قلم داده دربنولا از جملهٔ منصوبان خلد مکان خدمت واقعه نگاری وسوانح نگاري کل صوبهٔ احمد آباد ضمیمهٔ فوجداري کودره و پهامره دو سرکار عمدهٔ صوبهٔ مذکور باو مقرر بود اعتماد خان نام باوجود داشتن قرابت با محمد مراد خان و مرهون احسان او بودن بوسیلهٔ ذو الفقار خان بعرض رسانده بود که محمد مراد خان خالوي احسن خان که در صوبهٔ احمد اباد واقعه نگاری و سوانح نگاری تمام صوبهٔ احمد آباد ضمیمهٔ فوجداری آن ضلع که ملک سپاه خیز سرحدی است باو مقرر است با احسن خان همشیره زادهٔ خود که صاحب اختیار فوج محمد کام بخش است رسل و رسائل دارد امید وارم که خدمات مذکوره بنام خانه زاد مقرر شود بعد عرض چون خطاب سعادت خانی که سابق داشت از خاطر پادشاه محو گشته بود بی آنکه بغور حرف مدعي و فدویت محمد مراد خان پردازد خدمت فوجداری از تغیر او باعتماد خان مقرر فرموده حکم فرمودند که واقعه نگاري و سوانح نگاري دیگر تعین نمایند و محمد مراد خان را طلب حضور بتعین گرز بردار نمودند خان خانان برین ماجرا اطلاع یافته بموجب التماس وکیل حقیقت فدویت و رسوخیت محمد مراد خان و خلاف گوئي مدعی بعرض رساند و حکم بحالی خدمات و موقوف داشتن طلب حضور حاصل نمود چون تا حاصل شدن و رسیدن سند بحالی واقعه نگار و سوانح نگار منصوب کردهٔ حضور رسیده بود محمد مراد خان باوجود رسیدن حکم

بحالي براى اظهار و اثبات حسن عقيدت خود و منكوب ساختن مدعى صلاح كار خود دران دانست كه از تعلقهٔ واقعه نگارى و سوانح نگاري دست كشيده بمنصوبان حضور وا گذاشته بحالى فوجداري كه بنام مدعي او مقرر شده بود اكتفا كرده خواجه حميد خان ديوان احمد آباد را نائب گذاشته خود را بحضور رساند و قبل از عبور آب نربدا كه هنوز خبر مغضوب و كشته شدن احسن خان فرسيده بود شرف اندوز ملازمت گرديد هفتصدى چهار صد سوار منصب داشت بعنايت خلعت و خنجر مرصع مفتخر ساخته از اصل و اضافه تسليم هزار و پانصدى هزار سوار فرموده در عرض مكرر دو هزارى هزار و پانصد سوار نموده خلعت خدمت داغ تصحيحهٔ حضور عنايت فرمودند - مير سلطان حسين برادر كلان احسن خان كه همراه خالوى خود شرف اندوز ملازمت گشته بود از مراتب سه صدى پنجاه سوار بپايهٔ هزارى دو صد سوار رسيد و بخطاب طالع يار خان سرافرازى يافت و حكم فرمودند كه باحسن خان تسلي نامهٔ لطف آميز مشتمل بر رجوع آوردن بدين درگاه خطابخش عذر پذير بر نگارند - اگرچه در زبان عوام و اكثر مردم عمدا غير واقف خبر انتشار گرفت كه بسبب بدست افتادن نوشتجات محمد مراد خان و طالع يار خان احسن خان را محمد كام بخش مغضوب ساخته بسياست كشت اما غلط محض بود از يك ماه زياده قبل از رسيدن خطوط مقيد گشته بود بعده كه خطها را هواخواهان او در ايام حبس بتدبير و احتياط تمام رساندند در آب باران شسته دور انداخت - اوائل جمادى الاولى در سواد دار السرور برهانپور مضرب خيام واقع

شد و همان شب باران بشدت تمام بارید و دریای تپتي که زیر
قلعهٔ برهانپور جاریست چنان طغیان نمود که عبور لشکر دران پانزده
بیست روز متعذر مي‌نمود و روپیه را پنج توله کاه دفروخت رسید بعد
مقام سه چهار روز طغیان آب بپایاب مبدل گردید - باوجود رسیدن موسم
برشکال ایام فرصت را غنیمت دانسته از برهان پور کوچ نموده یک کوچ
و یک مقام مقرر گرده از راه ملکاپور و ناندیر طي مسافت نمودند تا آنکه
اواخر شوال سنه احد جلوس نزدیک دوسه منزلي حیدر آباد رسیدند -
باوجودیکه تمام فوج و لشکر محمد کام بخش از سفاکی و غلبهٔ
سودای او متفرق شده بود و زیاده از پانصد ششصد سوار باو نمانده
بود که آنها نیز از بدسلوکي و ملاحظهٔ خونریزي و گرسنگي که
یکساله سپاه طلب داشتند همه نالان و رنجیده خاطر بودند و همراه
شاه عالم پادشاه قریب هشتاد هزار سوار فراهم آمده بود بمرتبهٔ
تزلزال و توهم و وسواس شب خون در لشکر راه یافت که تمام
لشکر پادشاه طناب در طناب خیمه زده از واهمه خوابي نمي‌نمودند
و در همان ایام سیف خان عرف میر اسد الله که از خانه‌زادان
روشناس حضرت خلدمکان بود و نشهٔ جنون بمرتبهٔ داشت پادشاه اورا
ازلشکر اخراج نموده بکعبة الله روانه فرموده بودند بعد از مراجعت
از کعبة‌الله به بحالي منصب سابق مع اضافه مفتخر گشته بخدمت
میر بحري کل صوبجات هندوستان مامور گردیده بود درین ایام در
شورش نشهٔ جنون با ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و
آصف الدوله امیر الامرا برهم‌زده خفت کشیده از لشکر پادشاه فرار
نموده خود را نزد راجه جی سنگه و راجه اجیت سنگه و دیگر

راجپوتان باذام و نشان رسانده بوکالت و حجابت محمد کام‌بخش بآنها
دم موافقت زده عهد و قراری که بایست بمیان آورده قول و عهد
رفاقت که درصورت رسیدن محمد کام بخش از راه برار در سرحد
تعلقهٔ آنها پنجاه هزار سوار راجپوت تا مراجعت بهادر شاه از دکن
در رکاب او موجود شده بشاه جهان‌آباد برده بر تخت نشانند و دست
آویز بمهر آن جماعه که از بهادر شاه غبار خاطر داشتند حاصل کرده
بدل گرمی این منصوبه که فی الواقع مادهٔ فساد عظیم بود بامید
اظهار حسن خدمت و فدویت از راه گوندوانه و برار و چانده خود
را بحیدرآباد رسانده بمحمد کام بخش بارادهٔ ملازمت پیغام حسن
ترده و تدبیر خود و تکلیف بالا بالا بردن محمد کام بخش و رساندن
میان راجپوتان و هفده هیجده هزار سوار تا نربدا باستقبال آمده
تا خبر رسیدن به بهادر شاه و بدان فوج سنگین مراجعت نمودن
خود را باتفاق راجپوتیه بدارالسلطنت رسانده سکه و خطبه جاري
نموده و بجذب قلوب دیگر امراي غائب و حاضر پرداخته مقابل
بهادر شاه بر آید نمود کام بخش که مغلوب هراس و سودا و وسواس
آمیز گشته بود آمدن و اظهار پیغام سیف‌الله خان را محض تمهید
و ساختگي با پادشاه دانسته اصلا بحرف او گوش نداده متوجه
احوال او نشد و بار ملازمت نداده در جواب پیغام گفت دریلجا
سواي زبان بریدن و باقسام سیاست کشتن شجر حسن ترده و
عقیدت تو ثمر دیگر بار نمي آرد بعد مضایقه و ابرام تمام که آخر
بار ملازمت نیافت یومیه براي قوت لایموت او مقرر نمود - با این همه
غلبهٔ سودا و بی بضاعتي که لشکر و خزانه اصلا نزد محمد کام بخش

نمانده بود چون از زبان فقرای صاحب حال و منجمان بی کمال گرفتار بصد ملال بصدق مقال آنها فال میگرفت و شهرت فتح محمد کام بخش در لشکر پیچیده بود استقامت ورزیدن آن شیر بیشهٔ تهوري باجمعیت قلیل که بسحر و جادو نیز نسبت میدادند و از دیگر تمهیدات جرأت دو سه کروهی از حیدر آباد باجمعیت قلیل که عمدهٔ آنها تقرب خان عرف حکیم محمد محسن و عبدالرزاق خان لاری عرف محمد معصوم و محمد کریم برادر او و دو سه رفیق تهور پیشهٔ دیگر که ترک رفاقت ننموده بودند و چند چیله و کوکهای جانباز که جمله فوج او زیاده از سه صد چهار صد سوار با او نمانده بود انتظار فوج دریا موج بهادر شاه می کشید تا آنکه دهم ذي القعده سنه احد که بفاصلهٔ سه کروه مضرب خیام گردیده بود پادشاه زاده رفیع الشان و جهان شاه را مقرر نمودند که بهراولی هر دو پادشاه زاده خان خانان با دیگر امرای صاحب فوج که قریب ده دوازده هزار سوار و پانزده شانزده امیر کار زار دیده فیل سوار رزم آزما که از عمدهای سر فوج داود خان ونیبا (ن) سیندهیا مرهته و رستم خان و دیگر امرای کارزار دیده بسرداري پادشاه زاده جهان شاه سواي فوج پادشاه زاده رفیع الشان طرف یمین و بهمین دستور ذوالفقار خان بهادر با چهارده پانزده هزار سوار جانب یسار مقرر نموده مرخص کرده فرمودند که تا مقدور درجنگ سبقت و تیزجلوئی ننموده بطریق قراولی اطراف محمد کام بخش فرو گرفته نگذارند که

(ن) نیما

کشته شود و خونریزی مسلمانان بمیان آید بعده که پنج شش گهری روز برآمد خان خانان و ذوالفقار خان برفاقت پادشاهزاده رفیع الشان سوار شده بتفاوت گواه رس مقابل محمد کام بخش رسیدند چون در رسیدن پادشاه زاده جهان شاه توقف شد طرف دست راست پادشاه زاده رفیع الشان بفاصلهٔ نیم کروه از خان خانان و طرف دست چپ ذو الفقار خان بفاصلهٔ یك بان پرتاب استاده انتظار حکم یورش می کشیدند - ازانکه بسبقت جنگ ماذون نبودند هردو سردار و همه فیل سواران تا قریب دو پهر روز استاده مانده جرأت بر پیش قدمی در جنگ ننموده دمبدم برای خواستن اذن در خدمت پادشاه پیغام می فرستادند بعذر آنکه پادشاه در خواب معتاد راحتند جواب نمیرسید یا باوجود بیداری عمدا تساهل می نمودند و جواب حاصل نمی گردید ذو الفقار خان که با محمد کام بخش عناد قدیم داشت هرساعت بخان خانان پیغام مخفی یورش می نمود و محمد کام بخش با فوج قلیل استقلال وزریده انتظار یورش خصم با دل پر از بیم و رجا می کشید آخر ذوالفقار خان انتظار حکم پادشاه و رفاقت خان خانان نکشیده طبل جنگ نواخته یورش نمود و خان خانان نیز ناچار گشته از طرف یمین با چهارده پانزده هزار سوار حرکت نمود و هر دو فوج چون بلای موج بر سر محمد کام بخش تاخت آوردند بعده که ابتدا ذو الفقار خان و داود خان و نیبا سیندهیاکه چهار پنج هزار مرهته با او بودند مقابل آن گرفتار دام اجل رسیدند - چون محمد کام بخش سوای بان بسیار و چهار صد پانصد سوار مصالح جنگ نداشت فرمود که بانها را آتش

دهند همینکه ذوالفقار خان و خان‌خانان خود را بر توپخانهٔ آتشبار زده مقابل محمد کام بخش بتفاوت پلهٔ تیر رسیدند و دو سه رفیق جان نثار محمد کام بخش کشته و زخمی گردیدند محمدکام بخش رستمانه پای قائم نموده دست بقبضهٔ کمان آورده باوجود رسیدن همه چهار زخم چنان داد تهوری داده مقابل بیست و سی هزار سوار حمله آور گردیدکه تزلزل تمام‌در فوج بهادر شاه افتاد و نزدیک بود که فوج داود خان و دیگر سرداران عمده رو بهزیمت آرند دو ترکش خالی نموده بسیاری‌را از پا در آورد و زخمی ساخت‌تاآنکه از بسیاری زخم و رفتن خون زیاد ضعف برو غالب آمد چهار طرف فیل او درآمده دستگیر ساختند و پسر خود را که بالای فیل با خود رفیق ساخته بود او نیز بعد برداشتن چهار پنج زخم کاری همراه پدر اسیر سرپنجهٔ بلا گردید - و محی السنة پسر کلان دران معرکهٔ جانستان دست و پای بهادرانه میزد تا آنکه فیلبان او بار دیگی که رفیق او بود از زخمهای پیاپی افتادند و خودشاهزاده‌که فیلبانی می نمود بعد رسیدن زخم گولی و تیر های پیاپی بیهوش گشته در حوضهٔ فیل افتاد و فیل هر طرف در فوج می گردید از انکه همه سرداران متوجه دستگیر ساختن محمد کام بخش بودند هیچ احدی بفیل محی السنة نمي پرداخت و تاراجیان بالای فیل برآمده آنچه‌یافتند غارت‌نموده ریسمانهای ابریشمی حوضه و سقرلاط هرچه توانستند بریده گرفته فیل را رها کردند و فیل از لشکر برآمده راه صحرا گرفت مردمهای لشکر که برای جست وجوی غارت اطراف لشکر بودند بحکم ذو الفقار خان از عقب تاخته فیل

را گرفته آوردند *

القصه شادیانهٔ فتح بنوازش درآمد و بر سر دستگیر ساختن آن امیر پنجهٔ قضا میان هر دو امیر کار بگفتگو انجامید - چون پادشاه زاده رفیع الشان که سر فوج لشکر طرف خان‌خانان باو تعلق داشت و سرداران هر دو فوج باهم نزاع کنان فیل محمد کام بخش را نزد پادشاه زاده آوردند پادشاه زاده نظر بر رفع فساد محمد کام بخش را حوالهٔ ذو الفقار خان نمود و از طرف مردم پادشاهی سوای جلال الدین خان نام از همراهان خان‌خانان که باو گولهٔ زنبورک رسید بدیگر هیچ یک از مردم نامی پادشاهی آفت جانی نرسید - و مسود اوراق که دران حربگاه حاضر بود بعد فراغ جنگ مقتولان همراه محمد کام بخش را که همه نزدیک فیل آن بر گشته بخت محروم از تخت بکار آمده بودند بشمار درآورد شصت و دو نفر بتعداد درآمدند - و در همان حالت که تاراجیان دست بغارت دراز نموده بودند در گنج باروت و بان آتش افتاد قریب بیست و چهار نفر سوختند - بعد ازانکه محمد کام بخش را با هر دو پسر که همه را زخمهای کاری رسیده بود نزد خاد منزل آورده نزدیک خیمهٔ محل فرود آوردند از حضور جراحان فرنگ و یونانی برای علاج زخمهای آنها تعین فرمودند محمد کام بخش بعلاج مانع آمد و شوربای که برای غذای او فرستادند نخورد وقت شب پادشاه خود بدیدن و عیادت برادر رفت بعد ازان که نزدیک او رفته نشست اول ردائي که بر دوش خود داشت بالای آن مغموم مایوس از تخت و بخت انداخت و باظهار کمال شفقت شروع باحوال

پرسي نموده از روی رقت فرمودند که ما نمی خواستیم که شما را بدین حال به بینیم او در جواب گفت من هم نمي خواستم بشهرت بیجوهري و بیغیرتی اولاد تیمور دستگیر گردد و شاه عالم بسماجت و ابرام تمام دو سه چمچهٔ شوربا خورانده با دیدهٔ پر نم بر خاست بعد انقضای سه چهار پهر محمد کام بخش و یک پسر باسم فیروزمند ودیعت حیات نموده جان را بخداوند جان آفرین سپردند *

* بیت *

نو عروسی است جهان از ره صورت لیکن
هرکه پیوست بدو جان خودش کابین داد

لاش هردو را بروضهٔ همایون پادشاه روانهٔ شاه جهان آباد نمودند وسه روز مراسم تعزیت بجا آورده نواختن نوبت موقوف فرمودند۔ و بر القاب خان‌خانان معظم خان افزوده خان زمان پسر کلان خان‌خانان را مخاطب بمهابت خان بهادر شاهي ساختند و نیپاسیندهیا که از جملهٔ نا سرداران مشهور غنیم و عمدهٔ سرفوجهای مرهٔ ران لعین ذکر گفته می شد و از تاخت و تاراج او خرابي زیاد تا صوبهٔ مالوا رسیده بود درین اوان بدستگیري و تجویز ذو الفقار خان روبي انابت بامید بندگي بدرگاه پادشاه خطا بخش عذر پذیر آورده شریک ترده جنگ محمد کام بخش گردیده وسیلهٔ شفاعت خود ساخته مع پسران و اقوام شرف ملازمت حاصل نمود خود او را تسلیم هفت هزاري پنج هزار سوار و عطای دو لک روپیه نقد و خلعت و فیل و نقاره و دهوپ مرصع و جیغه فرموده پسران و نبیرهای او را بهر کدام منصب پنجهزاري و

چهار هزاري که جمله چهل هزاري بیست و پنجهزار سوار بقلم آمد عطا فرمودند و بموجب درخواست او و التماس بخشي الممالک قبل ازانکه اسناد منصب تیار شود بلکه پیش ازانکه بعرض مکرر رسد حکم فرمودند که پرگنات جید سیر حاصل سرکار نیر و دیگر محالات آباد صوبهٔ خجسته بنیاد از تغیر قریب هزار منصبدار کم منصب و بیش منصب درجاگیر او تنخواه نمایند - بنازم کارخانهٔ قدرت الهي را که بعد از نادم شدن آن کافر حربی که از تاخت و تاراج ملک باز باعث خلل رزق عالمي از شرفا و سادات و صلحای هر قوم گردید راست گفته اند پر عقاب را که زیاده از همه طائران تیز چنگال و بال جان طیور میگردد بعد مردن او که پر تیر می سازند باز باعث هلاک چندین جاندار می شود *

وکیل راجه ساهو بوسیلهٔ ذو الفقار خان بهادر نصرت جنگ که بخدمت صوبه داری کل دکن ضمیمهٔ میر بخشی گری مفوض گشته بود برای حصول فرمان سردیسمکهي چوتهه شش صوبه بشرط آباد ساختن ملک ویران بنام راجه ساهو بعرض رساند - ازانکه جملة الملک معظم خان خانخانان صوبهٔ برهانپور و نصف صوبهٔ برار را که به برار پایان گهات دردفاتر و زبانها موسوم است موافق سررشتهٔ قدیم فاروقي و محمد اکبر پادشاه از شش صوبهٔ دکن برآورده داخل صوبهای توابع شاه جهان آباد که اصل هندوستان زبان زد مردم عام است ساخته مي خواست که اختیار امور ملکي و مالي و عزل و نصب حکام بنام مهابت خان پسر کلان خود مقرر نماید بر سر این میان ذوالفقار خان و معظم خان سوی مزاج برسر زبانها شهرت یافت

و بخشي الملک نمي خواست که در کل مقدمات ملکي و مالي دکن دیگري دخیل وصاحب اقتدار گردد - و تارا بائي زوجهٔ رام راجا که زن عموی راجه ساهو میشد ازو دو پسر خرد سال رام راجا مانده بود و در عهد حضرت خلد مکان بعد لشکر کشي و سرکشي که تاده سال نمود رجوع آورده التماس صلح بقبول و عطای ده روپیه سر صد سردیسمکهي می نمود - چنانچه بر محل بشرح و بسط بگزارش آمده که حضرت خلد مکان بسبب بعض شرطها قبول ننمودند چون دریندولا بوساطت جملة الملک معروض داشت که بعطای فرمان ده روپیه سردیسمکهي که پای چوتهه درمیان نباشد بنام پسر خود که دفع مفسدان دیگر بندوبست ملک نماید درخواست نمود ازانکه صمصام الدوله ذوالفقار خان بهادر طرف راجه ساهو داشت درین ماده گفت و گوی اختلاف ارادهٔ هردو مربي بمیان آمد آخر پادشاه از وسعت خلق که در دل خود مقرر فرموده بودند که التماس هیچ احدي را از ادني و اعلی رد ننمایم چنانچه مدعی و مدعی علیه که برضد مدعای همدیگر بعرض اقدس میرسانیدند بتفاوت صبح و شام التماس هر دو در وجه قبول می افتاد و حکم ناطق عطا میفرمودند درمقدمهٔ سردیسمکهي نیز موافق درخواست جملة الملک و میر بخشي حکم عطای فرمان نمودند که آخر بسبب پرخاش همدیگر مقدمهٔ سردیسمکهي بنام هر دو ملتوي ماند *

دیگر از ابتدای عهد تیموریه مقرر بود که یک خطاب بدوکس عطا نمي فرمودند البته تفاوت یک دو حرف می نمودند درین عهد صفدر خان بابي متعینهٔ احمدآباد که از عهد خلدمکان بدین

خطاب موروثي مفتخر بود بدیگری یکي از بندهاي قدیم رکاب عطا
فرمودند صفدر خان باپي درباب بحالي خطاب و بي تقصیري خود
عرضي نمود بر عرضي او دستخط نمودندکه بحال بحال بحال گو دیگري
هم داشته باشد ازان روز قبح آن که یک خطاب بنام دو سه کس
باشد از میان برخاست و بهمین دستور اعتبار منصب و نوبت و
نقاره و فیل وجیغه وسرپیچ نظر بر پایه و مراتب نماند - چون درین
ایام اخلاص خان جدید الاسلام که بحلیهٔ فضیلت و دیانت آراسته
بود و درمتصدیگري سختي و دقت حسابي نمودن شهرت تمام داشت
بخدمت عرض مکرر معزز گردید و نظر بر همت و عدم غور پادشاه
دریا دل درعطاي منصب و اضافه بدون ملاحظهٔ مراتب که چون آب
سیل رایگان گشته بود متحمل اجرای عرض مکررآن نگشته بخدمت
جملة الملک التماس نمود که موافق همت پادشاه اقلیم بخش
بادولت سلطنت هفت اقلیم وفا نمودن خیال محال و دور از عقل
است و تمام عالم بیش طلب پس درین صورت شجر فیض بخشي
پادشاه عالم نواز براي همه منصبداران و خانه زادان بادام و نشان ثمر
بیچاکري بار خواهد آورد و دولت قلمرو هندوستان بعشر عشیر این
همت پادشاه وفا نخواهد نمود صلاح دولت و تقاضاي مصلحت آنست
که درین ماده تدبیر و بندوبستي بکار رود که سد راه آب سیل و سر بسر
شدن مداخل پرو سعت هندوستان براي بخشش پادشاه کم و بیش
تواند گردید اگرچه این کلمات بقول جمهور صاحب غرض بحسب
ظاهر نزد کافهٔ انام به بخل و حسد و شرارت اخلاص خان اشتهار یافته
بود في الواقع مانع خیرو باني خلل رزق خلق الله گردیدن بدترین

صفت مذموم است اما نزد بعضي نکته‌سنجان منصف‌پیشه سخن راست تلخی آمیز بود اخلاص خان مي‌خواست‌که هرگاه یاد داشت منصب نزد وزیر برای دستخط عرض مکرر رسانده بیاید بعد تحقیق و غور اصل و نسل و پایه و مراتب صاحب منصب دستخط نماید خان خانان بد نامي این وقت و بند ساختن اسناد رزق خلق برخود نه پسندید و باخلاص خان تکلیف تحقیقات آن نمود اخلاص خان نیز از ملاحظهٔ ملامت و طعنهٔ زبانها تن بقبول آن گرفت و گیر نداده خواست استعفای خدمت نماید آخر کار قرار بران یافت که برین خدمت نو احداث سرا پا ملامت مستعد خان عرف محمد ساقي را که از جملهٔ مستعدان راست و درست و نیک رو گفته می شد و از صورت و سیرت او مادهٔ سرانجام اجرای این کار هویدا بود مقرر ساختند و چنان نسق نمودند که هرگاه یاد داشت منصب ازدستخط عرض مکرر رسانیده فارغ‌شده برای عرض مکرر بیاید و بمستعد خان رجوع نماید او بدین تحقیق پردازد که صاحب منصب نو ملازم قابلیت بندگي پادشاه دارد یانه و بچه سبب و وسیله منصب و اضافه یافته و زیاده از پایه و مراتب و قبل از ایام میعاد مقرري اضافه نیافته باشد همچنان در تحقیق یومیهٔ وجه معاش کوشد و بعد تجسس و تفحص این امورکه بسیار دیرمی کشید نشان لفظ صحیح مستعد خان بر یاد داشت منصب و اضافه و یومیهٔ وجه معاش میشد. واکثر بیشتری یادداشت بتعین سزاولان شدید مهرپرور و امةالحبیب هردومحل پادشاه و دیگر مقربان حضور بدون کاوش تحقیق بدستخط مستعد خان بانجام میرسید

امابار تفاوت تمام دراجرای کارخلاف ضابطه میرسید دستخط پادشاه را
اعتبار نماند نیز بمتصدیان می فرمودند که ما را بجز قبول
اعتبار نماند مطالب خلق چارهٔ نیست ومقلد دستخط باهم بهمرسیده
شما درانچه بهتر میدانید بعمل آرید گویندکه اکثر این شعر میرزا
صائب ورد زبان داشت * * بیت *

هرکه اینجا دست رد بر سینهٔ سائل زند
حاجب جنت گذارد چوب پیشش روز بار

هرچند در سخاوت و همت و وسعت خلق و عیب پوشي خلق
وخطا بخشي چنین پادشاه در زمان ماضي ازروي تواریخ خصوص
در تیموریه کمتر بنظر آمده اما ازانکه بي عیب ذات پاک حق واقع
شده درکار و بار سلطنت و خبرگرفتن ملک و بندوبست امور لابدي
چنان مستغني و بیخبر واقع شده بود که صاحب طبعان شوخ طبع
تاریخ جلوس او را (شه بی‌خبر) یافته‌اند ـ و شبها اکثر بهبیداري
بسر برده تا دو پهر روز در آرام و خواب میگذراندند باین سبب در
سفر روزکوچ تصدیع زیاد بر خلق الله می گذشت و اکثر مردم
غربا در شبهاے تاریک بسبب تفرقهٔ لشکر و بنگاه مثل خیمهاے
خود نیافته پیش دربار معلی در نقار خانه و کچهریها و بازارها
شب بسر می بردند *

و قاضي سرکار ورنکل و دیگر جمعي از اعیان و شرفاي سرکار
مذکور ازظلم و تعدي پاپرا نام مفسد روزانه مشعلها روشن کرده
مستغیث شدند چنانچه ذکر طغیان ورزیدن او مجملي باحاطهٔ بیان
می‌آرد که درعهدخلدمکان که رستمدل‌خان پسر جانسپار خان‌صوبه‌دار

حیدر آباد شده بود پاپرای بد اصل که اصل او از قوم سیندهی فروشان بی اعتبار بود خواهری داشت بیوه صاحب مایه بدیدن او رفته چهار پنج روز در خانهٔ او مانده مالیت نقد و جنس او را بنظر آورده چند پیاده با خود رفیق ساخته خواهر خود را گرفته بانواع سیاست و ظلم تمام اعضای او را سوخته آنچه از نقد و زیور داشت متصرف شده پیادهٔ بسیار نگاه داشته بالای پارچهٔ کوهی رفته ملجا و پناه خود ساخته شروع برهزنی و دست اندازی بر مسافرین و رعایای اطراف نموده تا آنکه سرانجام بغی ورزیدن و جمعیت زیاده بهمرساند فوجداران و زمینداران نواح اطلاع یافته در فکر دستگیر نمودن او افتادند پاپرا خبر یافته ازانجا فرار نموده خود را نزد ونکت راوکه زمیندار عمدهٔ پرگنهٔ کولاس سرکار ایلکندل بود رسانده بجماعه داری نوکر شده بعد از چند روز باتفاق چناهنونت نام جماعه دار دیگر آن زمیندار هم مصلحت گشته با خود رفیق ساخته باز شروع بدست اندازی مترددین آن ضلع نمود ونکت راو اطلاع یافته بعد اثبات دزدی هردو را گرفته مقید ساخته بشکنجهٔ سیاست تمام نگاه داشته بود بعد یک دو ماه پسر ونکت راو بیماری شدید بهمرسانید زن ونکت راو بقصد شفای پسر خود باعث خلاصی همه محبوسان گردید پاپرا نیز از قید خلاص گشته در موضع شاه پور عملهٔ پرگنهٔ نرکنده سرکار بهونگیر که جای قلب واقع شده آمده با سروا نام که او نیز از مفسد پیشگان مشهور تازه بعرصه آمده بود رفیق و انباز و دمساز گشته جمعیت زیاد فراهم آورده بالای پارچهٔ زمین سنگ لاخ بنای احاطهٔ خام بدستور گدهی در شاه پور گذاشته

ملجاي خود ساخته علاقه بتاخت و تاراج نمودن اطراف
پرداخت و فساد او بجائي رسيد که هرجا از زن مقبول و مال
هنود و مسلمين مي شنيد بتعدي کشيده آورده متصرف مي گرديد
تا آنکه جمعي از بيوپاريان و شرفاي هر قوم بحضور رفته استغاثه
نمودند و حکم تنبيه آن بنام رستم دل خان آوردند و بعد
رسيدن حکم رستم دل خان فوجدار پرگنهٔ کلپاک که هفت هشت
کروه از شاه پور واقع‌شده بنام قاسم خان افغان که از شجاعان صاحب
تدبير مشهور بود مقرر کرده جمعيت شايسته با او داده براي
دستگير ساختن پاپرا تاکيد نموده بعده‌که قاسم‌خان به‌کلپاک رسيد
به بندوبست پرگنه و تنبيه مفسدان نواح پرداخته جمعيت
فراهم آورده هميشه در فکر و تاديب و استيصال پاپرا بود و پاپرا
نيز گاه گاه شوخي زياده مقابل او مي نمود تا آنکه آن ملعون روزي
بر يکي‌ازمواضع پرگنهٔ‌کلپاک‌تاخت‌آورد قاسم‌خان خبر يافته‌خود را
براي تنبيه او رساند و ميان پاپرا و قاسم خان جنگ واقعي رو داد
بعده که جمع کثير از مردم پاپرا کشته گرديدند فرار نموده خود را
بر بالاي پارچهٔ کوه‌قلب رسانيد‌قاسم‌خان‌تنها دست از تعاقب او بر
نداشته قدم بقدم پاپرا از عقب روان گرديد درين حالت گولي از
دست همراهان پاپرا بر پيشاني او رسيده و از درجهٔ شهادت کامياب
گرديد و باقي فوج هزيمت يافته دست خوش غارتيان آن کافر
مفسد گشت از شنيدن اين خبر رستم دل خان باز مکرر فوج
بسرداري يکي از شجاعان کار طلب براي تنبيه او مقرر نمود فائده
مترتب نگرديد آخر خود بقصد تنبيه آن شقي برآمده بشاه پور

رسیده محاصره نمود و پاپرا و سروا تا دو ماه محصور گردیده جنگ می نمودند آخر راه فرار اختیار نمودند - رستم دل خان گدهي را مسمار نموده مراجعت نمود پاپرا و سروا بعد مراجعت رستم دل خان باز آمده گدهي خام شاه پور را از سنگ و چونه پخته ساخته توپ و دیگر مصالح جنگ فراهم آورده * بیت *

درختي که اکنو گرفته است پاي * به نیروي مردي برآید ز جاي
اگر همچنان روزگاري هلي * بگردونش از بیخ بر نگسلي

بهمان شیوه که داشتند پرداختند - ازانکه درین مابین رستم دل خان او را گدهي پخته ساختن داده بود و ندانست در السنه شهرت یافت که رستم دل خان براي گرمي بازار خود نزد پادشاه و گرفتن اضافه مهم مفسدان را دست آویز ساخته براي تنبیه و استیصال آن کافرتن بواقعي نمیدهد - بهر حال مقدمهٔ فساد او بطول کشید و کار بجائي رسانید که تا پانزده بیست کروه شاه پور هیچ احدي شب خواب بآرام نمي نمود - درین ضمن میان سروا و پردل خان نام جماعه‌دار او گفتگوي نزاع آمیز بجائي کشید که هر دو میان هم بدعوي فن سپاه گري جنگ یکدنگي که در دکن ضابطه است نمودند و پردل خان بعد رسانیدن زخم کاري بر پاي سروا خود هم کشته گردید و بعد چندروز سروا نیز بهمان زخم بجهنم واصل گردید - و پاپرا بعد کشته شدن سروا استقلال زیاده بهم رسانیده روز بروز بگرد آوري فوج و ذخیره و تسخیر قلعجات اطراف مي کوشید و در فکر فراهم آوردن مصالح قلعه گیري بمرتبهٔ افتاد که رستم دل خان مکرر بر او سواري نموده دو سه ماه بمحاصرهٔ شاه پور

پرداخت آخرکاري نساخته و بدار و مدار بالا ساخته مبلغي گرفته مراجعت نمود - بعد ازان آن کافر شديد العداوت بفکر گرفتن قلعهٔ ورنکل که از شاه پور بمسافت شانزده هفده کروه واقع هست و تاخت آن قصبهٔ مذکور که تجار مايه دار بسيار و با اقمشهٔ لکوک و قاليچهاي بيش بها کار همانجا داشت افتاده شب دهم ماه محرم (۱۱۲۰) که مسلمين و هنود در اشتغال و سرانجام شهر گشت تابوتها مشغول بودند با دوسه هزار پياده و چهارصد پانصد سوارخود را بقلعه ورنکل رسانده جمعي را بر سر راهها نشانده چنان بند وبست نمود که اصلا بمردم قصبه خبر نرسيد و آخر شب بر قصبه ريخته از يک طرف پيادها بمددکمند و زينهاي رسا بالاي قلعه که چندان استحکام برج و باره هم نداشت بر آمدند و باقي مردم بتاراج و غارت قصبه پرداختند سواي مال وافر که لکها از نقد و جنس بدست آوردند و قاليچهاي بيش بهاي سنگين را بريده دست بدست بردند ناموس و عيال بسيار مردم شرفا قريب پانزده دوازده هزار مرد و زن و اطفال بدست آن کافر مردود افتاد ازان جمله زن قاضي محمد سعيد نام را با صبيهٔ هشت نه ساله گرفته داخل اساري درآورد و دوسه روز بخاطر جمعي مانده تمام خانهاي آن قصبه را چنان رفت و روب نمودند که همه مردم را خاک نشين ساختند و زن قاضي را علي الرغمي که با مسلمانان داشت بتصرف خود آورده دختر قاضي را داخل رقاصان براي تعليم دادن سپرد و قاضي را چند روز نگاهداشته هرچند قاضي براي خلاصي ناموس خود بالحاح وزاري کوشيد فائده نداد قاضي را مرخص ساخت - کار استقلال و سرانجام سواري او بجائي

رسیده بود که هفتصد بندوق خاصه تیار کرده باخود داشت که در هر بندوق دو خزانه تعبیه کرده بودند که بعد از خلاص شدن یک خزانه هرگاه خواهند خزانهٔ دویم را آتش دهند و همه خاصه برداران را گرد پالکی و اسپ سواري خود نگاه می داشت - روزي جمعي از بنجار های نامي را قول داده نزد خود در قلعه طلبیده مقید ساخته ده دوازده هزار گاو غله را با مال و جنسی که داشتند تاراج نموده براي ذخیرهٔ قلعه متصرف گردید و گاوها را برای قلبه راني جا بجا فرستاد که برای او زراعت و سبزي نمایند - بعده بفکر تسخیر قلعهٔ بهونگیر که از قلعهای مستحکم مشهور و بمسافت شانزده کروه از از حیدر آباد واقع است و از شاه پور نیز مسافت شانزده کروه عرفی دارد شب دوازدهم ربیع الاول که اکثر شرفاي مسلمین قبائل خود را براي فاتحهٔ طعام حضرت رسالت پناه از دور و نزدیک طلبیده بودند آن بدبخت ملعون صبح ناشده خودرا بپاي قلعه رسانده کار بجائي رساند که نزدیک بود از گذاشتن زینهاي طولاني و مدد کمندهای رسائر از طول اصل داخل قلعه شود درین ضمن از افتادن سنگي که بران کمند بسته بودند و بالاي چهپر مردم چوکي قلعه بصداي مهیب افتاد و مردم چوکي را خبردار و سراسیمه ساخت و دو سه صدای بندق از طرف آن ملعون نیز بگوش مردم قصبه رسید و از چهار طرف صداي رسیدن پاپرا بلند گردید عجب آشوب و شور قیامت برخاست اگرچه قلعه بدست آن ملعون نیامد اما قصبه و پته را تا یک پهر روز تاراج و رفته در رسیه نمودند و خود آن سگ در خانهٔ سوانح نگار رفته نشسته

کارفرمائی می‌نمود و مردم او بکندن زمین و جستن و جوی زر نقد پرداختند قضارا دو دیگ کلان با چهار پنج طبق و سرپوش دران خانه یافتند نزد پاپرا حاضر آوردند آن سگ ملعون نظر تند بران ظرفها انداخته گفت شخصی که ظروف خوردن او این باشد زرنقد در خانهٔ او مدفون یافتن معلوم بعده که از بالای قلعه سنگ وگولهٔ بسیار باریدن گرفت و از اطراف شرفای بسیار جمع شدند صرفه در زیده ماندن ندانسته اول فرمود که خرمنهای شالی را که سرراه او بود آتش دهند تا در پناه دود آن برقندازان و مردم بالای قلعه حکم اندازی نتوانند نمود بعده فرار اختیار کرد و دو سه هزار زن و مرد از بته و قصبه باخود گرفته باسیری برد - و از زبان راوی ثقه عجب نقلی شنیده شد که آن بد بخت شدید العداوت با لشکر خود مقرر کرده بود که هرکه زن مسلمان باسیری بیارد پنج روپیه باو انعام نماید و هرکه از خاندان مشهور قضات و مشایخ زن گرفته بیارد پنج هون انعام دهد آن روز چنان اتفاق افتاد که وقت تاراج نمودن قصبه دختر هفت هشت سالهٔ یکی از شرفای مشایخ که بخاندان قاضی هم رشته داشت شیخ زین الدین نام بدست یکی از برقندازان آن کافر فاجر افتاد دختر را مثل بچهٔ گوسفند بر پشت خود بسته از قصبه برآمد درین ضمن سوار مسلمانی که رشتهٔ خویشی دور و نزدیک بسلسلهٔ شیخ زین الدین داشت و ازگردش ایام بدکام نوکر پاپرا گشته بود برسر وقت دختر رسید وگریه کنان و نالان بالای پشت پیاده دریافت فرزند مسلمان دانسته برحال او رحم کرده بدان پیاده التجا برای خلاصی آن

دختر نمود پیاده بهتندی و تلخي پیش آمده گفت که اگر نزدیک
من آمدی یا شفیع خلاصي دختر گردیدی ترا به بندوق خواهم زد
سوار بملایمت و مدارا پیش آمده الحاح و نرمی بسیار نموده
راضي ساخت و ازان دختر احوال پرسید آن طفل اسیر گشته احوال
قبیله و خاندان خود بیان نمود که سوار شناخت که آن معصوم
صبیهٔ شیخ زین الدین است و آب در دیدهٔ او گردید هرچند
خواست بدادن زر نقد و جنس کم و زیاد آن دختر را از دست او
خلاص سازد دانست که فائده نمي دهد با دختر کپ زنان
و ازان پیاده احوال پرسان نزدیکتر رفته یکبار پیاده را غافل ساخته
چنان شمشیر بگردن او رساند که بدختر ضرر نارسیده سر او از تن
جدا گردید دختر را بر اسپ خود نشانده نزد قبیله و خویشان
دختر که قریب دو هزار مرد و زن از شنیدن خبر تباهي افتادن
دختر فراهم آمده قلعه را ماتم سرا ساخته بودند و همه بر سر و سینهٔ
درد آلوده دست مي زدند آورده از دور مجملی بر حقیقت
اطلاع داده دختر را همانجا گذاشته از راه اضطراب بصد شتاب باز
نزد پاپرا خود را رساند - بعده متصل موضع تاریکندا که چهار کروه از
شاه پور واقع شده پارچهٔ کوهی قلب بنظر او آمد بالا و پائین آنجا را قابل
بنای قلعه بنظر آورده آنجا نیز قلعهٔ احداث کرده زیر آن پرکوته قرار داده
برای پناه گاه و بیگاه خود آن مکان را در تصرف خود داشته ذخیرهٔ
وافر همه مایحتاج دران قلعه موجود ساخت و اکثر محبوسان
صاحب تقصیر و بي تقصیر را درانجا نگاه مي داشت و جمعیت
زیاد درانجا نیز نگاه داشته بود - چون فساد آن مردود باستداد کشید

آرام خور و خواب برساکنان دور و نزدیک آن ضلع حرام گردید و رسم
عروسي و شادي از میان برخاست هرجا که عروسی دختر بالغ ونابالغ
بگوش او مي رسید از میانهٔ راه یا از خانهٔ او کشیده می طلبید
بهرحال فریاد آه و واویلای مظلومان بآسمان رسید - بعدازان شاه عنایت
نام پدر زن قاضي مبتلا ببلا که از جملهٔ مشایخ مشهور و گوشه نشینان
واصل بالله گفته می شد با شرفای دیگر چنانچه مجملی بذکر
درآمده بحضور بهادر شاه پادشاه آمده روزانه مشعلها روشن کرده
مکرر التماس این معني بمیان آورد که بر پادشاه واجب است که
خود متوجه استیصال آن کافر بدکردار گردند پادشاه فرمودند مارا
مناسب نیست که برای تنبیه سندهی فروش خود متوجه شویم
یکي از نوکران خود را صوبه دار حیدر آباد مقرر می فرمائیم و
فوج شایسته همراه او داده فکر تنبیه او مي نمائیم آن ستم رسیده
سماجت زیاد نمود تا آنکه میر تزکان حضور آن مجبور بلای آسمانی
را بخفت و بي آبروئی از نزد پادشاه بیرون نمودند او بخانهٔ خود
رفته از درد بي ناموسی که بي آبروئی تمام نزد همچشمان خاص
وعام علاوهٔ آن گردید چنان مریض غم و غصه گشت که از همه
مردم خانه رخصت و بهلي حاصل کرده کنج خانه اختیار نموده
دروازهٔ تردد بروی مردم بسته چهل روز از خانه بر نیامد تاهمانجا
وفات یافت - بعده پادشاه یوسف خان روز بهاني را تسلیم صوبه
داری حیدر آباد فرموده بعداز عطای اضافه بار و همراهان او و دیگر
عنایات سردیوان در خلوت طلبیده برای تنبیه و استیصال پاپرا
تاکید تمام بمبالغهٔ تام فرمودند - و یوسف خان بعد رخصت شدن

از پادشاه و داخل شدن در حیدر آباد دلاور خان نام را که از جماعه داران کار طلب و شجاعان مشهور گفته می شد فوج شایسته همراه داده مع هشدار خان و نیاز خان و تاتار خان که همه از افغانان تهور پیشه گفته می شدند با دلاور خان برای تنبیه آن کافر تعین نمود - بعد رسیدن دلاور خان ازانجاکه آن شقي بدکیش قبل از تعین فوج بقصبهٔ کلپاک که هشت کروه از شاه پور واقع شده و بازمیندار آنجا عداوت جاني داشت رسیده اطراف قصبهٔ کلپاک را محاصره نموده بود و زمیندار محصور گردیده جنگ و جدل چون مردان مرده دل می نمود و مکرر عرضه داشت آن زمیندار دریاب طلب فوج و کمک نمودن بیوسف خان میرسید بعد رسیدن فوج افغانان آن تبه کار بشوخی زیاد پیش آمده بعد دست و پا زدن بسیار که جمعی کثیر از همراهان او بجهنم واصل گشتند دست از محاصره برداشته با توپ رام لچهمن نام که از شاه پور آورده بود خود را بشاه پور رساند و دلاورخان تهانه دار کلپاک تهانه قائم کرده انتظار وقت و قابو می کشید و مردم آن نا پاک نیز در تاخت اطراف کلپاک تقصیر نمي نمودند تا آنکه خسرپورهٔ آن مردود با جمعی کثیر از مدتي درقلعه بانواع شکنجهٔ عذاب در قید بود و هیچ احدي را از مردم بیرون نزد او راه نبود مگر زن اورا ماذون ساخته بود که برای او چیزی خوردن بعد هشت پهر می آورد او بزن خودگفت که براي من سه‌چهار سوهان بهم‌رسانده همراه طعام برساند زن او حسب گفته او چند سوهان تیزدندان پیدا نموده زیر طعام گذاشته آورده بشوهر هنر پیشهٔ خود داد و او ازان سوهان شروع به

بریدن زنجیرهای پای خود و چند نفر محبوس دیگر که رفیق و محرم خود ساخته بود نموده چشم براه عطیهٔ الهی داشت تا آنکه روزیکه آن سگ ناپاک برای شکارماهي دو کروه از شاه پور رفته بود و از اتفاقات دران روز سوای چند نفر نگهبانان محبوسان و مردم دروازه آدم زیاد اندرون قلعه نبود محبوسان کار بریدن زنجیرها باتمام رسانده از حربهای ذخیرهٔ حجرهای همانجا برداشته بهیئت مجموعي غافل برسر نگهبانهای خود و دروازه بانها ریختند و کار آنها در چشم برهم زدن باتمام رسانده دروازه را بدست آوردند و جمعی کثیر مردم دیگر که محبوس وسوختهٔ بیداد او بودند رفیق آنها گشتند وپیش ازانکه آن شقی بشکار رود زباني زن خودبزمیندار کلپاک اشاره گفته فرستاده بود که چشم براه و گوش بر صداي توپ بوده خود را بلا توقف با فوجی که توانند برسانند بعده که خبر فساد قلعه بآن شقی مردود رسید اول خنده کنان زبان شخصي که خبر آورده بود بریدن فرمود بعده که صدق خبر بتواتر کشید سراسیمه گشته سوار شده وقتي مقابل دروازهٔ شاه پور رسید که صدای زدن توپ بلند گردیده بود و بعد رسیدن صدای توپ به کلپاک که هرکارهای جلد رو نیزخبر رساندند دلاور خان بافوج گران خود سوار شده همان لحظه روانه گردید و قبل از رسیدن دلاورخان آن کافر شروع دست و پا زدن لاحاصل نموده فرمود که دروازه را آتش دهند و ازانکه آن مردود وقت بنای قلعه بالای دروازه را برای مزید استحکام از تختهای آهنی و سنگهای عریض چنان تعبیه نموده بودکه هرگاه دروازهٔ چوبی سوخته گردد آن پارچهٔ تختهٔ آهن و سنگ از بالا فرود آمده بجاي چوب قائم گردد آخر آن تعبیه

ر احتیاط بلای جان او گردید بعد آتش دادن دروازه چند
گاومیش را کشته پوست آنها را کشیده خواست که یک پوست
خون آلوده را خود پوشیده و چند پوست را بدیگران پوشانیده خود
را بران آتش زده اندرون قلعه داخل شود اما نتوانست که چند قدم
رفته برگشتند بعد سوختن دروازه تختهای آهن و سنگ از بالا فرود
آمده سدراه فیل و فوج گردید دریں حالت فوج کلپاک نیز رسید و با
مردم پاپرا زد و خورد عجیب واقع شد و مردم پاپرا پناه بجا های
قلب و دیوار های اطراف برده دست و پای لاحاصل میزدند
و مردم دلاور خان نقارهٔ فتح نواخته داخل قلعه شدند و خسرپورهٔ
پاپرا را مورد آفرین ساختند - و پاپرا نزدیک بشام که تمام فوج او
متفرق شده بود فرار اختیار نموده خود را بقلعهٔ تاریکندا رساند
مردم قلعه وقت شب در عالم احتیاط اورا اندرون قلعه نگرفتند
بعد روشن شدن صبح به بندوبست برج و باره و خبر گرفتن
ذخیره پرداخت و تمام فوج متفرق شدهٔ او خود را بتاریکندا
رساندند - مردم یوسف خان سه چهار روز در قلعهٔ شاه پور مانده در
گرد آوري مال و بندوبست قلعه پرداختند و انتظار حکم یوسف خان
مي کشیدند تا آنکه بعد رسیدن خبر بیوسف خان که لمحهٔ از فکر
نگاهداشتن سپاه و سرانجام مهم آن ملعون غافل نبود میرزا علی را
که دیوان صاحب مدار یوسف خان بود و در شجاعت و کار طلبي
خود را رستم ثاني مي شمرد با پنج شش هزار سوار که موجود
نموده بود بلا توقف روانه ساخت و میرزا علی بشاه پور رسیده
بعد فراغ از مقدمات مالي با فوجي که فراهم آمده بود بقصد

محاصرهٔ تاریکندا روانه گردید و سه چهار ماه آنچه شرط سعی و تلاش بود در دواندن مورچال و کندن نقب و یورش تقصیر نه‌نمود اما فائدهٔ بر روی کار نیامد بعده یوسف‌خان خود با پنج شش‌هزار سوار دیگر رسیده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت باوجود محاصره نمودن ده دوازده‌هزار سوار و بیست هزار پیاده که قلعه‌داران و زمینداران نواح نیز رسیده رفیق گشته بودند قلعه داری که ازان کافر جهنمی بظهور آمد و از زبان مردم ثقه مسموع گردیده اگر بتحریر تفصیل آن پرداز باطناب کلام ملالت انجام میکشد - بعده که امتداد محاصره بنه ماه کشید و آدم بسیار هر دو طرف از زدن گوله و سنگ ضائع میگردید کار بجائی رسید که یوسف خان جهنمی قول در لشکر خود استاده نموده خفیه بمردم قلعه پیغام ترک رفاقت آن کافر فاجر رساند وعلوفهٔ دوچند ازانچه آن مردود بآنها می رساند نموده در جذب قلوب آنها کوشیده تفرقه در فوج او انداخت و جوق جوق مردم هردم از قلعه برآمده زیر جهندهٔ قولی رسیده بیوسف خان می پیوستند ومبلغها بآنها میرسید - بعدهٔ که ذخیرهٔ باروت رو باتمام آورد یوسف خان مکرر یورشهای رستمانه نموده بنه و پرکوته و باره و برج اطراف قلعه بتصرف خود درآورد پاپرا ایام برگشتگی طالع خود را مشاهده نموده بفکر فرار افتاده بدین تدبیر از قلعه برآمد که دران قلعه زیر زمین جائی بود که دروازه و زینها برای پایین رفتن داشت مردم چراغ باخود گرفته زیر زمین میرفتند وآن مفسد عیار کفش نجس حقهٔ نکبتی خود بر دروازه گذاشته ازراه دیگر چنان بتغییر وضع برآمد که تا دو روز هیچ احدی حتی پسران او اطلاع نیافتند و از قلعه

جنگ می نمودند - بعده که پاپرا تنها سر از موضع حسن آباد
که آباد کردهٔ او بود و از تاریکندا مسافت دو منزل داشت بر آورد
تازی فروشی درانجا بار در خورد باو گفت تازي خوب برای من
بیار هرچند که وضع خود را تغیر داده بود اما تازي فروش بعد
ملاحظهٔ صورت او را از اطوار کلام شناخت و اورا بامید آوردن تازی
خوب نشانده خود را نزد نائب فوجدار که حکومت آنجا
تعلق بهمان خسرپورهٔ آن مردود که باعث زوال جان و مال
او گردیده بود و همه تشنهٔ خون او بودند رسانده بر سرکار آگاهي داد
و همان لمحه دوصد سه صد پیاده بقصد گرفتن او خود را رساندند
آن دیو سیرت باوجود دست و پا زدن که درین ضمن گولی بر پاي
او رسید بدم رو افتاد - بعده که اورا گرفته نزد یوسف خان
آوردند آنجا هم سر شیخیها نموده از زبان فحش و لایعنی بر
مي آورد چند روز براي تحقیق خزانه نگاهداشته آخر بند بند او
جدا کرده سر اورا بحضور فرستادند و دیگر اعضای اورا بدروازهٔ
حیدر آباد آویخته بسزاي کردار او رساندند ٭ بیت ٭

دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر
که ای نور چشم من بجز از کشته ندروی

از جملهٔ سوانح که در آخر سال جلوس خلد منزل روداده و از
نوشتهٔ اخبار نویسان کابل و ملتان بعرض رسیده مجملی بگزارش
می آرد که چون در عهد فردوس آشیانی میان شاه ایران و پادشاهان
دهلی برسر قلعهٔ قندهار نزاع و فوج کشي بود درینولا گرگین خان
نام از طرف سلطان حسین شاه ایران قلعه دار ضابط بحراست قلعهٔ مذکور

قیام داشت میراویس افغان که بسبب شهرت شجاعت و تمن داری سلسلهٔ اورا میر مي خوانند از جملهٔ نوکران معتمد صاحب رای گرگین خان بود و بند و بست یک دروازهٔ قلعه نیز تعلق باو داشت گاه گاه میان قلعه دار و میراویس نا خوشي ملال افزا بمیان مي آمد و باز بحسب ظاهر رفع کدورت مي گردید و ذخیرهٔ آن در دل افغان بد نهاد جا میگرفت و اکثر شورش افغانان و بلوچان و ازبک اطراف قلعه انتشار مي یافت تا آنکه روزی میراویس گرگین خان را بحیله و تدبیر براي بند و بست کمر گاه و پائین قلعه بر آورد و بهر مکر و تدبیر که دانست روز بآخر رسانده تکلیف ضیافت نموده شب براي مصلحت خلوت کرده مردم معتمد اورا از اطراف دور ساخته با همرهان مبارز پیشهٔ خود که بکمین گاه نشانده بود غافل بر سر قلعه دار ریخته با ده دوازده نفر هوا خواه او و هرکس که بجنگ پیش آمده کشته و چندی را دستگیر ساخته و جمعی را بخوشي و نا خوشي منقاد و مطیع خود نموده چنان بند و بست بکار برد که اصلا خبر کشته شدن گرگین خان بقلعه نرسید و همان شب مراجعت بقلعه نموده کوس سواری نواخته از راه همان دروازه که بدو تعلق داشت داخل گشته باقي همراهان گرگین خان را مقتول و مغلول ساخته اموال و خزانهٔ اورا متصرف شده مصلحة خطبه بنام قطب الدین بهادر شاه پادشاه براي رفع بدنامی و استحکام بند و بست خوانده کلید طلائي تسخیر قلعه مع عرضداشت مشتمل بر استدعای منصب پنج هزاري بنام خود و محمود خان نام پسر و برادر و اقوام و سند قلعه داري بحضور روانه ساخت خلد منزل باوجود اخلاص

ته دلي كه بشاه ايران داشت و آرزوى ديرينهٔ او اين بود كه غبار و ملالي كه از عهد خلد مكان بسبب ايلچيان ناهموار بميان آمده بود ابتدا بارسال نامه و تحف مصحوب تجار عمده رفت و روب داده بعد ازان از فرستادن نامهاي محبت افزا و هدايای بيش بها همراه سفير سخن فهم جهان ديده رشتهٔ اخلاص موروثي را از سرنو استحكام دهد في الحال تقاضاى مصلحت وقت دران دانست كه خلعت و فرمان آفرين باد و سند قلعه‌دارى مع عطاى منصب پنجهزارى براي خود او وهمرهان او فراخور پايه ارسال داشت و خفيه زبانى تجار بسلطان حسين شاه ايران پيغام نمودند كه جرأت نمك حرامي كه ازان افغان بظهور آمده باعث ملال خاطر محبت اثر ما گرديده و بسيار بد ازو واقع شده بدفع مادهٔ اين فساد كه استحكام بنياد افغان بدنهاد براى ملك و ملت طرفين خلاف راى صائب است زودتر بايد كوشيد و ازطرف ما در رسيدن كمك بآن افغان خاطر جمع دارند ليكن ازانكه بتقاضاى عهد دور فلكي شاه ايران نيز بمرتبهٔ از بند و بست سلطنت بي خبر و عارى بود كه اصلا بفوج كشي و تعين لشكر و مردم كشي راضي نبود سواى صحبت علما و فضلا و شكستن و ساختن عمارات بامور ملكي و مالي نمي پرداخت و خلاف طريقهٔ جد و آباى خود بقتل هيچ اميرى صاحب تقصير و بي تقصير راضي نمى گرديد بلكه در سپردن خونى بوارث بعد ثبوت شرعي و عرفي رضا نداده وجه خون بها از سركار بوارث مقتول مى رساند اين معنى منافي نسق سلطنت الكهٔ ايران مى گرديد لهذا زود بفكر تلافي تسخير قلعهٔ قندهار نپرداخت بعد مدت در سال

بی آنکه خود بر آید فوجها تعین نمود اما کاری نتوانست ساخت
چنانچه ندامت و خمیازهٔ آن کشید انشاء الله تعالی در ذکر
سلطنت محمد شاه پادشاه بزبان خامه جاری خواهد گردید
حکم فرمودند که حیدر آباد را که بعد از تسخیر عهد خلد مکان
دار الجهاد می نوشتند فرخنده بنیاد حیدر آباد می نوشته باشند ٭

ذکر سوانح سال سیوم از جلوس خلد منزل مطابق
سنه هزار و صد و بیست هجری

هیجدهم ماه ذی حجه جشن آغاز سال سیوم از جلوس
مطابق اواخر سنه هزار و صد و بیست هجری موافق سرانجام سفر
زینت ترتیب یافت اگر بتحریر انعامات نقد و فیل و جواهر و
اضافهای نمایان پردازد بطول کلام منجر می گردد و شاهزادها را
فرمودند که بر نالکیها که بصورت تخت روان ترتیب داده بودند
سوار می شده باشند و پسران محمد اعظم شاه و بیدار بخت و
کام بخش را بعطای خلعت و حکم نشستن در حضور و سوار شدن
بر اسپ وقت سواری و دیگر عنایات سرافرازي بخشیده مکرر
از طرف امان جان و عطای آبرو تسلي داده مطمئن ساختند -
جملة الملک خان خانان و بخشي الملک ذو الفقار خان بهادر را
ماذون فرمودند که نوبت در حضور می نواخته باشند و بر
پالکي سوار شوند ذو الفقار خان بعد تقدیم تسلیمات عنایات
التماس نمود که همه آرزوی ما پروردهای انواع نعمت از راه
فضل و کرم آن خداوند آبرو بخش برآمد و فرقی که میان ما
خانه زادان و پادشاه زادها مانده همین پاس ادب نواختن نقاره در

رکاب ولی نعمت و از قبول این عنایت ابا نمود - چون میان
جملة الملک و بخشی ممالک غبار سوی مزاج بهم رسیده بود و
و خان خانان آرزوی نواختن نقاره درحضور داشت ابا نمودن
ذو الفقار خان را ازین عنایت پادشاه مردم حمل برحسد همچشمی
او نمودند - و بعد بند و بست نواح فرخنده بنیاد حیدرآباد یوسف
خان را در حیدرآباد نگاهداشته‌برای استیصال پاپرا و دیگر مفسدان
که در ایام تبدیل سلطنت سر بفساد برداشته بودند تاکید بلیغ
نموده اوائل ربیع الاول (۱۱۲۱) بقصد مراجعت طرف دار الخلافت
کوچ فرمودند - محمد مراد خان را از اصل و اضافه‌سه‌هزاری دوهزار
سوار نموده بعطای نقاره و خلعت و صوبه داری دار الظفر بیجاپور
باضافهٔ مشروط هزاری هزار و پانصد سوار مفتخر ساختند ٭

چون دو پسر از قوم دهیران که مردار خوار و بی اعتبار ترین
قوم صوبجات دکنند از شکم مادر توام پهلوی هردو باهم چسپیده
برآمده بودند ازانکه که قدرت و حکمت بالغة الهي تقاضای
آن می نمایدکه بعضی مرض و علت جسمانی باعث‌نکال و زوال
دولت و موجب بی اعتباري و تصدیع بدنی متکبران صاحب جاه
و جلال می گردد و بسیار عیب و علل لازم ملزوم خلعت‌انسانی
است‌که همان‌کلید افتتاح رزق و مادهٔ دفع و بال و نکال بی‌بضاعتان
محتاج بنان شب می شود ٭ ٭ بیت ٭

بسا شکست کزو کار ها درست شود
کلید رزق‌گدا پای‌لنگ و دست شل‌است

مادر و پدر آنها که ابتدا آن خلقت را نشان غضب الهي در حق

خود دانسته بودند آن هردو برادر را بدوش و کنار خود گرفته سرراه متردّدین و مسافرین می نشستند هرکرا نظر بران خلقت می افتاد رحم بر جان آنها نموده رعایت خیرات بحال آنها می نمودند و مادر و پدر آنها روپیه دو روپیه فراهم آورده هرروز بخانهٔ می بردند بعده که لشکر پادشاه عالم نواز وقت توجه حیدراباد ازان راه عبور نمود آن هردو برادر را برای گدائی بلشکر آورده خیمه بخیمه می گردانیدند همین که بعرض شاه عالم بهادر شاه رسید بحضور طلبیده یک هزار روپیه نقد و یک اسپ برای سواری عطا فرمودند - درینولا که لشکر مراجعت نمود باز هردو برادر که بحد تمیز رسیده بودند و بپای خود قطع منازل می نمودند بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت گشتند از راه فیض بخشي و ذره نوازی یک دیه بجمع پانصد روپیه در وجه مدد معاش و یک فیل برای سواری و دو هزار روپیه نقد عطا نموده حکم فرمودند که همراه لشکر در رکاب باشند و خوراک فیل از سرکار می رسیده باشد رزاق حقیقی همان خلقت معیوب را چنان کلید افتتاح رزق آنها ساخت که باعث مباهات قوم گردیدند - چون محمد مراد خان که صوبه دار بیجاپور شده بود از عدم سرانجام باوجود آنکه ذو الفقار خان بهادر ده هزار روپیه از طرف خود برای خرچ مدد نموده طاقت رفتن برسر تعلقهٔ خود نداشت و مکرر خبر فساد و برهم خوردگی آن صوبه بعرض رسید لهذا صوبهٔ دار الظفر بیجاپور از تغیر محمد مراد خان بنام حامد خان بهادر برادر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مفوض نموده صوبه داری خجسته بنیاد بنیابت ذوالفقار خان بهادر بنام محمد مراد

خان فرموده مرخص ساختند - سیف الله خان که حقیقت رفتن او
نزد محمد کام بخش و از هون او کارگر نیامدن بزبان قلم داده باوجود
ظهور چنان تقصیر و کم توجهی ذو الفقار خان که با امیر الامرا
اسد خان برهمزده خود را نزد محمد کام بخش رسانده بود چون
جملة الملک معظم خان خانخانان رجوع آورده اظهار ندامت
امید شفاعت نمود از سر تقصیر او گذشته در بحال فرمودن
منصب عهد خلد مکان و پنج هزار روپیهٔ سالیانه مختار ساختند -
سیف الله خان ابتدا بقبول سالیانه راضی شده باز بجاذبهٔ حسب
خواست خود را پابندنوکری ساخت - وسط جمادی الاولی (۱۱۲۱)
کنار سواد خجسته بنیاد رسیده بضرب خیام و حکم مقام یک و نیم
ماه برای تخفیف ایام برشکال فرمودند و بعد بند و بست امور
ملکی و رفتن برای زیارت مزار و مقابر بزرگان و فاتحهٔ حضرت
خلدمکان و رساندن مبلغ کلی بخدام آنجا و حکم فرمودن برای
جدا نمودن چند موضع سیر حاصل از پرگنات سرکار دولت آباد
بجمع پنجاه هزار روپیه و آن را مسمی به پرگنهٔ خلد آباد ساختن
و برای خرچ خدمه و لنگر و عرس حضرت خلد مکان مقرر کردن
و منصوب نمودن متولی در آخر جمادی الاخری (۱۱۲۱) از خجسته
بنیاد کوچ فرموده متوجه سمت دارالخلافت گشتند - چون ابتدا
ذوالفقار خان باظهار مدعی صاحب غرض شکوهٔ محمد مراد خان
بعرض رسانده حکم تغیری و طلب حضور حاصل نموده بود بعده که
خانخانان حقیقت بی تقصیری و حسن عقیدت و فدویت و حقوق
نیکو خدمتی ایام پادشاه زادگی عرض نموده حکم بحالی خدمات

نزد محمد مراد خان فرستاده بود بعد رسیدن محمد مراد خان بحضور ازانکه حق نیکو خدمتی محمد مراد خان در مقدمهٔ خان جهان بهادر چنانچه بگزارش آمده بر ذو الفقار خان داشت و از خاطر او محو شده بود از عرض سابق ندامت کشیده خواست تلافی نموده در گرفتن اضافها و تجویز خدمت صوبه‌داری بیجا پور و خجسته بنیاد و رعایت ده هزار روپیه‌از طرف خود متوجه‌احوال محمد مراد خان گردیده ازخجالت برآید بر خاطر خان خانان گرانی نمود و حمل بر رجوع محمد مراد خان طرف ذو الفقار خان نموده کم‌توجه‌بحال او گردیده ازطرف دادن جاگیر کم‌حاصل وزود تغیر نمودن که علاوهٔ پرشانی سابق محمد مراد خان گردید و بندوبست صوبه داری خجسته بنیاد نیز ازو صورت نگرفت لهذا نیابت صوبهٔ مذکور نیز ازو تغیر نموده به داود خان پنی مقرر نمودند - و آخر رجب در سواد دار السرور برهانپور مضرب خیام واقع شد اگرچه میخواستند که چندگاه بسیر و شکار رمنا و باغات وتفرج آبشار کراره که از مکانهای فرحت افزای دلکشای شکار گاه و سیر گاه مشهور است بلا تفرقهٔ خاطر بسر برده به بندوبست ملک پردازند اما ازانکه خبر فساد راجپوتان بدخصال که وقت توجه مهم محمد کام بخش در نواح اجمیر پا از جادهٔ عبودیت و اطاعت بیرون گذاشته هنگامهٔ شورش گرم ساخته تهانهای صوبهٔ اجمیر و فوجداران آن ضلع برداشته بودند بعده که سید حسین خان بارهه صوبه دار اجمیر بقصد تادیب آنها پرداخت از اطراف هجوم آورده بمقابله پرداختند و سید حسین خان بعدکارزارعمده که راجپوت بسیار بدارالبوار پیوستند

و چند هزار زن و فرزند راجپوت باسیري در آمدند و بتخانهاي بسیار مسمار نموده از چهار طرف راجپوت مانند مور و ملخ فراهم آمده سید حسین را با احمد سعید خان فوجدار میرتهه سنگلهانه و غیرت خان فوجدار نارنول که هردو برادر حقیقی حسین خان بودند و جمعی دیگر از فرزندان و خویشان و همراهان و بندهای پادشاهی بدرجهٔ شهادت رساندند مکرر بعرض رسید- توقف برهانپور مصلحت ندانسته میر احمد خان را در برهانپور حارس نموده اوائل شعبان المعظم (۱۱۲۱) از دار السرور کوچ فرموده بعد نزدیک رسیدن بآب نربدا ایام ماه صیام را نزدیک گذر اکبر پور مقام نموده بعد عید فطر از آب نربدا عبور فرمودند *

چون نزدیک سرحد اجین رسیدند خبر فساد فرقهٔ گرو بضم کاف فارسي در اطراف نواح دار الخلافت و پنجاب بعرض رسید مجملي از تفصیل آن بگزارش می آرد که جمعي از کفار بدکردار زنده پوش مسمی به گرو که باسم سکهه بکسر سین و تشدید کاف زبان زدند پیشواي آنها بلباس فقیري نزدیک لاهور سکونت و مقام مقرری خود اختیار نموده از ایام قدیم در همه بلاد و معمورهای مشهور معبد خانه ساخته یکی از فقیران از طرف خود نائب درانجا گذاشته مقرر نموده بود که هرکه از جملهٔ معتقدان گروي آن طائفه ضال که بیشتر از قوم جت و کهتریهای پنجاب و دیگر اراذل قوم کفار بودند نذر و نیاز باسم او دران معبد خانه بیارد گرفته جمع ساخته بقدر قوت و خرچ ضروری خود برداشته باقي بلا خیانت برای او رساند - خلد مکان برین اطلاع یافته حکم اخراج نائبان آن گروه

بدمآل و خراب ساختن معبد های آن کفار فرموده بودند -
در ایامی که بهادر شاه پادشاه متوجه حیدرآباد گردیدند گویند نام
از سرگروهان آن قوم بنده نام بحضور رسیده با دوصد سه صد سوار
نیزه دار و پیاده در رکاب رفاقت نمود بعد دو سه ماه از زخم جمدهر
ناگهانی که قاتل او معلوم نگردید بدارالبوار پیوست - بعد از رسیدن
خبر او به پنجاب که مجمع آن گمراهان شقاوت پژوه بود یکی از
جملهٔ آن گروه غیر مشهور که در تعیین اسم او اختلاف روایت مسموع
گردیده بشهرت تناسخ که نزد آن طائفهٔ بد اعتقاد اوتار خوانند
خود را عوض گرو گوبند مقتول که از سرنو خلعت حیات بتغیر صورت
ریش دار در آن واحد پوشیده خود را برای کشیدن انتقام آن سگ
نابکار اشتهار داده بادعای خروج بسیاری ازان قوم ضال را فراهم آورده
علم بغی برافراشته بفن شعبده بازی و دمیدن افسانه و افسون بنظر
ظاهر بینان سست اعتقاد خرق عادت چند وانموده خود را بسچا
پادشاه موسوم ساخته در نواح سرحد پنجاب و سهرند شروع بتاخت
و تاراج نمودهٔ در فرصت دو سه ماه چهار پنج هزار یابو سوار و هفت
هشت هزار پیادهٔ جرار باو گرویده رفیق او گردیدند و روز بروز
جمعیت می افزود و مال وافر از غارت بدست آنها می افتاد تا
هیجده نوزده هزار نفر با اسلحه و یراق کار زار بااو جمع گشته علم
شهرت قزاقی و مردم آزاری برافراشتند و با دو سه فوجدار که بقصد
تنبیه آنها کمر بستند بمقابله و مقاتله پیش آمده و غالب گشته
بقتل رسانده دیهات بسیار را تاخت و تاراج نموده تهانه دار و
تحصیلدار مال از طرف خود مقرر ساختند کار بجائی کشید که

سی چهل هزار کافر باو رفیق گشته احکام بنام حکام پادشاهی و عمال جاگیرداران عمده برای اطاعت و دست برداشتن از تعلقهای خود می نوشتند تا آنکه وزیر خان فوجدار سرکار سهرند که از مدت حکومت ملکی و مالي آن ضلع بدو تعلق داشت و صاحب فوج و خزانه گفته می شد و در استقلال و بند و بست آن ضلع شهرت تام بهم رسانده بود بعد شنیدن خبر رساندن خرابي و تاخت پرگنات تعلقهٔ او بفکر گرد آوری سپاه و فراهم آوردن مصالح جنگ افتاده چهار پنج فوجدار و زمینداران نامي را باخود رفیق ساخته سرانجام سرب و باروت نموده مع پنج شش هزار سوار و هفت هشت هزار پیادهٔ برقنداز و تیر انداز و مصالح توپخانه و فیلان مست جنگي بقصد تنبیه آن فرقهٔ ضال خذلان مآل سوار شده بتفاوت سه چهار کروه مقابل آن گروه شقاوت پژوه خود را رساند - آن ملعون از خبر حرکت وزیر خان اطلاع یافته بشوخی تمام که همه همراهان او فریاد سچا پادشاه و فتح درس می نمودند باستقبال وزیر خان شتافت بعده که کار بمقابله و مقاتله کشید از هر دو طرف خصوص ازان مدبران چندان تردد و تهوری نمایان بظهور آمد که شمشیر هارا علم کرده بر فیلان حمله آورده یک دو فیل را ازپا در آوردند و جمع کثیر از مسلمانان بدرجهٔ شهادت رسیدند و بسیاری از کفار نیز بدار البوار پیوستند و نزدیک بود که از حملهاي پیاپي فوج اسلام در استقامت آن گروه بدنام خلل پذیرد - درین ضمن از رسیدن بندوق ناگهانی وزیر خان بدرجهٔ شهادت رسید و بر فوج اسلام هزیمت افتاد و مال و اسباب وافر مع فیلان

و اسپان چنان دستخوش کفار بد کردار گردید که احدی از سپاه
اسلام سوای جان و رخت بدن بدر نتوانست برد و سوار و پیادهٔ
بیشمار زیر تیغ بیدریغ کفار درآمد و آن شقی تعاقب کنان خودرا
بسهرند رساند - ازانکه سهرند شهری بود پراز مال تجار و صرافان مالدار
و کاسبان صاحب مایه و شرفای هر قوم خصوص از اعیان صلحا
و فضلا زیاده از شمار دران شهر سکونت داشتند هیچ کدام
فرصت جان و مال و عیال بدر بردن نداشتند و از شنیدن
کشته شدن وزیر خان و بغارت رفتن لشکر اسلام حوصله باخته محصور
گردیده یکدو روز دست و پای لاحاصل زده آخر گرفتار قهر الهی
گشته رضا بقضا دادند - و آن سگ سیرتان بد خصال شروع بغارت
مال و قتل رجال و اسیر نمودن اطفال و عیال وضیع و شریف
نموده تا سه چهار روز چنان بیداد و ظلم نمودند که شکم عورات
حامل را پاره ساخته هر طفل که زنده بر می آمد بر زمین میزدند
و عمارات را سوخته فقیر و غنی را یک صورت می ساختند و
هرجاکه مسجد و مقبره و مزار بزرگان یافتند بشکستن و کندن و
بر آوردن استخوان مرده تقصیر نمی نمودند - و بعد فراغ تاراج
سهرند در همه پرگنات برای تحصیل باج و خراج عمال خود تعین
نمودند - بعده که نوشتهٔ آنها بنام علی محمد خان فوجدار سهارنپور
رسید از شنیدن حادثهٔ که بر سکنهٔ سهرند گذشته بود حوصله باخت
هرچند که جمعی از شرفا و افغانان فراهم آمده ترغیب برای
استقامت ورزیدن و استحکام برج و باره پرداختن نمودند فائده
نداد با مال و عیال خود راه شاه جهان آباد اختیار نمود - مردم

قصبه فراهم آمده باهم اتفاق نموده همه اطراف را مورچال بسته
بعد رسیدن آن گروه شقاوت پژوه استقامت ورزیده جنگ بهادرانه
نمودند و در پناه مکانهای قلب داد تهوری داده از زدن تیر و گوله
بسیاری را بجهنم فرستادند و جمعی از شرفا عیال و ناموس خودرا
کشته بعد تردد نمایان خود نیز بدرجهٔ شهادت رسیدند اگرچه
بیشتری مال و عیال مردم‌قصبه بحادثهٔ تاراج رفت و عورات بسیار
از ملاحظهٔ ناموس بباد فنا رفتن و اسیر گردیدن خود را بچاهها
انداختند اما بعضي شرفای جلادت پیشه که عیال و ناموس را
یکجا ساخته در دفع کفار کوشیدند چندان مضرت جانی و مالی و
بی‌ناموسی‌بآنها نرسید - بعد ازانکه مال وافر از نقد و زیور و اقمشهٔ
سهارنپور بدست آن طائفهٔ ضال افتاد به بند و بست اطراف
پرداخته حکم تهدید آمیز بنام جلال خان فوجدار جلال آباد که آن
قصبه آباد کردهٔ او بود و حصار قائم داشت و افغانان مایه دار
بسیار درانجا سکونت داشتند نوشته فرستادند جلال خان که در
شجاعت و تهوري و تمن داری دران ضلع علم شهرت بر افراشته
بود بعد رسیدن نوشتهٔ آن ملعون فرمود که حاملان خط را تشهیر
داده اخراج نمایند و بند و بست برج و باره و گرد آوری اسباب
جنگ و تهیهٔ مصالح نام و ننگ و برآوردن فوج باستقبال آن‌گروه
ضال بد مآل پرداخت - درین ضمن خبر رسید که فوج‌آن مردود سه
چهار کروهی رسیده بردو موضع توابع جلال آباد که‌گدهی و آبادی
پراز مال تجار داشتند تاخت آورده محاصره نمودند از شنیدن این
خبرسه صد چهار صد سوار افغان قریب هزار برقنداز قدر انداز و

تیر انداز بسرداری غلام محمد خان نبیرهٔ خود و هزبر خان بقی عم بکومک محصوران و دفع شر کفار روانه ساخت - بعد رسیدن نام بردها که محصوران را از رسیدن مدد تقویت تمام حاصل شد چهار صد پانصد برقنداز و تیر انداز جلادت پیشه و بسیاري از رعایا باقسام اسلحه و سنگ فلاخن برآمده بدفع کفار مردانه وار کمرهمت بستند وصدای دار وگیر از هردوطرف بلندگردید - اگرچه ازان گروه بد مآل تیزتردد و شوخي زیاده بظهور آمد و هزبر خان و جمعي کثیر از مسلمانان و رعایا شهید و کشته گردیدند اما آخر از حملهای پیاپی افغانان و دیگر مسلمانان بانام و ننگ شکست فاش بر فوج کفار افتاد وبعد کشته شدن جمع کثیر رو بگریز آوردند - و باز مکرر محاربات میان جلال خان و کفار رو داده بود و آن ملعون دو سه بارهزیمت یافته باز بمحاصره جلال‌آباد مي پرداخت تا آنکه هفتاد هشتاد هزار پیاده‌که مثل مور و ملخ‌از اطراف و جوانب میرسیدند فراهم‌آمده با دوصد سه صد مورچال روان‌که از تختهاي چوب ساخته پایها بصورت ارابه بران‌قرارداده بودند رسیده جلال‌آباد را نگین وار درمیان‌گرفتند اماتردد‌ی‌که ازان افغانان جلادت‌نشان در مقابل یورش آن مخذولان بد عاقبت بظهور آمده زیاده ازان است که مفصل بزبان قلم توان داد لهذا باختصار کلام مي پردازد که هرگاه مورچال آن مردودان بد مآل بپای دیوار نزدیک دروازه میرسید خودرا بدم تیر و گولهٔ بندوق و سنگ باران داده فتح درس گویان با چهار صد پانصد کاذب واقسام حربه بقصد کندن پای حصار و گذاشتن زینه و سوختن دروازها شرخي از حد مي گذرانیدند - و افغانان سرباز دروازها

را وا نموده با تیغهای برهنه سپرها بر رو کشیده برآمده بران
سگان تاخت می آوردند و در هر حملهٔ مرد ربا صد دو صد نفر از
کفار بدار البوار می پیوستند و زخمی می شدند و از مسلمانان نیز
بدرجهٔ شهادت می‌رسیدند - و شبها نیز برآمده غافل برانها تاخت
آورده کافرکشي می نمودند و تا بیست روز و شب خورد و آرام بر
محصوران حرام گشته بود آخر کفار بد کردار چندین هزار کافر
بکشتن داده کاري نساخته بر خاسته رفتند و متوجه تسخیر
سلطانپور و پرگنات دوابهٔ جالندهرگردیده بشمس خان فوجدار آن ضلع
خط بدستور پروانه مشتمل‌بر قبول اطاعت و سرانجام‌نمودن بعضي
فرمایش و استقبال نمودن باخزانهٔ موجوده نوشته‌مصحوب دو سکهه
سگ سیرت فرستاد - شمس خان بعد مصلحت نمودن با شرفا
و تمن داران شجاعت پیشه که همه بقصد قبول رفاقت و نیت
رسیدن بدرجهٔ شهادت فاتحه خواندند وقسم رفاقت واتفاق بی نفاق
بکلام الٰهی بمیان آوردند بحضور فرستادهای آن مردود حکم خیمه
بیرون زدن فرمود و جواب تهدید آمیز مشتمل‌بر تکلیف زود رسیدن
نوشته با قدري حرب و باروت که از جملهٔ فرمایش حرب و باروت‌نیز
طلبیده بودند فرستاده در خط درج نمودکه‌چون سواري و باربرداري
برای رفقا و شرفای جانباز مطلوب است سرانجام فرستادن حرب
و باروت زیاده میسر نیامد و الا نزد تجاران بازار و باروت خانهٔ
سرکار گنج در گنج موجود است هر قدر بار برادر بفرستند بار
نموده فرستاده‌آید - بعده‌شمس‌خان‌باقریب چهار پنج‌هزار سوار وسی
هزار پیادهٔ برقنداز و تیرانداز و دیگر اسلحه دار که از سابق داشت

و فو نگاهداشت که برفاقت زمیداران اطراف فراهم آورده بود و از شرفای همه قوم و رعایا و کاسبان که بیشتر از باففدها بآرزوی شهادت کمر همت برغبت و خواهش تمام بستند و دست از جان و مال و عیال شسته عهد و پیمان رفاقت بکفالت کلام الله بمیان همدیگر بسته در خرچ زر نیز شریک گشتند زیاده از لک آدم فراهم آورده بدبدبهٔ تمام از سلطان پور برآمد و کفار نابکار از شنیدن جرأت شمس خان و برآمدن با چندان فوج و مصالح جنگ مع تمام همراهان خود که محلهٔ هفتاد و هشتاد هزار سوار و پیاده گرفتند با توپهای که از سهرند باخود آورده بودند و مصالح وافر از تختها و جوالهای پر از ریگ برای مورچال بستن و سرب و باروت بار نموده همراه گرفته همه‌جا تاراج کنان نزدیک قصبهٔ راهون که هفت کروه از سلطان پور است رسیده لنگر اقامت انداخته در پناه پژاوهٔ خشتها که همه گنج خشتها را بجای گدهی لشکر خود قرار داده بود اطراف خود مورچال بسته مستعد کارزار گردیدند و فوج طلایه هر طرف روانه ساخته احکام اطاعت از روی تهدید بنام چودهریان و قانون گویان پرگناب نوشته روانه نمودند و شمس خان که یمین و یسار او چندین هزار مسلمان جلادت شعار بارادهٔ غزا و جهاد و آرزوی شهادت بهمدیگر ترغیب نموده می گفتند که درصورت هزیمت یافتن وکشته شدن شمس خان جان و مال وعیال همه‌ماها درمهلکهٔ تلف خواهد درآمد بهیئت مجموعی باظهار ذوق و شوق و انتعاش تمام تکبیر گویان بر همدیگر سبقت نموده مردانه‌وار پیش قدم گشتند همینکه بفاصلهٔ گوله رس کفار رسیدند از پهر روز برآمده صدای زدن

توپ و گولی تفنگ بلند گردید و یکبار گي قریب ده دوازده هزار گوله و سنگ فلاخن تگرگ وار بر لشکر اسلام بارید اما از فضل الهی آنقدر بر لشکر مسلمین کار گر نیامد که آدم نامي کشته گردد و شمس خان که در منع تیز جلوئی و خرج باروت بیصرفه تاکید می نمود قدم بقدم پیش میرفت بعد اتمام ثلث اول و دویم کفار بد فرجام فوج اسلام قیل جرأت پیش رانده بهمقدمی و رفاقت چهل و پنجاه هزار مسلمان که از پرگنات اطراف دیگر نیز رسیده رفیق گشته بودند صداي تکبیر همت افزا بلند نموده بران مدبران پر کین یورش کرده و تاخت آورده بحملهای کافر ربا پیهم بسیاري را بقتل رسانیده و زخمي ساختند و کفار بعد دست و پا زدن لاحاصل مغلوب هراس گشته پناه بحصار راهون که بتصرف آنها قبل از جنگ درآمده بود برده محصور گردیده شروع بزدن بندوق و انداختن بان نمودند - چون از سابق ذخیرهٔ اسباب جنگ و ماکولات که بیشتر مردم راهون گذاشته جان بسلامت بدر برده بودند فراهم آورده موجود داشتند دران گڈهی استقامت ورزیده چند روز محصور گردیده شبها برآمده بهئیت مجموعی بر اطراف لشکر اسلام مي ریختند و اسپ و آدم ضائع می ساختند تا آنکه کار بر طرفین خصوص برکفار تنگ گردید و شب از گڈهي برآمده راه فرار اختیار نمودند و شمس خان چند کروه تعاقب نموده یک توپ و چند شتر و گاو پر از بار بهیر بدست آورده بسلطان پور مراجعت نمود - اما روز دیگر قریب هزار نفر گرد آمده تهانهٔ که شمس خان در راهون گذاشته

آمده بود برداشته تهانهٔ خود باز درون حصار قائم نمودند - بعد آن کفار بد فرجام بقصد تاخت پرگنات حوالی دار السلطنت لاهور خود را رسانده غریب واویلا و هنگامهٔ تزلزل در لاهور و اطراف آن انداختند اسلم خان که دیوان پادشاه زاده و نائب صوبهٔ لاهور بود باتفاق کاظم خان دیوان پادشاهی و دیگر حکام بعد بند و بست برج و باره بازدحام عام جمعی از مسلمین و هنود برآمده بتفاوت سه چهار کروه از شهر خیمه زده در دفع حضرت طائفهٔ کفار می کوشیدند - اگرچه مردم لاهور از ضرر جانی و مالی محفوظ ماندند اما اطراف تا باغ شالامار که دو کروهی شهر واقع است خرابی بسیار رساندند القصه درمدت هشت و نه ماه تا دو سه منزل دار الخلافت شاه جهان آباد و سواد حوالی دار السلطنت لاهور همه قصبجات و معمور های مشهور از تاخت و تاراج ناپاکان صد مرحله از مروت دور پامال و ویران محض گردید و آدم زیاد از احاطهٔ شمار بدرجهٔ شهادت درآمدند و عالمی بباد حادثهٔ کفار رفت و مساجد و مقابر زیاد را کندند و شکستند خصوص بعد مراجعت از لاهور بر قصبه و دیهات سادهوره و کرنال که فوجدار آنجا بعد تردد بقدر حالت خویش با بسیاری از مسلمانان شربت شهادت چشیده خرابی زیاد آوردند و صد دو صد نفر هنود و مسلمین که دستگیر آن مردودان بیدین می گردیدند یکجا نشانده بقتل می رسانیدند - ازانکه در کفر هم تصرف تازه نموده تراشیدن موی سر و ریش خلاف آئین خویش قرار داده بودند و بسیاری از اراذل بدکیش قوم هنود بآنها گرویده جان خود نثار راه قدم آن مردود نمودن متاع بی اعتبار و ادنی مراتب

عقیدت و عبودیت خود مي دانستند و در ایذا و قتل دیگر فرقهٔ هنود اصرار مي ورزیدند - بعد معروض گردیدن آن همه هنگامه و فساد آن طائفهٔ ضال بدنهاد اگرچه گرد ملال بر چهرهٔ حال پادشاه ظاهر گردید اما صلاح و صواب دولت دران دانستند که چون فرو نشاندن شعلهٔ آتش فساد آن گروه جلادت پیشه مقابل مادهٔ شورش و سرکشي راجپوتان عاقبت وخیم سرراه چندان کار نیست هرگاه رایت ظفر آیت والی نعمت متوجه آن سمت گردد رفت و روب خس و خاشاک آن ناکسان بدکردار بوجه احسن صورت خواهد گرفت تنبیه و تادیب راجپوتیه مقدم بر دفع دیگر فساد دانسته از بلدهٔ دار الفتح اجین رایت توجه بسمت اوطان راجپوتیه بر افراشتند *

خبر واقعهٔ محمد مراد خان که باجل طبعي در گذشت بعرض رسید - بعد ازانکه در سواد دار الخیر اجمیر مضرب خیام گردید براي پا مال ساختن ملک و مال و بدست آوردن اطفال و عیال راجپوتان بدسگال اطراف سرزمین اودیپور و جودپور تعلقهٔ راجه جي سنگه و رانای چتور افواج دریا موج با سرداران رزم آزماي کار طلب تعیین فرمودند *

درین آوان حکم نمودند که درهمه بلاد لفظ وصي در مناقب حضرت امیر المومنین علي رضي الله عنه در ذکر خلفای راشدین وقت خواندن خطبه داخل نمایند *

بعده که افواج عدومال براي تاخت و خرابي معمورهاي میر حاصل راجپوتان و پامال ساختن زراعت تعیین گردیدند

آن سرکشان بادیهٔ ضلالت از خواب غفلت بهوش آمده رسولان درمیان انداخته خان خانان معظم‌خان بهادر و مهابت خان بهادر را واسطهٔ شفیع تقصیرات خود ساخته بعجز و انکسار تمام التماس عفو جرائم نمودند - اگرچه در قبول بعضی احکام موافق مرضي پادشاه عالی جاه بظهور نیامد اما ازانکه خار خار شورش اطراف لاهور و دار الخلافت در دل پادشاه می خلید و تنبیه و تادیب آن جماعهٔ بد عاقبت پیش نهاد خاطر آن پادشاه دریا دل بود بتقاضای وقت و التماس مقربان پاي تخت چنان قرار ملازمت بمیان‌آمد که راجه جي سنگه و راجه اجیت سنگه و وکلای رانا و دیگر راجپوتان سوسواری ملازمت نموده خلعت ملازمت و رخصت همان روز پوشیده بعد کوچ پادشاه بسرانجام سفر پرداخته خودهارا برکاب برسانند - التماس فام بردها بشرف قبول درآمد - و همه راجپوتهای با نام و نشان جمعیت سی چهل هزار سوار بطریق محله نموده دست خود هارا برومال بسته سر سواری ملازمت نمودند و از عطای خلعت و اسپ و فیل مفتخر گردیده مرخص گشتند *

درین منزل فوت شدن میرزا یار علی که از کعبة الله برگشته آمده ملازمت نموده بود بعرض رسید *

ذکر جشن سال چهارم ازجلوس شاه عالم پادشاه مطابق سنه هزار و صد و بیست و یک هجری

بعد فراغ جشن سال چهارم که هیجدهم ذی الحجه موافق سرانجام سفر منعقد گردید و عالمی بفیض رسید بقصد استیصال

گروی بد مآل رایت ظفر اقبال همت دار الخلافت و دار السلطنت پنجاب بر افراشتند - چون قلیچ خان بهادر بصوبه داری صوبهٔ اودهه مامور گردید - و از سوانح بندر سورت بعرض رسیدکه میرزا محمد هاشم نام که بسه واسطه نواسهٔ شاه عباس ایران و بدو واسطه نبیرهٔ خلیفه سلطان پادشاه زادهٔ مازندران می شد بعده که مازندران بتصرف شاه عباس ثانی درآمد وزارت ایران بخلیفه سلطان سپرده صبیهٔ خود را بدو داده بود و محمد صالح نام عموی مومن خان نجم ثانی که با پادشاه زاد رفیع الشان قرابت جدهٔ مادری دارد از ایران رسیده اند - حکم شد که دو گرز بردار و مهماندار برای آوردن هردو با تنخواه مبلغ سه هزار روپیه بنام میرزا محمد هاشم و دو هزار روپیه بنام محمد صالح نجم ثانی بر خزانهٔ بندر سورت روانه نمایند وسوای آن بنام غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ صوبه دار احمدآباد فرمان صادر شد که بعد رسیدن میرزا محمدهاشم باحمدآباد سرانجام ما یحتاج او بدستوری که محمد آمین خان صوبه دار احمد آباد درعهد خلدمکان برای قوام الدین خان که بنی عم میرزا محمد هاشم می شد و تازه از ولایت ایران رسیده وارد احمد آباد گردیده موافق حکم سرانجام نموده روانهٔ حضور ساخته بود نماید - و مهماندار خود همراه داده روانهٔ بارگاه سلاطین سجده گاه سازد *

از سوانح دار السلطنت لاهور بعرض رسید که بعد رسیدن حکم داخل نمودن لفظ وصی در مناقب حضرت امیر المومنین علي کرم الله وجهه در خطبه جان محمد و حاجی یار محمد که افضل الفضلاي لاهور بودند باتفاق دیگر فضلا و علما هجوم

عام نموده بخانهٔ قاضي و صدر آمده براى خواندن خطبه بقيد لفظ وصي مانع آمدند و بهمين دستور فضلا و مشايخ دار الخلافت و مستقر الخلافت باتفاق جمعي از مسلمانان در منع خواندن خطبه بدان دستور كه حكم رسيده بود شورش نمودند و بهمين مضمون از نوشتهٔ اخبار نويسان ديگر بلاد بعرض رسيد - و در همين آوان از سوانح احمد آباد معروض گرديد كه خطيب مسجد جامع را بسبب خواندن لفظ وصي گروه اهل سنت و جماعت بقتل رساندند - اگرچه در باب كشتن خطيب روز جمعه و محبوس گرديدن مهر على خان بخشي و واقعه نگار احمد اباد كه بعد كشتن خطيب روز يكشنبه بفرمودهٔ فيروز جنگ خفت رسانده در چبوترهٔ كوتوالي مقيد ساختند اگرچه بروايت مختلف در احمد آباد اشتهار يافت اما ازانكه مسود اوراق دران ايام تازه وارد احمد آباد گرديده بود و تا مقدور بتحقيق آن پرداخت مجملي مي نگارد بعده العلم عند الله - بعد رسيدن حكم خواندن لفظ وصي صدر احمدآباد براى حاصل نمودن اذن بخدمت فيروز جنگ صوبه دار عرضي نوشته در جواب دستخط نمودند كه موافق حكم خليفه بخواند بعده كه روز جمعه در مسجد جامع خطبه بلفظ وصي خواندند چند نفر از مردم پنجاب و حضرات توران بشورش آمده خطيب را مخاطب و معاتب ساخته گفتند كه درين جمعه كه خواندي ترا معذور داشتيم درجمعهٔ آينده نخواهي خواند او در جواب گفت موافق حكم پادشاه و ناظم و صدر مي خوانم - بعد ازانكه روز جمعهٔ دويم خطيب بر منبر آمد يكي از مغلها گفت لفظ وصي نخواهي خواند

خطیب اجل رسیده ممنوع نگردیده همینکه وقت خواندن خطبه لفظ رضي برزبان او جاری گردید پنجابی برخاسته دامن خطیب گرفته از بالای منبر کشیده بزجر و تشنیع پیش آمد و مغل تورانی ازجا جسته کاردازیکی بشکم او رسانده بزیر منبر انداخت و در مسجد هنگامهٔ و غلوی عام برپا گردید و خطیب را یا نیم جان کشیده بصحن مسجد آورده آنقدر خنجر و پاپوش زدند که به بیحرمتی تمام جان داد و وارثان او یک روز و یک شب جرأت برداشتن لاش و کفن و دفن او نتوانستند نمود روز دویم والدین مقتول نوحه کنان نزد فیروز جنگ استغاثه و التماس برای اذن تجهیز و تدفین او نمودند انگاه فیروزجنگ چند روپیه بوارثان از سرکار داده برای کفن و دفن او مرخص ساختند و روز سیوم آن مهر علی خان بخشی و واقعه نگار را برسر تقصیری که در بعضی مقدمات خلاف نویسی او ظاهر گردیده بود از خانه طلبیده خفت رسانده بحبس خانه فرستاده بعد از سه چهار روز خلاص نمودند - درین ایام خان دوران خلف الصدق فیروز جنگ که بصوبهداری اودهه گورکپور مامور گشته بود بعد رسیدن بر سر تعلقهٔ خود باوجود بندوبست واقعی نمودن وزیر بار خرج سه بندی آمدن بدون اثبات تقصیر معزول گردیده بحضور رسیده بود که نظر بر بیخبریهای پادشاه بغور پرداخت خانه زادان کار طلب بپرداختند گروه استعفای منصب نموده منزوی گردید - میرزا محمد هاشم که از بندر سورت باحمد آباد رسیده بود بدیدن فیروز جنگ آمد پسر خود را باستقبال فرستاده بعد نزدیک رسیدن بخانه خود چندقدم پیش

آمده باعزاز در خورده چهار پنج روز مهمانداری نموده پانزده هزار روپیه نقد و یک فیل و چهار اسپ تواضع نمود و محرر سوانح را دیوان و مهماندار از طرف خود ساخته بآبروي تمام روانه نمود *

درین حال خبر محاصره نمودن غنیم دکن برهانپور را و بدرجهٔ شهادت رسیدن میر احمد خان صوبه دار باجمعی بعرض رسیده مجملی از تفصیل آن بگزارش مي آرد که زني از قوم زنهای مرهته تلسی بائي نام با پانزده شانزده هزار سوار بقصد گرفتن چوتهه بلدهٔ دار السرور برهانپور و تاخت نمودن نزدیک قصبهٔ رانوبر که هفت گروهي برهانپور واقع شده رسیده سراي رانوبر را که جمعي کثیر از قافله و مردم دیهات پناه بآنجا برده فراهم آمده بودند محاصره نموده به میر احمد خان صوبهٔ دار پیغام طلب چوتهه یازده لک روپیه عوض بلده و مردم سرای که بمحاصره آمده بودند نمود میر احمد خان که قبل از رسیدن خط تلسي بائي و خبر شوخی آن زن جنگي بخاطر آورده بود که مقابل زن کافر حربي مردان را ملاحظهٔ جان نمودن و از درجهٔ شهادت که عین مراد اهل قبله است رو پوشیدن خود را کمتر از زن دانستن است با جمعیت هشتصد نه صد سوار که فوجداران نواح را با فوج خود فراهم آورده و همه متصدیان و منصبداران برهان پور را که با خود گرفته بود نهم ماه محرم الحرام از برهانپور بر آمده از جملهٔ فوجداران نواح ظفر خان فوجدار پرگنهٔ جامود که از شجاعان مشهور صاحب فوج و صاحب تدبیر بود اورا هراول فوج نموده کوس معرکهٔ شهادت نواخته مقابل اشقیا روانه شد . مخذولان خبر یافته همه چهار هزار سوار بر سر بنیر خود

گذاشته با چهار پنجهزار سوار جنگ آزما باستقبال میر احمد خان شتافته بمقابله پرداختند و باقي فوج هرهتهٔ خونخوار بقصد محاصره و تاراج پورهای برهانپور تعین نمودند - میر احمد خان که دو سه روز درین مابین تردد نمایان نموده با نبردهاي خود زخمهاي کاري برداشته بود از شنیدن محاصرهٔ نمودن برهانپور نزدیک بآخر روز بقصد کمک محصوران شهر مراجعت نمود و همه جا غنیم را اطراف خود داشته جنگ کنان میرفت درین ضمن ظفر خان بعد تردد نمایان زخمي گشته نزدیک آخر شب غلبهٔ کفار را زیاده دیده تقاضای مصلحت دران دانست که یک پسر میر احمد خان را با خود گرفته با جان سلامت خود را بشهر رساند و میر احمد خان که بیشتري مردم فوج با شهامت خان چنداول او بدرجهٔ شهادت رسیده بودند باقی مردم جان بسلامت بدر بردن غنیمت دانستند و جمعی اسیر کفار گردیدند - میر احمد خان که تنها دران فوج کفار تردد می نمود بزخمهای پیاپی از اسپ افتاده خود را با نیم جاني که داشت زیر درخت رسانده کامیاب ثواب درجات شهادت گردید - و از جملهٔ منصبداران برهانپور میر علي رضا نام که از سادات سبزوار و از شجاعان آبرو طلب گفته می شد و جمعي دیگر از متعینهٔ میر احمد خان کامیاب شهادت گشتند و بسیاری دستگیر گردیدند از انجمله شرف الدین نام بیوتات شهر که در فن سرود خواني باج بکلاونت و قوال نمیداد بعد دستگیر گردیدن تقاضای وقت دران دانست که خود را قوال وا نموده اشعار رنگین فارسي و هندوی و زبان مرهته خواندن شروع نمود و وقت کلمه و کلام

با سرداران آن قوم بدنام بدستور ستایش که اهل نغمه با صاحب ثروتان
می نمایند حرف میزد بعده که نا سرداران آن فرقهٔ ضال باو گفتند
که اگرچه دانستیم که تو از جملهٔ مغنیان و نغمه سنجان مجلس
امیران مشهوری اما تحقیق ما گشته که از جملهٔ مردم مایه دار
و آبرو طلبی اگر دو هزار روپیه میدهی خلاص می نمائیم آخر بعد
رد و بدل و مناظرهٔ بسیار هزار و دو صد روپیه برای خلاصی خود
قبول نموده از خانه طلبیده رسانیده برات نجات خود نویسانیده
هرکارهٔ غنیم همراه گرفته خود را بکنار شهر رسانیده بر کشتی سوار شده
هرکارهٔ غنیم را صدا نموده گفت که بسردار خود بگوی که من از
منصبداران مشهور و بیوتات شهر بودم هزار و دو صد روپیه تصدق جان
و مال خود داده نجات یافتم - و محمد تقی نام جوان که از نبیره های
امانت خان مرحوم بخشی و واقعه نگار برهانپور بود بعد از افتادن
بدست غنیم هرچند مردم بزبان فارسی و اشاره فهمانیدند که خود
را منصبدار صاحب اسم و رسم ظاهر نسازد او در جواب گفت من
چرا از قومیت و مراتب خود ابا نموده در اخفای حسب و نسب
بکوشم و بآواز بلند طبل صدق مقال نواخته گفت من بخشی شهرم
و نبیرهٔ امانت خان دیوان دکن می شوم سرداران مرهته شنیده
آفرین گفته بعزت و آبروی تمام پیش آمده از ماکولات مرغوب
همه جنس حاضر ساختند حاصل سخن آخر بسی هزار روپیه
اختتام کلام برای خلاصی او قرار یافت بعده که مبلغ مذکور را
واصل ساخت نجات دادند - چون بادشاه نزدیک دار الخلافت رسیدند
چوراسن جاتهه که بعد از هزیمت خوردن فوج محمد اعظم شاه

جواهر و مال وافر بتاراج برده رو گردان بود بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت گردید دوازده کروه دار الخلافت را دست راست گذاشته متوجه تنبیه و اخراج گروی بد مآل گردیده فوج سنگین بسرداری محمد امین خان بهادر و رستم‌دل خان وچورامن جاتهه و دیگر عمدهای لشکر بطریق هراول برای تادیب و استیصال آن طائفهٔ ضال تعین فرمودند و حکم اخراج و برداشتن تهانجات آن کافر شدید العداوت و باز قائم نمودن تهانهٔ مردم پادشاهی و آباد نمودن رعایای ستم زدهٔ شاه آباد و مصطفی آباد و شادهوره و دیگر معمور های قدیم که بتاراج و تصرف آن ملعون درآمده بود نمودند- و باوجود پرتو افگن گردیدن رایت ظفر آیت دران ضلع آن طائفهٔ بد عاقبت که بعد فرار باز بدستور قزاقان یکه تاز خود را غافل می رساندند دست از شوخی بر نمی داشتند- دهم شوال سنهٔ مذکور مضرب خیام چهار پنج کروهی قصبهٔ شادهوره واقع شد رستم دل خان را مع فیروز خان میواتی برای دیدن جا که قابل مقامات و فرود آمدن لشکر باشد مرخص فرمودند مابین راه سی چهل هزار سوار و پیادهٔ بیشمار آن گروه ضال از ده دوازده کروه تاخته فتح درس گویان چون سیل ناگهان مقابل‌فوج پادشاهي رسیدند چه نویسم‌که از حملهاي وحشت افزا و چپقلشهای مرد ربا و آمد آمد تزلزل افزای آنجماعهٔ فقیر لباس چگونه ترس و هراس در فوج پادشاهي راه یافت و چنان صدای دار وگیر و مردکشي بلندگردید که عرصه بر فوج بندهاي پادشاهی تنگ گشت و کار بجائي رسید که بعد کشته شدن و زخمي گردیدن

جمعي از مردم خاص و عام فیروز خان میواتي و چندی دیگر از سادات بارهه از فیل و اسپ پیاده گشته بمقابله و دفع شر آن جماعه پرداخته بحملهاي بهادرانه آن گروه کفار بد کردار را هزیمت دادند - اما بعد ازانکه در شادهوره بقصد تعین افواج برای تنبیه و اخراج آن کافر بد نهاد نزول رایات ظفر آیات واقع شد اول اوائل ذی الحجه که آواخر دی ماه آلهی و عین چلهٔ زمستان مي باشد چهار پنج روز باران گنده بهار بلا فاصله بارید و چندان باد زمهریر آسا بران لشکر آب و گل آغشته وزید که چندین هزار آدم خصوص از مردم دکن که تاب سرمای آن اطراف نیاورده بمعرض تلف درآمدند و چهارپاي بیشمار از اسپ سواری و بار بردار آن قدر سقط شدند که از گنده بوئي آن زیست بر مردم پادشاهی تنگ گردید و مردم عام حمل بر سحر و جادوی آن زمرهٔ بد نام کرده کلمات ناگفتني بر زبان می آوردند دریم آنکه خبر انتشار و فساد آن اشقیای مردم آزار که بر کهيي و فوجهای اطراف پادشاهی تاخت مي آوردند و شوخي زیاد بمرتبه می نمودند که یکدو فوجدار نامی بعد رسیدن فوج پادشاهی دران حدود بدرجهٔ شهادت رسیدند متواتر بعرض میرسید جملة الملک خان خانان را بایک پسر و حمید الدین خان بهادر و رستم دل خان و راجه چتر سال و فیروز خان میواتی و چوڑامن جاتهه و دیگر بهادران کارزار دیده بسرداری پادشاه زاده رفیع الشان هراول و برنغار و جرنغار و یلتمش قرار داده برای استیصال آن جماعهٔ خذلان مآل تعین فرمودند و آن مفسد غدار بعد مکرر بمیان آمدن کارزار که بیشتری ازان گروه شقاوت پژوه

علف تیغ و هدف تیر و سنان شدند و بسیاری از مردم بی نام و
نشان پادشاهی بدرجهٔ شهادت رسیدند آن ملعون هزیمت یافته خود
را بیکی از مکانهای قلب مسمی بلوه گده که میان جبال قلب
نزدیک تعلقهٔ راجه برفی واقع شدهٔ و وسعت حصار و استحکام آن
قابل محصور گردیدن شصت و هفتاد هزار سوار و پیاده داشت
رسانده محصور گردیده به بند و بست برج و باره پرداخت و دوسه
هزار گاو و بنجاره را تاخت نموده آورده دران حصار ذخیره نمودند
و بهادران کوه نورد و فیل نبرد شیر صولت بمحاصرهٔ آن کمر همت بسته
شروع به بستن و پیش بردن مورچال نمودند و آن سرگروه بد فرجام
با معتقدان ضلالت پیشهٔ خذلان مآل که زرپرستی و حسن ظن
عقیدت بآن گمراه روز ازل علاوه هم گردیده بود بانواع دمیدن افسانه
و افسون آنکه هرکه درین جنگ بحسب ظاهر ره نورد بادیهٔ عدم و
ضلالت می گردد بلا فرصت و فاصلهٔ ایام بهمان صورت امرد و
ریشدار که بجهنم واصل می گردد عود نموده و حیات ابدی یافته
بترقی درجات دینوی میرسد ترغیب و تحریص بجنگ و محاربه
می نمود و آن سگان که گفتهٔ پیر و پیشوای خود را در تناسخ که
مردود اهل کلام همه ملل ذی قبله است برهان قاطع دانسته
بسمع رضا می شنیدند و ازان حصار برآمده باظهار شغف و شوق
و رغبت تام صدای فتح درسن سچا پادشاه وقت دار و گیر بلند
ساخته پروانه وار خود را بشعلهٔ آتش توپخانه و بدم تیغ و تیر و
سنان مستانه و دلیرانه می زدند و حملهای صف ربا بر مور
چال پادشاهی می آوردند و هر روز بسیاری بقتل می رسیدند و

جمعي از مسلمانان سرخروئي ازلي شهادت حاصل مي نمودند -
اگرچه از قوم ارذال هنود بیشمار مثل مور و ملخ فراهم آمده در
کشته شدن و عوض او همانندم بعرصهٔ کارزار در آمدن حکم خلق
الساعة بهم رسانده بودند اما از قوم اشراف هنود نیز بیشتری از
کهتریان پنجاب که شریک مصلحت و تدبیر آن ملعون بودند و
جاتهای شجاعت پیشهٔ مشهور که همدم و همقدم لشکر آن مردود
مي گردیدند بآنها اذیت نمی رساندند باقي همه هنود را
با مسلمانان واجب القتل مي دانستند - بر مصاف دیدگان رزمجو
ظاهر است که در اکثر افواج میان دو هزار و سه هزار سوار اگر صد
دو صد سوار باشند که بجوهر شجاعت وارادت پاس مرعات حق نمک
در جانفشاني داشته باشند باعث فخر و فتح آن لشکر مي گردد
برخلاف آن گروه شقاوت پژوه که باوجود پیاده بودن اکثري کمتر
کسي دران انبوه از سوار و پیاده بود که خود را بدستور گوسفند
قرباني بدل و جان نثار راه مرشد نمودن کمال مراد و آرزوی دل
خویش نداند و همین معني و طمع زر و اقسام اقمشه و زیور که
بتاراج آنها در می آمد باعث مزید تسلط و غلبهٔ آن گدا صفتان
سگ سیرت بد مآل مي گردید و مردم عام سست اعتقاد آنرا حمل
بر سحر و جادوی آن قوم می نمودند - القصه بعد امتداد کشیدن
محاصره که از هردو طرف داد جلادت و تهوری بظهور آمد و ذخیرهٔ
اندرون حصار بآخر رسید بمرتبهٔ عرصهٔ تردد بر محصوران بدعاقبت تنگ
گردید که از بالای حصار باشارهٔ دست و چشم با بقالان لشکر ساخته
بقیمت دو روپیه و سه روپیه آثار غلهٔ داد و ستد می نمودند و چادر از بالا

۱۱۲۱ه

آن گ
روه

بیدن آن
ن قفص
حسب راجه
بر خود دانسته
دست فرستادند -
اه عظیم میدانستند
نری و جاتهه در لشکر
مصالح دفتر بودند حکم
و جمع کثیر در پاداش آن
فراشی درآمدند و چند روز
پیش داران صاحب اسم و رسم
داشتند بباد فنا دادند - چین قلیچ
عه که از بعضی وضع بهادر شاه پادشاه و
مه از ابتدا بمیان آمد و با کراه صوبهٔ اوده را
ر از دیگر سلوک پادشاه ملال خاطر بران و الا نسب
ریغولا نظر بر سفله نوازی زمانه و ناقدر دانی پادشاه
منصب و خدمت نموده منزوی گردید و اکثر از نقد
و مساکین تقسیم نمود چنانچه در یک روز پنج لک
حاجات رسید - دریغولا خللی در مزاج خان خانان
الت گریختن گرو برای او رو داده بود
بد بسبب عارضهٔ مختلف بدنی

که حکمای یونان و فرنگ از معالجهٔ آن عاجز آمدند ازین سرای فانی بروضهٔ جاودانی شتافت *

مردي بود صوفي مزاج فقیر دوست که در عالم حکومت او ایذائي بخلق نرسید و بدعتي که اثر ضرر آن بهیچ احدي از مسلمانان در عالم وزارت او رسد بظهور نیامد مگر آنکه همه کار و بار روزگار که باختیار انسان سرا پا خطا باشد ممکن نیست که همه راست و درست آید بلکه آنچه در ارادهٔ الهي است همان بظهور مي آید بسیار دیده و شنیده شده که آدم بعضی کارها بقصد ثواب و نیکنامی بامید نجات از عذاب الهی مبلغها خرچ کرده شروع باحداث آن کار که خیري جاري باشد می نماید قصد ثواب آن به بدنامی منجر مي گردد چنانچه بخاطر خان خانان رسید که در هر شهری سرائی و مسجدی و خانقاهی بنام او ساخته شود و جا بجا بصوبه داران و دیوانیان نوشتجات براي خریدن زمین و بناي سرا و مسجد و مدرسه بمبالغه و تاکید تمام مع هنڈویهاي مبلغ خطیر فرستاد هرجا که حکم رسید همه حکام صاحب مداران آنجا نظر بر پایهٔ وزارت او حکم او را وحي آسماني دانسته درفکر احداث سراها درون آبادی شهر افتادند اما بعضي جا زمیني که برضامندي بفروشند و وسعت ساختن سرا داشته باشد میسر آمد و بعضي جا چنان اتفاق افتاد که هرچند خواستند که زمین موافق احاطهٔ سرا بخرند و رضامندي مالکان بدست آید میسر نیامد ناچار نظر بر حکم رانیي خود و رضامند داشتن خانخانان خانهاي بسیار را بدین طریق بدست آوردند که صاحب خانها

را که بزرگان آنها از قرنها ساخته بودند بزور و تعدي از مکانهاي موروثي
آنها برآورده خاک نشین ساختند و جمع کثیر از قوم مسلمین و
سادات و هنود آه کشان و نفرین کنان ازانجا برآمدند چنانچه که
در شهر برهان پور و بندر سورت واقع شد - همین که شروع بساختن
سرا و دکاکین برای سکنهٔ مردم بازار نموده مبلغي زر بخرچ
درآوردند هنوز عمارت تمام نشده بود که خبر واقعهٔ خان خانان
انتشار یافت و حکام که برای حصول رضاي مخلوقي نظر بر غضب
خالق ننموده می خواستند دل خلقي را بیازارند تا دل مخلوقي
بدست آرند دل سرد شده دست از اتمام کار آن بر داشتند و آن
خانهای نیم ساخته که سر راهگذر عیدگاه برهان پور واقع شده بود
مثل خانهاي نیم سوخته مزبلهٔ محله و راه رو گردید و قصد ثواب
آن بیچارهٔ میت موقوف بر فضل الهی ماند - ازین مقدمه محرر
اوراق بسیار ازروی غور مشاهده کرده که هیچ کار ظالم بانصرام نرسیده و
فرزندان و اولاد ظالم روي بهبود ندیده بمراد خود نرسیدند و باني
بدعتهای مردم آزاري هم درین دنیا انگشت نماي عالمی گردیده
بسزای افعال خود رسیدند و هم کار اولاد خاندان آنها بگدائي و
رسوائي چند منجر گردید که زبان قلم را بتحریر آن آشنا ساختن
ماتم بر حال خود نمودن است - باري الحمد الله که مسود اوراق
باوجود ابتداي نشو و نمای عمر خود در کاروبار سرا پا معصیت
و خدمات بداقبت ضائع ساخته و خود را بدترین مغضوبان درگاه
الهی میداند اما هرگز راضي بمردم آزاري که در زبانها بظلم منجر
گردد نگردیده خدا را که بدروغ شاهد گرفتن در همه ملل کفر

است همان خدا را بعظمت یاد نموده اقرار می نماید که تا سن
سي و دوی عالم گیر در تبعیت نفس کافر کیش خود را معاف
نمي داشت و مال حضرت خلدمکان که در صوبجات دکن خوان
یغما بود بسیار خورده شده اما دران ایام هم احتیاط تمام داشت
که کار بآنجا نرسد که در زبانها گفتگوي بظلم منجر گردد بعده
بسبب روي دادن بعضي مقدمات که بتحریر تفصیل آن پر داختن
پردهٔ روسیاهي خود را از میان بر داشتن است با خداي خود
عهد نموده و تا مقدور بدل و جان کوشیده که در اکل و تصرف
و تلف نمودن مال مسلمانان تبعیت نفس شوم ننموده اما
هرچند خواست که از بدنامی ظاهری قبول عمالي که سگبانی و
خوك چرائي بمراتب بهتر ازانست نجات یابد و دست و پای بسیار
زد که بدیانت داري کوشیده خود را در زبانها از بدنامی اخذ و
جرعمال بد مآل محفوظ دارد چون این فیض محض بفضل آلهي
وابسته است میسر نیامد *

القصه بعد واقعهٔ خان‌خانان برسر تعین وزارت و تبدیل
خدمات عمدهٔ حضور و صوبه داري دکن رایهای مختلف بمیان
آمد و قصد پادشاه زاده عظیم الشان که صاحب اختیار سلطنت
بود و سعد الله خان پسر عنایت الله خان که دیوان مستقل تن
و خالصه نموده بودند آنکه وزارت بنام ذوالفقار خان بهادر مقرر
شود و خدمت بخشي الملکی و صوبه داری دکن بهر دو پسران
خان‌خانان تجویز نمایند - و التماس ذوالفقار خان آنکه بامید
وزارت دست از ملک دکن و بخشي الملک بودن بر ندارد درجواب گفت

که چون حضرت پادشاه بخان خانان وعدهٔ وزارت نموده بودند عذر نتوانستیم نمود و تا برپدرم بدستور سابق پایهٔ وزارت قائم نباشد من در قبول آن فخر نمیتوانم نمود و این گفتگو بامتداد کشید و پادشاه زاده عظیم الشان می گفت که ذو الفقار خان می خواهد که وزارت بنام پدر و دیگر خدمات بنام خود نگاه دارد و پادشاه در قبول التماس هیچ کدام دست رد نمی توانست زد و بمرتبهٔ مستغرق این فکر بود که چون در همان روزها میرزا محمد هاشم نواسهٔ شاه ایران که محرر سوانح را غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ ازطرف خود مهماندار ودیوان شاه زاده مقرر نموده همراه داده بودند و از حضور پادشاه مهماندار دیگر مخاطب بکوکه خان باستقبال شاه زاده رسیده بود والدهٔ او که اندرون محل بخدمت خوراندن طعام نوکر و مقرر بود مسودا وراق را بسبب تعلقهٔ دیوانی بلشکر رفتن ضرور گردید و باوالدهٔ کوکه خان هم کلام گردیدن اتفاق افتاد از زبان پادشاه می گفت که مکرر در خلوت فرمودند که من از مناقشهٔ وزارت چنان تنگ آمده ام که می خواهم بنام پادشاه زادهٔ ایران وزارت مقرر نموده یکي از دیوانیان تن و خالصه را باستقلال نیابت او بفرمایم و از همان نائب کار وزارت بگیرم اما بدنامی چند ازطرف شاه زادهٔ ایران قبل از ملازمت بگوش پادشاه رساندند و بعد رسیدن حضور از طرف شاه زاده بمرتبهٔ تبختر و تغفل چنانچه عنقریب باحاطهٔ بیان می آرد نسبت بمقربان حضور بظهور آمد که خود او و همرهان او کامروا نگردیدند - و برای وزارت چنان مقرر فرمودند که تا تعین وزیر مستقل سعد الله خان پسر عنایت الله خان که

دیوان تن و خالصه مقرر شده بود به نیابت و اطلاع پادشاه زاده محمد
عظیم کار جاری می ساخته باشد - و در آواخر ماه جمادی الاولی در نواح
دار السلطنت لاهور مضرب خیام واقع شد رستم دل خان را که برای
گذراندن بهیر از دریا عقب گذاشته بودند بحضور رسیده ملازمت
نمود - ازانکه برسر معبر با مردم بهیر لشکر از سختی و تعدی بسیار
در گرفتن زر و بی آبرو ساختن مردم واقع شده بود این معنی
بعرض رسید مخاطب و معاتب از کمی منصب و از مجرا ممنوع
گردید - و میرزا محمد هاشم نواسهٔ شاه ایران که تازه رسیده بود پانزده
اسپ عربی و عراقی و دو تفوز زربفت پیشکش گذراند دو اسپ
قبول نموده باقی باو بخشیدند بعد عطای خلعت و شمشیر و
جمدهر و سپر مینا و مرصع و جیغه که مخلع شده بار دیگر برای
تسلیم آمد از شدت گرمای تیر ماه الهی عرق ضعف بر چهرهٔ او
ظاهر گردید حکم فرمودند که در خس خانه برده بنشانند و آب یخ
پرورده بخورانند و پنکهه نمایند - اگرچه پادشاه دریادل گنج بخش درباب
منصب و عطای خدمت عمدهٔ ارادهٔ دلجوئی و فیض رسانی
نسبت باو بسیار داشتند اما ازانکه نام برده با همه مقربان حضور
اصلا سلوک ننمود و از همه طمع سبقت سلام داشت و هرکه باو
سلام می نمود درجواب دست بر سینه می گذاشت حتی که
در خدمت هیچ یکی از پادشاه زادها رابطهٔ ارادت بهم نرساند
و بخانهٔ هیچ یک نرفت خصوص میرزا شاه نواز خان بخشی که
بچهار پنج واسطه از نبائر شاه ایران می شد نظر بر تبختر او حسد
همچشمی را کار فرموده نمی خواست که عنایات پادشاه نسبت

باو بظهور آید و باشارهٔ میرزا شاه نوازخان کوکه خان مهماندار باعث تمهید خفت او گشته از طرف شاه زادهٔ ایران بپادشاه عرضی نویساند که اگر پادشاه زادها در راه در خورند یا در حضور چهار چشم گردیدن اتفاق افتد چه سان آداب بجا آرم و با امرای حضور که اتفاق ملاقات افتد در سبقت و جواب سلام آنچه امر شود و اگر پیش از برآمدن حضرت بدیوان آمدن من اتفاق افتد تا برآمدن پادشاه هرجاکه حکم شود بنشینم پادشاه دستخط فرمودند که اگر پادشاه زادها در راه درخورند از اسپ پیاده شده آداب بجا آرد ؛ اگر درحضور رو برو شدن اتفاق افتد بدستوری که مقررست مجرا نماید و تا سه هزاری که سبقت سلام نمایند برای آنها دست بسر شود بعده که برسر مذکور نشستن قبل از برآمدن پادشاه بدیوان رسیدند طرف میرزا شاه نوازخان متوجه شدند که چه دستخط باید کرد میرزا شاه نواز خان عرض نمود که تا برآمدن حضرت در پیشخانهای خانزاد بنشیند - و روز دیگر که شاه زادهٔ ایران قبل از خبر برآمدن پادشاه روانه شده بود سزاولی از منصبداران میرزا صدر الدین خان در راه رسیده موافق حکم سزاولی نموده در پیش خانهٔ میرزا شاه نوازخان برده نشاند و از طرف صاحب خانه سوای تعظیم هیچ رسمیات از حاضر ساختن عطریات و پاندان بظهور نیامد و این معنی بر پادشاه زاده بسیار گرانی نمود و در تمام لشکر خفتی که از روی تدبیر باو رساندند نقل مجلسها گردید- روز دیگر میرزا شاه نواز خان بدیدن شاه زاده رفته عذر خواهی و اظهار اخلاص و تپاک باطنی نمود حاصل کلام آنکه تسلیم منصب پنج هزاری سه هزار سوار و خطاب خلیفهٔ سلطان که شاه زاده خود

درخواست نمود عطا فرمودند و حکم دادن جاگیر نمودند - دریخولا خبر واقعهٔ غازي الدين خان بهادر فيروز جنگ که صوبه دار احمدآباد گجرات بود بعرض رسيد و نيز معروض گرديد که امانت خان متصدي بقدر سورت از شنيدن خبر واقعهٔ فيروز جنگ که بعد از ظاهر شدن علامت سفر آخرت حکم نموده بود که طلب سپاه و شاگردپيشه داده فارغ سازند بلا توقف خودرا بطريق يلغار باحمدآباد رسانده بضبط خزانه و ديگر کار خانجات پرداخت *

غازي الدين خان بهادر فيروز جنگ اميري بود فتح نصيب صاحب نسق که بر غنيم هميشه تسلط زياد داشت چنان امير با جاه وجلال صاحب تصرف بکمال خوش خلقي و شيرين کلامي ميان مردم توران کمتر بعرصهٔ روزگار ديده و شنيده شده - گويند قريب ده لک روپيه متصديان سرکار از خزانهٔ او بر آورده عوض روپيها پل سياه در خريطها پر کرده درخزانه گذاشتند خبر اين تغلب که بفيروز جنگ رسيد چنان تدبير و تحمل بکار برد که بي آنکه پاي تحقيقات آن بميان آيد و تفتيش نمايد متغلبان متنبه گرديده از واهمهٔ رفتن آبرو بعضي زرها را درخزانه آورده گذاشتند *

چون مقدمهٔ خطبه بسبب دقت فضلاي لاهور بر لفظ وصي که درخطبه داخل نمودند فرموده بودند معطل مانده بود حکم احضار فضلاي لاهور نمودند ازانجمله حاجي يار محمد و محمد مراد با سه چهار فاضل مشهور آمده ملازمت نمودند در تسبيح خانه طلبيده حکم نشستن فرموده عبد القادر خان را که برادر زادهٔ قاضي مير ميشد با دو سه فاضل رکاب هم کلام نمودند و خود

پادشاه از روی کتب معتبر و احادیث موافق قول حضرت امام اعظم رحمة الله علیه و دیگر امامان دین روایات درباب اثبات لفظ وصی برانها خواندند بعد قیل و قال بسیار که حاجی یار محمد در رد قول پادشاه گستاخانه و بی محابا پیش آمده با پادشاه سوال وجواب می نمود پادشاه برآشفته فرمودند که از غضب پادشاهان نمی ترسی که چنین خلاف داب مجلس سلاطین مبادرت بکلمه و کلام میتمائی حاجی یار محمد در جواب گفت که من آرزوی عطای چهار چیز از واهب بی ظنت خود داشتم اول تحصیل علم دویم حفظ کلام الله سیوم حج چهارم شهادت الحمدلله که از طرف عطای سه نعمت الهی کامیاب شده ام آرزوی شهادت باقی مانده امید وارم که از توجه پادشاه عدالت اساس کامروا گردم و برای تحقیق و تنقیح این گفتگو چند روز کشید و مردم بسیار از عوام شهر باتفاق جمعی از افغانان تمن دار که زیاده از لک آدم فراهم آمده بودند و با حاجی یار محمد خفیه رفیق گشتند و پادشاه زاده عظیم الشان نیز خفیه طرف این جماعه داشت تا آنکه اواخر شوال صدر برای خواندن خطبه عرضی نمود بر عرضی دستخط شد که خطبه بدستور عهد حضرت خلدمکان بخوانند در مناقب حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه الفاظ بسیار واقع شده گو لفظ وصی نباشد - اما چون مردم عام و اوباش پیشگان بدنام بقیا سهای غلط در فکر شورشند اهتمام و احتیاط نمایند که از جماعهٔ بی سر و پای واقعه طلب وقت خواندن خطبه داخل مسجد نشوند چون از دستخط پادشاه کم کسی اطلاع داشت حتی که مقربان خاص نیز مطلع گردیده بودند

چندین هزار کس از هر قوم بادعای رای خود بفکر های فاسد افتاده اطراف مسجد فرو گرفته گوش بر آواز هنگامهٔ نسان داشتند آخر که‌خطبه بدستور قدیم خوانده‌شد رفع آن گفتگو گردید اما چنان مسموع گشت که آخر حاجي یار محمد را با دو فاضل دیگر مغضوب نموده بیکي از قلعها فرستادند *

ذکر جشن سال‌پنجم از جلوس شاه عالم بهادر پادشاه غازی مطابق سنه هزار و صد و بیست و دو هجری

جشن شروع سال پنجم از جلوس شاه عالم پادشاه هیجدهم ذی‌الحجه منعقد گردید و عالمي از صغیر و کبیر و امیران با نام و نشان و علما و صلحا و مستحقان و اهل نشاط و دیگر بی بضاعتان کم مایه هرکدام بقدر پایه و اندازهٔ کسب و کار خود کامیاب عطای اضافه و خلعت و جواهر و فیل و اسپ گردیدند خصوص برای داؤد خان صوبه‌دار دکن و امانت خان صوبه دار احمدآباد و دیگر صوبه داران فرمان عنایت آمیز مشتمل بر عطای خلعت صادر فرمودند - و اواخر عشر ثانی محرم الحرام [۱۱۲۳] که مرحلهٔ عمر پادشاه ازهفتاد سال‌قمري‌تجاوز نموده بود تبدیل مزاج‌پاشاه بهمرسید و در فرصت هفت هشت پهر آثار سفر آخرت ظاهر گردید پادشاه زاده عظیم الشان که بعیادت پدر آمده بود از شنیدن خبر رسیدن هر سه پادشاه زاده که بهیئت مجموعي بغتة رسیدند چنان حوصله باخت که باحوال پدر نپرداخته بلکه فرصت کفش پا پوشیدن نیافته جان بدر بردن غنیمت دانست و شب هشتم ازین‌جهان فاني بروضهٔ جاوداني شتافت و بعد از فراغ کفن و دفن

که نزدیک روضهٔ حضرت قطب الدین چهار پنج کروهی از دارالخلافت مدفون گردید چهار سال و دو ماه پادشاهی نمود - و در اواخر سنهٔ چهار زر خزانهٔ سابق که قریب سیزده کرور روپیه باختلاف روایت مانده بود همه بصرف بخشش درآمد - چون مداخل سلطنت عهد او بخرج وفا نمي نمود کار بجای کشیده بود که در همه کارخانجات حضور خصوص در بیوتات کار تنگی خرج بجائی کشید که از خزانهٔ عظیم الشان هر روز مبلغی بطریق دستگردان میرسید *

* بیت *

فکر صد سال میکند بنده
مرگ بر ریش میزند خنده

ذکر سلطنت جهاندار شاه بن بهادر شاه پادشاه که بواسطهٔ سیزدهم بامیر تیمور صاحبقران میرسد

بعد وفات شاه عالم پادشاه یک هفته میان هر چهار برادر پیغام رسل و رسائل صلح بر تقسیم ملک و مال درمیان بود ذو الفقار خان بهادر که في الحقیقت طرف جهاندار شاه داشت از طرف هر چهار برادر درمیان هم آمد و رفت میذمود چنانچه بعضی مقربان وهمدمان جهان شاه مکرر مصلحت دادند که ذوالفقار خان را وقت آمدن و رفتن گرفته مقید سازند تا پر و بال جهاندارشاه کنده شود اما جهان شاه جرأت ننمود - و باروت و توپخانهٔ جهان شاه را قابو یافته آتش دادند که تمام باروت و بانها سوختند - و طلایهٔ هر چهار پادشاه زاده میگردید - درین مابین دو سه قطار شتر پر از مال و اقمشه که شاید چند خریطهٔ اشرفي نیز دران میان بود از لشکر عظیم الشان وقت تبدیل مکان در طلایه بدست مردم جهان شاه افتاد بر سر حصهٔ آن نیز گفتگو بمیان آمد و قرار یافت که دکن بجهان شاه واگذارند و ملتان و تهته و کشمیر برفیع الشان دهند و باقي صوبجات هندوستان را عظیم الشان و جهاندار شاه همقسمت نمایند اما آخر بر سر تقسیم ملک و خزانه صلح بنزاع منجر گردید و تقسیم ملک صورت نگرفت - و درهمان ایام آشوب میرزا صدرالدین محمد خان صفوي بخشي که از خانهٔ عظیم الشان برگشته از

پیش فوج جهان شاه مي گذشت مردم لشکر جهان‌شاه بگمان و ظن
غلط بر سر میرزا صدر الدین محمد خان غافل ریخته آنقدر حربهای
پیاپی برو رساندند که قبل ازانکه کار بجنگ افتد فارغ ساختند
درین مابین رفیع الشان حکیم الملک پسر حکیم محسن خان را
که باهم همدم و هم مصلحت بودند بتقصیري مغضوب ساخته و
آویخته مبلغي از نقد و جواهر بشکنجه و بیحرمتي تمام گرفت و
عظیم الشان را پارهٔ تبدیل مکان نموده متصل موضع بوداله که سه
چهار کروه از شهر واقع شده پشت بدریای راوی داده فرود آمده
دو طرف لشکر حکم کندن خندق فرمود و طرف دیگر لشکر
عظیم الشان دریا داشت و هر سه برادر براي مقابلهٔ عظیم الشان
باهم اتفاق نمودند و چهار پنج روز هر سه برادر سوار شده تفاوت
نیم کروه استاده توپ و بان بر لشکر عظیم الشان می انداختند و از
توپخانهٔ عظیم الشان نیز گولهای آتش فشان بفوج هر سه برادر
میرسید و اسپ و آدم ضائع میگردید تا آنکه اواخر عشر ثاني
صفر المظفر طبل مخالفت صریح از هر چهار طرف نواخته گردید و
فوجها از هر طرف نمایان شد و عظیم الشان نیز ترتیب فوج داده
معرکه آرا گردید و میان هم جنگ عظیم روی داد و سرهای سران
نامی بخاک و خون آغشته گشت . درین ضمن عظیم الشان که بر
فیل سوار بود از نظر مردم مفقود الاثر گردید بقول بعضی از گولهٔ
توپ پرید و بروایتی دیگر چون دید که او را هاله وار در میان
گرفتند و از چهار موجهٔ افواج جان بر نیست خود را درمیان
دریا انداخت که باز اثري ازو ظاهر نگردید و اُمرای اطراف و سپاه

هر چهار پادشاه زاده بر خزانه ریخته کرورها مبلغ خطیر که بظلم و تعدي در صوبهٔ بنگاله و اطراف بهمرسانده بود در چشم برهم زدن دست بدست بتاراج بردند و هر سه پادشاه زاده نقارهٔ فتح نواخته بمکانهاي خود مراجعت نمودند - روز دیگر که میان جهاندار شاه و جهان شاه مکرر پیغام مصالحه بمیان آمد آخر فائده نبخشید و کار بخونریزي یکدیگر کشید بعده که ما بین هر دو پادشاه زاده کار بفوج‌کشي انجامید و از اول روز تا سه پهر معرکهٔ سر بازي از هردو طرف گرم بود فرخنده اختر پسر جهان شاه با چند امیر نامي کشته گردید و از طرف جهاندار شاه نیز جمع کثیر با چند امیر عمده بکار آمدند آخر جهان‌شاه فیل جرأت پیش رانده فوج جهاندار شاه را از پیش رو برداشت و چنان عرصه برجهاندار شاه تنگ گردید که از معشوق دلربای جانی خود لال کنور جدا افتاد و از غلبهٔ فوج خصم پناه بپزاوهای خشت برد و شادیانهٔ فتح جهان شاه نواخته شد چنانچه از دویدن نوشتجات صرافان راجپوتیه خبر فتح جهان شاه باکثر بلاد رسید و بعضي جا خطبه بنام جهان شاه خوانده شد اما آخر بعد آثار فتح طرف جهان شاه که شادیانه بنواختن درآمده بود و مردم هر دو طرف در جست و جوی جهاندار شاه بودند درین حال ناگهان گولهٔ قضا برجهان‌شاه خورد وفوج رو بگریز آورد - مردم لشکر ذوالفقارخان خبر یافته بر فیل جهان شاه تاخته همچنان با لاش او و فرخنده اختر نزد جهاندار شاه آوردند و خجسته اختر را که زنده مانده بود با برادر خرد او دستگیر ساختند و صدای شادیانهٔ فتح جهاندار شاه بلندگردید - بعده رفیع

الشان که با او نیز قول و قرار لطف آمیز تفریق ملک درمیان بود او را غافل ساخته آخر شب بر او سواری نمودند رفیع الشان دست و پای بهادرانه زده خود را با دو پسر از بالای فیل انداخته تردد نمایان بر روی کار آورده آخر با چندی از همراهان کشته گردید سه پسر ازو زخمی و زنده ماندند محمد ابراهیم و رفیع الدوله و رفیع الدرجات - بعد که جهاندار شاه از طرف برادران فراغ حاصل نموده سریر آرای پر وسعت قلمرو هندوستان گردید محمد کریم و شاه زاده همایون بخت را که از نه ده سال عمر بیش نداشت و هر دو پسران جهان شاه را و پسران رفیع الشان را بقلعهٔ دار الخلافت روانه نمود و حکم فرمود که رستم دل خان و الهوردي خان را که از تعدي ظاهری و افعال دیگر باطني او جهاني در فریاد بود با مخلص خان که تقصیر او ظاهر نگردید بانواع سیاست کشته بند بند آنها جدا نمایند - و مهابت خان و خان زمان خان و حکیم الملک و هدایت الله خان و ندري خان و عبدالقدیر خان و لطف الله خان پانی پتی و عقیدت خان پسر امیر خان که زخمي بودند و هدایت کیش و محمد علی خان بخشی جهان شاه و دیگر امیران که جمله از بیست نفر زیاده می شدند همه را حکم قید و زنجیر نموده بعضي ازینها را شکنجه و انواع سیاست نموده خانهٔ آنها ضبط نمودن فرمود از انجمله مهابت خان را باخان زمان خان و دوسه امیر دیگر طوق و زنجیر نموده بقلعهٔ دار الخلافت روانه ساخت - شاه زاده محمد کریم که بعد مفقود الاثر شدن عظیم الشان گریخته بخانهٔ یکي از مردم نامراد رفته نهان شده اکثری خود را از دست برآورده برای

فروختن فرستاد و بسبب آن انگشتري گرفتار گرديد نزد جهاندارشاه آوردند اگرچه جهاندار شاه نمي خواست كه بكشد اما باغواى ذوالفقار خان و بقراى براهنمائي شاه قدرت الله فقير عليه اللعنة كشتند *

و درعهد نا پايدار جهاندار شاه كه بناى ظلم و فسق را استحكام تمام شد چنان بازار رود و سرود قوم قوالان و كلاونت و ڈهاڑهى گرم گرديد كه نزديک بود كه قاضي قرابه كش و مفتي پياله نوش گردد - و همه برادران وخويشان دور و نزديک لعل‌كنور بمنصب چهار هزارى و پنج هزاري و عطاي فيل و نقاره و جواهر بيش بها سرفرازى يافته ميان هم قوم خود سرفراز گرديدند و اعتبار خانه‌زادان و ديگر صاحب‌كمالان و علما از ميان برخاست وظريفان شوخ طبع نقل و افسانهاي راست و دروغ بستند - ازانجمله نقل نمايند كه بنام برادر لعل‌كنور خوش حال خان صوبه داري اكبرآباد بعطاي منصب پنجهزارى سه هزار سوار مرحمت فرمودند ذوالفقار خان بخشي الممالك در تياري فرمان و اسناد ديگر چند روز عمدا تكاهل و تغافل ورزيد آنكه لعل كنور شكوهٔ بخشي الممالک بخدمت بادشاه نمود جهاندار شاه بذو الفقار خان گفت كه سبب تعويق تيار نمودن فرمان و اسناد برادر لعل كنور چيست چون ذوالفقار خان كه پيش جهاندار شاه در عرض گستاخ بود در جواب عرض نمود كه ما خانه‌زادان در رشوت گرفتن بدآموز مقرر شدة ايم بدون رشوت كار جارى نمى سازيم جهاندار شاه تبسم كنان گفت كه از لعل كنور چه رشوت مي خراهيد عرض نمود كه هزار طنبورة

کار استاد نقاشي مي خواهيم گفت هزار طنبوره چه خواهيد کرد
گفت چون کسب و کار ما خانه‌زادان بدين قوم مي فرمايند
خانه‌زادان را ضرور شد که کسب و پيشهٔ اين طائفهٔ آبرو طلب
اختيار نمايند بعده جهاندار شاه تبسم نموده موقوف نمودند *

نقل ديگر که بصحت پيوسته و شهر بشهر نقل مجلس گرديده
اين است که چون اکثر وقت شب با معشوقهٔ همدم خود بر رتهه سوار
شده با خاصان چند براي سير و تفرج بازار و خرابات خانها تشريف
مي بردند شبي از شبها که در رتهه هر دو همدم جائي سوار شده
رفته بودند آن قدر شراب هردو خوردند که وقت مراجعت مست و
لايعقل گشته بدر دولتخانهٔ پادشاهي رسيدند و لعل کنور بمرتبهٔ
هوش باخته بود که وقت فرود آمدن اصلا متوجه پادشاه نگرديده
خود را بيهوشانه برخت خواب رسانده و در عالم طغيان نشهٔ شراب
خوابش ربود و پادشاه که نيز بالکل بحال خويش نمانده بود همچنان
درميان رتهه بيهوش افتاده ماند و رتهه بان رتهه را بمکان آن برده
آويخت بعده که خواصان پادشاه جهاندار شاه را نزد لعل کنور
نيافتند سراسيمه گشته لعل کنور را ازين معني خبردار ساخته
استفسار احوال پادشاه نمودند لعل کنور ازان خواب بيهوشي پارهٔ
بحال آمده پادشاه را قرين خود نيافت مضطرب گشته هوشي که
داشت باخته گريه‌کنان هر طرف ميدويد تا آنکه پادشاه را در رتهه
يافتند و اين نقل درشهر ها بدين مضمون که برادر لعل‌کنور در عالم
مستي پادشاه را کشت بگفت و شنود در آمد *

ديگر افعالي چند که از سلاطين بلکه نسبت بمردم عام بسيار

قبیح است و بتحریر آن قلم را رنجه نمي توان داشت و در حق پادشاهان افترای محض باید دانست زبان زد مردم گردید *
و از طرف داود خان که نائب ذوالفقار خان در صوبهٔ دکن بود ظلم چندان ازو سر میزد که اگر خواهد بتحریر آن پردازد باطناب کلام میکشد وسبها چند که دیوان و صاحب اختیار ذوالفقار خان گفته مي شد فحش و هرزه گوئي آنقدر تکیهٔ کلام او گردیده بود که از بوی گنده دهان او عالمی در رنج و پیچ و تاب بود و بتقاضای دهر دون پرست روز بشب میرساندند *

دو سه ماه از سلطنت او نگذشته بود که آوازهٔ تهیهٔ اسباب جنگ گرفتن فرخ سیر که در پتنه استقامت ورزیده بود و پیوستن سادات بارهه بدو بلند گردید جهاندار شاه عقل و هوش باخته اوائل ربیع الثاني از لاهور متوجه دار الخلافت گردیده وسط جمادي الاولی داخل قلعهٔ شاه جهان آباد شد - چون قلیچ خان بهادر پسر ارشد و خلف الصدق غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ که درشجاعت و کارطلبی و رای صائب و اکثر کمالات انساني نادر العصر بود و در عهد بهادر شاه بادشاه بسبب دون پروری فلک و بیخبري پادشاه در عالم غیرت و عدم قدردانیها ترک منصب نموده منزوي گردیده بود بتقاضای مصلحت کار فرمایان او را مستمال نموده تسلیم منصب پنجهزاری فرموده در جرگهٔ مقربان حضور درآوردند و راجي محمد خان نام را که از پیش آوردهای خان خانان بهادر شاهي گفته می شد از تغیر سید عبدالله خان صوبه‌دار اله اباد مقرر کرده سید غفار نام را که از شجاعان مشهور گفته می شد برای

بذب و بسمت صوبهٔ اله آباد به نیابت راجي محمد خان مرخص
ساختند سید عبد الغفار یک دو زمیندار صاحب فوج را با خود
رفیق ساخته شش هفت هزار سوار جرار فراهم آورده روانهٔ اله اباد
گردید چون نزدیک کره مانکپور رسید ابو الحسن خان بخشي
سید عبد الله خان که با سه هزار سوار برای مقابلهٔ سید عبدالغفار
مرخص گردیده بود سه کروهي کره مانکپور مقابل هم رسیدند
اواخر جمادي الاخری سید عبد الغفار به ترتیب فوج پرداخته
بغرور سپاه و توپخانه قدم بقدم می آمد از اتفاقات همانروز برادران
سید عبدالله خان باسم سیف الدین علی خان و سراج الدین علی خان
و نجم الدین علي خان و رتن چند دیوان با سه صد چهار صد سوار بمدد
فوج خود رسیدند بعد که فوجها بفاصلهٔ تیر و بندوق نزدیک هم شدند
سید عبد الغفار شلق توپخانهٔ خود فرموده بلا فرصت اسپها برداشته
چندان عرصهٔ تردد برسادات بارهه تنگ آورد که با آن همه جوهر تهوریهای
بهادرانه مردم بارهه را تاب مقاومت نماند و بعد مقتول و زخمی
گردیدن جمع کثیر از لشکر سید عبد الله خان رو بفرار آوردند مگر
هر سه برادر سید عبد الله خان و ابو الحسن خان و رتن چند با سه
صد چهار صد سوار جان نثار استقامت ورزیدند که آنها نیز در محاصرهٔ
فوج سید عبد الغفار در آمدند و بیشتری از فوج سید عبد الغفار
بتاراج و غارت فوج سید عبد الله خان مشغول گشتند - سید
عبدالغفار اطراف سادات بارهه را چنان فروگرفته بود که عرصه برفوج
سادات تنگ گردید و سراج الدین برادر سید عبدالله خان با جمعی
از پا در آمد درین ضمن چنین گرد و بادتند و زیدن گرفت که صورت

دوست و دشمن ظاهر نمی گردید در همین حالت خبر کشته شدن
سید عبد الغفار در هر دو لشکر شهرت یافت و فوج سید عبدالغفار
مغلوب هراس گشته راه فرار اختیار نمود هرچند سید عبد الغفار
فریاد زد که من زنده ام کسی نشنید وصدای شادیانهٔ فتح سادات بلند
گردید - چون این خبر بجهاندار شاه رسید بتقاضای مصلحت هواخواهان
فرمان صوبه داري اله آباد باضافهٔ هزاری بنام سید عبد الله خان
مع خلعت روانه نمود درین ضمن از زبان منهیان ظاهر گردید که
هفتاد و پنج لک روپیه از خزانهٔ بنگاله و اطراف بدست فرخ سیر
و سید عبد الله خان افتاد و نیز معروض گردید که سر بلند خان
فوجدار کره ده دوازده لک روپیه فراهم آورده و بفرخ سیر و سید
عبدالله خان رجوع نیاورده مع خزانه روانهٔ حضور گردید چنانچه
بعد رسیدن بخدمت جهاندار شاه مورد آفرین گشته بصوبه داري
احمد آباد از تغیر امانت خان مامور و مرخص گردید و امانت
خان را صوبه داری مالوا فرمودند چنانچه بعد رسیدن بصوبهٔ
دارالفتح اجین که از فساد انقلاب سلطنت ملک بتصرف راجه
اسلام خان عرف رتن سنگه رفته بود و میان مربي امانت خان و راجه
روز بروز نیز عداوت مي افزود نوشتهٔ ذو الفقار خان براجه رسیده بود
که با امانت خان عمل ندهند یا آنکه راجه آن نوشته را جعلی ساخته
بود یا از راه زیاده سري که راجپوتیه دارند سر از دخل دادن
امانت خان وا زده بسوال و جواب لا یعني پرداخت تا آنکه
گفتگوي مقال و پیغامهاي سخت بفوج کشی منجر گردید و رحیم بیگ
نام تهانه دار امانت خان که بسارنگ پور فرستاده بود دلیر خان

نام افغان با راجه مع چهار پنجهزار سوار آمده آن تهانه را بر داشت و جمعي كثير دران تهانه كشته شدند و بعضي اسير گرديدند امانت خان بمجرد شنيدن اين خبر غيرت افزا شجاعت را كار فرموده بتهيۀ سواري پرداخت باوجودي كه مجموع فوج امانت خان به سه هزار سوار نمي رسيد كه ازانجمله چهار صد پانصد سوار دران تهانه زير تيغ آمدند و فوج آن جديد الاسلام كه باوجود شهرت قبول اسلام در طريقۀ كفر و تعصب ورزيدن با مسلمانان در ضرر مالي و جاني زياده از ايام كفر طغيان مي ورزيد از بيست هزار سوار كه سپاهي سي چهل هزار سوار ميزد زياده داشت و بيشتري ازلشكر او افغانهاي با نام و نشان مثل دوست محمد روهيله كه هميشه چهار پنج هزار سوار بااو بودند و دلير خان صاحب فوج و راجپوتهاي جهالت كيش بوده بعد رسيدن نزديك نالۀ سارنگ پور كه از دار الفتح اجين چهار پنج منزل مسافت دارد ناگهان لشكر اسلام خان كه تا نظر كار ميكرد روي زمين را سوار و پياده گرفته بود نمودار گرديد دلير خان با پنج شش هزار سوار دست چپ امانت خان رسيده بحملهاي صف ربا صداي بگير و بزن بفلك برين رساند باوجود آنكه اسلام خان ده دوازده هزار سوار همراه سه سردار مقرر كرده بود كه چهار طرف امانت خان در آمده تا مقدور زنده دستگير نمايند و عرصه بر لشكر امانت خان بمرتبۀ تنگ كرده بودند كه هيچ احدي از مردم لشكر و بازار اميد جان بسلامت بدر بردن نداشت اما آن بل فيل پيكار شير افگن اصلا انديشۀ كميت جمعيت خود و كثرت فوج خصم ننموده بر فضل غالب حقيقي تكيه كرده جنگ رستمانه و تردد مردانه كه جاي

صد آفرین داشت بذات خودتمی نمود و کار نرسائیی میکرد و از چهارطرف فوجها هجوم آورده امانت خان را نگین وار درمیان گرفتند - و با دلاور خان که هم زلف امانت خان گفته می شد جنگ عظیم واقع شد درین حالت خان جهان که ملقب بانور خان و آخر مخاطب بانور الدین خان بهادر شده در هنگامی که امانت خان خدمت متصدی گری بندرسورت داشت وخدمات چند درتعلقهٔ سورت ازحضور بانورالدین خان بهادر مقرر بود ازین سبب میان هردو رابطهٔ اخلاص بهم رسیده بود با فوج طرف دست چپ قرار گرفته بود - دلیر خان نظر برانکه بعد امانت خان سردار عمدهٔ صاحب فوج و تردد سوای انور الدین خان بهادر نیست با پنج شش هزار سوار جرار افغانان جهالت نشان و توپ خانهٔ جهان آشوب مقابل آن بهادر رسیده حمله آور گردید انور الدین خان بهادر با جمعی قلیل که رفیق خود داشت مردانه بمقابل آن افغان بد مست پای ثبات ورزیده زد و خورد غریب و عجیب نمایان شد و طرفه رستخیز حشر و نشر از تیر اندازی و برق اندازی دران دشت پر وحشت برملا گردید تا سه گهری نائرهٔ قتال و جدال از کوته یراق اشتعال داشت دران وقت امانت خان نتوانست که بکمک آن نهنگ دریای شجاعت خود را بآنجا رساند و دلیر خان بغرور وفور جمعیت فیل سواری خود را محاذی فیل انور الدین خان بهادر رساند آن هزبر بیشهٔ وغا باوجود زخم نیزه باستقلال کمال علی الاتصال تیر بیخطا برخصم می انداخت آخر بگلولهٔ بندوق خاصه که بر فیل با خود داشت جامهٔ حیات آن افغان بد خصال را برقامت

او چاک ساخت و شکست فاش بر فوج خصم افتاد درین حالت برادر انور الدین خان بهادر که از شجاعان کارطلب بود بکار آمد و در واقع جنگی که بمیان آمد و با انوار الدین خان بهادر روے داد و تردد و سعی رستمانه که ازان بهادر شیر نبرد بظهور آمد و مردمی که از طرفین مجروح و مقتول گشتند اگر مفصل برزبان قلم دهد بطول کلام منجر میگردد مجملي ازان می نگارد که از طرف راجه اسلام خان دلاور خان جماعه‌دار زخمی شد و چند جماعه‌دار نامي دیگر کشته گردیدند و از پهر روز برآمده تا سه پهر هرطرف که نظر کار می کرد نیستان تیر بآبیاری جوی خون نمودار بود درین‌ضمن چنان اتفاق افتاد که از طرفی‌که راجه با فوج مقرری قول اسپ برداشته بمقابله پرداخت که همراهان راجه که در هرزه گوئي و اکثر اطوار ناپسندهٔ او بجان رنجیده در قابوي چنین وقت بودند از رفاقت پهلوتهی نمودند و راجه با معدودی چند اسپ تاخته بمقابله شتافت تا آنکه گولهٔ اجل براجه رسید و چنان بي خبر کشته گردید که تا یک ساعت نجومی لشکر هردو طرف مشغول کارزار بود و از زنده و مردهٔ راجه خبر نداشتند اما امانت خان بعد فرار نمودن دلاور خان جماعه دار حکم شادیانه فتح نواختن فرمود و فوج راجه که اطراف امانت خان داشت متفرق گشت و آثار وزیدن نسیم فتح ظاهر گردید درین حالت سر راجه را نیز بریده آوردند و افغانان صاحب تمن خیمهای خود را آتش زده دست ازهمه‌مالیت‌دیگر برداشته‌فرار اختیار نمودند و اسپ و فیل بیشمار و خیمهای با تکلف و زروافر بضبط سرکار امانت‌خان

درآمد و تمام لشکر از تاخت و تاراج ذخیرها اندوختند بعد ازان که
بعرض جہاندار شاہ رسید فرمان آفرین با دو خلعت صادر گردید -
بعد ازان امانت خان بقصد پایمال و تاراج نمودن رام پورہ که وطن
اسلام خان بود خواست که روانه شود رانیہا خبر یافته مبلغ نقد و
دو فیل فرستاده التماس نمودند که راجه بپاداش کردار خود رسید
بر ما بیوها سواری نمودن خلاف طریقهٔ بزرگان است بعد ازان امانت
خان را صوبه داری احمد آباد بدستور سابق مقرر فرمودند و بعد از
رسیدن باحمدآباد زود تغیر نمودند سبب آن معلوم نشد و مکرر خبرهای
مختلف دور از عقل شنیده شد که قابل تحریر و تسطیر نیست *
بعده که متواتر خبر حرکت محمد فرخ سیر باتفاق سادات
بارهه بجهاندار شاه رسید اعز الدین نام پسر خود را با پنجاه هزار
سوار برای مقابلهٔ محمد فرخ سیر مرخص ساخت و خواجه حسن
خان را که نبیرهٔ کوکلتاش خان می شد و پنج هزاري بود هفت
هزاري و مخاطب بخان دوران نموده زمام اختیار پادشاه زاده
و تمام فوج و کار خانجات باو سپرده با توپخانهٔ سنگین روانه کردند -
اگرچه ذو الفقار خان بهادر نظر بر تنگ حوصلگی و عدم تجربه و
سوی مزاجی و افسرده خاطری پادشاه زاده و حسب و نسب
و سلوک و درشت خوئي خواجه حسن خان که از سفله نوازی
زمانه بدین پایه رسیده بود اطلاع داشت رخصت او را همراه
پادشاه زاده و اختیار کل باو دادن خلاف راي ملیم دانسته گوش زد
پادشاه نموده بود لیکن ازانکه میان کوکلتاش خان و ذوالفقار خان
عداوت هم چشمی بجائی رسیده بودکه هر حرف و مصلحتی که از

ذو الفقار خان بظهور می آمد خلاف رای یکدیگر می دانستند و
پادشاه را خاطرداری کوکلتاش خان کوکه و لعل کنور از جملهٔ ارکان
ایمان اوگردیده بود ناچار شده اغماض می نمود و چون قلیچ خان بهادر
که برای رفاقت پادشاه زاده مامور گردیده از عدم سرانجام سفر
همراه پادشاه زاده نتوانست برآمد بموجب حکم ازعقب روانه گردید بعده
که پادشاه زاده اعزالدین از دریای جمنا عبور کرد اختلال تمام بسبب
عدم اتفاق و نفاق سرداران و بی اختیار بودن پادشاه زاده روی داد بعد
ازانکه قلیچ خان بهادر باکبرآباد رسید چون شنید که کار و بار لشکر شاهزاده
بسبب ناموافقت سرداران ابتر است مصلحت دران دانست که
چند روز در اکبرآباد توقف نموده انتظار آن کشد که فلک شعبده باز
چه نقش تازه بر روی کار می آرد - و ازان طرف محمد فرخ سیر
باتفاق سید عبد الله خان و حسین علی خان و دیگر بهادران
رزم آزما قطع مراحل می نمود - چهبیله رام که فوجدار کوره و کره
بود باتفاق علی اصغر خان پسر کار طلب خان بهادر شاهی که
فوجداری اتاوه داشت با خزانهٔ پرگنات تعلقهٔ خود بخدمت
پادشاه زاده رسیده ملازمت نمودند بعده که بر رویه و سلوک
خان دوران و بی اختیار بودن شاه زاده و بی نسقی لشکر اطلاع یافتند
باز قابو یافته بر آمده خود را با خزانه بخدمت محمد فرخ سیر
رساندند - همینکه اعزالدین نزدیک قصبهٔ کهجوه رسید و خبر نزدیک
رسیدن محمد فرخ سیر اشتهار یافت هنوز که فاصلهٔ سیزده چهارده
کروه مانده بود حوصله باخته اواخر شوال نزدیک منزل کهجوه
لنگر اقامت انداخته اطراف خیمه خود و لشکر حکم کندن خندق

و بستن مورچال فرمود - همینکه جهندهای لشکر قراول محمد فرخ سیر بفاصلهٔ دو کروه نصب و نمودار گردید تزلزل تمام در لشکر اعزالدین افتاد - و سید عبدالله خان هراول محمد فرخ سیر دیوار هاي اطراف دیهات ویران مورچال قرار داده شروع بزدن توپ از سه پهر روز نموده تا سه پهر شب توپ بر فوج اعزالدین میزد شب بیست و نهم شهر مذکور پادشاه زاده که از سابق بسبب سختی سلوک لعل کنور مغضوب پدر و افسرده خاطر مي بود و بي اختیار بودن درین مهم از صاحب مدار گردیدن خان دوران که علاوهٔ بیدماغي سابق گشته بود زیاده بیدل و دلباخته گردید و با خان دوران که آثار دل باختن او از جبین و چهرهٔ او ظاهر بود مشورت فرار نمود و هردو بمرتبهٔ مغلوب هراس گشتند که آنچه جواهر و خزانه و اشرفي توانستند با خود گرفته باقي از خزانهٔ نقد و خیمه و توشک خانه و کارخانجات براي تاراجیان گذاشته پاسي از شب مانده هر دو سرداران با وقار مع همرکابان وفادار سوار گشته راه فرار اختیار نمودند و چنان تزلزل و خلل در فوج پادشاه زاده افتاد که از لشکر دل و دست و پا باخته اکثر مردم را فرصت زین نمودن و مایحتاج ضروري باخود برداشتن نماند و درفرار بریکدیگر سبقت می نمودند که جان بسلامت بدربرند - هرکارها که خبر هزیمت پادشاه زاده اعزالدین بلشکر محمد فرخ سیر رساندند صداي مبارکباد خیمه بخیمه بآواز ساز تال و مردنگ بلند گردید و لچهای بازار با سپاه گرسنه تر از باز روز شکار براي تاراج خود را رسانده از زر نقد و فیل و اسپ آنچه

بدست آنہا افتاد ربودند - بعدہ کہ شاہزادہ خودرا با کبراباد رساند
چین قلیچ خان بہادر مصلحت پیش رفتن ندادہ ہمانجا
نگاہ داشت - جہاندار شاہ کہ ہفدہم شہر جمادی الاولی داخل
دار الخلافت شدہ چشم برراہ خبرفتح اعزالدین بود بر خبرشکست
او اطلاع یافتہ عقل و ہوشي کہ از تاراج لشکر عشق ماندہ بود
یکبارگي در باخت و بہ تہیۂ سفر جنگ پرداختہ وسط ذی قعدہ
سنہ بیست وسہ مطابق بیست وپنجم آذر ماہ الہی از دار الخلافت
برآمد - فوجي کہ ہمراہ ذوالفقار خان بہادر نصرت جنگ بشمار آمد
از بیست ہزار تجاوز نمود و بیست و پنجہزار سوار کوکلتاش خان
بعدہ در آمد کہ مجموع اندازۂ ہفتاد ہشتاد ہزار سوار و قریب
لک پیادہ بعرض رسید و کوچ بکوچ متوجہ مقابلۂ فرخ سیرگردیدہ
خودرا بسموگڈہ متصل اکبرآباد رساند و از مقابل فرخ سیر کہ سوم
حصۂ لشکر جہاندار شاہ فوج نداشت و بعسرت تمام طی مسافت
می نمود بعدہ کہ نزدیک مستقر الخلافت اکبرآباد رسید اگر چہ
بحسب ظاہر نظر بروفور سپاہ ظن غالب مردم طرف فتح جہاندار
شاہ بود اما از بسکہ از طرف اختیار زن بازاری و سفلہ پروري و
پاش آوردن کم اصلان بد نام ہمہ امراي ایران و توران از اطوار
جہاندار شاہ راضي نبودند و با زبان پرشکوہ کلمات یاس در شکست
جہاندار شاہ می گفتند وفتح فرخ سیر آرزوی مردم صغیر و کبیر و مراد
دل لشکر گردیدہ بود و قلیچ خان بہادر و محمد امین خان کہ
ہر دو سر گروہ اہل توران بودند بحمد فرخ سیر ساختہ بدلدہي
و تحریک و ترغیب جنگ می کوشیدند و دیگر آنکہ ہرچند

ذو الفقار خان و کوکلتاش خان بهادر خود را از جملهٔ بند های عقیدت کیش و جان نثار می شمردند اما حسد و نفاق همدیگر در دل آنها چنان جا گرفته بود که هر مصلحتي که می دادند و هر کاریکه می کردند خلاف رای همدیگر بود کوکلتاش خان برای بستن سر راه معبر آب جمنا بر محمد فرخ سیر مصلحت میداد و طرف ثاني او می گفت که خود از آب گذشته بمقابله باید پرداخت هرکدام موافق رای خود نزاع می نمود - و روزی که محمد فرخ سیر از راه دور ایلغار نموده بکمال عسرت سپاه آن روی آب مقابل اکبرآباد رسیده بود سوای آنکه جماعه‌داران باجمعیت قلیل خودرا رسانده بودند باقي فوج عقب مانده بود از ملاحظهٔ شب خون‌آوردن فوج جهاندار شاه تمام شب یلدای دی را لجامهای اسپان بدست گرفته از سرما لرزان و از ناگهان رسیدن دشمن هراسان بسختي تمام بسر بردند - حاصل کلام که سرداران هردو فوج موافق قابوی خود جویای تردد جنگ بودند چنانچه در ذکر سلطنت فرخ سیر بشرح و بسط باحاطهٔ بیان خواهد آورد - سیزدهم ماه ذی الحجه سنه مذکور موافق نوزدهم دی ماه الهی بعد سه پهر فوجها را باهم مقابله روی داد و سید عبد الله خان بافوج خود بآراستگی تمام مقابل جهاندار شاه حمله آور گردید اگرچه امراي توران بسبب غبار خاطر که از بعضی اطوار جهاندار شاه داشتند چنانچه باید دل بمقابلهٔ سید عبد الله خان ندادند و سید عبد الله خان نیز متوجه‌پیکار بهادران توران نگشته مقابل ذوالفقار خان پرداخته تردد نمایان بر روی کار آورد و از توپ خانه گذشته

خود را نزدیک قول رساند و از طرف دیگر حسین علی خان و
صف‌شکن خان عرف حسین بیگ و فتح‌علی‌خان داروغهٔ توپخانه و
میر اشرف و زین الدین خان با بعضي دلاور پیشگان بارهه مقابل
ذوالفقار خان رسیدند و ازطرف فوج ذوالفقار خان نیز چنان‌صداي
دار و گیر بلندگردید که بر لشکر بارهه‌از تیر باران نمودن عرصه تنگ
گشت و جمعي کثیر از مردم بارهه از پا در آمدند - و از لشکر
فرخ‌سیر علي اصغرخان و چهبیله رام‌ناگر با چندی از مبارز پیشگان
برابر کوکلتاش خان صف آرا گشتند و عجب زد و خوردی بمیان
آمد که از چهار طرف سوای فوارهٔ خون و آدم سروپا باخته بنظر
نمي آمد دران حملهای مردانه صف شکن خان که در حوضهٔ فیل
ردیف‌حسین علی‌خان بود وفتح علی خان و زین الدین خان پسر
بهادر خان روهیله و میر اشرف برادر میر مشرف که از مبارز پیشگان
مشهور بودند با جمعي بسیار نقد حیات در باختند و جاني خان
[illegible] شاهي و مختار خان از لشکر جهاندار شاه از پا در آمدند و بر
حسین علي خان چنان عرصهٔ کار زار تنگ گردید که بدستور
بهادران تهور پیشهٔ هندوستان [illegible] الله اخته با چندي از
شجاعت پیشگان [illegible] ترده [illegible] بعد برداشتن [illegible]
کاري بي خبر گشته در معرکه افتاد - و سید عبد الله خان که از
صدمات فوج جهاندار شاه تفرقه در فوج او افتاده بود که زیاده از
صد دو صد سوار همراه او نمانده بودند و از رسیدن خبر موحش
حسین علی خان عبدالله خان‌نمي دانست که‌مآل کار بکجا منجر
خواهد شد و مي خواست‌که خود را به‌بهیر جهاندار شاه رساند - و

از تفرقه شدن فوج بارهه کار بجائی رسید که صدای شادیانهٔ فتح جهاندار شاه بلند گردید - درین ضمن سید عبدالله خان بمدد طالع برگشتهٔ رسید که مشرف برفوج قول سواري جهاندار شاه بتفاوت تیر رس بود درین حالت جمعی از مردم بارهه بدو پیوستند عبد الله خان قابو و تقویت یافته با مردم کم جرأت زیاده نموده شروع بزدن تیر و انداختن بان نمود و سادات بارهه بهیئت مجموعي بخانهاي کمان در آمدند و میان فیلهاي سواري زنانه آشوب غریب وشیون عجیب روي داد جهاندار شاه تا بتحقیق خبر پردازد فیل سواري لعل کنور و دیگر نغمه سرایان و خواجه سرایان از صدمهٔ تیر باران بجوش و خروش برقص درآمده هیچان شدند و اکثر همراهان جهاندار شاه نیز مغلوب هراس گشته در فکر فرار بودند درین حال فیل سواري جهاندار شاه نیز چنان به بیتابي درآمد که اختیار فیلبان نماند و از غلبهٔ فوج بارهه خلل تمام در لشکر جهاندار شاه روی داد - درین ضمن خبر کشته شدن کوکلتاش خان و رضا قلیخان داروغهٔ توپخانه رسید و اعظم خان برادر کوکلتاش خان زخم کاري برداشته خود را بجهاندار شاه رساند و جهاندار شاه بمرتبهٔ حوصله باخت که خود را برفیل سواري لعل کنور رسانده نزدیک بآخر روز راه اکبرآباد بقصد فرار اختیار نمود - ذو الفقار خان که برین ماجرا اطلاع یافت و باوجودیکه عرصهٔ کار زار برو تنگ گشته بود تا یکپاس شب براي تحقیق خبر جهاندار شاه و اعز الدین مقابل فوج محمد فرخ سیر استقامت ورزیده در جست و جوي پادشاه زاده اعزالدین بود که اگر اورا بیابند زود بیارند که بهپشت گرمی او خصم را از پیش رو بردارم نشاني ازان

برگشته طالع نیافتند و ذو الفقار خان را قدم جرأت پیش گذاشتن توفیق نشد و الا باندک تردد محمد فرخ سیر را که با جمعی قلیل روبروی او ایستاده بود میگرفت - بهرحال جهاندار شاه بقول مشهور ریش تراشیده بالعل کنور درسواري ردیف گشته راه دارالخلافت اختیار نمود و ذو الفقار خان نیز مایوس گشته خود را نزد پدر رساند و ذو الفقار خان و جهاندار شاه بتفاوت یکپاس شب بدار الخلافت رسیدند و جهاندار شاه یکسر نزد آصف الدوله اسدخان رفته طلب مصلحت کار و معاونت بمیان آورد و ذو الفقار خان نیز درین ماده بخدمت پدر التماس کرد که جهاندار شاه را طرف دکن یا کابل برده باز لشکر فراهم آورده بتلافي پردازد آصف الدوله دانست که اختیار کار از دست رفته و جهاندار شاه قابل پادشاهي نمانده و خزانه براي خرچ یکماهه میسر آمدن مشکل صلاح کار دریں دانست که جهاندار شاه را بقلعه فرستاده بطریق نظر بند نگاه دارد *

آري ثمر شجر سفله پروری که ترک اوامر الٰهی و اصرار در مناهي ورزیدن علاوۀ آن گردد همین می باشد که ایام مدت حکم رانی جهاندار شاه یازده ماه نکشید که آخر از دست محمد فرخ سیر مذبوح گردید آري انسان غافل از کردار خویش آنچه بهزاران عیش وخوشوقتی می کارد آخر بندامت تمام همان را میدرود و نمي داند که دنیای بی اعتبار فاني عجب مکافات خانۀ درگاه الهي است هیهات هیهات باایں همه شعور و عقل که حق سبحانه و تعالی از راه فضل خود بانسان کرامت فرموده و چشم و گوش و هوش داده بدین حیات چهار روز بي بقای دولت ناپایدار این سپنجي سراکه فی الحقیقت دولت

است یکي درین جهان که با آن همه ثروت و کامراني همیشه در غم و غصهٔ ابناي زمان بسر برده آخر بسزاي افعال خود میرسد دویم دران جهان بپاداش عمل خواهد رسیدآن را بی سوادان دهر پرست دولت مي خوانند و آنقدر مست بادهٔ کامرانيي می گردند که سواي آنکه ترک اوامر الهی را جزو ایمان خود دانسته چنان مستغرق دریای غضب آفریدگار خود می گردند که بدون آنکه بتبعیت نفس کافر کیش عمر عزیزبي بدل را صرف مناهی الهي می نمایند کار دیگر ندارند خصوص در امور کامرانی و ریاست پیش چشم آنها را چنان پردهٔ غفلت میگیرد که براي حکومت پنج روز و نفع و ضرر سه چهار درم حلال و حرام که پدر پسر را و پسر پدر را بآرهٔ سیاست مذبوح ساختن بجاي گوسفند قربانی تصور می نمایند و آخر خمیازهٔ خمار آن در هر دو جهان باید کشید ٭

مهابت خان و خانه‌زاد خان و میر خان و دیگر محبوسان که از ابتدای جلوس جهاندار شاه در قلعه محبوس بودند بسختی ایام ساخته بهزاران درد و صبر روز بشب می آوردند از شنیدن مژدهٔ فتح فرخ سیر که جهاندار شاه نیز با دیگر محبوسان در همان قلعه گرفتار پنجهٔ اجل گردید در عیش و شادی برروي خود وا نموده با نگاهبانان بلطف ومدارا پیش آمده سواي پادشاه‌زاده‌ها اکثر مغضوبان جهاندار شاه را بدون آنکه فرخ سیر داخل دار الخلافت شود از قید برآورده آزاد ساختند و غم و الم اکثر ستم رسیده‌هاي جفا کشیده بفرحت و شادي مبدل گردید - واز انتشار این خبرخانه‌بخانهٔ ارباب طرب صداي نوحه و زاري ماتم بلند گشت و منادل خوش صدا

از خجالت فریادهای عشرت افزا که آخر هر خنده بگریه منجر میگردد بقصد آبرو روی خود سیاه نموده در اختلاط بر روی شاه و گدا بست و دائرهٔ که از خوشوقتی در پوست نمی گنجید لباس ماتمی پوشیده در بدر بگدائی کف بکف زدن آغاز نمود و بند بند سرنای خوش الحان از هم جدا گردید و بلبان خوش آهنگ که لب از لب همزبان حورلقا جدا نمی نمود بکمال خواری و بی اعتباری بر خاک مذلت افتاد * * بیت *

ز حادثات جهانم همین پسند آمد
که سخت و سست جهان جمله درگذر دیدم

ذکر سلطنت محمد فرخ سیر پادشاه بن عظیم الشان بن بهادر شاه که بواسطهٔ چهاردهم بامیر تیمور میرسد

برطالبان اخبار لیل و نهار روزگار مخفي نماند که در ایامی که عظیم الشان پسر ارشد بهادر شاه پادشاه از صوبهٔ بنگاله بموجب طلب خلد مکان عازم دکن گردید محمد فرخ سیر پسر میاني خود را که بواسطهٔ چهاردهم بامیر تیمور صاحب قران مي رسید درصوبهٔ مذکور نیابةً نگاه داشته متوجه منزل مقصود گشت بعده که مابین راه چنانچه در ذکر سلطنت خلد منزل باحاطهٔ تحریر در آمده بر واقعهٔ جد خود اطلاع یافت و بهادر شاه پادشاه از صوبهٔ کابل باکبرآباد رسیده باتفاق عظیم الشان مقابله و مقاتله با محمداعظم شاه نموده فتح یافته تخت آراي هند گردیده متوجه مهم کام بخش برادر خرد خود گشت تا مراجعت بهادر شاه پادشاه از دکن بلاهور محمد فرخ سیر در بنگاله نیابت باستقلال داشت درسنه هزار و صد و بیست و دو مطابق سال پنج از جلوس که خلد منزل بهادرشاه رایت نزول در دار السلطنت لاهور افگنده بود صوبهٔ بنگاله از تغیر محمد فرخ سیر باعز الدوله خان خانان بهادر مقرر نموده اورا طلب حضور نمودند محمد فرخ سیر از بنگاله روانه شده بعظیم آباد عرف پتنه رسید - ازانکه محمد فرخ سیر را نسبت به برادر کلان محمد کریم

و برادر خرد محمد همایون بخت در مراتب صوری و معنوی نزد جد و پدر چندان قدر و اعتبار نبود رفتن حضور برو شاق می نمود بعد رسیدن پتنه بعذر عدم خرچ و رسیدن ایام برشکال اکثر اقامت در نواح سواد عظیم آباد عرف پتنه انداخته بحضور عرضه داشت نمود - درین ضمن بعضی درویشان ریاضی دان باتفاق محمد رفیع نام حکیم که از علم تنجیم نیز بهرهٔ وافر داشت محمد فرخ سیر را از مژدهٔ نصیب شدن تخت در همان سرزمین مبشر ساخته وسیلهٔ پیش آمدن خود ساختند این معنی زیاده باعث توقف و مکث او دران ضلع گردید *

و درهمان ایام محمد رضا نام مخاطب برعایت خان از مغضوبان بهادر شاه پادشاه که آوارهٔ گم نام از سمت دکن گشته خود را طرف صوبجات شرقی رسانده بود فرمان جهای قلعهداری قلعهٔ رهتاس گده که نزدیک صوبهٔ بهار از قلعجات مشهور آسمان شکوه واقع شده درست نموده باستقلال تمام آمده داخل قلعه گشت و بعد از خاطر جمعی از بندوبست و گرد آوری محصول محال نواح و متعلقهٔ قلعه و فراهم آوردن ذخیره که متواتر حقیقت غدر او بعرض بهادر شاه پادشاه رسید و او نیز معروض داشت که از عدم بندوبست متصدیان حضور بدین منصوبه قلعه را متصرف شده ام کاسیت که از تصرف من برآرد بعد عرض فرمان بهادر شاه پادشاه و حکم عظام الشان برای تنبیه و تادیب آن متغلب بی ادب و قلعه از تصرف او بر آوردن بنام محمد فرخ سیر رسیده و محمد فرخ سیر از همراهان صاحب رای مشورت سرانجام نکال آن

بد انجام خواست چون محاصرهٔ آن قلعه مصالح و تردد طلب بود
و اقدام بران مهم بي مدد اندیشهٔ صائب متعذر می نمود لاچین
بیگ نام قلماق که از تهور پیشگان کار طلب خود را میگرفت و
دران روزها از جملهٔ نوکران مغضوب برطرفی محمد فرخ سیر گشته
بود ازسر جانبازی بامید رزق رفته باز بآبروي تازه بجنگ آوردن
مصحوب یکی از مقربان در خلوت پیغام نمود که اگر شاه زادهٔ
محمد فرخ سیر بشهرت رسیدن فرمان عفو جرائم و آفرین باد
بر جرأت و جلادت و رشادت آن بد خصال و بحال داشتن قلعه بآن
قلعه‌دار بد کردار نشان و خلعت همراه بنده داده نزد او روانه نمایند
اغلب که بمدد طالع پادشاه عدو مال و آن شاه زادهٔ بلند اقبال
وقت سپردن نشان کار آن بد سگال بسازم اگر خود جان بر شدم
بنتیجهٔ آن سرافرازي خواهم یافت و در صورتیکه تصدق سر
ولی نعمت گشتم فرزندان من بنتیجهٔ آن سربلندي ابدی حاصل
خواهند کرد و این مصلحت پسند همه ارکان دولت آمد و بعد
شهرت رسیدن حکم عفو تقصیرات و استمالت ساختن او و قلعه را
بحال داشتن بران اجل رسیده نشان و خلعت حوالهٔ لاچین
بیگ نموده مرخص ساختند و آن بهادر دل تهور نشان باجمعی از
جانبازان شجاعت پیشه نزدیک قلعه رسیده بعد از آمد و شد
پیغام و ابرام تمام باد و نفر ماذون گردید که برسر دروازه آمده خلعت
و نشان بسپارد - همینکه محمد رضا و لاچین بیگ نزدیک هم رسیدند
و قلعه‌دار خواست که بتقدیم آداب نشان پردازد آن جوان جلادت
پیشه دست از جان شسته بجلدي و چابکی تمام کارد آزدگی

به تهیگاه او رسانده بیگ زخم کار او بساخت اگرچه عمله و فعلهٔ قلعه دشمن قلعه‌دار گشته واقعه طلب چندین روز بودند اما بعضي هواخواهان و خود مقتول چندزخم‌کاری بلاچین بیگ و همراهان او رسانده رفقاي او را از پا در آوردند اما بحکم آنکه * بیت *

اگر تیغ عالم بجنبد ز جاي * نبرد رگیي تا نخواهد خداي

چون اجل لاچین بیگ نرسیده بود باوجود رسیدن زخمهاي کاري جان بسلامت برد و مردم احشام و دیگر بندهاي پادشاهی غلو نموده بمدد او کوشیده اورا زنده بخانه برده بعلاج زخمها پرداخته با سر قلعه‌دار نزد محمد فرخ سیر روانه ساختند و محمد فرخ سیر اورا مورد آفرین و عنایات ساخته بمنصب‌پادشاهي و خطاب بهادر دل خان سرافرازی داده بحضور معروض‌داشت و بعد عرض رسیدن چندین منصوبهٔ عاقبت بخیر نزد جد و پدر محمد فرخ سیر نیز مستحسن افتاد- و در همان ایام‌خبر رحلت بهادر شاه بادشاه ازین جهان‌فاني‌بروضهٔ جاوداني رسید و محمدفرخ سیر بعداستماع‌این‌خبر بدون‌تحقیق انفصال‌مقدمه میان‌برادران‌خطبه‌بنام‌عظیم‌الشان‌خوانده سکه باسم پدر زده برای رساندن خود بمدد عظیم الشان باهمراهان مصلحت نمود بعضی درویشان دنیا طلب و محمد رفیع منجم مانع آمده گفتندکه حرکت تو ازین مکان میمنت نشان بدون آنکه خود دراینجا صاحب سکه و خطبه شوي صلاح‌دولت نیست- ودرین آوان حسین علي خان بارهه که به نیابت عظیم الشان صوبه داری پتنه داشت و طرف پرگنات براي تنبیه اشقیا رفته بود از شنیدن سکه و خطبه باسم عظیم الشان بدون رسیدن خبر مغلوب گردیدن

ديگر برادران ملال وسواس اثر از طرف محمد فرخ سير در خاطر بهمرسانيد و همچنان نظر بر شجاعت ذاتي سادات بارهه و تسلط حسين علي خان دران صوبه وسوسهٔ عظيم در دل محمد فرخ سير نيز راه يافت و بنامه و پيغام مودت التيام او را مستمال ساخته نزد خود طلبيد و والدهٔ محمد فرخ سير نيز ملتجي بحسين علي خان شده از زباني محمد فرخ سير قول و عهد ايفاى اختيار و مدار سلطنت بميان آورده چنان مطمئن ساخت که وسواس هراس طرفين باتحاد اخوت مبدل گرديد - و دران زودي خبر کشته شدن عظيم الشان مع ديگر برادران و غالب آمدن جهاندار شاه لغايت بيستم ماه صفر چنانچه بزبان قلم داده شد رسيد - و محمد فرخ سير بعد استماع اين خبر اوائل ربيع الاول سنه هزار و صد و بيست و سه هجرى مطابق عشر ثاني فروردي ماه الهي سکه و خطبه بنام خود نمود و روز بروز در عهد و قرار با حسين علي خان و استقلال محمد فرخ سير مي افزود - چون سيد عبد الله خان عرف حسن علي خان صوبه دار مستقل اله آباد که درين هنگامهٔ بتبديل سلطنت خزانهٔ بنگاله بدست او آمده بود و از شجاعان صاحب راى گفته مى شد خار خار وسواس و هراس عدم اطاعت او بهوا داري جهاندار شاه در دل محمد فرخ سير مى خليد با وفرمان تسلي و قراري که با برادر او نموده شده مع رخصت تصرف خزانه و ترغيب نگاهداشت سپاه فرستاده مستمال نمود وحسين علي خان نيز درين ماده آنچه بايست به سيد عبد الله خان نوشته زنگ غبار دوئى از آئينهٔ خاطر او زدود بعد آنکه هردو برادر که از رؤساي سادات شجاعت نشان

بارهه بودند بدل و جان پیمان مدد و رفاقت بمیان جان بسته غائبانه و حاضرانه از سر نو عهد و قرار بمیان آوردند و در تهیه و سرانجام این مهم عظیم با دل پر امید و بیم کمر اتفاق بستند * ع *

آری باتفاق جهان میتوان گرفت

و احمد بیگ که از جوانان و همراهان کار طلب و کوکهٔ جهاندار شاه گفته می شد و خواجه عاصم که از رفقای جان نثار خود را میگرفت رفیق و محرک بر آمدن محمد فرخ سیر از پتنه بسمت دار الخلافت گشتند - بعده که این اخبار شهرت یافت در لشکر جهاندار شاه انتشار یافت جهاندار شاه که مست و خمار زدهٔ عشق خانه بر انداز بود خبردار گشته اوائل ربیع الثانی از لاهور متوجه دار الخلافت گردید و از شنیدن عهد و قرار رفاقت هردو برادر راجی محمد خان نام را که از پیش آورده های خان خانان بهادر شاهی بود از تغیر سید عبد الله خان صوبه‌دار اله آباد مقرر کرده سید عبد الغفار نام را که از شجاعان مشهور و نبیرهٔ صدر جهان گفته می شد نائب باستقلال راجی محمد خان قرار داده مرخص ساختند سید عبد الغفار با هفت هشت هزار سوار و سه چهار هزار برقنداز که یکی از زمینداران صاحب فوج آن ضلع نیز رفیق او گشت روانهٔ اله آباد گردید چون نزدیک کرّه مانکپور رسید سید عبد الله خان قریب سه هزار سوار و سه چهار هزار پیاده همراه ابوالحسن خان بخشی خود که اصل از سادات نجف اشرف و مشهور از شجاعت پیشگان باتمکین بیجاپور بود برای مقابلهٔ سید عبد الغفار مرخص ساخت بعده که نزدیک سرای عالم چند بتفاوت مسافت

دو سه کروه هر دو لشکر فرود آمدند و چهار پنجروز در پیغام و پیام معقول نمودن همدیگر گذشت اواخر جمادي الاولی سید عبدالغفار بآراستگي وآهستگي تمام بهمعنانی غرور وفور سپاه توپخانه را پیش روی خود گرفته قدم بقدم می آمد و همان‌روز برادران سید عبدالله خان باسم سیف الدین علی خان و نجم الدین علی خان و سراج الدین و رتن چند دیوان با قریب سه صد سوار بمدد فوج خود رسیدند هرچند که از سادات بارهه بعضي تیز جلوئي نموده قدم جرأت پیش میگذاشتند مردم سید عبد الغفار اقدام بر مقابله نمی نمودند بعده که بفاصلهٔ تیر و بندوق نزدیک بهم رسیدند سید عبد الغفار بهیئت مجموعی شلک توپخانه فرموده بلا فرصت اسپها بر داشته چنان تاخت بر سر خصم آورد که سادات بارهه را با آن همه جوهر سر بازي تاب مقاومت نماند وبمجرد مقتول و زخمي گردیدن چند سوار لشکر سید عبد الله خان رو بفرار آورد الا ابو المحسن خان مع برادران سید عبد الله خان و رتن چند دیوان هرچهار پنج سردار مع دو صد سه صد سوار جان سپار استقامت ورزیده از مقابلهٔ حملهٔ خصم رو نتافتند و بیشتر از فوج سید عبد الغفار بتاراج و غارت بهیر فوج سید عبد الله خان مشغول گشتند و خود سید عبد الغفار اطراف سادات بارهه را فرو گرفته چنان عرصهٔ تردد بر فوج مغلوب تنگ نمود که کار بکوته یراق و امتحان مآل جرأت سربازان تهور نشان کشید و دران دار و گیر سراج الدین علی برادر سید عبدالله خان با جمعي نقد حیات مستعار در باخت و در همان گرمي غلبه و حملهای مرد

وبا سید عبد الغفار که سرداران بارهه سینهٔ سپر ساخته بودند و امید نجات بقیهٔ السیف نمانده بود بمرتبهٔ بازار زد و خورد از طرفین گرم گشت و گرد و باد تند چنان علاوهٔ حجاب چشمها گردید که سردار از سپاه و سفید از سیاه فرق و شناخته نمی شد - درین ضمن آوازهٔ کشته شدن سید عبدالغفار بگوش هر دو طرف سپاه رسید و مردم سید عبدالغفار دل شکسته گشته تا بتحقیق خبر پردازند سرداران بارهه اشارهٔ بنواختن شادیانهٔ فتح نموده چنان حملهٔ رستمانه بر خصم آوردند و رگ هاشمی سادات چنان بحرکت آمد که فوج سید عبدالغفار مغلوب هراس گردیده رو بهزیمت آورد و جمعی که مشغول تاراج بودند نیز از شهرت کشته شدن سردار و فرار فوج دل و دست و پا باخته جان بسلامت بدر بردن را غنیمت دانسته دست از غنیمت برداشته اسپ تاخته رو بهزیمت آوردند سید عبد الغفار هرچند نعره زد که من زنده ام کجا میروید از غلوی ازدحام سپاه دل باخته گوش بحرف او نمی‌نمودند تا آنکه سید عبد الغفار نیز چار ناچار فرار اختیار نموده تا شاه زاده پور که فاصلهٔ یک منزل داشت عنان باز نکشید - بعده که خبر هزیمت سید عبد الغفار بجهاندار شاه رسید صلاح کار بتجویز صاحب مداران سلطنت دران دید که سید عبدالله خان را ازسرنو مستمال ساخته بر مراتب چهار هزاری او دو هزاری افزوده آن صوبه را باو اصالةً بحال داشته و فرمان عنایت آمیز و آفرین باد بنام او صادر فرموده مع خلعت روانه ساخت *

ذکر توجه نمودن محمد فرخ سیر از پتنه بسمت دار الخلافت
شاه جهان آباد بقصد مقابلهٔ جهاندار شاه

بعده که محمد فرخ سیر باتفاق هردو سپه‌سالار با وقار و صف‌شکن خان عرف حسن بیگ که نیابت صوبه داري اوتیسه داشت و احمد بیگ و خواجه عاصم و دیگر رفقای جان نثار که مجموع به بیست و پنج هزار سوار میرسید بکمال عسرت خرج از پتنه برآمده متوجه دار الخلافت گردید - از جملهٔ خزانهاي پادشاهي و جاگیر عظیم الشان که از صوبجات بنگاله دران سال روانه شده بود قریب ببست و هشت لک روپیه بدست سید عبد الله خان افتاد و قریب هفتاد و پنج لک روپیه بتصرف محمد فرخ سیر درآمد و دو سه لک روپیه را جنس از تجار پتنه قرض گرفت - و از جملهٔ خزانه که که بقابوي سربلند خان فوجدار کترا افتاده بود چند لک روپیه خود متصرف شده باقی خزانه را باخود گرفته بمدد بار بردار بیگار و کرایه بطریق ایلغار قطع منازل نموده خود را بجهاندار شاه رسانده مورد آفرین گشته بصوبه داري احمد آباد گجرات مرخص گردید - و جهاندار شاه بعد شنیدن خبر حرکت محمد فرخ سیر از پتنه اعز الدین پسر کلان خود را بافوج قریب پنجاه هزار سوار براي مقابلهٔ محمد فرخ سیر مقرر و مرخص ساخته خواجه احسن خان را که یزنهٔ کوکلتاش خان می شد و پنج هزاري بود هفت هزاري و مخاطب بخان دوران نموده زمام اختیار شاه زاده و تمام فوج باو سپرده با توپخانهٔ سنگین روانه ساخت - و قلیچ خان بهادر پسر غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ را که از امراي کار طلب بود و نظر بر انقلاب

روزگار از عهد بهادر شاه استعفای نوکری نموده منزوی گردیده بود مستمال ساخته بپادشاه زاده مقرر فرموده از عقب روانه نمودند بعد رسیدن قلیچ خان بهادر باکبر آباد چون شنید که شاه زاده قبل ازان از دریای جمنا عبور کرده و اختلال تمام در لشکر بسبب نفاق سرداران و عدم اختیار پادشاه زاده رو داده لهذا از راه عاقبت اندیشی و رهنمونی رای صائب توقف نموده چشم بر راه آن بود که فردا فلک شعبده باز چه نقش تازه برروی کار آورد - و ازان طرف محمد فرخ سیر که سید عبد الله خان و حسین علی خان و دیگر بهادران جان نثار بطریق هراول طرف دست راست و چپ بشکوه تمام صف آرا بودند قطع مراحل می نمود - و چهبیله رام که فوجدار کرّا بود و علی اصغر خان پسر کارطلب خان بهادر شاهی که فوجداری اِتاوه داشت در راه آمده مصلحة بشاه زاده اعز الدین ملحق شدند و چندروز در رفاقت بودند باز قابو یافته خود را باخزانهٔ متعلقهٔ فوجداری علی اصغر خان به محمد فرخ سیر رساندند - همینکه اعز الدین نزدیک قصبهٔ کهجوه رسید و آوازهٔ نزدیک رسیدن محمد فرخ سیر شنید هنوز فاصلهٔ سیزده چهارده کروه منزل مانده بود که هراس شمشیر سادات دردل او راه یافت و اواخر شوال نزدیک منزل کهجوه لنگر اقامت انداخته گرد خیمهٔ خود و لشکر حکم خندق کندن و مورچال بستن فرموده خصم را برخود دلیر نمود بعده که جهنڈهای پیش خانهٔ سید عبد الله خان و حسین علی خان بتفاوت یک دو کروه نصب و نمودار گردیدند بدون آنکه فوجها را باهم مقابله افتد سید عبد الله خان دیوارهای اطراف

دیهات را مورچال بسته از سه پهر روز تا سه پهر شب توپ
برفوج اعز الدین می زد شب بیست و نهم شهر مذکور شاه زاده که
از ابتدا بسبب سختی سلوک پدر که از ناموافقت لال کنور مغضوب
می بود و بی اختیار بودن دربن سهم از تسلط خان دوران علاوهٔ آن
گشت زیاده بیدل و دلباخته گردیده با خان دوران که آثار جبن و
دل باختن از جبین و چهرهٔ حال او نیز پیدا بوده مشورت فرار بمیان آورد و
بمرتبهٔ مغلوب هراس گشتند که سوای جواهر و خزانهٔ اشرفی که بقدر
مقدور توانستند باخود گرفتند باقی از جمله خزانه وخیمه وتوشک خانه
و کارخانجات همانجا گذاشته سه پاس شب گذشته هردو سردار باوقار
مع همدمان وفادار سوار گشته راه فرار پیش گرفتند و چنان تزلزل
در فوج هزیمت خورده افتاد که از لشکر دل و دست و پا باخته
اکثر مردم عمده فرصت بار نمودن مایحتاج ضروری و زین نمودن
اسپان نیافته در فرار بیکدیگر سبقت می نمودند که افتان و خیزان
جان بسلامت بدر برند - هرکارها که خبر هزیمت خصم بلشکر محمد
فرخ سیر رساندند سوار و پیادهٔ بیشمار که چون باز گرسنه در آرزوی
چنان شکار بودند بقصد تاراج هزیمت خوردها تاختند و از فیل و
اسپ و خزانه و خیمه و کل کارخانجات آنچه بدست آنها افتاد
تاخت و تاراج نموده جمعی که قادر بر قوت یکروزه نبودند و شبها
بفاقه بسر می بردند ذخیرها اندوختند و شام عسرت لشکر محمد
فرخ سیر بصبح عشرت مبدل گردید - گویند از جملهٔ اموال که بعد
تاراج رفتن بضبط درآمد آن قدر رخت زنانه از توشکخانهٔ خان دوران
برآمد که از شمار آن عاجز آمدند تا بقماش فاخرهٔ دیگر چه رسد -

و اعز الدین که بحال تباه خود را با کبر آباد رساند قلیچ خان بهادر مصلحت دران دانست که اورا در مستقر الخلافه اکبر آباد تا رسیدن حکم جهاندار شاه نگاه دارد - جهاندار شاه که هفدهم شهر جمادی الاولی داخل دار الخلافت شده چشم بر راه خبر فتح اعز الدین بود چون بر قضیهٔ جانکاه وحشت انزای فرار پسر اطلاع یافت عقل و هوش که از بقیة السیف لشکر مشق داشت یکبارگی باخت و بتهیهٔ برآمدن سفر جنگ پرداخته وسط ذیقعدهٔ سال هزار صد و بیست و سه مطابق بیست و پنجم آذرماه الٰهی از دار الخلافت برآمده بهرارلی ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و پشت گرمی کوکلتاش خان بهادر و اعظم خان و جانی خان و سپه دار خان و بهادران ایران و توران و دیگر امرای رزم دیدهٔ مبارز پیشه و توپخانهٔ جهان آشوب که قریب هفتاد هشتاد هزار سوار و پیادهٔ بی شمار فراهم آورده بود متوجه مقابلهٔ محمد فرخ سیر گردیده خود را بدبدبه و عظمت تمام بسموگده متصل اکبر آباد رساند و ازان طرف محمد فرخ سیر بمدد یاوری اقبال و پا مردی سید عبد الله خان و حسین علی خان و دیگر امیران و مبارزان رزم جو که سیوم حصه لشکر جهاندار شاه فوج نداشت و به بی سرانجامی تمام و عسرت خرچ طی منازل بعیده نموده بود نزدیک مستقر الخلافت اکبر آباد رسید - اگرچه نظر بر زیادتی سپاه و افزونی توپخانه و همه سرانجام محاربه که جهاندار شاه داشت گمان مغلوب شدن او نزد عقلا توهم محض می نمود اما از بعضی اطوار ناهموار جهاندار شاه وپیش آوردن مردم کم اصل بهدام امرای قدیم وجدید وهمه سرداران و

سپاه بمرتبهٔ آزرده خاطر بودندکه با زبان پرگله کلمات یاس می گفتند و بعضي نامداران با نام و نشان توران ملال خاطر از طرف جهاندار شاه بدین حد داشتند که بقول مشهور برای استحکام رابطهٔ الئیام و ثبوت حق بنامه و پیغام با محمد فرخ سیر عهد موافقت درمیان آورده بودند - هرچند که ذو الفقار خان بهادر و کوکلتاش خان مع برادر خود را از جملهٔ بند های عقیدت نشان جان نثار مي شمردند اما بعلت حسد و نفاق که میان هم داشتند و تشنهٔ خون همدیگر بودند اکثر کار های عمده را علی الرغم همدیگر ابتر و ضائع می نمودند و در منصوبهٔ استیصال هم میکوشیدند خصوص کوکلتاش خان که از حسد ذاتي همه وقت خلاف رای سلیم ازو سر برمیزد تا آنکه برای بستن سر راه معبر آب جمنا بر محمد فرخ سیر یکي می گفت تا مقدور نباید گذاشت که لشکر خصم از آب بگذرد و خود از آب گذشته بمقابله باید پرداخت دیگري صلاح میداد که محمد فرخ سیر را این طرف باید کشید چراکه اگر از آب گذشته جنگ اندازیم اغلب که خصم بعد هزیمت یافتن فرار اختیار نموده سر نو مادهٔ فساد ملک گردد و و مهم بطول انجامد و از بسیاری آب و عدم پایاب گمان عبور محمد فرخ سیر از آب بدان زودي نداشتند و روزی که محمد فرخ سیر بکمال عسرت خرج و بی سرانجامي خود و سپاه که همه بحال تباه مسافت دو روزه را بطریق ایلغار طی نموده آن روي آب مقابل اکبر آباد رسیده بود و بیشتر از فوج عقب مانده بود و سرداران بجمعیت قلیل خود را رسانده بودند بمرتبهٔ تزلزل ناگاه رسیدن

فوج جهاندار شاه ر شب خون زدن بر لشکر محمد فرخ سیر داشتند که اکثر سپاه لجامهای اسپان بدست گرفته از سرما لرزان و از دشمن هراسان چهار پاس شب یلدای ماه دی را در پاس چشم زخم لشکر و شمردن ستاره بسر بردند و آخر شب یازدهم ذی الحجه سید عبد الله خان هراول بعد تحقیق معبری که تا سینهٔ آدم آب داشت راه بالای آب اختیار نموده از مقابل لشکر جهاندار شاه گذشته از معبر متصل سرای روز بهانی که مائل طرف شاه جهان آباد چهار کروهی از اکبر آباد واقع ست عبور نموده باز دار الخلافت را طرف پشت داده از عقب فوج خصم نمودار گردید و محمد فرخ سیر نیز با بعضی همدمان خاص و مبارزان جانباز یکه تاز بتفاوت سه چهار پاس از آب گذشت و حسین علی خان و چهبیله رام ناگر برای سد راه فوج جهاندار شاه گردیدن بطریق چنداول آنطرف آب مانده بعد خاطر جمعی بتفاوت یک شب و روز از آب عبور نمودند و سپه سالاران جهاندار شاه وقتی خبردار شدند که آشوب رسیدن سیلاب بلای فوج محمد فرخ سیر از عقب نمودار گردید سراسیمه‌وار که فوج بندی اول بحال نماند متوجه خصم گشته از سر نو بترتیب فوج و اهتمام پیش بردن توپخانه پرداختند جانب راست کوکلتاش خان بهادر با برادر خود و اعظم خان و جانی خان و دیگر بعضی از سرداران جانباز جا گرفت و طرف چپ ذو الفقار خان و عبد الصمد خان با جمعی از امرای رزم جوی معرکه آرا گردیدند و جانب یمین کوکلتاش خان اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر و قلیچ خان بهادر و جان

نثار خان و دیگر بهادران توران جابجا جا گرفته آرایش فوج گشتند
و راجی محمد خان و اسلام خان و مرتضی خان و حفیظ الله خان
و رضا قلی خان داروغهٔ توپخانهٔ با توپ و رهکله و شترنال و هتهنال
وزنبورک بیشمار مع دیگر امرای کارطلب رزم جو و جمعی از
افغانان پلنگ خو که اگر بتعداد اسم هریک پردازد بطول کلام می‌کشد
یمین و یسار و یلتمش فوج مقرر گشتند - روز چهارشنبه سیزدهم ماه
ذي الحجه موافق نوزدهم دي ماه الهي سنه هزار و صد و بیست
و سه که تا سه پهر روز اثر مقابلهٔ فوج پیدا نبود قریب به پهر روز
مانده اول سید عبد الله خان هراول با جمعی از نامداران تهور پیشهٔ
بارهه بآراستگي تمام مقابل فوج جهاندار شاه حمله آور گردید - اگرچه
امرای توران بسبب بیدلي که از بعضي اطوار پادشاه داشتند
چنانچه باید دل بمقابلهٔ خصم ندادند اما بمجرد چند تیري که
برروي سید عبد الله خان انداختند سید عبد الله خان متوجه پیکار
بهادران توران نگشته بمقابلهٔ دیگر دلاوران فوج جهاندار شاه پرداخت
و تردد نمایان برروی کار آورده از توپخانه گذشته خود را نزدیک
فوج رساند و از طرف دیگر حسین علي خان و صف شکن خان عرف
حسن بیگ که از ترکان جلادت نشان بود و فتح علي خان داروغهٔ
توپخانهٔ محمد فرخ سیر و میر اشرف و زین الدین خان با بعضي
از دلاوران بارهه مقابل ذو الفقار خان معرکه آرا گشتند و خان زمان
عرف علي اصغر و چهبیله رام ناگر با چندی از مبارز پیشگان برابر
گوکلتاش خان صف بیاراستند غریب دار وگیر و عجیب زد و خورد
بمیان آمد تا نظر کار میکرد از برق شمشیر آبدار شعله بار

دلاوران شیر شکار و خون فرق سرباژان جان سپار معرکهٔ کارزار گلزار ارغوان می نمود *

بیت

بهاری ز شمشیر کین بر گرفت * نی نیزه سر سبزي از سر گرفت
چنان آتش تیغ کین شد بلند * که جستي زجا جوهرش چون سپند

دران حملهای مرد ربا صف شکن خان که ردیف حسین علی خان در حوضهٔ فیل بود و فتح علی خان داروغهٔ توپخانهٔ محمد فرخ سیر و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیله و میر اشرف برادر میر مشرف که هر دو از جماعه داران و رفیقان تهور پیشهٔ عمدهٔ حسین علی خان بودند باجمی نقد حیات درباختند - و خان زمان و چهبیله رام ناگر دران حالت صرفه درین دیدند که خود را کنار کشیده جویای قابوي وقت باشند - و جاني خان جهان شاهي و ممتاز خان از طرف جهاندار شاه شرط جان نثاري بتقدیم رسانده از پا در آمدند - و حسین علي خان که عرصهٔ کارزار بر فوج خود تنگ دید نظر بر غلبهٔ خصم بدستور و آئین بهادران تهور پیشهٔ هندوستان خود را از فیل انداخته با جمعي از دلاوران بارهه تردد رستمانه نموده زخمهای تیر و گولي بر داشته از خود بیخبر گشته در معرکه فتاد - و سید عبد الله خان که از صدمات تیر باران تفرقهٔ تمام برفوج او روی داد و فیلهاي نشان او با بیشتر از جماعه داران ازو جدا گشتند - گویند باوجود از صد دو صد سوار زیاده با او نمانده بودند دران حالت سید عبدالغفار روبروي فیل سید عبدالله خان آمده گفت منم سید عبدالغفار و تیری بچلهٔ کمان در آورده طرف سید عبدالله خان انداخت همراهان سید عبدالله خان برو تاختند وسید عبدالله خان

نیز تیر اورا رد کرده تیری برو انداخته زخمی ساخت سید عبدالغفار زخم برداشته جان بسلامت بدر برد - بعده سید عبدالله خان که نمی دانست کجا میرود و مآل کار بکجا منجر خواهد گردید و از حال برادر نیز بواقعی آگاهی نیافته بود درین حالت جمعی از همراهان او بدو پیوستند و یک گونه تقویت بهمرسانده خواست از عقب فوج جهاندار شاه خود را بر بهیر خصم رساند اما از صدمات فوج اطراف برو معلوم نبود که از کجا سر بدر خواهد آورد و درین ضمن بمدد طالع برپشته رسید که مشرف بر قول و فیل سواری جهاندار شاه بتفاوت تیر رس بود باوجود بلند شدن صدای شادیانهٔ فتح پادشاه برگشته اختر از اثر بد مددی ایام که از رسیدن فوج خصم طرف عقب خبر نداشت سید عبد الله خان قابو یافته با مردم کم شروع بزدن تیر نمود و سادات بارهه بیکبار جلوریز بخانهای کمان در آمدند و میان فیلهای سواری زنانه آشوب غریب رو داد هنوز جهاندار شاه بقصد دفع خصم نپرداخته بود که فیلان سواری لعل کنور و دیگر نغمه سرایان و خواجه سرایان از صدمهٔ تیر باران بجوش و خروش آمده جا خالی نمودند و اکثر همراهان جهاندار شاه مغلوب هراس گشتند جهاندار شاه که بیخبر و غافل از نیرنگی زمانه بود از مشاهدهٔ آن هنگامه خواست که متوجه خصم گردد فیل سواری او نیز برفاقت فیلان دیگر شوخی آغاز نمود و اختیار فیلبان نماند دران حالت فوج متفرقهٔ سید عبدالله خان که هردم از اطراف رسیده زیاده می شدند و هجوم می آوردند سادات بارهه دلیرانه قدم جرأت پیش گذاشتند و خلل تمام در لشکر جهاندار شاه

بهم رسید و فوج رو بهزیمت آورد - و کوکلتاش خان از مشاهدهٔ آن خواست که خود را بمدد جهاندار شاه رساند درین ضمن علی اصغر خان و چهبیلاه رام که بر تابوی وقت در کمین بودند و بروایتی دیگر قبل ازان بر کوکلتاش خان تاختند و سر راه او گرفته بزخمهای پیاپی گولی و تیر از پا در آوردند و رضا قلی خان داروغهٔ توپخانه نیز بکار آمد و بروایتی زخم برداشته خود را باکبر آباد رساند بعده مسموم گردیده ودیعت حیات نمود - و اعظم خان برادر کوکلتاش خان زخم برداشته خود را بجهاندار شاه رساند و کار بمرتبهٔ بر جهاندار شاه تنگ گردید که خود را بر فیل سواری لعل کنور رسانده نزدیک بآخر روز راه اکبر آباد پیش گرفت و ذوالفقار خان که ازین ماجرا اطلاع یافت باوجودیکه عرصهٔ کار زار برو تنگ گشت تا قریب یکپاس شب مقابل فوج محمد فرخ سیر استقامت ورزیده درجست وجوی خبر تحقیق جهاندار شاه و اعز الدین سعی موفوره بکار برده مردم را امیدوار رعایت مبلغها نموده باطراف دواند که اگر پسر جهاندار شاه را بیابند و بیارند بتقویت او حریف را از پیش رو بردارد نشان ازان گم شدگان برگشته طالع نیافتند و ذوالفقار خان نیز مایوس گشته راه دار الخلافت اختیار نمود - آری ثمر شجر ندامت سفله پروری پادشاهان همین می باشد و حسد و نفاق نوکران صاحب مدار آخر کار همین نتیجه می بخشد - بعده که صدای شادیانهٔ فتح و نصرت محمد فرخ سیر بلند آوازه گشت مردم سید عبد الله خان برای جست و جوی حسین علی خان میان لاشها آمدند از دست اندازی لچها برهنه و بیخود

انقاده یافتند اما همین که مژدهٔ فتح محمد فرخ سیر
بگوش هوش باختهٔ او رسید جان تازه در قالب او دمید
و او را بر داشته نزد برادر او سید عبد الله خان آوردند - و
جهاندار شاه شب در اکبرآباد بسر برده بقول مشهور ریش تراشیده
تغیروضع و هیئت نموده آخر شب باتفاق لعل کنور و چند نفر
دیگر روانهٔ شاه جهان آباد گردید - ذو الفقار خان و جهاندار شاه
بطریق ایلغار بتفاوت یکپاس شب بدار الخلافت رسیدند و جهاندار
شاه یکسر نزد آصف الدوله رفته طلب مصلحت کار و معاونت بمیان
آورده ابرام تمام نمود و ذو الفقار خان نیز درین مادهٔ بخدمت
پدر التماس کرد که جهاندار شاه را طرف کابل یا دکن بر داشته
ببرد باز لشکر فراهم آورده در تلافي کوشد آصف الدوله که جهاندیدهٔ
آزموده کار بود چون دید که سر رشتهٔ کار از دست رفته و معزالدین
قابل فرمانروائي نمانده و سواي شورش ملک و بجز خرابي خلق
فائدهٔ دیگر مرتب نخواهد شد و خزانهٔ نمانده که ازان گرد آوري سپاه
توان نمود صلاح کار درین دانست که معز الدین را بقلعه فرستاده
بطریق نظربند نگاه دارد و ذوالفقار خان را ازان ارادهٔ جهان آشوب
مانع آمده گفت هرکه از اولاد تیموریه فرمان فرما گردد مارا اطاعت
او لازم ازینکه جهاندار شاه را بر داشته بسمت دیگر بریم و باعث
فتنه و فساد تازه گردیم خدا علیمست که مآل کار بکجا منجر گردد -
اگرچه بر عقلاي منصف پیشه ظاهر است که هرچند باز داشتن
آصف الدوله پسر را بافسانه و افسون نصائح بموقع و بجا بود اما
نمي دانست که بحکم یضحک التقدیر علي التدبیر دستگیر بلاي

تقدیر و هدف تیر ملامت برنا و پیر و مطعون جمع کثیر خواهد گردید و جان شیرین پسر و آبرو و دولت موروثی خود بباد فنا خواهد داد * بیت *

مباش غره که دارم عصای عقل بدست
که دست فتنه‌درازست و چوب را دو سر است

و نیز گفته اند * بیت *

بعذر توبه توان رستن از عذاب خدای
ولیک می نتوان از زبان مردم رست

سلطنت جهاندار شاه ده ماه چند روز بود * بیت *

زمانه دیر شد کین پیشه دارد * کزین بستاند و آنرا سپارد

بر هوشمندان نکته سنج مخفي نماند که در ابتدای دیباچه بزبان قلم داده - باید که مورخ امین باشد یعني بامید نفع و بیم زجر موافق رویهٔ مولفان مجبور عهد طریقهٔ طرفداري و عداوت ورزي دوست و بیگانه از میان برداشته بجز راستي زبان خامه را آشنا بضطبر سوانح نسازد باز بتحریر می آرد که چون در سلطنت محمد فرخ سیر بادشاه که از انقلاب وضع روزگار بوقلمون رنگ تازه ریخته‌شده و واقعات غریبه و حادثات عجیبهٔ ناشدني از تغیر اوضاع عالم بعرصهٔ ظهور آمده و عزیزان واقعه طلب حیدری و نعمت آلهي گشته جانب داری مخاصمت طرفین را از حد گذرانده هرطرف که نظر بر نفع و نقصان خود عنان توجه معطوف داشتند همه خوبي طرف دیگر را بعیب منسوب نموده و عیب طرف ثاني را بچشم پوشي مبدل ساخته از جادهٔ اعتدال قدم بیرون گذاشته اند و محرر

اوراق‌که بمبالغهٔ شوق خویش تضییع اوقات درین تالیف می نماید و جانب خویش و بیگانه بامید فیض وهم رویهٔ مزاج گوئی میر و وزیر اختیار ننموده آنچه خود مشاهده کرده و از زبان جمعی که مصاحب گاه بیگاه مقربان محمد فرخ سیر و سادات که محرم بزم و شریک رزم بوده اند مسموع نموده بعد تحقیق اختلاف قول آنچه مقرون بصدق دانسته بزبان خامهٔ صدق بیان می دهد معهذا چون اندراج وقائع و رویداد نزد این عاجز نمی رسید بلکه دران ایام تالیف از پریشانی و ید مددی زمانه کاغذ برای مسوده میسر نمی آمد و روایت مختلف علاوهٔ آن گردیده اگر در بعضی مقدمات از روی تاریخ و راوی دیگر که آن هم شاید که خالی ازجانب داری طرفین هم نباشد اختلاف یابند ازانکه در کتب معتبرهٔ سیر هم تفاوت روایت می باشد مسود حکایات را معذور داشته مطعون هدف تیر ملامت نسازند بلکه قلم عفو بر جریدهٔ گفتار او کشند *

ذکر سلطنت محمد فرخ سیر بن عظیم الشان بن شاه عالم بهادر شاه و فتح یافتن او و سوانح سال اول از جلوس

بعد ازانکه محمد فرخ سیر پادشاه جهان را بکام خود یافت و شب خطر بصبح ظفر مبدل گردید اول قلیچ خان بهادر و دیگر سرداران توران بوساطت سید عبدالله خان آمده آداب تهنیت سلطنت بجا آورده مورد عنایات و آفرین گردیدند و سید عبدالله خان را مع لطف الله خان صادق و دیگر امرا برای بند و بست دار الخلافت مرخص ساخته خود پادشاه بعد هفتهٔ متوجه شاه جهان آباد

شده چهاردهم محرم [۱۱۲۴] درباره پله متصل سواد دار الخلافت
نزول نمودند - سید عبد الله خان را مخاطب بقطب الملک و یار
وفادار ظفر جنگ باعنایات دیگر نموده منصب هفت هزاری
هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه مرحمت ساخته تسلیم وزارت
فرمودند و حسین علي خان را خطاب امیر الامرا بهادر فیروزجنگ
و مراتب هفت هزاری هفت هزار سوار مع دیگر مراعات عطا
فرموده بخدمت میر بخشي مقرر نمودند و محمد امین خان را
ملقب باعتماد الدوله باضافهٔ هزاري هزار سوار ساخته بخشي دوم
فرمودند و قلیچ خان را که پنج هزاري بود از اصل و اضافه هفت
هزاري هفت هزار سوار نموده خطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ
عنایت فرموده صوبه دار دکن ساختند و داود خان را که بنیابت
ذو الفقار خان در خجسته بنیاد بود و صوبه داري برهانپور اصالة
داشت صوبه دار احمد آباد گجرات مقرر فرمودند و محمد عاصم
بخطاب صمصام الدوله خاندوران بهادر و منصب هفت هزاري
شش هزار سوار سربلندی یافت و احمد بیگ را که کوکهٔ
معز الدین بود مخاطب بغازی الدین خان غالب جنگ ساخته
شش هزاري پنج هزار سوار نموده بخشي سیوم فرمودند و
قاضي عبد الله تورانی را که قاضی جهانگیر نگر بود و اورا قبل از
توجه رایات سمت دار الخلافت براي اصلاح بعضي مقدمات
خفیه روانهٔ شاه جهان آباد نموده بودند ملقب بخان خانان
میر جمله نموده بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار معزز
ساختند - اگرچه بحسب ظاهر بخدمت داروغگي دیوان خاص

و داروغگي ڈاک مفوض گردید اما همدم و محرم راز نموده اختیار دستخط خاص باو واگذاشتند و محمد جعفر را که منشي‌گري ضمیمهٔ بعضي خدمات دیگر داشت خطاب تقرب خان و خدمت خانساماني و دار الانشا مفوض گردید و دیگر سیف‌الدین علي‌خان و نجم الدین علي خان برادران قطب الملک و خان جهان و جمع کثیر که رفیق کارزار بودند و دیگر سادات بارهه و بعضي والاشاهیهاي کارطلب که حق خدمات آنها ثابت شده بود که که اگر بتعداد اسم آنها پردازد از سررشتهٔ اختصار بیرون میرود هریکي فراخور قسمت و حسن خدمت میان همچشمان از عطاي منصب و اضافه و خطاب و خدمات امتیاز یافتند *

بعده که قطب الملک سید عبد الله خان بموجب حکم براي بندوبست ملکي بشاه جهان آباد رسیده بنسق سلطنت و وزارت و مهمات ملکي پرداخت اول علت غائي مادهٔ نزاع که مابین میر و وزیر بمیان آمد این بود که بعد از جدا شدن قطب الملک از پادشاه محمد فرخ سیر دیواني تن و خالصه را به چهبیله رام ناگر مقرر نمودند و افضل خان را که استاد محمد فرخ سیر پادشاه بود صدر الصدور فرمودند و قطب الملک که بدار الخلافت رسید دیوان خالصه را بنام لطف الله خان صادق و صدارت کل باسم سید امجد خان که سابق در عهد بهادر شاه پادشاه نیز بدین خدمت منصوب بود مفوض نمود - بعده که محمد فرخ سیر پادشاه بسواد دار الخلافت رسیده متوجه امور سلطنت گردید در تعین صدارت و دیوانیان میان پادشاه و وزیر مضایقه

بمیان آمد قطب الملک گفت که در ابتدای استقلال وزارت
که مقرر کردهای من بحال نمانند اعتبار وزارت معلوم میر جمله
و دیگر بعضي مقربان حسد پیشه نیزدرین ماده خاطرنشان
پادشاه نمودند که پادشاهان هرچند نوکران را اختیار دهند باید که
حد خودرا دانند نوکر را چه یارا که بی‌حکم پادشاه تعین خدمات
عمدهٔ صدارت و نیابت و وزارت نماید - اگرچه محمد فرخ‌سیر پادشاهی
بود بوسعت خلق و قدر داني موصوف درمقابل خدمت و تردد
هریک مي خواست بقدر امکان برعایت و عنایت منصب و
خدمات عمده میان همچشمان امتیاز بخشد اما چون اختیار
نداشت و جواني بود ناآزموده کار از امور سلطنت بیخبر و از
خرد سالی در صوبهٔ بنگاله دور از جد و پدر نشو و نما یافت و
مستقل بررای غیرکه استقامت مزاج و رای صائب اصلا نداشت
و از مدد چوگان طالع گوي مراد دولت خدا داد سلطنت ربوده
بود و جبن ذاتي برخلاف جوهر خاندان تیموریه علاوهٔ آن داشت
و بغور سخن صاحب غرض نمي رسید از ابتدا خود مادهٔ فساد
سلطنت خویش گردید و کشید آنچه کشید انشاء الله تعالی
بتفصیل بزبان قلم صدق بیان داده خواهد شد - چنانچه در آغاز
جلوس از محمد فرخ سیر غلطی که در اصول بنای جهانباني
بظهور آمد آن بود که منصب وزارت چنان امریست خطیر که
همیشه پادشاهان سلف بدانشمندان با وقار صاحب حوصله که
بصفت بردباری و تجربه‌کاری و طبع حلیم و رای سلیم موصوف
باشند بعد امتحان مرورایام مقرر مي‌فرمودند که اگر اول پایهٔ وزارت

که مراد از دیوانی یکی از بلاد و اولاد و احفاد سلاطین باشد فرا خور حوصلهٔ سادات بارهه می بود حضرت صاحب قران ثانی در سلطنت سی و یک سال و خلدمکان که دستور العمل سلطنت بودند در مدت پنجاه سال فرمان روائي دیوانی یکي از صوبجات یا متصدیگري یکي از پادشاه زادها بروُس بارهه می فرمودند بلکه سادات بارهه که در جوهر شجاعت و بهادری ضرب المثل اند از عهد اکبر پادشاه بپایهٔ امارت رسیده بودند و بهرهٔ از حلم و برد باری که کمتر اثر جوهر غیرت با شجاعت ضمیمه میگردد میداشتند پابند جاذبهٔ حب ریاست بدین مرتبه نمی‌گشتند که چنان بار سنگین امر خطیر اختیار نموده مدار سلطنت بعهدهٔ خود گرفته آخر کار کار بجائي رسانند که مطعون عالمي گردیدند و بد نامي آقا کشي آنها بگوش عالمیان و بادشاهان هفت اقلیم رسید و مادهٔ فساد آشوب تمام سواد اعظم هندوستان گردیده آخرکار باعث استیصال و قلع ریشهٔ دولت بارهه گردند؛ چنانچه عنقریب باحاطهٔ تحریر خواهد درآمد آري بزرگان گفته اند هر یکی را عقل بکمال و فرزند بجمال نماید اما نه چنانست - هر یکی را بهرکاری آفریده اند - القصه اگر چه نزاع صدارت و دیواني خالصهٔ تن چنین صورت انفصال یافت که صدارت موافق فرمودهٔ پادشاه بنام افضل خان قرار گرفت و دیوانی خالصه بلطف الله خان صادق مقرر نمودند و چهبیله رام را بصوبه داري اکبر آباد تعین نمودند اما تخم عداوت در مزرعهٔ دلهای طرفین بآبیاري شیطان صفتان نمام پیشه کاشته گردید - و میر جمله که در مزاج پادشاه جا گرفت اگرچه

نسبت بآشنایان و محتاجان در فیضرسانی و اجرای کار خلق الله و دیانت ممتاز بود و عالمی ازو کامیاب می گردید اما چون نمی خواست که زمام مدار فرمان فرمائی هند بدست سادات بارهه باشد از مشاهدهٔ اختیار سلطنت که بکف اقتدار هردو برادر میدید در عالم همچشمی و حسد برو گوارا نمی نمود و بوسیلهٔ اظهار خیر خواهی و همدمی مقربان تازه بعرصه آمده و دیگر آتش افروز مادهٔ فساد و عناد میان پادشاه و سادات بارهه می گردید و بقول مشهور محرک مصلحت قطع شجر حیات امیران موروثی و بر انداختن خاندان آصف الدوله نیز او گشت و هردو برادر بسبب مادهٔ نفاق و نزاع که میر جمله در کار و تعلقهٔ آنها دخل می نمود متحمل نگشته روز بروز قدم از جادهٔ طریقهٔ اطاعت بیرون میگذاشتند هرچند که در بعضی السنهٔ مردم عام شهرت یافت که سادات نیز شریک قتل و محرک استیصال ذوالفقار خان نصرت جنگ گردیدند اما آنچه بر مسود اوراق بروایت ثقه ظاهر شده بقید قلم می آرد *

بعده که آصف الدوله و ذوالفقار خان با دل پر از وسواس و هراس در بارهٔ پله آمده خیمه زده ارادهٔ ملازمت پادشاه نمودند چون امیر الامرا حسین علی خان بر مشورت و ارادهٔ میر جمله و پادشاه اطلاع یافته بود بآصف الدوله پیغام نمود که اگر بوساطت من ملازمت نمایند یک سرموی شما را احدی کم نمي تواند نمود صاحب مدارات دیگر که برین معنی مطلع گردیدند خلاف صلاح و صواب دید دولت دانسته تقرب خان را که از مردم

ایران بود به نسبت همجنسي نزد ذو الفقار خان فرستاده تسلي او نموده و قسم کلام الله مجید بمیان آورده خاطر نشان نمودند که در صورت ملازمت معرفت امیر الامرا سواي ندامت و خسارت جاني و مالي فائدۀ دیگر نخواهد شد - و اصل آنکه در مقابل افعالی که در ایام حکم راني و سر فوجي بر غربا و ضعفا و سادات از اکثر صاحب ثروتان باختیار و بلا اختیار بظهور مي آمد چنانچه از داؤد خان نائب دکن او چه ظلمها که باتفاق مرهته بعمل نیامد و در صاحب اختیار گردیدن سبها چند که در اخذ رشوت و اهانت سادات و مردم با نام و نشان زیاده از حد مي کوشید منتقم حقیقي مي خواست که مکافات کردار اورا بکنار او گذارد و اورا نیز غیرت رجوع آوردن بسادات بارهه دامنگیر گردید و اجلش گریبان کشان بپاي دار مکافات اعمال او رساند القصه میر جمله آصف الدوله و ذو الفقار خان را آورده دستهاي ذوالفقار خان را ببالا بند بسته ملازمت فرمود و آصف الدوله دو سه کلمه مشتمل بر عذر تقصیرات و التماس عفو جرائم خود و پسر عرض نمود ازروی مهرباني ظاهري حکم وا نمودن دست و عطاي خلعت و جواهر نمودند و بآصف الدوله فرمودند که شما بخانه روید چون با ذو الفقار خان کار و مصلحت ضروري داریم در خیمۀ بیرون نشیند بعده که آصف الدوله رسیدن اجل موعود پسر ازدیدۀ دل مشاهده نمود با دل زار و دیدۀ اشکبار بخیمۀ خود مراجعت نمود و ذو الفقار خان دست از جان شسته و مستعد قتل خود گشته در مکان مامور رفت و نشست اطراف اورا امرا و چیلها فرو گرفتند

اول پیغام خشونت آمیز چند از دعوی خون عظیم الشان و محمد کریم بمیان آوردند و ذو الفقار خان بحکم آنکه * بیت *

هرکه دست از جان بشوید * هرچه در دل آید بگوید

جوابهای سخت و درشت میداد درین ضمن لاچین بیگ ملقب بهبهادر دل خان و بروایتی یکی از چیلها از عقب سر ذو الفقار خان آمده غافل تسمه برگردن او انداخته کشید و از اطراف چیلها آمده هجوم آورده شروع بزدن چوب و مشت و لگد و رساندن سرکارد و خنجر نموده فرصت حرکت و پازدن ندادند تا فارغ ساختند - وهمان روز فرمودند که بقلعه رفته جهاندار شاه را که در تریپولیه اندرون قلعه جای تنگ و تار مقید بود بهمان کشیدن تسمه روانهٔ شهرستان عدم ساختند - و محمد فرخ سیر که هفدهم محرم الحرام داخل شهر و قلعه گشت فرمود سر جهاندار شاه را در مکافات آنچه ازو در حق برادران و امرا گذشته بالای فیل برسر نیزه نموده لاش اورا در حوضهٔ فیل انداخته و لاش ذو الفقار خان را وازو گون بردم فیل بسته در نظر خلق جلوه داده عقب سواری بشهر در آورده لاشها را پیش دروازهٔ قلعه بیندازند * بیت *

ای برادر مادر دهر از خورد خونت مرنج

چون ترا خون برادر همچو شیر مادرست

و آصف الدوله را فرمودند که پالکی اورا با سواری زنانه همراه آورده مع رخت و لباس که در بدن او و متعلقان او بود در حویلی خان جهان بهادر نظربند بطریق محبوسان فرود آرند - و اموال خانهٔ پدر و پسررا با اموال کوکلتاش خان و راجه سبها چند و چندی از

مغضوبان جهاندار شاهي که في الحقیقت مغضوب درگاه الهي
بودند بقید ضبط در آوردند راجه سبها چند که بمردم زبان درازی
مي نمود حکم قطع زبان او فرمودند اما سواي آنکه سرزبان اورا از
دشنام کوتاه ساختند در حرف زدن تفاوت نتمود بعد ازان سیدی
قاسم را که مدتها کوتوالي به نسق و بندوبست نموده بود وسبب
مغضوب نمودن او بثبوت نه پیوست و همچنان هدایت کیش خان
را که تربیت نمودۀ خلد مکان و واقعه نگار کل بود و سعد الله خان
عرف هدایت الله خان پسر عنایت الله خان را که مدتي دیوانی
تن و خالصه با نیابت وزارت باستقلال داشت فرمودند که بسیاست
تسمه کشي لاچین بیگ مرحله پیماي سفر آخرت گردیدند و خطاب
بهادر دلی لاچین بیگ به تسمه کش برزبانها مبدل گشت - و
چون بدون وقوع و ثبوت تقصیر گذشته و حال مردم‌را بدین سیاست
مبتلا مي ساختند بمرتبۀ تزلزل و واهمۀ تسمه در دل امراي خلد
مکاني و خلد منزلی راه یافت که وقت برآمدن از خانه بقصد
مجراي پادشاه از فرزندان و عیال رخصت و بحلي حاصل نموده
مي رفتند و کار بجائي کشید که مقلدان و معرکه آرایان بازار تقلید
بدعت تازۀ سیاست تسمه‌کشي را وسیلۀ رزق خود ساخته بودند -
و تقصیری‌که برهدایت کیش خان بستند این بود که هادي قلیل
محمدکریم برادر محمد فرخ‌سیر نزد جهاندار شاه گردیده بود و سبب
کشتن هدایت الله خان هیچ ظاهر نشد مگر آنکه گویند ازطرف
پادشاه بیگم رقعۀ جعلي مشتمل‌بر اشارۀ استیصال‌هدایت‌الله‌خان‌که
خانساماني بیگم نیز داشت بنام محمد فرخ‌سیر رسیده بود اما بعد

ملاقات محمد فرخ سیر با بیگم که پادشاه بیگم تشنیع کشتن بیجای هدایت الله خان نمود و پادشاه ذکر رقعه بمیان آورد بعده که بیگم انکار کرد محمد فرخ سیر افسوس خورده اظهار پشیمانی نمود - و غریب‌تر آنکه شاه قدرت الله نام درویش که از تعلقهٔ منصب و خدمت فارغ بود بشهرت محض آنکه اورا عظیم الشان گاه گاه شریک مصلحت بعضی امور سلطنت می نمود و حکیم سلیم که از نوکران مقرب عظیم‌الشان گفته می‌شد براهنمائی او مقتول گردیده بود میر جمله اورا بطریق مهمان بخانه طلبیده شب باعزاز او کوشیده صبح ناشده چوبدار بدر خانهٔ او نصب نموده اورا بحلق کشید و در زبانها بدنامی کشتن اکثر اجل رسیدگان نسبت بمیر جمله بیشتر انتشار یافت ٭

میر مرتضی خفاف ایلچی شاه حسین که بعد انقضای مدت پنجاه سال که از ابتدای سلطنت عالمگیر پادشاه بسبب بد سلوکی و اطوار مذموم‌تربیت خان ایلچی چنانچه در ذکر سلطنت خلد مکان بزبان خامه جاری گشته راه آمد و رفت ایلچی مسدود گردیده بود با نامهٔ تهنیت جلوس خلد منزل بهادر شاه وتعزیت واقعهٔ خلدمکان مع سه صد اسپ انتخابی عربی و عراقی نژاد و زین و سازهای مرصع مروارید و یاقوت و فیروزه و عقدهای مروارید بیش بها و زر بفتهای مقدمه و قالیچهای خوش باف و دیگر تحفهای بلاد فرنگ و روم و خطا اگر بشرح و تفصیل آن پردازد باغراق منجر می گردد روانه شده بود بسبب تباهی افتادن جهاز و دیگر حادثات که اسپان بسیار از آفت جهاز و نا موافقت آب و هوا سقط شدند

و دو سه سال طرف بنادر بنگاله سرگردان بود بحضور رسیده ملازمت نمود - از زبان مردم ثقه مسموع گردیده که آنقدر تحف بیش بها باخود داشت که هیچیک از پادشاهان سلف ایران عشر آن نفرستاده بود و دوازده سیزده اسپ با دیگر جنس که قریب پانصد تومان که دوازده هزار روپیه باشد ارزش داشت ازطرف ایلچی از نظر گذشت لک روپیه و یک اشرفي بوزن دوصد توله و دو روپیه بوزن چهارصد توله و خلعت مع جیغه و سرپیچ مرصع و خنجر و شمشیر با ساز مرصع و دو اسپ مع ساز طلا و مینا مرحمت نمودند - و دیگر فرمودند که ایام سلطنت جهان دار شاه را عهد مخالف نوشته ابتدائي سال جلوس محمد فرخ سیر از غرهٔ ربیع الاول مطابق سنه هزار و صد و بیست و سه نویسند - بعده که نظام الملک بهادر فتح جنگ بدکن رسید از صدمهٔ شمشیر موروثي و راي صائب او بی آنکه پاي قتال و جدال با غنیم لئیم مرهتهٔ دکن بمیان آمد نسبت بایام سابق تخفیف تمام در تاخت و تاراج ملک وقافله بهمرسید اما بدستور عمل نصرت جنگ و داؤد خان هرجا که دست آنها میرسید دار و مدار نموده چوتهه می گرفتند و باقي ذکر ایام صوبه داري فتح جنگ بگزارش خواهد درآمد *

ذکر سوانح سال دویم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

الحال چند کلمه از مهم راجه اجیت سنگه می نگارد راجه اجیت سنگه که بعد رحلت خلدمکان از کردار ناهموارش مثل تعمیر بتخانه و تخریب مساجد در جودهه پور وطن او ازو بظهور آمده

بود و بهادر شاه بعد از فراغ فتح از محاربهٔ محمد اعظم شاه باوجود متوجه شدن بقصد تادیب او و پامال ساختن ملک دیگر راجپوتان بدکیش فرصت وقت نیافته عنان توجه طرف دکن برای مهم محمد کام بخش برادر خرد معطوف داشت و در عهد بهادرشاه پادشاه‌نیز از اجیت سنگه و بعضی راجپوتان بدکردار ادا‌های ناشایسته چنانچه بزبان قلم داده بوقوع آمد لهذا بعد مراجعت از دکن بار دیگر بهادر شاه پادشاه برای گوشمال آن طائفهٔ ضال چنان فوج کشی نموده باز بسبب هنگامهٔ آشوب و طغیان گروی خسران مآل آن مهم را بتعویق انداخته و رایت توجه برای تنبیه آن‌شقي بر افراشت و بعد جلوس محمد فرخ سیر نیز ازو خدمت پسندیده بظهور نیامد بنا برین امیر الامرا حسین علی خان را با شایسته خان خالوي خود و جمعي از امرا و فوج شایسته براي تنبیه او مقرر کرده رخصت فرمودند و اجیت سنگه بعد شنیدن این خبر از صدمهٔ فوج پادشاه و تسلط سادات مغلوب هراس گشته مال و عیال خود را بکوهستان و مکانهاي صعب روانه ساخته ملک خود را خالي نموده وکلاي معتبر مع هدایا نزد امیر الامرا فرستاده التماس امان و عفو جرائم بمیان آورد - درین ضمن نوشتجات سید عبد الله خان مشتمل بر مادهٔ فساد و عناد برهم‌کاران حضور که مفصل بزمان خامه خواهد داد و اشارهٔ طلب امیر الامرا پیهم رسید لهذا امیر الامرا با اجیت سنگه بشرط قبول پیشکش مع صبیهٔ خود برای محمد فرخ سیر و فرستادن پسر برای ملازمت امیر الامرا صلح نموده شایسته خان خالوي پادشاه را برای آوردن صبیهٔ

راجه مقرر ساخته خود را بحضور رساند - چون سید عبدالله خان و امیر الامرا می‌خواستند که هیچ کار و منصب و اضافه و خدمت بدون تجویز و صلاح هردو برادر صورت نگیرد و میر جمله را پادشاه از طرف خود برای دستخط نمودن ماذون ساخته مکرر فرموده بودند که زبان میر جمله و دستخط میر جمله بجای زبان و دستخط ماست و قطب الملک رتن چند نام بقال دیوان خود را بخطاب راجه و منصب دو هزاری مقرر ساخته در تمام امور سلطنت و وزارت اختیار داده بود و او بدون کارسازی عمده که برای سید عبد الله خان و خود مقرر نماید متوجه کار احدی نمی گردید و بمیر جمله هر صاحب مطلبی که رجوع می آورد از عطای منصب و اضافه و تفویض خدمت بیغرضانه به نیابت پادشاه دستخط نموده کامیاب می ساخت ازینکه این معنی خلاف دستور وزارت و باعث بی استقلالی سادات بود موجب رنجش خاطر هردو برادر می گردید و میر جمله نیز بعضی اوقات گله و شکوهٔ سادات بارهه را سرمایهٔ اظهار خیر خواهي نموده بانواع دلائل خاطر نشان پادشاه مي نمود که چنان خدمات عمده و اختیار ملکي زیاده از حوصلهٔ سادات بارهه است و از اطوار ناهموار آنها آثار نمکحرامی ظاهر می گردد و چندان کلمات فساد آمیز گاه بیگاه در خلوت دلنشین پادشاه می نمود که وسواس تمام در دل محمد فرخ سیر پادشاه از طرف هر دو برادر بهم میرسید و مکرر تدبیر و مصلحت دستگیر ساختن امیر الامرا و سید عبد الله خان بمیان آورده بقصد شکار و سیر باغ محسن خان برآمده هرچند به تمهیدات

مختلف ارادهٔ مرکوز خاطر را پیش نهاد همت می ساخت
پیشرفت نمی گردید بلکه بقول مشهور رالدهٔ پادشاه نظر بر قول
و عهدی که با هر دو برادر نموده بود سید عبد الله خان را اشاره
نموده برین راز اطلاع داد - و حیدر قلی خان عظیم الشانی را که از
پیش آوردهای میر جمله و در جوهر رشادت و کاردانی و کار
طلبی خود را نادر العصر می گرفت بخدمت دیوانی کل دکن
که دیوانیهای جز و صوبجات و بعضی بنادر و سرکارهای عمده قریب
چهارده پانزده دیوانی دیگر و تعلقهٔ کل امانت محال خالصه
و داروغگیهای سائر و کالهای الماس که سوای صوبه داری و اخبار
نویسی و خدمات ارباب عدالت هیچ تعلقهٔ مالی نماند که بار مقرر
نه نمودند مامور فرموده باستقلال تمام روانه ساختند - دیگر از جملهٔ
راه نمائی که در السنهٔ خاص و عام بمیر جمله زبان زد و منسوب
می گردید و اغلب سادات بارهه دران مصلحت شریک نبودند
مکحول ساختن شاه زادها ست یعنی اعزالدین پسر جهاندار شاه
که بعد فرار پدر از معرکهٔ جنگ گریخته پنهان در اکبر آباد شده بود
و گرفته آورده بودند و محمد همایون بخت برادر خرد محمد فرخ سیر
که هنوز زیاده از ده یازده سال از مرحلهٔ عمر او طی نشده بود و والاتبار
پسر محمد اعظم شاه را میل در چشم کشیده جهان روشن را در نظر
آنها سیاه و تیره گون ساختند و در مکافات آن پسر دو سالهٔ محمد
فرخ سیر در همان زودی ودیعت حیات نمود - و درین ضمن امیرالامرا
درخواست صوبه داری دکن بمیان آورد بدین اراده که داود خان
را بدستور نیابت ذوالفقار خان بعد تعین مبلغ کلی که هر سال از

محصول دکن رساند نائب مقرر نموده خود از حضور جدا نشود
و مصلحت پادشاه و میر جمله آنکه امیر الامرا خود روانهٔ دکن شود
و بر سر قبول و اباي این شرطها که امیرالامرا نظر بر طریقهٔ سلوک
پادشاه و میر جمله از تنها گذاشتن قطب الملک برفتن دکن
راضی نمي شد گفتگوی خشونت آمیز بمیان آمد و کار بجای کشید
که هر دو برادر از رفتن حضور و مجرای پادشاه پا کشیدند و بفکر
گرد آوری سپاه و بستن مورچال اطراف خانهٔ خود افتادند و
پادشاه نیز امرای خیر اندیش خود را که عمدهٔ شریک این
مصلحت میر جمله و خان دوران و محمد امین خان بودند درخلوت
طلبیده هر روز منصوبهٔ تازه بکار می برد و ازین شهرت خلل گراني
غله و دیگر مادهٔ فساد در شهرهای دور و نزدیک گردید و بعد
آمد و رفت رسل و پیام که والدهٔ پادشاه خود بخانه قطب الملک
رفته مطمین خاطر ساخته قرار برین یافت که در قلعه بند و بست
سادات شود بعده هردو برادر برای مجرا بدربار بیایند چنانچه بعد
بند وبست که جابجا مردم سید عبدالله خان و امیر الامرا نشستند
قطب الملک و امیر الامرا بخدمت پادشاه رفته عذر تقصیرات
خود خواستند و شکوهٔ سوی ظن پادشاه بمیان آورده شمشیر کمر برآورده
پیش پادشاه گذاشته گفتند که اگر در خاطر مبارک ازطرف ما بگفتهٔ
غمازان وسواس راه یافته هم اینجا بفرمایند که مارا بقتل رسانند یا
بي منصب ساخته روانهٔ کعبه سازند اما برحرف نمامان و گفتهٔ درهم
اندازان صاحب غرض باعث خفت و ضرر جاني و مالي بندهای
جانفشان خود گردیدن از طریقهٔ پادشاهان حق شناس بعید

است آخر برای دفع فتنه بنای صلح بر رخصت میر جمله طرف صوبهٔ عظیم آباد عرف پتنه قبل از روانه شدن امیر الامرا بدکن قرار یافت چنانچه در همان زودی میر جمله را خلعت صوبه داری پتنه داده مرخص ساختند - و نیز امیر الامرا التماس نمود که اگر در غیبت من باز میر جمله را نزد خود طلبیدند یا با برادرم قطب الملک قسم دیگر سلوک مرعي داشتند مرا در فرصت بیست روز از دکن رسیده دانند - و دیگر شرط نمود که اختیار عزل و نصب جاگیر و خدمات جزو کل و تبدیل قلعه‌داران باختیار من باشد پادشاه بنابر تقاضای وقت و مصلحت قبول نمود بلکه بقول مشهور مهر خاص متبرکه را طوعا و کرها بدست خود بامیر الامرا سپرد که برای فرامین قلعه‌داران محتاج فرمان حضور نگردد و درین گفتگوهای فساد آمیز بعد رخصت امیر الامرا چهار پنج ماه در شهر و باره پله توقف واقع شد *

الحال نقشهٔ چند از بند و بست صوبه داری نظام الملک بهادر فتح جنگ که در دکن بعمل آمده بگزارش می آرد بعده که آن بهادر والا نژاد صوبه دار دکن شده بخجسته بنیاد رسید چنانچه بزبان خامه‌داده بي آنکه با فوجهای راجه ساهو و تارا بائی رانی قتال و جدال بمیان آید از شهرت شمشیر ارثی آن سردار نامدار افواج مرهتهٔ نابکار دست از شوخی تاخت و تاراج ملک و قافله که هرسال می نمودندکشیدند اما چون هرجا دست آنها میرسید وگماشتهای آنها که جابجا از سابق برای وصول چوتهه یعنی چهارم حصهٔ جمع مال هر محال مقرر بوده

بدستور هر سال بدار و مدار وجه چوتهه از پرگنات می گرفتند و
نظام الملک بهادر در عالم غیرت برخود هموار ننموده خواست که
دست تصرف آنها ازگرفتن چوتهه خصوص از نواحی خجسته بنیاد کوتاه
نماید بفوجداران و ضلعداران تاکید نوشته کمایش داران راجه ساهو را
از اکثر جاها و محال خجسته بنیاد بیدخل ساختند و خود بعد عید
فطر سنه دو جلوس با پنج شش هزار سوار و توپخانهٔ سنگین برای
بند وبست پرگنات و دفع مضرت فوج غنیم لئیم برآمد و محمد
غیاث خان را که از تهور پیشگان کار طلب بود وکهیم کرن دیوان
خود را با دیگر سرداران جلادت نشان برای نسق پرگنات وتنبیه
مفسدان اطراف تعین نمود چون هیچ یکی از نا سرداران مرهتّه را
سوای فرار نمودن جرأت مقابله نبود لهذا بعد از خاطرجمعی
از بند و بست و گوشمال بعضی سرکشان حوالی آن سمت
مراجعت نموده اوائل ذی الحجه داخل خجسته بنیاد گردید - و
بعد معاودت آن سپهدار باوقار گاه گاه فوج مرهتّهٔ تبه‌کار اطراف
دور دست شوخی و دست اندازی بر قافله نمودن آغاز کردند
چنانچه قافلهٔ از بندر سورت و احمد آباد باورنگ آباد می آمد
محمدابراهیم تبریزی بخشی و واقعه نگار بکلانه دران قافله با جمعی
دیگر بدرجهٔ شهادت رسید و در ماه رجب [۱۱۲۵] سنه سه از جلوس
بیست و سه کروهی خجسته بنیاد کفار به پناه‌گدهی که درآنجا بدستور
همه صوبجات برای ملجای فرار خود ساخته بودند جمع شدند
چون میان هم گفتگوی خشونت آمیز داشتند انبوجی نام دیسمکه
پرگنهٔ شیز که یکی از پرگنات نواحی گلشن آباد است از مرهتّها

سپاهی کار طلب بود و گاه با غنیم آمیزش دوستی داشت و گاه برای
دفع شر آن گروه شقاوت پژوه با بندهای پادشاهی رفاقت مینمود
و دران مجمع بطریق مصلحان رفیق گردیده بود درین ضمن انور خان
نام ضلع دار نوکر نظام الملک بهادر که در قصبهٔ پهولمری هشت
کروهی اورنگ‌آباد استقامت داشت بقصد خبر گرفتن پرگنهٔ تعلقهٔ
خود برآمد و یکی از کمایش داران مرهته که سابق وصول چوتهه
آن ضلع بعهدهٔ آن بود بعد دست کشیدن از اخذ چوتهه بامید
ملازمت و درآمدن در سلک ملازمان نظام الملک خدمت انور
خان می نمود بقصد تنبیه جمعی از مفسدان و اهانت یکی از
جملهٔ سرگروهان آن گروه که بانور خان سلوک تبعیت و اطاعت
مرعی میداشت برهنمونی و رفاقت آن کمایش دار روانه گردید مابین
راه خبر باهم ساختن و مصالحه نمودن سرداران مرهته شنیده درخود
طاقت آن نیافت که از عهدهٔ تنبیه همه سرداران تواند برآمد
لهذا براهنمائی بعضی همراهان بخاطر آورد که کمایش داری که
بنفاق و لا علاجی رفاقت می نماید او را غافل گرفته دستگیر باید
ساخت و بمردم خود اشاره نمود که ناگهان بر سر او ریخته یراق او گرفته
بقید درآوردند این خبر که دران مجمع مفسدان رسید نظر بر یافته
این معنی را آخر کار مادهٔ وبال و نکال جان خود دانستند همان لحظه
باخود اتفاق نموده قدم از جادهٔ اطاعت بیرون گذاشته جمع کثیر
ازان جماعهٔ بد انجام بر هیئت مجموعی بر سر انور خان تاخته
فرصت ترود نداده دستگیر ساخته کمایشدار خود را خلاص نموده
همراه انور خان بردند و دران مکان مجمع خود هنگامهٔ فساد

تازه برپا نمودند بعده که خبر چندین فتنه وجرأت و شوخي آن گروه
به نظام الملک بهادر فتح جنگ رسید ابراهیم خان پنی برادر
داود خان را با فوج همراه خود و جمعي از نوکران پادشاهی برای
تنبیه و گوشمال آن جماعهٔ بد سگال تعین نمود بعد ازانکه ابراهیم
خان مقابل آن بد سگالان رسید ازانکه با ابراهیم خان نسبت بفوج
غنیم لیئم جمعیت بسیار کم بود و از شدت باران شب و روز تیر
و کمان و بندوق مردم پادشاهی ازکار استعمال افتاده بود فوج مرهته
که پانزده شانزده هزار سوار جنگی فراهم آمده بود ند بهیئت مجموعی
برابر ابراهیم خان آمده آغاز شوخی نموده اطراف اورا فرو گرفتند
و عرصهٔ کارزار بر افغانان با نام و ننگ تنگ ساختند ابراهیم خان
استقامت ورزیده برای کومک به فتح جنگ نوشت نظام الملک
بهادر بر غلبهٔ آن گروه اطلاع یافته باقي تمام فوج خود را مع
متعینهٔ خجسته بنیاد بسرداری محمد غازي الدین خان خلف
الصدق خود که هشت سال از مرحلهٔ عمر او طي شده بود
باتالیقي و همراهي محمد غیاث خان دیوان و میرزا خان بخشي
مرخص نمود بعد ازانکه فوج فتح جنگ نزدیک البوه آن گروه
شقاوت پژوه رسید باوجود فراهم آمدن ده یازده نا سردار و مرهتهٔ
بیشمار که از شهرت آن هنگامه هر روز چون مور و ملخ جمع
می آمدند و از وفور رحمت الهی و بسیاري لا و گل اسلحه
و توپخانهٔ مردم پادشاهي از کار تردد رفته بود و اسپان را طاقت
حرکت نبود بمرتبهٔ هیبت و دبدبهٔ لشکر اسلام و تسلط تام فتح
جنگ بران طائفهٔ بد نام غالب آمد که در مقابلهٔ فوج فتح جنگ

نصیب استقامت نتوانستند ورزید و آنبوجی که یکی از سرداران
آن گروه بد انجام بود و در اطاعت مردم پادشاهی و رفاقت و
معاونت آن قوم شوم چنانچه بگزارش آمده حکم خفتی داشت
و مدبر کار آزموده خود را میگوفت صلاح مقابل شدن ندانسته مرهته
را مصلحت فرار داد و چند هزار سوار کارزار دیدهٔ انتخابی با سرداران
نامی مقابل هراول فوج نظام الملک بهادر داده شروع بجنگ
گریز نموده ره نورد هزیمت گشتند و بهادران فوج فتح جنگ بعد
مسمار ساختن گدهی آن بدخصالان با آن همه صعوبت برشکال
و طغیانی نالها دست از تعاقب بر نداشته همه جا پاشنه کوب
می زدند و فوج پیش آهنگ فتح جنگ را با چنداول آنها زد و
خورد بهادرانه بمیان می آمد و هر منزل کافر کشی و غنیمت
کشی زیاده رو میداد و اسپ و مادیان و چهتری و نشان آن طائفهٔ
ضال بدست غازیان اسلام می آمدند بدین طریق جنگ کنان طی
منازل که برفریقین خالی از تعب نبود می نمودند درین مابین
بعضی گدهیها که مابین راه ماجای مقرری آن مفسدان بود و لشکر
پادشاهی را فرصت محاصرهٔ آن نبود و مقدمان نامی اکثر دیهات
که در هریک دو پرگنه بحسب ظاهر برای دفع مضرت غنیم احاطهٔ
بکمال استحکام کشیده و در باطن بجهت دفع ضرر مال و عیال خود
با مرهته رابطهٔ اتحاد گرم نموده در چنین اوقات زن و فرزند آنها را
دران حصار جا میدهند و از گزند فوج پادشاهی محفوظ میدارند هرگاه
آنجاکه میرسیدند قبائل خود را با اسباب زیاده در آنجا فرستاده برای
فرار سبکبار می شدند بدین دستور ترتیب دهقان هشتاد گروه تعاقب

نمودند بعده که آنها تنگ آمدند دو فیل که سرمایهٔ اعتبار و افتخار آنها بود گذاشتند و اکثر مردم بهیر را بدم شمشیر و تاراج مردم پادشاهی داده خود در کوههای قلب و غارهای دشوار گذار متفرق و ناپدید گشتند و فوج ظفر موج با هردو فیل و مادیان و چهتري بسیار مراجعت نمود - چون در همان ایام فتح جنگ از بیماري صعب صحت یافته بود و بر چنین فتحی که بعد مدت چنان صدمهٔ شدید بمرحلهٔ رسید کامیاب گردید جشن عالي نموده تا نه روز خلعت و اضافه بعمدهای پادشاهی که شریک تردد گشته بودند و مردم خود داده فیلان را مع عرضه داشت فتح مصحوب میرزا بیگ خان روانهٔ حضور ساخت *

چون ذکر نظام الملک بهادر فتح‌جنگ بمیان آمد کلمهٔ چند از ورع و تقوی و خدا ترسي و نیک نفسی و رعیت پروري و سلامت روي و دیگر صفات حمیدهٔ آن نیک سرشت که دران ریا و مزاج گوئي را دخل نباشد بزبان خامهٔ صدق بیان میدهد اولا آن والا نژاد از اولاد حضرت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردي و نبائر شایخ عالم قدس سره است که بر احوال ایشان از بعضی تذکرهٔ اولیا اطلاع واقعی میتوان یافت و دیگر از علوم عقلی و نقلي که سرمایهٔ حاصل زندگانی و کلید فتح ابواب ترقي دنیوي و نجات اخروی است بهرهٔ حاصل نموده و در ربط کلام نظم و نثر دست تام دارد و شاکر تخلص می نماید چنانچه دو سه بیت از زادهٔ طبع آن بزرگ نژاد نگاشته می آید

* بیت *

چون گل ببوي وصل گریبان دریدنی است

آهی ز سوز سینهٔ بریان کشیدنی است
زنهار دل بنقش و نگار جهان مبند
رنگی که دیدهٔ ز رخ گل پریدنی است
شاکر برنگ برق درین عرصهٔ خیال
دامن زخویش برزدهٔ یک ره دویدنی است

ازانکه حق سبحانه و تعالی ذات شریف او را از جملهٔ سعادت کیشان مخمر ساخته درتبعیت اوامر و نواهی الهی تقید تمام می ورزد و چون درخدمت خلد مکان تربیت پذیرفته در عقل معاش و معاد و تدبیر امور ملکی و دیگر حسن سیرت اکثر اخلاق و صفات آن پادشاه مغفور اختیار نموده عمده آنکه سوای زر جاگیر از زر رشوت و جریمهٔ داران و پیشکش غیر کفار حربی بری و متنفر می باشد و بمرتبهٔ از آلودگی آن اجتناب می نماید که اگر مفصل بزبان خامه دهد محمول بطریقهٔ مترسمان روزگار میگردد - در ایامی که این عاجز را بکمال نادانی از راه لطف و قدردانی دیوانی سرکار خود در صوبه داری دکن مقرر نموده بود قریب هشت لک روپیه بابت ضلع داری که داؤد خان صوبه دار بنای بدعت اخذ آن از زمینداران و رعایای پرگنات صوبهٔ خاندیس و بالا گهات وغیره گذاشته باعانت و اتفاق فوج غنیم که باهم چون شیر و شکر آمیخته بودند برای خویش گرفته بود بعد که متصدیان فتح جنگ ظاهر نموده برای وصول آن خواستند استمزاج حاصل نمایند برابر پشیزی اعتماد ننموده معاف نموده بلکه مدام بدیوانیان تاکید می نمود که در پرگنات و محالات جاگیر بعمال بر نگارند که از ابواب فوجداری و راه داری و دیگر انواع ابواب

ممنوعهٔ درگاه والا که اکثر حکام و عمال بد مآل از شیر مادر حلال تر دانسته بظلم و تعدی می گیرند معاف شناخته دام و درم می نگیرند هرچند که عمال دست ازین ابواب بر نمي دارند اما خود آن بزرگ باختیار خود راضي نبوده ترحم بحال کافهٔ انام بدین مرتبه می نمود که هرگز حکم قطع یدو قتل دزد هم ننمود تا بدیگر کارهاي بدعاقبت چه رسد و در ایامي که ترک منصب نموده منزوی گردیده بود جواهر و مرصع آلات مبالغ خطیر که داشت متغلبان بد عاقبت دزدیده بجاي آن همه الوان جواهر بهمان رنگ و چهره از سنگ بلور و پیگون و غیره درست کرده عوض جواهر نصب نموده سنگهاي گران بها را از میان ربوده بودند بعده که در ایام اختیار نمودن منصب ظاهر شد هرچند متصدیان خواستند که از مشرف و بعضي عملهٔ جواهر خانه که دران وقت حاضر بودند بچشم نمائي تحقیق نمایند آن حق پرست بدون اثبات تقصیر راضی نشد که باعث خفت و بي آبروئي آنها گردد - و دیگر از صفات محمودهٔ آن نیک نژاد آنکه مدام با صلحا و علما و فقرا صحبت و مجالست نمودن و بدیدن آنها رفتن و همت باعانت و رعایت بحال آنها مصروف داشتن شیوه و شعار خود ساخته و سوای روز دیوان جشن پادشاهي به تزئین لباس و زینت اساس دولت و انداختن مسند نمی کوشید چون خود از شعر و سخن فهمی بهرهٔ تمام دارد گاه گاه بصاحب طبعان سخن سنج می جوشد اما اگر شاعری در مدح او قصیدهٔ و شعری گفته بیارد خلاف مرضی اوست - اوقات مخصوصه را بدین طریق

مقرر ساخته که بعد ادای نماز صبح و فراغ اوراد تا دوپهر بکار وبار ضروري پادشاهي وسرکار خود که درامور جزوي وکلي بقدر مقدور خود متوجه می شود می پردازد بعد سه پهر اکثر برای اداي نماز ظهر و عصر و ادعیه و تلاوت کلام الله مجید و درس حدیث و صحبت اهل کمال و فقرا صرف می نماید و نسبت باهل بیت حضرت خاتم النبیین و ایمهٔ طاهرین اعتقاد خاص دارد و در شجاعت وبرد باری و حوصله آنچه از و بظهور آمده در ذکر سلطنت خلد مکان شمهٔ بنگارش آمده باقي انشاء الله تعالی بر محل بگزارش خواهد درآمد *

في الجمله در همین ایام خبر مقرر شدن صوبه داري دکن بنام امیرالامرا حسین علي خان و روانه شدن سند نیابت بامور ملکي بنجابت خان صوبه دار برهانپور و تعلقهٔ مالی بنام حیدر قلی خان دیوان دکن از طرف حسین علی خان رسید و نظام الملک بهادر فتح جنگ اوائل ماه صفر المظفر بقصد حضور از خجسته بنیاد برآمد و به برهانپور که رسید چون در سه نا سردار غنیم با فوج عظیم اطراف برهانپور شوخي می نمودند نظام الملک بقصد گوشمال و تنبیه آنها سوار شده بتعاقب آنها پرداخت بعده که کار بمقابله رسید اگرچه جنگل بسیار دشوارگذار بسبب استقامت ورزیدن مرهته و آتش دادن جنگل هیچ نمانده نزدیک بود که باروت و شترهاي بار را اسیب آتش رسد اما حق سبحانه و تعالی ازان آفت نگاه داشت و پای استقامت مرهته لغزید و تا چهل کروه تنبیه کنان رفته بعد رسیدن بسرحد پرگنهٔ تهانیر مراجعت نموده روانهٔ حضور گردید چون اواخر جمادی الاولی حسین علي خان از بارهٔ پلهٔ دار الخلافت کوچ

نموده بود مابین راه بتفاوت یک دو کروه بهم دیگر رسیدند باوجود آنکه
خواهش حسین علي‌خان برای ملاقات فتح جنگ بود نظر بر پاس
خاطر پادشاه اغماض نموده گذشت - امیر الامرا بعد رسیدن بمعبر
گذر اکبرپور آب نربدا مسموع نمود که داود خان پنی که صوبه دار
احمد آباد بود بموجب حکم صوبه دار خاندیس گشته خود را
بدار السرور برهانپور رسانده و نیز از زبانی عوام شهرت یافت که
خفیه بنام او احکام رسیده که سر باطاعت و ملاقات حسین علي‌خان
فرود نیاورده تا مقدور در دفع و استیصال او کوشیده امیدوار صوبه
داري کل دکن باشد لهذا داود خان دم از صوبه داری باستقلال میزند
و ارادهٔ ملاقات ندارد امیر الامرا بعد اطلاع برین ماجرا بداود خان
پیغام فرستاده که چون کل صوبه داری دکن بما تعلق گرفته باید که قدم
از جادهٔ اطاعت بیرون نگذاشته باستقبال ما شتابد و الا خود را نزد
پادشاه رسانده مادهٔ فساد و خونریزي مسلمانان نگردد داود خان از قبول
هردو تکلیف ابا نموده اگرچه بسماجت تمام برآمده بیرون شهر دائره
نمود اما از اطاعت امیر الامرا سر وازده ازانکه با سرداران مرهته
رابطه و اتحاد زیاد داشت و نیباسیندهیا که از جملهٔ نوکران عمدهٔ
پادشاه گفته مي شد و بشهرت استقبال حسین علي خان و اعانت
داود خان که بر وقت کار رفاقت طرف غالب اختیار نماید مع
چندنا سردار مرهتهٔ دیگر آمده اطراف برهانپور فرود آمده بود و روز بروز
گفتگو میان امیر الامرا و داود خان بطول می کشید تا آنکه اوائل
ماه رمضان المبارک سنه چهار جلوس کار بجنگ صف کشید و
امیرالامرا با لشکر خود که قریب پانزده هزار سوار موجود داشت سوار

شد و ازان طرف داود خان که از سه چهار هزار سوار افغان زیاده
با او دران روز موجود نبود و هیرامن بکسریه را که همیشه میرشمشیر
او بود هراول نموده بمعرکه در آمد مابین میدان لعل باغ برهانپور
باهم مقابلهٔ کارزار اتفاق افتاد و از طرف امیر الامرا سیف الدین
علي خان بهادر و عالم علي خان که برادر و برادر زادهٔ امیر الامرا
می شدند و خان زمان پسر خان خانان و اسد علي خان و علی
مردان خان و رستم بیگ و التفات خان و فیروز علی خان وبسالت
خان اعظم شاهي طرف سلطان نظر که بخشي و واقعه نگار فوج
بود و محمد یوسف خان داروغهٔ توپخانه و ذو الفقار بیگ بخشي
و راجه محکم سنگه دیوان امیرالامرا و صبر مشرف که سابق از نوکران
عمده و شجاعان مشهور گفته می شد و دیگر امراي پادشاهي
و نوکران نامي و متعینه برهانپور وخجسته بنیاد که هراول فوج بدست
راست و دست چپ مقرر شده بودند معرکه آرا گشتند و جنگ
عظیم در پیوست و عجیب دار وگیر و غریب زد و خورد بمیان آمد
از هر دو طرف که حمله مي آوردند چشمهاي دلاوران رزم جو از
نظارهٔ جوالهٔ شمشیر برق کردار مبارزان خیره می گردید و سرهای
پردلان چون گوی غلطان زیر چوگان سم اسپان می غلطید چه
سرهای سران که از تن جدا نشدند و چه تنهای تنآوران که از
خانه زین بزمین نرسیدند داود خان که بقصد پیکار و مقابلهٔ
حسین علي خان یکه تازه خود را بمعرکهٔ کار زار رسانیده بفیلبان
خود تاکید بلیغ نموده بود که فیل او را بفیل سواري امیرالامر
برساند باوجود در اول حمله هیرامن هراول که تیر روي ترکش

لشکر داؤد خان گفته مي شد با بسياري از همراهان خود را بتوپخانهٔ امير الامرا زده آشوب غريب انداخته زير تيغ سادات آمده بود و جمع کثير از افغانان نامي اطراف فيل او کشته و زخمي گرديدند - داود خان با آنکه مردم کم با او مانده بودند حسين علي خان گويان حملهٔ رستمانه مي نمود با دو صد سه صد سوار افغانان جان نثار که با خود داشت تير ميزد و بقصد آنکه خود را مقابل امير الامرا رساند فيل ميراند تا آنکه تزلزل تمام و رستخيز عظيم در لشکر امير الامرا افتاد و رستم بيگ و محمد يوسف داروغهٔ توپخانه و بسالت خان و جمع کثير ديگر از پا در آمدند و خان زمان خان و عالم علي خان با بعضي مردم عمدهٔ ديگر زخمي گرديدند - درين دار و گير مير مشرف که از بهادران نامدار و جوانان قوي هيکل غرق سلاح آهن چون کوه البرز بالاي حوضهٔ فيل جلوه گر بود مقابل فيل سواري داود خان تير بحلقهٔ کمان در آورد چون داود خان خود در وقت مصاف زره و بکتر نمي پوشيد بر مير مشرف بانگ زد که روي خود مثل زنان چه پوشيدهٔ جهام بردار تا صورت ترا به بينم و تيري بروي زد که نزديک گلوي او زخم کاري رسيد و مير مشرف تير را بتصديع تمام کشيده بالاي حوضه بدم رو افتاد و بروايت بعضي فيلبان داود خان بسبب پيوستن فيلها بهمديگر دو سه ضرب پشت کجک فيل بر پشت و پهلوي مير مشرف رساند درين ضمن فيلبان مير مشرف فيل خود را از فيل داود خان جدا ساخت و از مشاهدهٔ صدمهٔ که بمير مشرف رسيد مردم فوج امير الامرا را گمان آن شد که مير مشرف ازان زخم فارغ گرديد هيبت

و هراس تمام در دل سپاه حسین علی خان راه یافت و نزدیک
بود که تفرقهٔ تمام در لشکر افتد بلکه اکثر خود را از معرکه بگوشه
و کنار کشیدند بغیر از سرداران جان نثار که بجاي خود قائم بودند
پاي استقامت جمع کثیر لغزیده بود دران آشوب گولهٔ بندوق
جان ستان بداود خان رسید کار او ساخته شد فیلبان و همراهان
بقیة السیف بر کشته شدن او اطلاع یافته فیل را از معرکه گردانیدند -
امیر الامرا که بران فتح مبشر گردید حکم نواختن شادیانه فرمود و
فیل جسد داود خان را بر گردانیده آورده لاش او را بر دم فیل
بسته در شهر گردانید - گو نیبا سینده یا و دیگر ناسرداران غنیم مرهته که
رفیق امیر الامرا گشته از دور تماشا می دیدند و چشم بر راه غارت
طرف مغلوب داشتند در غلبهٔ زد و خورد پاي استقامت آنها از
معرکه لغزیده بود و رو بفرار آورده بودند خودرا بمبارک باد امیرالامرا
رساندند و سپاه آنها بتاراج بهیر و مال داود خان پرداختند - خزانه
و فیلان و اسپان و کارخانجات بضبط امیر الامرا درآمد که از آنجمله
بعد دو سال چند فیل بحضور ارسال داشت *

گویند اگرچه داود خان بعدم رجولیت شهرت داشت اما
نقل می نمایند که در ایام صوبه داري احمد آباد دختر یکی از
زمینداران آن حدود که موافق رویهٔ آن سر زمین بحکام پیشکش
می نمایند مسلمان نموده بعقد خود در آورده بود ازو حمل
هفت ماهه داشت و وقت سوار شدن بقصد جنگ آن زن با
غیرت جمدهر کمر او را گرفته بطریق اذن و اطلاع نگاه داشته
بود بعد شنیدن کشته شدن داود خان شکم خود را پاره ساخته

طفل زنده بر آورده رفیق سفر آخرت شوهر گردید لیکن این قول بثبوت نه‌پیوسته ـ بعده که خبر جنگ و کشته گردیدن داود خان بعرض محمد فرخ سیر پادشاه رسید اثر ملال بر چهرهٔ حال او ظاهر گردید و بقطب الملک فرمودند که چنان سردار نامي با وقار را بیجا کشتند سید عبد الله خان در جواب التماس نمود که اگر برادرم از دست آن افغان کشته می‌شد باعث خشنودي مرضي مبارک و بجا بود •

ذکر سوانح سال سیوم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

الحال عنان کمیت خامه را بذکر سوانح که در سنه سه جلوس محمد فرخ سیر در احمد آباد رو داد و شعلهٔ فساد و عناد میان فرقهٔ هنود و مسلمین افروخته گردید و انتهاي آن در دار الخلافت منجر بمنازعت مابین خواجه محمد جعفر درویش و شیخ عبد الله واعظ گشت معطوف داشته مجمل بزبان قلم میدهد که در سنه احد جلوس که داود خان پني صوبه دار احمد آباد گجرات گردید سال دویم آن شبی که هولی هنود سوخته می شود یکی از هنود که مقابل خانهٔ او جمعی از مسلمانان مي ماندند و مابین هردو خانه صحن کوچهٔ مشترک واقع شده بود خواست که پیش خانهٔ خود هولي بسوزد و مسلمانان مانع آمدند هندو به پشت گرمي طرفداري داود خان که اکثر در اعانت کفار مي کوشید بحجت آنکه اختیار در خانهٔ خود دارم پیش آمد بعد گفتگو و ابرام تمام اقدام بر سوختن هولي نمود روز دیگر مسلماني که رو بروی خانهٔ او می ماند طعام وفات حضرت سرور کائنات خلاصهٔ موجودات خواست بپزد علي الرغم هندو باظهار آنکه این جاي در خانهٔ من است گاو آورده ذبح ا

نموده هنود تمام محله فراهم آمده برسر مسلمانان هجوم عام آوردند مسلمین طاقت مقاومت نیاورده در خانهای خود پنهان شدند هنوده جرأت شوخي بمرتبهٔ رساندند که پسر چهارده پانزده سالهٔ کار قصاب را و بقولي یکی ازان بهرها را که بدست آنها افتاد کشیده گرفته مذبوح ساختند از شهرت و مشاهدهٔ این تعدي کفار از هرطرف مسلمانان جمع شده ندای بلوای عام نموده مستعد جنگ با هنود گشته بهیأت مجموعي که چند هزار نفر افغان از نوکران داود خان بغیرت و حمیت اسلام بی استرضای آقا و افغانان پورجات احمد آباد و بهرهاي شهر اجماع و غلوي عام نموده باتفاق بدر خانهٔ قاضی آمدند قاضي نظر بر فساد و ازدحام و جانب داری صوبه دار در خانهٔ خود بر روی اهل نزاع بست و بقول مشهور باشارت قاضي بسبب رعایت و طرف داري داؤد خان که در بارهٔ هنود داشت مسلمانان دروازهٔ خانهٔ قاضي را آتش زده شروع بسوختن دکانهای رستهٔ چوک و دیگر خانهای هنود نمودند و دران هنگامه دکان بسیار از بزازان و دیگر تجارت پیشگان بغارت رفت بعده بقصد سوختن خانهٔ کپور چند نام بدنام جوهری که مادهٔ فساد و مصاحب داود خان و کافر شدید العداوت بود روانه شدند کپور چند خبردار شده با جمعي از برقندازان دروازهٔ محله خود را قائم نموده بجنگ پیش آمد و جمعی از مسلمانان و هنود کشته شدند و بمرتبهٔ بازار فساد در احمد آباد گرم گردید که سه چهار روز کار وبار بازار و اهل حرفه بند و معطل بود ـ بعده که جمع کثیر فریقین بقصد استغاثه احرام حضور بستند و داود خان بکپور چاند محضر بمهر خود

وقاضي و دیگر حکام مشتمل بر تعدی مسلمانان نموده داده روانهٔ دارلخلافت شاه جهان آباد ساخت و ازطرف مسلمانان شیخ عبدالعزیز و شیخ عبدالواحد و شیخ محمد علي واعظ که بحلیهٔ فضیلت وصلاح آراسته بودند با جمعي ازبهرها و فرقهٔ دیگر مسلمین بحضور رسیدند چون راجه رتن چند دیوان قطب الملک را جانب داری همقوم ضرور بود بدست آویز محضري که هنوز دردست داشتند عبد العزیز و شیخ عبدالواحد و شیخ محمد علی واعظ را با دیگر مسلمانان گرفته مقید ساخت - خواجه محمد جعفر نام برادر خان دوران بخشی که از درویشان و منزویان با نام و نشان بود برحقیقت مذکوره و مقید گردیدن مسلمانان اطلاع یافته بوساطت خان‌دوران در استخلاص آن جماعه کوشید لهذا شیخ محمد علي واعظ را رابطهٔ اتحاد و الفت خاص با خواجه محمد جعفر بهمرسید - ازانکه در خانه و مجلس خواجه محمد جعفر مقرر بود که قوالان اکثر اشعار متضمن برنعت حضرت خاتم النبیین و منقبت ائمه طاهرین می خواندند و خواجه رغبت تمام بشنیدن مناقب ایمه داشت و شیخ محمد علی نیز در وقت وعظ بعد حمد الهي و نعت حضرت رسالت پناهی چند فقره در منقبت ایمهٔ اثنا عشر برزبان فصاحت بیان خود جاري می نمود درین اوان شیخ عبد الله نام که از ملتان رسیده در مسجد جامع وعظ میگفت براي دیدن خواجه محمد جعفر رفت چون در مجلس خواجه مشاهده نمودکه بعضي مریدان ومعتقدان بجای سلام اقدام بر آداب زمین بوس می نمایند و قوالان بیشتر بخواندن منقبت ایمهٔ اثنا عشر اشتغال دارند شیخ عبد الله باظهار

نصائح پرداخته گفت که سجده بجز معبود برحق را نسزد و باوجود شنیدن سرود که خلاف طریقهٔ شریعت است فقط باستماع حمد و منقبت اهل بیت که ذکر و اسم اصحاب کبار رضوان الله علیهم بمیان نیاید پرداختن از طریقه و آئین اسلام دور است خواجه درجواب گفت که ما فقرا بجز ذات پاک حق دیگری را موجود نمي دانیم چگونه رضا بسجدهٔ غیر حق خواهیم داد اما اینها که از فرط اخلاص همه جا معبود خود را حاضر دانسته بتقدیم زمین بوس پردازند و ممنوع نمیگردند مارا چه تقصیر * بیت *

آنرا که بکوچهٔ حقیقت راه است * از سر وجود ازلی آگاه است
میداند اگر ذره بود یا خورشید * دردیدهٔ عاشقان جمال الله است

دیگر قوالان آنچه از استاد خود یاد گرفته اند بخواندن آن اشتغال دارند منع آن لازم نمیدانیم اگر اشعار مشتمل بر مناقب اصحاب کرام یاد دارید تلقین نمائید آنها را بخواندن آن مامور نمائیم شیخ عبد الله از شنیدن آن جواب میل خواجه بمذهب تشیع گمان برده آزرده گشته برخاست و در مسجد جامع روز جمعه که وعظ میگفت علی الرغم خواجه بعضي قول و اعتقاد متاخرین متعصب مثل آنکه حضرت امیرالمومنین مرتضی علی داخل آل عبا نیست و علوی را سید نمیتوان گفت و پنج تن پاک که میگویند خلاف عقیدهٔ اهل سنت است آن پنج تن را که پاک می خوانند مگر دیگر اصحاب کبار کرام پاک نبودند وکلمات دیگر در مذمت مذهب امامیه برزبان آورد خواجه محمد جعفر برین مذکورات اطلاع یافته بشیخ عبدالله پیغام داد که چندین ذکر در وقت وعظ بگفتگو آوردن خارج از

طریقهٔ دین متین اهل سنت و جماعت است بلکه یاد از رویهٔ
خارجیان میدهد اگر بفقیر خانه تشریف آرند یا جائي مقرر کنند
و با دیگر فضلای بلاغت نشان در اثبات اقوالی که میگویند بدلائل
عقلي و نقلي مباحثه نموده ازروي کتب معتبره خاطر نشان نمایند
تصدیع بیجا نخواهد بود شیخ عبد الله در جواب پیغام کلمات
درشت گفته فرستاد - از اتفاقات در همان زودی روز جمعه وقت
وعظ چندی از مغل زادهای اوباش وضع با تسبیحهاي کربلا در
گردن و باز و بهیئت مجموعی در مجلس وعظ آمده نگاههای
تند بشیخ عبد الله نمودند ازان طرف دو سه هزار کس که سامع
وعظ بودند بگمان وظن آنکه این جماعه فرستادهٔ خواجه اند که
براي قتل شیخ آمده اند کلمات تشنیع روافض برزبان راندند
مغل زادها را طاقت شنیدن آن نماند پیچتاب خورده از مسجد
بر آمدند از عقب آن جماعه هندوی اجل رسیدهٔ سپاهی وضع که
بهوس شنیدن وعظ مسلمانان آمده بود روانه شدیکي از خدمهٔ مسجد
با جمعی دیگر بگمان آنکه آن هندو نیز از جملهٔ آن جماعت ست
که بارادهٔ کشتن شیخ آمده بودند بقصد گرفتن و کشتن او دوید آن
هندو نیز برگشته جمدهر کشیده بر موذن انداخته شهید ساخت
و آن هندو را نیز کشتند و تا دو سه روز برای تحقیق که آن هندو
فرستادهٔ کیست نگذاشتند که لاش اورا بردارند و چندی از فضلا
و هوا خواهان شیخ عبد الله بوسیلهٔ مقربان نزد محمد فرخ سیر
پادشاه استغاثه نمودند که خواجه محمد جعفر می خواهد که
خلل در دین اهل سنت اندازد و درعهد خلد منزل برای

لفظ وصی آن هنگامه شد و پیش نرفت الحال زیاده ازان مادهٔ
فساد آماده خواهد گردید و الا خواجه محمد جعفر را از شهر
بیرون باید نمود و در هر معرکه و بازار شاه جهان آباد که سابق
مدح حضرات ایمهٔ طاهرین علیهم السلام بذکر در می آمد
بعد رو دادن هنگامهٔ مسجد جامع مضمون ورق را بر گردانده بدون ذم
روافض مذکور دیگر بزبان نمي آوردند اما محمد فرخ سیر که بشریعت
خان قاضي حضور ازین مذکورات بمیان آورده استفسار نمود قاضي گفت
که بداعتقادی خواجه محمد جعفر شرعا ثابت نمي شود و آنچه شیخ
عبدالله میگوید مطابق کتب معتبرهٔ عقائد اهل سنت نیست اما اگر برای
رفع گفتگو خواجه محمد جعفر تبدیل مکان نماید بهتر است و خان دوران
نیز درین باب بخواجه آنچه می بایست گفته معقول نموده قرارداد
که چند روز در درگاه حضرت خواجه نظام الدین رفته دفع شر نماید
و شیخ عبد الله را خان دوران طلبیده گفت که بچه مطلب و مدعا
درین شهر آمده اید و مطالب او را موافق اظهار او در سه چهار
روز سر انجام داده روانهٔ ملتان ساخت شیخ عبد الله که بملتان
رفت بعد از چند گاه باز دران شهر با عقیدت خان ناظم آنجا بر سر
چنان روایات گفتگو نموده کار بجای رساند که عقیدت خان محضر
نموده بحضور فرستاده گرز بردار طلبیده مقید ساخته روانهٔ حضور
نمود و جمعي از معتقدان و پیروان شیخ عبدالله بقصد خلاصي شیخ
تعاقب نموده بر سر گرز برداران ریختند و چند نفر از هر دو طرف
زخمی شدند وآخر قادر بر خلاص او نگشتند و بحضور رسیده تا عهد
سادات نظر بند بود ٭

ذکر سوانح سال چهارم از جلوس محمد فرخ سیر شهید مشتمل بر استیصال گروی جهنمی نابکار

دیگر از فتوحات عهد محمد فرخ‌سیر که درسنه هزار و صد و بیست و هشت (شش) مطابق سال چهار جلوس که به‌نیروی اقبال پادشاه عد و مال و تردد بازوی عبد الصمد خان دلیر جنگ و دیگر امرای اسلام رو داده دستگیر شدن و بقتل رسیدن گروی شقی است که شمهٔ از خروج و سرکشي و تاخت و تاراج او باوجود متوجه شدن خلد منزل و تعین خان خانان با سي هزار سوار و محاصره نمودن در لوه گده و بدر رفتن آن مردود و باز مقرر نمودن محمد امین خان بهادر و آغر خان و رستم دل خان و انعام خان و دیگر امرا و مدت محاصره بطول کشیدن و کار نساختن و آنچه ایذای او از خرابی پرگنات و قتل نفس چندین هزار زن و مرد هندو و مسلمین و شکستن و مسمار نمودن مساجد و مقابر بزرگان که اکثر محالات و قصبجات صوبهٔ شاه جهان آباد و پنجاب خراب شدهٔ اوست و خود را بسچا پادشاه ملقب ساخته قریب سي چهل هزار سوار و پیادهٔ جنگي که همه‌شجاع بدل وجان مرید و مطیع آن مردود بودند و فدا نمودن جان و مال سرمایهٔ سعادت خود میدانستند و طغیان او از حد گذشته بود و هر ضرر و بي ادبی که برمسلمانان و مقابر و مساجد میرساندند از عبادات و حسنهٔ اعمال خود مي شمردند در ذکر سلطنت خلد منزل مفصل گزارش یافته دریں آوان احاطهٔ حصاري درصوبهٔ پنجاب‌که مسافت ده دوازده روزه راه از دارالخلافت شاه جهان آباد بگرداس پور مشهور بنا کرده و معبدگروي سابق بود

آنرا بطریق قلعچهٔ پروسعت بر احاطهٔ او افزوده چنانچه پنجاه شصت هزار سوار و پیاده را جا شود مسکن و ماوای خود ساخته بتعمیر و استحکام برج و بارهٔ آن پرداخت و پرگنات سیر حاصل نواح را بتصرف خود آورده تا لاهور و سهرند عرف سرهند تاخت و تاراج می نمودند عبدالصمد خان دلیرجنگ را که بصوبه داري دارالسلطنت لاهور مرخص ساخته بودند مع ذکریا خان پسر او بمهم استیصال آن بد سگال مامور ساختند و قمرالدین خان پسر اعتماد الدوله و محمد امین خان بهادر و آغر خان و جمعي از فوج مغلیهٔ والاشاهي و احدیان با مصالح توپخانه بمدد و کومک او تعین فرمودند - بعد رسیدن عبد الصمد خان دلیر جنگ که از خاندان با نام و نشان توران و شجاع کار طلب بود نزدیک گذهی آن مردود فوج گرو که از مور و ملخ زیاده بودند برآمده بمقابله پرداختند و چنان آشوب در لشکر پادشاهي انداختند نزدیک بود که چشم زخم عظیم بفوج اسلام رسد و مکرر چندین جرأتها ازان طائفهٔ ضال بد سگال بظهور آمد و جمع کثیر از هردو طرف کشته و شهید مي گردیدند باز مغلیه بران جماعت غالب آمده هزیمت داده باحاطهٔ آنها میرساندند چون چندین کرت ازان گروه بد نهاد شوخي و تردد بی باکانه بوقوع آمد و شب خون می آوردند دلیر جنگ چار ناچار مقابل قلعچهٔ آن بد کیشان احاطهٔ برای لشکر خود کشیده گرد آن خندق کنده بهبستن و پیش بردن مورچال پرداخت و مدت محاصره بطول انجامید و درین مابین جرأت و ترددي که ازان مفسدان بدعاقبت بظهور می آمد و گاه بیگاه از گذهی برآمده دست برد بر

مورچال لشکر اسلام می نمودند و مردم پادشاهي را بدرجهٔ شهادت میرسانیدند و عبد الصمد خان با همراهان آنچه شرط سعي و تردد نمایان بود بجا آورده اگر بتحریر تفصیل آن پردازد منافي اختصار کلام است - القصه فوج پادشاهي در فرصت ایام راه رسد غله و کاه بدان فرقهٔ بد انجام مسدود ساخت و هرچه ذخیره دران قلعچه فراهم آورده بودند باتمام رسید و روز بروز ابواب تردد آمد و شد برروي آن تبه کاران بسته میگردید و کار بجای کشید که با انواع حیل و ساخت که با مردم لشکر اسلام می نمودند هرآثار غله بدو روپیه و سه روپیه گاه گاه بدست آورده نا سرداران آنها برای قوت لایموت برابر کف دست بدستور دوای مریض زهر مار می نمودند - چون در کفر هم ملت نا مشخص غیر مقرر داشتند و عرصهٔ زندگاني برانها تنگ گردیده بود گاو و بعضي چهارپایان را کشته از میسر نیامدن هیمه گوشت خام می خوردند و از خون شکم و گرسنگي هرروز جمعي بجهنم واصل می شدند معهذا بعضی اوقات روز و شب از قلعچه برآمده خود را بر مورچال زده بسیار را شهید و زخمي ساخته با نیم جانی که داشتند جان بسلامت بدر می بردند و بهادران اسلام در هر هفته و ماه مورچال بهزار سعي و اشکال پیش برده کاربران جماعهٔ بدسگال تنگ می ساختند تا آنکه کار بخوردن آرد استخوان چهارپایان و پوست درختان کشید و قریب هفت هشت هزار کس ازان نا کسان مردار خوار از فاقه بدار البوار پیوستند و بسیاري وقت فرار زیر تیغ مغلان آمده بجهنم واصل گشتند معهذا لشکر پادشاهي

از تہور و جان‌فشانی که ازان قوم بد عاقبت مشاهده مي نمودند ملاحظه کلی داشتند که مبادا بهیأت مجموعی برآمده سینها را سپر ساخته آن سگ مردار نابکار را بدر برند - و چون بسحر و جادو که بصورت سگ و گربه شده بدر مي رود میان مردم سست اعتقاد شهرت داشت هرگاه گربه و سگ از طرف قلعچه بنظر مردم مورچال مي آمد بتیر و سنگ هدف تیر بلا مي ساختند بعده که مدتي بدان سخت جاني بر محصوران گذشت بر بقیة السیف آن مردودان عرصهٔ زندگانی تنگ گردید و از حیات مایوس شده پیغام جان‌بخشي بامید نجات ازان احاطهٔ ممات بمیان آوردند دلیر جنگ ابتدا راضي بقول امان جان‌بخشي نمی شد آخر کار مصلحة امیدوار التماس عفو جرائم و تقصیرات در خدمت پادشاه نمود چار ناچار سرگروه آن مدبران با پسر هفت هشت ساله و دیوان خود و سه چهار هزار نفر بیم بسمل برآمده دستگیر بلای مکافات خانهٔ تقدیر گردیدند و عبد الصمدخان فرمود دو سه هزار کس را زیر تیغ بیدریغ آورده آن دشت پر رحمت را طشت پر از خون ساختند * بیت *

دران سرزمین دشت و خاکی که بود
گلی ارمغي شد ز خون یهود

و پوست سر آنها را پراز کاه نموده بر نیزها بستند و بقیة السیف را برای زنده بردن نزد پادشاه طوق و زنجیر نمودند و جمعي از مقتولان که بامید نجات و حیات و حرص زیان که انسان را بمال دنیا میباشد اشرفیها را اندوخته زر و مال را بشکم فرو برده بودند و آخر بدم

شمشیر جزای اعمال و افعال خود در آمدند و بشهرت فرو بردن اشرفیها تماشائیان شکم آنها چاک نمودند مبلغهای خطیر بدست لچهاي بازار و مغلان تیغ‌گذار افتاد - بعد عرض کردن عبدالصمدخان نزد پادشاه مستحسن افتاد و حکم طلب آن شقي با سر مقتولان و اسیران صادر شد عبدالصمد خان قریب دو هزار سر پر از کاه و هزار نفر مسلسل از بند‌آهني همراه پسر خود ذکریا خان و قمر الدین خان روانهٔ حضور ساخت و وسط ماه محرم الحرام آن‌سال که اسیران و سرهای آن گروه بدنام بد انجام نزدیک بدار الخلافت رسیدند اعتماد الدوله محمد امین خان بخشي را فرمودند‌که بیرون‌شهر رفته‌آن مقهور بد عاقبت را با دیگر همراهان تخته کلاه و رو سیاه نموده‌خود او را بر فیل و دیگر ان را برشتران سوار کرده و سرها را بر نیزه نموده بشهر در آرند تا باعث عبرت نظارگیان مردم ازار گردد - بعده که داخل شهر شد و از نظر پادشاه گذشت حکم حبس سرگروه آن مفسدان با پسر و دو سه نفر معتبر همراه او در قلعه نمودند و دیگران را فرمودند که هر روز دوصد سه‌صد نفرآن گروه شقاوت پژوه را پیش چبوترهٔ کوتوالي و رستهاي بازاربقتل رسانند - از جملهٔ قوم کهتریان که خفیه خودرا از زمرهٔ معتقدان و مریدان آن‌مردود می شمردند بمحمد امین خان و دیگر متوسلان امیران بقبول مبلغهای خطیربرای جان بخشي آن نابکار رجوع آوردند پیش رفت نگردید و بعد فراغ قتل همه همرهان فرمودند که اول فرزند اورا بحضور او بلکه از دست خود او موافق بي رحمي که ازان ملعون در کشتن فرزندان دیگران بوقوع مي آمد، بقتل آورده بعده بند بند او را

جدا سازند و این سزا موافق جزای کردار آن بد کردار برفقای ارذیز
رسانند آری که کرد که نیافت که کشت که ندروید • • بیت •

از مکافات عمل غافل مشو • گندم از گندم بروید جو زجو

از اعتقاد آن گروه شقاوت پژوه که بآن سگ بد عاقبت داشتند
نقل چند می نمایند که عقل در قبول آن تردد دارد اما آنچه
محرر اوراق بچشم خود مشاهده نموده بزبان قلم می دهد که در
ایام کشتن آن جماعه مادر یکیی ازانها که جوان نوخیز تازه بعرصهٔ
ظهور آمده بود وسیله و مربی بهم رسانیده نزد پادشاه و سیدعبدالله
خان استغاثه نموده بعجز و الحاح تمام التماس نمود که پسر من از
جملهٔ ستم رسیدگان و محبوسان آن ضال برد که بعد تاراج نمودن
مال دستگیر نموده بودند و بی تقصیر داخل آن گروه باسیری
در آمده و بیگناه در زمرهٔ کشتنیها گردیده محمد فرخ سیر را برحال
و مقال آن زن مکاره رحم آمد و برای خلاصی پسر او مزاول از
حضور تعین نمود و آن زن محیل با حکم خلاصیی پسر وقتی رسید
که جلاد برسر آن شقیی با تیغ آختهٔ خون چکان استاده بود پروانگی
استخلاص او رساند پسر او بفریاد آمد که مادرم دروغ میی گوید
من بدل و جان از معتقدان و فدویان جان نثار مرشد خودم مرا
زود برفیقان من رسانید - گویند اعتماد الدوله محمدامین خان وقت
ملاقات ازان مقتول مردود یعنیی سر گروه آن پرسید که آثار عقل و
رشادت از چهرهٔ حال تو پیداست ترا چه برین داشت که از
مکافات اعمال نیندیشیدی و برای چهار روزهٔ زندگانی بدعاقبت
مرتکب چنین ظلم و افعال شنیع بر قوم هنود و مسلمان گشتیی

درجواب گفت در همه مذهب و ملل هرگاه نافرمانی و معصیت از انسان مجسم از عصیان زیاده ازحد بظهور می آید منتقم حقیقي در مکافات سیئات او مثل من ظالم را میگمارد که باعث جزاي کردار آن جماعه می گردد * * بیت *

چو خواهد که ویران کند عالمي * نهد ملک در پنجهٔ ظالمي

بعده براي تلافي اعمال او مثل شما صاحب ثروت را برو تسلط می بخشد که اورا نیز بجز او سزاي اعمال او درین جهان رساند چنانچه ما و شما مشاهده مي نمائیم *

ذکر سوانح سال پنجم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

در شروع این سال استیصال عیسی خان مهمند زمیندار عمدهٔ صوبهٔ پنجاب رو داد مجمل ازان بزبان می دهد عیسی‌خان که اصل او از راچپوتان زمیندار پیشه بود اگرچه در جرگهٔ منصبداران پادشاهی در همچشمان سرفرازي داشت اما بسبب تقاضاي ایام و انقلاب سلطنت سر از آمنتین اطاعت برآورده طریقهٔ سرکشي ازروی بدنهادي اختیار نموده محصول محال جاگیرداران دور دست را بتعدی متصرف می شد و گاه گاه بر قافلهاي راه کابل و کشمیر تاخته قطاع الطریقي می نمود و سر از اطاعت صوبه داران و حکام می پیچید و مکرر فوج صوبه داران و فوجداران مقابل او رفته هزیمت یافته بودند دریں ایام که بوسیلهٔ رسل و ارسال تحف و هدایا با خان‌دوران رابطهٔ آمد و شد عرائض بهم رسانده بود زیاده در تمرد می‌کوشید عبدالصمدخان بهادر که بعد از فراغ مهم گرو متوجه تنبیه او گشته در قابوی وقت بود با نائب

خان مذکور اتفاق مقابلهٔ او افتاد و از بسیاری افواج خون بی باکانه پا بمعرکهٔ کارزار نهاد ازانکه مآل کار باغی پیشگان خسر ان مآل بجزای اعمال خود رسیدن است بعده که جنگ عظیم در پیوست بعد زد و خورد بسیار که جمع کثیر از هر دو طرف بکار آمدند گرفتار تیغ اجل گردید و سراو ازبریده و پسر خرد سال ودیوان اورا مقید ساخته بحضور روانه ساختند *

دیگر از مژدهٔ فتح غیب آن سال کشته شدن دهیر مفسد پیشه است مجملی از تفصیل آن بتحریر می آرد که دهیر از جملهٔ زمینداران سرکش مفسد پیشهٔ مقرری مشهور صوبهٔ عظیم آباد بود که مکرر با فوج پادشاه زادها و صوبه‌داران آن ضلع مقابله نموده طریقهٔ طغیان و سرکشی از حد گذرانیده بود فوجها و قافلها بغارت میبرد بعده که میر جمله بصوبه‌داری آنجا مقرر گشته خودرا برساند از دست برد دهیر که محال جاگیر سیر حاصل آن صوبه در تصرف او بود و عمل و دخل نمیداد باوجود نگاه داشتن سپاه زیاده از ضابطه و بباد دادن خزانهٔ مبلغ کلی از سرکار پادشاهی و خود برو تسلط نیافت و بر رعایا و سکنهٔ پتنه از مغلبه ظلم و تعدی بسیار رسید میر جمله تنگ آمده بآرزوی تقرب و اختیار حضور خود را چنانچه عنقریب بذکر خواهد درآمد نزد پادشاه رساند و صوبهٔ عظیم آباد بسربلند خان مقرر گردید و سربلند خان به نسق ملک و تادیب سرکشان پرداخت و دهیر مفسد که تمام رعایا و جاگیرداران از تاخت و تاراج او بجان آمده بودند مکرر درآمده در نواح پتنه شوخی می نمود سربلند خان جمعیت زیاده

نگاهداشته برای تنبیه او برآمد و با آن شقي مقابله نموده بعد ترددات
نمایان که از هردو طرف بمیان آمد و جمعی کثیر کشته و شهید
شدند دهیر رو بفرار گذاشت و بعد آوارگی در جنگلهای دشوار
گذار بقول مشهور از زخم غیب که از دست همراهان او باو رسید
و بروایت دیگر از دست تیغ جان ستان یکي از یکه تازان فوج
سربلند خان بهروجه از تیر آه درد آلود جگر سوختگان که ناگاه دران
گریز باو رسید بدار البوار پیوست *

چون محمد فرخ سیر پادشاه بتجویز لطف الله خان صادق
حکم فرموده بودند که از دو بیستي تا نهصدی منصبدار پادشاهي
و هفت هشت هزار سوار والا شاهي تا یافتن جاگیر دو ماهه پنجاه
روپیه بعد اسپ بداغ رسانیدن از خزانه مي یافته باشند از انجمله
مردم والا شاهي که حق رفاقت و جان بازي ثابت نموده بودند
ده دوازده ماهه طلب بر سرکار داشتند و جمعي بامید جاگیر
خدمت مي نمودند و بیشتر از والا شاهي مغلیه بودند احکام
برطرفی آنها یک قلم صادر فرمودند و بخشیان بآن جماعه جواب
دادند - و در همان ایام که شورش برطرفی آنها درمیان بود میر
جمله که از زیادتي طلب سپاه باوجود صرف نمودن مبلغ کلي از
خزانهٔ پادشاهی و تعدی مغلان بر رعایا که فغان ظلم آنها ازحد
گذشته بود دَرانجا بآ برو استقامت نمی توانست ورزید و جاذبهٔ
قرب پادشاه علاوهٔ آن گردید لهذا از عظیم آباد جریده سوار شده
بطریق ایلغار که مسافت بعید یک و نیم ماهه راه در چهارده پانزده
روز روپوش از سپاه که بعضي از نوکران او نیز خبر نیافتند کنار

راه جمنا اختیار نمود بعد رسیدن دوسه منزلی اکبر آباد برگشتی سوار شده بغتةً وقت شب خودرا بدر قلعهٔ دار الخلافت رساند - ازانکه دران روزها در هر هفته و ماه اخبار مختلفه و منصوبهای تازه از قصد پادشاه درحق قطب الملک در السنه و زبان واقعه طلبان و خبر طلبیدن میر جمله نیز زبان زد خاص و عام گردیده بود واین معنی نزد هنگامه جویان باعث مزید مادهٔ بدنامی تدبیر دستگیر نمودن قطب الملک درزبانها میگشت هرچند که پادشاه میر جمله را وقت ملازمت رو نداده تشنیع زیاده از خرابی رعایای پتنه و بیحکم آمدن حضور نمود و میر جمله نیز منفعل گردیده نزد قطب الملک آمده باظهار عجز و انکسار واطاعت خواست که التماس عفو جرائم خود نزد پادشاه وقطب الملک نماید اما اهل تدبیر همه حیله و تزویر برای مقید ساختن وزیر میدانستند و در همان ایام باشاره یا اتفاقا هفت هشت هزار سوار منصبدار برطرفی فراهم آمده بخانهٔ محمد امین خان بخشی و خاندوران نائب امیر الامرا و میر جمله رفته نالش تقاضای طلب خود نمودند و گفتگوی این فساد و هجوم مغالیه با زره و بکتر و نوز گرفتن حویلی نام بردها بطول انجامید و نیز شهرت یافت که مغلیه باشارهٔ بخشیان فتنه جو که بر وقت قابو خود نیز رفیق گردند می خواهند بهیأت مجموعی برخانهٔ قطب الملک بدست آویز طلب خود یورش و شورش نمایند و قطب الملک درفکر فراهم آوردن فوج متفرقه و نگاهداشت جمعیت تازه گردید - و غیرت خان خویش سید عبد الله که دران روزها بفوجداری نارنول مقرر گشته برآمده بود با مردم دیگر

تازه از بارهه رسیده خود را رساند و هرروز تا چهار پنجروز فوج مغلیه سوار شده در رستهای بازار مستعد کارزار و فساد بودند و ازطرف دیگر سرداران قطب الملک نیز با جمعیت شایسته کمر بسته تا شام بر فیلان و اسپان هنگامه آرا مي گشتند - میر جمله سراسیمه گشته سررشتهٔ کار و تدبیر ازدست داده بخانهٔ محمد امین خان آمده پناه گرفته از هر طرف نشانهٔ تیر ملامت گردیده نمی دانست چه کار سازد و آخر چارهٔ کار درین دانستند که پادشاه نظر رفع فساد و تسلی قطب الملک میر جمله را مغضوب و کم منصب و از صوبهٔ عظیم آباد تغیر ساخته تعینات صوبهٔ پنجاب نمودند و سربلند خان را صوبه داري عظیم آباد فرمودند و نظام الملک بهادر فتح جنگ را خدمت فوجداری مراد آباد که بتقضای وقت براي دفع ایام فساد قبول نمود مقرر نمودند و مدت مدید در السنهٔ فتنه جویان هنگامه طلب شهرت داشت که میر جمله را پادشاه مصلحةً بسرهند و صوبهٔ پنجاب فرستاده باز در تدبیر و فکر طلبیدن اوست - و هرگاه پادشاه برای شکار اطراف شهر برآمده سه ماه و چهار ماه بیرونها میگذراند خانه بخانه و خیمه بخیمه همین ذکر بود که برامدن پادشاه بارادهٔ منصوبهٔ دستگیر ساختن سید عبد الله خان است و مدام قطب الملک متوهم بوده نگاهداشت سپاه مي نمود و سواي سادات و متوطنان بارهه دیگران را کمتر نگاه میداشت *

و درین سال مطابق هزار و صد و بیست و نه اسد خان فیروز جنگ که نود و چهار سال از مرحلهٔ عمر طي نمود خدمت

وزارت و دیگر خدمات عمدهٔ صاحب قران ثانی و خلد مکان
و خلد منزل بتقدیم رسانده بود و ذو الفقار خان و دیگر بزرگان
جد و آبای اسد خان از امرای ذو الاقتدار ایران بودند از بن
کلفت سرای فانی بروضهٔ جاودانی شتافت و در امرای متاخرین
بدین خوبی آمیزش مزاج گرفته دیده و شنیده نشده و
از ابتدای نشوونما در عیش و کامرانی و لذت دولت بسر برده و
بعد جعفر خان مغفور چنانکه او بتمکین و نشاط دائم و نیک سرشتی
و کم آزاری که هرگز اثر بدی در حق غیر بعمل نیامده صرف
اوقات نموده با زیردستان برفق و مدارا و تازه شادی و بچشمان
تازه بعرصه آمده باشان و تمکین سلوک می نمود از جمله
امرای قریب العهد دیگری نبود - گویند در ایامی که بیماری
مرض سفر آخرت او بطول کشید روزی محمد فرخ سیر پادشاه
مصحوب یکی از محرمان خاص که برای عیادت فرستاده بود
خفیه پیغام نمود که ما قدر شما ندانستیم و آنچه نسبت بخاندان
آن دستور العدل سلطنت نبایست بعمل آمد و ندامت آن سود
نمیدهد الحال از شما مصلحت سلوک پادشاهت می خواهم
در جواب گفت این غلطی که از شما خلاف رویهٔ جد و آبا
بظهور آمده بجز حکم خدا نبوده و میدانم چنانکه وزارت از
خاندان ما رفت در سلطنت دودمان تیموریه هم خلل تمام خواهد
پذیرفت اما الحال که زمام اختیار ملک و خود بدست سادات
بارهه داده اند صلاح دولت درین است که تا مقدور بآنها سلوک
نمایند و کار بآنجا نرسانند که روز بروز توانه مادهٔ فساد و عناد

آماده گردد و سررشتهٔ اختیار از دست رود * بیت *
چو در طاس رخشنده افتاد مور • رهاننده را چاره باید نه زور

ذکر سوانح سال ششم از جلوس محمد فرخ سیر پادشاه شهید

بسبب رسیدن خبرهای دکن که بفرستادهای حضور امیر الامرا دخل نمی داد قلعه‌داریهای عمده که همیشه از نزد پادشاه مقرر می گردید او بهمراهان خود می فرمود و بحضور راجه رتن‌چند دیوان سید عبد الله خان در تعلقهٔ همه متصدیان دخل نموده احدی را اصلا اعتبار و استقلال نمی داد خصوصا در مقدمات مالی که دیوان تن و خالصه معطل محض بودند و پرگنات خالصه بطریق اجاره در معرض بیع و شرا لکها می آمد روز بروز بر کدورت خاطر پادشاه می افزود - و اعتصام خان نام را که بتجویز خان‌دوران دیوان خالصه و رای رایان جهان شاهی را دیوان تن کرده بودند و آنها ناچار بودند که هم رضا جوئی پادشاه و هم مرضی قطب الملک از دست ندهند و اعتصام خان را طرف پادشاه و رای رایان را خاطر داری سید عبد الله خان زیاده مطلوب بود بنابران هردو از هرطرف در پایهٔ اعتراض می بودند لهذا استعفا نمودن دیوانی برهردو واجب گردید - و عنایت‌الله خان که در سنه احد جلوس بعد کشته شدن هدایت الله خان پسر او از پادشاه رخصت کعبة الله گرفته به بیت الله رفته بود درین سال مراجعت نموده خود را بحضور رساند - ازانکه محمد فرخ سیر پادشاه بسبب

برهم خوردن نسق سلطنت از برانداختن امرای خلد مکان ندامت داشت و عنایت الله خان که تربیت کردهٔ خلد مکان و متصدی مزاج گرفتهٔ کفایت اندیش گفته میشد بعد از رسیدن بحضور بمصلحت و صواب دید بعضی همدمان خیر اندیش پیش آمد کار و صلاح دولت دران دیدند که عنایت الله خان را از عطای اضافهٔ مناصب و مقرر فرمودن یکی از خدمات حضور مستمال ساخته سرگرم کار سازند دریں ضمن اعتصام خان دیوان خالصه که از بی اختیاری و خفتی که از مردم احشام و دیگر ارباب طلب می کشید نیز استعفای خدمت نمود و تجویز دیوانی خالصه و تن با صوبه داری کشمیر بنام عنایت الله خان بمیان آمد هر چندکه خان مذکور نظر بر استقلال قطب الملک در قبول خدمت دیوانی تن نمی داد و سید عبد الله خان نیز از خفتی سلوک او که در عهد خلد مکان با جملة الملک اسد خان نموده بود راضی بدیوانی او نمی گشت اما اخلاص خان بهادر شاهی که در استعداد و کمالات در جرگهٔ جدید الاسلام خود را معلم ثالث می دانست و باوجود کمال اخلاص با سادات نظر بر فساد ایام تارک خدمت گشته بنوشتن تاریخ عهد محمد فرخ سیر مامور گردیده مصاحب گاه و بیگاه قطب الملک بود بمیان آمده باصلاح طرفین کوشیده عنایت الله خان را معقول ساخت که در هیچ مقدمهٔ دیوانی بدون اطلاع و صلاح سید عبد الله خان بعرض پادشاه نرساند و تجویز خدمات ننماید و نیز بخدمت قطب الملک التماس نمود که راجه رتن چند در محال خالصهٔ پادشاهی دخل نکند - و چون سید

عبدالله خان بسبب بیدماغی پادشاه که عیاشي و خلوت نشیني علاوهٔ آن گردیده بود چهار ماه پنج ماه برای اجرای کار وزارت و دستخط در کچهري نمی نشست و کار خلق الله بند بود عنایت الله خان درین ماده نیز ملتمس گردید که در هفته یک دو بار در قلعه آمده کچهري نمایند اگرچه چند روز بدار و مدار باهم ساختند اما آخر کار چنانچه باحاطهٔ تحریر خواهد در آمد پیش رفت کار نگردید - درین سال مطابق سنه هزار و صد و سي و یک بموجب عرض عنایت الله خان حکم اخذ جزیه از هنود که مرضي رتن چند نبود نمود و نیز چون هنود و خواجه سرایان و مردم کشمیر بساخت و تغلب و زبردستي منصبها بیش گرفته جاگیرهای سیر حاصل در تصرف خود آورده بودند و عرصهٔ جاگیر بر مردم دیگر تنگ گردیده بود عنایت الله خان بعرض رسانده خواست که از روی اوارجه و توجیه منصب هنود و مردم دیگر متغلب را کم و ضبط نماید و این معنی بر رتن چند و همه صاحب مداران دفتر شاق نمود بقطب الملک رجوع آورده راضي باجرای آن حکم نگردیدند بلکه تمام هنود بعلت باز جاري نمودن جزیه و تجویز کمي منصب کمر عداوت بعنایت الله خان بستند و از کاوشهای حسابي و بیحسابي طرفین قراری که میان دیوان کل و جز مقرر گردیده بود بحال نماند و مکرر پای رنجش درمیان آمد اما ناچار بکجدار و مریز باهم می ساختند - درین ضمن یکي از عمال محال خالصه که دست گرفته و فرستادهٔ رتن چند بوده پاي حساب دیواني آمده بود و مبلغ کلي بر ذمهٔ او

بر آمد عنایت الله خان برای وصول زر او را مقید ساخت و مکرر رتن چند وسیلهٔ خلاصی او گردید فائدهٔ نداد روزی عامل مذکور قابو یافته گریخته پناه برتن چند برد و رتن چند حامی او گردید عنایت الله خان بعرض پادشاه رسانید و چیلها برای گرفته آوردن عامل از خانهٔ رتن چند تعین شدند و کار بگفتگوی فساد انگیز منجر گردید و پادشاه از روی[1] اعتراض بقطب الملک درباب برطرف نمودن رتن چند فرمودند فائدهٔ مترتب نشد[2] و دیگر سبب فساد زیاد که میان محمد فرخ سیر و سادات بارهه آمد و سررشتهٔ اختیار از دست رفت این گردید که چورامن نام جاتهه که از مفسد پیشهای مشهور بود و پدر و جد و برادر او از عهد خلد مکان اطراف اکبر آباد و فتح پور را تاخت و راه زنی می نمودند و مکرر افواج پادشاهی بسر فوجی شاه زاده محمد بیدار بخت و خان جهان بهادر و دیگر امرا برای تنبیه و تادیب آن جماعه و تسخیر قلعهٔ سانسنی که بنا کردهٔ آنها بود تعین شده بودند و در ایام مقابلهٔ اعظم شاه و بهادر شاه و رسیدن محمد فرخ سیر پادشاه نزدیک اکبر آباد شوخی و بی ادبی زیاده از دست اندازی و تاراج کارخانجات پادشاهی و تصرف نمودن خزانه و جواهر ازو بعمل آمده بود برای تنبیه او چنانچه بزبان قلم داد راجه جی سنگه را مرخص و تعین فرموده روانهٔ نمودند و سید خان جهان بهادر خالوی قطب الملک را از عقب جی سنگه بطریق سر فوج علاحده کومکی باستقلال رخصت کرده بودند اگرچه سید خان جهان بسبب بعضی موانع و عدم سرانجام مطالب بعد رخصت چندی ماه کنار شهر معطل ماند اما راجه جی سنگه

بر مهم مامورة خودرا رسانده به بند و بست مورچال و محاصرة گڈهي چورامن پرداخته زياده ازيک سال تردد نمايان نمود و مکرر يورش و جنگهاي عظيم بميان آمد و مردم بسيار از هر دو طرف کشته شدند و بعد رسيدن سيد خان جهان نيز مصدر ترددات گشت و مورچال نزديک بقلعچه رسيد و کار بر چورامن تنگ گرديد آخر کار وکيل چورامن ملعون بقطب الملک رجوع آورده قرار صلح بقبول پيشکش و بودن خود چورامن در حضور بشرط عفو جرائم و سرافرازي منصب بي آنکه جي سنگه اطلاع يابد و پاي او درميان باشد نمود پادشاه طوعا و کرها التماس سيد عبد الله خان را قبول فرمود اما چون اين مصالحه خلاف مرضي پادشاه در کمال نا خوشنودي جي سنگه بميان آمد جي سنگه دل شکسته گشته خود را بملازمت پادشاه رساند و چورامن را بعد رسيدن حضور نزديک محلهٔ خود سيد عبد الله خان فرود آورد اگرچه يکبار بخوشي و ناخوشي ملازمت چورامن ميسر آمد اما بازبسبب ملال خاطري که محمد فرخ سير پادشاه ازين صلح داشت راضي بمجراي ثاني او نگرديد - دريں ضمن خبرهاي مختلف خلاف مرضي پادشاه که عنقريب باحاطهٔ تحرير مي آيد از دکن رسيد و باعث مزيد فتنه و فساد جهان آشوب گرديد *

ذکر سوانح سال هفتم از جلوس محمد فرخ سير شهيد

بعده که اميرالامرا بر داود خان فتح يافته خود را بخجسته بنياد رسانده به بندوبست ملک پرداخت و اطلاع يافت که کهندو

پہاڑیہ (ن) نام کہ سپہ سالار عمدۂ راجہ ساہو گفتہ می‌شد و ازانکہ در ہردو صوبۂ دکن یکی از سرداران مرہٹہ بدستور صوبہ‌داران پادشاہی صوبہ‌دار کہ وجہ چوتہہ مرہٹہ بوصول آورد مقرر بود صوبۂ خاندیس در تصرف خود داشت ومابین راہ بدستور قلعچہای گلی ساختہ تہانہا قائم نمودہ ہرقافلہ کہ ازان راہ میگذشت اگر چوتہہ یعنی چہارم حصۂ مالیت آنچہ در قافلہ از تجار و غیر تجار داشتہ باشند قبول می نمودند سالم میگذشتند و الا بتاراج درآوردہ آدمہارا اسیر نمودہ باز مبلغی سر نفر می گرفتند اکثر سر میدادند امیر الامرا ذوالفقار بیگ نام بخشي خود را با سہ چہارہزار سوار و پانچ شش ہزار پیادۂ بندوقچی برای تنبیہ او رخصت نمود ۔ بعدہ کہ ذوالفقار بیگ از کوتل مابین خجستہ بنیاد وخاندیس گذشت و خبر کہندو پہاڑیہ کہ قریب ہشت نہ ہزار سوار جنگی ہمراہ او بود نزدیک سرحد بگلانہ و کالنہ کہ بتفاوت ہفتاد کروہ عرفی از خجستہ بنیاد مسافت دارد شنیدہ مستعد جنگ گشتہ خواست کہ برو تاخت آورد کہندو بطریق فرار ناہموار لشکر ذوالفقار بیگ را بطرف جنگلہای خار دار دشوار گذار کشید ہرچند کہ ہرکارہا ظاہر ساختند کہ قابوی مقابلہ با غنیم نیست ذوالفقار بیگ از غرور شجاعت و راہنمائی دیگر جہال بارہ سخن ہرکارہا نشنید و یکہ تاز خود را بکہندو رسانہ در اول مقابلہ کہ جمعی از کفار بدار البوار پیوستند کہندو موافق داب دکہنیان رو بفرار آوردہ فوج امیر الامرا را بنمود چہار صد پانصد

(ن) د پہاڑیہ

سوار خوش اسپه اطراف خود کشیده لشکر بارهه را پراگنده ساخته
باز بیکبارگی بهیئت مجموعی بر ذوالفقار بیگ هجوم آورده راه
کومک سواران متفرقه بسته چنان عرصهٔ نردد و کار زار بر لشکر اسلام
تنگ آورد که ذوالفقار بیگ با جمعی از همراهان جانباز بدرجهٔ
شهادت رسید و باقی فوج هرکه بزنهار آمده از اسپ غرور پیاده
شده سپر انداخت زنده مقید گردید و دیگران با جان و مال
بعرصهٔ تلف آمده علف تیغ بیدریغ گشتند و آنچه بزبانها مشهور است
گاو و شتر و اسپ احدی از سوار و پیادهٔ آن فوج ازان بلیه محفوظ
نماند - بعد رسیدن خبر بامیر الامرا راجه محکم سنگه دیوان مستقل
خود را با فوج شایسته برای تنبیه او رخصت نمود و سیف الدین
علی خان صوبه دار برهانپور را که برادر حسین علی خان می شد
برای نسق از برهانپور طرف سلطان پور و نذر بار برآمده بود بجهت
تادیب کهندو باتفاق محکم سنگه امر فرمود و هردو سردار نامدار
چندانکه بقصد گوشمال آن کفار تبه کار تعاقب نمودند و خواستند
که تلافی بظهور آید یا تهانهای او را بر دارند که باز اذیت او
بپرگنات و رعایای صوبهٔ خاندیش نرسد فائدهٔ نداد اگرچه کهندو
دفع الوقت نموده خود را نزد راجه ساهو که در قلعه و مکانهای
قلب می بود رساند اما تهانهای او جابجا که بودند قائم ماندند
هرگاه فوج تعین کردهٔ امیر الامرا میرفت فرار نموده همین
که فوج رو میگرداند مردم کهندو آمده قائم می شدند هرچند
که با فوجهای دیگر مرهته که اطراف احمد نگر بتاخت و تاراج
آمده بودند محکم سنگه را مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و غنیم

را هزیمت داده تا پای قلعهٔ ستاره رساند اما تلافی کشته شدن ذو الفقار بیگ و تاراج رفتن فوج او با کهندو دبهاریه بعمل نیامد - و بسبب انتشار خبر نا موافقت پادشاه با سادات که بقول مشهور فرامین و احکام خفیه بنام راجه ساهو و دیوانیان و زمینداران عمدهٔ طرف کرناتک در باب عدم رجوع و استیصال امیر الامرا رفته بود و آنها سرتابی می نمودند بندوبست واقعی در صوبهٔ بیجاپور و حیدر آباد نشد اگرچه مبارز خان صوبه دار حیدر آباد که از مبارز پیشگان باشان و وقار گفته می شد بخجسته بنیاد آمده بامیر الامرا ملاقات نموده باز بتعلقهٔ خود مرخص گردید اما صوبه دار و حکام و زمینداران بیجاپور و کرناتک هر دو صوبه چنانچه بایست رجوع نیاوردند - و صوبه دار و دیوانیان و دیگر اهل خدمات که از حضور مامور شده میرسیدند اکثر دخل نمی یافتند - و قلعهٔ ملهیر سرکار بگلانه که از قلعهای سرحد با نام و نشان صوبهٔ خاندیس است و مدت سی و چهار سال قلعه داری آن قلعه بسه واسطه بخاندان نجابت خان که از سلسلهٔ میرزا شاهرخ بنی اعمام تیموریه گفته می شد ارثی مقرر بود از تغیر فتح یاب خان پسر نجابت خان باسد علی خان علی مردان خانی مقرر نمودند و فتح یاب خان اسد علی خان را دخل نداد و گفتگو بطول انجامید و ازانکه نجابت خان که در ایام روانه شدن امیر الامرا از حضور صوبه داری برهانپور داشت سند نیابت صوبه داری خجسته بنیاد نیز بنام او بمهر امیر الامرا رسیده بود و بعد رسیدن امیر الامرا نجابت خان را بپای حساب آورده مبلغی بر ذمهٔ او بر آورده نظر بند داشتند بگمان

آنکه فتح یاب خان باشارهٔ پدر دخل نمیدهد نجابت خان را زیاده
از اول پای اعتراض آورده معاتب ساخت و این معنی که بعرض
محمد فرخ سیر پادشاه رسید علاوهٔ کدورتها مزید عناد خاطر گردید
و مکرر از حضور قلعه داری ملهیر بنام دیگری مقرر فرموده خلعت
رخصت عنائت نمودند و قلعه‌دار از شنیدن اخبار دخل ندادن
امیر الامرا و نزاع میان نجابت خان و منصوب کردهٔ صاحب اختیار
دکن جرأت روانهٔ شدن برخدمت مامورهٔ نه نمود و بعد قیل و قال بسیار
وکالت خان نام را قلعه داري قلعهٔ مذکور از روي سند امیر الامرا
مقرر شد و فتح یاب خان نا گزیر قلعه را باو سپرده از قلعه برآمد *

ذکر سوانح سال هشتم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

دیگر از سوانح قابل تحریر که قرنها بر صفحهٔ لیل و نهار یادگار
خواهد ماند مقدمهٔ صلح غنیم دکن است که در صوبه داري امیر
الامرا مقرر گشته فقرهٔ چند ازان بمعرض بیان می آرد در ایامي که
خلد مکان برای تسخیر قلعجات مقهوران دکن کمر عزیمت بسته
مدتها صرف اوقات و خزانها نموده قلعهٔ ستاره و پرناله و راج گدهه
و غیره قریب سی و چهل قلعهٔ با نام و نشان را بتصرف در آورده
مرهته رابی‌خان و مان ساخت سرداران آن گروه شقاوت پژوه ملك
قدیم پادشاهی را خالي و پادشاه را دور دانسته نسبت بسالهای
دیگر زیاده شوخی نموده با فوجهای سنگین اطراف صوبجات دکن
واحمد آباد و مالوا بقصد تحصیل نمودن چوتهه تاخت و تاراج پراگنده
شده هرجا که میرسیدند اگر شهر یا قصبهٔ کلان می بود هرکاره و خط نزد
حاکم و زمیندار آنجا فرستاده پیغام طلب چوتهه می نمودند یا

خود مقدم و زمیندار دیهات و قصبجات باستقبال فوج مرهته شتافته باظهار قبول چوتهه قول امان خواسته هرکاره و سوار برای محافظت دیه و زراعت گرفته بجای جمع هزار دو هزار چهارصد پانصد ظاهر ساخته هرچه پیش میرفت چهارم حصهٔ آن مقرر نموده وعدهٔ وصول بگذاشتن برغمال که بزبان هند اول می نامند بمیان آورده دفع ضرر تاخت و تاراج آنها می نمودند - و در صورت آنکه فوجداران و زمینداران آنجا اطاعت ادای چوتهه نمی نمودند یا رجوع نمی آوردند چنانچه در ذکر سلطنت خلد مکان و خلد منزل باحاطهٔ تحریر در آمده در صورت غالب آمدن آن محال را تاخته خراب مطلق می ساختند و الا بعد محاصرهٔ چند روز مایوس شده آوارهٔ دشت ادبار می گشتند چنانچه قصبهٔ نذربار و سلطان پور و جامود و قصبات مشهور بسیار صوبه برهانپور و برار و دیگر صوبجات دکن را بیست و هشت هزار سوار در هفته سه هفته محاصره می نمودند و تا کام بر می خواستند و با قافلها نیز همان سلوک بعمل می آمد و بیشتر قافلها بتاخت و تاراج میرفت اما سردارها تا مقدور در تشخیص چوتهه کوشیده بتاخت و تاراج راضی نمی شدند برخلاف لشکر آن مردمان تا می توانستند در برهم زدن چوتهه و تاراج نمودن می کوشیدند چراکه در صورت رجوع و عدم تاراج چوتهه وجه مقرری بسرداران عائد میگردید و لشکر متمتع نمی گردیدند و در تاخت هرچه بدست هرکه می افتاد مال او بود بسرداران فوج چندان نفع نبود و در اواخر عهد خلد مکان هرچند وکلای تارابائی بائی که زن رام راجه باشد

و بعد فوت شوهر تا ده دوازده سال دم مخالفت با پادشاه میزد
التماس مصالحه بشرط عطا نمودن سردیسمکهي شش صوبه دکن
بدستور سر صد نه روپیه رجوع آورده بود پادشاه مغفور از غیرت اسلام
و بمیان آوردن بعضی سبب که در ذکر سلطنت خلد مکان بزبان
قلم داده قبول ننمود و در عهد خلد منزل اگرچه وکلای راجه ساهو
و رانی رجوع آورده فرمان سردیسمکهي بشوط چند که در ذکر فرمان
روائی خلد منزل بزبان قلم داده حاصل نمودند اما بسبب نزاع
مابین رانی و راجه ساهو بند و بستی که مرکوز خاطر بهادر شاه بود
بعمل نیامد و دستور سردیسمگی نیز جاری نگردید و در صوبه داری
داود خان که نیابت ذوالفقارخان داشت و میان او و غنیم عهد و
قرار اخوت و موافقت بود بشرط آنکه در جاگیر پادشاه زادها و داود
خان مزاحمت نرسانند از باقی محالات امرای عظیم الشان
هیرامن نام نائب داود خان باستصواب خود چوتهه میدهانید و
بقافلها آزار نرسانده باهم چون شیر و شکر جوشیده بکجدار و
مریز بعمل می آمد و در صوبه داري نظام الملک بهادر چنانچه
بگزارش آمده در ابتدا بصلح و در آخر بفوج کشی که همه یکسان
و پنج ماه نکشید بدار و مدار گذشت و آخر بغنیم تنبیه واقعی
رسید بعده که دو سه سال از صوبه داری امیر الامرا در فساد و عناد
با پادشاه گذشت با وجود نگاه داشتن فوج زیاده تردد ی که بایست
بعمل آوردن بند و بست واقعی که مرکوز خاطر امیر الامرا و موافق
رسم سادات بارهه بود صورت نگرفت لهذا نظر بر قابوی وقت
و رفع فساد در سنه هزار صد و سي هجري بصلاح انور خان که از

شیخ زاده‌های متوطن برهانپور و پیش آورده هاي سادات بود و دیگر امرای همراز باتفاق سنکرا جي نام برهمن که سابق متوسل و از نوکران عمده سیوا و سنبهابود و از زمان تسخیرقلعه‌چلپچی درجرگهٔ نوکران‌پادشاهی درآمده وکالت خیرخواهي سرداران مطیع و غیر مطیع مرهتّه می نمود و خالي از جوهر رشادت که مدد طالع ضمیمهٔ آن گشته بود، نبود و وساطت بالاجي بشوناتهه و جمناجي که از برهمنان و سرفوجان عمدهٔ فهمیده کار راجه ساهو بودند قرار صلح باین شرط بمیان آوردند که از جملهٔ محصول مال و سائر محال خالصهٔ پادشاهي و جاگیرداران هرچه امینان و کروریان و شقداران بوصول درآرند چهارم حصهٔ آن بمنصوبان راجه واصل سازند و نیز مقرر شد که سوای چهارم حصه که شریک محصول جاگیر داران نمودند في صد ده روپیه دستور سردیسمکهي از نزد رعایا بگیرند که في صد سي و پنج بر تحصیل وصول کل ابواب فوجداري و شقداري و ضیافت و اخراجات دیگر از روی کاغذ خام وصول نمایند بدین حساب قریب بنصف جمعبندي از روی طومار در باری میکشد مقرر گردید و شریک غالب عمال راجه ساهو شدند و اینکه از روي سررشتهٔ وصول کل صوبجات بگیرند بر رعایا و حکام پادشاهي و جاگیر داران نهایت سخت و دشوار گردید و در هر محال دو تحصیل دار که یکي خود را کمایش دار و دوم گماشتهٔ سردیسمکهي میگویاند و بر طومار واصلات اول دستخط سررشتهٔ دار سردیسمکهی شود و لوازم رسمیات آن جدا بگیرد و بال جان عمال پادشاهي و جاگیرداران گشتند و

سوای آن هر دو شریک راهدار علیحده در هر محال که از سابق
بسبب سستی فوجداران و غلبهٔ غنیم جا بجا نشسته سر گاو و ارابه
فیم روپیه و یک روپیه از بیوپاریان و هرچه خواهند از مردم دیگر
دوچند و سه چند از فوجداران ظالم پیشه میگرفتند الحال نیز بدستور
قبل از ایام صلح آن تعدی علاوهٔ دیگر شراکت ماند دریتصورت در
هر پرگنه سه عامل مستقل راجه ساهو با جمعیت سوار و پیاده در
کچهری وچبوترهٔ مال و سائر و سر راهها بدعت نواحدات قرار یافت
و سوای آن هر جا که دیهات ویران را مرهتّه قول داده آباد نموده بود
مثل دیهات پرگنهٔ ندربار وغیره صوبهٔ خاندیس و دیگر پرگنات صوبهٔ برار
و غیره که از اصل خراب و ویران کردهٔ مرهتّه بود قرار داد امیر الامرا
منظور نداشته قول سوم حصه بتّائی که بجاگیر دار عائد گردد داده
مقرر کردند منجملهٔ سه حصه یک حصه بجاگیر دار و یک حصهٔ سالم
مرهتّه متصرف شود و یک حصه برعایا وا گذارند و درمقدمات ملکی
و مالی حکم و عمل غنیم زیاده براختیار فوجدار وجاگیرداران جاری
گردید - هرچند امیر الامرا وقت مصالحه مقرر نموده بود و تاکید
می نمود که راهداری که بظلم فی ارابه و گاو سه برابر و چهار برابر
نسبت بفوجداران و حکام ظالم چنانچه بگزارش آمده از بیوپاریان
و مسافران در ایام قبل از قرار صلح می گرفتند نگیرند اما پیش
نرفت آری در اکثر پرگنات تاخت و تاراج دیهات و قافله
از میان برخاست و نسبت بایام سابق مسافرین و مترددین
بعد ادای راهداری بآرام تردد می نمودند و بعضی دیهات که از
تاخت مقهوران و تعدی حکام بد انجام ویران مطلق شده بودند

رو بآبادي گذاشت - بعده که امیر الامرا سند قرار صلح بشرطهای مذکور بمهر خود بوکلاي راجه ساهو نوشته داده برای طلب فرمان پادشاه مطابق سند خود موقوف نداشته جابجا گماشتهای مستقل راجه ساهو را دخیل ساخته مقرر نمود که بالاجی بشوناتهه و جمناجي دو نوکر عمدهٔ راجه ساهو با جمعیت شایسته بطریق نیابت و وکالت راجه ساهو در خجسته بنیاد باشند و کارهای ملکی و مالي بوساطت آنها صورت گیرد بعده که عرضه داشت حسین علی خان مشتمل بر حقیقت مصالحه با مرهتّه و طلب فرمان بعرض پادشاه رسید چون بعضی هواخواهان دولت خاطرنشان نمودند که در محصول و حکم راني غنیم لئیم را سهیم و شریک غالب نمودن مصلحت نبود لهذا خلاف مرضي صمدی فرخ سیر بظهور آمد و در همان ایام جان نثار خان که از امرای مزاج گرفتهٔ قدیم و تربیت کردهٔ خلد مکان و قدیم الخدمت خلد منزل و جهان دیدهٔ پخته‌کار و با عبد الله خان مرحوم برادر خوانده بود و هر دو برادر صاحب مدار دربغل و کنار او کلان شده بودند پادشاه بامید آنکه امیر الامرا با او سلوک بکار خواهد نمود و جان‌نثار خان هرچه باو از راه خیرخواهي طرفین بفهماند و معقول نماید بسمع رضا خواهد شنید نیابت صوبه داري برهانپور از طرف امیر الامرا بنام او مقرر کرده در باب پند و نصائح بحسین علي خان در خلوت ارشاد نموده بعطای خلعت و دو فیل نر و ماده و سرپیچ مرصع مفتخر ساخته مرخص نمود - و درهمان آوان که ماه ذي قعدهٔ سنه شش جلوس مطابق سال هزار و صد و سی هجري

باشد اعتماد الدوله را برای بندوبست صوبهٔ مالوا مرخص فرمودند
و مقرر شد که بعد رسیدن سرحد مالوا فرمان صوبه داري از تغیر
راجه جیسنگه سوائي نیز عطا خواهد شد و بقول مشهور همان
روز خفیه فرمان صوبه داری نیز با عنایات دیگر مرحمت نمودند
بعد ازان که جان نثار خان نزدیک آب نربدا رسید باوجودی که
از راه پخته کاری خود را معلم ثالث روزگار میگرفت و عسرت و
پریشاني حال علاوهٔ آن داشت و ازطرف دخل یافتن درتعلقهٔ مامورهٔ
خود نیز مذبذب خاطر بود اصلا جمعیت سوار و پیاده نگاه نداشته
طي مسافت می نمود چون خبر رسیدن محمد امین خان بسرونج
تعلقهٔ مالوا و رسیدن جان نثار خان نزدیک گذر اکبر پور معا در
خجسته بنیاد انتشار یافت بر زبان هرزه گویان هنگامه طلب خبر
رسیدن اعتماد الدوله با شصت هزار سوار مع امرای کارزار دیده
بسرونج بقصد پیکار امیر الامرا و مقرر شدن جان نثار خان هراول
با هفت هشت هزار سوار شهرت بمرتبهٔ گرفت که حسین علی
خان نیز متردد خاطر گردید معهذا نوشتجات جان نثار خان
متضمن بر اظهار پریشاني و عسرت حال خود و اصلا همراه نداشتن
جمعیت و طلبیدن فوج بطریق بدرقه بسبب انتشار سنتا نام غنیم
که غیر از منصوبان راجه ساهو طرف هاندیه علم سرکشي و فساد
عظیم برداشته سر راه جان نثار خان گرفته بود پیهم بحسین علی خان
رسید بر نوشتجات او اعتماد ننموده هرکارهاي معتمد برای تحقیق
جمعیت اعتماد الدوله و وضع آمدن جان نثار خان تعین نمود بعد
رسیدن خبر که با مضمون نوشتجات خان مذکور موافق آمد جمعیت

برای آوردن جان نثار خان روانه ساخته بعده که جان نثار خان
ببرهان پور رسید شنید که امیر الامرا باسد الله خان مشهور بنواب
اولیا که پسر عمهٔ هردو برادر می شد و نیابت صوبه داری برهانپور
داشت باوجودیکه مردم برهانپور از ظلم او بجان رسیده بخجسته
بنیاد باستغاثه رفته بودند نوشته که از آمدن جان نثار خان
وسواس بخاطر راه نداده در تعلقهٔ خود مستقل باشد و جان نثار
خان را نزد خود طلب نمود خان مذکور مجبور گردیده خود را
نزد امیر الامرا رساند و بعد رسیدن او بخجسته بنیاد حسین
علی خان در احترام و تعظیم و فرستادن طعام هر روز و مدارات
دیگر می کوشید و مخاطب بعمو صاحب می نمود اما ازانکه
برهانپور صوبهٔ سرحدی بود و با فرستاده های حضور در دخیل
ساختن بخدمات مامورہ قصور واقع می شد و جان نثار خان
را از جملهٔ منصوبه بازان روزگار وشجاعان آزموده کار می دانست
تا سه ماه که فصل خریف و ربیع باتمام معزول برداشت
خان مذکور را بحرف و صوت نگاه داشته بدار و مدار و مهربانیهای
زبانی و فرستادن طعام هر روز و دیگر توجهات دفع الوقت نموده
گاه تکلیف فرستادن نادیر و صوبهٔ بیدر بمیان می آورد و گاه
در قبول صوبهٔ حیدرآباد و بیجاپور که دران هر در صوبه دخل
یافتن او متعذر بود مختار می ساخت و گاه می گفت که چون
بر عقل و دانائی و تجربه کاری و دوستی شما اعتماد کلی دارم
می خواهم که برای مشورت امور ملکی از خود جدا ننموده پرداخته
حال عمو صاحب نمایم - هم درین ایام امین خان برادر خان عالم

که نیابت صوبهٔ محمدآباد عرف بیدر و نادیر داشت حادثهٔ غریب
رو داد مجمل از تفصیل آن مي نگارد که چون از بعضي قصبجات
و دیهات صوبجات دکن که مقدمان و زمینداران فوج و گڈهي قائم
داشتند غنیم درین مدت باوجود محاصرهٔ بیست روز و یك ماه
ازان محال چوتهه بوصول نرسانده بود و وقت قرار صلح با وکلاي
راجه ساهو چنان مقرر شد که در محال که از سرکشي و زور طلبی
زمینداران و مقدمان و حکام گماشتهاي راجه ساهو چوتهه بوصول
نتوانند رساند امیر الامرا معاونت نموده بوصول رساند و در صوبهٔ
تعلقهٔ امین خان از بعضي محال نرمل و غیره درین مدت یکدام
چوتهه نداده بودند فتح سنگه پسر خواندهٔ راجه ساهو که ضلعدار و
تحصیل دار چوتهه آن ضلع بود شکوهٔ سرکشي زمینداران آن نواح
بامداد امین خان بامیر الامرا نوشت حسین‌علی‌خان درین ماده
بامین خان نوشتجات فرستاد امین خان باظهار آنکه هرگاه درین
مدت چوتهه‌ازین دیهات نگرفته باشند من چگونه تن باین ننگ و
عار اداي چوتهه دهم التماس استعفا درمیان آورد میرزا علی نام
که از شجاعان مشهور آن ضلع‌گفته می شد بدان خدمت مامور گردید -
و از شهرت‌این خبر که‌در استقلال امین‌خان خلل راه یافته‌روزی‌درهمان
اختلال‌ایام‌امین‌خان‌با جمعیت معدود‌که‌بیشتر ازهمراهان معتمد او
در سرانجام شادی کدخدائي دختر او در خانه مانده بودند بشکار
دور دست دربالکنده صوبهٔ‌نادیر رفته بود وفوج‌نزد او جمع‌نبود‌فتح‌سنگه
پسر خواندهٔ راجه ساهو خبر یافته باتفاق زمینداري‌که با امین خان
عداوت داشت باسیزده چهارده هزار سوار بجمعیت جنگیت راو

زمیندار نرمل که او هم مه چهار هزار سوار برقنداز حکم انداز داشت شتافته ناگهان خود را رساند و امین خان که خاندان آنها در شجاعت و تهوری از مشهوران دکن گفته می شد از بسیاری کفار نیندیشیده بقصد مقابله باخصم پرداخته داد دلاوری و مردمی داده زخمهای نمایان برداشته بیخود گشته افتاده دستگیر گردید و از سرداران ورفقا دو سه نفر نامی با جمعی دیگر بدرجهٔ شهادت رسیدند فیلان و اسپان و آنچه همراه داشت بتاراج و غارت بردند - بعد که حقیقت دخیل نساختن جان نثار خان در صوبه‌داری برهانپور و حادثهٔ امین خان بعرض پادشاه رسید باعث مزید مادهٔ ملال خاطر گردید و آخر سال که فصل ربیع بآخر رسید جان‌نثار خان را بدین شرط بخدمت صوبهٔ برهانپور مامور نمود که داراب خان نام پسر کلان خود را بطریق نیابت ببرهانپور بفرستد و خود در خجسته بنیاد نزد امیر الامرا باشد *

و در همین آوان ضیاء الدین خان نام را که دیوان دکن از تغیر دیانت خان نبیرهٔ امانت خان مقرر نموده بودند با جلال الدین خان که بدیوانی برهانپور مامور گردیده بود و فضل الله خان را که بتعلقهٔ بخشیگری دکن منصوب ساخته بودند بخجسته بنیاد رسیدند ضیاءالدین‌خان را بسبب سفارش که قطب الملک مکرر بیرلاابرادر خود نوشته بود دخیل کار و بار دیوانی ساخت اما سوای آنکه بر اسناد و پروانجات تنخواه مهر او شود اصلا در مقدمات دیوانی استقلال و اختیار نداشت و فضل‌الله خان‌بخشي جواب صاف یافته بارسلام هم نیافت و جلال الدین خان را عوض دیوانی برهانپور دیوانی

بزار فرمود این همه اخبار باعث مزید ملال خاطر پادشاه میگردید -
و در همان ایام بد فرجام محمد مراد نام کشمیری الاصل بدنام که
در هرزه گوئي و صفات مذمومهٔ دیگر زبان زد خاص و عام بود و
در عهد خلد منزل چون جهان دار شاه متوجه حال او گردید
بمنصب هزاري و خطاب وکالت خان سرفرازی یافته میان همقومان
امتیاز بهم رسانده سرمایهٔ افتخار خود میدانست درین آوان
بوسیلهٔ هموطني باصاحبهٔ نسوان والدهٔ پادشاه قرب همکلامی در
خلوت پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر بهمرسانده قابوی وقت یافته
بنیرنگي افسانه و افسون آنکه در اندک فرصت تدبیر و اندیشهٔ
صائب بی آنکه کار بمصاف با اهل خلاف افتد و شمشیر از غلاف
برآید قلع ریشهٔ خرد و بزرگ بارهه می توانم نمود چندان باغ
سبز در نظر پادشاه جلوه داد که در فرصت کم چنان در دل و رگ
و ریشهٔ شاه شهید مرحوم جا گرفت که درکمتر ایام از عطای اضافهای
نمایان و خطاب رکن الدوله اعتقاد خان فرخ‌شاهی از پایهٔ هزاري
بمراتب هفت هزاری ده هزار سوار براوردی رسید و در خلا و ملا
همدم و دمساز و محرم همراز گشته شریک مصلحت بر انداختن
دولت بارهه گردید و هیچ روزي نبود که از جواهر گران بها و مرصع
آلات و پوشاک خاص باو انعام نفرمایند و بعنایات دیگر زیاده از
حوصلهٔ او کامیاب نسازند و قرار بران یافت که سربلند خان را ازپتنه
و نظام الملک بهادر فتح‌جنگ را که در مراد آباد بندوبست واقعي
نموده در تنبیه و گوشمال مفسدان و سرکشان کوشیده باعث آبادی
و امان آن ضلع گردیده بود از مراداباد و راجه اجیت سنگه را از

احمدآباد طلبیده هر یکی را امیدوار خدمات عمدهٔ حضور و عنایات دیگر نموده شریک سعی بر انداختن دولت بارهه نمایند و غرائب درین بود که بعد رسیدن نظام الملک بحضور بخدمت دیگر مامور نفرموده فوجداری سرکار مراد آباد و تحال جاگیر که دران سرکار داشت ازو تغیر نموده مراد آباد را مسمی برکن آباد ساخته صوبهٔ علحدہ قرار داده در صوبه داري و جاگیر رکن الدوله اعتقاد خان بطریق آل تمغا عنایت نمودند - و بعد فراهم آمدن امرا راجه اجیت سنگه که بخطاب مهاراجه و عنایات دیگر سرفرازی یافت با سید عبد الله خان مدد و همداستان گردید و نظام الملک بهادر فتح جنگ و سر بلند خان که هر یکی را در ابتدا امیدوار وزارت و میربخشی ساخته بودند تکلیف قلع ریشهٔ فساد سید عبدالله خان با هریک بمیان می آوردند آنها التماس می نمودند که قلمدان وزارت بهریکي از بنده ها که قابل این کار دانند مرحمت فرمایند بعده که در استقلال سید عبد الله خان خلل پذیرفت اگر ادعاي نافرماني نماید بسزا خواهد رسید در جواب میفرمودند که برای وزارت بهتر از اعتقاد خان دیگری را نمی دانم و از هریک از امیران عمدهٔ ایران و توران که مشورت برای چنان امر خطیر وزارت بنام چنین هرزه گوئی کم اصل بدنام باظهار رغبت تمام بمیان آورده استمزاج حاصل می نمودند دل شکسته گشته تن برضای مطیع و منقاد گشتن اعتقاد خان نمیدادند درین گرمي هنگامهٔ عید فطر اتفاق افتاد و قریب هفتاد هزار سوار و پیاده روز سواري تشریف بردن عیدگاه در رکاب حاضر بودند و تزلزل تمام در مردم خاص و عام

از طرف دستگیر ساختن سید عبد الله خان رو داد معهذا که آنروز زیاده از چهار پنج هزار سوار همراه سید عبد الله خان نبود از هیچ طرف صدائي بلند نگردید و شهرت بدنامی لاحاصل زبان زد خلائق گردید - و از انتشار این خبر سید عبد الله خان شروع نگاهداشت سپاه نموده چون سابق سوای مردم بارهه که بر شجاعت و تهوری و جانفشانی آنها اعتماد کلی بود قوم دیگر را کم نوکر مي نمود درین گرمي هنگامه فرمود تا بیست هزار سوار از همه قوم نگاهداشت نمایند - بعد رسیدن اخبار شرربار حضور بدکن امیرالامرا متوهم گشته ارادهٔ حضور را پیش نهاد همت نمود و قبل ازان تمهید منصوبهٔ تازه نموده معین الدین نام مجهول النسب گم نام را که نزد راجه ساهو دستگیر بود پسر اکبر شهرت داده جمعیت فرستاده بشان و دبدبهٔ تمام که بهیچ‌کس صورت اورا نمی نمود نزد خود طلبیده بحضور نوشته جواب طلب نموده بود - درین ضمن خبر رسید که میان پادشاه و سید عبد الله خان صلح بمیان آمد و راجه اجیت سنگه که بموجب طلب بحضور رسیده بخطاب موروثي مہا راجه و دیگر عنایات پادشاهی بامداد و اعانت سید عبد الله خان سرفرازی یافته بود باوجود منسوب بودن صبیهٔ او بپادشاه بسید عبد الله خان همدم محرم و همراز گشته قرار وفای عهد رفاقت تا دم واپسین بمیان آورده واسطهٔ صلح گشته *

اواخر ماه شوال این سال سرا پا نکال محمد فرخ سیر پادشاه باتفاق اعتقاد خان و خان‌دوران و بعضي دیگر امرای خیر اندیش بخانهٔ قطب الملک تشریف آورده باهم عهد موافقت با قسم عدم

مخالفت بسته از طرفین عذر سلوک و فکرهای فاسد ایام گذشته خواسته بدولت خانهٔ قلعه مراجعت نمودند و اخلاص خان را که از قدیم منجملهٔ اخلاص کیشان هردو برادر گفته می شد برای مطمئن خاطر ساختن امیر الامرا و باز آوردن از فکر و ارادهٔ فاسد حرکت از دکن بتاکید اکید زود رسیدن مرخص و روانه ساختند - بعد رسیدن خبر صلح حضور بدکن حسین علی خان تا رسیدن خبر تحقیق ثانی تهیهٔ روانه شدن حضور چند روز بتعویق انداخت درین ضمن بلا فاصله از رسیدن خبر صلح باز اخبار بحال نماندن آشتی میان میر و وزیر انتشار یافت و نوشتهٔ قطب الملک مشتمل بر اشارهٔ طلب برادر بتاکید رسید و شهرت تنگ گردیدن عرصه بر سید عبد الله خان نقل و نقل هر خانه و بزم صغیر و کبیر خجسته بنیاد با اخبار موحشهٔ دیگر گردید *

ذکر سوانح سال نهم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

چون هنگامهٔ فساد و عناد پادشاه محمد فرخ سیر و قطب الملک چنانچه باحاطهٔ بیان در آمده بامتداد کشید و هر تدبیر و مصلحت که می اندیشید بحکم یضحک التقدیر علی التدبیر بجائی نمی رسید و ازانکه عزم و رای پادشاه بر یک حال قرار نمی گرفت گاه بصلح و مدارات پیش می آمد و گاه بقصد قلع ریشهٔ بد اندیشان دولت کمر می بست و از مصلحت بعضی امرای منافق که با سید عبد الله خان همداستان بودند مقدمه یکسو نمیگردید و اگر جمعی از مقربان خیر اندیش مثل نظام الملک بهادر فتح جنگ و راجه ابهیراج جیسنگه سوائی بتقاضای وقت

مشورت برداشتن پردهٔ نفاق از میان و یکسو نمودن گفتگو با صلح صلاح کل نظر بر دریافت استمزاج بمیان می آوردند از راه بعضی وسواس که بتوضیح آن نپرداختن اولی شنیده ناشنیده می انگاشتند - اگرچه فتح جنگ و سربلند خان و دیگر نوکران عمده وفاکیش بودند که مهم دفع این فساد بعهدهٔ خود بگیرند اما ازانکه مامور بهرهمزدن آشکارا نمیگردیدند و از بسکه در اکثر امور بحسب تقدیر و سرنوشت روز ازل که بایست آن پادشاه شهیدکشته و ناکام از جهان رود خلاف تقاضاي وقت ورای صائب بظهور می آمد خصوص از تجویز وزارت و دیگر رعایت و عنایات بیجا چنانچه بگزارش درآمده در بارهٔ رکن الدوله اعتقاد خان مبذول میگردید - از انکه در حسب و نسب و استعداد ظاهري و باطنی امیران ایران و توران عار تبعیت او بر خود هموار نمیتوانستند نمود و فوج والا شاهي و مردم توپخانه که هشت نه ماهه نقدي طلب داشتند از اغماض سید عبد الله خان دامی و درمي نمی یافتند و سردار کار فرمانمیداشتند و نگاهداشت سید عبد الله خان قریب به بیست هزار سوار رسیده بود روز بروز مادهٔ مزید فتنه و باعث خلل نسق پادشاه میگردید - درین ضمن در یکی از فرامین درجواب عرضه داشت نفاق آمیز امیر الامرا که مشتمل بر ارادت قدمبوس معروض داشته بود و از نا موافقت آب و هواي دکن نیز شکوه درج نموده بود حکم فرمودند که اگر خواهد باحمد آباد رفته تا بحال آمدن مزاج بگذراند والا ماراهم مشتاق دانسته خود را بحضور برساند و درباب معین الدین پسر جعلی اکبر چنانچه بذکر درآمده نیز معروض داشته

بود که میخواست خلل در ملک اندازد نوکران راجه ساهو اورا مقید ساخته بموجب نوشتهٔ این جانب بخجسته بنیاد فرستاده اند حکم برای طلب او نیز صادر گردید - و نوشتجات برادر نیز مشتمل بر زود رسیدن خود بحسین علیخان میرسید لهذا پانزدهم ماه شوال سنه هفت جلوس سیف الدین علیخان برادر خورد خود را با چهار پنجهزار سوار بطریق هراول و فراهم آوردن سرانجام توپخانه مرخص ساخته روانهٔ برهانپور نمود - چون برای بندوبست صوبهٔ خاندیس از طرف جان نثار خان خاطر جمعی حاصل نبود و رعایای برهانپور از تعدی داراب خان پسر و نائب جان نثار خان نزد حسین علی خان باستغاثه آمده بودند بدین بهانه هم صوبه داری خاندیس از تغیر جان نثار خان بنام سیف الدین علی خان مقرر کرده انتظار خبر ثانی میکشید - بعد رسیدن نوشتجات متواتر سید عبد الله خان اواخر ذی الحجه سنه مذکور از خجسته بنیاد بر آمده یکهفته توقف برای امر ضروری نموده اوائل محرم الحرام سنه هزار و صد و سی و یک مطابق اوائل آذرماه الهی موافق سال هفت جلوس بابهت و سرانجام توپخانه و دیگر ما یحتاج سفر و جذب قلوب امرا و مرهته پرداخته باتفاق اسد الله خان عرف نواب اولیا مع پسران جان نثار خان و عوض خان نائب صوبهٔ برار و اسد علی خان علی مردان خانی و دلیر خان برادر لطف الله خان صادق و اختصاص خان نبیرهٔ خان زمان و حاجی سیف الله خان و ضیاء الدین خان دیوان دکن و فیروز علی خان بخشی که از سادات نامی بارهه می شد و دیانت خان نبیرهٔ

امانت خان خوافي و راجه جيسنگه بهديله و راجه محکم سنگه که نوکر عمدة امير الامرا بود و غيره بيست و دو نفر نوکر پادشاهي که اکثر در رفاقت مجبور و بي‌اختيار بودند و قريب هشت نه‌هزار سوار خانگي و يازده دوازده هزار سوار مرهته و ديگر اهل خدمات و متعينهٔ خجسته بنياد و برهانپور و برار که هرگز عبور آنها از آب نربدا همراه هيچ امير و شاه زادهٔ نامدار نشده بود و تمام عمله و فعلهٔ کچهري ديواني و بيوتات و بخشي که جمله قريب بيست و پنج هزار سوار فراهم آورده بود و توپخانه و ده يازده هزار پيادهٔ برقنداز روانهٔ دار الخلافت شاه جهان آباد گرديد و سادات خان را که از هر دو چشم معذور و از امراي قديم با نام و نشان بوده قلعه دار احمد نگر ساخته هزاريهاي احشام از قديمان خود همراه داده روانه ساخت و قلعهٔ ملهير که از مدت چهل سال در تصرف خاندان نجابت خان بود براي تصرف آوردن آن چنانچه بذکر درآمده سعي تمام مي‌نمود وکالت خان نام را قلعه‌دار نموده بران قلعه فرستاده بتصرف خود درآورده بود و همچنان قلعهٔ ساليرو دو سه قلعهٔ ديگر بهمراهان خود مقرر نمود و براي فرستادن بعضي از وابستها و اشياي کار آمدني بقلعهٔ دولت آباد بقلعه‌دار پيغام نمود چون از قبول ابا کرد جاگير او تغير نموده بکمي منصب نيز مغضوب ساخت همچنان قلعه دار آسير نزديک برهانپور نيز پاي اعتراض آمد و جمعي از اهل خدمت پادشاهي و منصوبان حضور که سابق برتعلقهاي ماموره آنها مرخص ساخته بود و بعضي ازانها زير بار خرچ سه بندي آمده هنوز جا گرم ننموده

بودند هر یکی را باظهار مدعیان صاحب غرض متهم ساخته معزول
نموده دیگران را بدان خدمات منصوب ساخت و معزولان را مغضوب
نموده محتاج بنان شب گردانده با خود گرفت - از انجمله محرر
سوانح که بعد کساله و تصدیع سه سال که از دکن بحضور رفته در
رکاب بوده بخدمت امانت و فوجداری محال مصطفی آباد که
بخالصهٔ پادشاهي تعلق داشت مامور گردیده بخدمت آن صاحب مدار
دکن رسیده سند مطابق با هزاران منت احسان حاصل کرده برسر
تعلقهٔ خود که محال ویران و خراب کردهٔ پسر عملهٔ میر الامرا صوبه دار
برهان پور بود رفته مبلغ خطیر بخرج مد بندی و غیره آمده
همینکه مساعي جمیله در آبادی پرگنه و گردآوری رعایا نموده مشغول
کشت و کار ساخت هنوز فصل درو خریف نرسیده بود که تنخواه
بیست هزار روپیه براي سرانجام توپخانه بقصد محاربه بپادشاه
شهید محمد فرخ سیر مذکور نموده الاکه از نرسیدن فصل در
سرانجام زر تاخیر شد مبلغ از دیگری گرفته معزول نمود بعد عزل
آنچه از تقاضای سوار و پیاده و دعوی حساب و بحساب مرهته
که شریک غالب شده حکام و عمال گردیده بودند شرابي و کساله که
کشیده باحاطهٔ تحریر نمی آید - و قریب سه هزار سوار مرهته
بسرداري کهندو دبهاریه که از سرلشکران مشهور و صوبه دار
خاندیس از طرف راجه ساهو تعینات مي شد و سنتا و چندی
دیگر از سرداران گرفتار همرکاب خود ساخت و هر کدام از سرداران
نامي و جماعه داران عمده را بزداشت اسب و فیل و خلعت
و مبلغ مدد خرج ممنون احسان نموده برای آینده امیدوار بیپا داده

و برای سپاه مرهته نیم روپیه سراسری سر نفر خرج از سرکار مقرر کرده و جمعی از زمینداران را با خویش رام ساخته همراه گرفت القصه بعد رسیدن برهانپور که برای امور ضروری سه چهار مقام واقع شد رنبهاجی نام مرهته که نوکر پادشاهی گفته می شد و منجملهٔ فوج کومکی نزد امیر الامرا رسیده بود و سنکراجی ملهار و بشوناتهه صاحب مداران راجه ساهو با او عداوت داشتند و مکرر ازو خفت کشیده از مدت در فکر تلافی بودند اورا حسین علی خان بموجب اشارهٔ مدعیان او در خلوت به بهانهٔ مصلحت طلبیده غافل گرفته بقید و زنجیر در آورده لشکر و بهیر مغلوب هراس گشتهٔ او را تاراج نمود و عمله وفعلهٔ متصدیان کچهری دیوانیان و بخشیان واخبارنویسان را که بوعدهٔ رخصت از پای کتل فردا پور همراه آورده باز امیدوار مرخص ساختن از برهانپور نموده بود ازانجا نیز رخصت نداد و همه حکام وعمال معزول را درکمال بی سرانجامی همراه گرفته بیست و دویم محرم از برهانپورکوچ نموده کوچ بکوچ از آب نربداگذر اکبر پور عبور نمود - درین ضمن اخلاص خان که برای تسلی و برگردانیدن امیر الامرا بعد قرار صلح اواخر شهر شوال از حضور روانه شده بود اوائل ماه صفر نزدیک قلعهٔ ماندو رسید و باهم ملاقات نموده درخلوت ازکلمات صلح بی ثبات و هنگامهٔ آشوب فراهم آمدن امرا در دارالخلافت و خاطر داری اعتقاد خان نسبت بهمه خانه زادان و آزرده و بیدل ساختن دیگر امرا بذکر در آورده آن سپه سالار بهانه طلب را زیاده از سابق سرگرم زود رسیدن حضور ساخت - چون در زبانها شهرت داشت که اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر صوبه دار

نامشخص ما را که نزدیک اجین استقامت داشت بگرد آوری فوج و
زمینداران پرداخته از استقلال با امیر الامرا از حسین علی خان یکی از
همراهان چرب زبان نصیر الدین خان ایرانی را که داروغهٔ اصطبل
بود نزد او برای دریافت تحقیق و قصد او فرستاده پیغامهای
وعده و وعید آمیز داده بود یکبارگی خبر برخاسته رفتن اعتماد الدوله
بی حکم پادشاه در السنهٔ عوام انتشار گرفت - و بعد رسیدن مقابل
و برابر قلعهٔ ماندو مرحمت خان پسر امیر خان که در نسق
قلعه‌داری و تنبیه و تادیب مفسدان کوه نشین و بندوبست آن
سرزمین واقعی کشیده بود بعذر تمارض و دیگر موانع با امیر الامرا
ملاقات ننمود و این معنی مادهٔ بدمعاشی و نزاع حسین علی
خان گردید - چهاردهم صفر که کنار دار الفتح اجین نزول واقع شد از
نوشتجات برقانداز خان فوجدار گوالیار و وکیل حضور بظهور پیوست
که پادشاه بعد انتشار خبر کوچ و حرکت امیر الامرا از
خجسته بنیاد خود بدولت پیوست و بتجسم مصرع احرام بخانهٔ سید
عبد الله خان تشریف آورده باتفاق بعضی امرای موافق و منافق بنای
قرار صلح و عدم مخالفت و ترک منازعت بکفالت کلام الهی که
از طرفین بمیان آمد مستحکم ساختند و دستار سر مبارک
بر داشته برسر عبد الله خان گذاشتند و روز دوم قلعه و دولت‌خانه
سید عبد الله خان را با همراهیه اجازت ستاده طلبیده بتجدید
عهد و پیمان اخوت و موافقت و اتفاق مبرا از نفاق درمیان آوردند
و درین ماده باعتقاد خان و دیگر امرای برهم کار درهم انداز
بمبالغه فرمودند که من بعد در همه باب باصلاح و رفع مادهٔ نزاع

کوشند امیر الامرا بعد مطالعه و اطلاع بر مضامین نوشتجات مذکوره در مجمع دیوان بزبان آورد که اگر واقعی پادشاه را با ما نزاع و عداوت نمانده و بلا نفاق باما سلوک خواهند نمود ما را هم جز اطاعت و نوکری مطلب و ارادهٔ دیگر منظور نیست بعد ملازمت و خاطرجمعی از بعضی مطالب زود بدکن مراجعت خواهم نمود از شهرت این خبر فرحت اثر در همه منزل و خیمه بخیمه ترانهٔ شادی و مصالحه و امید زود مراجعت نمودن بدکن بر زبانها جاری گشت اما روز دویم و سیم آن از زبان راوی ثقه و محرم راز حسین علی خان مسموع گردید که در خلوت بر زبان آورد که این همه دام افسانه و افسون ابله فریب که پادشاه می بافد عبث است نمیدانند که گفته اند * مصرع *

نهان کی ماند آن رازی کز و سازند محفلها

تقاضای مآل اندیشی نزد عقلا این است که اگر ما بقابوی پادشاه در آئیم رهائی و امان از جان نیابیم و اگر ما برو دست یابیم او را نجات متعذر گردد *

و نیز از نوشتجات حضور ظاهر گردید که سربلند خان بسبب تغیر نمودن جاگیر که در چنان حالت بعضی محال سیر حاصل او را بمیرجمله دادند و عسرت خرچ و هجوم سپاه و طلب و تقاضای دیگر ارباب طلب ترک نوکری و استعفای منصب نموده فیلان و اسپان و اثاث البیت بجماعه داران و قرض خواهان داده میخواست خرقه پوش گردد سید عبدالله خان اطلاع یافته نزد او رفته بتسلی او کوشیده رعایت نقد و فیل و اسپ از طرف خود نموده صوبه‌داری

کابل بنام او مقرر کرده مرهون احسان خویش ساخت - و نظام الملک بهادر نیز از ناهمواری اطوار روزگار سفله نواز و تغیری بیوقت از مراد آباد که او را امیدوار وزارت و دیگر عنایات ساخته بحضور طلبیده بودند خدمت و جاگیر سابق را باعتقاد خان دادند بیدماغ و سوختهٔ نا قدردانیها گشته بود قطب الملک بتسلی او نیز پرداخته امیدوار صوبه داری مالوا نمود - و اعتماد الدوله که بی رخصت و بیحکم پادشاه از مالوا آمده مغضوب و بی منصب گردیده بود سید عبد الله خان او را نیز مطمئن خاطر گردانید و همه مدعیان دولت خویش را بانواع مدد و تفقد احوال ممنون ساخته امیدوار پرداخت حال نمود - و خان دوران را که از ابتدا باتفاق میر جمله از جملهٔ هواخواهان پادشاه گفته می شد نیز رفیق و همدم و محرم خود ساخت - و نیز بظهور پیوست که روزی برای شکار سوار شده قرار داده بودند که بعد مراجعت از شکار بدیدن قطب الملک تشریف آرند و چون خانهٔ مها راجه اجیت سنگه که باوجود نسبت دامادی پادشاه با سید عبد الله خان همدم و همراز گشته بود و انتظار ذابو میکشید سر راه واقع شده بود چنان تمهید مرکوز خاطر نموده بودند که وقت رسیدن سواری نزدیک خانهٔ مهاراجه که او البته مع نذر برای مجرا خواهد آمد در اهتمام کوشیده او را دستگیر نمایند یا دی آنکه این معنی بر خاطر پادشاه خطور نموده باشد بگمان و ظن که الخائن خائف واقع شده راجه از وسواس هراس آمیز قبل از مراجعت پادشاه بخانهٔ سید عبد الله خان رفته پناه برد - بعده که پادشاه

وقت مراجعت برکشتی سوار شده می خواستند موافق قرار بخانهٔ
سید عبدالله خان تشریف برند درین ضمن بر پناه بردن راجه بخانهٔ
سید عبد الله خان مطلع شده بیدماغ گشته بعد رسیدن کشتی
برابر خانهٔ سید عبد الله خان فسخ اراده نموده ملاحان را فرمودند
که نواره را تند و جلد روانه نمایند و باجودیکه کارخانجات پادشاهي
بخانهٔ سید عبد الله خان آمده بود و قطب الملک بقصد استقبال
برآمده تا کنار دریا رسیده متوجه او نشده داخل دولتخانهٔ قلعه
شدند - حاصل کلام بعداز کوچ حسین علی خان از اجین جمعي
که از متصدیان بامید وعدهٔ رخصت امروز و فردا تا اجین
رسیده بودند و شهرت تمام داشت که از اجین مرخص خواهند
نمود بظهور نیامد بکمال بی سرانجامي که هریک بامید خلاصی
از فردا پور و برهانپور زیاده از دو سه جوره رخت بر نداشته
بود مایوس گشته تن برفاقت دادند و از جملهٔ منصبداران
و اهل خدمت جمعي که رفاقت نتوانستند نمود بعزل جاگیر
مغضوب گردیدند - بعده که بسرحد رانا رسیدند قبل از ملازمت
وکیل رانا بعضي دیهات و نیشکر زار بسیار بتاراج سپاه رفت
همینکه زنار دار فرستادهٔ رانا آمده هدیه و نذر نقد و جنس
گذرانده ملازمت نمود و تاکید اهتمام و قدغن عدم تاراج و پامال
نمودند زراعتها پارهٔ محفوظ ماند اما بعد از داخل شدن بسرحد
تعلقهٔ راجه دهیراج جی سنگه سوائی باوجود رسیدن یکي از نوکران
عمده پیشکش او قبول نیفتاد و دیه بیشتر و زراعت و مواشي
بسیار دست خوش تاراجیان گردید حتی زن و اطفال رعایا مع

آنچه دیگر بدست سپاه افتاد غنیمت حلال دانستند بعده که سه چهار منزلی دار الخلافت رسیدند ظفر خان و راجه رتن چند و دیگر امرای رکاب و متصدیان حضور جوق جوق باستقبال شتافتند ظفر خان چون در ترک سواری بعد ملازمت خود نمائی بکار برده بود در اهتمام خفت بار رساندند - و هرزه درایان واقعه طلب و فتنه پردازان هنگامه جو در خلوت قابوی سررشتهٔ سخن یافته بذکر در آوردند که پادشاه بعد قرار صلح مرة اخری خفیه و آشکارا در تسلي و عطای انعام و عنایات دیگر بمدعیان هردو برادر کوشیده پوشیده اشاره و پیام ارادهٔ بدانجام باپیش آوردهای بدنام می نمایند و باغوای بر همکاران بد اندیش تیشه بر پای خود میزنند خصوص سر حلقه بد خواهان سلطنت راجه رتن چند شکوه بیش از بیش نموده راهنمائی و مصلحتی که طریقهٔ نمک حرامان و بدخواهان دولت می باشد خاطر نشان و گوش زد حسین علی خان که آخر مادهٔ وبال جان خود او و پامال گشتن تمام دولت یارهه گردیده نمود و امیر الامرا زیاده از سابق کشیده خاطر گشت تا آنکه اواخر ماه ربیع الاول و اوائل سنه هشت جلوس بکنار سواد دار الخلافت طرف لاتهه فیروز شاه دائره واقع شد وقتی که در سه کروهی شهر رسید باظهار بغي نمودن حکم طبل مخالفت صریح نواختن فرمود که خلاف داب پای تخت سلاطین صدای کوس شادیانه بلند آوازه سازند و بشکوه بادشاهانه آمده داخل خیمه نزدیک سرای موضع باولی گردید و مکرر بر سر زبان می آورد که اعمال می خود را در زمرهٔ نوکران پادشاه نمی دانم که پاس رعایت ادب آقا بجا آرم و از

عزل منصب و عتاب سلطاني انديشه نمايم - وغريب تر آنكه پادشاه
ساده لوح بارجود شنيدن صداى كوس و كرناى مخالفت كه بدان
جرأت چنان بيباكانه و علانيه آواز شاديانه بلند ساخته گوش زد
عالمي نمود و از اشارۀ دهل عدم اطاعت در هر كوچه و بازار
طنبور صفت گوش موافق و مخالف را ماليد پادشاه باز بهوش
نيامده طريقۀ حزم و راي صائب از دست داده گاه مانند سرنا
سر آستين غضب ماليده شروع بنغمۀ تهديد باظهار زجر و بيم نسبت
بهردو برادر مي نمود و گاه بمقام آشتي در آمده در پردۀ نفاق
در اختلاط بر روى مخالف مى كشود - راجه دهيراج كه براى يكرو
نمودن و بقصد گوشمال سركشان كمر بستن مصلحت داد فائده
نداد و بعضى از امراى عقيدت كيش عرب و عجم كه بدون توره
در خويش طاقت صريح طبل مقابله و مقاتله نواختن نميديدند
خصوص مغليه كه برين راز سربسته اطلاع يافته بودند و هيچكس را
ياراي آن نبود كه زبان بدان سر مكنون آشنا سازد از مشاهدۀ
نيرنگي روزگار و تسلط سركشى هردو صاحب مدار و سستي عزم و
اغماض پادشاه خون جگرمى خوردند بلكه باشاره و اذن محمد فرخ سير
اكثر بديدن حسين علي خان ميرفتند و از دريافت وضع مدعيان
دولت با دل پرخون و زبان پر گله مراجعت مى نمودند - بعده كه
چهار پنجروز بر آمدن امير الامرا گذشت قطب الملك از زبان
برادر تكليف بميان آورد كه اگر راجه جي سنگه برهم كار را مرخص
بوطن نمايند و خدمات توپخانه و داروغگي ديوان خاص و خواصان
بمتوسلان ما بفرمايند و درقلعه بندوبست ماشود بلا و سواس آمده

ملازمت نموده آینده بخاطرجمعي ماهر دو برادرآمد و رفت توانیم نمود خسرو مست عقل غافل از دغلبازي روزگار شعبده باز ادعاي هر دو برادر را قبول نموده در باب خدمات چنان مقرر نمود که في الحال اصالة بنام سید عبد الله خان و دیگر سادات بارهه و همراهان هردو صاحبمدار می فرمائیم و نیابة اعتقاد خان و دیگر معتمدان حضور سرانجام دهند بعد چند روز که جشن نو روز قریب رسیده حجاب نیابت نیز از میان بر داشته خواهد شد - و سیم ماه ربیع الاخر راجه دهیراج بموجب حکم که فرصت توقف یك روز ندادند از شاه جهان‌آباد برآمده روانهٔ انبیر وطن خود گردیده و همان روزمیان راجه بهیم و راجه بده سنگه که بني‌عم هم بودند و بسر وطن بودهي باهمدیگر پرخاش و عداوت ارثی داشتند مابین راه جنگ واقع شد و از هر دو طرف چند راجپوت با دیوان بدسنگه کشته گردیدند و آخر کار مردم راجه بهیم غالب آمدند و بدسنگه مغلوب هراس گشته با چند سوار معدود فرار نموده خود را براجه دهیراج که حامي او بود رساند - و پنجم ماه مذکور قطب الملک و مہا راجه اجیت سنگه بامردم‌معتمد خود بقلعهٔ ارک درآمده مردم پادشاهي را از سر دروازها بر خیزاندند و جا بجا بندوبست خود نموده مردم خود را نشاندند و از مردم عمدهٔ پادشاهي بغیر از اعتقاد خان و امتیاز خان مشرف دیوان خاص که عدم و وجود آنها متساوي بود و ظفر خان که در سلوك و زمانه سازی نخود همه آش گفته می شد و چند خواص و خواجه سرای ناکارهٔ دیگری بر در قلعه و گرد پادشاه نماند و امیر الامرا با شان و شکوه ملوکانه و آرامتگي

لشکر سوار گشته بتجمل تمام که اطراف قلعه لشکر او و مرهته فرو گرفته بود سه پهري داخل قلعه گردید و بعد ملازمت چند کلمهٔ ملالت افزا باظهار کلمهٔ نصیحت آمیز گفته و شنیده از خلعت و اسپ و فیل و جواهر بعضی عنایات را باکراه خاطر گرفته باقی را عذر خواسته در تقدیم آداب نیز چندان نپرداخته بخانهٔ خود مراجعت نمود معهذا پادشاه چون کوه تحمل از جا در نیامده بفکر اصل نپرداخت - باز دفعهٔ ثانی بتاریخ هشتم روز سه شنبه که سادات به بند و بست قلعه قرار واقعي پرداخته بودند قطب الملک و مهاراجه بامعتمدان خود و فوج انتخابي داخل قلعه شده بدستور اول روزمره پادشاهی را ازان احاطه برآورده دروازها بمردم کاری معتبر و معتمد سپرده کلید دروازهای دیوان خاص و خوابگاه و عدالت نزد خود طلبیده بعد فراغ خاطر جمعي پیغام که بحسین علي خان نمک بحرام رسید باهتمام شان و دیدبهٔ سلاطین که افواج او از اول روز شروع بآمدن و فرو گرفتن اطراف قلعه نموده بودند سوار گشته معین الدین گمنام را که بنام پسر اکبر همراه آورده بود بشهرت سپردن برفیل سوار ساخته با خود گرفته در خانهٔ خود نزدیک بقلعهٔ ارک که بباره دری شایسته خان مشهور بود فرود آمد - و سید عبد الله خان نزد محمد فرخ سیر پادشاه هوش باخته رفته باتفاق اجیت سنگه بذکر تکالیف شاقه و عدم قبول نیابت خدمات مذکوره باظهار عالم عالم شکوه از زبان برادر مشتمل بر ینکه چون در مقابل و عوض تردد و جانفشانی و حسن خدمتي که درخدمت جد شما و در رکاب آنحضرت از ما بدل و جان بظهور آمده و در جان نثاري نمودن خود را بهیچ وجه معاف نداشتم

ازان پادشاه حق نشناس سوای سوء ظن وگمان بد و فکر فاسد و ارادهٔ باطل که در حق ندویان بخاطر راه میدهند مشاهده ننموده ایم چنانچه شاهد مقال ما فرامین است که متضمن بر اشارهٔ عدم دخل و قتل بندهٔ بي تقصیر بنام داود خان افغان ببدین و دیگر سرکشان آن سر زمین و صاحب مداران دکن صادر شده در دست داریم و نظر بر خلاف عهد وپیمانی که از دودمان صاحبقران در بارهٔ احدی دیده و شنیده نشده درین عهد انقلابی بد عهدی ظاهر گشته وسوسهٔ هراس آمیز ما زیاده بر طرف شود که اختیار خدمات حضور بالفعل نیابت متعلق گردد و ذکر شروط دیگر میان آورد پادشاه مغرور از عقل بعذر دفعیه وعدهٔ جشن پیش آورد و از طرفین گفتگو بطول کلام ملالت انجام و کلمات درشت بمرتبهٔ بدزبانی منجر گردید و پادشاه برآشفته تاب حوصله نیاورده اول اعتقاد خان راکه في الواقع مادهٔ آخر فساد او بود بعده قطب الملک را مخاطب ساخته دو سه کلمهٔ عقاب آمیز بر زبان آورد اعتقاد خان دران حال خواست بکلمات ابلهٔ فریب در صلح کوشد چون سررشتهٔ اختیار هردو طرف از دست رفته بود سید عبد الله خان نیز او را مخاطب بدشنام ساخته بعد از آن برگشته بحدی بدنام را فرصت حرف زدن نداده فرمود از قلعه برآیند و اعتقاد خان عقل و هوش وآبرو باخته بجائی بدتر بدن خدمت دانسته پالکی سواری خویش خود را نتوانست رساند و بر پالکی اعتقاد خان سوار شده راه خانه اختیار نمود و از هر طرف شور و غلغله از عوام الناس بلند و صدای آشوب بلند گردید و پادشاه از مشاهدهٔ این حالت خود را بمحل رساند

درین قیل و قال پر اختلال سرا پا وحشت چادر ظلمت شب از شش جهت گنبد نیلگون فرو هشتند و تخت آبنوسی سیاه فام شام بر پشت فیل قیر گون واژگون بستند و ابواب تردد بر روي مردم بیرون و اندرون قلعه بسته گردید آن شب تمام شهر پر از وسواس و فتور بود و فوج هردو برادر جابجا در کوچه و بازار مستعد و مهیا براسپان ایستاده بود و کس نمیدانست که درقلعه چه‌گذشت و چه مي گذرد و سید عبد الله خان و راجه اجیت سنگه با اعیان خویش در مشورت و اندیشهٔ آنکه شب حامله تا فردا چه زاید جا بجا باحتیاطی که بایست بسر بردند و سرداران مرهته مثل کهندو دپاریه و بالاجي بشو ناتهه و سنتا و غیره با ده یازده هزار سوار چهار پاس شب در پاس کرباس آهنی اساس مستغرق هراس و اندیشهٔ آنکه همینکه مهرهاي آبنوس شب از بساط زمین چیده شود و هنگامهٔ دار و گیر بلند گردد قابوی وقت از دست نداده دست تطاول بتاراج مال و عیال مردم بازار دراز نموده ذخیرها اندوزند ستاره مي شمردند بعده که آفتاب جهان آشوب سر از دریچهٔ مشرق برآورد و خبرهاي مختلف راست و دروغ از کشته شدن سید عبد الله خان و دیگر هنگامهٔ وحشت افزا بر السنهٔ عوام جاري گشت و اعتقاد خان و بعضي امرای بیخبر از مآل کار طرف بازار سعد الله خان بقصد مقابلهٔ امیر الامرا خواستند سوار شوند شهرت سواری آنها و رسیدن و پیدا شدن نشانهاي اعتماد الدوله محمد امین خان و چین قلیچ خان بهادر که از راه زمانه سازی و پخته کاری بقصد رفاقت حسین علی خان از خانه

بر آمده بودند بدون آنکه با موهته مقابله و مقاتله رو هندو کار بکار زار
افتد بمجرد آنکه چهارده پانزده سوار از نوکران خاندوران مشهور
بکمل پوش چند تیر طرف آنها انداختند آن گروه بی شکوه مغلوب
هراس گردیده همه سرداران فیل سوار و اسپ و پالکی سوار مع
ده یازده هزار سوار یکبار بقصد فرار دل و دست و پا باخته اسپ تاخته
رو بهزیمت آوردند - لچهای بازار و تماشائیان بیکار و مغلان بی روزگار
خبردار گشته تیغها آخته از هر طرف دست و بازو بکشتن و تاراج
نمودن آنجماعهٔ بد فرجام گشادند و دستار از سر و سر از بدن و
نیزه از دست و شمشیر از کمر می ربودند و چون گلهٔ رم خوردهٔ
گوسفندان از گرگ پیش انداخته خانهای زین خالی و رنگین از خون
آن اجل رسیدگان می نمودند و اسپ و اسلحه متصرف می شدند
حتی قصابان و گاذران و خاک روبان و دیگر کاسبان بازار بضرب
شمشیر و چوب و دشنهٔ زبان و نگاه زهر چشم هرچه میتوانستند
ازان دل باختگان تیه کار مردم آزار کشیده می گرفتند بلکه در اول
فرار آن قدر پیاله و آفتاب گیر که سرمایهٔ اعتبار آن جماعه داران
بیعار می باشد بلا گردان جان نموده انداختند که برای بعضی
بی سروسامان مصالح و سرمایهٔ چهپر آماده گردید و بسیاری ازان
مدبران بیعار سراپا برهنه و عریان گشته مشت مشت خس و
خاشاک بازار و کاه نجاست آلود خانهٔ خاک روبان در دهان
گرفته باظهار عجز و امان جان موافق روبهٔ دکنیان در فرار
بر یکدیگر سبقت می نمودند و جمعی که زخم برداشته طاقت
گریختن نداشتند در دست و پای اراذل بازاریان می افتادند و

بعضي سياه جردۀ قوم ديگر نيز بگمان و مشابهت سياه روئي آنها كشته و زخمي گرديدند و از سر رستۀ چوك سعد الله خان كه نزديک دروازۀ قلعه ارک واقع شده تا بنگاه آن گروه كه ازسه چهار كروه زياده مسافت داشت همه جا ازان قوم ضال كشته و زخمي گشته قطار قطار در رستۀ بازار افتاده بودند - مسود اوراق از شروع گرمي هنگامۀ فرار آن جماعۀ بد كردار ايستاده بنظر غور ملاحظه مي نمود از جملۀ چهار صد پانصد آفتاب گير كه ميان هر پانزده بيست سوار آن گروه يک آفتاب گير نگاه ميداردند و سرمايۀ فخر ميدانند نشان يكي ازانها بدست حاملان آن مخذولان بنظر نيامد و چه اسپان و ماديان مقتولان كه ميان خوگير اكثري زر و زيور اندوختۀ تاراج نگاه ميدارند و چه هميانيهاي زر سرخ و سفيد كه از ديهات مابين راه تعلقۀ راجه دهيراج و ديگر مسافران بدست آورده بودند از كمر و خوگير آن مردودان كه بدست مغلان بي روزگار و لچهاي بازار نيفتاد شايد كه كمتر در معركۀ فرار آن شقيان مردم آزار بدين شمار بدار البوار پيوسته باشند - قريب هزار و پانصد سوار و پياده با منتا نام سردار فيل سوار مع دو سه سر گروه گمنام ديگر زير تيغ آبدار آمدند و بسياري زخمي گرديدند اين معني محض از فضل و كرم الهي رو داد والا فرزندان آن مدبران قرنهاي بيشمار سرمايۀ لاف و گذاف مي نمودند كه بپاي تخت دهلي رفتيم و بمدد و بازوي مرهته پادشاه هند مقيد گشت و ديگري را سريرآراي دهلي گردانيديم *

الحاصل چون درين هنگامۀ جهان آشوب كه خبر فرار دكنيان

انتشار یافت و خبرهاي فساد افزای اندرون قلعه خصوص
از کشته شدن عبد الله خان در هر کوچه و محله زبان زد مردم
خاص و عام گردید غازي الدین خان غالب جنگ و سادات خان
خسر پادشاه مع پسر از خانهٔ خود سوار شدند و اعتقاد خان باتفاق
سید صلابت خان داروغهٔ معزول توپخانه و میر مشرف که سابق
از نوکران عمدهٔ حسین علي خان بود و دریفولا بمنصب پادشاهي
سرافرازی داشت و منوهر هزاری پادشاهی با دو سه هزار مردم
احشام طرف بازار سعدالله خان معرکه آرا گشتند و ازین فوج کشیها
و انتشار اخبار قلعه‌دار استقلال اکثر جماعه‌داران عمدهٔ سادات خلل
پذیرفت - و چهار پنج هزار سوار که طرف باره دری در فکر فرار
بودند از رسیدن اعتماد الدوله و پیوستن بحسین علی خان
استقامت ورزیدند و نظام الملک فتح جنگ بهادر چون دید که
کار از دست رفته بمدد عقل دوربین واقعه در حرکت ندانسته
ناچار خانه نشین گردید وخان‌دوران نیز از خانه بر نیامد امیرالامرا
نظر بر هنگامه و فساد بیرون بسید عبد الله خان تاکید انفراغ
مقدمه گفته فرستاد و فوجها برای مقابله و دفع فساد نام برده ها
تعین نمود و از خبر حیات و غلبهٔ قطب الملک اندرون قلعه انواج
دلباختهٔ برهم خوردهٔ بیرون باز فراهم آمده مقابل غازي الدین خان
و سادات خان مع پسر که تا چاندني چوک جلو ریز رسیده بودند
جلوه‌گر گشتند و شروع بزدن بان و بندوق نموده صدای دار و گیر بلند
ساختند در اول حمله رهزنیل غالب جنگ از صدمهٔ بان بر گشت
و از اسپ تازی فوج سادات بارهه بسباط فراهم آمده سوار و پیادهٔ

غالب جنگ مغلوب هراس گشته رو بفرار آوردند و پسر سادات خان زخم برداشته در بند فرزین افتاد و خود سادات خان نیز زخم کاري برداشت که بهمان زخم شه مات اجل گردید و درین ضمن آغرخان که از شجاعان مشهور و صاحب برادري بود با جمعي از مغلان سوار شده از روبروی دروازهٔ لاهوری نمودار گردید مردم حسین علی خان اطلاع یافته دروازها را بر روي آغرخان بستند ناچار معاودت نمود و اعتقاد خان باهمراهان طرف چوک سعدالله خان نزدیک خانهٔ خود چند حمله نموده مورچال بسته دست و پای بیجا زده آخر دلباخته بپاي خود آمده دستگیر گردید و از شامت او بازدحام عام چند دوکان رستهٔ بازار سعد الله خان بتاراج رفت

هنوز بازار دار و گیر گرم بود که شادیانهٔ جلوس شمس الدین ابوالبرکات رفیع الدرجات چنانچه مفصل بتحریر آن می پردازد بلند آوازه گشت و منادی الامان بگوش هوش باختگان آن هنگامه رسید - تفصیل این اجمال آنکه چون پادشاه مظلوم خود را بمحل رساند سید عبد الله خان و راجه اجیت سنگه منگهل با جمعی از افاغنه و دیگر معتمدان در انتظار آنکه چون پردهٔ ظلمت شب برداشته شود و علم جهان افروز صبح افراشته گردد نراد فلک دغلباز چه نقش تازه بر روی کار آرد شب باحتیاطی که بایست ما بدن بیم و رجا بپایان رساندند همینکه آفتاب رفیع الدرجات جهانتاب با تیغ دودمه سر از جهروکهٔ مشرق بر آورد و بیرون قلعه هنگامهٔ شهر آشوب شب چنانچه بگزارش آمده زبان زد خاص و عام گردید هرچند خواستند که پادشاه را بافسانه و افسون پیام از

محل بر آرند فائده نه بخشید و کنیزان حبشي و ترکي مستعد
جنگ شدند آخر کار افغانان و چیلها به پشت گرمی نجم الدین
علی خان برادر خرد قطب الملک و پسر صلابت خان روهیله
و بعضی نمک بحرامان دیگر بمحل در آمدند و محمد فرخ سیر
را بعد جست و جوی بسیار که در گوشه و کنار بام محل پنهان شده
بود و چند زن محل را خفت رسانده نشان یافتند به بیحرمتي
تمام کشیده بر آوردند و والده و زوجه و صبیه و بیگمان دیگر که
اطراف آن شاه مغموم مظلوم را هاله وار درو گرفته بودند در پای
افغانان و چیلها می افتادند منت و الحاح می نمودند - آنچه
درین هنگامهٔ رستخیز قیامت آشوب گردید که از هر طرف و گوشهٔ
محل فریاد برخاسته بود و آنچه از تاراج و بباد رفتن زیور و
آبرو گذشت زبان قلم در تحریر تفصیل آن قاصر است بهر حال
آنچه بر فروع دودمان خاندان صاحبقران گذشته در هیچ زمانی
از ازمنه بر هیچ پادشاهی از سلاطین سلف که جان و آبرو و ناموس
پردگیان بمعرض تلف درآید رو نداده *

القصه محمد فرخ سیر را از میان انبوه زنان به بیحرمتی
تمام کشان آورده مکحول ساخته در حبس خانهٔ که بالاي ترپولیه
اندرون قلعه بصورت قبر پوشیده چون گور مظلم جای تنگ
و تاریک برای محبوساني که خواهند بانواع شکنجه عذاب نگاه دارند
ساخته بودند زنده بگور در آوردند و دران کنج غم و الم که سوای
یک طشت و آفتابه برای قضای حاجت و صراحی آب دیگر
رفیق و همدم نبود محبوس ساختند * بیت *

هیچ دیدی که درین بزم دمی خوش بنشست
که نه در آخر صحبت بندامت برخاست

سلطنت پرفساد محمد فرخ سیر شهید مرحوم سوای یازده ماه سلطنت جهاندار شاه که در ایام سلطنت خود در دفاتر ثبت نموده بود شش سال و چهار ماه و کسری محسوب گردید تاریخ این حادثهٔ عزل و نصب که بحکم پادشاه لم یزل یکی از تخت بتختهٔ و شکنجهٔ اجل منجر گشتن گرفتار گردید و دیگری بعد از هفت سال از حبس خانه برآمده برتخت جلوس نمود (فاعتبروا یا اولی الابصار) یافته‌اند (†) فی الواقع هرکه از دل و گوش پند نیوش و دیدهٔ بصیرت غور نماید باید که از گردش زمانهٔ ناهنجار روزگار ناپایدار اعتبار تمام بر دارد و دل بدین عجوزهٔ شوهر کش نه بندد * بیت *

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ
ازین فسانه و افسون هزار دارد یاد

(†) همچنین در نسخ هست لیکن عدد آن بحساب جمل موافق سنه واقعه برابر نمی آید *

ذکر سلطنت بی اعتبار چند روزهٔ ابو البرکات رفیع الدرجات که بواسطهٔ چهاردهم بامیر تیمور میرسد

بعد خاطر جمعي از طرف پادشاه مظلوم مغموم در همان گرمي دار و گیر که از هنگامهٔ فساد اندرون و بیرون قلعه و شهر پر آشوب بود نهم ربیع الاخر مطابق دهم اسفندار ماه الهی یکپاس و چهار گهری از روز چهار شنبه گذشته سنه هزار و صد و سی و یک هجری شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات پسر خرد رفیع‌الشان نبیرهٔ خلد منزل بهادر شاه نوادهٔ محمداکبر خلف خلدمکان که بیست سال از مرحلهٔ عمر طی شده بود و (وارث تاج) تاریخ ولادت او یافته بودند و مدقوق بود از حبس برآورده بسبب شورش عام و غلبهٔ ازدحام فرصت فرستادن حمام و تبدیل رخت و آرایش و زینت تخت نیافته با همان لباسي که در بدن داشت مالهٔ مروارید بگردن او انداخته بر تخت نشاندند و صدای شادیانه براي رفع فساد و آشوب شهر بلند ساخته نداي الامان الامان در دادند - و قطب الملک بعد تقدیم آداب مبارک باد با همدمان خاص و نوکران معتمد اندرون قلعه ماندن قرار داده بر سر دروازها و اطراف دیوان عام و خاص همه جا مردم خاص معتبر خود منصوب نموده از خواجه سرایان و خواصان و دیگر عمله

و فعلهٔ کار خانجات منجملهٔ نوکران اعتمادی خویش مقرر ساخت.
در دیوان از اول روز بحسب آرزوی راجه اجیت سنگه داماد
کش و راجه رتن چند شدید العداوت حکم معافی جزیه نمودند و
احکام امن و امان سلطنت باطراف روانه ساختند و اعتقاد خان را
بخفت و خواری تمام مقید ساخته جاگیر و خانهٔ او را که
باوجود تفرقه نمودن نقد و جواهر از زر سرخ و سفید و طلا و مرصع
آلات وظروف نقرها مالامال بود بضبط در آورده باز برای تحقیق و
باز یافت جواهر و مروارید عطا کردهٔ پادشاه خفت میرساندند
همچنان جاگیر پسران سادات خان و شایسته خان که خسرپوره و
خالوی پادشاه مظلوم می شدند و سید صلابت خان داروغهٔ توپخانه
و افضل خان صدر و همدمان و هواخواهان دیگر بضبط در آوردند
الامراتب و جاگیر صبیهٔ راجه اجیت سنگه زوجهٔ فرخ سیر برای
خاطر داشت راجه بحال داشتند - و منصبداران والاشاهی که بسیاری
بقرار پنجاه روپیه در ماهه و بعضی زیاده تا مقرر شدن جاگیر نقد
می یافتند و جمعی جاگیر داشتند و اکثری بامید یافتن نقد جاگیر
خود را در جرگهٔ منصبداران محسوب می نمودند آنها را فرمودند
که هرکه ارادهٔ نوکری دارد در سرکار حسین علی خان اسپ بداغ
رسانده موافق شرح دیگران پنجاه روپیه سراسری میگرفته باشد -
و بخشیگری دوم را باسم اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر بحال
داشتند و بخشی سیوم بنام ظفر خان از تغیر سیف الله خان
مقرر فرمودند و دفتر بخشی چهارم از میان برداشتند و صوبهٔ
مالوا را عوض صوبه داری پتنه که سابق قرار داده نموده بودند

بنظام الملک بهادر فتح جنگ که نظر بر نیرنگی وضع روزگار قبول نمی نمود بقرار عهد و پیمان عدم عزل آرزانیی داشتند - و سربلند خان مبارز الملک را که قبل از تبدیل سلطنت بکابل مرخص شده ده پانزده کروهی رفته فرود آمده انتظار انجام وضع سلطنت میکشید باز نزد خود طلبیده از سرنو خلعت استقلال بحال داشتن خدمت موافق تجویز سابق داده بدلسلي او پرداخته نظر بر دفع فتنه مرخص فرمودند - و فوجداری مراد آباد بنام سیف الدین‌علي خان برادر خود مقرر ساختند - و محمد رضا نام را قاضی القضات حضور و میر خان خان مکانی را که صوبه دار اکبر آباد بود صدر الصدور نمودند - و بدیانت خان خوافي نبیرهٔ امانت خان دیواني خالصه و بنام راجه بختمل دیواني تن قرار یافت اما همه متصدیان ملکي و مالي حتي ارباب عدالت في الحقیقت نائب بی اعتبار راجه رتن چند بودند - و همت خان را که از محرمان همراز سید عبد الله خان گفته می شد مشرفي دیوان خاص وعام و معاملی و اتالیقي پادشاه ضمیمه خدمات دیگر مقرر فرمودند - و در خدمات دیگر مواجبات دور دست برای برهم نخوردن نسق آنقدر تغیر و تبدیل راه ندادند مگر قلعه داري ماندو را از مرحمت خان پسر امیر خان که از خاندان با نام و نشان بود و در تنبیه و تادیب مفسدان کوه نشین و قطاع الطریق آن سرزمین و نسق حوالي قلعه تا تعلقهٔ فوجداري خود بواقعی کوشیده سرانجام می داد وقت آمدن حسین علي خان از دکن چنانچه بگزارش آمده در ملازمت نمودن و دیگر تقدیم خدمتگاري

ازو کوتاهي نظر بر پاس آداب حضور و سوء مزاجي پادشاه بظهور آمده بود تغیرنموده به خواجم قلي‌خان تورانی مقرر ساختند - و راجه اجیت سنگه که صوبه داري احمد آباد بدو بدستور سابق بحال داشته بودند می خواست رخصت احمد آباد حاصل نماید و از طعن زبان مردم که مفصل بتحریر آن خواهد پرداخت نجات یابد میسر نیامد - درین ضمن که دو ماه از حبس پادشاه مرحوم مظلوم گذشته بود ازانکه دران مکان بانواع شکنجهٔ عذاب و مبتلا باقسام بلا بسر می برد و بروایت مشهور باوجود مکحول ساختن نور باصرهٔ او بالکل زائل نشده بود ازراه ساده لوحي و حب ریاست که ویران کن و دشمن جان و ایمان چندین هزار خانهٔ آگاه‌دلان‌ست گاه بمدعیان سلطنت پیغام عذر ایام گذشته داده تکلیف باز بر تخت نشاندن و خود هر دو برادر بامور سلطنت پرداختن بمیان می آورد و گاه بعبد الله خان افغان که بنگاهباني آن پادشاه زنده بگور مقرر نموده بودند بتملق پیش آمده امیدوار منصب هفت هزاری ساخته مشورت برآوردن خود و رساندن نزد راجه دهیراج جی‌سنگهه سوائی که وسیلهٔ نجات خود میدانست می نمود و آنها بر ارادهٔ مافي الضمیر او اطلاع یافته بصاحبمداران سلطنت خبر می دادند تا آنکه برهنمائي دیگر همدمان صاحب مدار بفکر قطع شجر حیات آن محبوس ساده لوح افتادند و دوبار مسموم ساختند کارگر نیامد دفعهٔ ثانی یا ثالث که اثر بخشید چون جان بسختي زود بر نمي آمد نظر بر انتهاي سختي هر دو برادر که باوجود کفالت قسم کلام الهي که در حق او نموده بودند خلاف آن بظهور

آمده تاب حوصله و صبر نیاورده از زبان کلمات لغو و درشت نسبت
بهردو صاحب اختیار و کلام‌الله که چرا سزای حرامخواران تا حال
نداده بر مي آرد و حرفهاي ناگفتنی می گفت هردو مدعي
دولت خبر یافته فرمودند تسمه‌کشیده زود فارغ سازند وقت تسمه
کشیدن بهردو دست‌تسمه را گرفته دست و پاي‌لاحاصل زدن‌گرفت
محصلان جلاد پیشه بضرب زدن چوب دستهای اورا از کار انداختند

* بیت *

بر خوان دهر دست ارادت مکن دراز
کالوده کرده اند بزهر این نواله را

اگرچه در السنه شهرت تمام دارد‌که دران‌حالت اضطرار کارد و خنجر
بر بدن او نیز رسانددند اما آنچه محرر سوانح مسموع نمود کار بزدن
سرخنجر وکارد نکشید بهرحال بعد دوازده پهر بکفن و دفن پرداخته
تابوت برای بردن بمقبرهٔ همایون بر آوردند و قریب سه هزار مرد و زن
خصوص‌لچهاي شهر و فقرا که از فیض یافته بودند پیش پیش تابوت
گریه ونفرین‌کنان و دشنام‌دهان با گریبانهاي چاک خاک برسرانشان
میرفتند و دلاور علي خان بخشي حسین علي خان و سید علي
خان برادر بخشي سید عبد الله خان که مامور بهمراه رفتن تابوت
گردیده بودند آنها نیز با جمعي از اعیان شهر رفت کنان مجبور
در رفاقت بودند و مردم سنگ بر پالکی و اسپ سواری آنجماعه
می انداختند و نان و پول سیاه که خیرات بفقرا میدادند نمیگرفتند
و روز سوم جمعي از لچهای گدا پیشه بر سر چبوترهٔ که پادشاه
مرحوم را غسل داده بودند فراهم آمده طعام رانر پخته بفقرا

خورانده مجلس مولود نموده تا صبح احیاي شب بجا آوردند *

عجب مکافات و کارخانهٔ درگاه الهي است که هرگاه آن هر دو برادر از ملاحظهٔ جان خویش بتوهم افتاده بدین مرتبه سنگدلي را کار فرموده از بدنامي آقا کشي و بر انداختن دولت پارهٔ نیندیشیدند و بایستي که درهمان روز اول بعد دستگیر نمودن بي آنکه بچندین عذاب شدید مبتلا سازند آن گرفتار دام بلا را ازین تنگنا سراي فاني فارغ مي ساختند اما نزد عقلا ظاهر و مبرهن است که در عالم مکافات و عدالت منتقم حقیقي آنچه ازان پادشاه براهنمائي بدعاقبتان دیگر بر دیگران از بدعت تسمه کشیدن چندین نفر مظلوم و مکحول ساختن برادران معصوم و حبس و قتل بیگناهان مغموم گذشته میبایست تلخي الم هریك برو نیز بگذرد تا بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار ناظران از نظارهٔ آن اعتبار بردارند و بدیدهٔ تاملي غور کنند که بعد این حادثه که بران پادشاه شهید مرحوم گذشت دراندک ایام بران مدعیان دودمان صاحبقران بلا مهلت فاصله چه گذشت و از انچه کاشتند چه محصول برداشتند *

القصه بعد ازین واقعه بقول عوام آنچه از خزانه وجواهر ومرصع آلات و فیلان واسپان پادشاهي بود بتصرف و اختیار خود در آورده هرچه خواستند انتخاب نموده داخل کارخانجات خود حصه رسد هردو برادر نمودند و از انکه سید عبدالله خان بصحبت زنان وعشرت نسا نهایت رغبت داشت بروایت مشهور دو سه زن حورلقا از جملهٔ محرمان حرم پادشاهي پسند نموده بتصرف خود در آورد هرچند که از زیادتي حرص و خواهش شهوت راني قریب هفتاد هشتاد زن خوش ادای

حور مثال فراهم آورده با آنها نرد عشرت میباخت اما اینکه بعد
این سوانح روزي یا شبی بدون تهلکه و وسواس آفت جان و
آبرو هر دو برادر بمراد دل کامراني نموده لذت زندگانی در یافته
باشند میسر نیامد اولا میان هر دو صاحبمدار صحبت اخوت بکدورت
باطنی و وسواس غلبهٔ تسلط هر یکي بر دیگری مبدل گردید
و زمام اختیار امور ملکي به نسبت وزارت هرچند بحسب ظاهر
بدست برادر کلان بود اما امیرالامرا حسین علي خان که در شجاعت
و تهوری و کارداني و فیاض رساني و معامله فهمی غرور بمرتبهٔ
داشت که هیچ احدی را موجود نمیدانست و وجود ببرادر کلان
نمیگذاشت و بیشتری از امرای جلادت پیشهٔ کار طلب را برعایت
و اعانت با خود رام و رفیق ساخته اختیار بندوبست ملک را
طرف خود میکشید بدین سبب در السنه و افواه عوام اقسام
گفتگوی نا موافقت برادران زبان زد میگردید و باوجود غبار خاطر
بمیان آمدن بحسب ظاهر از ملاحظهٔ فساد و عناد معاندان دیگر
بمرتبهٔ سر رشتهٔ اخلاص و اتحاد اخوت را از دست نمیدادند که
دست و زبان رخنه جویان واقعه طلب دراز تواند گردید - و سوای
آنکه بضبط اموال امرای مغضوب و منکوب پردازند و بگرد آوری
خزانه و جواهر دور و نزدیک صرف اوقات نمایند و برای تنبیه و
تادیب سرکشان اطراف که از شنیدن گردش سلطنت سر باطاعت
فرود نیاوردند و آوردن خزانهٔ دور دست افواج تعین فرمایند
فرصت آن نداشتند که بکار دیگر ارباب حاجت پردازند - و راجه
اجیت سنگه که در همان ایام مبلغ کلي از نقد و جواهر گرفته

رخصت احمد آباد گرفته بود از هر دو طرف رستهٔ بازار که عبور
می نمود کلمات لا یعنی و دشنام صریح از زبان اوباشان و لچهای
بازار بگوش او میرسید و میگفتند خون بهای داماد گرفته میخواهد
با روسیاهی ازین شهر برآید از شنیدن این کلمات تنگ آمده
یک دو نفر را حکم کشتن سرسواری نمود - روزی چند نفر
کشمیری را بدین تقصیر گرفته بفرمودهٔ سادات بر خر سوار نموده
تشهیر دادند درائنای ندای دهل زن و غلوی آواز طفلان کشمیریها
نیز بفریاد این نغمه با دیگران همزبان میگشتند که سزای حرام
خوران بد اندیش همین است - هنوز از خون ناحق پادشاه شهید
ده پانزده روز نگذشته بود که خبر هاي مختلف فساد انگیز قلعهٔ
اکبر آباد که بتفصیل آن خواهد پرداخت زبان زد مردم عام گردید
و روانه شدن راجه اجیت سنگه موقوف شد - و درهمین آوان رسیدن
حیدر قلی خان که متصدی گری بندر سورت اصالة و صوبه داری
احمد آباد از طرف صمصام الدوله نیابة داشت اتفاق افتاد هرچند
که بسبب گرد آوری اضافهٔ نمایان محصول بندر و محال خالصه که
باعانت خان‌دوران بعهدهٔ خود گرفته بود خود را نزد پادشاه نیک نام
ساخت اما ازبعضی سختی اطوار و ظلم او که سر بهیچ امیر حضور
فرود نمی آورد و در ایام دیوانی دکن نیز بحمایت خان‌خانان
میر جمله که دران ایام مربی او بود سید عبد الله خان را از خود
راضی نداشت و در بندر سورت و احمد آباد دیگر متصدیان پادشاهی
و جاگیر داران ازو نا راض بودند و شکوهٔ کشتن بلبهداس پیشکار
بندر سورت بسیاست تمام بعلت بازیافت زر حسابی و غیر

حسابی سرکار و سیاست نمودن جمعی بوسیلهٔ منع مسکرات و دیگر
نسق ملکی متواتر بحضور رسیده بود و هرگاه ذکر او نزد سید
عبد الله خان بمیان می آمد حواشی مجلس زبان بشکوهٔ او
آشنا می‌ساختند روز بروز بر مزید ملال قطب الملک می افزود
لهذا سید عبد الله خان اورا معزول ساخته انتظار می کشید و قرار
داده بود که هرگاه برسد زیاده از اعتقاد خان بدر خفت رساند
اما از انکه ستارهٔ طالع او دران روزها در اوج بود و از آوازهٔ رشادت
و جوهر تردد و کار طلبی و کاردانی او که بظاهر مشعر گردیده بود
بمدد موافقت ایام خصوص از جنگی که مابین راه احمد آباد
با صفدر خان بابی نموده باوجود فراهم آمدن چهار پنج هزار
سوار افغان و چهار پنج هزار کولی جنگی باو که سیوم حصهٔ آن
جمعیت با حیدر قلی خان نبود دبر غالب آمد گوش امیر الامرا
پر گشته بود بعد رسیدن اکبر آباد با غیرت خان همشیره زادهٔ
هردو برادر که صوبه دار اکبر آباد نموده بودند سلوک نموده
بوساطت او راجه رتن چند و دیگر همدمان هردو صاحب مدار
را با خود رام ساخت و دیگر ضمن مادهٔ شورش اکبر آباد بمیان
آمد لهذا امیر الامرا شفیع جرائم حیدر قلی خان نزد برادر کلان
گردید و حیدر قلی خان در اطاعت امر و سلوک که بایست چنان
با حسین علی خان موافق تقاضای وقت جوشیده خود را
باطاعت از هوا خواهان بی ریو و رنگ وا نموده که نقش
خیر خواهی و کار طلبی او در خاطر امیر الامرا دلنشین گردید
و عداوت بمحبت مبدل گشت و او را مشیر و همراز خود ساختند •

و در همین آوان یعنی غرهٔ رجب سنه هزار و صد و سي و یک از سوانح اکبر آباد بظهور پیوست که هزاریهای قلعهٔ اکبرآباد بیست و نهم جمادي الاخری نیکو سیر نام پسر محمد اکبر نبیره خلدمکان را که در قلعه محبوس بود بسلطنت برداشتند و غیرت خان را که صوبه دار اکبر آباد بود بضرب توپ از عمارت دارالامارت بر آوردند و زر و سیم را بدین سکه مسکوک ساختند * بیت *

بزر زد سکهٔ صاحب قراني * شه نیکو سیر تیمور ثاني

تفصیل این اجمال آنکه در سنه هزار و هشتاد و نه که محمد اکبر پسر خلد مکان بغي ورزیده بود خلد مکان نیکو سیر نام پسر شیر خوارهٔ اورا با دو دختر مقید ساخته بقلعهٔ اکبرآباد فرستاده بودند و هر دو دختر یکي بشاهزاده رفیع الشان و یکی بشاه زاده جهانشاه پسران بهادرشاه منسوب گشتند و نیکو سیر در قلعهٔ مذکور چهل سال بناکامی بسر برد و مترسین نام زنار دار ناگر که از متوسلان نیکو سیر گفته مي شد و با هزار یهای قلعه رابطهٔ داد و ستد داشت و از معالجهٔ بعضي مرض و زخمها وقوف حاصل کرده بود در ایامی که امیر الامرا از دکن عازم دار الخلافت گردیده بود آن سرمایهٔ فساد آمده بوسیلهٔ بعضی مصاحبان حسین علی خان و همقومان خود بخدمت امیر الامرا راه آمد و رفت و روشناسي بهمرساند چون حسین علی خان بسبب عود زخمها گاه گاه محتاج دوای معالج می شد بدمت آویز وقوف طبابت در خلوت راه حرف زدن بهمرساند و با بعضي همدمان محرم خود را همراز دمساز وا نموده براداهٔ امیر الامرا اطلاع یافته از راه

کم‌ظرفی جرأت نموده بوساطت هزاریهای حسین علی خان که
با هزاریهاي قلعه اکبرآباد رابطهٔ خویشي و رسل و رسائل داشتند
بفکر و خیال خام کاری افتاده بي آنکه باستحکام بناي پیشرفت
کار پردازند و نظر بر مآل سرانجام کار نمایند یا دو سه امیر نامی
را باخود رفیق و همراز سازند چنان کار عمده را بازي طفلان دانسته
بوکالت نیکوسیر که آن محبوس مایوس از هوا و هوس روزگار
نیز اصلا ازین مقدمه خبر نداشت پیغام بمیان آورد که اگر
نیکوسیر را بسلطنت بردارند از جادهٔ اطاعت قدم بیرون نخواهد
گذاشت چون این معني از ملاحظهٔ افشاي راز خلاف راي و مرضي
امیر الامرا حسین علی خان ظاهر گردید او را مغضوب ساخته از
مجرا ممنوع نموده در فکر مقید ساختن او افتاد متوهمین که از کهنه
رندان فتنه انگیز بود همینکه بر قصد امیر الامرا مطلع گشت فرار
نمود و در مابین فرصتي که بر پادشاه شهید آن هنگامه گذشت
و شورش سلطنت درمیان‌آمد خود را نزد راجه دهیراج جي سنگهه
سوائي رسانده بقول عام بعد استحکام عهد و پیمان مدد درباب
برداشتن نیکوسیر بسلطنت خط راجه دهیراج و نوشتهٔ خود
براي راجه چهبیلا رام بهادر ناگر صوبه دار اله آباد که از متوسلان
فرخ سیر بود براي معاونت فرستاده جواب قبول رفاقت طلب
نمود و بروایت مشهور نزد نظام الملک بهادر فتح جنگ که
در همان ایام باکبرآباد رسیده بتعلقهٔ صوبه داری خود میرفت
نیز رجوع آورده درخواست استمداد و اعانت درمیان آورد و
بر السنهٔ مردم شهرت تمام یافت که فتح جنگ نیز رفیق این

مصلحت گشته اما قول اصح این بود که نظام الملک بهادر تا مقدور در دفع فتنه و سلامت روی می‌کوشید و تن بقبول معاونت این کار نداد بهرحال بوی‌سر این مقال بمشام سادات رسید و سمندر خان نام را خفیه قلعه‌دار ساخته بشهرت خدمات دیگر اکبرآباد باتفاق داورداد خان که میر تزک قطب الملک بود و برای آوردن خزانهٔ اکبر اباد مامور نموده بودند و میان عوام برای مکمول ساختن نیکو سیر زبان زد گردید روانه ساختند تا رسیدن نام بردها باکبر آباد مترسین بامید امداد و رفاقت راجه دهیراج و راجه چهبیلا رام و دیگر راچپوتیه و زمیندااران و افغانان که برای آنها نامه و پیغام‌طلب اعانت رفته بود باهزاربهای قلعه همداستان شده صفی خان قلعه دار را که از خاندان با نام و نشان اسلام خان بود طوعا و کرها با خود رفیق ساخته‌بیست و نهم جمادی‌الاخرای آن سال اندرون قلعه که مجموع از هزار نفر زیاده شریک و رفیق این مصلحت بودند نیکو سیر را بسلطنت بر داشتند - اگرچه تقاضای رای صائب آن بود که چون دران روز زیاده از هفتاد هشتاد سوارهمراه غیرت خان صوبه‌دارحاضر نبودند باقي جمعیت دراطراف برای بندوبست امور ملکی فرستاده بود بایستي که مردم احشام با دو سه متصدي پادشاهي که با آنها همراز گشته بودند غافل بر سر غیرت خان تاخته مقید ساخته بهر وجه که اتفاق می افتاد خاطر ازو جمع می نمودند و نکوسیر را بر آورده تا رسیدن خبر بهر دو برادر نزد راجه دهیراج بانبیر که ازانجا هفت هشت منزل بیش نبود می رساندند احتمال از فراهم آمدن فوج

و دیگر زمینداران و افغانان تومن دار بود اما چون در تقدیر چنین
رفته بود بدین تدبیر افتادند که بعد نشاندن او بر تخت بزدن
گولهای توپ از بالای قلعه بر دار الامارت غیرت خان را خبردار
ساختند و غیرت خان ازین آشوب خبردار گشته از شهر برآمده
بیرون خیمه زده هر دو برادر را نوشتجات مصحوب قاصدان باد پیما
فرستاده بر حقیقت اطلاع داده خود بگرد آوری لشکر متفرقه
و نگاهداشت سپاه پرداخت و بعد رسیدن خبر بدار الخلافت
وسواس هراس آمیز در دل صاحب مداران سلطنت راه یافت
و همان روز راجه بهیم و چورامن جات را با جمعی از فوج
همراه داده بمدد غیرت خان روانه نموده اسلام خان برادر صفی خان
را با پسران صفی خان که در جهان آباد بودند طلبیده مقید
ساختند و جاگیر تغیر نمودند - و هفتم ماه رجب امیر الامرا خود
با فوج شایسته برآمده در باره پله متصل شهر دائره نمود و غیرت
خان را از پیوستن چهار پنجهزار سوار فرستادهٔ هر دو برادر و فراهم
آوردن دیگر جمعیت تقویت تمام بهمرسید - و راجه مهیراج در تهیهٔ
برآمدن نپرداخته انتظار خبر حرکت و رفاقت چهبیلا رام از اله آباد
و نظام الملک از مالوا و دیگر زمینداران اطراف میکشید - و چهبیلا رام
را دران ایام با یکی از زمینداران عمدهٔ مفسد پیشهٔ تعلقهٔ سرحد
صوبه داری خود نزاع بمیان آمد و کار بفوج کشی کشید و سادات
از شنیدن این خبر بدان زمیندار پیهم اشارهٔ زیبنده پرخاش نمودن
با چهبیلا رام بهادر بوعدهای لطف آمیز می نوشتند - و از هرطرف
مردم واقعه طلب بیکارکه دل آنها از اطوار ناهموار روزگار و تسلط وضع

آناکشی سادات مانند دانهای انارخون بستّه بود هرچه می خواستند از شهرت اتفاق نظام الملک بهادر فتح جنگ و راجه دهیراج و چهبیلا رام و فراهم آمدن جمعیت زمینداران عمدهٔ دیگر بمدد نیکو سیر شهرت تمام میدادند و پادشاه رفیع الدرجات که بمرض دق مبتلا بود اگرچه حکما بفرمودهٔ سادات در علاج او میکوشیدند اما چون برای مدقوق هیچ معالجه بهتر از تفریح طبع و شنیدن نغمات راحت افزا و حکایات فرحت رسا ومشاغلی که بملال دل و مکروهات روحانی منجر نگردد نمی باشد و آن پادشاه مجبور در امور فرمان روائی اصلا اختیار نداشت بلکه حکم تصویری داشت که بر تخت بدستور طلسم تعبیه نموده باشند و اطراف دور او را چنانچه بذکر درآمده منصوبان قطب الملک داشتند و ازین غم و الم روز بروز بر مرض او می افزود و دوا سود نمی بخشید و شدت مرض روحانی علاوهٔ آلام جسمانی میگردید تا آنکه کار بتغیر حال و اختیار نمودن سفر آخرت بی آلودگی مآل لازم ملزوم ریاست کشید و خبرهای غم افزای اکبرآباد مزید الم و کدورت خاطر گردید و بمرتبهٔ مرض رو بشدت آورد که هردو برادر بفکر تجویز سلطنت بنام دیگری از پادشاهزادهای محبوس افتادند و خواستند که از روی قرعه اجل رسیدهٔ دیگر را بعد از انتقال و ارتحال او بر تخت نشانند رفیع الدرجات گفت که اگر برادر کلان اعیانی مرا که مراد از رفیع الدوله باشد بسلطنت بر دارند و در حیات من سکه و خطبه بنام او نمایند باعث کمال خشنودی و قبول احسان برمن خواهد بود سادات قبول نمودند و بعد سه روز از جلوس رفیع الدوله

رفیع الدرجات پاک سرشت نیک عاقبت ازین سرای فانی در کمال نشو و نمای جوانی بروضهٔ جاودانی شتافت سه ماه و ده روز نام سلطنت برو بود * * بیت *

الامان زین سپهر تشنه بخون * واه ازین روزگار بو قلمون
یک نم آب امید چشم مدار * زین خم خالی سبوی نگون

ذکر سلطنت رفیع الدوله ملقب بشاه جهان ثانی که بواسطه چهاردهم و سلطنت هفدهم با میر تیمور میرسد

روز شنبه بیستم ماه رجب المرجب هزار وصد و سی ویک هجری مطابق هفدهم خورداد ماه الهي رفیع الدوله را که یک و نیم سال از برادر مغفور مرحوم کلان بود ملقب بشاه جهان ثانی ساخته بر تخت نشاندند - مسود اوراق تاریخ سال جلوس او (شنبهٔ بیستم مه رجب بود) یافته و بهمان دستور سابق سوای آنکه سکه و خطبه بنام او جاری ساختند اصلا در امور ملکی اختیار نداشت واطراف او را منصوبان قطب الملک داشتند و در برآمدن بیرون وماندن درمحل و دیوان نمودن و خوراک و لباس اختیار همت خان بود و براي نماز جمعه و شکار و کلمه و کلام نمودن با امرا بي حضور سادات و اتالیق ماذون نبود - در ابتدای سلطنت او شایسته خان خالوی محمد فرخ سیر شهید مرحوم که برهنموني عقل تباه در گرد آوری سپاه و نگاهداشت خفیه بقصد برآمدن و خود را رساندن نزد راجه دهیراج و پیوستن به نیکو سیر پرداخته زبان زد خلق گردیده بود باوجود خبر یافتن سادات و پای زجر و منع بمیان آوردن ممنوع نمیگردید و کلمات لاف و گذاف زیاده از حوصلهٔ خود برزبان می آورد معهذا که قبل از انتشار ارادهٔ خاطر او عرصهٔ فرصت خالی

بود خود را جائی نتوانست رساند تا آنکه کار از طرفین بفساد و فوج کشی ملجر گشت بی آنکه ازو تردّدي بظهور آید بی آبرو گشته دستگیر گردید و خانهٔ او را بضبط در آوردند و امیر الامرا بعد خاطرجمعي از کار نا شایستهٔ شایسته خان اول برای مدد غیرت خان و محاصرهٔ قلعهٔ اکبر آباد حیدر قلي خان را ملقب به‌بهادر ساخته بطریق هراول روانه نمود و از عقب آن هفتم شعبان المعظم سنه مذکور خود باتفاق اعتماد الدوله و صمصام الدوله و ظفر خان و دیگر امرای با نام و نشان که مجموع قریب بیست و پنج هزار سوار داشت روانهٔ اکبر آباد گردید - درین مابین اخبار مختلف از برآمدن جی سنگه بقصد پیوستن به‌نیکو سیر و ملحق شدن روح الله خان پسر روح الله خان ثاني که بخدمت فوجداری احمد آباد منصوب گشته روانه شده بود و در راه براجه جی سنگه ملحق و رفیق گردید و تهور خان تورانی از شاه جهان آباد بالشهرت برآمده بطریق ایلغار خود را براجه رساند انتشار یافت و خبر حرکت راجه چهبیلا رام نیز زبان زد عام گردید اما اصل نداشت و او از مهم زمیندار تعلقهٔ خود فرصت ارادهٔ مدد نیکو سیر نیافت و نظام الملک بهادر نیز درین مدّه خود را آشنا نساخت - و اکثر مردم واقعه طلب و جمعی که خراب شده و سوختهٔ نا موافقت روزگار بودند و بسیاری از سبب آنکه دل آنها از آتش بیداد تسلط هردو برادر و اختیار راجه رتن چند بدکردار شعله ور بودند بدست آویز زبانی فقرای مجذوب و سالکان صاحب‌کرامات و گوشه نشینان واصل بالله و فال کلام الله و تفؤل خواجه حافظ و خوابهای

صلحا و احکام رمالان و منجمان کذاب نقش سلطنت نيکو سير را
در دل و زبان سکه زد نموده در مجالس و محافل خبر هاي
مختلف بي اصل از بر آمدن نيکو سير بصورت فقير و رسيدن نزد
راجه دهيراج و حرکت راجها و زمينداران و چهبيلا رام با سي هزار
سوار و روانه شدن نظام الملک بآب و تاب ورد زبان داشتند و از
جملهٔ اخبار مذکوره حرکت راجه دهيراج جي سنگه سوائي با
نه ده هزار سوار مع مردم ديگر که با او فراهم آمده بودند تا يک
منزل از آنبير برآمده انتظار خبر ارادهٔ راجه چهبيلا رام مي کشيد
مقرون بصدق بود - از بسياري شهرت اخبار مذکوره قطب الملک
پادشاه را با خود گرفته باتفاق مهاراجه اجيت سنگه و ديگر امرا که
جمله فوج ازسي هزار سوار زياده مي شد اواخر شعبان المعظم از
دار الخلافت برآمده متوجه اکبر آباد و مقابلهٔ جي سنگه گرديد -
و در همان ايام مهاراجه اجيت سنگه مهاراني صبيهٔ خود را که در
عقد محمد فرخ سير بود نزد خود با جواهر وافر و خزانه و طلا آلات
که داشت و مجموع يکرور روپيه ميرسيد طلبيده بقول مشهور تغير
لباس و رخت مسلماني داده ناظر و ديگر متصديان پادشاهي را
مرخص ساخته روانهٔ وطن نمود و اين معني نزد ارباب شريعت
و قاعده سنجان با حميت و آداب دانان با غيرت خلاف داب ناموس
سلطنت و طريق مستقيم اسلام بظهور آمد و در زمان سلاطين سلف چنين
تسلط راجها در تواريخ بنظر نيامده که دختر خود را بعد در آمدن
بشرف اسلام و در آوردن بعقد از دواج پادشاهان برده باشند - القصه
بعد رسيدن حيدرقلي خان بهادر باکبر اباد باتفاق غيرت خان که چون

شیر و شکر باهم آمیخته رفیق گشتند بمحاصرهٔ قلعه و پیش بردن مورچال و بستن دمدمه پرداختند ومتصل آن بعد رسیدن حسین علی خان تردداتی که از هر دو طرف بظهور آمده مفصل بتحریر آن نمي پردازد حاصل کلام از ضرب و صدمات گولهای توپ دمده و مور چال طرفین خانهٔ بسیار اندرون و بیرون قلعه خراب گردید و شکست و ریخت زیاده بمساجد و شهر رسید و امتداد ایام محاصره بسه ماه کشید - و دران محاصره روزی سه نفر افغان را که از لشکر غیرت خان بقلعه میرفتند گرفته آوردند غیرت خان فرمود که هرسه را دستها عقب بسته هر دو سر ریسمان را دو کس گرفته بدم توپ داده بپرانند بدین هیئت دونفررا ره نورد بادیهٔ عدم ساختند سومین را همینکه آورده ایستاده نمودند وقت آتش دادن توپ گولهٔ توپ بالای قلعه بدان توپ رسید که از صدمهٔ آن سر توپ قدری بلند گردید و در همان آن بحکم حافظ حقیقی آن شخص از اضطراب جان چنان سر را پائین نمود که دستهای عقب پشت بستهٔ اواز محاذی سر او بلند گشت و در همان فرصت گولهٔ توپ برگره بستهٔ ریسمان مابین هر دو دست او رسیده ریسمان اجل متعلق او را برید اگرچه قدری آسیب بدست او رسید اما دران گرمي هنگامهٔ فرو گرفتن دود که برهمه ناظران پریدن سر و تن او یقین بود فرصت وقت غنیمت دانسته چون تیر از کمان جسته بچستي و چالاکي تمام بدر رفته خود را ازان انبوه که همه براي او حکم ملك الموت داشتند بسوراخ بدر آب ریز حصار قلعه رساندر تاخبردار شدن محصلان از واهمهٔ جان چون موی باریک شده جان بسلامت

بدر برد آری اگر بجای باران تیر و سنان بارد و برگ اشجار خزان دم‌شمشیر آبدار گردد بحکم خدا رگی از بدن احدی نتوانند برید *

* بیت *

شب تار است و سنگستان و من مست
قدح از دست من افتاد و نشکست
نگهدارنده اش نیکو نگهداشت
وگرنه صد قدح افتاد و بشکست

القصه قطب الملک بافواج پادشاهی بسبب ایام برشکال توقف کنان بقصد مقابله و مقاتلهٔ جی سنگه که او نیز از وطن برآمده از ملاحظهٔ صولت افواج طرفین و اندیشهٔ مآل کار و انتظار خبر تحقیق چهبیلا رام و دیگر کومکیان اطراف چهل کروهی اکبر اباد رسیده مقام نموده بود نزدیک متهرا بفاصلهٔ تفاوت ده کروه از جیسنگه رسید - راجه جیسنگه چون از هیچ طرف اثر رسیدن فوج بمدد نیکو سیر ندید وکیل برای عفو تقصیر باظهار ندامت فرستاد - درین ضمن از اکبر آباد خبر رسید که نتهمل نام پسر بهوکنمل اسد خانی که منشی نیکو سیر شده بود بموجب اشاره و طلب هزاریهای محیل بیرون که یکی از معتقدان و معتمدان قلعه آمده دست ما گرفته ببرد وقت شب برای بردن بعضی هزاریهای مورچال نزد نیکو سیر از قلعه برآمد و همان هزاریها او را مقید ساخته نزد امیر الامرا آوردند و از قلمدان نتهمل نوشتجات اکثر امرای همراه حسین علی خان بنام نیکو سیر برآمد اگرچه امیرالامرا نظر برتقاضای وقت مصلحت ندانست که با همه رفقا یک رونموده

پردهٔ خجالت از میان بر دارد در اخفای آن کوشید اما خطی بمهر اسد علی خان علی مردان خانی که همدم و محرم و همراز حسین علی خان بود بملا افتاد درین باب نیز روایات مختلف مسموع گردید بهر حال او را مغضوب و منکوب ساخته جاگیر اورا بضبط در آوردند - و غریب تر آنکه باوجود ظاهر شدن حیلهٔ دفعهٔ اول که هزاریها بانتهمل نمودند بعد از دوسه روز دیگر محمد عسکری نام برادر زادهٔ نیکو سیر باز فریفتهٔ قول و پیغام چوڑامن جات که مورچال طرف دریا داشت گشته برای رسانیدن نزد چهبیلا رام یا چهار پنج نفر که مبلغ نقد گزشت باقی ابوعدهٔ بعد رسیدن باله‌آباد قرار بمیان آورده از قلعه برآمد و چوڑامن محمد عسکری را مع رفقا و مبلغی که باشارهٔ امیر الامرا گرفته بود باظهار حسن کردن بحسین علی خان رجوع نمود - بعد دستگیر شدن محمد عسکری و شنیدن آنجا بردن وکیل راجه دهیراج جی سنگه بقطب الملک و امتداد کشیدن ایام محاصره و تمام شدن آذوقهٔ قلعه هزاریها مایوس گشته دل و حوصله باخته و معرفت چوڑامن نام هزاری امیرالامرا پیغام و پیام صلح بمیان آورده عهد و پیمان امان جان و آبرو گرفته کلید قلعه را سپردند و بیست و هفتم رمضان المبارک سنه مذکور قلعه مفتوح و نیکو سیر با دیگر متوسلان مقید گردید و بتسلی امان جان همه را دستگیر نموده نزد حسین علی خان آوردند - و مترسین که تمام هنگامه برپا کردهٔ او بود چون میدانست که بهیچ وجه جان بخشی او نخواهد شد و تخفیف تمام کشته باید گردید خود را بجمدهر جان ستانی هلاک ساخت و سر او را بریده

در لشکر گردانیده روانهٔ دار الخلافت شاه جهان آباد ساختند که
درانجا نیز تشهیر نمایند و در لشکر هر دو برادر و شاه جهان آباد
سه روز شادیانهٔ فتح نواختند * * بیت *
کسی را بخت چون بردارد از خاک * ره سیلاب را بندد ز خاشاک
دمی کادبار دامن گیر گردد * دم عیسی دم شمشیر گردد
بعد فراغ از نیکو سیر امیر الامرا بضبط خزانه و جواهر و اجناس
سه صد چهارصد ساله که ازوقت سکندر لودی و بابر پادشاه که در کوتها
بود خصوص از اموال نور جهان بیگم و ممتاز محل که بعضی
کارخانجات سربسته و ظروف طلا و نقرهٔ بسیار با چند هزار خشت
مس برآمد پرداخته برای گردآوری نقد و جنس که تا دو سه کرور
روپیه بهمه جهت باختلاف قول زبان زد خاص و عام گردید پانزده
شانزده مقام نمود - گویند از جملهٔ اجناسی که تحفه و بیش قیمت
توان گفت یکی چادر مروارید بود که برای پوشش قبر ممتاز محل
صاحب قران ثانی ساخته بودند و روز عرس و شب جمعه بر قبر
آن مغفوره می انداختند و جورهٔ چق اختراع نور جهان برآمد
و تیکهٔ آن از طلا و مروارید های بیش قیمت بافته حاشیهٔ موجدار
از یاقوت و زمرد قیمتی طیار کرده بودند العهدة علی الراوی -
بهر حال ازان اموال ببرادر کلان سید عبدالله خان حصهٔ و نصیبی
نرسید مگر بعد چهار ماه به بیمزگی تمام چنانچه بگزارش خواهد
درآمد بیست و یک لک روپیه عائد خزانهٔ قطب الملک گردید و
وسط ماه شوال از اکبرآباد کوچ نموده با فوج پادشاهی و سید
عبد الله خان که چهار پنج روز پیش از حسین علی خان نزدیک

فتح پور رسیده بودند ملحق گشتند راجه دهیراج که ازان حرکت لغو پیشمان گشته وکلا را میانجی صلح ساخته برای عفو جرائم باظهار ندامت پیش آمده بود بچند شرط که از طرفین بمیان آمد و قریب یک ماه از هردو طرف مضایقه می نمودند ازانجمله شرط عمده این بود که پرگناتی که راجه اجیت سنگه بابت محال پادشاهی بسبب قرب وطن بدعوی طلب جاگیر در تصرف داشت دست ازان بر دارد و جی سنگه در خواست نمود که جمعی که مثل روح الله خان و تهورخان که با جی سنگه پیوسته رفاقت نموده بودند تقصیر آنها معاف شود و جاگیر یافته همراه راجه باشند و راجه اجیت سنگه نیز باعث رفع گفتگو گشته بود مقرر نمودند که فوجداری سرکار سورتهه صوبهٔ احمدآباد براجه دهیراج مفوض باشد و صوبه‌داری احمد آباد و اجمیر ضمیمهٔ جود پور براجه اجیت سنگه بحال ماند درینصورت از سی کروهی دار الخلافت که وطن راجه جی سنگه است تا کنار دریای شور که مراد از سورتهه باشد تعلق بهر دو راجه قرار گرفت - و از انکه در تقدیر الهی رفته بود که غیر از پادشاه یعنی هر دو برادر بهرهٔ از سلطنت بر نداشته ناکام بخانهٔ جاودانی شتابند شاه جهان ثانی بآزار اسهال و مرض بوحالی مبتلا گردیده چنانچه مفصل بگزارش خواهد آمد بروضهٔ جاودانی شتافت و سه ماه و چند روز نام سلطنت برو گذاشته شد * بیت *

جهانرا ندارند بی کد خدای * یکی گر رود دیگر آید بجای

ذکر سلطنت محمد شاه بادشاه عرف روشن اختر که بچهارده واسطه و سلطنت شانزده بامیر تیمور میرسد

همینکه از جلوس شاه جهان ثانی عرف رفیع الدوله قریب یکماه و بیست روز گذشت بآزار اسهال که روز بروز شدت مرض او می افزود مبتلا گردید چند انکه حکما در علاج کوشیدند فائده نه بخشید اگرچه سید عبد الله خان درتداوی و غمخواری آنچه شرط احتیاط بود بکار میبرد اما چون تلافی سلوک که از هردو برادر در مادهٔ پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر شهید بظهور پیوسته بود و از طرف عدم اختیار در سلطنت و تقیدی که سادات بکار میبردند مرض جسمانی و روحانی علاوه هم گردید و موافق مشیت الهی میبایست که هردو پادشاه جوان که چون دو نهال سرو روان که در گلشن جهانبانی بصد امید نشو و نما پذیرفته بودند بری و پاک از آلایش روزگار بسموم هموم ناکامی پژمرده گشته بروضهٔ جاودانی انتقال نمایند و بدنامی آن درالسنه نسبت بسادات بارهه بگفت و شنود عالم درآید هنوز سه ماه و ده روز موافق میعاد برادر مغفور او نگذشته بود که اثر نزدیک رسیدن ایام موعود او ظاهر گردید سید عبد الله خان مایوس گشته اواخر ماه شوال غلام علیخان پسر سید خانجهان خالو زادهٔ خود

را از فتح پور براي آوردن اختر برج جهانباني گوهر درج صاحبقراني محمد روشن اختر خلف جنت آرامگاه جهان شاه نبيرۀ خلد منزل که هیجده سال از نهال عمر شریف او در چمن امید سلطنت نشو و نما يافته بود و بچهارده واسطه بامیر تیمور صاحب قران ميرسيد و از عهد جهاندار شاه با والدۀ ماجده در قلعۀ دار الخلافت بسر ميبرد و جواني بود زيبا و لوخط بانواع خوبي وجودت طبع و ذکا و جوهر جلادت و رشادت و فهم و فراست آراسته فرستادند قبل از شنيدن خبر طلوع اختر روشن اختر از افق مشرق برج قلعۀ شاه جهان آباد آفتاب حيات رفيع الدوله بمغرب ممات فرو شد و بصد افسوس رخت هستي ازين جهان فاني بر بست

* بيت *

بشادي گذار اين جهان خراب * که ني جم شناسد نه افراسياب

و تا رسيدن بادشاه جوان نعش رحلت شاه جهان ثاني را قريب هفته مخفي داشته بعده بکفن و دفن پرداختند يازدهم ذي قعده بفرخي و فيروزي پرتو شرف نزول محمد روشن اختر برساحت سواد فتح پور افگنده گرديد و پانزدهم شهر مذکور روز شنبه مطابق هشتم مهر ماه الهي سنه هزار و صد و سي و يک بعد انقضاي يازده گهري روز در ساعت محمود و طالع مسعود قوس که مشتري صاحب طالع بقوت نظر سعد نيرين درخانۀ دهم رياست جلوه‌گر بود و بحکم اختر شناسان هند قوس دلالت تام بر قوام سلطنت مي نمود و زحل در خانۀ دوازدهم که بيت الفرح اوست وبراي منکوب و مغلوب ساختن خصم بودن زحل درين خانه از براي

سلاطین اثر تمام داری قیام داشت و نیر اعظم در خانهٔ پانزدهم که بیت الرجا وظهور جوهر فدویت هواخواهان ست پرتو افگن بود سریر آرای هند گردید و زر سرخ و سفید از نام مبارک ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازی دام سلطنته سرخ روئی تازه بهمرساند و بر منابر بلند پایهٔ مساجد خطبه باسم آن وارث سواد اعظم هندوستان خوانده شد و از یمن جلوس میمنت مانوس نرخ غله که از مدت چند سال اثر گرانی خلق الله را مبتلا ببلای تشویش داشت رو بارزانی آورد - و صاحب زمان ملکهٔ دوران نواب قدسیه والدهٔ مکرمهٔ آن مهر سپهر سلطنت که در غور امور ملکی و فراست و سلوک سرآمد روزگار بود - سررشتهٔ تقاضای وقت را از دست نمیداد روزی که آن زبدهٔ دودمان صاحب قران بفتح و فیروزی متوجه فتح پور می شدند فرستادهای سید عبد الله خان و ملازمان رکاب و همه عهده داران دور و نزدیک را بعطای خلعت فاخره معزز ساخته بود بعده‌که خلاف مرضی‌هر دو برادران دانست باقی امیدواران را موقوف بروقت داشت و بعد یک ماه که از شاه جهان آباد تشریف آورده دیده را از دیدار فرزند کامگار روشن ساخت نظر برپاس خاطر سادات فرمود که مردم قدیم جهان‌شاهی استقبال و ملازمت ننمایند و بهمین‌دستور درهمه‌امور رعایت خاطر هردو برادررا بغایت مرعی‌میداشت - و مقرر شد که ابتدای‌جلوس از تاریخ قلع سلطنت پادشاه مرحوم‌محمد فرخ سیر در دفاتر اعتبار نمایند - و پانزده هزار روپیه در ماهه برای خرچ نواب قدسیه و خدمهٔ محل مقرر گردید و در بندوبست اطراف

گلال بار و تعیین ناظر و عهده داران بدستور هر دو برادر مغفور کوشیده خواجه سرایان و خواص و فیلبانان و مردم خاص جلوی روزسواري و باورچي و رکاب دار و فرش و غیره همه عمله و فعله و عهده داران از نوکران سید عبد الله خان جابجا منصوب گردیدند - و همت خان را که بوسیلهٔ چهار پنج خدمت عمدهٔ حضور و محلی آن اختر برج سلطنت صاحب اختیار دیوان خاص و عام نموده بودند حضرت ظل الله از راه کمال فطرت و دانائي بنو برفق و مدارا سلوک نموده درهیچ کاری بي استرضای او اقدام نمیفرمودند و برای سواری نماز جمعه و شکار مختار نبودند و روز سواري گرد اطراف آن مهرسپهر اقتدار را هاله وار معتمدان سادات داشتند و گاه گاه در دو سه ماه بنام شکار و سیر سبزه و باغ یکدو کروه برده باز بدولتخانه می آوردند - القصه چون از طرف اطاعت چهبیلا رام ناگر صوبه دار اله آباد خاطر جمع نبود و بسبب بعضی اطوار ناهموار او که نسبت بهر دو برادر صاحبمدار بظهور می آمد حسین علي خان بقصد تنبیه او پیشر خانه طرف اله آباد بر آوردن فرمود در همان آوان خبر فوت چهبیلا رام بفتنه رسید و حسین علی خان در باطن اگرچه رسیدن خبر او از مدد طالع خود دانست اما بحسب ظاهر بر زبان آورد که افسوس سر بریدهٔ او را برسنان سررشته شهر بشهر ندیدند - و درهمان زودی خبر رسید که گردهر پسر دیا بهادر برادر زادهٔ چهبیلا رام که میر شمشیر او همان گفته مي شد بعد فوت عموی خود در تهیهٔ فراهم آوردن سپاه و استحکام برج و بارهٔ قلعهٔ اله آباد پرداخته از شنیدن این خبر اواخر ذی القعده آن گوهر درج صاحب قران را

از فتحپور بنواح سواد مستقر الخلافت اکبرآباد آوردند و بشهرت مهم تسخیر قلعهٔ اله آباد حکم بستن پل بر آب جمنا و تعین فوج بطریق هراول نمودند و پیشخانهٔ آن طرف آب فرستادند - درین ایام خدمت صدارت کل بنام میر جمله مقرر ساختند اما رتن چند در همه امور ملکي و مالي و شرعي حتي در تعين قضات بلاد و دیگر ارباب عدالت بمرتبهٔ استقلال داشت که همه متصدیان جز و کل پادشاهي معطل بودند و بدون آنکه سند بمهر آنها نمي رسید درهیچ مقدمه دخل نمي یافتند - نقل مي نمایند که روزی رتن چند شخصي را نزد عبد الله خان آورده تسلیم خدمت قضای بلدهٔ از بلاد فرمود سید عبد الله خان رو بیکي از حضار و مصاحبان گستاخ آورده تبسم کنان گفت که رتن چند ما قاضي تجویز و مقرر مي نماید او در جواب التماس نمود که راجه جیو از نظم و نسق امور ملکي و دنیوی فراغ خاطر حاصل نموده الحال بانتظام کار و بار دیني پرداخته اند - حاصل کلام بعد از انتشار اخبار سرکشي گردهر و تعین افواج وکیل او باظهار التماس عفو تقصیر و قبول اطاعت بشرط چند که گاه برای بحال داشتن صوبهٔ اله آباد و گاه مقرر نمودن صوبه اوده بنام گردهر درخواست مي نمود رجوع آورد آخر برای خالي نمودن قلعه بعد فراغ لازمهٔ فوت چهبیلا رام مهلت خواست و فرمان صوبه داري آوده با دیگر عنایات و خطاب بهادري بنام گردهر صادر گردید - درین ضمن چون بر سر وطن بوندی از مدت راجه بهیم و راجه بد سنگه هاره میان هم پرخاش داشتند چنانچه در ذکر سلطنت محمد فرخ سیر شهید بزبان خامه

داده سید دلور علی خان را که از شجاعان رزم جو و بخشی
حسین علی خان بود برای رفاقت و اعانت راجه بهیم مقرر
و مرخص فرمودند و قریب شش هزار سوار که بیشتری از مردم
بارهه و جماعه‌داران عمده بودند همراه داده در خلوت اشاره نمودند
که بعد فراغ تنبیه بد سنگه باتفاق راجه جی سنگه در سرحد صوبه
مالوا رفته استقامت ورزیده چشم‌براه رسیدن حکم باشد چنانچه آخرکار
شجر این نخل خیال فاسد آنچه ثمر ندامت بار آورد بذکر خواهد
درآمد - و ازانکه از طرف قرار و بنای صلح گردهر بهادر خاطر جمعی
حاصل نبود حیدر قلی خان بهادر را باجمعی دیگر و فوج شایسته
برای تنبیه گردهر مرخص ساختند و شاه علی خان و محمد خان
بنگش و شیر افگن خان نوجدار کره نیز با جمعی دیگر و فوج
شایسته بدان مهم مامور گردیدند اگرچه از حیدر قلی خان بهادر
بعد رسیدن اله آباد آنچه شرط سرداری و تردد نمایان بود که اگر
بتحریر تفصیل آن پردازد بطول کلام منجر میگردد بظهور آمد و اگر
اختیار انفصال مصالحه و جنگ بشخص واحد می بود نزد
حیدر قلی خان بهادر سر انجام آن مهم چندان کار نبود و مقدمه
بطول منجر نمی گردید اما از انکه دیگر همراهان و سرداران بارهه
قائم بر رای خود بودند و بدون صلاح رتن چاند هیچ احدی را
اختیار نبود - گردهر بر قول و عهد سادات اعتماد نمی نمود و در هر
هفته و ماه خبر خالی نمودن قلعه بوعدهٔ صبح و شام انتشار می
یافت و باز منجر بجنگ و محاصره میگردید مقدمه بطول انجامید
تا آنکه حسین علی خان از آب جمنا گذار اکبر آباد عبور نموده

اما نظر بریںکه سه طرف قلعهٔ اله آباد آب گنگا و جمنا داشت و گردهر در استحکام برج و بارهٔ قلعه و گرد آوری ذخیره و مصالح جنگ نهایت میکوشید و از شهرت سرکشي او در همه محالات خالصه و جاگیر داران عمده خلل تمام پذیرفته بود ملاحظهٔ آن داشتند که اگر محاصرهٔ قلعه بامتداد کشد فساد کلي در ملک و تحصیل مال و حال رعایای همه صوبجات رو خواهد داد - و خبر خالی نمودن قلعه بوعدهٔ امروز و فردا بمرتبهٔ بتواتر رسیده بود که پیشخانهٔ ظل سبحاني و سید عبد الله خان غرهٔ ربیع الاخر سنه احد طرف دار الخلافت برآمد و بعد پانزده روز که قبیلهٔ اکثر امرا حتی محرران دفتر روانهٔ شاه جهان آباد گردیدند از خبر خلف وعدهٔ گردهر پیشخانه که خلاف داب عزم سلاطین است بر گشته آمد - و دریں مابین میان هر دو برادر برسر اموال نقد و جنس اکبر آباد که بعد تسخیر نیکو سیر موافق قول مشهور کرورها بتصرف برادر خرد درآمده بود و آخر بعد سماجت بسیار بیست و یک لک روپیه ببرادر کلان عائدگردید مکرر کلمات و پیغام رنجش آمیز که در اخفاي آن بمرتبهٔ اتم می کوشیدند بگفت و شنید آمد و رتن چند نگذاشت که صدا بلند گردد و در دفع فتنهٔ هرطرف که مادهٔ فساد از اثر شامت او بود می پرداخت - چون متواتر نوشتهٔ گردهر رسیده بود که اگر رتن چند آمده قول و عهد و پیمان بحال داشتن آبرو و جان بمیان آرد مطمئن خاطر گشته قلعه خالی می نمایم لهذا هر دو برادر صلاح کار دران دانستند که رتن چند رفته استمالت نماید و رتن چند اواخر ربیع الاخر سنه دو بافواج

شایسته روانهٔ الهآبادگردید و بعد رسیدن آنجا هر دو باهم ملاقات نموده عهد ایفای قول بکفالت آب گنگ که قسم مغلظ هنود است بمیان آوردند و سوای صوبه داری اوده و فوجداری مقرری که همیشه ضمیمهٔ صوبهٔ مذکور می شد دو سه فوجداری عمدهٔ دیگر بحسب خواهش و درخواست گردهر بهادر باصوبهداری اوده ضمیمه ساخت و اوائل ماه جمادی الاخری سنه مذکور قلعه را خالی نموده روانهٔ صوبهٔ اوده گشت بعد رسیدن خبر فرحت اثر مذکور سه روز صدای شادیانه بلند آوازه گشت و کیسهای زر بدر انعام پر و خالی گردید - ازانکه گفته اند آخر هر خنده بگریه و انتهای هر شادی بماتم مبدل می گردد هنوز مردم واقعه طلب در تحقیق صدق و کذب تسخیر قلعهٔ الهآباد گفت و شنید داشتند که فلک کینه پرداز و زمانهٔ نیرنگ باز طرح بازي تازه بر بساط پرو سعت زمین چید و نراد مکافات روز گار نقش دیگر بر تختهٔ عرصهٔ بو قلمون باخت شرح این قصهٔ غریب و تفصیل این داستان عجیب بزبان خامهٔ صدق بیان می دهد ٭

ذکر توجه خلاصهٔ دودمان سیادت و نجابت نظام الملک بهادر فتح جنگ بصوب دکن

از اعظم سوانح این سال ظفر اشتمال استیصال مهاراو بهیم سنگه هاره و راجه گرته و گج سنگه کچهواهه راجهٔ نرور و سید دلاور خان و سید عالم علی خان است که باعتبار کثرت فوج و سامان و استظهار و افتخار ملک بی اعتبار سرمایهٔ عجب و پندار حسین علی خان بودند و بجرأت و جسارت نظام الملک بهادر فتح جنگ رهگرای

بادیهٔ عدم گشتند تفصیل این احوال بر سبیل اجمال اینکه چون عبد الله خان بداعیهٔ فاسد که در مخیلهٔ خود داشت بودن این امیر کبیر که جمیع امرای مغلیه بمنزلهٔ مرشد و پیر خود میدانند و تبعیت او را ذریعهٔ معموری دین و دنیای خود تصور می نمایند مناسب نمي دید درین تدبیر افتاد که بجائیی زور طلب که قلت مداخل و کثرت مخارج علت پریشانی و بی سامانی گردد تعین نماید لهذا بمحمد فرخ سیر که بیش از نام سلطنت نمانده بود گفته صوبه داري عظیم آباد پتنه که بنابر تعدي زمینداران شورپشت صاحب استعداد سرمایهٔ فتنه فساد و نهایت زور طلب است مامور گردانید و نظام الملک بنابر ناچاری و تبعیت رضای حضرت باری تسلیم نموده در تدبیر عزیمت آن طرف شد چون کارکنان قضا و قدر استیصال آن جماعهٔ حرام نمک بزور تدبیر و ضرب شمشیر آن موید بتاییدات حضرت قدیر از روز ازل مقدر نموده بودند قصهٔ پادشاه شهید بتفصیلي که ترقیم یافته بمیان آمد و آن عزیمت در پردهٔ توقف افتاد حسین علي خان که درگریز و سلطنت خود را زیاده بر برادر میدانست غافل از مضمون یضحک التقدیر علی التدبیر گشته صلاح دران دیدکه چون درحضور خود و برادر کار فرماهستند و دردکن عالم علی خان متبنای خان مذکور با جمعیت موفور است نظام الملک را بصوبه داری مالوا که وسعت دهلي او دکن بمنزلهٔ میدان چوگان این نمک حرامان سراپا تزویر و فن بود بعهد و پیمان موکد بقسم راضی ساخته مامور نمودند و آن امیر صاحب

عزم ظهور این معنی از لطائف غیبی و تاییدات لاریبی تصور نموده روز سیوم از جلوس رفیع الدرجات خلعت نظامت و رخصت پوشید و عیال و اطفال خود و رفقا زیاده بر یک هزار نفر منصبداران نقدی و جاگیرداران که از بی توجهی نمک حرامان و وزیر طلبی پریشان و محتاج بقوت بودند قاطبة بر داشته عازم آنصوب گردید و در اجتماع سپاه و توپخانه که لازمهٔ نظم و نسق ملک و اسباب امور دنیوی بود پرداخت و محمد غیاث خان قریب پانصد اسپ بمغلیهٔ برادری که پیاده بودند و یراق و سلاح از خانهٔ خود داده سوار کرد و مبالغ خطیر بشیخ محمد شاه و ابوالخیر خان و اسمعیل خان و قزلباش خان و غیره بعنوان قرض و رعایت برسانیده هریکی را ممنون احسان خود ساخت چون قضا در افزایش اسباب خود جلوه گری نمود مقدمات چند در چقد که مبنی بر نقض عهد حسین علی خان و باعث جسارت نظام الملک شود بظهور آمد - از انجمله در هنگامی که حسین علی خان بارادهٔ ناسد خلع محمد فرخ سیر از دکن عازم حضور شده از دریای نربدا گذشت مرحمت خان پسر امیر خان که بقلعه داری شادی آباد ماندو مضافهٔ صوبهٔ مالوه واقعهٔ کنارهٔ دریای نربدا مقرر بود استنباط داعیهٔ فاسد در حق پادشاه و بی توجهی بحال خود نموده و پاس حق نمک پادشاهی منظور داشته بیماری را بهانه ساخته برای ملاقات نیامد حسین علی خان که خار این ادا در دل می کشت بعد برداشتن پادشاه و کامیابی خود خواجه قلی خان تورانی را که با او

بنهایت ساخته بود بدغدغهٔ اینکه وقتی از اوقات روکش از نظام الملک خواهد شد بجای مرحمت خان مقرر نموده بماند و فرستاده مرحمت خان بنابر حفظ آبرو در مقام خود داری شد و حسین علي خان بموجب نوشتهٔ خواجم قلي خان وکیل مرحمت خان را چشم نمائي کرد و بنظام الملک تاکید نوشت که معزول را از قلعه برآرند و منصوب را دخیل سازند مرحمت خان را چون روي رفتن حضور نمانده بود و نظام الملک رفیق ساختن مردم با غیرت مصلحت وقت میدانست بصواب دید غیاث خان مرحمت خان را بتدبیرات مستمال ساخته نزد خود طلبید و خان مذکور چه بامید اینکه بدستگیري این عمده امکان شفاعت خواهد بود و چه ازین رهگذر که اکتساب رفاقت این بزرگ موجب سعادت است از قلعه آمده رفیق شد و خواجم قلي خان در قلعهٔ آمده بعد چند روز جیروپ سنگه زمیدار پرگنهٔ امجده سرکار ماندو را که از مدتهای دراز زمیداري این محال با علاقهٔ منصب و تعیناتی قلعهٔ مذکور پرگنهٔ مزبور در جاگیر جمعیت و سامان شایسته با خود داشت و در ان ضلع بنوعي زندگاني میکرد که از هراس او مرهته ازان راه عبور نمیتوانست کرد بعهد و پیمان نزد خود طلبیده برطبق اظهار جگروپ سنگه برادرش که بنابر دعوی زمیداری از قدیم حسد و عداوت داشت بطمع مال بدغا گرفته فی الفور کشت و مال و اسباب او متصرف شد لعل سنگه پسر خورد سال او از بیم جان گریخته بامید عدالت نزد نظام الملک آمد و نظام الملک فوجي برسم قزاقي همراه محمد غیاث خان

برای تادیب جگروپ سنگه فرستاده خود نیز مانند شاهین تیز پرواز رسید و جگروپ سنگه فرصت فرار نیافته بحکم تقدیر اسیر آمده در زندان مکافات مقید گردید - درین ضمن جان چند پسر چتر سال بندیله قلعهٔ راناگده مضاف مالوا را که نزدیک سرونج و بهیلسا است متصرف شد حسین علی خان فرمان انتزاع قلعه از دست آن جهالت سرشت با احکام موکده بمهر سید عبد الله خان و خود بنظام الملک فرستاد نظام الملک محض بپاس نمک و نیت ثواب و تقریب استشفاع مرحمت خان را با فوجی از سرکار خود برای این کار تعین نمود و خان مذکور در ضلع سرونج و بهیلسا رسیده فوج شایسته از افاغنه و روهیله و غیره فراهم آورده بمهر و قهر قلعه را مفتوح و مسخر ساخت چون عرضداشت نظام الملک متضمن انصرام این کار بجناب والا و خطوط بآن هر دو برادر رسید دود حیرت از نهاد اینها برآمد و بخار شقاوت در دماغ متصاعد شد و تحسین و آفرین اصلا بعمل نیامد و تقدیم این خدمت موجب شفاعت مرحمت خان هم نشد - بعد از گذشتن رفیع الدرجات و رفیع الدوله که زمانهٔ بمیمنت عهد مقدس حضرت ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازی آرایش یافت مکرر شقهای دستخط خاص حضرت ظل سبحانی و احکام بمهر و دستخط حضرت مریم مکانی والدهٔ آن پادشاه جم جاه معرفت اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر بنظام الملک رسید که از تسلط این نمک حرامان سوای نماز جمعه مقدوری نمانده و اجرای احکام دیگر متعذر گشته و خیال باطل اینها چنین است که بعد انجام کار نیکو سیر و گرده ر بهادر

اول آن زبدهٔ فدویان یکرنگ را از میان بردارند و پس ازان بکام خود فائز شوند وما را اعتماد کلي بران فدویي کار طلب است نظر برحقوق تربیت آبا و اجداد از احتیاط خود و تدبیر استقلال ما بدولت غافل نباشد - درین ضمن مکرر خبر رسید که نیکو سیر دستگیر آمد و مقدمهٔ گردهر بهادر بصلح منفصل شد حسین علي خان در تحریک اسباب شورش در آمده با مها راو بهیم سنگه عهد و پیمان درمیان آورد که بعد تنبیه سالم سنگه زمیندار بوندي و انصرام کار نظام الملک برتبهٔ والای مها راجگي برسد و بعد مراتبهٔ مهاراجه اجیت سنگه مرتبهٔ او بر همه راجها فائق باشد منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و ماهي مراتب داده اورا و راجه گج سنگه نروري و دلاور علي خان وغیره را با فوج پانزده هزار سوار جرار تعین کرد که تنبیه و اخراج سالم سنگه را دست آویز ساخته از احوال نظام الملک خبر گیران باشند و بمجرد اشارهٔ وصول احکام فرصت نداده بانصرام کار پردازند چنانچه نام بود ها بوندي را بدست آورده بحسین علي خان نوشتند و خان مذکور پرده از روی کار بر داشته بنظام الملک نوشت که جا دادن مرحمت خان نزد خود و تغیر کردن زمیندار پرگنهٔ نلام خوب نشد. و همچنین اکثر مقدمات را که بحسب اقتضای قضیهٔ زمین بر سر زمین تمشیت یافته بود باسلوب مواخذه در معرض تحریر آورد و بوکیل هم علانیه حرفهای پست وبلند گفت و هرچند نظام الملک از راه راستي جواب هرمقدمه به بیان واقع و بآئین موجه نوشت درضمیر شقاوت تخمیر او منقش و مرتسم نگردیده بی محابا بزبان قلم

آورد که می‌خواهم بجهت بندوبست دکن در صوبهٔ مالوا استقامت
نمایم و بنام آن عمدهٔ نوئیدان از صوبهٔ اکبرآباد و اله آباد وملتان و
برهانپور هرصوبه‌که قبول نمایند سند بفرستم نظام‌الملک‌که در فرصت
هشت نه ماه باجتماع هفت هشت هزار سوار و دیگر سامان
پرداخته بجای خود هشیار و خبردار می بود و در تدبیر عزیمت
دکن و استخلاص آن ملک که معدن خزائن و سپاه است شد درین
ضمن نوشتجات وکیل و غیره رسیدکه آنها بمقتضای شرارت ذاتی
و خیانت باطنی گرز داران برای طلب آن عمدة الامرا بحضور
تعین کرده اند و قبل از رسیدن اینها شقهای پادشاهی با خطوط
خیر خواهان دیگر بتخصیص امانت خان رسید که فرصت وقت
نماند هرچه توانند زود بعمل آرند نظام الملک چون دید که ارادهٔ
فاسد اینها غیر از استیصال این خاندان و برداشتن خلیفهٔ زمان امری
دیگر نیست و بهیچ وجه رهائی بنظر نمی آید ناچار بمصدوقهٔ
من یتوکل علی الله فهو حسبه باتفاق رفقا با همه اعمال و اثقال
از بلدهٔ اوجین سه منزل بسمت اکبرآباد کوچ کرده بجانب دکن
متوجه شد و غرهٔ رجب از دریای نربدا عبور نمود و رستم بیگ‌خان
فوجدار سرکار بیجاگده عرف کهرگان که از رفقای حسین علی‌خان
بود و بمشاهدهٔ نمک حرامی‌خار خار آزار در دل داشت وبنابر نام
والاشاهی خود را از فدویان می گرفت با جمعیت شایسته آمده
رفیق نظام‌الملک شد و نظام الملک فوجداری بر خان مذکور بحال
داشته بانواع رعایت و ترقیات پرداخته همراه خود گرفت
چون اقبال ابدی اتصال کلید قفلهای مشکل کشا می باشد

همان روز که از دریای نربدا عبور نمود معتمدی از عثمان خان قادری هزاری احشام قلعهٔ آسیر بوساطت خسرو چیله که از سابق مربی عثمان خان و واسطهٔ سوال و جواب بود آمده از حرام نمکی نمک حرامان و پریشانی احوال خود و احشام استدعای قلعه داری از جانب آن عمدة الامرا نمود و محمد غیاث خان اورا نزد نظام الملک برده بشارت فتح قلعه رسانید و نظام الملک همان وقت او را انعام لائق داده طلب احشام از خزانهٔ خود داد و میر حفیظ الله خان بخشي وغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ پسر خود را همراه او تعین نمود و خان مذکور سیزدهم رجب آن قلعهٔ آسمان ارتفاع را که حضرت عرش آشیانی در مدت یک سال از فاروقیان انتزاع نموده بودند بتصرف در آورده ابو طالب قلعه‌دار را بدست آورد و نظام الملک خود بالاي قلعه رفته آن کوه فلک شکوه را بهنگاه احتیاط ملاحظه نموده محمد غیاث خان را بجهت انتزاع بلدهٔ دار السرور برهانپور تعین نمود - سید عالم علی خان بعد استماع خبر عبور نظام الملک از دریای نربدا مضطرب شده بصوابدید مشیران و رفیقان خود محمد انور خان را که حراست آن صوبه بنام او بود باتفاق راو بنالکر مرهته بحفاظت و حراست برهانپور فرستاد و نامبردها در طی طریق از باد صرصر وام گرفته خود را بعادل آباد که از برهانپور دوازده کروه است رسانیده می خواستند که شبگیر کرده ببرهان پور برسند و باتفاق محمد نور الله خان دیوان صوبهٔ مذکور که برادر محمد انور خان می شد دروازهاي شهر بر روی خود بسته شهر پناه را بمردم شهر استحکام داده بود

محافظت نمایند و محمد غیاث خان که خود در لعل باغ فرود آمده مورچال بر مردم تقسیم نموده سعی در تسخیر آن داشت باستماع آمد آمد محمد انور خان و راو بنالکر فوجی از دریای تپتی گذرانید اما نامبردها در ظلمت شب آمده داخل شهر شدند و پالکی و غیره اسباب آنها دست خوش ارباب تلاش گردید چون سکنهٔ شهر از شجاعت و بردلی محمد انور خان واقف بودند هجوم کرده گفتند که محمد غیاث خان زینها ساخته امروز شهر می گیرد و جان و مال و عرض و ناموس شرفا و عموم رعایا بعرصهٔ تلف می آید و این گناه کبیره هم ضمیمهٔ دیگر مآثم و معاصی در نامهٔ اعمال شما ثبت خواهد شد بهتر این ست که از شهر برآمده بجنگ پردازید و الا عنقریب بلوای عام می شود و شهر از تصرف شما بدر میرود محمد انور خان که از شجاعت نصیبهٔ نداشت حواس باخته شانزدهم الغیاث گویان محمد غیاث خان را دید و خان مذکور اندرون شهر آمده باحتیاط برج و باره و استمالت عموم سکنه پرداخته ندای امن در داد و هفدهم نظام الملک بفتح و نصرت بلعل باغ رسیده خیمهٔ اقبال بر افراخت و محمد انور خان و نور الله خان و غیره اهل خدمات و شرفا و نجبای شهر خیلی خیل بوساطت آن خان فتح نصیب ظفر نشان نظام الملک را دیدند و از بیم جان و مال برآمده در مهد استراحت غنودند - اعلی حضرت در زمان شهزادگی از طرف بنگاله شکست یافته باتفاق عبد الله خان بهمین برهان پور رسیده با آنکه شهر پناه نداشت و حفظ قلعهٔ ارک نشیمن گاه فاروقیان بود هرچند سعی نمودند و جمعی از مردم مشهور کشته

و زخمی شدند بدست نیامده بود محض اقبال پادشاه غازی بامداد طالع فتح جنگ بی آنکه کار بجدال و قتال رسد و شمشیر از غلاف و خون از بینی اهل خلاف برآید بتصرف درآمد و برای حسن سرانجام امور پیش نهاد خاطر تسخیر قلعه و شهر شگون فتح و ظفر شد *

اگرچه محاسن اخلاق نظام الملک که بزرگ کردهٔ حضرت رب العزت است زیاده ازان است که بتحریر درآید اما امریکه از غرائب روز کار توان گفت درین صفحه ثبت میگردد دو سه روز قبل از فتح برهانپور فرزندان و متعلقان سیف الدین علی خان برادر حسین علی خان باارادهٔ دار الخلافت وارد برهان پور شده بودند از رسیدن نظام الملک و گرفتن برهانپور حیران کار خود شدند هرچند مردم کوته اندیش بنظام الملک گفتند که گرفتن مال و اموال مخالف زادها و محمد انور خان برای اخراجات سپاه و لشکر نصرت اثر مقتضای مصلحت است نظام الملک بصواب دید محمد غیاث خان جواب داد که ما باوجود عسرت و تهیدستی محض بتوکل افضال الهي و بتوسل اقبال پادشاهی کمر باین عزیمت بسته ایم اگر کامیاب می شویم ملک و مال همه از ماست واگر خدا نخواسته بالعکس شد و بال آخرت چرا برگردن باشد گرفتن مال و اموال این عجائز و اطفال و محمد انور خان وغیره درجذب همت ما قدری ندارد وچون غیر از استقلال پادشاه امري دیگر منظور نیست انشا الله تعالی بمیامن این صدق نیت خزانهای بیشمار درتصرف خواهد درآمد

بعد ازین چنین حرفهای رکیک مذکور مجلس ننمایند - اهل‌کار سیف الدین علي خان را طلبیده خلعت داد و مردم معتمد و فهمیده نزد والدهٔ خان مذکور فرستاده دلاسا داد که اینها بمنزلهٔ فرزندان ما هستند اگر درینجا باشند مواد جمعیت و معاش مهیا خواهد بود و اگر بالجزم آمادهٔ رفتن اند جمعیت تا دریای نربدا خواهد رسانید چون آنها را مقصود از رفتن بود فرزندان را بخدمت نظام الملک فرستاده استدعای همین معنی نمودند نظام الملک باطفال و عورات مدارتیکه در خور همت ارباب کرم باشد بعمل آورده و بدرقهٔ شایسته داده از دریای نربدا گذرانید - درهمین مقامات اهل باغ عوض خان بهادر ناظم صوبهٔ برار که عم نظام الملک میشد و دیگر مردم جوق جوق رسیده ضمیمهٔ فوج فیروزي اثر شدند و نظام الملک بمقتضای مصلحت در اهل باغ توقف نموده بتیاری توپخانهٔ دشمن سوز مشغول گردید *

آمدم براحوال حضور که چون خبر توجه نظام الملک بجانب دکن اواخر ماه رجب بعبد الله خان و حسین علی خان رسید و در تمام لشکر ابوالمظفر اشتهار یافت بادشاه را امید استقلال و خانه زادان را توقع قدر داني شد اگرچه نمک حرامها در چارهٔ کارخود شدند و نظر بریافت جمعیت نظام الملک حسابی بر نگرفته ازجنود نصرت و تایید الهي و آیهٔ کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله غافل گشتند وندانستند که هرگاه صرصرقهرالهي بوزیدن درآید جبال متعالیه از بیخ و بن برباد رود و جائی که سیلاب غضب موج طوفان زند خس و خاشاک سد راه نگردد و بسیله

دلاور علی خان و بمهاراو بهیم سنگه نوشتند که خود را بر جناح
استعجال رسانیده اگر قابو بیابند بانجام کار پردازند و الا از راه دیگر
شتافته بسید عالم علی خان ملحق شده بالاتفاق اطفای این نائرهٔ
فساد نمایند - و درهمین اوان خبر فتح عبدالصمد خان بهادر دلیر
جنگ و کشته شدن حسین خان خویشگی باجمعی کثیراز
نوشتهٔ اخبار نویسان لاهور رسیده غلبهٔ اهل توران سامع کوب مخالفان
و زهره گداز نمک حرامان گردید بعده که تمام ایام کامرانی پادشاه
مرحوم محمد فرخ سیر از سعی هردو برادر بقلع سلطنت
و زوال دولت مبدل گردید سادات با نظام الملک بهادر فتح جنگ
که او سلامت روی و نیک سرشتي و رعیت پروری او در فکر
سلطنت خلل منزل و پادشاه مرحوم مظلوم بزبان قلم داده عهد
و پیمان بحال داشتن بصوبهٔ مالوا بکفالت قسم بمیان آورده بصوبهٔ
مذکور روانه ساختند بعده که نظام الملک بهادر بر خدمت مامورهٔ
خود رفته سپاه زیاده نگاهداشته ببندوبست واقعی پرداخته در
تنبیه و تادیب مفسدان و زمینداران سرکش و پرداخت زیردستان
سعي موفوره بعمل آورد هنوز هفت هشت ماه دران صوبه جا
گرم ننموده بود که رای حسین علی خان برین قرار یافت که بعد فراغ
مقدمهٔ گردهر خود بصوبهٔ مالوا استقامت ورزیده ببندوبست
شش صوبهٔ دکن و چهار صوبهٔ احمد آباد و اکبر آباد و اجمیر و مالوا
پردازد و برای معزول نمودن آن شیر بیشهٔ حمیت که از عدم
اطاعت او نیز وسواس داشت بهانه طلب بود و در ایامي که
حسین علي خان بقصد تسخیر محمد فرخ سیر مرحوم از خجسته

بنیاد عازم حضور گردیده بعده که از آب نربدا عبور نموده نزدیک
قلعهٔ ماندو صوبهٔ مالوا که مرحمت خان پسر امیر خان بخدمت
قلعه داري و فوجداری آن ضلع مقرر بود و از بند و بست و نسق و
هیبت شمشیر او مفسدان کوه نشین و شیران بیشهٔ آن سر زمین ترک
مسکن خود نموده بودند رسید و مرحمت خان بسبب انحراف
مزاج و موانع دیگر خود را نزد حسن علی خان نتوانست رساند
چون بغض آن در دل امیرالامرا جا گرفته بود همینکه نلک بکام هردو
برادر گردید خواجم قلي خان تورانی را بقلعه داري ماندو مامور
ساخته جاگیر مرحمت خان را تغیر نمود خواجم قلی خان که نزدیک
قلعه رسید مرحمت خان بعذر انقلاب و گردش سلطنت در سپردن
قلعه تعلل ورزید بعده که شکوهٔ مرحمت خان از نوشتهٔ خواجم قلی خان
بسادات رسید وکیل مرحمت خان را چشم نمائي نموده درباب
عمل دهانیدن خواجم قلی خان بفتح جنگ نوشتند نظام الملک بهادر
مرحمت خان را معقول ساخته خواجم قلی خان را عمل دهاند
و چون آن ناظم ملک و ملت با مرحمت خان که از خاندان
با نام و نشان بود رابطهٔ خاص موروثي داشت و مرحمت خان
را روی رفتن حضور نمانده بود نزد خود طلبیده با عزاز و اکرام
تمام نگاه داشت - ازانکه قلعهٔ رانگدهه تعلق صوبهٔ مالوا را جان چند
پسر چتر سال زمیندار مفسد پیشهٔ آن ضلع بتصرف خود آورده بود
و در همان ایام برای برآوردن آن قلعه از تصرف او حکم بنام
فتح جنگ رسیده بود فتح جنگ مرحمت خان را با فوج شایسته بدان
خدمت روانه ساخت و مرحمت خان رفته بعد تردد نمایان بزور

خود آن قلعه را بتسخیر در آورد این حسن خدمت نیز شفیع
جرائم او نگردید و فتح جنگ در بارهٔ او مراعات بزرگانه بکار
برده اختیار بعضي بند و بست صوبه داري مالوا باو گذاشت و
مرحمت خان در نسق صوبه داري و تنبیه مفسدان و گوشمال
سرکشان قرار واقعي کوشیده چند موضع پرگنهٔ چند یري که مکان
مقرري مفسد پیشگان بود بتاخت آورد - بعده که حقیقت فراهم
آوردن جمعیت زیاد و تاخت بعضی دیهات از نوشتهٔ فتنه
پژوهان صاحب غرض بسید عبد الله خان رسید و بقول بعضی
در همان ایام نوشتهٔ حسین علی خان بنام فتح جنگ مشتمل برین
رسیده بود که ما می خواهیم بجهت بند و بست صوبجات دکن
و اطراف آن مکان براي ماندن خود صوبهٔ مالوا مقرر نماییم از
چهار صوبهٔ اکبر آباد و اله آباد و برهانپور و ملتان هر جا خواهد
بنام آن امارت مرتبت مقرر سازیم ازانکه نظام الملک بهادر زیربار
خرچ سپاه آمده بود و فصل ربیع که مدار محصول آن ملک
برانست از دست میرفت و از رسیدن دلاور علي خان که بعد
تسخیر بوندی بموجب اشارهٔ حسین علي خان چنانچه بذکر در آمده
با فوج خود و رفاقت راجه بهیم و راجه گجسنگه بسر زمین صوبهٔ
مالوا لشکر کشیده باعث خرابي ملک و ضرر مالي و جاني سکنهٔ
آنجا گردید ازین اطوار ناهموار که آثار خلاف عهد هر دو برادر ظاهر
گشت فتح جنگ نهایت افسرده خاطر گردیده در جواب آن تکلیف
بیجا چند کلمهٔ راست و درست نوشت سید عبد الله خان همه
دست اویز اثبات تقصیر نسبت بآن و الانسب نموده وکیل معتبر

او را در خلوت طلبیده از کلمات نامناسب تند و تلخ و بی مزه که بتفصیل آن نپرداختن اولی در مادهٔ آن بزرگ والانژاد بر زبان آورده بعد رسیدن خبر آن کلمات فساد انگیز یا قبل ازان چون بران عالی نسب تحقیق گردید که هر دو برادر بر خرابی و بی آبروئی همه خاندان ایران و توران کمر بسته اند و در ترک منصب و اختیار نمودن انزوا نیز رستگاری نیست و دل همه خانزادان موروثی و نوکران جان نثار دور و نزدیک از بی اختیار بودن وارث تاج و تخت که قادر بر نماز جمعه و اجرای احکام شرع نیست بمرتبهٔ اتم افسرده بود و از نزدیک دار الخلافت تا کنار دریای شور کفار در تعمیر بتخانها و منع گاو کشی می کوشیدند نظام الملک بهادر که صفائی نیت و حسن طینت و طریقهٔ کم آزاری او بر عالمی هویدا و ظاهر بود بصلاح همدمان با غیرت و شجاعان با جمعیت چار ناچار چارهٔ کار دران دانست که بحکم و من یتوکل علی الله فهو حسبه توکل ذات پاک حق را سرمایهٔ همت خود ساخته و بقول مشهور بهمین مضمون در کلمه بسید عبد الله خان نوشته برفاقت عبد الرحیم خان و مرحمت خان و رعایت خان و قادر داد خان روشانی و محمد متوسل خان نبیرهٔ سعد الله خان و محمد عنایت خان و دیگر جمعی از هواخواهان و ندیمان عقیدت نشان قدیم و جدید و جمعیت پنج شش هزار سوار وسط ماه جمادی الاخری سنه یکهزار و صد و سی و دو مطابق سال دو از جلوس مبارک از نواح سفسور که برای بندوبست رسنون آن ضلع بدستخیاره کوچ برآمده بود باز مراجعت نموده باجین آمده احمال و اثقال برداشته

بشهرت کوچ سرونج دو سه منزل رفته بموضع کاینهه نزول نموده
از انجا کوچ بکوچ متوجه الکهٔ وسیع دکن گردید و اواخر ماه مذکور
این خبر درلشکر ظفر اثر ابو المظفر نصرت انجام محمد شاه شهرت
تمام یافت و هردو برادر برین خبر اطلاع یافته با وجود حوصله
باختن سهل انکاری نموده بسید دلاور علیخان برای تعاقب نمودن
برفاقت هردو راجه و دوست محمد افغان صاحب تومن آن ضلع
و دیگر نو نگاهداشت تاکید تمام نوشتند *

و درهمین اوان خبر جنگ عبد الصمد خان دلیر جنگ
با حسین خان افغان و کشتهٔ شدن حسین خان با جمعی
کثیر از روی نوشتهٔ اخبار نویسان لاهور بوضوح انجامید تفصیل
این اجمال آنکه گویند حسین خان خویشگی که از افغانان
صاحب تمن مغرور و مشهور توابع سرکار قصور بود از مدت
چند سال طریقهٔ سرکشي و مفسدي اختیار نموده پرگنات سیر
حاصل نواح قصور و لاهور را بتصرف خود آورده علم مخالفت بر
افراشته چندین کرت فوج صوبه داران را بلکه افواج شاه زادها را
شکست داده بود و از ابتدای صوبه داری عبد الصمد خان بهادر
دلیر جنگ قدم از جادهٔ اطاعت بیرون گذاشته عمال منصوب
کردهٔ جاگیردار و صوبه‌دار و دیگر نوکران عمدهٔ پادشاهي را بیدخل
بلکه اخراج از محال ساخته بشوخي تمام پیش آمده بود - و از
راوی ثقه مسموع گردید که نوشتهٔ صاحب مداران ملک بر اشارهٔ
ترغیب کوتاه نمودن دست تصرف صوبه دار و امیدوار ساختن
صوبه داري دار السلطنت لاهور در مقابل آن حسن خدمت بنام

آن بدخصال نکوهیده افعال رسیده بود لهذا زیاده از سابق بشوخی پیش آمده با قطب الدین نام عامل صوبه دار که صاحب فوج بود مقابله نموده کشته فوج و خزانهٔ اورا بغارت آورده مع هشت نه هزار سوار بقصد تاخت و تاراج پرگنات بر آمد و عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ نیز شروع بنگاهداشت سپاه نموده باهفت هشت هزار سوار و همراهان شجاعت شعار متوجه دفع خصم بد کردار گردید نزدیک بموضع جهولي که از لاهور فاصلهٔ سی کروهي دارد هردو فوج بتفاوت سه کروهی نزدیک بهم رسیدند عبد الصمد خان بهادر بترتیب فوج پرداخته کریم قلی خان را که بخشي فوج دلیر جنگ و از مبارزان با نام و ننگ بود هراول نمود و طرف یمین جاني خان و خواجه رحمت الله خویشان نبرد ازمای خود را مع حفیظ الله خان و هزار سوار قوم روهیله که با حسین خان عداوت همچشمی داشتند مقرر نمود و طرف یسار آغر خان را که شمهٔ از حسب و نسب و شجاعت موروثی او در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان و محمد فرخ سیر بزبان خامه جاری گشته بود الآن عارف خان قرار داده برای طرح فوج تعیین نموده ششم ماه جمادی الاخری معرکهٔ آرا گردید و حسین خان نیز برادری مصطفی خان برادر زادهٔ خود و رحمت خان و بهلول خان و سعید خان و دیگر افغانان صاحب تومن که همه نیک سوار و سردار رزم آزما بودند مقابل فوج دلیر جنگ صف جنگ بیاراست همینکه صدای آمد و رفت گولهٔ جانستان و غرش بان آتش نشان شعله افروز رزم گردید فوج حسین خان چنان مستانه خود را بر توپخانه زد که از توپخانهٔ شرر بار گذشته کار بر هراول

تفنگ آوردند و کریم قلی خان بعد تردد نمایان از پا درآمد و فوج همراه اورا بهزیمت آورد و حسین خان با دو سه هزار افغان یکه تاز بمقابلهٔ آغر خان پرداخت و عجب زد و خورد بمیان آمد اگرچه جماعه داران نونگاهداشت همراه آغرخان نیز تاب حملهٔ خصم نیاورده رو بفرار آوردند اما پنجاه شصت سوار مغلیه و مغل‌زاده‌های تیرانداز از حکم‌اندازیکه تاز که درقدراندازي‌وشجاعت گوی سبقت از یکدیگر می ربودند و آغر خان برای چنین روزها از مدت چند سال در همه حال غمخواری احوال آنها بر خود واجب ولازم میدانست و از خود جدا نمي نمود مع برادران و پسر آغر خان مقابل حریف اسپان بجولان در آوردند و رستمانه بخانهای کمان درآمده شروع بزدن تیر دشمن دوز نمودند هر تیریکه از شست دلاوران بپرواز می آمد در سینهٔ پرکینهٔ افغانان زره پوش نا پدید میگشت و هر خدنگي که از خانهٔ کمان بهادران میجست از مهرهٔ پشت مخالفان میگذشت و اغر خان بر فیلبان بانگ مهیب زده فیل بر سر دشمن رانده دست بقبضهٔ کمان برده بهر تیر عدو دوز یکی را از مخالفان بد روز بر خاک هلاک می افگند و جوانان قدر انداز از هر طرف اسپ خواری بر انها تاخته بساط فراهم آمده سوار و پیادهٔ آنها را شه مات اجل میساختند تا آنکه مصطفی خان هراول و چند افغان نامی کشته و زخمي گردیدند و حسین خان از مقابل آن شیر بیشه شجاعت جان بسلامت بدر بردن غنیمت دانست و دو دسته فوج گشته رو بدلیر جنگ و بهادران دست راست آوردند و دلاوران طرف راست قوم

روهیلهای رزم جو بپا مردی صفان پلنگ خو حملهای صف ربا
و چپقلشهای مرد آزما نموده گرد ادبار روی مخالف را بسیلاب
خون شسته رشو میدادند و حسین خان با جمعی از افغانان
تهور پیشه مقابل حملهٔ بهادران توران چنان استقامت ورزیده
یورش نمود که اکثر از توسلانهان و همراهان دلیر جنگ تاب
مقاومت نیاورده هزیمت اختیار نمودند و بعضی از مبارزان
و دلاوران و وفاکیش توران از تیر سه راه بازگشت خصم گردیدند
و جانی خان و خواجه رحمت الله و حفیظ الله خان تردد نمایان
بر روی کار آوردند درین حالت آخرخان چون شیر غران خود را
رسانده بر کمرگاه مخالفان زد و صدای دارگیر تیر تیغ برین رسید
و در همان حال فیلبان حسین خان کشته گردید و نقدوری شاه
بهیک نام که پیر و مرشد حسین خان گفته می شد و حسین خان
جان اورا از جان خود عزیز تر میدانست و در حوضهٔ فیل با خود
ردیف ساخته بود از زخم تیر دلاوران تورانی پیش قدم مرید پاک
اعتقاد داشته گشته جهانی را در چشم حسین خان در نفس واپسین تیره
و سیاه ساخت اگرچه در همین ضمن حسین خان نیز زخم کاری
رسیده بود اما چون فیل سواری او فیلبان نداشت در هر سو میدوید
مبارزان از هر طرف نشانهٔ تیر و گلولهٔ بندوق ساخته بودند
و در همان حال شعلهٔ آتش در حوضهٔ سواری او زبانه کشید که سبب
او تحقیق نشد شاید درآن حالت از رسیدن گولهٔ تفنگ بمدد
باد تند سام رسیدگی آتش در گرفته باشد بهر حال بدان حال بدم
تیغ بهادران با جمع کثیر از افغانان بنام و نشان کشته گردید - و بعد

چنان فتح نمایان از طرف دلیر جنگ فبراخور حالت هر یك رعایت خلعت و اسپ و اضافه مبذول گردید و بآغر خان تواضع فیل و شمشیر مع تجویز اضافهٔ پانصدي دوصد سوار نمود - بعد ازانکه خبر بسید عبدالله خان رسید هرچند در باطن خلاف مرضی بظهور آمد اما بحسب ظاهر برای رفع بدنامی مورد آفرین ساخته ملقب بسیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ ساخت - بر ارباب منصف پیشه مخفي نماند که بعد تسلط هردو برادر بر پادشاه شهید ومغلوب ساختن مغلان اول کسي که غائبانه باستظهار عزیمت نامدار و بمدد برش تیغ آبدار صاحب السیف والقلم نظام الملک بهادر فتح جنگ جوهر تیغ مغلان بر روی کار آورد و باعث ملال خاطر صاحب مداران ملك گردید دلیر جنگ بود - القصه هنوز خبر عبور فتح جنگ از آب نربدا بر زبانها بسبب اختلاف قول مقرون بصدق نگردیده بود که از نوشتجات برهانپور بظهور پیوست که بعد از گذشتن نظام الملک بهادر از آب نربدا بگذر اکبر پور هزاریهای قلعهٔ آسیر که خسرو نام چیلهٔ فرستادهٔ فتح جنگ خود را رسانده واسطهٔ پیغام و پیام تسخیر قلعه گردیده بود بهمدمي اقبال باستقبال شتافته بخوشي و ناخوشي قلعه دار طالب خان نام را که در همان ایام سادات قلعه دار ساخته بودند و در کمال عسرت بسر میبرد مطیع خود ساخته ومبلغي منجملهٔ طلب دوماله باهشام رساندند و مرحمت خان نیز خودرا با جمعي بیشتر بتدبیر شایسته رسانده قلعه را بتصرف فرستادهای فتح جنگ در آورد - و قلعهٔ ارک دار السرور برهانپور نیز بي آنکه شمشیر از غلاف و خون از بیني اهل خلاف در آید بتسخیر نظام الملك در آمد - بفازم

قدرت حضرت الهی را که چون ایام انقلاب وضع روزگار و استیصال دولت بارهه رسید قلعهٔ آسیر که از قلعهای مشهور آسمان رفعت سرحدیست و عرش آشیانی اکبر بادشاه بعد محاصرهٔ سالها بران قلعه دست یافته از تصرف فاروقیان برآورده بود و قلعهٔ ارک برهان پور که پای تخت بادشاهان سلف بوده باوجود که در عهد جنت مکانی شهر پناه نداشت در ایامیکه حضرت اعلی در زمان شاه زادگی از بلکاله شکست یافته باتفاق عبد الله خان خود را به برهانپور رسانده هر چند سعی نمود و جمعی از مردم مشهور کشته و زخمی گردیدند بر قلعهٔ ارک برهانپور دست نداشت درین ایام خجسته فرجام که بمدد روح پر فتوح صاحب قرانی اقبال طالع فتح جنگ استقبال نموده بی آنکه قتال و جدال بمیان آید و کار بمصاف سیف و سنان کشد هردو قلعهٔ منصوب بدار السرور بتصرف آن بهادر فتح جنگ در آمد و برای آینده شگون ظفر انجام بر زبانها جاری گردید - و نیز خبر رسید که عوض خان صوبه دار برار که با نظام الملک بهادر قرابت قریبه دارد و در شمشیر و رای صائب از مشهوران روزگار است با فوج شایسته بمدد فتح جنگ رسید - و دیگر بوضوح انجامید که انورخان صوبه دار برهانپور ورنبها بفالکر که از مرهتهای نامی بود و جمعیت هردو بزبان خامه خواهد داد بنظام الملک بهادر پیوستند و همه منصبداران برهانپور و بعضی زمینداران اطراف بدو رجوع آورده اطاعت اختیار نمودند بعد رسیدن اخبار ملال افزای مذکور سادات سراسیمه کار و بار گردیده بدلاور علی خان و مها راو بهیم سنگه بیرم تاکید برای زود

رسیدن بمقابل نظام الملک بهادر می نوشتند و حسین علی خان برای رفتن دکن هر روز و هر هفته مصلحت تازه بمیان می آورد و انتظار خبر دلاور علی خان می کشید و زن چند نظر بر مآل کار در دفع فتنه که بصلح منجر شود و صوبجات دکن بفتح جنگ‌بهادر وا گذارند می کوشید و می دانست که آخر این فساد مادهٔ وبال جان اوست و حسین علی خان راضی بآن صلح که از طرف قبول نظام الملک خاطر جمع نبود نمی شد *

درین اوان از سوانح کشمیر بظهور پیوست که محبوب خان عرف عبدالنبی کشمیری که از مدت با هنود کاوش داشت نظر بر انقلاب وضع روزگار جمعی از مسلمانان هنگامه طلب را با خود رفیق ساخته نزد میر احمد خان نائب صوبه و قاضی رفته بوسیلهٔ بعضی روایت شرعی تکلیف نمود که هنود را از سوار شدن اسپ و پوشیدن جامه و بستن چیره و یراق و رفتن بسیر سبزه و باغ و غسل ایام مخصوص مانع آیند و درین باب سماجت بسیار بکار برد آنها در جواب گفتند که آنچه پادشاه وقت و ارباب شرع حضور در مادهٔ ذمیان همه بلاد مقرر نماینده ماهم حکم بر هنود اینجا می توانیم نمود محبوب خان بیدماغ و آزرده خاطر گشته باعانت جمعی از مسلمانان هر جا هندو میدید بانواع زجر و خفت پیش می آمد و از هیچ بازار و کوچه هندو نمیگذشت که او را تصدیع نرسانند روزی مجلس رای نام از هنود معتبر کشمیر باجمعی بسیر سبزه و باغ رفته طعام ببرهمنان می خوراند محبوب خان که ده دوازده هزار مسلمانان با خود فراهم آورده بود غافل بر آنها رسیده شروع

بزدن و بستن و کشتن نمود و مجلس رای با چند نفر گریخته خود
را بمیر احمد خان رساند محبوب خان با همان جماعه بر سر خانهٔ
مجلس رای و محلهٔ هنود آمده بتاراج نمودن و آتش دادن خانها
پرداخت و جمعي از هنود و مسلمانان هرکه بر ممانعت می آمد
کشته و زخمی میگردید همچنان برسر خانهٔ میر احمد خان آمده
اطراف خانه دور گرفتند و آغاز بزدن و انداختن سنگ و خشت
و تیر و تفنگ نمودند و هرکرا یافتند گرفته انواع بیحرمتي رساندند
و بعضي را کشتند و جمعي را زخمی و تاراج ساختند میر احمد
خان آن روز و شب قادر بر برآمدن از خانه و دفع شر آنها نگشته
بصد حیله از دست آن جماعه نجات یافت - روز دیگر جمعیت
فراهم آورده باتفاق میر شاهور خان بخشي و دیگر متصدیان سوار
شده بر محبوب خان رفت آنجماعه نیز بدستور روز گذشته فراهم
آمده بمقابلهٔ احمد خان خود را رساندند و جمعي از عقب خان
مذکور آمده پلي که میر احمد خان ازان گذشته بود سوختند و
هر دو طرف رستهٔ بازار که میر احمد خان آنجا رسیده بود آتش
داده ازمقابل و از بالاي بام و دیوار خانها بزدن تیر و بندوق و
خشت و سنگ پرداختند و زنان و اطفال از اطراف نجاست و
کلوخ هرچه می یافتند می انداختند و جنگ عظیم دربیوست
و دران هنگامه سید ولی خواهر زادهٔ میر احمد خان و ذو الفقار
بیگ نائب چبوترهٔ کوتوالي با جمعي دیگر کشته و زخمی
گردیدند و کار بمیر احمد خان که راه بازگشتن و روی پیش
رفتن نداشت تنگ ساختند که بعجز آمده با هزار خفت

و خواري ازان تهلكه نجات يافت محبوب خان بر سر محلهٔ هنود رفته آنچه خانه باقي مانده بود سوخته و غارت نموده بار ديگر بر سر خانهٔ مير احمد خان آمده مجلس راى را با جمعي كه پناه آنجا برده بودند بخفت تمام كشيده گرفته گوش و بيني آنها بريده و ختنه كرده بلكه قطع آلت تناسل بعضي نموده مقيد ساختند و روز ديگر با همان هنگامه در مسجد جامع فراهم آمده مير آحمد خان را از نيابت صوبه داري معزول ساخته باني فتنه و فساد را مخاطب بدين دار خان نموده حاكم مسلمانان قرار داده مقرر نمودند كه تا رسيدن نائب صوبه دار ديگر از حضور اجراى احكام شرعي و تنقيح قضايا مينموده باشد و پنج ماه مير احمد خان بيدخل و منزوي و ديندار خان حاكم مستقل بود در مسجد نشسته در اجراي امور ملكي و معاملات مي كوشيد - بعد از رسيدن خبر بحضور مومن خان نجم ثانى را از طرف عنايت الله خان نائب صوبه مقرر نموده روانه ساختند و كاظم خان پسر امانت خان خوافي را كه ديوان كشمير بود بسبب همين هنگامه تغير فرمودند و اكثر متصديان عمدهٔ كشمير معاتب شدند - اواخر شوال مومن خان كه بسه كروهي كشمير رسيده فرود آمد محبوب خان كه شرمندهٔ افعال و كردار نا صواب خود بود نظر بر اخلاص كه با خواجه عبد الله نام از متعينه و مشاهير كشمير داشت نزد او رفته تكليف نمود كه رفاقت خواجهٔ مذكور جمعي از فضلا و اعيان مشهور باستقبال نائب صوبه رفته باعزاز بشهر درآرند از انكه خمير سرشت مردم آن سرزمين از شرارت است و بحكم منتقم حقيقي

از مکافات اعمال او آنچه بر دیگر طائفهٔ مسلمین و هنود گذشته
برو نیز گذشتني بود خواجه عبد الله از راه اتحاد رهنمونی نمود
که همارا نزد میر شاهور خان بخشي رفتن و عذر گذشته خواستن لازم
و ضرور است بعده همه برفاقت برای آوردن محبوب خان خواهیم رفت
محبوب خان بتکلیف خواجه عبد الله بخانهٔ میر شاهور خان رفت
بعد مکالمهٔ چند کلمه صاحب خانه ببهانهٔ شغل ضروري برخاست
و جمعی از مردم محلهٔ چوبیلي و کهکران که بخشي آنها را طلبیده
در گوشه و کنار خانه بمصلحت خواجهٔ مذکور پنهان ساخته چشم
براه محبوب خان بود از گوشه و کنار بر آمده غافل بر سر محبوب
خان ریخته اول هردو پسر خرد سال را که همیشه همراه او مولود
خوانده پیش پیش میرفتند بحضور او حکم پاره نموده اورا بعذاب
و عقوبت کشتند • بیت •

هر کسی آنچه میکند یابد • بد و نیکي که میکند یابد

روز دیگر جماعهٔ مسلمانان بدعوای خون مقتدای خود فراهم آمده
بر سر محلهٔ چوبیلیها که بمذهب تشیع شهرت داشتند و همن آباد
رفته شروع بزدن و بستن و کشتن و سوختن خانها نمودند و
در روز جنگ درمیان بود آخر شب آمده قریب دو سه هزار کس
که دران محله جمع کثیر از مغلیهٔ مسافر نیز فرود آمده بودند
مع عورات و اطفال بسیار زیر تیغ آوردند و کلها مال بغارت
بردند و تا دو سه روز نائرهٔ فساد شعله ور بود و آنچه بران جماعه
از خون ریزي و ضرر مالي و ناموس آوردند و از راویان ثقه
شنیده شده باحاطهٔ تحریر نیاوردن اولی بعد فراغ بر سر خانهٔ

قاضي و بخشي آمدند ميرشاهور خان دست و پاي لا حاصل زده در مكاني كه پي نتوانستند برد رو پوش گرديد و قاضي بتغيير لباس بدر رفت و بناي خانهٔ اورا از پا در آورده خشت خشت حويلي را دست بدست بردند - و مومن خان بعد داخل شدن شهر ميراحمد خان را سرانجام و بدرقه همراه داده بقصبهٔ ايمن آباد كه پسر او در انجا مدفون بود روانه نمود و با مردم كشمير طوعا وكرها بدار و مدار ساخت *

القصه آواخر شعبان بهر دو برادر خبر رسيد كه وسط ماه مذكور بعد رسيدن دلاور علي خان هفده هيجده كروهي برهانپور فتح جنگ خود را مع عوض خان و سرداران و جماعه داران شجاعت نشان و توپخانهٔ جهان آشوب مقابل دلاور علي خان رسانده و جنگ عظيم در پيوست و دلاور علي خان تردد نمايان نموده با همه سرداران و همراهان نامي كشته گرديد و تفصيل اين اجمال آنكه بعده كه عالم علي خان در خجسته بنياد بر عبور نظام الملك بهادر از آب نربدا خبر يافت شروع بنگاهداشت سپاه نموده انور خان را كه يكي از پيش آوردهاي سيد عبد الله خان بود و حسين علي خان بدكن برده خدمات عمده فرمود بعده صوبه دار برهانپور ساخته بود و دريندولا از برهانپور نزد عالم علي خان آمده مشير و صاحب اختيار عالم علي خان گشته بود همراه رنبها بنالكر كه از مرهتهاي نامي بود و وقت رسيدن حسين علي خان به برهانپور بقصد حضور باشارهٔ صاحبمداران راجه ساهو چنانچه بگزارش آمده مقيد ساخته بدار الخلافت همراه برد و او خود

را از انجا بالتماس انورخان خلاص نموده بود برای بندوبست برهانپور و سد راه نیروز جنگ گردیدن مرخص ساخت و ندانست که خار و خس سد راه سیلاب نتواند گردید و در مقابل حملهٔ نیلان شیر نبرد شغال و روباه را چه یارا که هم نبرد توانند شد همینکه انور خان نزدیک دو منزل برهانپور رسید از دبدبهٔ نوج ظفر اقبال فتح جنگ هوش باخته شاه راه را گذاشته بصد هراس خود را آخر شب بطریق ایلغار در پناه حصار برهانپور رساند و باتفاق انورالله خان که دیوان برهانپور و برادر انور خان بود خواست به بندوبست برج و بارهٔ شهرپناه بپردازد تا رسیدن کومک محصور گردیده بمحافظت شهرپناه کوشد درین ضمن خبر رسید که همینکه مضرب خیام فتح جنگ نصرت انجام نزدیک قلعهٔ آسیر رسید هزاریهای قلعه که قبل از عبور دریا پیام و پیغام سپردن قلعه بمیان آورده بودند رجوع آوردند طالب خان قلعه‌دار که در کمال عسرت بسر می برد ناچار اطاعت نمود و قلعه بی گردد تیغ و سنان چنانچه بزبان خامه داده اوائل رجب المرجب بتصرف فتح جنگ درآمد و محمد غیاث خان بطریق هراول با نوج شایسته در سواد لعل باغ نزدیک شهر برهانپور دائره نمود و رفته رفته بذاکر که رفیق و میرشمشیر انور خان بود بوساطت محمد غیاث خان بخدمت آن سپه سالار فتح نصیب پیوست - درین حالت صرافان و تجار و دیگر اعیان شهر فراهم آمده بانور خان گفتند که در صورت محصور گردیدن اگر فوج فتح جنگ غالب آید شهر محدثهٔ تاراج خواهد رفت صلاح کار درین ست که بصلح پیش آیند والا از شهر برآمده جنگ صف نمایند

انورخان که دل و هوش باخته بود ابتدا باظهار تهوری زبانی و قصد هلاک خویش پیش آمد آخر برهنمونی عاقبت اندیشي و و مصلحت عبد الرشید و ظفر مند خان متعینهٔ برهانپور و شیخ محمد صادق و شاه مکهن که از مشایخ مشهور شهر بودند و بمیان آمده باعث امان جان و آبرو و مال صوبه دار و برادر او گشتند از شهر بر آمده با دل پر امید و بیم باستصواب محمد غیاث خان ملازمت فتح جنگ نموده از آفت بي آبروئی و تلف شدن جان و مال محفوظ گردید و بطریق نظربند برای مجرا نمودن و در دیوان نشستن ماذون گردید - و فتح جنگ بدلاسا و تسلی وضیع و شریف پرداخته موافق رویهٔ ذاتیي که در کم آزاری و رعیت پروری داشت بمنصوبان خود قدغن تمام نمود که بر احدي از رعایا وضعفا و سکنهٔ آنجا تعدی و حیف و میل نرود اکثر بزبان می آورد که قصد من و منظور نظر من سوای خلاصي و استقلال پذیرفتن پادشاه اسلام که قادر بر نماز جمعه و اجرای احکام شرع نمانده نیست و همه مسلمانان را ترغیب اعانت می نمود *

و در همان ایام والدهٔ سیف الدین علي خان که از خجسته بنیاد بقصد رسیدن نزد پسر بمراد آباد وارد برهانپور گردیده بود و اطفال خرد سال سیف الدین علي خان همراه داشت هرچند همراه آن ضعیفه بمرتبهٔ دلباخته و مغلوب هراس گشته مایوس از بحال ماندن آبرو گردید که راضي بفرستادن نقد و جنس که از جواهر و غیره داشت گردیده بحال ماندن ناموس غنیمت میدانست اما فتح جنگ حمیت را کار فرموده باوجود عدم خزانه و پیش داشتن

چنان مهم عظیم اصلا طمع بتصرف مال او ننموده و متعرض حال او نگشته بلکه محمد علي نام که از نزد آن ضعیفه پیغام براي آن نیکنام والا مقام آورده بود تفقد بحال او از عطاي خلعت نموده میوه از براي اطفال او فرستاده و دوصد سوار بدرقه همراه او داده تا آب نربدا رساند - دریفولا خبر عبور دلاور علي خان بخشي حسین علي خان که از سابق رخصت او با شش هزار سوار و هوم براجه بوندي نمودن باحاطهٔ تحریر درآمده دوازده سیزده هزار سوار جرار فراهم آورده بود و خبرهاي مختلف از و انتشار مي یافت از آب گذرهاندیا رسید و نظام الملک بهادر فتح جنگ بتهیهٔ مقابلهٔ خصم پرداخت اگرچه عالم علي خان درین تدبیر بود که تاخبر نزدیک رسیدن دلاور علي خان بگرد آوري فوج مرهٹه و نو نگاهداشت و فراهم آوردن فوجداران عمدهٔ نواح پرداخته از خجسته بنیاد خود را با فوج سنگین رساند و ازان طرف دلاور علي خان رسیده فوج فتح جنگ را درمیان بگیرند و همه جماعه داران را منصب سه هزاري و چهار هزاري و پنجهزاري و توغ و علم و نوبت و فیل تجویز وعطا نمود و بجذب قلوب وضیع وشریف اشکر و رعایت بحال هریک مي پرداخت اما بحکم یضحک التقدیر علی التدبیر تقدیر با تدبیر موافقت ننمود - خط بمضموني که عالم علي خان بعمو ی خود نوشته بود و بعد سوانح نقل آن بمطالعه درآورده بتحریر مي آرد که قریب هفت هزار سوار نفر بهي و دو سه هزار سوار از فوجداران و کوهکیان نواح و متعینهٔ خجسته بنیاد باندازهٔ قلم آمده و زیاده از شش هزار سوار جماعه داران عمده نونگاهداشت نموده و مینماید

و فوج کومکي سرداران راجه ساهو و مرهتهای یکه تاز جانباز که خود را بجان و مال فدوی آن جناب میدانند کمتر از پانزده شانزده هزار سوار نخواهد بود که مجموع از سی هزار سوار زیاده باشد با خود گرفته تا اوائل شعبان از خجسته بنیاد بر می آیم و اظهار تهوری و جانبازی بسیار دران درج نموده به تسلی حسین علي خان پرداخته بود - و امین خان صوبه دار معزول نادیر که از حسین علي خان بموجبهٔ اتم آزرده بود و اطاعت و رفاقت قبول نمیدنمود اورا برعایت لک روپیه نقد و دو فیل و اسپان و جواهر چندان مستمال ساخت که بحسب ظاهر در جرگهٔ مبارزان نامی خود درآورد - القصه بعد رسیدن خبر خیمه بیرون زدن عالم‌علي‌خان فتح جنگ که بقصد مقابلهٔ عالم علي خان از طرف لعل باغ سمت غربی برهانپور کوچ نموده از آب تپتی گذشته طرف شرقی دائره نموده بود از شنیدن اخبار دلاور علي خان اول دفع شر فوج دلاور علي خان را اهم دانسته متعلقان را روانهٔ قلعهٔ آسیر ساخته باهتمام پیش فرستادن توپخانه همراه محمد غیاث خان و شیخ محمد شاه فاروقی و دیگر مبارزان رزم آزما پرداخته خود نیز با لشکر آراسته بهمعنانی فتح و نصرت و بهمرکابی بخت و دولت متوجه خصم گردید بعده که بفاصلهٔ دو سه کروه از رتن پور تعلقهٔ راجه مکرائی که از برهانپور شانزده هفده کروه مسافت دارد رسیدند بتفاوت دو کروه از لشکر دلاور علي‌خان مضروب خیام گردید - اول برای تمام نمودن حجت که آن سپه سالار تا مقدور راضي بریختن خون مسلمانان نبود پیغامهای ملائم نصیحت آمیز مشتمل

بر منع و دفع قتال و جدال بمیان آورد فائده مترتب نگردید و
سیزدهم ماه شعبان المعظم سنه هزار و صد سی و دو هجری
مطابق اواخر خورداد ماه آلهی صفوف طرفین مستعد کارزار
گردید و محمد غیاث خان را که از بهادر پیشگان عقیدت کیش
فتح جنگ بود با شیخ محمد شاه و شیخ نور الله فاروقی که داروغهٔ
توپخانه و هردو برادر از جملهٔ جمعداران عمدهٔ پیش قرار و مبارزان
نامی گفته می شدند با چند هزار پیادهٔ توپخانهٔ جهان آشوب و
دیگر جمعی از بهادران کارزار دیده هراول مقرر نمود و محمد عوض
خان بهادر با سید جمال الله خان خلف نامدار و انوار خان و حکیم
محمد مرتضی و چندی از غلامان رزم جو طرف یمین زینت افزای
فوج گشتند و مرحمت خان بهادر نیل جنگ با جمعی از مبارز
پیشگان شیر نبرد جانب یسار صف آرا گردید و عبد الرحیم خان
عموی فتح جنگ بقدمش مقرر گردید و قادر داد خان روشانی
طرح دست چپ و عزیز بیگ خان حارثی طرح دست راست
و محمد متوسل خان نبیرهٔ سعد الله خان و اسمعیل خان خویشگی
و رستم بیگ و کامیاب خان و داراب خان پسران جان نثار خان و
سعد الدین خان و میر احسن خان بخشی در تول جا گرفتند و رعایت
خان بحراست بلدهٔ برهان پور مقرر گردید و رستم بیگ خان
بچنداولی مامور گشت و فتح الله خان خویشگی و راو رنبها نبالکر
با جمعیت پانصد سوار تولقمه قرار یافت - و دلاور علی خان که
مدام مست بادهٔ نخوت و مغرور و مخمور بزم عشرت و سرود می بود
خصوص امروز که مجلس سرور و نشای سرخوشی داشت از شنیدن

ظاهر شدن علامت فوج فتح جنگ ظفر آیت کلمات لا یعني و غرور بزبان آورده سوار شده بترتیب فوج پرداخت اگرچه در تعداد فوج دلاور علی خان اقوال مختلف مسموع گردیده اما آنچه بر محرر اوراق ظاهر گشته وقت مرخص شدن از نزد حسین علی‌خان چون بخشي فوج بود و از احوال سرانجام و شجاعت تمام جماعه داران تهور پیشه کما هو اطلاع داشت از جملهٔ هفده هیجده هزار سوار سائر شش هزار سوار انتخابی کار آزموده شجاعت پیشهٔ خوش اسپه و خوش یراق که بیشتر از جنگ جویان سادات بارهه و هندوستاني زایان جلادت پیشه و افغانان تهور نشان بودند و هر یکي ازان سواران خود را کم از ده سوار و بیست سوار نمي دانست برفاقت سید شمشیر خان بنی عم هر دو برادر صاحبمدار و بابر خان شیر پیکار با خود گرفته بود بعد نزدیک رسیدن بوندی که کار بمقابلهٔ بدسنگه هاره افتاد بعضي زمینداران و جماعه‌داران شجاعت نشان مشهور نو نگاهداشت نموده با راجه بهیم که مدعي وطن بد سنگه و همه لشکرکشي برای مدد و رفاقت او بود و راجه گجسنگه نروری که از دو سه هزار سوار زیاده با خود داشتند با فوج بارهه متفق گشته در استیصال بد سنگه و تاخت و تاراج بوندي کوشیدند بعده که متوجه مقابلهٔ فتح جنگ بهمعناني اجل گردیدند هر دو راجهٔ نامدار با فوج خود که همه راجپوتان مبارز پیشهٔ کارزار دیدهٔ بکتر پوش تمام یراق بودند رفیق و جان‌نثار دلاورعلي‌خان گشتند وسوای آن در مالوا دوست محمد روهیله را که از افغانان جلادت پیشه و توپخانه داران با نام و نشان گفته مي‌شد و قریب سه هزار و پانصد

سوار نبرد جو و توپخانه با خود داشت نوکر نمود که جمله از سیزده
و چهارده هزار سوار کم نبود و تا هفده هیجده هزار سوار نیز احتمال
داشت اما چون همه فوج از مردان نبرد پیشهٔ رزم آزما و دلاوران
انتخابی شیر نبرد بودند اگر خلاف افواج دیگر که خوب و بد میان
هم می باشند مقابل و برابر سی هزار سوار حساب نمایند بی لاف
و گذاف اغراق بجاست معهذا پشتهٔ بدست آورده بودند که مشرف
بر فوج فتح جنگ بود دلاور علی خان بهیر خود را زیر آن پشته
گذاشته سید شیر خان را و ببر خان را با دو سه هزار سوار جرار و
هفت هشت هزار پیادهٔ برق انداز هراول ساخته قدم بمعرکهٔ کارزار
گذاشت و به پشت گرمی توپخانه و شیران بیشهٔ بارهه و راجپوتان
جلادت پیشه و افغانان جهالت کیش که طرف راست و چپ و
چنداول ترتیب داده بود جوشان و خروشان لاف زنان با همه
سرداران فیل سوار پا بمعرکهٔ کارزار گذاشت و ازان طرف سپه دار
ظفر اقبال فتح جنگ بهزاران عجز و نیاز بدرگاه قادر بی نیاز چون
کوه وقار بر فیل گردون شکوه سوار گشته از سرنو باهتمام و ترتیب فوج
جرنغار و برنغار و پیشرو و توقمه و طرح پرداخته زائچهٔ استمداد همت
بزرگان دین خوانده بمقابلهٔ خصم صف کارزار آراست ابتدا پیغام
گولهٔ توپ دشمن سوز و غرش بان شعله افروز بهمدمی کوس و
کرنای جرس گوش مبارزان با نام و ننگ معرکهٔ جنگ را گرم
دار و گیر ساخت از یک طرف عوض خان بهادر با دیگر دلاوران
رو بمصاف آورد و از طرف دیگر محمد غیاث خان و جمعی دیگر از
بهادران رزم جو قدم بمعرکهٔ کارزار نهادند ازانکه مکان قلب حائل

هر دو فوج گردید در حملهٔ اول مقابل عوض خان بهادر بمرتبهٔ دلاوران بارهه بمدد راجپوتان و افغانان تیز جلوئی و تهوری را کار فرمودند که قدم استقامت اکثر دلباختگان از جا رفت و از صدمات گولهای فیل ربا و بانهای آتش فشان رهای و هوی جوانان خود نما رخ فیل عوض خان بهادر برگشت و بیشتری رو بفرار آوردند و عوض خان بهادر که برگشتن فیل باختیار نبود بهادرانه در دفع اعدا دست و بازو کشاده باوجود فرار فیل و بیشتر از همراهان رستمانه می کوشید و دران حالت سر رشتهٔ سرداری و تدبیر از دست نداده قابوی وقت چنان دانست که با آنکه زخم بر داشته بود دو دفعه تیر باز گشت زنان خصم را بمیدان رزمگاه کشیده صید را بر روی تیر آورده باز بتلافی می پرداخت و سرداران بارهه خصوص سید شیر خان و بابر خان بگمان و خوشوقتی آنکه فوج فتح جنگ رو بهزیمت آورده نازان و شادان عنان بعنان جلو ریز تعاقب فوج ظفر موج نمودند درین حالت قادر داد خان روشانی که مردم همراه او از صدمهٔ فوج اعدا رو بفرار آورده بودند باوجود زخم برداشتن استقامت ورزیده داد تهوری میداد عزیز بیگ خان با برادر زخم سرخ روئی برداشت و عظمت خان جماعه دار عمدهٔ عوض خان پیاده شده شرط جان فشانی بتقدیم رسانده تیر و گوله چون تگرگ بلا می ریخت و محمد متوسل خان بهادر نیز خود را بمدد دلاوران رسانده ترددِ بهادرانه بظهور آورد درین ضمن دیگر شیران معرکهٔ جلادت باتفاق عوض خان بهادر شیر نبرد مقابل آن برگشته بختان اجل رسیده رستمانه قدم پیش نهاده بخانهای کمان درآمدند و بحملهای مردانه و

چپقلشهاي بهادرانه سد راه سیلاب بلا گردیده صداي دار و گیر بچرخ برین رساندند * بیت *

ز برج کمان طائران خدنگ * پریدند بر روی مردان جنگ
نهان گشت از تیر فرق عدو * بدان سان که در زیر برگش کدو

بعد زد و خورد بسیار و کوشش بی شمار که مکرر فوجها غالب و مغلوب گردیدند آخرکار از یورش و تپش تیغ بهادران عرصهٔ رزم دلاوران معرکهٔ هیجا شیرخان و نادر خان که از پیش قدمان فوج هراول خصم بودند از پا درآمدند و در همان گرمی دار و گیر دلاور علی خان که دلاورانه فیل سوار مقابل فوج قول جمعیت کم مشاهده نموده بکمال جرأت رسیده بود گولهٔ بندق اجل رسید بکار او ساخته شد و فوج بارهه و دوست محمد افغان نمیدار رخصت رو بهزیمت گذاشتند راجه بهیم و راجه گجسنگه عار فرار بر خود هموار ننموده بدستور تهور پیشگان جان سپار هند و مغل با راجپوتان جان نثار از فیل و اسپان فرود آمدند و شمشیر و سپر در دست گرفته حمله آور گردیده کار بر هراول و دیگر فوج تنگ آورده داد دلاوری میدادند سعادت خان بهادر صف فوج از جانب چپ بهادرانه بر آنها تاخت آورده چنان شرط تهوری بکار برد که هر دو راجپوت نامی بعد گردد نمایان که جای صد آفرین داشت با قریب چهار صد راجپوت دیگر و بعضی جماعه داران بارهه مجموع چهار و پنج هزار سوار و پیاده علف زاغ و طعمهٔ تیر و سنان مغلان شیر نبرد گردیدند و صداي شادیانه و نقاره فتح و نصرت از فوج نظام الملک بهادر فتح جنگ بلند گردید و از لشکر ظفر نصیب سوای بدخشی خان که با چند نفر بی نام

و نشان و دلیر خان همراه عوض خان بهادر عرف عبد الله بیگ بکار آمدند و دیگری از مردم نامي را اسیب جاني نرسید و عوض خان بهادر و محمد غیاث خان با چندي از دلاوران زخم سرخروئي برداشتند و بمرهم لطف و احسان عطاي اضافه و فیل و اسپ زخمهای همه زود التیام پذیرفت - و غنیمت بسیار بدست تاراجیان افتاد سوای توپخانه و فیلان که در سرکار ضبط نموده به بهادران همرکاب تقسیم نمود باقي هرچه بدست هرکه افتاد باو معاف فرمودند بعده که خاور طارم چهارم بسیاه چاه مغرب درآمد و جابجا لشکر آرام گرفت نزدیک پاس اول شب غلغلهٔ عظیم و شورش پر آشوب از یک سمت لشکر بر خاست و جوق جوق مردم رو بگریز آوردند ساعتي سبب آن معلوم نبود آخر ظاهر گشت که فیل مست زنجیر گسیخته بی صاحب از جملهٔ فیلان فوج تاراج شده رو بلشکر آورده و از صدمهٔ او این آشوب برپا گردیده درین ضمن روبروي خیمه محمد متوسل خان آن فیل خرابي کنان نمودار شد محمد متوسل خان با تیر و کمان از خیمه برآمده مقابل آن بلای سیاه ایستاده تیر بقبضهٔ کمان در آورده گوشه کمان تا گوش کشیده چنان به پیشانی آن دیو نژاد کوه تمثال زد که تا پر سوفار ناپدید گردید و ازان صدمه آن فیل کوه شکوه برگشت درین ضمن فیلبانان سرکار فتح جنگ رسیده بدام وکمند درگرفتند - فردای آن روز خبر رسید که عالم علي خان بر تالاب هرتاله هفده کروهي برهان پور رسید فتح جنگ از استماع این خبر محمد متوسل خان را باجمعیت سه هزار سوار جهت کومک رعایا و محافظت بلده که اکثر قبائل مردم لشکر

درانجا بودند بطریق یلغار مرخص ساخت خان مذکور مسافت چهل
کروه در یکروز طی نموده جریده خود را رسانیده به بند و بست
شهر و اطراف پورجات پرداخته خلائق را مطمئن ساخت و
عالم علی خان از استماع رسیدن فوج دلاور علی خان که اصلا متصور
نبود متحیر گشته همانجا متوقف گشت - بعده که خبر مآل الرکشته
شدن دلاور علی خان بسادات رسید هر دو برادر نهایت مضطر و
سراسیمه گشته برای رفتن دکن هر روز فکر تازه بخاطر راه می دادند
گاه اراده می نمودند که هر دو برادر باعث هرج و تصدیع حضرت
خاقان گردیده همراه بدکن بروند لیکن مصلحت بدین قرار میگرفت
که حسین علی خان از رکاب خدیو زمان روانه دکن گردد و سید
عبد الله خان متوجه شاه جهان آباد شود باز مشورت می نمودند
که قطب الملک در خدمت آن سپهر جاه و جلال روانهٔ
شاه جهان آباد شود - حسین علی خان باسرای رزم آنجا طرف دکن
کوچ نماید گاه می خواستند که با نظام الملک پیغام نامه و پیام
انتظام آمیز موید دعوی دکن باو واگذارند و بنای صلح بمیان آورده
بعد طاقتی قبائل بقافی آن بپردازند و هیچ تدبیر استقامت رای
قرار نمی گرفت و در هر هفته و صد بصحبانه بامداد و هر دو برادر بسمت
مختلف برمی آمد و باز دوران عزم خلل می پذیرفت - و در همراه
بودن و نگاهداشتن اعتماد اندازه نظر بر شجاعت و رای صائب او
مقابل نساد وقت بسواس عزمی امیر در دل داشتند و در
تدبیر کار مذبذب خاطر بودند بلکه گاه گاه شهرت نزاع هر دو
صاحب مدار با محمد امین خان چین بهادر زبان زد خاص و

عام می گردید باز برفق و مدارا منجر می گشت *

و درهمین ایام یعنی بیست و دویم ماه مبارک رمضان سنه هزار و صد و سي و دو روز جمعه بعد زوال که در اکثر مساجد دارالخلافت خطبه می خواندند و در نماز قیام داشتند زلزلهٔ وحشت افزا که از صدای زیر زمین و بحرکت آمدن در و دیوار و آواز سقف خانها عالمي متوهم گردید رو داد آن روز و شب تا اقرب صبح نه ده دفعه عمارت و زمین بجنبش در آمد اگرچه شهرت افتادن اطراف حصار و عمارت بسیار و ضائع شدن آدم بیشمار در شاه جهان آباد و دهلی کهنه زبان زد گردید اما آنچه که مسود اوراق سوار شده بنظر غور و تحقیق وا رسیده و از کابلي دروازهٔ شمالی تا لعل دروازهٔ جنوبي رستهٔ بازار ها گردید چند جا شکست و ریخت عمارت و از هم پاشیدن فصیل حصار و نقصان پذیرفتن دو دروازهٔ شهر پناه و افتادن سه کنگرهٔ مسجد فتحپوری و کشته شدن ده دوازده نفر و مجروح گردیدن چند کس معدود معاینه نمود و غرابت این داشت که تا یک ماه و ده روز در هر شبانه روز چهار پنج نوبت زمین و عمارت بصدا و جنبش می آمد و دردلهای بعضی مردم وحشت بمرتبهٔ راه یافت که خوابیدن زیر سقف ترک نمودند بعده اگرچه در زلزله تخفیف یافت اما چهار ماه پنج ماه که گاه گاه زمین و عمارت بلرزه می آمد اثر زلزله باقي بود تا از یمن قدم مبارک [illegible]ر و زمین و زمان که بفتح و نصرت داخل دار الخلافت گردیدند اثر زلزله تخفیف یافت انشاءالله تعالی مفصل بزبان خامهٔ صدق بیان خواهد داد و دفع واهمهٔ همگي بلیات ارضی و سماوی گردید *

وارثان او نمود اگرچه باوجود فریاد زدن او بحضور چون ذو الفقار خان حامی داود خان بود استغاثهٔ او بجائي نرسید اما منتقم حقیقي بداد او رسید که بفاصلهٔ سهل ایام لاش داود خان را در همان محله و بازار تشهیر دادند *

القصه غرهٔ ذي قعده قرار یافته بود که پیشخانهٔ پادشاه عالم پناه و سید عبد الله خان طرف شاه جهان آباد بر آرند و حسین علی خان با جمعی از امراي رزم آزما روانهٔ دکن گردد درین ضمن با اعتماد الدوله شورش بمیان آمد و چند روز این گفتگوی فساد انگیز که بوسواس هراس آمیز طرفین آنجامید بمرتبهٔ زبان زد خاص و عام گردید که محمد امین خان چین بهادر با بهادران توران شب و روزکمر بستهٔ مستعد کارزار بود - ازانکه تهوری و بهادری آن صفدر فیل افگن را که سابق باوجود زیر هر دو دندان فیل مست سواري خود آمدن و پیش قبضهٔ خنجر بر خرطوم و دهان آن بلاي سیاه زدن و سلامت از زیر دندان او برآمدن و دیگر ترددات نمایان او که همراه خلد مکان بظهور آمده و در ذکر سلطنت خلد مکان و خلد منزل مفصل بر زبان قلم داده مشاهده نموده بودند جرأت بیک سو نمودن باو نه نموده دار و مدار نموده عهد و قرار رفاقت بي نفاق بمیان آوردند درین اوان که اوا خرماه شوال باشد از نوشتجات خجسته بنیاد خبر کشته شدن عالم علي خان باجمعی از سرداران انتشار یافت بر تفصیل این اجمال اگرچه محرر سوانح اطلاع واقعی نیافته اما آنچه از زبان مردم ثقه باختلاف قول مسموع گردیده کلمهٔ چند ازان مي نگارد گویند بعد از کشته شدن

دلاور علي خان در سه هزار سوار غارت زده بارهه که از مقابل
شمشیر مغلان فوج فتح جنگ جان بسلامت بدر بردن غنیمت
دانسته بودند ازانجمله جمعي خود را نزد عالم علی خان وقتی
رساندند که از شهرت رسیدن سید دلاور علی خان با سی هزار سوار
از خجسته بنیاد برآمده از کوتل کوه فردا پور که در نصف راه
برهانپور واقع شده رسیده در اهتمام فرود آوردن توپخانه و هراول
میکوشید و فوج مرهته با مانهور خان هراول و قدري توپخانه ازکوتل
فرود آمده بود بعد تحقیق خبر مآل اثر مذکور نهایت غم و الم بخاطر
عالم علي خان رو داد و اکثر سرداران مرهته و دیگر همدمان مصلحت
دادند که باز بخجسته بنیاد یا باحمد نگر رفته تا رسیدن حسین علی
خان و فراهم آوردن افواج اطراف استقامت ورزیده مصدر
گردیده جنگ با تدبیر باید نمود و فوج مرهته را برای تاخت و
تاراج اطراف فوج فتح جنگ بدستور قزاقان که دربین فن دکنیان
کامل عیارند تعین باید فرمود عالم علي خان در عالم غیرت تن
بمصلحت مراجعت نداده با تمام فوج فرود آمد و نظام الملک
بهادر فتح جنگ که بعد فراغ فتح دلاور علي خان ببرهانپور
رسیده دائره نموده بود از شنیدن خبر عالم علي خان تابوت
دلاور علي خان و سید شیر خان را باعزاز نزد عالم علی خان
روانه ساخت و در سه کلمهٔ نصیحت آمیز بزرگانه مشتمل بر ماذون
ساختن رفتن مع قوافل نزد هر دو عموی خود و کار بخون ریزی
دیگر مسلمانان نرساندن نوشت موثر نیفتاد و فتح جنگ بعد
اثبات حجت از سواد برهانپور کوچ نموده نزدیک دریای پورنا

که مسافت شانزده هفده کروهی غربی از برهانپور واقع شده رسیده نزول نمود ازان طرف عالم علي خان نزدیك تالاب هرتاله که از پورنا مسافت قریب داشت رسیده فرود آمد بسبب بارش شب و روز و شدت لاوگل و طغیان آب و عدم کشتي که عبور لشکر طرفین متعذر بود چند مقام نمودن ضرور گردید بعده فتح جنگ برای تبدیل مکان و تخفیف لاوگل و تحقیق پایاب یک دو کروه طرف برار کنار دریا کوچ و مقام می نمود تا آنکه براهبری زمینداران و ترده عوض خان بهادر چهارده پانزده کروه مائل سمت بالا پور تعلقهٔ صوبهٔ برار خبر پایاب شنیده وسط ماه مبارک رمضان باتمام فوج از آب عبور نمود چون در چنین ایام راه دادن آب بمدد فضل الهي که شگون علامت فتح گفته اند باعث انبساط لشکر گردید عالم علي خان خبر یافته سراسیمه وار با فوج خود کوچ نموده متوجه مقابلهٔ فتح جنگ گشت و نظام الملک بهادر یک روز برای رسیدن باقی مردم بهیر که بعضي جا تا سینه و بعضي جا تا کمر آب بود و همه لشکر بلا آفت مال و جان عبور نمودند مقام نموده روز دیگر براي تعیین مکان مصاف کوچ نموده نزدیک سیوگانو که تعلق بصوبهٔ مذکور دارد مضرب خیام ظفر اعتصام فرمود درانجا از شدت باران شب و روز و بسیاری گل سیاه و هرج سپاه چند مقام بتصدیعهٔ تمام لازم گردید - چه نویسم که دران چند روز چه کساله و تصدیع بر لشکر فتح جنگ گذشت اول آنکه از طرف خاندیس و برار بسبب طغیان آب نالها و بارش متصل شب و روز و حائل بودن دریا رسد بالکل نمي رسید و دویم آنکه مرهتهاي ناپکار از رو برو و اطراف

تاخت و تاراج نموده نمی‌گذاشتند که اصلا شتر وگاو بکهی تواند رفت
تا بریدن رسد چه رسد و شوخی زیاده از حد نموده دست بردهای
عظیم بطریق قزاقان می نمودند از ابتدا بمرتبهٔ گرانی و کمیابی
غله و کاه در لشکر روداد که سیزده چهارده روز سوای برگ درختان
که مع شاخهای نرم زیر سنگ کوبیده پیش چهار پایان میدادند لاکن
می انداختند بوی کاه و دانه بمشام اسپان و دواب نمی رسید و
جانور بسیار که تا گردن در گل فرو رفته بود چون سوای باران چیزی دیگر
میسر نمی شد تلف می شدند و آرد برای مردم خاص و زردار
روپیه را یک دو آثار میسر می آمد و مردم بسیار کم حوصله برخاسته
راه خانهای خود اختیار نمودند - صدای طغیان آب نالها و فریاد
کسالهٔ سوار و پیادها و نالش بواب و افتادن خیمه و تاختن مرهته
اطراف لشکر که تا کنار بازار کنج دست اندازی و قزاقی می
نمودند همه آلام علاوهٔ همدیگر گردیده بود تا آنکه عرصه بر سپاه
تنگ گشت و اکثر جماعهٔ داران عاجز آمده نالش نمودند درین
ضمن پارهٔ باران فرصت داد ازآنجا کوچ کرده سه کروهی بالا پور
نزدیک دیهی و نیرل فرود آمدند چون مرهتهٔ بد کردار شوخی زیاده
می نمود عوض خان بهادر و محمد غیاث خان و رفقا بالشکر از لشکر
برآمده بمقابله و تادیب آنها پرداختند و جنگ در گرفت بعد زد
و خوردی که بمیان آمد مرهتهٔ نابکار را بهزیمت آوردند و غنیمت
بسیار از حاکمان و تهانه و چهاری بدست غازیان فوج اسلام افتاد
و سه چهار کروه تعاقب تقید بتنقاق نموده مراجعت نمودند و
عید الفطر همانجا نمکاه و دانه در آن منزل بقدر ضرور میسر آمد و

وقت کوچ ازان مکان چند توپ کلان که بسبب بسیاری لا وگل و
لاغری گاوان توپ کشی همراه بردن متعذر بود دران سر زمین مدفون
ساختند وازانجا کوچ نمودند و نزدیك بالاپور نزول واقع شده درانجا کاه
و دانهٔ وافر میسر آمد و سه مقام برای آرام لشکر نموده پنجم شوال
بهیر متصل قصبهٔ بالا پور گذاشته بتفاوت مسافت دو سه کروه مکان
مصاف مقرر کرده بترتیب فوج بندی پرداختند محمد غیاث خان
و محمد شاه داروغهٔ توپخانه مع شیخ نور الله برادر او و یلبرز خان
آغری و انور خان با بعضی دلاوران نبرد جو هراول مقرر گشتند و
عوض خان بهادر مع جمال الله خان و چندی از دلاوران جانب
یمین که غنیم سرداران مرهته با شانزده هفده هزار سوار دران طرف
بودند معرکه آرا گردیدند و مرحمت خان و عبد الرحیم خان و
محمد متوسل خان و قادر داد خان و داراب خان و کامیاب خان پسران
جان نثار خان و دلیر خان و اختصاص خان نبیرهٔ خان عالم که در
همان نزدیکی از خجسته بنیاد خود را رسانیده رفیق گشته بود
و تهور خان و جمعی دیگر از بهادران نامور نبرد آزمای ایران و
توران و افغانان جلادت نشان و راجپوتان تهور پیشه همراه قول و فوج
یلتمش قرار گرفتند و چندی از بهادران رزم آزما و رنبها پندالکر
و انبوجی دیسمکهه پرگنهٔ سندیسر که رفیق آنها بودند چنداول و
برای نگاهبانی بنگاه مقرر گردیدند و خود نظام الملك بهادر فتح جنگ
که دیدهٔ جنگ دیدهٔ فلك دوار و چشم کهنه سوار روزگار در کمتر معرکهٔ
کار زار چنان سپه سالار و سردار با وقار دیده بود بهمقدمهٔ توکل
و فضل غالب کل مغلوب در حوضهٔ فیل گردون شکوه زینت افزای

قول گردید و ازان طرف عالم علي خان باستظهار سی و پنجهزار
سوار مرهته و غيره و بعضی همدمان مبارز پیشه و جماعه داران
عمده که خود را رستم زمان میگرفتند مثل جوهر خان و محمدی
بیگ که مدت بنیابت فوجداری گلشن آباد در جنگ مرهتها علم
شهرت قزاقي و مردم آزاری و تاخت و تاراج پرگنات جاگیر داران
و محال خالصهٔ شریفه افراشته و بهمین سبب مکرر بقید صوبه دار
خصوص در ایام صوبه داری تام جنگ مقید و مسلسل بود
و بعد قید چند ماه قلم عفو بر جریدهٔ کردار او کشیده بعلوفه
سه صد روپیه در جرگهٔ جماعه داران سرکار خود در آورده بودند
دریغولهٔ عالم علی خان او را بخطاب زیاده از قدر او و مراتب پنج
هزاري و نوبت خوشوقت و امیدوار ساخته بود و بهمین دستور
متی خان نام مع برادر و لطیف خان بنواز مع برادر زادها و سید
ولي محمد و محمد اشرف نذرباري که جماعه داران قصباتی
سپاهي پیشه بودند هر يكي را پنج هزاری نموده در استمالت و
جذب قلوب آن جماعه کوشیده و از نقد و فیل و اسپ و اسباب
بخشیده با خود گرفته بود همراه تهور خان افغان که از تهور پیشگان
رزم آزما گفته می شد و هراول مقرر گشته بود پیش آهنگ فوج
ساخت و غالب خان پسر رستم خان را که از دکنیهای شجاعت
پیشهٔ با نام و نشان مروتي بود مع آبا بندش دیوان او که اورا نیز
از نبرد دیده هاي بهادر دل می گزشت و میرزا علي که کارهاي
نمایان ازو در اکثر محاربات بظهور آمده بود و سید عالم بارهه که
بارها از تهٔ بهادري مشاهده نموده بودند و امین خان برادر خان

عالم که هرچند در شمشیر و بهادری خاندان آنها ضرب المثل بود اما
ازانکه در ایام نیابت صوبه داري محمد آباد بیدر آنچه خفت و
ضرر جاني از ناگاه تاختن پسر خواندهٔ راجه ساهو باشارهٔ حسین علي
خان باو رسیده بود و در ذکر سلطنت پادشاه شهید مرحوم بگزارش
آمده با کمال ناخوشي مبلغ نقد ودو سه فیل بموجب اظهار
سید عبد الله خان که مکرر سر دیوان گلهٔ این معني نمود که
باوجود چنین مدد و اعانت آخرکار رفاقت نه‌نموده گرفته طوعا و کرها
رفیق بنفاق گشته بود همچنان عمر خان برادر زادهٔ داؤد خان که
خون عموی او دائم در دل او جوش میزد و ترک تاز خان که در
باطن از حلقه بگوشان فتح جنگ خود را می گرفت و فدائي
خان دیوان که غائبانه از ندویان فتح جنگ بود و محمد اشرف
خان بخشی دکن و رفاهیت طلب خان و خواجه رحمت الله خان
مخاطب بشجاعت خان داروغهٔ توپخانه عالم علي خان و شمشیر
خان و غیاث الدین خان مخاطب بشجاعت خان فوجدار گلشن آباد
و دیگر سرداران مرهته مثل سنتاجي سندیه و کهندوجي
دهپاریهٔ سیناپت و سنکراجی ملهار و کانوجي و غیره مرهتهای
نامی که از طرف راجه ساهو قریب هفده هیجده هزار سوار که
همه خود را فدوی جان‌نثار حسین علی خان می‌گرفتند و جمعي
دیگر سرداران بارهه و بهادران دکن که بر اسم آنها اطلاع نیافته
جا بجا طرف دست راست و چپ و فوج کومکی چنداول مقرر
نموده و خود در قول جاگرفته غیاث الدین خان را در حوضهٔ فیل
با خود ردیف ساخته با توپخانهٔ جهان آشوب که چهارده پانزده

هزارسوار برق انداز قدر انداز کرناٹکي عقب توپخانه صف‌آرا بودند
ترتیب فوج انتظام داده ششم ماه شوال سنه هزار و صد و سي
و دو مطابق سال دو از جلوس موافق هفدهم شهر یور ماه الهی
از هردو طرف لشکرها بحرکت آمدند - و بقول مشهور قبل ازانکه
عالم علي خان از جای خود حرکت نماید فتح جنگ با لشکر
نصرت قرین سوار شده مقابل فوج خصم خود را رساند بهرحال همینکه
فوجها بتفاوت گواه رس مقابل هم شدند صدای هیبت افزا و
ولولهٔ غیرت فزاي کوس و کرنای زور کوش مبارزان هر دو طرف
را گرم داو و گیر ساخت و نالهٔ توپ دشمن سوز و غرش بان
شعله افروز تقویت بخش دل بهادران بالدام و رنگ معرکهٔ جنگ
گردید ابتدا در سه گولهٔ فوج عالم علي خان بلشکر فتح جنگ رسیده
بی آنکه باحدي مضرت رساند خاک نشین گشت در جواب آن
گولهٔ اول بارکه از توپخانهٔ عدو سوز نصرت قرین فتح جنگ بفوج آن
طرف رسیدکنار حوصلهٔ دل سوزابی لطیف خان بخوار را چنان برداشت
که حوصلهٔ با ناکاه سر نگون و حوصله نشان را پیاده ساخت و تزلزل
تمام در لشکر بارهه و دکنیان انداخت بعد تهورخان هراول با تهور پیشگان
رزمجوی دیگر که هفده هیجده فیل سوار جانباز و چهارده پانزده هزار
سوار با او بودند قبل ازانکه حجاب غبار دود توپخانهٔ شرر بار از
میان برخیزد بر فوج هراول فتح جنگ یورش نموده چنان مستانه
حمله آور گردیدند که پاي استقامت اکثر مردم بی حوصلهٔ لشکر
مقابل لغزید بعد ازانکه عرصهٔ کارزار بر محمد شاه داروغهٔ توپخانه تنگ
گردید موافق ضابطهٔ تهور پیشگان هندوستان مع نور الله خان برادر و

جمعي از تهور پیشگان شعله خو و دلاوران رزم جو پیاده شده مقابل فوج خصم استقامت ورزیده تردد نمایان پرروی کار آوردند درین حال خلل تمام در انتظام فوج هراول نصرت انجام فتح جنگ راه یافت بعده که شیخ نور الله برادر محمد شاه بکار آمد و محمدشاه نیز زخم کاری برداشته از کار تردد ماند و محمد غیاث خان هراول که یک چشم او از سابق معیوب بود بچشم دویم سالم او نیز چشم زخم رسید و جهان در چشم او تاریک گشت و مبارز خان آغریه و جمع دیگر از دلاوران تیز نبرد زخمي گردیدند و باقي فوج رو بهزیمت گذاشت دران حالت که دیگر شیر نبردان بیشهٔ شجاعت و نهنگان دریای غیرت فوج فتح جنگ از یمین و یسار بحرکت آمده مقابل فوج خصم آتش افروز قتال و جدال گردیده بخانهای کمان در آمده صدای دار و گیر بچرخ برین رساندند و زد و خورد غریب بمیان آمد * بیت *

زهردو طرف یکه تازان مرد * کشادند برهم کمان نبرد

فرو ریخت پیکان زهر آبدار * چوباران قوس قزح در بهار

عالم علی خان همراه فوج قول و سرداران که با او بودند تهوري را کار فرموده چنان جلو ریز خود را رساندند که بعضي همراهان رفاقت او نتوانستند نمود و بیخودانه و مستانه بر لشکر ظفر نصیب فتح جنگ تاخته حملهٔ رستمانه و کار زار مردانه بر روي کار آورد و بهادران ایران و توران خصوص عوض خان بهادر و مرحمت خان و قادر داد خان در مقابل آنها سر کم نیاورده هرطرف که مي تاختند آواز احسنت احسنت بر مي خواست و آنچه نهایت

مرتبهٔ شجاعت و کوشش بود از هردو جانب بظهور می آمد

* بیت *

چنان گرم گردید کار نبرد * که شمشیر شد آب در دست برد
چنین شد بلند آتش کارزار * که دودش فلک بود و اختر شرار

دران گرمی دار و گیر که عالم علی خان باوجود رسیدن زخمهای نمایان چون شیر غران حمله می نمود و داد تهوری میداد و محمد متوسل خان که با قتح جنگ قرابت قریبه داشت و با عالم علی خان همسال و جوان باکمال جمال و آراستگی بود و در شجاعت گوی سبقت از بهادران همسال و اقران اندازمی ربود مانند شیر عرصهٔ کارزار فیل خود پیش رانده رانجوهرخان و دیگر زدده مبارز پیشگان فیل سوار نامور که اطراف محمد متوسل خان را دور گرفته بودند رساند و دران حالت باوجودیکه زخم گولی و تیر برداشته بود خود را برابر فیل سواران نامدار عالم علی خان رسانده هم نبرد گردیده داد مردمی و دلاوری در مقابل حملهٔ خصم باوجود برداشتن زخم داده محضرکار نامهٔ مبارزت و رزم آزمائی را بشهادت سرخ روئی از زخمهای کاری رساند و از قادر داد خان که بمدد متوسل خان خود را رسانده بود نیز سعی بهادرانه بظهور آمد * بیت *

فتد کار بر سر چو روز نبرد * کند کار صد شیر یک شیر مرد

چون شمسیر بورهٔ تهور خان که فیلبانی عالم علی خان می نمود از تیر از ضرب گولی بهادران افتاد و اکثر از همراهان آن بهادر شیر نبرد خصوص غیاث الدین خان داروغهٔ توپخانهٔ دکن که در حوضهٔ فیل سواری عالم علی خان همدم سفر آخرت بود و غالب خان

و اپاجي ديوان او وشمشير خان و سيد ولي و سيد عالم بارهه و غيره
هشت نه نفر بعد تردد نمايان از تير و گولهٔ پردلان شير پيکار
ببادیهٔ عدم شتافتند - درین دار و گیر مرهتهٔ نابکار خود را به بهیر
زده دست اندازي نموده قدري خزانهٔ اشرفی فتح جنگ بغارت
برده و فیل سواری عالم علي خان تاب صدمهٔ تیر باران و تیغ و
سنان بهادران نیاورده برگشت و عالم‌علی‌خان با زخمهاي‌خون‌چکان
رو طرف فوج‌فتح‌جنگ‌گردانده فریاد می‌کرد که رخ‌فیل برگشته من
برنگشته ام نقل می نمایند چون تیر ترکشهای آن شیر بیشهٔ
بارهه تمام شده بود تیر های که از دست دلاوران مقابل بر رخساره
و بدن و حوضهٔ او میرسید همان تیر ها را از روی جلادت بچلدی
تمام از بدن خود بر آورده بچلهٔ کمان پیوسته بر فوج فتح جنگ
می انداخت و بدان حالت داد تهوری و دلاوري میداد تا آنکه
از رسیدن زخمهای پیاپی نقد بی بهای جان را در راه هر دو عمو
نثار نمود و چنان تردد دران کار زار ازو بظهور آمد که ختم دلاوری
و بهادري بارهه برو گردید زیاده بر بیست و دوسال از مرحلهٔ عمر
طی ننموده بود - مجموع هفده هیجده فیل‌سوار نامی باجمع کثیر
دران معرکهٔ کار زار رفیق سفر آخرت او گشتند و بسیاري زخمي
گردیدند - و امین خان و عمر خان و ترکتاز خان وفدائي خان دیوان
دکن و چند نفر دیگر از مردم نامی بعداز اتمام جنگ خودرا بفوج
فتح جنگ رساندند و شادیانه فتح و نصرت نظام الملک بهادر
فتح جنگ بلند آوازه گردید و سنکراجی صاحب مدار راجه ساهو
زخمي گشته دستگیر گشت و فیلان مع توپخانه بتصرف فتح جنگ

درآمد باقي کل کارخانجات بتاراج و غارت رفت - و درین جنگ
نیز از فوج ظفر موج سوای آنکه بسید سلیمان که نبیرهٔ حضرت
غوث الاعظم رضی الله عنه مشهور بود و شیخ نورالله با دو سه نفر دیگر غیر
مشهور آفت جاني رسید دیگری کشته نگردید و محمد متوسل خان
و محمد غیاث خان و محمد شاه و کامیاب خان و غیره چند نفر از
مردم نامی فوج فتح جنگ زخم سرخروئی بر داشتند و بهمراهان
نامی دیگر آفت جانی و مالی نرسید - چون این خبر بخجسته
بنیاد رسید قبائل حسین علی‌خان و وابستهای عالم علی خان
مضطر و مایوس گشته برای رفتن بقلعهٔ دولت آباد بقلعه دار
آنجا رجوع آوردند باوجودیکه از تغیر نمودن و کمي منصب و خسارت
زیاده از طرف حسین علی خان بقلعه دار که از عهد اعلی
حضرت شاه جهان قلعه داري آنجا بخاندان مرتضی خان و سید
مبارک نام که از سادات سید جلال بخاریند تعلق داشت رسیده
بود قبیلهٔ آنها را مع نقد و جنس اموال اندرون قلعه گرفت -
بعد رسیدن خبر از خجسته بنیاد بهر دو برادر و تحقیق آنکه در
هر دو جنگ همه سرداران بارهه بخاک هلاک افتادند و نیز بهمراهان
نامي نظام الملک بهادر سوای دو سه نفر بهیچ یک آسیب
نرسیده دست تاسف بهم سائیده گفتند که مگر همراهان نظام‌الملک
آب حیات خورده اند یا روئین تنند که از آفت تیغ و سنان
سالم می مانند و آنچه از غم و الم این حادثه بر هر دو برادر
گذشت باحاطهٔ بیان چه سان توان آورد خصوص حسین علي‌خان
که هر روز جوی خون از چشمهٔ چشم او جاری بود و آه پر حسرت

از دل پر درد او بر می آید و نمي دانست که مآل حال خود درین زودی بکجا منجر خواهد شد - بعد فتح بتفاوت یک هفته مکرر شنیده شد که قبائل حسین علی خان را با مال و اموالی که داشتند قلعه دار دولت آباد قبل از رسیدن فوج فتح جنگ اندرون قلعه گرفت از شایدن این خبر که قبائل از طرف کساله تخفیف یافته از ضبط مال محفوظ ماندند پارهٔ تسلی دل غم دیدهٔ حسین علي خان گردید - و در همان زودی بوضوح پیوست که مبارز خان صوبه دار حیدر آباد و دلاور خان که هم زلف همدیگر می بودند با شش هفت هزار سوار از حیدر اباد برآمده بشهرت کومک سادات و هرطرف که اتفاق افتد شمرده قدم رسیده با فتح جنگ پیوسته عهد وفاقت بستند - حاصل کلام سادات بعد کنکایش بسیار قرار برین دادند که سید عبد الله خان بدار الخلافت رفته استقامت ورزد و حسین علي خان درخدمت خسرو عدو مال با امرای نامدار صاحب مدار فوج متوجه دکن گشته کمر انتقام کشیدن از فتح جنگ بمیان جان قائم بندد و در فکر گرد آوري سپاه که تا لک سوار فراهم آرند افتادند و مصحوب سید محمد خان پسر امد الله خان و دیگران زر و پروانه وقول برای طلب جماعه داران عمدهٔ بارهه وافغانان صاحب تومن روانه ساختند اما چون هنگامهٔ نوکري در سرکار هر دو برادر گرم گردیده بود و بامراي همراه حکم رساله نگاهداشتن فرموده بودند جوان و اسپ خوب کمیاب بود و جماعه داران دور و نزدیک نظر بر انقلاب طالع هر دو صاحب مدار برفتن دکن راضي نمي شدند فوج خاطر خواه میسر نیامد مع هذا قریب پنجاه هزار سوار قدیم و

نو نگاهداشت و مردم پادشاهی که باز امید رسیدن و فراهم آمدن
مردم بارهه و جمعیت راجها و زمینداران اطراف بود فوج بندی نموده
همراه خود گرفته با توپخانهٔ جهان آشوب و امرای کار طلب رزم
آزما اواخر ماه شوال پیشخانه طرف دکن بر آرند و خود امیر الامرا
نیز در کروهی اکبر آباد کوچ نموده اوائل ماه ذی قعده خدمت
میر آتشی از انتقال سید خان جهان بنام حیدر قلی خان بهادر
که از ضبط و نسق امور ملکی و کار طلبی و کار فرمائی و اوضاع
مختلف دیگر او در ذکر سلطنت پادشاه شهید مرحوم شمهٔ باحاطهٔ
تحریر آمده مقرر گردانید و نهم ماه مذکور سنه مطابق سنه یک
هزار و سی و دو هجری پادشاه جوان بخت بهمنانی فتح و
نصرت از سواد مستقر الخلافت اکبرآباد کوچ فرموده سه کروهی از
شهر شریف نزول فرمودند و سید عبد الله خان مشایعت نموده تا
حصول رخصت رفاقت نمود . اما ازانکه برادر خرد بسبب همت
و سلوکی که با همراهان و عمدهای دولت بکار می برد چندان
تسلط بر قطب الملک بهم رسانده بود که در اکثر امور برادر کلان
مجبور گردیده اطاعت می نمود چنانچه وقت تفریق دفتری برای
همراه بردن ادعای آن نموده که تمام سر رشته دیوانی و بخشیگری
و صدارت بدست و در صوبهٔ مفصل مع هر دو دیوان تن و خالصه
با خود بگیرد و سررشتهٔ یک حرفی نزد سید عبد الله خان بگذارد
که وجود معطل در شاه جهان آباد باشد بعد مضایقه و ابرام تمام که
گفتگو بمرتبهٔ عدم مشتهر گردید مقرر شد که دفتر چهار صوبهٔ اکبرآباد
و اجمیر و احمد آباد و مالوا با شش صوبهٔ دکن مفصل و از باقی

صوبجات یک حرفي همراه پادشاه بهند - و چون پانزدهم ذي‌قعده روز جلوس و جشن خدیو زمان بود سید عبدالله خان می‌خواست که جشن حضرت ظل سبحانی بحضور خود نموده بعد فراغ جشن رخصت حاصل نماید حسین علي خان راضي نشده از چهار کروهي مستقر الخلافت برادر کلان را مرخص ساخته چهاردهم ماه مذکور پادشاه را سوار نموده نزدیک فتح پور برده سه چهار روز بنام جشن که ازان بوی ماتم بمشام تمام لشکر بارهه و همدمان با وفاق او میرسید و برای هوا خواهان پادشاه دم بدم نسیم عیش و فتح و نصرت می وزید دران مکان میمنت نشان (که فردوس مکاني بابر پادشاه باده دوازده هزار سوار مغلیهٔ جلادت پیشه مقابل دولک سوار و پیادهٔ بیشمار و دو هزار فیل کوه پیکر و بیست و پنج راجهٔ نامدار و سر گروهان خاندان لودی که بدعوي ارث سلطنت با رانا سانکا همدم و همقدم رفیق گشته حسن خان میواتی را با چهار راجه عمده و پانزده هزار سوار هراول نموده بودند چنانچه بذکر درآمده بمقابله پرداخته هزیمت داده بمرتبهٔ کافر کشی نموده بودند که رانا ازان روز برای اولاد خود قسم یادگار گذاشته که دیگر بمقابل خاندان صاحب قران شمشیر از نیام کین بر نیارند) بسر برده ازانجا کوچ بکوچ سمت جنوبی مرحله پیما گردید و از جملهٔ امرای قدیم حامد خان بهادر عموی نظام الملک بهادر و دیگر حمیدالدین خان و غازی الدین غالب جنگ و بیرم خان و نعمت الله خان و میر خان امیر خاني و صلابت خان با چند امرای بی پروبال دیگر همراه سید عبد الله خان ماندند و سید عبد الله خان نوزدهم

و نمیدانیم که از شامت اینها مآل کار اولاد ما بکجا خواهد رسید

کشته شدن امیر الامرا حسین علي خان بهادر سپه سالار بارهه از تیغ مکافات روزگار

چون بر عقلاي عالم ظاهر است که هر که در مقابل پاس نمک کفران نعمت ورزیده بر روی آقا تیغ کشید و در زوال دولت و بیناموسي و بی آبروئی ولي نعمت کوشید مآل کار بجزاي اعمال خویش رسید بلکه از روي تواریخ عهد پادشاهان سلف بظهور پیوسته که هر چند تعدی از طرف آقا بظهور آمده و حق بجانب نوکر بوده و نوکر پاس نعمت و حق نمک را منظور نداشته در بیحرمتي و بی ستری و تلف نمودن جان و مال ولی نعمت کمر بسته منتقم حقیقی اورا آخر کار بانواع خواری بپاداش اعمال او رسانده تا اهل بصیرت بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار اعتبار ازو بردارند خصوص جمعی که مقابل حق عالم عالم احسان و نمک خواری موروثي که قرنها از خوان دولت ولي نعمت پرورش یافته بدولت بي انتها رسیده باشند و از جزاي اعمال نیندیشیده خلاف طریقهٔ نمک حلال را شعار و سرمایهٔ مزید اعتبار خود ساخته باقسام بیباکی براي استیصال دولت خدا داد چنان خاندان که ملجای فیض عالم و عالمیان باشد کمر بستند چه گونه کمر خواهند بست و یقین که هرچه خواهندکشت همان خواهند دروید - حاصل کلام آنکه بعده که سید عبد الله خان هفتم ذي حجه بمنزل چهل کروهی شاه جهان آباد رسید پاسی از شب گذشته شتر سوار فرستادهٔ غیرت خان با شقهٔ خط رتن چند که در حالت اضطرار نوشته رسیده

برگشته شدن حسین علی خان و عزت خان و نورالله خان اطلاع
داد شرح این واقعهٔ غریب و تبیین این قصهٔ عجیب آنکه چون
انتظام سلطنت خاندان تیموریه از میان برخاسته بود کبیر
و صغیر هر قوم بسبب تسلط هر دو برادر و اختیار زن چند در کل
امور ملکی و مالی که سوای مردم بارهه و قوم بقال را نوازش
نمی نمودند متنفر بودند و شرفای هندوستان بخواری و بی اعتباری
زیست مینمودند و اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر
میدانست که باوجود عرف و پیمان درگاه حسین علی خان تابو
یابد بدستوری که با پادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سیر ایفای
وعده بجاآوردند کار خود را خواهد ساخت همیشه در فکر و تدبیر زوال
دولت بارهه بود و بی مدد رفیق شفیق در چنان امر خطیر اقدام نمودن
صلاح کار نمیدانست و سعادت خان عرف میر محمد امین که از سادات
ذوالاحترام نیشاپور توابع خراسان بود ابتدا منصب هزاری والاشاهی
پادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سیر داشت بعد مقرر شدن
بخدمت فوجداری هندون بیانه که از محال صوبهٔ اکبرآباد
است سپاه زیاده نگاهداشته از سید عبدالله خان فوج بمدد
طلبیده بجوهر تدبیر و شجاعت ذاتی در نظم و نسق فوجداری
و تنبیه و تادیب مفسدان و سرکشان و اهانت زبردستان را سعی
کوشیده اضافهٔ پانصدی گرفته درکار طلبی از مشاهیر و نزد هر دو
صاحب‌دار معزز گشته بود و بغض خون پادشاه شهید مظلوم مدام
در دل او جوش میزد و از آنکه فوج پادشاه فیروز بخت برای
سرانجام بعضی مطالب خود با لشکر قلیل تر آمده رفاقت نموده

بود با اعتماد الدوله همدم و همراز محرم و رفیق جانباز گشته میر حیدر خان کاشغری را که از ترکان صاحب آتش قوم چغته گفته می‌شد و چون لقب میر شمشیر ارثی داشت ازان میرش میخوانند و میر حیدر جد کلان او چند گاه فرمانروائی کشمیر کرده و تاریخ رشیدی مشتمل برذکر احوال تیموریه تالیف نموده برای قلع ریشهٔ حیات حسین علی خان راضی ساخته اقدام بر چنان اراده که در وهم و تصور احدی راه نمی یافت مصلحت نموده هر سه باهم محرم جانباز این راز گشته عهد و پیمان ایفا و اخفای آن بمیان آوردند و بمرتبهٔ در اخفای این راز کوشیدند که پادشاه و قمر الدین خان پسر اعتماد الدوله نیز برین راز اطلاع نیافتند و سوای والدهٔ پادشاه و صدرالنسا که دست گرفتهٔ سید عبدالله خان بود دیگری را شریک مصلحت نمودند ششم ذی‌حجه سنه هزار و صد و سی و دو هجری مطابق سنه دو از جلوس میمنت مانوس موافق شانزدهم مهرماه الهی که لشکر عدومال ظفر اثر فتح نصیب ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازي بمنزل توره که از فتحپور مسافت سی و پنج کروه عرفي دارد رسید اعتماد الدوله بعد رسانیدن پادشاه نزدیک دولتخانه باظهار برهم خوردن طبع و پدید آمدن تهوع خود را به پیشخانهٔ حیدر قلی خان بهادر رسانید حسین علي خان بعد داخل شدن حضرت ظل سبحانی درحرم سرا بهمقدمی برگشتگی ایام از خدمت پادشاه جدا گشته همینکه نزدیک دروازهٔ گلال بار رسید میر حیدر خان که نزد حسین علی خان روشناسی و راه حرف زدن داشت دست از جان شسته خود را نزدیک پالکی

درون درآمدند و مقابل تیر و گولی مغلان باوجود تردد نمایان استقامت نورزیده دو سه نفر زخم کاری برداشته جان بسلامت بدر بردند و بعضی مردم توپخانهٔ حسین علی خان از اطراف گلال‌بار بزدن‌گلولهٔ تفنگ و راهچنگی پرداختند و عزت خان‌همشیره زادهٔ حسین علي خان‌که بخانه‌آمده کمر وا نموده درفکرخبزخوردن بود از شنیدن این خبر جانگداز جهان در چشم او تیره نمود بی آنکه بگرد آوري سپاه متفرقه پردازد همان لحظه تهوری را کار فرموده باجمعیت قریب چهار صد پانصد سوار بر فیل سوارگشته متوجه دولتخانه گردید - حیدر قلي‌خان بهادر اگرچه از ابتدا خلاف آنچه خبر بسید عبدالله خان رسیده بود شریک و همراز مصلحت کشیدن انتقام ازان سپه سالار نبود اما چون پادشاه عالم پناه را در امور سلطنت بی اختیار و مدار کار در قبضهٔ اقتدار رتن چند و دیگر کفار بدکردار میدید و مشاهده می نمود که هردو صاحبمدار که خود را صاحب السیف و القلم هندوستان دانسته مقابل راي خود و شمشیر پارهٔ وجود مغل ایرانی و توراني را معدوم الوجود می دانند و نمي دانند که جمعي‌که از مسافت بعیدهٔ هزار دو هزار کروه اوطان آمده بمدد جوهر ذاتي و شمشیر و راي صائب مملکت وسیع هند را که با چندین پادشاهان ذوالاقتدار و راجهای نامدار در رکاب فردوس مکانی بابر پادشاه مقابله و مقاتله افتاده بتسخیر و تصرف خود در آورده زیاده از دو صد سال پروردهٔ نمک خاندان صاحب قران باشند چگونه ولی‌نعمت خود را بي اختیار دیده قبح این عار بر خود هموار خواهند نمود لهذا از راه جوهر

و شجاعت و غیرت خار خار تدارک و انتقام در دل عقیدت منزل آن شیر بیشهٔ حیدری می خلید و تا رسیدن وقت دار و مدار می ساخت همینکه فضل حق و ارادهٔ منتقم حقیقی یاور طالع پادشاه بجوان بخت وارث افسر و تخت گردید قدم جرأت مردانه‌وار پیش گذاشته کمر همت بسته آنچه شرط فدویت و تهوری و جانبازی بود چنانچه بزبان خامهٔ صدق‌بیان مفصل عنقریب جاری می‌گردد در هر دو مصاف ازان زبدهٔ خاندان همت و تهمت مردانه بعرصهٔ کارزار بظهور آمد القصه بعده که صدای دار و گیر از هر گوشه و کنار بلند گردید سعادت خان برهنمونی حیدر قلی خان بهادر و فرمودهٔ اعتماد الدوله و مدد جوهر ذاتی خود بیباکانه و گستاخانه از راه فدویت و عقیدت نزدیک مراچهٔ محل که پادشاه همایون بخت بدولت و اقبال اندرون تشریف داشتند وقتی رسید که بروایت مشهور منسوبان و هوا خواهان هر دو برادر از شنیدن خبر شورش ارادهٔ فاسد در حق پادشاه بر حق داشتند و نواب قدسیه از راه مهر مادری مانع برآمدن آن مهر سپهر وقار بود آن بهادر سعادت کیش نیک اندیش قدم پیش گذاشته بعد خاطر جمعی از شر مخالفان شال پیش روی خود انداخته گستاخانه بمحل درآمده باظهار فدویت و بشوخیت بابرام و الحاح تمام دست خدیو زمان را گرفته از محل برآورد و اعتماد الدوله بر فیل خود سوار نموده خود بجای خواص نشست . چون بعد از تشریف آوردن ظل سبحانی بدولت اشرف در لشکرخانه فوج و جمعیت وجلوی خاص و امرای موافق و منافق بدستور هر روز بخیمهای خود

شتافته بودند واز گرم شدن صداى دار و گير بيشتر مردم هوا خواهان و بدخواهان دل باخته بنات النعش وار متفرق گشتند و فيلان واسپان پادشاهي و امرا را جا بجا بمكان خود برده بودند و سواي محمد امين خان چين بهادر و قمر الدين خان بهادر مع چهل پنجاه مغل جانباز و جمعي از مردم توپخانه كه مجموع بصد و دو صد سوار نمي رسيدند در ركاب ظفر انجام حاضر نبودند حيدر قلي خان بهادر بتاكيد طلب فيلان و اسپان سواري و گرد آوري مردم توپخانه پرداخته باهمان جمعيت معدود جان نثار كه در ركاب ظفر انتساب موجود بود باتفاق بي نفاق قمرالدين خان بهادر و سعادت خان سعادت نشان مقابل حملهٔ آن هژبر بيشه بارهه يعني عزت خان كه چون شير تير خورده غريو كنان و هرزه گويان بر فيلي استقامت ورزيده داد تهوري و شجاعت مي داد پيش قدم گشتند و صداى دار و گير از هردو طرف بلندگرديد دلاوران بارهه بهادرانه پا بمعركهٔ كار زار گذاشته و مغلان شجاعت نشان توران و ايران از هرطرف رسيده بخانهاي كمان در آمده چپقلشهاي رستمانه نمودند و بهادران جان نثار بر يكديگر در پيش قدمي سبقت ورزيده ترددات نمايان بكار بردند و فوج بارهه هر ساعت مي افزود و بعضى خانه زادان جان نثار ديگر نيز رسيده در ركاب ظفر اثر پيوستند و از هردوطرف بلا فاصله تگرگ و ژالهٔ گولهٔ تفنگ اجل و تير جان ستان مي باريد قمر الدين خان بهادر و حيدر قلي خان بهادر فيل جرأت پيش رانده دست بقبضهٔ كمان برده برفاقت برق اندازان حكم انداز حبش و روم و تير اندازان قدر انداز هرمرز و بوم كه براى چنين

حسین علي خان آمده مفصل بتحریر آن نپرداختن اولی * بیت *

از دور نیفتند قدح تلخ مکافات
زهري که چشیدن نتواني نچشاني

بعد مراجعت پادشاه ظفر نصیب حیدر قلي خان بهادر بحکم سنگه پیغام امان جان و آبرو و عنایت ظل سبحاني نموده نزد خود طلبیده تسلیم عفو جرائم و عطای منصب شش هزاري از اصل و اضافه که آخر هفت هزاری شده قدر آن دولت ندانست فرمود و برتن چند که از طرف اعتماد الدوله پیغام استمالت مکرر رسید بخیال محال بحال ماندن آبرو و جان از فیل غرور مستی فرود آمده بر پالکی مایوسي سوار شده سمت دولتخانه روانه گردید جمعي از مغلان و لچهاي بازار و تماشائیان بیکار که دل از همه اطوار نا هموار آن بد کردار چون دانهای انار پر خون بود بر سر او ریخته از پالکي برآورده چوب و مشت و لگد بسیار بران تبه کارزده رخت بدن او بخفت تمام کشیده گرفتند و عریان ساختند بعده که بدین زجر و خواری نزد اعتماد الدوله آوردند گریه و عجز کنان التماس امان جان نمود محمد امین خان چین بهادر یکدست رخت پوشیدن داده فرمود که بطوق و زنجیر در آرند * ع *

آنرا که چنان کند چنین آید پیش

راي سرومن داس نام قوم کایت که از نوکران قدیم و وکیل سید عبد الله خان بود نظر بر قابوي وقت دران شورش ریش و بروت تراشیده قشقهٔ خاکستر بر پیشاني کشیده خود را بصورت فقیر ساخته پارهٔ اسباب خانه را بتاراج داده قدری نقد و جنس

کارآمدنی را با خود برداشته چند روز در خیمهٔ آشنایان بسر برده قابو یافته خود را نزد سید عبد الله خان رساند - و میر علي خان خدمتگار مقرب حسین علي خان که صاحب فیل و مکنت شده داروغهٔ داغ تصحیحهٔ فیل خانه گردیده بود باوجودی که روز جنگ رفاقت عزت خان نموده زخم برداشته بود دو سه روز از آفت تاراج و بی آبروئی محفوظ مانده آخر مال و آبرو بباد داده ده پانزده روز مقید گردید و میر مشرف که بدر پیغام استمالت و عطای اضافهٔ و نقد نمودند ابتدا رعایت پاس نمک خواري حسین علي خان را منظور داشته از قبول عنایت ابا نموده چند روز بدار و مدار ساخت اما آخر در ظل عطوفت ظل سبحاني در آمد - اگرچه صندوق تابوت حسین علی خان و عزت خان و نور الله خان را در زر بفت گرفته نماز جنازه خوانده طرف اجمیر روانه ساختند که نزدیک قبر عبد الله خان مرحوم برده بخاک بسپارند اما زباني سید عبد الله خان که مکرر سر دیوان بر زبان می آورد چنان معلوم شد که وقت کوچ کهاران میسر نیامدند و غلافهای تابوت بتاراج بودند و صندوقها افتاده ماندند و دفن میسر نیامد باز از خارج ممنوع گردید که آخر باجمیر برده مدفون ساختند - و اسد الله خان که اسباب تجمل او بعد دفعهٔ تاراج رفته بود مدت نظر بند و بی اعتبار مانده آخر رخصت زیارت بیت الله گرفته روانهٔ دکن گردید - و غلام علي خان که نظر بحق خدمت او وقت تشریف آوردن از دار الخلافت بفتح پور در ظل عاطفت ظل سبحانی در آمده بود از آفت بی آبروئي محفوظ مانده رخصت یافته خود را بسید عبدالله خان

رسانند - و نصرت یار خان که از سادات نامی بارهه گفته می شد و از طرف سید عبدالله خان غبار خاطر داشت بموجب طلب حسین علي خان و رشتهٔ اتحاد که با صمصام الدوله استحکام یافته بود همانروز که هنگامهٔ برافتادن دولت بارهه روداد سه کروهی لشکر رسیده بوساطت خاندوران بهادر شرف اندوز ملازمت گردیده تسلیم اضافه دو هزاری بر پنجهزاری و عنایات دیگر نمودند - و اعتماد الدوله را از اصل و اضافه هشت هزاری هشت هزارسوار دو اسپه و یک کرور و پنجاه لک دام انعام نموده تسلیم وزارت فرموده ملقب بوزیر الممالک ظفر جنگ ساخته بر القاب دیگر افزودند - و خدمت میر بخشي بصمصام الدوله مقرر کرده تسلیم اضافهٔ هزاری بر هفت هزاری و خطاب امیر الامرا فرمودند - و قمر الدین خان بهادر را بخشي دویم و داروغهٔ غسل خانه و دیگر خدمات نموده از عطای اضافهٔ هزاری هزار سوار مفتخر ساختند و حیدر قلي خان بهادر را از اصل و اضافه شش هزاری شش هزار سوار دو اسپه و یك اسپه فرموده ملقب بناصر جنگ گردانیدند - و سعادت خان را از اصل و اضافهٔ پنجهزاری پنجهزار سوار ساخته مخاطب بسعادت خان بهادر نموده از عطای نقاره بلند آوازه ساختند - همچنان ظفر خان بهادر و هر یك از خانه زادان قدیم و نوکران جدید والاشاهي موافق حسن ترده و جانفشاني که از انها بظهور آمده مورد عنایات بیپایان گردانیدند *

سید عبد الله خان که بعد از شنیدن این خبر جانکاه جهان در چشم او تاریك گردید و بجز صبر چارهٔ کار ندید با هزاران

غم و الم و دیدهٔ پرنم صرفه در توقف ندانسته متوجه شاه جهان‌آباد
گشت اگرچه بعد رسیدن خبر وحشت افزای مذکور بعضی
همدمان مصلحت دادند که قبل از آنکه فوج اطراف بپادشاه
نه پیوسته و لشکر حسین علی خان بآنها نگرویده گرم و زود خود را
باید رساند اما سید عبد الله خان صواب‌دید مصلحت دران
دانست که چون پادشاه مستقل گشته است و فوج ما دل
شکسته گردیده بدون تهیه مقابل بآن خلاف مصلحت است و
بعد رسیدن شاه جهان‌آباد بگرد آوری سپاه و جذب قلوب بعضی امرا
پرداختن ضرور بقابل فوج بکوچ طرف دار الخلافت مرحله پیما
گردید از انتشار این خبر متواتر و زمینداران مفسد پیشه از هر
طرف پدید آمده نزدیک آمده تعاقب لشکر و بنگاه سید عبد الله
خان می تاختند و هرچه بدست می آمد بغارت می بردند و
هرچند فوج قزلباشیه را تعاقب می نمودند فائده نمی بخشید و
جمعی از مردم همراه بادشاه با یک جماعه دار کشته گردیدند و
قافله که از طرف شاه جهان‌آباد همراه بعضی کارخانجات حسین
علی خان که بسوی چهاونی بفاصلهٔ دو سه کروه از لشکر سید عبدالله
خان فرود آمده بود از دست سید مقصود تمام مردم قافله مع
کارخانجات و مال و ناموس مردم همه بتاراج رفت و در محال
جاگیر سید عبد الله خان و همه سادات و منصبداران و متوسلان
هردو برادر هرجا که خبر رسید رعایای مذکور و زمینداران مفسد
پیشهٔ اطراف اتفاق نموده عمال جاگیر را بیدخل و اخراج
ساختند و تا انتظام سلطنت محصول خریف بیشتر رعایای

پرگنات متصرف شدند و سید عبد الله خان براي برآوردن یکي از پادشاه زادها شجاعت الله خان را با مرتضي خان روانهٔ دار الخلافت نمود و درین ماده بنجم الدین علي خان صوبه دار شاه جهان آباد خطی نوشته در باب نگاهداشت سپاه نیز اشاره نمود - آخر روز بتاریخ هشتم ذی حجه که خبر بنجم الدین علی خان رسید جامهٔ صبر بر قامت بیطاقتی درید و قبل ازانکه بر زبانها این خبر انتشار یابد ابتدا بشهرت خلاف آنچه خبر رسیده جمعی از سوار و پیاده همراه کوتوال داده بر خانهٔ اعتماد الدوله تعین نمود تا یک و نیم پاس شب هنگامهٔ محاصرهٔ اطراف حویلي محمد امین خان درمیان بود و مردم اعتماد الدوله که از اصل مقدمه خبر یافته بودند جا بجا در حویلی خود مورچال بسته با مصالح جنگ باظهار خوشوقتی و سرود خاني قائم بودند آخر بافشای راز زبان کشوده در دفع مضرت آنها کوشیدند و در هر کوچه و محله خبر مذکور زبان زد خاص و عام گردید درین ضمن نوشتهٔ سید عبد الله خان متضمن بر منع پر خاش یا قبیله و ناموس اعتماد الدوله رسید و یا خود ازان خیال باطل باز آمده مردم خود را طلبید - از اتفاقات همین شب که خبر رسید کیسورای نام پزنهٔ زتن چند پدشکار مستقل صوبه دار که صاحبمدار ملکی و مالی دار الخلافت گفته می شد و از چند روز بمرض مرگ گرفتار بود از شنیدن این خبر قالب از جان تهی نموده بدارالبوار پیوست و شهرت یافت که خود را مسموم ساخت - و نجم الدین علی خان روز عید قربان با دل زار وچشم اشکبار بنماز عید رفته بعد مراجعت فرستادهای

سید عبد الله خان را برای تکلیف سلطنت بدر خانهٔ پسران
جهاندار شاه فرستاد پسران جهاندار شاه درخانه بررسی مرتضی
خان و شجاعت الله خان بسته بعد ابرام و سماجت تمام اندرون
طلبیده سبب آمدن پرسیده بر ارادهٔ آنها مطلع شده جواب درشت
متضمن بر عدم قبول دادند و بروایت بعضی بعد که ازانجا مایوس
گشته مراجعت نمودند نزد نیکو سیر نیز رفته همان جواب شنیدند
بعد ازان نزد سلطان ابراهیم خلف رفیع الشان آمده بعرض غرض
خود پرداختند و گفتند در قبول این التماس جان بخشی جمعی
از سادات می شود و بعد گفت و شنود بعضی کلمات سلطان محمد
ابراهیم قبول نمود *

بر داشتن سلطان محمد ابراهیم را بسلطنت بطریق عاریت

یازدهم ذی حجه سنه هزار و صد و سی و دو مطابق بیستم مهر
ماه الهی سلطان محمد ابراهیم را بر تخت نشانده ملقب بابوالفتح
ظهیر الدین محمد ابراهیم ساختند و سید عبد الله خان بتفاوت
دو روز داخل شاه جهان آباد شده ملازمت محمد ابراهیم نمود و
غازی الدین خان جنگ را بمنصب هشت هزاری و خطاب
امیر الامرا و خدمت میر بخشی فرمود و نجم الدین علی خان
را بخشی دویم و سید صلابت خان را بخشی سیوم و [illegible] خان را
بخشی چهارم مقرر نموده بر مراتب بی حاصلان هر یک افزوده
در استمالت امرا کوشیدند و جمعی که از عهد رفیع الدرجات
بی منصب و محبوس و مایوس از ترقی بودند هر کدام را طلبیده
تعلق مناصب و عطای مدد خرج نموده بیشتری را مامور برای

نگاهداشت رساله بقرار هشتاد روپیه سر سوار در ماهه یامداد مبلغ سی هزار چهل هزار روپیه نمود و بتسلي حامد خان بهادر عموی فتح جنگ از ابحال نمودن جاگیر که بعد از خبر جنگ نظام‌الملک بهادر تغیر نموده بودند و مبلغی نقد رساندن پرداخت و اعتقاد خان مغضوب و شایسته خان و سیف الله خان مغضوب قرابتی پادشاه شهید مرحوم و اسلام خان و صفی خان را که یومیه مقرر کرده بودند همه را بانواع دلبری امید واریها داده تکلیف رفاقت نمود اسلام خان و صفي خان نظر بر ملاحظهٔ انجام کار بعذر عدم سرانجام و انحراف مزاج قبول نه‌نمودند و محمد یار خان را که پیغام مدد رفاقت کردند او نیز ابا نمود سیف الله خان و اعتقاد خان تسلیم منصب نموده مبلغ برای مدد خرچ و نگاهداشت رساله گرفتند اما اعتقاد خان چنانچه می خواست نقش مراد او بر روی کار نیامد و زیاده از یک دو منزل رفاقت ننمود و بهمین دستور احوال پردازی اکثر بندگان قدیم پادشاهی و والا شاهي نمودند و بمنصب داران کم منصب همراه خود و جلوی خاص تا هفتصدي و هزاری قدیم و جدید بدستور مختلف بطریق انعام و مساعده مراعات بعمل آوردند و نوکران قدیم سید عبدالله خان که سراسري رماهه پنجاه روپیه داشتند هشتاد روپیه مقرر نمودند باوجود ضافهٔ معقول از عدم امتیاز موافق حال و احوال هریک اضافهٔ مذکور نرسید باعث کمال ملال خاطر سپاه گردید چراکه در صورت لاقید هشتاد روپیه مردم بي سر و پا و پواچ بار گیر جماعه داران که چهل پنجاه روپیه می یافتند سی و چهل روپیه وآنها اضافه مائد

گردیده و جمعی که از خاندان با نام و نشان و جوانان کار آمدنی
خوش اسپه و خوش یراق بودند و بعد تگ و دو بسیار [illegible]
هشتاد روپیه می یافتند و بحسب غرور بدان ساخته بودند ازان
اضافه محروم ماندند - و بخشی فوج سید عبد الله خان بسبب
افراط محبت که در خدمت بادشاه شهید مظلوم محمد فرخ سیر
داشت و تسلط رتن چند علاوهٔ آن گردیده بود و از مدت در کمال
بیدلی بسر می برد در نگاهداشت رساله بقرار هشتاد روپیه بی آنکه
امتیاز جوانان و اسپ خوب و بد بجای آن نتوانست پرداخت
و بی نسقی تمام بکار رفت چرا که اسپ خوب و جوان قابل
نوکری کم یاب بود و جمعی که اسپ دو صد سه صد روپیه
بقرض سودی خریده می آوردند زیاده از هشتاد روپیه دستخط
نمی نمودند و هرکه یابوی ناکاره بپانزده روپیه یا بیست روپیه خریده
می آورد همان هشتاد روپیه دستخط می شد خصوص که در سرکار
نجم الدین علی خان و دیگر منصبداران منادی عام نمودند
که هر که یابوی خود و اسپ کهنهٔ تنگ بیارد صحیح نمایند -
هر جا که شاگرد طباخ و علاف و رکابدار بود یابوی ده پانزده
روپیه که اصل آن چهار پنج روپیه نمی ارزید خریده آورده بداغ
می رساند یک ماهه زر گرفته بازیابی فی می نمودند و جمعی که
اسپ خوب داشتند نیز بمشاهدهٔ این سوانح از عدم امتیاز اسپ
بداغ رسانده زر گرفته راه خانه اختیار می نمودند در تمام رسالها
قریب چهار پنج لک روپیه که مجموع از کرور روپیه سوای درماهه
نوکران قدیم تجاوز نمود مفتها از ... ریخته و زر و مال واجبه

رتن چند رایگان بخرج درآمده بهرحال بمدد طالع پادشاه ذوالاقبال مادهٔ بیدماغي نوکران قدیم و جدید سیدعبدالله خان گردید - و هفدهم ماه ذی‌حجه همراه سلطان ابراهیم از دار الخلافت برآمده طرف عیدگاه فرود آمدند - دریذولا غلام علی خان از لشکر ظفر اثر و تهور علی خان از اکبرآباد خود را رساندند غلام علی خان را با نجابت علي خان که برادر زاده و متبنای سید عبد الله خان می شد و در سن چهارده ساله بود برای بندوبست شهر و قلعه شاه جهان آباد با جمعیت معدود گذاشتند چون - ابتدا خبر رسیده بود که پادشاه جم جاه بعد فراغ خاطر از طرف حسین علی خان به بندوبست افواج پراخته بلا توقف کوچ نموده از راه راجپوتیه متوجه دار الخلافتند سید عبد الله خان کوچ دویم و سوم طرف درگاه حضرت شاه قطب الدین قدس سره نمود بعد ازانکه خبر توجه حضرت خاقاني از راه اکبرآباد انتشار یافت آن سرگشتهٔ وادي حیرت نیز راه فرید آباد اختیار نموده در انتظار سیف الدین علی خان و شهامت خان و سید محمد خان و ذوالفقار علي خان و دیگر فوج بارهه توقف کنان طی مراحل و منازل می نمود - غرائب آن داشت که با وجود این همه زر بصرف آوردن وابستهای خاص و پیشکاران و ناظران و محرران و دیگر تعلقه داران که همراه سواري محل سلطان ابراهیم مقرر بودند بر اسپان بی زین سوار می شدند - و در هر منزل جوق جوق از فوج بارهه و افغانان تومن دار و زمینداران فیل سوار آمده بلشکر سلطان محمد ابراهیم ملحق می شدند همچنان از نوکران حسین علي خان که در رسالهٔ پادشاهي نوکر شده یک ماهه

زر گرفته قابو یافته برخاسته می آمدند هر روز سه صد چهار صد
سوار خود را بفوج سید عبد الله خان میرسانیدند و بمرتبه هنگامهٔ
نوکری حاضر و رساله گرم بود که یک یابو دو جا سه جا داغ میشد بعده
که سلطان محمد ابراهیم برابر منزل نیز که از شاه جهان آباد سی و
پنج کروه است رسید سیف الدین علی خان برادر سید عبد الله
خان و شجاعت خان مع پسران و برادران سید محمد خان پسر ارشد
اسد الله خان مشهور بلوانا که از طرف حسین علی خان برای
گرد آوری سپاه بارهه رفته بود و ذو الفقار علی خان که او را
نیز برای فراهم آوردن دیگر جمعی از بهادران اطراف بارهه مامور
نموده بودند و مجموع فوج نزدیک ده دوازده هزار سوار با خود
داشتند رسیدند و زیاده از عمر شجاعت آنکه بیرون از سادات بارهه که
هر یک خود را برابر بدست سوار بصد تاز می گرفت و همه خود را
بامید امرا و منصب فیل و فوج شدن بود نقد خرچ یک ماهه و
اسپ و خلعت بدست آوردن رسانده بودند شجاعت خان باخود
آورده می گفتند که روز مقابله پیش آمده کار بیسوادان بوصل
یک حمله برق وار بشمشیر برهنه از توپخانهٔ شرر بار گذشته
بفوج فیل خواهیم رسید مثل اسپ و خلعت و خرج یک ماهه
داشتند و بسیاری از کم طلبی برآمده وعده بعد فتح فقط مدد خرچ
یافته پیاده همراه فیل سواری مقرر شدند القصه الغایت دهم
محرم الحرام (۱۱۳۳) آنچه مسود اوراق از روی دفتر بخشی تحقیق
و از زبان سید عبد الله خان مسموع نموده نزدیک از نود هزار سوار
بقلم آمده بود که از آن جمله سوای چهارده پانزده هزار یابو سوار

جدید و جمعي از سائر و رسالهٔ قدیم اطراف متفرقه شده باشند باقي موجود بودند - و بعد آن نیز همراهان چورامن نمک حرام و محکم سنگه و جمعی دیگر از جماعهٔ حسین علي خان و زمینداران اطراف رسیده مزید بران گردیدند چنانچه بقول مشهور از لک سوار تجاوز نموده بود وقت سواري تا نظر کار میکرد زمین زیر سواران ناپدید بود و همان روز چورامن جات با برادر خود و سه فیل و چند قطار شتر که از لشکر پادشاهی قزاقي نموده پیش انداخته آورده بود بطریق ره آورد بسید عبد الله خان آورده بدو پیوست سید عبد الله خان فیلان و شتران بهمان نابکار تبه کار بخشید - و دیگر سبب بیدلي نوکران قدیم سید عبد الله خان بمدد طالع پادشاه ذوالاقبال آن گردید که باوجود این همه زر پاشی که پر از ارابها خانه بخانه فراخوارقسمت از زر اندوخته و زر و مال رشوت و تعدي اجاره که رتن چند بر رعایاي بیچاره نموده برای چنان روز که بناکامي بصرف درآید جمع نموده بود بخرچ در آمد مردم سائر و رسالهٔ قدیم که دو ماهه پیشگي مي خواستند تا از طلب صرافان فارغ گشته سرانجام پوشش سرما و یراق و سازاسپ نمایند و بر وعدهٔ یک ماهه خوش دلی مي دادند آخر ده روزه منجملهٔ طلب ماه محرم بجمعی که وسیله داشتند رسید باقی ازان محروم ماندند - بر خلاف فوج زبدهٔ دودمان صاحب قران که حیدر قلي خان بهادر ناصر جنگ در جذب قلوب مردم توپخانه از واصل ساختن طلب سابق بقدر مقدور مي کوشید چنانچه بر وقت کار کاری که از عملهٔ توپخانه بزبان خوش و ریزش انعام گرفت عنقریب بزبان خامهٔ

می رسید متضمن بریکه مجرای کلی او درانیست که تا مقدور باروت‌خانه را آتش دهد یا کارهاي توپ کشي را قزاقي نموده بفوج ما رساند و آن مردود در تلاش تقدیم این خدمت نهایت جهد بکار می برد اما ناصر جنگ چنان در خبر داري میکوشید که آن ناپکار کاري نتوانست ساخت *

جنگ نمودن محمد شاه پادشاه با میر عبد الله | خان و فتح یافتن

القصه حیدر قلی خان بهادر ناصر جنگ را که در اهتمام و ترتیب توپخانه ید بیضا می نمود هراول مقرر فرمودند و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش را طرف یمین و صمصام الدوله و نصرت یار خان و ثابت خان را مع دیگر جمعی از بهادران ثابت قدم جانب یسار قرار دادند و اعظم خان را با چندی از مردم کار زار دیده طرح فوج مقرر ساختند و قمر الدین خان بهادر و عظیم‌الله خان و طالع یار خان با جمعي از فوج یالتمش قرار یافتند و اعتماد الدوله وزیر الملک وشیرافگن خان و هادی‌خان وتربیت خان با بعضی از فدویان جانباز درقول و رکاب‌مبارک جاگرفتند و میر جمله و میر عنایت‌الله خان و ظفر خان و اخلاص خان و راجه‌گوپال سنگه بهدوریه و راجه بهادر بادیگر بنده‌هاي رزم جو برای محافظت بهیر منصوب گردیدند همچنان اسد علي خان وسیف الله خان و محامد خان وامین الدین خان و جمعی دیگر از دلاوران ایران و توران و افغانان شجاعت نشان و فوج راجه دهیراج جا بجا بمدد جرنغار و برنغار و همراه سواری

خدمهٔ محل زینت افزای فوج گشتند و نیلان کوه پیکر گردون شکوه با اسلحه و یراق جنگ و هتهنالهای عدو سوز و شتر نالهای شعله افروز و رامچنگیهای آتش فروز با جوانان یکه تاز رزم آزمای جنگی آرایش داده عقب توپخانهٔ جهان‌آشوب ترتیب دادند - و چمله لشکر سید عبد الله خان که از چند روز هراس شبخون زدن از طرف لشکر ظفر اثر در دل او جا گرفته بود بعد ترتیب فوج بندی نجم الدین علی خان و غازی الدین خان با جمعی از شجاعت پیشگان بارهه و افغانان تهور پیشه که هراول مقرر گشته بودند از چند شب بالای فیل شب بپایان میرسانیدند دوازدهم محرم الحرام در منزل حسن پور که از لشکر ظفر پیکر سه کروه فاصله مانده بود مقام نموده بفوج بندی که از چند روز هر روز مقرر میشد و باز برهم مینمودند پرداختند آخر از برهمی سرداران که هیچکدام برفاقت دیگری راضی نمی شد چنانچه بایست ترتیب فوج دست راست و چپ انتظام نگرفت و هرکه هرجا خواست علم سرفوجی بر افراشت و بمقامت دیگری سر فرود نمی آورد و سیف الدین علی خان و نجم الدین علی خان برادران سید عبد الله خان و غالب جنگ و سید محمد خان و شهامت خان مع برادران و پسر و تهور علی خان و شجاعت الله خان و ذوالفقار علی خان و عبد النبی خان و مظفر خان و دیگر دلاوران بارهه که همه خود را کم از رستم و تهمتن نمی دانستند همراه هراول جابجا جا گرفتند و حامد خان بهادر و سیف الله خان و بدرم خان و نعمت الله خان و امیرخان و سید صلابت خان و عبد الغنی خان

و اخلاص خان افغان و عمر خان روهیله و دیندار خان و عبد القدیر
خان و صبغة الله خان و غلام محي الدين خان و دلیر خان و شجاع
خان پلولی و عبدالله خان ترین و افغانان تومن دار و زمینداران
فیل سوار و دیگر دلاوران رزم آزما که اگر بتعداد اسم همه مبارزان
آن معرکه پرداز باطناب کلام می کشد زیاده از هفتاد فیل سوار
دران صف کار زار یمین و یسار سلطان محمد ابراهیم و سید عبدالله
خان معرکه آرا گردیدند و ابو الحسن خان بخشي سائر و
سید علي خان بخشي رساله و هیرامن بخشی مردم بارهه با بیست
و پنج هزار سوار موجودی خانگی قدیم و جدید همرکاب آن
سپه دار گشتند و جمعی از شجاعان بارهه که پیاده بودند و
بمراتبهٔ بر تهوري و پایداری آنها اعتماد بود که هریک ازان
پیاده رخ از فیل مست نخواهد تافت و اسپ از سوران یکه تاز
خواهد ستاند و تا گوله و تیر قضا شه مات اجل نسازد قدم
از بساط فراهم آمدهٔ همچشمان بیرون نخواهد گذاشت همراه سواري
فیل خود مقرر نمود و شب سیزدهم قرار داد که بیشتر از دلاوران
جانباز از ملاحظهٔ شب خون بر پشت فیلان شب بآخر رسانند - همان
شب یک و نیم پاس شب گذشته محکم سنگه مع خداداد خان و
خان مرزا و هفتصد هشتصد سوار از فوج پادشاه مریخ صولت خورشید
منزلت برآمده زحل صفت رجعت از بیت الشرف نموده روبخانهٔ هبوط
خود آورده بسید عبد الله خان پیوسته باعث و بال و نکال خویش
گردیدند - بعده که تیغ دودمهٔ آفتاب جهانتاب سر از غلاف افق
مشرق برآورد و صدای اذان محمدي گوش خفتگان بادیهٔ غفلت

را عالیه بادشاه بلند اقبال جوان بخت صاحب افسر و تخت بهمعنانی فتح و نصرت و همرکابی بخت و دولت با هزاران تاییدات یزدانی و اقبال صاحب قرانی چون مهر سپهر جاه و جلال در برج حوضهٔ فیل آسمان شکوه ظفر پیکر جا گرفته عزت افزای قول گشتند - و وقت سواری فرمودند که سرناپاک رتن چند را که بیشتر سبب بدنامي سادات همان گشته بود از تن پلید او جدا ساخته جهان را از لوث وجود او پاك نموده دل عالمی را شاد سازند مطابق حکم سر او بریده بطریق شگون پیش پاي فیل سواری مبارك انداختند - افواج ظفر امواج بهپیش آهنگي مورچال توپخانهٔ جهان سوز بحرکت آمدند و از صدای کوس و کرنای رزم بهمدمي زیر و بم ولوله افزاي سطح زمین گشتند و غرش توپهاي هوش ربای خرد و کلان زمین و آسمان را بجنبش درآوردند قریب دو پهر روز که فوج دریا موج طرفین بمسافت گوله رس مقابل بهمرسیدند پیغام و پیام گولهاي جانستان و بانهای آتش فشان سامعه افروز مبارزان با نام و ننگ گردید اگرچه دمبدم از نالیدن توپ دشمن کوب برای دلاوران فوج نصرت نشان نشهٔ دو بالا افزود اما در دل و جان دلباختگان فوج مقابل که دزان سرز و بوم از مرز و ملخ زیاده جمع آمده بودند از ابتدای شروع جنگ که ژاله گولهٔ اجل باریدن گرفت بمرتبهٔ تزلزل راه یافت که بعضی از نوملازمان یابو سوار و جمعی از قدیم الخدمتان کم قرار از هر گوشه و کنار که از بسیاري فوج و عدم نسق کسي بحال کسی نمي پرداخت عار پاش قدمي فرار بر خود هموار نمودند و هر دم و هر قدم بازار

برق توپها شعله افروز و رعد تفنگ دشمن سوز بمرتبهٔ رونق افزا بود
که هر ساعت چندین هزار مهرهٔ آهن و سرب سوزان از مهرهٔ پشت
و اطراف سر و بازوی و پهلوي سربازان هر دو طرف گذشته خبر
اجل ناگهان بگوش هوش باختگان آن هر دو صف کار راز میرساند
و دلاوران بارهه بارها مردانه قدم پیش گذاشته سینه را سپر بلا
ساخته حملهٔ رستمانه مي‌آوردند نزدیک بآخر روز از یورش سادات
جنگ جو خصوصا نجم‌الدین‌علي‌خان‌بهادرکه مورچال به پناه درختان
بالاي تپهٔ کنار دیهه پیش آورده با چهارده پانزده هزار سوار رزم‌آزما
مقابل توپخانهٔ آتشبار و بهادران نامدار فوج ظفر اعتصام دلیرانه
معرکه آرا گردیده عرصهٔ ترده بر فوج پادشاهي تنگ ساختند و در
ثبات قدم بعضي دلباختگان خلل تمام پذرفت منصور جنگ و
ناصر جنگ چون فیل مست صف ربا مقابل شیر مردان بارهه
خود را رسانده ترده بر روي کار آورده سد راه سیلاب فوج بلا موج
گردیدند و نصرت یار خان و ثابت خان و دیگر بهادران ثابت قدم
ترده نمایان بر روي کار آوردند و از صدمهٔ مبارزان صف ربا چند
ضرب رهکله از مورچال خصم هزیمت مآل بدست دلاوران‌شیرچنگال
فوج نصرت اشتمال‌افتاد و پناه مور چال درختان در تصرف فوج
بارهه نماند - و نزدیک بغروب آفتاب سید عبد الله خان برگشته
بخت گفت که خیمهٔ مختصر براي بسر بردن شب استاده نمایند
بازدانستند که در نصب نمودن خیمه و تعین مکان نشانهٔ حکم
اندازان بیخطای خطا و روم و فرنگ و توپخانه گشتني‌است بفرمود
که خیمهٔ نصب نموده را برداشتند - و همین که فرش ماهتابي

شب چهارده بر بساط بر وسعت زمین گسترده گردید و چادر نیلگون شب از دریچهای شش جهت پیش روی مبارزان فرو هشته شد ناصر جنگ در اهتمام پیش بردن توپها که گلوهای توپ کشی را برخلاف دستور و اژگون طرف سر توپ بسته توپخانه را مورچال روان ساخته بود پرداخته سعی بلیغ می نمود چه نویسم از صدمات گلوهای صف شکن فیل افگن توپهای قاصی که از دستیاری ترده میر آتش چه آتش تگرگ ژالهٔ بلا و گلولهٔ اجل برفوج پارهٔ می بارید هر گوله که از دهان آتش فشان شیر دهان بغرش در می آمد چندین فیل و دیگر مور را بوجد و رقص بلا می آورد و هر صدای زهره شکاف که در آن شب مصاف از قلعه کشا بر می خاست زلزلهٔ آشوب قیامت در آن دشت پر وحشت می انداخت و هر نالهٔ رعد صد که از لیلی سوخته آتش دوری در آرزوی وصال مجنون صفتان بزم رزم بلند میگردید رنگ از چهرهٔ عاشق پیشگان بانام و ننگ معرکهٔ جنگ می برید و هر گولهٔ فیل ربا که از غازی خان صف شکن در رزمگاه سر توجان پارهٔ میرسید صفهای پیکاران مقابل را از هم میدرید و هر آواز و وحشت افزای شعله افروز که از شاه پسند بر می خاست زمین و آسمان پر وسعت آن آشوب گاه را سیماب در بیقراری می ساخت و حیدرقلی خان بهادر مشت مشت زر سرخ و سفید برای رو سفیدی خود نزد ولی نعمت در دست دادن کار کنان توپخانه می پاشید و هر دم و هر قدم از وعدهٔ ریزش انعام و بیغام وعده و وعید تهدید انجام مصحوب سزاول تیزگام جذب قلوب عملهٔ توپخانه می نمود و

آن، واحد فرصت نمي داد و از توپهای کلان که در هیچ معرکهٔ کار زار زیاده از یک دو صدا بگوش نبرد آز مایان کهن سال نرسیده از هر توپ واحد چندان آواز زلزله افزا بگوش هوش باختگان میرسید که محاسبان تیز رقم از نگاه داشتن سررشته آن عاجز مي آمدند - بر منصف پیشگان رزم آزما مخفی نماند که در انتخاب ذکر فرمان روایان دکن از روی تاریخ محمد قاسم فرشته که بنظر محود اوراق در آمده از ابتدای رواج توپخانه که در سنه هفتصد و هفتاد هجری عهد محمد شاه بهمنی بسر کاري محمد خان رومي در ایام مهم راجهٔ بیجا نگر شعله افروز گردید تا زمان حال ابوالمظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه در صفوف قتال و جدال پادشاهان سلف سواد اعظم هند از هیچ کار فرمای توپخانه چنان تردد بظهور نیامده - حاصل کلام ظفر انجام اگرچه از ابتدای تزلزل شلک آتش بار مردم بي نام و گمنام بسیار چنانچه گزارش یافته از هر گوشه و کنار فوج سید عبد الله خان راه فرار اختیار نموده بودند اما بعد انقضای چهار پنج گهري شب از باریدن گولهای پیاپی بمرتبهٔ عرصه بر فوج بارهه تنگ گردید که بیشتر جماعه‌داران صاحب نیل و نشان و تومن داران با نام و نشان که از صدمات گولهای جان ستان پناه ببهیر برده تسبیح الحفیظ الحفیظ ورد زبان ساخته بودند با فیل و علم و پر تل از بهیر بر آمده دشت پیماي سمت شهر و قصبجات گشتند و بیشتری ازانها در راه بتاراج زمینداران و میواتیان رفتند و بسیاری طعمهٔ تیغ قطاع الطریقان و سباع اطراف دیهات گردیدند و تا آخر شب که بران جماعهٔ اجل

ببهادران فوج ظفر موج فرمودند - و نجم الدین علي خان با دیگر
سرداران بارهه دم جرأت بیباکانه پدش گذاشت و دلاوران عقیدت
آئین فوج نصرت قرین مقابل مبارزان بارهه حمله آور گردیدند
و زد و خورد عجیب و رستخیز غریب بمیان آمد و از هر دو طرف
نهنگان دریاي غیرت و شیران بیشهٔ شجاعت گرم داروگیر گشتند

* بیت *

چنان گرم شد آتش کار زار * که از نعل اسپان برآمد شرار
غبار زمین بر هوا راه بست * عنان سلامت برون شد ز دست
خصوص بهادر معرکهٔ رزم صمصام الدوله بهادر منصور جنگ داد
تهوری داده چپقلشهاي مرد ربا بر روی کار آورد و درویش علی
خان داروغهٔ توپخانهٔ آن بهادر بعد تردد نمایان نقد جان را در
باخت و دوست علی خان با جمعی زخم سرخروئی بر داشت
و نصرت یار خان که حملهای صف ربا نموده مقابل همچشمان
بارهه سینه سپر ساخته بود دو زخم تیر بدو رسید و سعادت خان
سعادت آئین چون فیل دوان خود را بمدد رسانده هر طرف که
می تاخت صدای آفرین بر میخاست و شیر افگن خان شیر
صولت که از رکاب مامور بکومک بهادران گشته بود چون شمرغران
خود را رسانده بر صف بارهه زده بسیاري را طعمهٔ تیغ و سنان
ساخت - درین یورش از صدمات گولهای جان ستان توپخانه که
تمام شب آتشبار بود شهامت خان که عمدهٔ با نام و نشان لشکر
سید عبد الله خان گفته می شد مع فتح یار خان برادر و یک
پسر و تهور علي خان که از تهور پیشگان مشهور بارهه خود را

میگرفت و عبد القدیر خان برادر زادهٔ قاضی میر بهادر شاهی و عبد الغنی خان پسر عبد الرحیم خان خلد مکانی و غلام محی الدین خان و صبغة الله خان که از جماعه داران پیش قرار طرف بارهه بود و پسر شجاع خان بلوچی با جمع کثیر دیگر که هر طرف قطار قطار افتاده بودند بباد فنا پیوستند - و از لشکر پادشاهی سوای داروغهٔ توپخانهٔ صمصام الدوله و عبد النبی خان داروغهٔ توپخانهٔ ناصر جنگ و میان رام منشی او و محمد جعفر نبیرهٔ حسین خان با چند نفر پیاده و نشان دیگر که بکار آمدند بهیچ بندهای نامی آسیب جانی نرسید - و نجم الدین علی خان که گرمی بازار معرکهٔ برج بارهه از او بود سه چهار زخم کاری برداشت و از رسیدن تیرهای جگر دوز نزدیک بچشمهای آن بهادر برگشته روز جهان در چشم او تاریک گردید و دست او از تردد کوتاه گشت و سید عبد الله خان که عرصه بر برادر تنگ دید با جمعی از دلاوران بارهه که با او مانده بودند فیل بمدد نجم الدین علی خان پیش راند - درین حالت که خبر دار و گیر مبارزان معرکهٔ رزم بحضرت خدیو جهان میرسید از نر جوهر غیرت ذاتی و شجاعت ازلی خواستند فیل متوجه کنند و خصم گردند هواخواهان دولت مانع آمدند - و درین حالت تا بکار مکرر بر سر بهیر تاخت آورده چند کس را شهید ساخته در سبب هزار گاو و شتر بیرتال که بر پشتهٔ ریگ کنار آب جمنا از بیدرقی براه جمع شده بودند مع چند شتربار لشکر خانهٔ و دفتر صدارت تاراج نموده بود دران حالت فرصت وقت را غنیمت دانسته بقصد مدد سید عبد الله خان غافل مقابل

بندهای رکاب نمایان گشته شوخی زیاده بکار بود حضرت ظل سبحانی
بدست مبارک خود بقصد ثواب چهار تیر طرف آن کافر بد نهاد
انداختند اعتماد الدوله و هادی خان داروغه بندوقهای خاص بدفع آن
ملعون پرداختند - چون از پشت گرمی سید عبد الله خان که با همراهان
رزم آزمای خود متوجه فوج ظفر موج بود بقیة السیف مردم بارهه
را تقویت تازه بهمرسید باوجود استقامت صمصام الدوله و دیگر
بهادران اثر تزلزل در دل بعضی دلباختگان راه یافت دران حالت
حیدر قلی خان بهادر و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش
از مشاهدهٔ آن نقد جان را برای نثار راه ولی نعمت برکف اخلاص
گذاشته مستانه وار متوجه خصم گشته خواستند که بر کمرگاه فوج
سید عبد الله خان زنند سید عبد الله خان برگشته اختر اطلاع
یافته فیل مقابل حیدر قلی خان راند و بهادران همراه ناصر
جنگ بخانهای کمان در آمدند و صدای برق اندازی بلند گردید -
دران گرمی دار وگیر سید علی خان برادر ابو المحسن خان
بخشی رساله زخمی گشته دستگیر شد و طالع یار خان با همراهان
بر سر شیخ هتیلا داروغهٔ توپخانهٔ سید عبد الله خان که سرگرم
اهتمام توپخانه بود رسیده بزخمهای پیاپی از پا در آورد جماعه داران
راجپوتیه که آنها نیز خود را رسانده شریک نبرد گشته بودند لاش
اورا کشیده بفوج ظفر انجام بردند حیدر قلی خان ناصر جنگ و
دیگر پردلان جانسپار تیز نبرد بهادرانه بر سر سید عبد الله خان
حمله آور گردیده فرصت دست و پا زدن ندادند - باوجودی
که آن سپه سالار بارهه که بارها بعد عرصه تنگ شدن بدستور

و آئینی که مبارزان تهور پیشهٔ هندوستان متمابله خود را از فیل انداخته زده رستمانه بکار برده بود و عالمی شرط انتهای تهوری و پردلی او مشاهده و معاینه نموده بودند درانی روز ازان برگشته بخت مقابل درخشنده اختر طالع عدو مال و اقبال بی زوال آن فرازندهٔ لوای تیموری و فروزندهٔ چراغ دولت صاحب قرانی چنان عنان اختیار از دست او رفت که بی آنکه ازو ترددی ظاهر گردد سراسیمه وار باساده آنکه شاید جمعی از همراهان و بهادران بارهه شرط رفاقت آن روز بد بجا آورده از اسپان فرود آمده طریقه جان بازی بتقدیم رسانند از فیل فرود آمد و بعد فرود آمدن سید عبد الله خان با وجود در سه هزار سوار با تحشی فوج و بعضی جماعه داران عمده که دور و نزدیک ایستاده بودند بمجرد مشاهدهٔ آن حال بادی فوج مع سیف الدین علی خان و شجاعت الله خان و ذو الفقار علی خان و عبد الله خان تریین با چند مبلی سوار دیگر و جمعی از تهور پیشگان بارهه و اعیان شجاعت نشان مع تخشی فوج سید عبد الله خان را گذاشته راه فرار اختیار نمودند و گویند که سیف الدین علی خان پیش از فرود آمدن سید عبد الله خان عار فرار اختیار نموده پا از میدان کارزار کشیده برادران را دران دشت بلا که نمونهٔ کربلا گردیده بود گذاشته هفت هشت فیل از جملهٔ پادرده فیل که با خود داشت از دست تاراجیان محفوظ همراه بدر برد - و دران حال که سید عبد الله خان زخم شمشیر بر دست و تیر بپوست مال بر پیشانی او رسیده بود حیدر قلی خان با جمعی از همراهان شمشیر برهنه در دست بر سر او رسید سید

عبدالله خان باظهار امان جان که سیدم بدو مخاطب گردید و بسویه ترحمي که حیدر قلي خان در بارهٔ او نمود زنده بدست آمد و بعد مقید شدن سید عبد الله خان غازی الدین خان قریب دو گهری استقامت ورزیده پارهٔ بهیر که از تاراج جاتهه و مغلان مانده بود پیش روی خود گرفته روانه شد و صدای شادیانهٔ فتح و نصرت ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه بلند آوازه گردید و سید عبد الله خان را حیدر قلی خان بر فیل انداخته رو بروي پادشاه آورد از نظر شفقت که خاصهٔ خاندان تیموریه است و ازان بوي امان جان بمشام هوش باختهٔ او رسید حوالهٔ حیدر قلي خان نمودند و نجم الدین علي خان که از زخمهای کاري امید حیات نداشت و سید علی خان بخشی رسالهٔ نیز با جمعي دیگر از همراهان دستگیر شدند و حامد خان و عبد النبي خان و دیگر جمعی از نامداران بقصد امان بفوج ظفر موج خود را رساندند و تمام فیلان و خزانه و کار خانجات آنچه بعد تاراج رفتن مانده بود بضبط و گرد آوري آن پرداختند * بیت *

از فروغ صبح دولت ای جوان غافل مباش

خندهٔ شیر است لطف آسمان غافل مباش

سلطان محمد ابراهیم بی تقصیر را که پناه بجنگل برده بود نیز دستگیر نموده نزد پادشاه آوردند ازانکه حرکت او درآمدن و رفاقت نمودن باختیار او نبود بنظر توجه و جان بخشي متوجه حال او شدند - آخر روز جمعه چهاردهم محرم الحرام که خبر زوال دولت بارهه و مقید شدن سید عبدالله خان بدار الخلافت رسید مستورات و عورات سید عبدالله خان

که زیاده از شمار فراهم آورده بود همه هوش باخته بیشتر فرصت وقت را غنیمت دانسته تا رسیدن چوکی پادشاهی هرچه توانستند با خود گرفته برقع و چادر کهنه پوشیده بدر رفتند مگر چندی که سیدهٔ نجیبه بودند چادر عصمت بر سر کشیده بجای خود ماندند - و عبد الله خان کاشي را که نجم الدين علي خان محل اعتماد دانسته براي محافظت چنان روز بر محل نگاه داشته بود آن بد اختر نمک حرام دست خیانت و تصرف بدستور حرام خواران دراز نموده آنچه توانست تقصیر نه نمود و همه عورات سیده و دیگر خدمهٔ محل نجم الدين علي خان چادر ناموس بر سر کشیده از ملاحظهٔ بیناموسي و رسیدن متصدیان پادشاهی هرطرف که داشتند رو بفرار آوردند ازان جمله صبیهٔ نه ده سالهٔ نجم الدين علي خان را بخانهٔ یکی از مغلیهای میراني سادات برده پنهان نمودند که آخر دستگیر مردم پادشاهي گردید •

• بیت •

بکار آنچه داري چه گندم چه جو • که امروز کشت است فردا درو
آري که کرد که نیافت و که کشت که نه درويد - عنایت الله خان را با دبوتات برای ضبط خانهٔ سید عبد الله خان و دیگر تبعه و لحقهٔ او بطریق ایلغار مرخص و روانه فرمودند - و محمد شاه پادشاه بی آنکه بعطای اضافهٔ منصب و ترقی مراتب امرا پردازند شانزدهم محرم ازان مکان هرکاه کوچ فرموده متوجه دار الخلافت شدند غلام علي خان که در دار الخلافت برفاقت نجابت علي خان بنیابت سید عبد الله خان دم داشت هرچه توانستند از اشرفي

و جواهر با خود گرفته بتغیر وضع از قلعهٔ ارک و شهر پناه برآمدند
غلام علی خان دران آشوب که هنوز کسی بحال کسی نپرداخته
جان و مال بسلامت بدر برد و نجابت علي خان که جوان سیزده
چهارده ساله پسر خوانده و برادر زادهٔ سید عبد الله خان و برادر
غلام علي خان بود بدست مردم پادشاهي گرفتار گردید و گرفته
بحضور آوردند بعد عرض فرمودند که همراه سید عبد الله خان
نگاه دارند - پادشاه گردون وقار ستارهٔ حشم شانزدهم محرم از مکان
فتح پور کوچ فرموده بدون آنکه مابین راه توقف بمیان آید
بکوچهای طولانی نوزدهم شهر مذکور نزدیک بسواد دار الخلافت
رسیده برای بعضي سرانجام امور سلطنت حکم دو مقام فرمودند
و چنان سر سواري بدرگاه حضرت خواجه قطب الدین قدس سره
تشریف برده بعد زیارت و رساندن مبلغ بخدام آن مکان میمنت
نشان مراجعت نموده بخشیان عظام را مامور بعرض رساندن
مراتب امرا و خانه زادان رکاب ظفر پیکر که مصدر ترددن
و جان فشاني گردیده بودند فرمودند و هر یکي را فراخور حسن
تردد بعنایت اضافه و خلعت و عطاي فیل و جواهر که اگر بتعداد
تفصیل آن پردازد از سر رشتهٔ اختصار باز میماند مفتخر ساختند
و حیدر قلي خان بهادر ناصر جنگ را باضافهٔ هزاري بر شش
هزاری و خطاب معز الدوله سر بلندی بخشیدند - بیست و دویم
شهر مزبور شهر را آئینه بندي نموده بدبدبهٔ فر سکندری شرف
نزول در قلعهٔ دار الخلافت فرمودند - و اواخر ماه مذکور سیف الدوله
عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ و آغر خان که از لاهور احرام

آن قبلهٔ عالمیان بسته بودند بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردیده بعطای خلعت و سرپیچ مرصع مفتخر گردیدند - اوائل شهر صفرالمظفر راجه جی سنگه سویراج از وطن و راجه گردهر بهادر از صوبهٔ اوده آمده سعادت ملازمت حاصل کرده بانواع عنایات پادشاهانه سربلندی یافتند - صبیهٔ نجم الدین علی خان را که در محل نزد نواب قدسیه آورده بودند و صاحبهٔ زمان اراده داشتند که در ملک ازدواج پادشاه در آرند چون این معنی بر سید عبد الله خان ناگوار نمود بحیدر علی خان بهادر درین باب بالظهار عجز و رقت که بر سادات بارهه چنین ماجرا بگذشته رجوع آورد حیدرقلی خان بخدمت صاحبهٔ زمان رفته درین ماده ملتمس گردیده بسعی تمام از محل برآورده بخانهٔ نجم الدین علی خان فرستاد - از زبان منهیان دکن بعرض رسید که نظام الملک بهادر فتح جنگ باراده حضور از خجسته بنیاد برآمده باز بسبب رسیدن خبرهای مختلف انقلاب طرف برهانپور بتقاضای مصلحت مراجعت نموده برای بندوبست آن ضلع روانه گردید - و حکم اخذ جزیه از قدیم آنچه موقوف نموده بودند باز از التماس راجه جی سنگه وگردهر بهادر نظر بر هرجی که از افراط تردد افواج بعمل امواج و گرانی غله بر سکنهٔ اکثر پرگنات و بعضی بلاد نوبت گذشته تا بحال آمدن حال رعایا و بندوبست ملک معاف فرمودند - چون راجه اجیت سنگه صوبه دار احمدآباد و اجمیر با اراده اطاعت بیرون گذاشته کارکشی از شهر و پرگنات متعلقهٔ خود منع نموده بود سعادت خان بهادر صوبه دار اکبرآباد را طلبداشته برای تنبیه او مامور نمودند

او بعد قبول بعذر زیاده طلبی ابا نمود بعده صمصام الدوله و قمر الدین خان بهادر و حیدر قلی‌خان بهادر برای تنبیه او مامور گردیدند و هرکدام مهم اورا بعهدهٔ خود گرفته بعد قبول بلکه پیشخانه بیرون زدن فرموده دنعیه نموده مصلحت در بر آمدن بدانستند خصوص صمصام الدوله از ملاحظهٔ آنکه مبادا مهم برطول انجامد و خزانهٔ پادشاهی وفا ننماید و برای دیگر مفسدان زیاده مادهٔ آشوب و فساد گردد راضی ببرآمدن هیچ امیر نگردید - درین ضمن خبر آمد آمد نظام الملک بهادر فتح جنگ راجه اجیت سنگه را از خواب غفلت بیدار ساخت لهذا پیغام اطاعت و دست برداشتن از صوبهٔ احمد آباد و التماس بحال داشتن صوبهٔ اجمیر بمیان آورد *

چون بعد از فراغ رزم بآرایش بزم پرداختن آئین سلاطین نامدار است و جشن و طوی پادشاه فریدون شکوه با صبیهٔ پادشاه شهید مرحوم مغفور محمد فرخ سیر نیز ضمیمهٔ آن گشته بود حکم عالی شرف نفاذ یافت که متصدیان سرکار دولتمدار ابواب عیش عالم افروز و عشرت بر روی هواخواهان دولت و سلطنت مفتوح سازند و اقسام اسباب طرب و سرور آماده و مهیا گردانند و در عشر ثانی ربیع الاول سال مسعود سنه دو از جلوس شروع بسر انجام جشن نمودند و در و دیوار و ستون و سقف دیوان خاص و عام از انواع قماش طلا باف و کلابتون دوز و زر بفتهای بوم طلائي کار ولایت و کمخاب بیش بهاي احمد آباد و مشجر فرنگ و مخمل کار کاشان و سلسلهاي مروارید آراستگی پذیرفت

و آرایش حجره‌هاي اطراف دولتخانه بدستور مقرري که بعهدهٔ امرای
سعادات نرجام تقسیم می یابد بسعي کار پردازان چابک دست
چنان زینت اتمام گرفت که نمونهٔ قصر روضهٔ رضوان گردید و آنقدر
انواع اقمشهٔ و الوان جنس بیش بهاي هند و روم و خطا و
هفت اقلیم بصرف درآمد که تجار ربع مسکون از منفع آن ذخیرهٔ
نفقه سالها اندوختند و از هر طرف رامشگران لاله رخسار
سحر پرداز و مغنیان گلعذار خوش آواز بنغمهٔ چنگ و مردنگ
و نی و چغانه و بزم آرائی بربط و رباب و موسیقار گوش زهرهٔ چنگی
را چون تار طنبور گوشمال دادند ⁂ بیت ⁂

دهان غنچه می باز کردند ⁂ بقلقل مینا را آواز کردند
طرب می‌خورد و زر درکوچها کرد ⁂ ز بد مستي در هرخانه وا کرد

خرمن خرمن زر در تمام ارباب طرب درآمد و دامن دامن زر و
گوهر در دامن صرف صلحا و فضلا و شعرا ریخته گردید - صمصام الدوله
و قمر الدین خان بهادر و عبد الصمد خان دلیر جنگ و حیدرقلی
بهادر و خان خانان صدر جهان و ظفر خان بهادر و راجه جیسنگه و
گرجهر بهادر و دیگر امرای مقرب هرکدام لک لک روپیه نذر
گذرانیدند و بهریک خلعت و جواهر و اضافه مرحمت فرمودند و
عقیدت خان پسر امیر خان صوبه دار معزول تبته را بصوبه داری
عظیم آباد تقرر بپیشکش پنج لک روپیه مقرر فرمودند و معز الدوله
حیدرقلي خان بهادر را صوبهٔ احمد آباد از تغییر اجیت سنگه
و متصدي بندر صورت از تغییر قمر الدین خان بهادر ضمیمهٔ مهر
آتشی عطا فرموده نیابت صوبهٔ احمد آباد بنام شجاعت خان

عرف محمد معصوم شجاعت خاني صادر نمودند و قمرالدين خان را فوجداري سرکار مراد آباد از تغير حيدر قلي خان بهادر ضميمهٔ خدمات حضور فرمودند و فوجداري سرکار سکندره بنام عبدالرحيم خان مقرر گرديد - مرحمت خان از نزد نظام الملک بهادر رسيده سعادت ملازمت حاصل نمود - و در عشر ثاني ربيع الآخر محمد امين خان چين بهادر تآزار جسماني که از چهار پنج روز زياده نکشيد ازين جهان فاني بدار القرار انتقال نمود و نيابت وزارت بعنايت الله خان مقرر فرمودند - چون مکرر فرمان عنايت عنوان مشتمل بر طلب نظام الملک بهادر فتح جنگ صادر گرديده بود و اکثر امور ملکي و کار وزارت بر رسيدن آن امير با تدبير صاحب السيف و القلم موقوف داشته بودند نظام الملک بهادر که از بندوبست افغانان سمت بيجاپور فراغ حاصل نموده بخجسته بنياد مراجعت نموده بود اواخر في الحجة الحرام احرام حضور بسته کوچ بکوچ متوجه دارالخلافت گرديد و عشر ثاني ربيع الآخر نزديک شاه جهان آباد رسد باوجود آنکه منافقان برهمکار کلمات دور از وهم و خيال نظام الملک بسمع پادشاه رسانده بودند اما پادشاه ناشنيده انگاشته بخشي الممالک صمصام الدوله بهادر منصور جنگ را مامور باستقبال نمودند بعمست و دويم ربيع الآخر فتح جنگ داخل سواد حويلي دارالخلافت گشته شرف اندوز ملازمت گرديد و بسبب حاسدان درهم انداز که شرح آن خالي از اطناب کلام نيست چند روز در کنکاش گذشت آخر کار پنجم شهر جمادى الاولى مطابق سوم فروردي ماه الهي سنه چهار جلوس موافق

سال یک هزار و یک صد و سی و چهار هجري خلعت وزارت مع خنجر و قلمدان مرصع و انگشتري الماس بیش بها عطا فرمودند اما هرچند نظام الملک بهادر فتح جنگ مي خواست که در بندوبست وزارت و درانچه نیکنامي بادشاه و گرد آوري خزانهٔ بدون آنکه مادهٔ بد نامي ظل الله گردد کوشد بسبب مخل گشتن بدکاران که کلمات تمهید آمدن متضمن بر افترای چند بعرض مي رسانیدند و دخیل وزارت مي گردیدند میسر نمي آمد خصوص کوکي بادشاه که زن سحر آفرین پرفن صاحب جوهر بود و با خواجه خدمتگار خان که مقرب بادشاه گفته مي شد همراز و همدم گشته باظهار کفایت و فراهم آوردن خزانه مبلغهای خطیر از مردم بنام پیشکش برای بادشاه و خود مي گرفت خلل تمام در بندوبست وزارت انداخت و دیگر بعضي مقربان همچشم نیز حرفهای دور از خیال و توهم نظام الملک خاطرنشان بادشاه ساده لوح مي نمود چنانچه معزالدوله حیدر قلي خان که در خدمت میر آتشي استقلال زیاده بهمرسانیده بود از راه چرب زباني در مقدمات مالي و ملکي دخیل میگردید بعده که نظام الملک درین ماده اشارهٔ بخدمت بادشاه نمود و شدید زمان از راه نصیحت و ملایمت معز الدوله را مانع آمدند حیدرقلي خان متحمل نگشته التماس رخصت بر سر تعلقهٔ صوبه داری خود بمیان آورد و مرخص گردیده نائب در حضور گذاشته وسط ماه جمادي الاخری روانهٔ احمد آباد گردیده و بعد رسیدن احمد آباد جاگیر اکثر بندهای بادشاهي و مقربان حضور را بضبط خود در آورد بعده که فریاد این معني مکرر

بعرض رسید فرمان نصیحت آمیز مشتمل بر منع ضبط جاگیر مردم بنام او صادر گردید فائده نه بخشید تا آنکه جاگیرهای حیدرقلی خان که در اطراف شاه جهان آباد بود عوض جاگیرهای احمدآباد بضبط در آوردند - سید عبد الله خان سلخ ذی‌الحجه ازین جهان فانی بروضهٔ جاودانی شتافت گویند مسموم ساختند اما غرائب درین‌ست که باوجود آنکه از زبان مردم ثقه شنیده شد که خدیو زمان وقت سواری در مقابل سلطان محمد ابراهیم و سید عبدالله خان با خدا عهد نموده بودند که در صورت فتح و استقلال یافتن سلطنت هرچند از سید تقصیر عظیم واقع شود بقتل و استیصال او نکوشد و نظام الملک بهادر فتح جنگ نیز در رعایت سید عبد الله خان میکوشید و هرگاه در خلا و ملا مذکور هردو برادر بمیان می آمد سید عبد الله خان را بحسن صفت و بی تقصیری در مادهٔ فرخ سیر یاد می‌نمود و مقابل مدعیان دیگر در اصلاح میکوشید چنانچه هردو برادر را که نمک بحرام و حرام‌نمک مینوشتند منع نموده بود حاشاکه او هم صلاح بمسموم ساختن داده باشد باز العلم‌عندالله ٭

چون در ذکر بعضی مقدمات سادات قلم بشکوهٔ هردو برادرشهید بلا اختیار جاري گشته و با صلاح آن نتوانست پرداخت در کفارهٔ آن دو سه کلمه از خوبي و حسن اخلاق و عدالت پروري و فیض رسانی آن هر دو سپه سالار بارهه بزبان قلم صدق بیان میدهد اگرچه آنچه از هر دو برادر خصوص از سید عبد الله خان در باب فرخ سیر شهید و اخذ رشوت و سختي اجاره و دیگر سلوکي که باعث شکایت خلق گشته بود همه از شامت رتن چند دیوان که

استقلال زیاده از حوصلهٔ خود یافته در ایذای خلق میکوشید و
از زیاده طلبی اهل غرض و ارباب حاجت که همه را کامیاب مطلب
نمیتوان نمود بود و حسین علی خان قبل از آنکه بصوبهٔ دکن مامور
گردد در اخذ و کارسازی رعایت لغو داشت بعد مقرر شدن
در دکن محکم شدن و دیگر پیشکاران در انحراف مزاج او کوشیدند -
اما هردو برادر در رعیت پروری و کم آزاری در حق کافهٔ انام درین
زمانه ممتاز بودند تمام سلطنت بلاد که خالی از مادهٔ عناد و غرض
بودند از عمل حادثات خالی نمودند - و در فیض رسانی و رعایت
بمردم صاحب کمال و ارباب حاجت و تیمار داری مستحقان
خصوص حسین علی خان زیاده از برادر کلان میکوشید و موافق
زمانه حاتم وقت بود و از مطبخ احسان او در افراط طعام و
رسانیدن غلهٔ خام عالمی بفیض میرسید - در ایام گرانی خجسته بنیاد
مبلغ خطیر از نقد و غله مقرر کرده بود که هر روز بفقرا و بیوه زنان
میرسانیدند - و حوض آب در خجسته بنیاد بنا گذاشتهٔ اوست
اگرچه اعز الدوله عوض خان بولد در وسعت و ارتفاع عمارت
مسجد افزوده اما اصل بانی بنای خیر جاری آن حوض دریا موج
که در ایام تابستان از قلت آب سکنهٔ خجسته بنیاد در عذاب بودند
حسین علی خان گردیده و در وطن بارهه نیز بنای سرا و پل
و دیگر بناهای عاقبت خیر گذاشته - و سید عبد الله خان نیز در
تحمل و بردباری و وسعت خلق شهرت تام داشت بعد از وفات
ملا عبد الغفور بهوره که ملک التجار بندر سورت گفته می شد
مبلغ یک کرور و چند لک روپیه نقد و جنس از ماندهٔ او و

باوجود دلشدن وارث حیدر قلي خان متصدی بندر سورت باظهار
کفایت و رضا جوئی محمد فرخ سیر مرحوم بضبط مال او
پرداخته حقیقت بحضور معروض داشته بود درین ضمن ایام
گردش سلطنت چنانچه بذکر در آمده رو داد و عبد الحی نام
پسر ملا عبد الغفور بقصد استغاثه بحضور رسیده بهر دو برادر
رجوع آورده پیغام مبلغ پانزده لک روپیه براي خلاص اموال خود
سواي مبلغ زرچند و چند دیگر متصدیان درمیان داشت
حسین علی خان که اختیار بندر سورت در قبضهٔ اقتدار او بود بطریق
پیشکش قبول نمود و حسین علی خان روزی قبل از طلوع آفتاب
دیانت خان را که در همان روزها دیوان خالصه مقرر نموده بودند
طلبیده گفت که ما را امشب با نفس خود سخت مناظره و محاربه
در باب اموال عبدالغفور و طمع دران مال روداد آخر بر نفس سرکش
خود غالب آمدیم و بالکل قطع طمع مال او نمودیم باید که شما
نیز درین باب سزاولي نموده همین وقت عبدالحی پسر عبدالغفور
را طلبیده تسلیم معافي اموال و عطاي خلعت و اسپ بدون آنکه
دام و درم خرچ شود و باحدي التجا باقي ماند بفرمائید - روزی
فیلبان فیل سواری خاصه از دست و تعدی جمعي که فیل از محلهٔ
آنها میگذشت و مردم محله فراهم آمده سر فیلبان را شکسته فیل را
زخم رسانیده بودند بگذرانیدن شاهدان بر بي تقصیری خود
و تعدی مردم محله نالش نمود و مصاحبان مجلس موافق رویهٔ
زمانه نظر بر مزاج گوئي زبان بشکوه و طعن مردم آن محله آشنا
ساختند حسین علي خان همه را شنیده نا شنیده انگاشته قطع

که در تهوری و کار طلبی از مبارز پیشگان با نام و نشان گفته میشد
هر چند در تنبیه و تادیب آن جماعه کوشید و ترددات نمایان از و
بظهور امد بسبب پناه تراکم اشجار دشوار گذار و مکانهای قلب
در استیصال واقعی آنها نتوانست پرداخت لهذا راجه جی سنگه
دهیراج را با چندی از امرای کار طلب مبارز پیشهٔ مغلیهٔ ایران
و توران و افغانان جلادت نشان که زیاده از چهارده پانزده هزار سوار
موجودی فراهم آمدند و توپخانهٔ جهان آشوب و دیگر مصالح
قلعه گیری و عطای دولک روپیه مع خلعت و فیل برای مهم آن
بدسگال تعین فرمودند راجه جیسنگه شروع بجنگل بری نموده ترود
نمایان بر روی کار آورده مورچال پیش برده کار بران تبه کاران
تنگ ساخت و سرداران توران و دیگر خانه زادان کارطلب نیزآنچه
شرط ترود و جانفشانی بود بظهور آوردند باوجود آنکه کفار از گدیها
برآمده در پناه اشجار گاه بیگاه شبخون بر افواج قاهره می زدند
و جمعی کثیر از هردو طرف کشته و شهید می گردیدند در
فرصت یک و نیم ماه که کار بر محصوران یکدو گدهی تنگ گردید
و بمدد اقبال پادشاه عدومال یکی از بنی اعمام آن بد انجام که باهم
نزاع وطنی داشتند ازانها جدا شده براجه پیوسته رهنمائی استیصال
آنها نمود و بعد تسخیر دو گدهی از تسلط افواج پادشاهی آن گروه
بدفرجام مقام و ماوای اصل خود را گذاشته دو پهر شب خانها را
آتش داده باروت خانه را سوخته آنچه از نقد و جنس قابل
بر داشتن بود و توانستند همراه گرفته فرار اختیار نمودند ، توپ و
غلهٔ بسیارگذاشته جان بسلامت بدر بردند و گدیها بتصرف بندهای

بادشاهي در آمد - و از طرف خزانه که شهرت تام داشت هرچند
تجسس نموده بعضي مکانها را کاويدند هيچ اثري ظاهر نگرديد - چون
خبر ضبط جاگير حيدر قلي خان اطراف دار الخلافت که بحيدر قلي خان
رسيد بحضور بعضي امراي مقرب معروض داشت که هرگاه جاگير
مرا ضبط نمودند از من نوکري و اطاعت چشم نداشته باشند - چنانچه
سابق بزبان قلم داده باز مکرر اعتراض اين معني براي حيدر قلي
خان نوشته رقعه تر زه بخشند بعده که باعث جاگير داران و
نافرماني حيدر قلي خان از حد تجاوز نمود صوبه داري
احمد آباد از تغير حيدر قلي خان بنام غازي الدين خان بهادر
خلف الصدق نظام الملک بهادر فتح جنگ ضميمه صوبه داري
دکن مقرر مي نمودند و بعطاي جواهر و دال معزز ساختند - بعد فراغ
مهم جات نظام الملک را در ماه صفر المظفر سنه پنج جلوس
براي بندوبست احمد آباد و تنبيه حيدر قلي خان در صورت
عدم اطاعت رخصت نمودند و اواخر صفر نظام الملک متوجه
احمد آباد گرديد بعده که نزديک احمد آباد رسيد خطوط حيدر قلي خان
که از راه سالوسي و چاپلوسي معذرت آميز نوشته بود رسيد
همينکه فتح جنگ بکوچهاي پي در پي نسبت مالوا رسيد از
خطهاي اعيان احمد آباد ظاهر شد که حيدر قلي خان را بشدت تمام
عارضه جسماني رو داده و کار باثر جنون کشيده و بروايت ديگر از شنيدن
خبر توجه نظام الملک بهادر طرف احمد آباد و ملحق شدن عوض خان
بهادر با افواج دکن و باجي راو و غيره سرهټهاي راجه ساهو و اطاعت
نمودن همراهان احمد آباد براي مقابله آن سپه سالار خود را بتمارض

انداخته و کار بجنون کشیدن شهرت داده و پسر خود را مع عرضه داشت مشتمل بر معذور داشتن و بستن احرام بقصد حضور بخدمت پادشاه روانه ساخته متعاقب آن خود نیز از راه اجمیر روانهٔ دار الخلافت گردید - بعد تحقیق این خبر نظام الملک که نزدیك بآب نربدا هفت هشت منزلي احمد آباد رسیده بود حامد خان بهادر عم خود را بنیابت صوبه داری احمد آباد مقرر ساخته خود اوائل جمادي الاخری مطابق وسط اسفندار ماه الهي بقصد حضور طرف دارالخلافت مراجعت نمود - بعد رسیدن حضور هرچند خواست که از راه ندویت و اظهار کفایت چنانچه طریقهٔ وزراي خیر اندیش است در خدمت پادشاه ببند و بست امور ملکي و گرد آوری خزانه و دفع فساد اطراف کوشد از عناد و حسد برهمکاران حضور خصوص کوکی پادشاه که در وزارت دخل می نمود و از اخذ رشوت و پیشکشهاي بیجا پادشاه را بد نام می ساخت و از منع نظام الملک باز نمي آمد و پادشاه نیز بدفع بدنامي خود بمنع او نمی پرداخت چنانچه بایست در امور ملکی و اجرای کار و بار وزارت نمی توانست کوشید *

ذکر توجه سپه سالار با فرهنگ نظام الملک بهادر
فتح جنگ دفعهٔ ثانی طرف دکن

اگرچه سبب توجه نظام الملک بهادر فتح جنگ دفعهٔ ثاني طرف دکن باختلاف روایت مسموع گردید اما روایتي که از زبان راوی ثقه مسموع گشته بزبان قلم میدهد گویند در همان ایام خبر فساد ایران و غالب آمدن محمود خان افغان بر سلطان حسین شاه

فرمان روای ایران و رفتن اصفهان تا سرحد شیراز در تصرف
محمود خان و خرابی زیاده بر سکنهٔ اصفهان آمدن و مقید
گردیدن سلطان حسین و بدر رفتن شاهزاده طهماسپ مع برادر و پسران
سلطان حسین از قلعهٔ اصفهان بقصد فراهم آوردن لشکر بهم بعرض
محمد شاه بادشاه میرسید روزی نظام الملک بهادر باظهار خیرخواهی
بعرض رسانید که اولاً در اجرا محال خالصه که باعث خرابی و
ویرانی ملک گردیده برطرف باید نمود - دوم رشوت که بنام پیشکش
جاری گشته از طریقه و داب بادشاهان بعید و خلاف رای سلیم است -
سوم جزیه برقرار بدستور عهد خلد مکانی جاری باید نمود - چهارم آنکه
چون در ایام حضور همایون بادشاه که ملک هندوستان بتصرف
شیر شاه افغان رفته بود از شاه ایران کومک و خدمتگاری و مهمان
پرستی واقعی بعد توجه همایون بادشاه طرف ایران بظهور آمده
اگر درین وقت برای دفع غربت شاهزادگان کومک فرمان روای ایران
نمایند در تواریخ باعث نیکنامی خاندان تیموریه ثبت خواهد
گردید بادشاه فرمودند که کرا دل نزد که بچنین مهم مامور سازیم
فتح جنگ بعرض رسانید هر یکی از بندهای کارطلب حضور که
بدین خدمت مامور گردد اطاعت حکم بجا خواهد آورد و الا اگر
حواله فدوی نماید بدین مهم مامور فرمایند بدل و جان خواهم کوشید
ازین مقوله چند کلمه از راه دوراندیشی و خیرخواهی در خدمت
بادشاهی عرض نموده بود که بادشاه برای این مصلحت کنکاش
با دیگر امرای حضور میان آورد قسمی از طرف نظام الملک بهادر
خاطر نشان بادشاه نمودند که حسن ظن نظام الملک را بسوی

ظن مبدل ساخته در حق چنان وزیر بی‌نظیر سراپا تدبیر بد مظنه ساختند - وازانکه آداب تسلیمات عنایات وآداب اطاعت پادشاه موافق رویۀ سلطنت بالکل نمانده بود نظام الملک بهادر می خواست‌که در نسق آداب پادشاهی اجرای حکم از سر نو کوشد و این معنی باعث خارِ خار دل مقربان حضور می گردید لهذا روز بروز از طرف فتح‌جنگ آنچه مرکوز خاطر اواصلا نبود خاطرنشان پادشاه نموده حقوق جان فشانی او بکلمات غرض آمیز حسد انگیز مبدل‌نموده بد مظنه می‌ساختند و پادشاه نا تجربه‌کار را بمرتبۀ در حق نظام‌الملک بهادر بفکرهای ناسد انداختند که نظام الملک نظر بر عاقبت اندیشی و پاس آبروی خود صلاح و مصلحت نیک دران دانست که در اواخر ماه ربیع الاول سنه شش جلوس بنام شکار رخصت چند روزه خواسته از دارالخلافت بر آمده بعذر تبدیل آب و هوا تا سی چهل کروهی دار الخلافت بر لب آب دریای گنگ رسیده شکار کنان و صید افگنان تفرج می نمود درین ضمن اخبار شرر بار انتشار مرهتهٔ بد کردار و دیگر مفسدان تبه کار درضلع صوبۀ احمد آباد و مالوا که صوبۀ اول بنام آن سپه سالار و ثانی بغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مهین خلفش تعلق داشت زبان زد خاص و عام گردید بنابرین بحضور پادشاه عرضه داشت نموده فرمان متضمن بر حصول رخصت رفتن برای بندوبست هر دو صوبۀ تعلقۀ خود حاصل کرده از منزل سورون نام مکانی که گذار دریای گنگ از جملۀ شکار گاههای مقرری مشهور است بعزم‌تنبیه و تادیب مفسدان که دران ضلع آوارہ بودند روانه گردید هنوز بدار الفتح اجین نرسیده

بود که مرهٹه باستماع خبر آمد آمد صورت پذیر شده از دریای نربدا بسمت دکن گذشت و مفسدان دیگر هم دست تطاول کوتاه کردند - و نظام الملک تا دیہی بلدا اوجین تعاقب نموده بعد استماع عبور این جماعه از دریای نربدا معاودت نموده بپرگنهٔ سہور مضاف صوبهٔ مالوا که ببلدهٔ مرزبور قریب است رسیده می خواست که بعد انتظام صوبهٔ مالوا عازم حضور پر نور گردد درین ضمن از جانب دکن خبر رسید که مبارز خان ناظم صوبهٔ حیدرآباد که پیش ازین بدو سال بعد از فراغ جنگ عالم علی خان خود را بعد فتح جنگ رسانیده بظاهر اخلاص و عقیدت تام خویش را وا نموده و فتح جنگ برای او اضافهٔ دو هزاری بر چهار هزاری با خطاب عماد الملک مبارز خان بهادر هزبر جنگ تجویز نموده بحضور نوشت و بقدردانی طلبید و ماهی و مراتب و پالکی جهالردار از خود توقع نمود و برای پسران و رفقایش نیز اضافهای شایان و خطاب تجویز کرده از خود رعایتها نموده بر جاگیرو خدمات مامور نمود و عماد الملک مبارز خان در خدمت فتح جنگ عهد و قرار نموده بود تا که میان شما و پادشاه عهد بقای نقد دادی دست می هم نوکرم و الا مرا از جملهٔ رفیقان مطیع خود دانند درینولا بظهور آمده صوبه داری کل دکن بنام او مقرر شده از صوبهٔ حیدرآباد برآمده بعد ... خجسته بنیاد روانه گردیده و عبد النبی خان و دلاور خان و بہادر خان افغانان بیجاپور صاحب فوج و دیگر جمعداران عمدهٔ نواح را بکومک خود طلبیده داخل خجسته بنیاد گشته و بقصد ... عوض خان بہادر قسورجنگ

که عمدهٔ فتح جنگ باو منسوب و نیابت صوبه داری دکن از طرف فتح جنگ باو مقرر بود از قصد رسیدن خود و خالي نمودن دار الامارت نوشته و بهمین مضمون دیگر منصبداران خجسته بنیاد نوشتجات استمالت آمیز رسیده - ودرهمین ضمن از نوشتجات حضور نیز ظاهر شد که با وصف اینکه غازي الدین خان بهادر فیروزجنگ خلف آن سپه سالار با فرهنگ بطریق نیابت در امور وزارت می پرداخت تغیر نموده وزارت را بنام اعتماد الدوله قمرالدین خان بهادر مقرر کرده و بر استقلال کوکي مرتشیه افزوده اند بنابرین و بچندین وجوه دیگر که قابل تحریر نیست از مالوا بسمت دکن که فی الحقیقت ملک مفتوحهٔ آن سپه سالار با وقار بود و اولا از جد امجد و والد ماجد فتح جنگ دران صوبه خصوص در تسخیر بیجا پور و اکثر قلاع نامی و بلاد مشهور سعي و ترددهاي نمایان و جان فشانیها در عهد خلد مکان بظهور آمده و ثانیا مرة اخری در هنگامي که سادات بارهه بر تمام سلطنت هندوستان و عمدهاي ایران و توران تسلط تمام بهمرسانده بودند خصوص حسین علی خان که دکن را بمنزلهٔ آلتمغاي خود تصور نموده بر هیچ موجودی وجود نمی گذاشت وکرا مجال بود که مقابل شمشیر و بندوبست او در امور سلطنت و نسق دکن سرسبز تواند گردید و اختیار سلطنت چنانچه بگزارش آمده بجائی رسیده بود که پادشاه را بنماز جمعه و سیر و شکار برآمدن متعذر بود ترددي که ازو بظهور آمده و باعث اختیار سلطنت رفتهٔ دودمان تیموریه گردیده مکرر بزبان قلم داده متوجه شده از دریاي نربدا عبور نموده خود را

بتسخیر و تصرف خود برآورد چنانچه بدین قصد از مقابل فوج فتح جنگ منحرف شده از دریای پورنا گذشت و جمعی از سوار و پیاده بسرداری یکی از میر شمشیر های خود برای سد راه لشکر ظفر موج بر کنار نالهٔ قلب گذاشت و برهر همان ناله میان تعین کردهای فریقین جنگ روی داد و بیشتری از فوج مبارز خان با سردار آن گروه قتیل و اسیر گردیدند و مردم فتح جنگ با فتح و نصرت مراجعت نمودند - القصه نظام الملک بهادر فتح جنگ نیز بقصد سد راه گردیدن از آب پورنا گذشت و بدست و سیوم محرم الحرام اواخر شهریور ماه الهي نزدیک قصبهٔ شکر کهیره مضاف صوبهٔ برار که از خجسته بنیاد چهل کروه واقع شده اتفاق مقابله افتاد - فوج بندي نظام الملک بهادر بدین دستور قرار یافت که سرکردگی فوج هراول بقادر داد خان پسر قادر داد خان عالمگیری که از طرف جد مادری با سپه سالار رشتهٔ قرابت داشت و از جملهٔ بهادران و شجاعان کار طلب گفته میشد مقرر نمود - و طالب محی الدین خان نبیرهٔ سعد الله خان مرحوم که او نیز پسر عمه و خالوی سپه سالار می شد طرف یمین و اسمعیل خان و مظفرخان خویشگی جانب یسار زینت افزای فوج گشتند - و کنور چند بهادر پسر ستر سال بندیله که از سالها وظیفه خوار آن سپه سالار بود با جوقي از بندیلهای جنگ جوي ملازم سرکار همراه برقنداز خان میر آتش و عطایارخان داروغهٔ احشام وتوپخانهٔ جنسی با توپهاي آتش بار در پیش فوج ظفر موج بهراولی آن مقدمة الجیش مامور نمودند و عضد الدوله عوض خان بهادر قسور جنگ را با سید جمال خان پسر خان معزی الیه

ازلي ارادت خان مخاطب گشته بود مقرر ساختند - و محتشم خان نبيرهٔ شيخ مير خوافي را كه از جد و آباي او در هر دو جنگ سلطاني دارا شكوه گرديد و جان فشاني نمايان بظهور آمده بود بر صفحهٔ روزگار يادگار مانده با جمعي سردار فوج طرح دست راست و چپ مقرر فرمودند - و خواجم قلي خان توراني كه از شجاعان مشهور كار طلب گفته ميشد برفاقت گوپال سنگه كور و سليم خان افغان كه از جماعه داران عمدهٔ بيش قرار و بخدمت نيابت قراول بيگي مامور بودند با جماعهٔ برادري قراولان و عملهٔ شكار و رسول خان افغان كه هر يك آنها بر فيل سوار بودند در پيش فوج قول يلتمش قرار دادند و همهٔ اينها از راه حسن عقيدت و جان فشاني كمر بستند و خود بنفس نفيس توكل بذات پاك حق نموده چون كوه تمكين زينت افزاي قول گشته با جمعي از عمدهاي اخلاص نشان عقيدت كيش مثل خواجه عبيد الله خان و اهتدا خان ديوان و رستم بيگ خان و نيك نظر خان بخشي سركار ناصر جنگ و همت يار خان خالوي خلف كامگار آن سپه سالار و جوقي از گروه اهل خدمات مثل عبد الرحمن خان داروغهٔ چوكي خاص و ديگر مردم روشناس بايكه بهادران عقيدت اساس ديگر بهمركابي فتح و ظفر معركه آرا گرديدند - و ترك تاز خان را كه هميشه بسرداري و كار فرمائي فوج مرهته مي پرداخت با جمعي از ملازمان سركار خود بسرداري فوج مرهته كه باجي راو و غيره هفت هشت هزار سوار در ركاب آن سپه سالار بودند مقرر فرمودند - و ازان طرف عماد الملك مبارز خان نيز بفوج بندي پرداخته غالب خان

نخواست که در خونریزی مسلمانان پیش قدمی ازو بظهور آید
تا آنکه مبارز خان بهادر که بتفاوت دو سه کروه بنگاه او بود سوار شده
باوجود حائل بودن نالهٔ بسیار قلب خود را مقابل لشکر فتح
نصیب نظام الملک بهادر فتح جنگ رساند و قبل از دو پهر
معرکهٔ جدال و قتال گرم گردید و از هر دو طرف بهادران شعله خو
و مبارز پیشگان رزم جو قدم بعرصهٔ رزم گاه گذاشتند و از صدای
توپهای زهره گداز که دران دشت پر وحشت پیچید زمین و آسمان
برخود لرزید چه نویسم از زد و خوردی که دران کار زار بظهور آمد و
آنچه از کهنه مبارزان دیر کهن شنیده و دیده شده در کمتر مصاف و
جنگ سلطانی که چنان سرداران نامی مشهور که قریب می چهل
فیل سوار هدف تیر و تفنگ گردیده جان بجان آفرین سپرده باشند
مشاهده نشده اگر خواهم بتفصیل واقعی این جنگ قلم را رنجه دارم
باغراق منجر می گردد - اگرچه از همه سرداران فوج نظام الملک
دران صف کارزار تردد رستمانه بظهور آمد خصوص از عضد الدوله
عوض خان بهادر و رعایت خان و محمد غیاث خان و نبائر خاندان
سعد الله خان که مراد از حفیظ الدین خان و حرز الله خان و محمد
سعید خان وطالب محي الدین خان باشند و سید غضنفر خان ترددی
که بظهورآمد جای صدآفرین دارد - و مقرب خان پسر امین خان که از
نبائرخاندان مقرب خان عرف شاه زمان دکني بودند و میان پدر
و پسر یعني امین خان و مقرب خان که پسر امین خان باشد عداوت
قدیم بود چند روز قبل از مقابلهٔ هردو لشکر امین خان از فوج
فتح جنگ روگردان شده خود را با جمعي دیگر از منصبداران

فتح از فوج نظام الملک بهادر فتح جنگ بلند گردید - روز دیگر که باختلاف روایت بتعداد و شمار مقتولان مبارز خان پرداختند از سه هزار نفر زیاده بتخمین در آمد و اسپ آن قدر از صدمهٔ گولها بالاي هم افتاده بودند که در دو سه جنگ سلطاني ديده نشده - و از فوج فتح جنگ سواي رعايت خان که عمهٔ فتح جنگ در خانهٔ او بود زخم تير بحلق او رسيده بود ره نورد سفر آخرت گرديد و سليمان خان خويشگي بکار آمد و سيد غضنفر خان از رسيدن زخمهاي کاري بعد دو سه روز در گذشت و چند نفر غير مشهور نيز بکار آمدند و بمردم نامی ديگر آسيبي نرسيد - نظام الملک بهادر فتح جنگ براي تکفين و تدفين مقتولان و تدبير علاج زخميهای که باسيري در آمده بودند خصوص هر دو پسر مبارز خان که احوال آنها بزبان قلم داده و دلاور خان همزلف مبارز خان و محمد بيگ خان که خالوی مبارز خان می شد هر دو زخمها بر داشته اسير گرديده بودند - و محمد بيگ خان که زخمهای کاري رسيده بود بعد دو سه روز وديعت حيات نمود و عرب بيگ خان نيز که از اعيان لشکر و مرهون احسان نظام الملک از سابق بود بعد دستگير گرديدن روز دويم در گذشت وديگر از عمدهای سرداران افغانان و غيره که اکثر از حکام و کار فرمايان و صاحب تومنهای مشهور بودند مثل غالب خان و حسين منور خان و کمال خان دکني و بهادر خان و ابراهيم خان پني و عبد الفتاح خان پسر ارشد عبد النبی خان که في الحقيقت تمام صوبهٔ بيجاپور از مدت مديد در تصرف آنهاست از جملهٔ فيل سواران نامي مقتول زياده از

خود را داخل قلعه نموده به بندوبست قلعه پرداخت بعد رسیدن خجسته بنیاد و خاطر جمع نمودن از بندوبست شهر و اطراف متوجه بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد گردیده مال و متاع خود را داخل قلعه نموده آواخر ربیع الثانی بفرخی و فیروزی در حوالی حیدرآباد رسیده در باغ گوشه محل مضرب خیام نموده بتعین عمال و بندوبست آن ضلع پرداختند پسر مبارز خان باسم خواجه احمد خان از وسواس و توهم بیجا از طرف فتح جنگ نسبت بخود و همه وابسته های مبارز خان داشت به پشت گرمی قلعه و موجود داشتن خزانه و شهرت رسیدن فرمان صوبه داري و قلعداري بنام خودها از حضور که در تمام صوبه مادهٔ فساد و شورش گردیده تا مدت یک سال برای دخل ندادن عمال و قلعداران و زمینداران اطراف نوشته فرستاد جا بجا فوج ها برای مدد قلعداران و زمینداران تعین نموده و بعضی مفسدان که از مدتها مبارز خان بجمعي تمام دستگیر ساخته در قلعه مقید و محبوس داشته بود آنها را برای انگیختن مزید ماده فساد از قلعه برآورده مرخص ساخت و آنها به محالات خود رفته در تمام صوبه بمرتبه شورش برپا کردند که عمل عمالان یکقلم برخاست و تحصیل بند شد و مسافرین و مترددین از آمد و شد باز ماندند و در بعضی محالات مفسدان بر عمالان ریخته هنگامها کردند چنانچه درین فساد کاظم علی خان ولد حاجي منصور که جوان رشید و سپاه کار طلب بود و فوجداری نواح بهونگیر داشت با جمعي کشته گردید اما آخر نظام الملک بهادر انواع مهرباني و لطف و احسان از عطا

نمودن اضافه های نمایان و خطابهای موروثي که خواجه احمد
خان را مخاطب بشهامت خان و خواجه محمود خان را بمبارز
خان نموده جاگیرهای سیر حاصل داده و همه وابسته های
مبارز خان را بانواع دستگیري نواخت بظهور آمد کلید قلعه حواله
نمودند نظام الملک در قلعه رفته قلعدار با احشام از جانب خود
گذاشته به تنبیه مفسدان بواقعي پرداخت درهمین ایام که
نظام الملک به بندوبست صوبهٔ حیدر آباد اشتغال داشت
انور الدین خان بهادر از دار الخلافة آمده ملازمت نمود نظام الملک
بهادر فتح جنگ رسیدن محمد بهادر کار طلب را فوز عظیم دانسته
مهربانیهای بسیار فرموده خدمت صوبه داري حیدرآباد مقرر کرده
و تنبیه و تادیب اشقیاي نواح حیدرآباد و مفسدان مقرري فاع
سیکاکل و غیره سرکارات بوجه احسن قرار واقعي نوعي نمود که از
انتظام ملک و امنیت کمال درآن ملک بیخار بظهور آمد و مبالغ
کلي که گاهي از ابتداي تسخیر ملک در عهد حضرت خلد مکان
و خلد منزل داخل خزانه نگشته بود بوصول درآورد اگر ترددات
مالي و ملکي آن رستم زمان و تهمتن وقت مفصل برنگارد از
سررشتهٔ اختصار دور مي‌افتد . چون نظام الملک بهادر فتح جنگ
همیشه مصروف بندوبست بوده و غیر از صلاح وقت حرکتي بیجا
ازو بظهور نیامده درین ضمن از نزد محمد شاه بادشاه به تقاضاي
مصلحت وقت که في الحقیقت از فتح جنگ نیز سواي آنکه
سلطنت رفتهٔ خاندان تیموریه را از سرنو تازه ساخت سرمو
نافرماني بظهور نیامده بود فیل و جواهر و خطاب آصف جاهي

رسید و به بندوبست ملک و تنبیه مفسدان و تادیب سرکشان و غمخواری حال زیردستان پرداخت و فسادیکه در عمل سابق از طرف مرهته و غنیم دیگر بود تخفیف یافت اگرچه بحسب ظاهر مبارز خان چوتهه موافق قرارداد سادات نمیداد و در تنبیه و تادیب مرهته ترددنمایان نموده بود اما هرگاه و هرجا منصوبان غنیم قابو میدافتند زیاده از چوتهه و هرچه میتوانستند میگرفتند و اکثر راه ها مخوف بود *

الحال بذکر احمدآباد می پردازد — اگرچه از سوانحیکه دران صوبه بعد از واقعهٔ حضرت خلد مکان رو داده محرر اوراق را اطلاع واقعي حاصل نشد اما آنچه بروایت مختلف و استماع تواتر مطلع گردید مجملی ازان مي‌نگارد که درهر زمینیکه از افعال و کردار بنده های عاصي فسق و فجور از حد میگذرد و ازانکه دنیا یکی از کارخانجات مکافات خانهٔ آفرینش اوست مقابل هزاران معصیت اثر غضب از نزول بلای قحط و وبا و فرستادن حاکم جابر و تسلط کفار فاجر و رو دادن جنگ و جدال و آفت جان و مال و ناموس بر ساکنان آنجا رو میدهد چنانچه صوبهٔ احمدآباد که از جملهٔ بیست و یک صوبهٔ هندوستان طرف غربي معمورهبود بکمال آبادي و زرخیزي که لکها قماش آنجا یاطراف عالم خصوص مکه متبرکه و ایران و توران میرفت از سیر حاصلي تا عهد حضرت خلد مکان چه نویسم کمتر جاگیردار بی‌نصیب بود که کم از ده دوازده ماه حاصل جاگیر او باشد و الا نه بیست ماه و بیست و پنج ماه برای اکثر مردم واجب الرعایت بهم میرسید و گوشهٔ بود

که متوطنان آنجا از اکثر آفات سماوي مامون و از وفور ارزاني غله و نواکه محظوظ زندگاني مي‌نمودند بعد از عهد شاه عالم هرسال اثر گراني و ويراني آن صوبه و تسلط يافتن غنيم و رو دادن ظلمهاي عظيم مي‌افزود و بازيافت نمودن تخفيف دامي که قريب سي چهل لک روپيه از عهد محمد اکبر بادشاه بعد تصرف ملک در اکثر پرگنات آن صوبه داده بودند و خانخانان در وزارت خود باوجود روبه کم آزاري که داشت دامهاي تخفيف را بازيافت و ضبط نموده مبلغ ديگر نيز بر محصول کامل پرگنات آن صوبه افزود و آفت گراني و ظلم حکام علاوه آن گرديد و کار حاصل آن صوبه بجائي رسيد که درين ايام آفت کمي محصول هيچ صوبه بآن نمي‌رسد - و از ويراني و گراني و فتور غنيم که دران ضلع روز افزون است چه نويسد در ايامي‌که داؤد خان را ذوالفقار خان صوبه دار احمد آباد نموده بود سر در سوختن هولي برادر خانه و کوچهٔ مشترک که ميان هنود و مسلمين واقع شده بود و موانع آمدن مسلمانان و ممنوع نگرديدن هنود در تلافي آنکه مسلمانان براي طعام حضرت سرور کائنات گاو آورده ذبح نمودند و برسر مسلمانان هجوم آورده قصاب را آن قدر زدند نه کشتند و بقولي ذبح نمودند و مواد فريقين چنان شعلهٔ آتش برافروخت که بسبب رعايت داؤد خان که هميشه در طرفداري کفره ميکوشيد چندين محله و رستهٔ بازار و مال وافر سوخته گرديد بلکه کار بسوختن در تامي کشيد و تا دو سه روز چندين لک روپيه را اقمشه و کتابخانهٔ صحافان بتاراج رفت و چاند نفر مردم گروه هردو طرف براي امنة الله

روانهٔ حضور شدند و رتن چند دیوان قطب الملک بدست آورد
محضری که داود خان بر تعدي مسلمانان نموده داده بود
جمعی از مسلمانان را که اعیان و فضلای شهر رفته بودند
مقید ساخت چنانچه بر محل مفصل بگذارش آمده بعده که
حیدرقلي خان در آواخر عهد محمد فرخ سیر به نیابت صوبه داری
احمدآباد منصوب گردید آنچه از ظلم و تعدي او در ضبط نمودن
جاگیر منصبداران و جنگ و فسادی که با صفدر علي خان بانی
نموده و جمعي از مردم مشهور مسلمین و هنود را سیاست ناحق
برآوردن و کشتن نمود در ذکر فساد و آشوب که بعد عزل سلطنت
محمد فرخ سیر شهید رویداده بر زبان قلم جاري گشته - بعد ازان
که صوبه داري احمد آباد به نظام الملك فتح جنگ مقرر گشت
و حیدر قلي خان روانهٔ حضور گردید شجاعت خان و ابراهیم
قلي خان که از پیش آوردهای حیدر قلي خان بودند در احمدآباد
و رستم علي خان برادر سیوم شجاعت علي خان را در بندر سورت
به نیابت گذاشته روانهٔ حضور گردید و حقیقت هر سه برادر این
صورت دارد که محمد کاظم نام مراد بخشي که از جماعداران عمدهٔ
کارطلب و شجاعت پیشگان صاحب نسق شجاعت خان صوبه دار
احمدآباد بود و احوال او در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان مفصل
گذارش آمده شش پسر داشت که هرکدام در شجاعت و تهوری
خود را کم از رستم داستان نمی دانستند و سر نوشت هرسه برادر
بزیر تیغ آمدن از روز ازل انها شده بود ازانها یک پسر در صوبه
داريِ ابراهیم خان در جنگ گولي هاي مفسد شربت شهادت

گشته گردیده بعده ابراهیم قلیخان در خانه رفته منزوی گردید صفدرخان بابی که نزاع ته دلی بسبب حیدرقلیخان بااین خاندان داشت بحسب ظاهر میانجی شده طرفین را فهمانده بانهه دهری گشته که دران صوبه شخصی در چنین مقدمات و معاملات مالی بمیان آمده صاحب مطلب مغضوب را نزد حاکم برده ملازمت فرموده خود کفیل بدقولی ان میگردد انرا بانهه دهری میدانند یعنی بازوی او گرفته برای ملازمت می آرد و ابراهیم قلیخان بر بانهه دهری اعتماد نموده یکی از جماعداران معتبر دیگر را که از ساکنان احمد آباد نوکر حامد خان بهادر شده بود درمیان آورده به بانهه دهری او رفته ملاقات نمود و حامد خان اورا خلعت و چینغه داده مهربانی نموده در تسلی او کوشیده مرخص ساخت بعد تفاوت یک هفته باغوای صفدرخان ورهنمائی دیگر برهم کاران حامد خان ازان قول برگردیده قرار برین مصلحت گرفت که ابراهیم علی خان را طلبیده مقید باید ساخت بلکه در قطع شجر حیات او باید کوشید اما از انکه گفته اند * مصرع *

نهان کی ماند ان رازی کزو سازند محفلها

بسر کوشی هرگوش بگوش خبر این مصلحت بجماعداریکه میانجی شده ابراهیم قلي خان را نزد حامد خان برده بود رسید او خود را بعد دوپهر شب نزد ابراهیم قلیخان رسانده بر حقیقت اطلاع داده گفت که اگر میتوانی برآمدن هم رفیق تو ام و ترا جاي محفوظ میتوانم رساند ابراهیم قلیخان عار فرار بر خود هموار نتوانست نمود و پا بندیء ناموس نیز مانع برآمدن او از شهر گردید

رضا بقضا داده مستعد سفر آخرت گشته انتظار اجل موعود
میکشید تا آنکه سواران محمد حامد خان بهادر بهم برای طلب
او رسیدند بروایتی با سی تن و بقولی با چهل تن که رفیق شفیق
روز بیکسی او گردیدند و آن جماعه نیز با هفت هشت نفر
رفاقت او اختیار نموده و او بعد از فراغ غسل و وداع اخری از همه
مردم خانه آشنا و بیگانه حاصل کرده روانه شد بعد که بدرخانهٔ
دار الامارت رسید خواست بی باکانه و بی محابا اندرون درآید
چوبداران و جمعی دیگر که بر در سرا بودند مانع آمده گفتند یراق
وا نموده با دو سه نفر درون سرا ابراهیم علی خان برآشفته دست بر یراق
نموده چند نفر را هماجا کشته و زخمی ساخته مستانه وار قدم
وا گذاشت حامد خان از ملاحظهٔ جلادت و جهالت او خود را از
دیوانخانه بکنار کشید و ابراهیم علی خان با جمعی که همراه بودند
چون دیوانگان جابجا شمشیر میزد و رفقای او کشته و زخمی
گردیدند تا آنکه جمعی کثیر را کشته و زخمی ساخته خود را
اندرون محل رسانده در جست و جوی حامد خان پرداخت آخر
از صدمات گولی و سنگ و خوج اطراف که بار رسید کشته گردید
و سر او را بریده سرش را جدا جدا بر سر دروازه ها آویختند و آنچه
بر سر فرزندان او زشامت اعمال او گذشت بسبب اختلاف قول
بتحریر آن نمی پردازد بعد آنکه خبر کشته شدن هر دو برادر برهان
علی خان نائب بندر سورت رسید خون برادرانش در دل و رگ
و ریشهٔ او جوش زدن گرفت و در تهیهٔ انتقام خون هر دو برادر و
برآمدن از بندر سورت بجانب رسیدن ایام موعود فقدان را زانکه

در میان پیلوجی تا سردار غنیم که با ده یازده هزار سوار برای تقاضای چوتهه نواح بندر از مدت یکسال هنگامه نهراه و تاخت و تاراج اطراف داشت و با رستم علی خان مکرر مقابله و مقاتله بمیان آمده بود و مخل وانعی نمی‌یافت درینحال بتقاضای وقت رستم علی خان با پیلوجی و غیره وعدهٔ مهربانی آمیز نموده بعد از صلح او را با خود رفیق ساخت و پیلوجی نیز قابوی وقت را از دست نداده امید انکه مرهته ها نقش طرف مغلوب را بطالع خود میدانند و در هرصورت برای او نقش دو ششی بود با فوج خود رفاقت نمود و حامد خان بهادر از شنیدن حرکت لغو رستم علی خان بترتیب فوج پرداخته با توپخانهٔ آرسته و فوج با سرداران مرهته کهنه (†) و غیره با دوازده هزار سوار با حامد خان پیوسته بودند بر آمد بعد رسیدن فوج های هردو طرف نزدیک دریای مهی مقابله و مقاتلهٔ عظیم روداد و جمعی کثیر لشکر طرفین کشته و زخمی گردیدند و آن روز شکست عظیم بر فوج حامد خان افتاد چنانچه اکثر کارخانجات و خیمه و خرگاه بتاراج رفت حامد خان قابوی وقت را از دست نداده خود را از فوج بکنار کشیده و رستم علی خان شادیانهٔ فتح نواخته به تفاوت یک دو کروه از حربگاه خیمه زدن فرمود روز دیگر حامد خان بهادر با فوج خود که بقول مشهور پیلوجی را که ذخیرهٔ غبار سرکشی رستم علی خان در دل او بود طرف خود به پیغام های لطف آمیز مائل ساخت و طبل

(†) کنتهه

جنگ از سرنو نواخته پا بمعرکهٔ قتال گذاشت و ازین طرف رستم
علي خان که بیشتر از مردم گزار دیدهٔ قدیم الخدمت او کشته و
زخمي گردیده بودند بمقابله پرداخت و درین حالت فوج بیلوجي
برسر بهادر رستم علي خان آفت آورد و بعد زد و خوردي که از
هر دو طرف بمیان آمد شکست فاحش بر فوج رستم علي خان
افتاد و رستم علي خان کشته گردید درین مابین تمام چند روز
مرهته فوج هر دو طرف دست بغارت رستهٔ بازار احمدآباد و دکاکین
دراز کرده آنچه توانستند بتاراج بردند و آنچه از تاخت و تاراج غنیم
و لشکرهای طرفین بر پرگنات مخصوص پرگنهٔ بروده با اطراف آن
و تاراج دریای سهی چه نویسد که خون از چشم خامهٔ خونبار جاري
میگردد و بعد ازانکه این خبر بعرض محمد شاه بادشاه رسید سربلند
خان بصوبه داري احمدآباد مامور گردید حامد خان بهادر را
آصفجاه نزد خود طلبداشته و بعد رسیدن سربلندخان که بصوبه داری
احمدآباد مامور گردید با آنکه فوج هفت هشت هزار سوار که
اکثر مردم بیش رزم دیده بودند و توپخانهٔ عظیم همراه داشت
بسبب انتشار افواج مقاهیر در پرگنات سرکار صوبهٔ مذکور به
بندوبست ملک و تنبیه غنیم نتوانست پرداخت و روز بروز تسلط
کفار زیاده میگردید و نرخ غله رو بگراني گذاشت و سربلند خان
در شهر بطریق محصوران نشسته بدون آنکه در برداشتن تعدي
مقهوران چشم پوشي و اغماض بکار برد به بیکار و تنبیه آنها که
نزدیک بسي هزار سوار جمع شده بودند نمي توانست پرداخت
و تا دروازهٔ شهر اکثر پرگنات بغارت و تاراج مرهته ها درآمد و

دست خوش تاراجیان میگردید و بسیاری از بیوپاریان و اهل حرفه و کاسبان موالید سه‌گانه جلا وطن گردیده رو باطراف گذاشتند و بمرتبه ظلم و تعدی برساکنان و بیوپاریان و صرافان نامی گذشت چون مبلغ کلی طلب سپاه که زیاده از ضروری و غیر ضروری نگاهداشته بود بسبب تاراج رفتن ملک که قادر بر دفع انها نبوده شده بود و جماعداران برای تقاضای طلب خود هجوم آورده برسر پرخاش و شوخی پیش آمدند آخر بنای تسلی و دفع فساد سپاه برین مقرر شده‌بود که جماعداران برات وجه طلب خود بر اسم هر صراف و بیوپاری میخواستند نوشته میدادند و انها رفته بیوپاری و تجار را گرفته مقید ساخته بانواع شکنجه و عذاب زر خود تحصیل می‌نمودند و پرگنهٔ بیرنگر که قصبهٔ معمورهٔ پر از تجار و قوم ناگران مشهور که لکها داد وستد میکمودند درانجا آباد بودند و ان قطعهٔ زمین از معمورهای هندوستان پر از اقسام مال و زر نقد و کان موالید سه‌گانه بود از تاراج غنیم که صوبه داران بفریاد ساکنان انجا نتوانستند رسید خرابه محض گردید ابعده که بعرض محمدشاه پادشاه رسید از تغییر سر بلند خان صوبه‌داری به تونگر سنگه راجه مقرر گردید بعد از رسیدن راجه که سربلند خان دخل ندادن میخواست بجنگ و پرخاش پیش آید آخر نتوانست لهذا چنان فرار نمود که چند روز اثری ازو ظاهر نگردیده بحضور نارسیده منصوب بادشاه گردید و تامدتی حکم ملازمت نبود القصه که چنان صوبه در قلمرو هندوستان بهشت نشان هیچ صوبه بدان خوبی از طرف حیر حاصلی و وفور نواله و ارزانی اکثر حبوبات و بقولات و اقسام اقمشهٔ

رعایا مینمودند تصدیع رخصت بر حال عمال جاگیرداران جبر میگذشت آصفجاه چنان نمود که عوض از چوتهه صوبهٔ حیدرآباد نقد از خزانهٔ خود دست برداشته بدهند و ده روپیه سر صد بابت سردیسمکهی که از رعایا میگرفتند معاف نموده پای کمایشداران چوتهه و گماشتهای سردیسمکهی و راهداری که ازانها نیز اذیت تمام بر مسافرین و مترددین و بیوپاریان میرسید از میان برداشته شد *

ذکر شمهٔ از سوانح حضور لغایت سنه ۱۴ از جلوس محمد شاه بادشاه

الحال بذکر شمهٔ از سوانح حضور می پردازد - خلعت و قلمدان وزارت از تغیر آصفجاه به قمرالدین خان بهادر عطا نمودند و فرمان عنایت آمیز مشتمل بر معذور نمودن وکالت معه خلعت و فیل و جواهر برای آصفجاه روانه فرمودند و بعد تولد دوسه فرزند که از مشکوی محل خاص بهم رسیده زود ودیعت حیات نمودند حق سبحانه و تعالی شانه فرزندی از بطن صبیهٔ محمد فرخ سیر کرامت نمود آنرا مسمی بادشاه ساخته جشن عالی نمودند حیدرقلیخان میرآتش که در خس خانه با زوجهٔ خود خوابیده بود از اثر شعلهٔ دل سوختگان جباری او در عالم حکومت رانی که طبع او بظلم راغب بود وقت شب در خسخانه اتش درگرفت زوجهٔ او نیم سوخته جان بدربرد و چون اکثر اعضای حیدرقلی خان تا برآمدن از میان ان شعلهٔ آتش سوخته گردید هرچند در معالجه کوشیدند فائده نه بخشید تا جهان را پدرود نمود *

قلم داده باز بگذارش آن مي پردازد - شاهزاده طهماس پسر سلطان حسین که در ایام محاصره از زیر ناودان قلعه باچند نفر معدود قابو یافته بامید آوردن کمک خود را بگرجستان که وطن جد مادري او بود رسانده هرچند بگرد آوري لشکر که در مقابل خدمتگاري که از سلطان حسین درایام مهم فرنگ بظهور آمده بود استدعای مدد کمک نموده فوج طلبید اگرچه بعد رسیدن افواج روم و پرخاش جنگ و جدل بمیان آمدن با افغانان هرچه از بلاد سیر حاصل و بنادر مفتوحهٔ افغانان توانستند بر آوردند اما خود متصرف شده زیاده از افغانان مدعي ملک مغصوبه ایران گردیدند چون از جمله صوبجات ایران بر سه چهار صوبه افاغنه و رومي دست نیافته بودند و جمله دوشهر حاکم نشین علاقه خراسان که هرات و مشهد مقدس باشد هر چند اصل مادهٔ فساد افغانان از پای تخت هرات برخاسته بود حاکم مشهد مقدس که اسم او باختلاف روایت شاه قلي خان مسموع گردیده درین مدت ایام فساد افغانان که مکرر فوج محمود خان بقصد تسخیر مشهد آمده و از تردد شاه قلي خان حاکم انجا دست نیافت بعده که محمود خان وفات یافت اشرف نام که باختلاف قول خواهر زادهٔ او میشد بجای محمود خان در صفاهان جلوس نمود او نیز مکرر برسر مشهد فوج کشي فرمود فائدهٔ مترتب نگردید تا انکه اشرف خود با بیست و پنجهزار سوار جرار و دوازده هزار شتر ذخیره که بر هر کدام یک برقنداز و یک تیرانداز نشسته بودند خود را بمشهد مقدس رسانده بمحاصره پرداخت درینضمن شاهزاده طهماس بعد سر گرداني هفت هشت سال و رسیدن

چندین مدت اول و نهار روزگار و بقول مشهور تا لبته صوبهٔ
هندوستان نیز رسیده صورتیکه از محمد شاه بادشاه بدیده مراجعت
نمود - درین آوان خبر وفات محمود خان انتشار یافت بسیاری از
ترکمان اتراک کردستان و جمعی از افواج قزلباش و صحرانشینان
مبارز پیشهٔ اطراف از شنیدن وفات محمود خان و قائم بودن حاکم
مشهد خود را نزد شاهزاده طهماسب رسانده بودند قریب دوازده
هزار سوار که بیشتر از انها مردم کارزار دیده و مبارز پیشهٔ کردستان
بودند فراهم آمدند چون در خزانهٔ مزار حضرت امام علی رضا
علیه السلام که از هفت صد و نه صد سال از اطراف هفت اقلیم
از نقد و طلا و نقره آلات نذرانی درگاه فیض آثار رسیده جمع میشد
سوای ان از محصول برکات اطراف مشهد که بزمان فرمایان ایران
نذر آن مرقد منور نموده اند سال بسال مبلغ کلی فراهم می آمد
و سوای خرج لشکر و روشنائی مصرف دیگر ندارد - انچه از زبان
واریان نقدهٔ ایران و خادمان و جاروب کشان ان درگاه فیض آثار
بتواتر مسموع گردیده مبلغی کلی بیرون از ضابطهٔ حساب جمع شده
بود و تا خروج امام مهدی علیه السلام جمع خواهد گردید موافق
عقیدهٔ اهل ایران و حکم و بشارت امام علی رضا علیه السلام
صرف ان خزانه امام مهدی آخر الزمان خواهند نمود سوای از
فلوس سیاه و نقش پوشیدنی که حق خادمان و جاروب کشان
درگاه است باقی انچه از طلا و نقره مسکوک و غیر مسکوک و جواهر
بیکوک در هر سال و ماه جمع میشود امانت حضرت امام مهدی
دانسته دست تصرف بدان نمیرسانند بادشاه سابق ایران خود را

متولی آن درگاه فیض آثار میکرد در ایام مهم قندهار زریکه مطلوب میشد موافق حسن عقیدت خود بعد حصول اذن که بر التماس ادعای قرض دستخط حضرت امام علی رضا شده بر می‌آمد متصرف شده باز واصل خزانه میساختند دیگر جرأت نداشت که دام و درمی بردارد چنانچه در ایام ابتدای خروج افغانان که از امرای قزلباش به معاش بمهم افغانان مامور گردیده بمشهد رسید بدون اذن امام و منع خدام آن درگاه هفت هشت هزار تومان از خزانه خاص امام گرفته بتصرف خود درآورده بود آخر بتاراج افغانان درآمد و خود هم کشته گردید - دریغولا که ایام نکال خاندان صفوی بر رجوع دولت مبدل گشت شاه قلیخان حاکم مشهد از شنیدن خبر نزدیک رسیدن شاهزاده به نیابت شاه طهماس از روی عقیدت خاص التماس درخواست مدد از خزانهٔ امام یا قبضهٔ کمان زمردین فام و زرهٔ مبارک که ملجای برامد مرادات مستمندان و حصول شفای کوران و دیگر دردمندان محتاج دوا خانهٔ ان زبدهٔ خاندان مصطفوی است بصدق نیت روزهٔ طی گرفته سه شب و روز بالحاح و زاری دران مکان متبرکه بسر برده بعده که کمان سبز و التماس بدستخط مبارک رسید سی و چهل هزار تومان ازان خزانهٔ فیض رسان متبرکه برآورده موافق قول مشهور جمهور شروع به نگاهداشت سپاه نمود و خود را بشاهزاده رسانده باتفاق بمقابلهٔ اشرف افغان پرداختند بعد از زد و خوردی که بمیان آمد در حملهٔ اول چهار پنجهزار افغان طعمهٔ شمشیر قزلباش و سرداران گرجستان که از چند سال تشنهٔ خون افغان بودند گردیدند اشرف

که خود از قول برآمده بر خروج شاه طهماسب زده بود کشته گردید و لاش اورا بعد جست و جوی بسیار از زیر لاشهای چند هزار افغان بر آوردند و شاهزاده بعد طواف آن مزار متبرکه و رساندن مبلغی بخدام آنجا و بخوبیست اطراف مشهد و تسلی تجار و رعایای مالگذار که مبلغی تجار مشهد نیز بطریق قرض و نیاز خدمت بجاآوردند روانهٔ اصفهان گردید - نائب اشرف تاب مقاومت نیاورده رو بفرار گذاشت - بعد افغان کشی زیاده توجها جابجا برای اخراج افغان و فوج روم تعین نموده بعد مدت هشت و نه سال سریرآرای ملک موروثی گردید •

لغایت شروع سنه چهارده بتحریر مجملی از سوانح عهد محمد شاه بادشاه پرداخته - انشاء الله تعالی بعد ازین بشرط بقای حیات و وفا نمودن فرصت آنچه اتفاق افتد به تسطیر تغییر و تبدیل وضع روزگار قلم رنجه خواهد داشت •

تمام شد
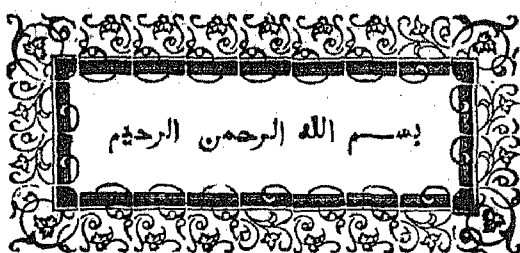
فهرست مردمان و مواضع و قلعجات و آبهائیکه در اولین حصۀ منتخب اللباب تصنیف خافي خان (خوافي خان) واقع شده اند بترتیب حروف هجاء - اما نامهائیکه در یک صفحه مکرر آمده است عدد آن صفحه مکرر ننوشته شد بلکه بر یکبار اکتفا کرده آمد بهره‌گیران این کتاب را باید که آن صفحه را کامل ملاحظه فرمایند تا بر همگي حالات مرقومۀ آن صفحه آگاهي یابند - و نیز چونکه قلعجات بلفظ قلعه و آبها بلفظ آب یا دریا ممیز مي‌شوند اسماء قلع و بحار را جداگانه ننوشتم بلکه بر دو عنوان مرتب ساختم یکی برای مردمان و دیگری برای مواضع و غیره *

* والله المستعان فی الابتداء و الاستنتیاب - و الیه المرجع والمآب *

---

* حرف الف - مردمان *

---

* مواضع وغیره *

*** حرف باء - مردمان ***

● مواضع وغیرہ ●

---

* حرف پے - مردمان *

---

* مواضع وغیره *

٭ حرف تاء — مردمان ٭

---

* مواضع وغيرہ *

• حرف تے - موضع •

• حرف ثاء - مردمان •

• حرف جیم - مردمان •

مواضع وغیرہ

حرف چ - مردمان

*** مواضع وغیرہ ***

*** حرف حاء ـ مردمان ***

● مواضع وغیرہ ●

● حرف خ - مردمان ●

---

* مواضع وغیرہ *

مواضع وغیرہ

● حرف ڈ — مواضع وغیرہ ●

● حرف ذال — مردمان ●

● حرف را — مردمان ●

● مواضع وغیرہ ●

● حرف سین - مردمان ●

مواضع وغیرہ

حرف شین - مردمان

ابو المظفر شہاب الدین صاحب قران ثانی شاہجہان بادشاہ فردوس آشیانی * اصل داخل

مواضع وغیرہ

حرف صاد - مردمان

* مواضع و غیره *

* حرف ضاد ـ مردمان *

* حرف طاء ـ مردمان *

* مواضع و غیره *

* حرف ظا ـ مردمان *

---

* مواضع وغیرہ *

---

* حرف غین - مردمان *

---

* مواضع وغیرہ *

---

* حرف فا ۔ مردمان *

---

* مواضع و غیرہ *

حرف قاف - مردمان

حرف کاف مردان

مواضع وغیرہ

● مواضع وغیره ●

---

* حرف نون - مردمان *

---

* مواضع وغیرہ *

حرف واو - مردمان

حرف ہاء - مردمان

---

* مواضع و غیره *

* مواضع و غیرہ *

باتمام رسید

فهرست مردمان و مواضع و کتب و آبها که در این
حصۀ منتخب اللباب تصنیف محمد هاشم خافی خان درج شده
بترتیب حروف تهجی ٭

۱۴۱ – ۱۴۲ – ۱۵۳ – ۱۵۵
۱۵۸ – ۱۶۰ – ۱۷۰ – ۱۷۱
۱۷۵ – ۱۷۶ – ۱۸۴ – ۱۸۵
۱۸۸ – ۱۸۹ – ۱۹۰ – ۲۰۱
۲۰۲ – ۲۰۳ – ۲۰۶ – ۲۰۷
۲۱۰ – ۲۱۱ – ۲۱۲ – ۲۱۳
۲۲۱ – ۲۲۲ – ۲۲۵ – ۲۲۹
۲۳۳ – ۲۳۶ – ۲۳۷ – ۲۴۱
۲۴۶ – ۲۴۷ – ۲۴۸ – ۲۵۰
۲۵۱ – ۲۵۲ – ۲۵۵ – ۲۵۶
۲۶۰ – ۲۶۱ – ۲۶۵ – ۲۶۶
۲۶۷ – ۲۶۸ – ۲۶۹ – ۲۷۰
۲۷۲ – ۲۷۵ – ۲۷۸ – ۲۷۹
۲۸۰ – ۲۸۱ – ۲۸۲ – ۲۸۵
۲۸۶ – ۲۸۹ – ۲۹۰ – ۲۹۲
۲۹۳ – ۲۹۴ – ۲۹۵ – ۲۹۷
۲۹۹ – ۳۰۰ – ۳۰۱ – ۳۱۳
۳۱۴ – ۳۱۶ – ۳۱۷ – ۳۱۹
۳۲۰ – ۳۲۱ – ۳۲۲ – ۳۲۴
۳۲۵ – ۳۲۶ – ۳۲۷ – ۳۲۸
۳۲۹ – ۳۳۰ – ۳۳۱ – ۳۳۲
۳۳۳ – ۳۳۴ – ۳۳۶ – ۳۳۸

۳۴۰ – ۳۴۲ – ۳۴۳ – ۳۴۷
۳۴۸ – ۳۵۴ – ۳۵۵ – ۳۵۷
۳۵۸ – ۳۶۰ – ۳۶۱ – ۳۶۲
۳۶۵ – ۳۶۶ – ۳۶۷ – ۳۶۹
۳۷۲ – ۳۷۳ – ۳۷۴ – ۳۷۵
۳۷۶ – ۳۷۷ – ۳۷۸ – ۳۷۹
۳۸۱ – ۳۸۲ – ۳۸۳ – ۳۸۷
۳۸۸ – ۳۸۹ – ۳۹۱ – ۳۹۲
۳۹۳ – ۳۹۴ – ۳۹۵ – ۳۹۷
۳۹۹ – ۴۰۲ – ۴۰۳ – ۴۰۶
۴۰۷ – ۴۰۹ – ۴۱۲ – ۴۱۳
۴۱۴ – ۴۱۶ – ۴۱۷ – ۴۲۰
۴۲۱ – ۴۲۳ – ۴۲۶ – ۴۲۷
۴۳۱ – ۴۳۳ – ۴۳۴ – ۴۳۵
۴۳۸ – ۴۳۹ – ۴۴۰ – ۴۴۲
۴۴۳ – ۴۴۴ – ۴۴۵ – ۴۴۸
۴۴۹ – ۴۵۱ – ۴۵۳ – ۴۵۵
۴۵۶ – ۴۵۸ – ۴۵۹ – ۴۶۱
۴۶۲ – ۴۶۷ – ۴۶۹ – ۴۷۵
۴۷۶ – ۴۷۷ – ۴۷۸ – ۴۷۹
۴۸۴ – ۴۸۵ – ۴۸۶ – ۴۸۸
۴۸۹ – ۴۹۷ – ۴۹۸ – ۴۹۹

● مواضع وغیرہ ●

• حرف باء — مردمان •

مواضع وغیرہ

• حرف بے - مردمان •

• مواضع وغیرہ •

• حرف تاء - مردمان •

* مواضع وغیره *

• حرف چ - مردماں •

• مواضع وغیرہ •

● حرف حاء - مردمان ●

٭ مواضع وغيره ٭

● حرف خا ـ معجمہ ●

● مواضع وغیرہ ●

---

* حرف دال - مردمان *

• مواضع وغیرہ •

---

* حرف ڈ – مردمان *

* مواضع وغیرہ *

* حرف ذال - معجمہ *

* حرف رائے مہملہ *

• حرف سین – مردمان •

---

* مواضع وغیرہ *

حرف شین مردمان

مواضع وغیرہ

• حرف صاد - مردمان •

• حرف ضاد - مردمان •

• حرف طاء - مردمان •

• حرف ظاء ۔ مردمان •

• مواضع وغیرہ •

• حرف عین ۔ مردمان •

٭ مواضع وغیرہ ٭

٭ حرف غین ـ مردمان ٭

● مواضع وغیرہ ●

● حرف فاء - مردمان ●

حرف قاف – مردان

● مواضع وغیرہ ●

● حرف کاف – مردمان ●

• مواضع و غیره •

● حرف گاف - مردمان ●

● مواضع و شہر ●

ﷺ حرف لام — مردمان ﷺ

ﷺ مواضع و غیرہ ﷺ

*** مواضع وغیرہ ***

مواضع وغیرہ